الغدیر



غدیر در کتاب و سنّت و ادب

علامه عبدالحسین امینی نجفی رحمه‌الله

ترجمه: سید ابوالقاسم حسینی (ژرفا)



بررسی و تصحیح: سید مهدی نبوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



الغدیر

غدیر در کتاب و سنّت و ادب

علّامه عبد الحسین امینی نجفی رحمه الله

۱

ترجمه: سیّد ابوالقاسم حسینی (ژرفا)

بررسی و تصحیح: سیّد مهدی نبوی



سرشناسه: امینی، عبدالحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹. Amini, Abdul Hosei
عنوان قراردادی: الغدیر في الکتاب و السنّة و الأدب .فارسی
عنوان و نام پدیدآور: الغدیر: غدیر در کتاب و سنّت و ادب / [عبدالحسین امینی]؛ ترجمه: سیّدابوالقاسم حسینی (ژرفا)؛ بررسی و تصحیح: سیّدمهدی نبوی؛ همکاران: طاهر عزیزوکیلی، محمّد قدّوسی؛ [به سفارش بنیاد فرهنگی امامت].
مشخصات نشر: قم: مؤسسهٔ فرهنگی هنری امامت اهل بیت علیهم‌السلام، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۷۴۰ ص.
شابک: ۵۰۰۰۰۰۰ ریال دوره: ۱-۲-۹۹۵۹۱-۶۲۲-۹۷۸؛ ج۱: ۳-۸-۹۹۵۹۱-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: ج.۲ - ۱۲ (چاپ اول: ۱۳۹۷)(فیپا). **یادداشت:** کتابنامه.
عنوان دیگر: غدیر در کتاب و سنّت و ادب.
موضوع: علی بن ابی طالب علیه‌السلام، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- اثبات خلافت
موضوع: Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 --*Proof of caliphate
موضوع: غدیر خم **موضوع:** Ghadir Khumm
شناسهٔ افزوده: حسینی ژرفا، سیّدابوالقاسم، ۱۳۴۱-، مترجم **شناسهٔ افزوده:** نبوی، سیّد مهدی، ۱۳۲۱ -، مصحّح
شناسهٔ افزوده: عزیزوکیلی، طاهر، ۱۳۶۰ -، مصحّح **شناسهٔ افزوده:** قدّوسی، محمّد، ۱۳۵۷ -، مصحّح
شناسهٔ افزوده: بنیاد فرهنگی امامت
رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۴۰۴۱ غ۸ الف /۲۲۳/۵۴ BP
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲ **شمارهٔ کتابشناسی ملی:** ۵۲۷۸۲۳۴

۱ الغدیر غدیر در کتاب و سنّت و ادب

علّامه عبدالحسین امینی نجفی رحمه‌الله
ترجمه: سیّد ابوالقاسم حسینی (ژرفا)
بررسی و تصحیح: سیّد مهدی نبوی

• **ناشر:** انتشارات امامت اهل بیت علیهم‌السلام • **چاپ:** اشراق • **صحافی:** محمدی
• **نوبت چاپ:** اول، تابستان ۱۳۹۷ • **شمارگان:** ۱۰۰۰ نسخه

بنیاد فرهنگی امامت: قم، بلوار معلّم، کوی ۱۰، خیابان شهیدین، پلاک ۵۶
کدپستی: ۳۷۱۵۶۹۳۴۴۶ | تلفن و نمابر: ۲-۳۷۸۳۸۶۹۰-۰۲۵

www.emamat.ir nashr@emamat.ir

فروشگاه کتاب ما: قم، بلوار معلّم، مجتمع ناشران، طبقهٔ همکف، پلاک ۱۱
تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۲۴۴۳

ma_book

به آنان که
پیام غدیر را
در رگ هستی جاری کردند
و «قلب تاریخ» شدند
تا تاریخ قلب نشود ...

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی خیر خلقه محمّد و آله الطاهرین

امامت و جانشینی امیرالمؤمنین و اهل‌بیت طاهرین علیهم صلوات الله اجمعین، اصلی از اصول دین است و برای این اصل، ادلّهٔ نقلی و عقلی بسیاری از کتاب و سنت در دست داریم که در این میان، «حدیث غدیر» به جهت دارا بودن امتیازات و ویژگی‌هایی مهم، از جایگاه خاصّی برخوردار بوده و از ابتدا مورد توجه و اهتمام جدی قرار گرفته است؛ به طوری که در گذر زمان، پیشوایان راستین دین علیهم‌السلام و پیروانشان، همواره بر حفظ این حدیث شریف اهتمام ورزیده و بر عظمت آن تأکید کرده‌اند.

از سوی دیگر، همین جایگاه سترگ حدیث غدیر است که موجب شده مخالفان، در کتمان آن سعی نموده و سپس به زعم خود، اشکال‌های سندی و دلالی بیاورند که هیچ‌یک از آن‌ها هم موثر واقع نگشته و به ناچار وادار به دروغ‌گویی شدند و حتی حضور امیرالمؤمنین علیه‌السلام و یا شیخین در روز غدیر را انکار کردند!

اما در فرایند تثبیت حدیث غدیر و دفع و رفع شبهات از آن، بزرگان شیعه همچون شیخ مفید، سیّد مرتضی، شیخ الطائفه، خواجه نصیر، علّامه حلّی، قاضی نورالله شهید، صاحب عبقات الانوار، شیخ مظفّر، سیّد شرف الدین و دیگر عالمان رحمهم‌الله هر کدام به نوبهٔ خود سهم به سزایی ایفا نموده و حجّت را بر همگان تمام کرده‌اند.

کتاب الغدیر، اثر مرحوم علّامه امینی قدس‌سره در بین آثار معاصران همچون ستاره‌ای پرفروغ می‌درخشد؛ کتابی که تاکنون نقدی بر آن نگاشته نشده؛ چراکه تمامی منابعش

از کتب اهل سنت بوده و از تمامی روش‌های علمی متین در جهت اثبات امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بهره جسته و مورد تصدیق بزرگان از طبقات مختلف فریقین قرار گرفته و البته از کتاب سترگ عبقات الانوار هم بسیار بهره برده است؛ به گونه‌ای که علّامه امینی در تجلیل از مرحوم علّامه میر حامد حسین و اثر ایشان می‌نویسد:

«السیّد الطاهر العظیم کوالده المقدّس سیف من سیوف الله المشهورة علی أعدائه، و رایة ظفر الحق و الدین، و آیة کبری من آیات الله سبحانه، قد أتم به الحجة، و أوضح المحجة، و أمّا کتابه العبقات فقد فاح أریجه بین لابتی العالم، و طبق حدیثه المشرق و المغرب، و قد عرف من وقف علیه أنه ذلك الکتاب المعجز المبین الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه، و قد استفدنا کثیراً من علومه المودعة فی هذا السفر القیم، فله و لوالده الطاهر منا الشکر المتواصل، و من الله تعالی لهما أجزل الأجور.»

این جانب نیز در برخی گفته‌های خود، همین اوصاف را دربارهٔ علّامه امینی و کتاب شریفش به کار برده‌ام.

اما آن چه می‌خواهم بر آن تأکید کنم، سرّ اصلی موفقیت عالمان شیعه و ماندگاری و نفوذ آثارشان در خدمت به مذهب حقّهٔ شیعهٔ اثناعشری و در دفاع از حریم ولایت است که همان غیرت، شور و حمّیّت بوده که به یقین چنین افراد و چنین آثاری، مورد تأیید خدای تعالی و عنایت حضرت ولیّ عصر ـ ارواحنا فداه ـ بوده و خواهند بود.

بنیاد امامت که به هدف تربیت چنین نیروهایی و احیاء آثار چنین عالمانی تأسیس شده، افتخار دارد که ترجمهٔ کتاب الغدیر را در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد. این جانب به نوبهٔ خود، از تمامی آقایانی که در فرایند ترجمه و آماده‌سازی این اثر ماندگار همکاری داشته‌اند، تشکر نموده و از خداوند متعال توفیقات آنان را خواستارم.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

علی حسینی میلانی

۱۲ رمضان المبارک ۱۴۳۹

سخن بنیاد امامت

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله ربّ العالمین والصلاة والسلام علی محمّد
وآله الطاهرین وعلی وصیّه امیرالمؤمنین علیه‌السلام

علّامه امینی و الغدیر

سخن گفتن از علّامه امینی و کتاب سترگش الغدیر، اگرچه دشوار است، ولی مهمل نیز نتوان گذاشت و گذشت و آن چه در این سطور در شناساندن آن دو گران‌مایه بر ورق فرسوده می‌شود، تنها به جای آوردن حقّ بزرگی است که آن نگارنده و آن نگاشته، در گردن هر شیعه دارند.

نام علّامه امینی با الغدیر چنان پیوند خورده است که کمتر کسانند که نام او را بی الغدیر در ذهن بیاورند؛ عالمی سخت‌کوش و خستگی‌ناپذیر که در پاسداری از کیان شیعه، تلاش‌هایی بسیار ستودنی نمود و چون سلف صالح خویش، در اثبات حقانیت شیعه رنج فراوان برد و سعی بسیار نمود.

او در همان راه گام برداشت که پیشینیان از دانشمندان امامیه چون شیخ مفید (د. ۴۱۳ ق)، سیّد مرتضی (د. ۴۳۶ ق)، شیخ طوسی (د. ۴۶۰ ق)، خواجهٔ طوسی (د. ۶۷۲ ق) و علّامه حلّی (د. ۷۲۶ ق) تا قاضی نورالله شوشتری (د. ۱۰۱۹ ق)، سیّد هاشم

بحرانی (د. ۱۱۰۷ ق)، میر حامد حسین هندی (د. ۱۳۰۶ ق) و دیگرانی چون ایشان در آن گام نهادند.

علّامه امینی، این مرزبان بیدار و هوشیار حریم ولایت و امامت، در کتاب گران‌سنگ و ارزشمند الغدیر، به واقعه‌ای بس عظیم در تاریخ اسلام پرداخت که دستان تحریف و تزویر در درازنای تاریخ همواره کوشیده‌اند آفتاب تابناکش را پرده پوشند و نور پرفروغش را نبینند و ندانسته‌اند که این شریفه در بارهٔ ایشان راست آمده است: ﴿يرِيدُونَ لِيطْفِئُوا نُورَاللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكافِرُون﴾[1]

افسوسا که در همان روز ابلاغ پیام غدیر از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آن زمان که همگان برای بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام گرد آمدند، بودند کسانی که در پس آن گفته‌شان: «بخٍ بخٍ لکَ یا ابن ابی‌طالب! أصبحتَ مولای و مولی کلّ مؤمنٍ و مؤمنةٍ»، نیرنگ‌ها ساخته و حیله‌ها فراهم آورده بودند!

فبایعوک و کلٌّ باسطٌ یدَهُ   إلیک من فوق قلبٍ عنک مُنقَلِبِ

چگونه در آن روز چنین اندیشیدند و سپس‌تر در سقیفهٔ بنی‌ساعده چنان کردند، حال آن که در همان روزِ غدیر از حسّان بن ثابت و در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این‌سان شنیده بودند:

يناديهمُ يومَ الغديرِ نبيهمْ   بخمٍّ و أسْمِعْ بالرسولِ مُناديا
فقال فمن مولاكمُ و نبيكمْ   فقالوا و لم يبدوا هناك التعاميا
إلهُك مولانا و أنتَ نبينا   و لم تَلْقَ منّا في الولايةِ عاصيا
فقال له قم يا علي فإنّني   رضيتُك من بعدي إماماً و هاديا
فمن كنتُ مولاهُ فهذا وليهُ   فكونوا له أتباع صدقٍ مواليا
هناك دعا اللّهمَّ والِ وليهُ   و كن للذي عادي علياً معاديا

آری دست تحریف خواست این واقعه را از صفحهٔ تاریخ پاک کند و یا دست‌کم،

۱. سورة الصف: ۸.

آن‌گونه سیمای آن را دیگرگون سازد که از آن جز نامی نمانَد! ولی کجا توان چنین کرد با واقعه‌ای چنان خطیر و پراهمیّت که به‌واسطهٔ آن، اسلام کامل گشت و خداوند متعال ازآن‌پس اسلام را برای مردمان برگزید؛ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به مسلمانان دستور داد که آن روز را عید گیرند و امامان معصوم علیهم‌السلام آن را حتی باعظمت‌تر و بزرگ‌تر از سه عید فطر و قربان و جمعه دانسته‌اند.

سرگذشت علّامه

عبدالحسین امینی نجفی، مشهور به علّامه امینی، در ۱۳۲۰ ق. در تبریز به دنیا آمد. پدرش میرزا احمد امینی (د. ۱۳۷۰ ق) از عالمان تبریز و مورد اعتماد دو فقیه بزرگ شیعه، آیت‌الله سیّد محمّدکاظم طباطبایی یزدی و آیت‌الله شیخ محمّدحسین غروی اصفهانی بود و از بسیاری علمای بزرگ عصر خویش اجازهٔ روایی و امور حسبیّه داشت. او را تألیفاتی چند چون تعلیقه بر مکاسب و تعلیقه بر شرح لمعه است و برخی نسخ خطّی چون صفات الشیعة تألیف شیخ صدوق و مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار تألیف ابوالفضل علی طبرسی را استنساخ نموده است. جدّ او نیز مولی نجف‌قلی امین‌الشرع (د. ۱۳۴۰ ق.) بود که علّامه نسبت «امینی» را از او وام دارد. وی ادیبی فاضل بود و به فارسی و ترکی شعر می‌سرود.

عبدالحسین دروس مقدّماتی را نزد پدر فراگرفت و در مدرسهٔ طالبیّهٔ تبریز از محضر استادانی چون شیخ حسین توتونچی (د. ۱۳۶۰ ق.) مؤلّف هدایة الأنام، سیّد محمّد مولانا (د. ۱۳۶۳ ق.) مؤلّف مصباح السالکین، سیّد مرتضی خسروشاهی (د. ۱۳۷۶ ق.) مؤلّف إهداء الحقیر فی معنی حدیث الغدیر و شیخ میرزا علی‌اصغر ملکی بهره برد.

پس از اتمام دروس سطح، برای تکمیل علوم به نجف اشرف درآمد و محضر استادانی چون سیّد محمّد بن محمّدباقر فیروزآبادی (د. ۱۳۴۵ ق.)، سیّد ابوتراب خوانساری (د. ۱۳۴۶ ق.)، میرزا علی ایروانی (د. ۱۳۵۴ ق.) و میرزا ابوالحسن مشکینی (د. ۱۳۵۸ ق.) را درک نمود.

سپس به زادگاهش تبریز بازگشت و چندین سال در همان‌جا بماند. علّامه در این دوران، به وعظ و خطابه مشغول بود و برای برخی خواص، مجالسی در شب و روز جمعه داشت. نخستین کتابش، تفسیر فاتحة الکتاب، را در همان دوران نگاشت و بخش‌هایی از آن را نیز تدریس کرد.

علّامه پس از چند سال اقامت در تبریز، به نجف بازگشت و این بار از محضر عالمان عصر و فقیهان روزگار، آیات عظام میرزا علی آقا شیرازی (د. ۱۳۵۵ ق.)، میرزا حسین نائینی (د. ۱۳۵۵ ق.)، شیخ عبدالکریم حائری یزدی (د. ۱۳۵۵ ق.)، شیخ محمّدحسین غروی اصفهانی (د. ۱۳۶۱ ق.)، سیّد ابوالحسن اصفهانی (د. ۱۳۶۵ ق.) و شیخ محمّدحسین کاشف الغطاء (د. ۱۳۷۳ ق.) بهره‌ها برد و از تمامی ایشان اجازهٔ اجتهاد دریافت نمود.

نیز از آیات عظام میرزا علی شیرازی (د. ۱۳۵۵ ق.)، میرزا یحیی بن اسدالله خویی (د. ۱۳۶۴ ق)، سیّد ابوالحسن اصفهانی (د. ۱۳۶۵ ق.)، حاج آقا حسین قمی (د. ۱۳۶۶ ق)، شیخ علی قمی (د. ۱۳۷۳ ق.)، شیخ محمّدعلی غروی اُردوبادی (د. ۱۳۸۰ ق)، شیخ آقا بزرگ تهرانی (د. ۱۳۸۹ ق) و شیخ علی‌اصغر ملکی تبریزی اجازهٔ روایی گرفت.[1]

---

۱. شهداء الفضیله، انتشارات دارالشهاب، قم، بی‌تا: صفحات «ز ـ ح»؛ الغدیر، المجلّد الأوّل، مقدمة الشیخ رضا الأمینی: مع الکتاب و المؤلّف، مطبعة الحیدری، الطبعة الرابعة، ۱۳۹۶ ق، طهران: ص ۵۷ – ۷۷؛ امین شریعت، به کوشش جمعی از نویسندگان، چاپ اول، ۱۳۹۲ ش، قم: ص ۸۷ و ۸۸، مقالهٔ «الحجّة الأمینی» نوشتهٔ سیّد محمّدصادق بحرالعلوم.

در هیچ‌یک از منابعی که به شرح‌حال علّامه امینی پرداخته‌اند، از تاریخ دقیق نخستین ورود او به نجف، مدت اقامتش در نجف، بازگشتش به تبریز، مدت اقامتش در تبریز و بازگشتش به نجف، سخنی به میان نیامده است. ترتیب یادکرد از اساتید و مشایخ علّامه نیز بر اساس نقل مصادر سه‌گانهٔ پیش‌گفته است. ولی در این میان، نام بردن از آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری ﷺ اندکی ابهام‌آمیز است؛ چراکه بسیار بعید می‌نماید علّامه در نجف محضر ایشان را درک کرده باشد، زیرا آیت‌الله حائری در سال ۱۳۲۴ ق. از نجف به کربلا رفت و ۸ سال در آن جا به تدریس مشغول شد؛ سپس در ۱۳۳۳ ق. به اراک رفت و پس از چندین سال اقامت در اراک، سرانجام در ۱۳۴۰ ق. به قم آمد و تا سال وفاتش ۱۳۵۵ ق. در همان دیار ←

علّامه پس از چاپ چهار جلدِ نخستین از مجلّدات الغدیر در سال‌های ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ ق. در نجف اشرف، در رمضان سال ۱۳۶۵ ق. به ایران آمد. گویا هدف ایشان از این سفر، وارسی کتابخانه‌های آن دیار و بهره‌بری از نگاشته‌های موجود در آن‌ها برای استفاده در مجلّدات دیگر الغدیر بوده است.

پس از رسیدن علّامه به کرمانشاه، بنا به درخواست مردم آن دیار ۲۰ روز در آن جا بماند و در مسجد جامع امین‌الدوله نماز جماعت ظهر و عصر برپای می‌کرد و پس از نماز در حضور جمعی نزدیک به ۱۵ هزار نفر بر منبر می‌رفت و پیرامون توحید و نبوّت و امامت سخن می‌گفت.[1]

علّامه در همین سفر از کتابخانهٔ مرحوم حیدرقلی خان سردار کابلی (د. ۱۳۷۲ ق.) دیدن کرد و به مطالعهٔ مصادر موجود در آن پرداخت.

خاطرهٔ آیت‌الله سیّد مرتضی نجومی (د. ۱۴۳۰ ق.) از منبرهای علّامه امینی در آن زمان و در مسجد معتمد کرمانشاه خواندنی است:

«اغلب بزرگانی را که در سرراه خود از نجف می‌آمدند یا به نجف می‌رفتند، به‌واسطهٔ مرحوم والدم زیارت می‌کردم. یک روز به من گفتند آقایی از نجف به کرمانشاه آمده است و در مسجد معتمد منبر می‌رود و چنین و چنان است. به زیارتش رفتم و با او نماز ظهر و عصر را خوانده و در مقابل منبرش به استماع نشستم. چه جمالی و چه کمالی! چه حالی و چه شوری! چه چشمان نافذ و اشک‌ریزی که گویی چشمهٔ فیض خدا است! برای اولین بار می‌دیدم که کسی از سرتاپا در التهاب و عشق ائمهٔ طاهرین ﷺ

→ بماند. با این توضیح، جای دادن آیت‌الله حائری در میان اساتیدی که علّامه در نجف از ایشان اجازهٔ اجتهاد دریافت کرده، خالی از تسامح نیست و باید وی را از مشایخ اجازهٔ علّامه به حساب آورد. با این توضیح گویا تاریخ سفرهای علّامه به‌تقریب چنین است: ۱۳۴۰ ق. تا ۱۳۴۵ ق. مسافرت از تبریز به نجف؛ ۱۳۵۰ ق. بازگشت به تبریز؛ ۱۳۵۵ ق. بازگشت به نجف اشرف.

۱. امین شریعت: ص ۸۸، مقالهٔ «الحجّة الأمینی».

می‌سوزد و چشم‌ها چون کاسهٔ خون، اشک خونین می‌بارد! برای اولین بار دیدم که کسی در محضر عالم و عامی، بی‌هیچ پروایی در مظلومیت امیرالمؤمنین ناله می‌کند و با صدای بلند و غرّای خود گریه سرمی‌دهد. چنان شیفتهٔ حالت او شدم که چند ماهی بعد از رفتنش طاقتم طاق شد و گفتم: ‹هرچه بادا باد! به‌طور قاچاق هم شده است باید به نجف بروم. آن جا سرزمین امینی پرور است.›

به هنگام رفتنم، مادرم که چون ابر بهاران بر من می‌گریست و در فراق من چاره‌جویی می‌کرد، فرمود: ‹برو! می‌دانم گریه‌های امینی تو را برد! امینی از کرمانشاه رفت، ولی نوجوانی را مسلمان کرد و رفت.›

به دنبال او رفتم و صد رحمت بر صائب تبریزی فرستادم که گفته است:

این ندا می‌رسد از رفتن سیلاب به گوش

که در این خشک نمانید که دریایی هست»[1]

علّامه امینی تا بیستم ماه مبارک رمضان آن سال در کرمانشاه ماند و سپس به خراسان رفته و با درخواست عالمان و مؤمنان آن دیار، در مسجد معتمد خان به مدت ۱۰ شب به منبر رفت.[2]

علّامه در صفر سال ۱۳۷۶ ق. نیز سفری به اصفهان داشت و در یک ماه اقامت در آن جا به درخواست بزرگان شهر، در مسجد سیّد، مسجد نو و مسجد جامع، پس از اقامهٔ نماز جماعت به منبر می‌رفت و نزدیک به ۱۰ هزار تن برای شنیدن سخنانش گرد می‌آمدند.[3]

---

۱. همان: ص ۲۸۹ و ۲۹۰، مصاحبهٔ آیت‌الله نجومی با ویژه‌نامهٔ روزنامهٔ رسالت در تاریخ ۱۲ تیر ۱۳۶۷ ش.

۲. خوشبختانه این ۱۰ جلسه ضبط شده و صوت آن موجود است.

۳. همان: ص ۸۸ و ۸۹، مقالهٔ «الحجّة الأمینی». آقای فرهنگ نخعی، ماجرای سفر یک‌ماههٔ علّامه به اصفهان را در کتابی با نام «یک ماه در اصفهان» گزارش کرده است. نسخهٔ تصویری این کتاب در سایت بنیاد محقق طباطبایی در دسترس است.

پس از انتشار تمامی ۱۱ مجلّد الغدیر در سال ۱۳۷۲ ق. در تهران، علّامه امینی در ۲۴ شعبان سال ۱۳۸۰ ق. تا ۲۵ ذی‌حجّهٔ همان سال، یعنی حدود ۴ ماه، به هند مسافرت نمود. هدف او از مسافرت به آن دیار، یکی بهره‌مندی از نسخه‌های کهن و نفیس کتابخانه‌های هند برای تکمیل دیگر مجلّدات الغدیر بود و دیگری غنی ساختن کتابخانهٔ امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام که در ۱۳۷۳ ق. در نجف اشرف بنا نهاده بود.[1]

علّامه در این سفر، از این کتابخانه‌ها بازدید کرد:

۱. کتابخانهٔ THE ASIATIC SOCIETY OF BOMBAY در بمبئی.
۲. کتابخانهٔ ناصریّه در لکهنو.
۳. کتابخانهٔ مدرسة الواعظین در لکهنو.
۴. کتابخانهٔ سلطان المدارس در لکهنو.
۵. کتابخانهٔ ممتاز العلماء در لکهنو.
۶. کتابخانهٔ فرنگی محل در لکهنو.
۷. کتابخانهٔ ندوة العلماء در لکهنو.
۸. کتابخانهٔ امیرالدوله پراونشل لابریری در لکهنو.
۹. کتابخانهٔ ابوالکلام آزاد در علیگره.
۱۰. مکتبة الرضا العامّة در رامپور.
۱۱. کتابخانهٔ خدابخش در پتنه.
۱۲. کتابخانهٔ دانشگاه عثمانی در حیدرآباد دکن.
۱۳. کتابخانهٔ آصفیّه در حیدرآباد دکن.
۱۴. کتابخانهٔ سالارجنگ در حیدرآباد دکن.

و درمجموع، ۸۷ عنوان کتاب خطّی را که برخی‌شان چندین مجلّد بودند را از آغاز

۱. در ادامه در بارهٔ دیگر مجلّدات الغدیر و نیز مکتبة الإمام امیرالمؤمنین علیه‌السلام العامّه سخن خواهیم گفت.

تـا انجـام خوانـد و تازه‌هـا و طُرفه‌هـای فراوانـی یادداشـت کـرد. ایـن یادداشـت‌ها در جلـد نخسـت از نسـخهٔ خطّـی کتـاب ثمرات الأسـفار إلی الأقطار گردآمـده اسـت.

علّامه امینی افزون بر خوانش ایـن میـزان نگاشـتهٔ خطی، همـه یـا بخشـی از نسـخه‌های زیـر را نیـز استنسـاخ نمـود:

۱. المسند تألیف حافظ ابوبکر صنعانی (د. ۲۱۱ ق.).
۲. المصنّف تألیف حافظ ابن ابی شیبهٔ کوفی (د. ۲۳۵ ق.).
۳. المسند الکبیر تألیف حافظ ابویعلی موصلی (د. ۳۰۷ ق.).
۴. المناقب تألیف ابن مغازلی (د. ۴۸۳ ق.).
۵. تلخیص الموافقة تألیف جارالله زمخشری (د. ۵۳۸ ق.).
۶. العلل المتناهیة فی الأحادیث الواهیة تألیف ابوالفرج عبدالرحمن ابن الجوزی (د. ۵۹۷ ق.).
۷. نزهة الأبرار فی الأسامی و مناقب الأخیار تألیف عمر بن عبدالمحسن بن ابی بکر بن عبد الطافی ارزنجانی (د. حدود ۷۰۰ ق).
۸. الإشارة فی السیرة النبویّة تألیف علاء الدین مغلطای بن قلیج (د. ۷۶۲ ق.).
۹. روضة الفردوس تألیف سیّد علی بن شهاب الدین همدانی (د. ۷۸۶ ق.).
۱۰. زوائد مسند ابی بکر البزّار علی مسند الإمام احمد و الکتب الستّة تألیف حافظ ابن حجر عسقلانی (د. ۸۵۲ ق.).
۱۱. استجلاب ارتقاء الغرف بحبّ أقرباء الرسول و ذوی الشرف تألیف شمس الدین سخاوی شافعی (د. ۹۰۲ ق.).
۱۲. مناقب الخلفاء تألیف حافظ عبدالرحمن سیوطی (د. ۹۱۱ ق.).
۱۳. مفتاح النجا فی مناقب آل العبا تألیف میرزا محمّد بدخشی (د. ۹۲۲ ق.).
۱۴. تحفة المحبّین تألیف همو.

۱۵. اصول الإیمان تألیف محمّد سالم دهلوی بخاری (د. بعد از ۱۲۶۰ ق.).

۱۶. مفتاح الهدایة تألیف فتح الله محمّد بن عیسی.

۱۷. الصراط السویّ فی مناقب آل النبی تألیف سیّد محمود شیخانی قادری.[۱]

علّامه امینی در سال ۱۳۸۴ ق. و برای همان دو مقصودِ تکمیل مجلّدات الغدیر و غنی ساختن کتابخانهٔ امام امیرالمؤمنین علیه السلام، به تشویق و تحریض مرحوم محقق طباطبایی برای چهار ماه به سوریه سفر کرد[۲] و از این کتابخانه‌ها دیدن نمود:

۱. دارالکتب الوطنیّة الظاهریّة در دمشق.

۲. مکتبة مجمع اللغة العربیّة در دمشق.

۳. مکتبة الأوقاف الأحمدیّة در حلب.

۴. المکتبة الوطنیّة در حلب.

علّامه در این سفر، در قیاس با سفر هند، به منابع بیشتری دست یافت و ۲۵۳ نسخهٔ خطّی را که برخی چندین مجلّدند، از ابتدا تا انتها مطالعه نمود و یادداشت‌های فراوانی برداشت که در جلد دوم از نسخهٔ خطّی ثمرات الأسفار إلی الأقطار فراهم آمده است.

همچنین در مجالس بزرگداشتی که در شهرهای دمشق، حلب، معرّة مصرین، فوعه، کفریا و نبّل برای علّامه ترتیب داده شد، حضور یافت. یکی از ره‌آوردهای این سفر، نگارش کتاب سیرتنا و سنّتنا است.[۳]

علّامه برای دست یافتن به همان دو مقصود، در سومین سفرش در سال ۱۳۸۷ ق. به ترکیه رفت و در این سفر، ۱۵ روز در اسلامبول و ۱۰ روز در بورسه اقامت کرد و از این

---

۱. صحیفة المکتبة، مطبعة الحیدری، تهران، شمارهٔ دوم: ص ۹ - ۷۱ و شمارهٔ سوم: ص ۱ - ۴۰؛ مقدمة الشیخ رضا الأمینی: مع الکتاب و المؤلّف، ص ۹۲ - ۱۰۳.

۲. امین شریعت: ص ۲۷۳ و ۲۷۴، مصاحبهٔ محقق طباطبایی با صدای جمهوری اسلامی ایران در ۱۳۷۵ ش.

۳. مقدمة الشیخ رضا الأمینی: مع الکتاب و المؤلّف: ص ۱۰۳ - ۱۱۶؛ سیرتنا و سنّتنا، الطبعة الثانیة، مطبعة الحیدری، ۱۳۸۶ ق، طهران، صفحات «ج ـ یب».

کتابخانه‌ها دیدن نمود:

۱. کتابخانهٔ سلیمانیّة.
۲. کتابخانهٔ طوپ قپوسرای.
۳. کتابخانهٔ جامع ایاصوفیا.
۴. کتابخانهٔ کوپرلی.
۵. کتابخانهٔ جامع نور عثمانیّة.
۶. کتابخانهٔ حراجچی اوغلی.
۷. کتابخانهٔ اولوجامع.
۸. کتابخانهٔ اورخان.
۹. کتابخانهٔ حسین چلبی.
۱۰. کتابخانهٔ کنلون.

از آن جا که در این سفر، بیماری علّامه شدّت می‌گیرد، دیگر او را توانی نمی‌ماند تا کتاب‌های آن کتابخانه‌ها را با دقّت مطالعه کند و از این رو به ناچار تنها ۵۵ عنوان کتاب را تورّق کرده و به مطالعهٔ گذرا بسنده می‌کند.[۱]

نگاشته‌های علّامه

علّامه امینی را بیشتر با الغدیر می‌شناسند، ولی ایشان را افزون بر الغدیر، کتاب‌های دیگری نیز هست که برخی چاپ شده‌اند و شگفتا که بعضی هنوز خطی‌اند!

الف: کتاب‌های چاپی به ترتیب تاریخ چاپ

۱۱. شهداء الفضیلة[۲]

۱. حجت‌الاسلام شیخ رضا امینی به دستور علّامه و برای غنی ساختن مکتبة الإمام امیرالمؤمنین علیه‌السلام از بسیاری نسخه‌های خطّی آن دیار تصویر می‌گیرد. بنگرید به: مقدمة الشیخ رضا الأمینی: مع الکتاب و المؤلّف: ص ۱۱۷ - ۱۲۱.

۲. اگرچه این کتاب، نخستین نگاشتهٔ چاپی علّامه امینی است، ولی با نظرداشتِ مقدمهٔ شیخ محمّد خلیل الزین العاملی بر چاپ نخست شهداء الفضیله، دانسته می‌شود که علّامه پیش از این کتاب، کتاب‌های ←

این کتاب در بارهٔ شرح‌حال ۱۳۰ تن از علمای امامیه از قرن چهارم هجری تا قرن حاضر است که به شهادت رسیده‌اند. بر این کتاب آیات عظام حاج شیخ محمّدحسین غروی اصفهانی (د. ۱۳۶۱ ق.)، سیّد ابوالحسن اصفهانی (د. ۱۳۶۵ ق.)، حاج‌آقا حسین قمی (د. ۱۳۶۶ ق.)، شیخ محمّدعلی اردوبادی (د. ۱۳۸۰ ق.) و شیخ آقا بزرگ تهرانی (د. ۱۳۸۹ ق.) تقریظ نوشته‌اند.[1]

علّامه این کتاب را در تبریز و به هنگام مسافرتش به این شهر نوشت و آن را به نجف فرستاد و مرحوم شیخ محمّدعلی غروی اُردوبادی کتاب را در غیاب علّامه و با اذن او در ۱۳۵۵ ق. در نجف اشرف به چاپ رساند.[2]

پس از آن، علّامه شرح‌حال شهدای دیگری را نیز به کتاب افزود و تعلیقات سودمندی بدان پیوست و چاپ دوم این کتاب در ۱۳۹۳ ق. در قم به انجام رسید. در این چاپ، سه مقاله به آغاز کتاب افزوده شد: بَعدَ مقاتل الطالبیین نوشتهٔ دکتر توفیق الفکیکی البغدادی در بارهٔ تجلیل از علّامه امینی؛ الهدایة الکبری نوشتهٔ استاد سیّد حسن الأمین

دیگری نیز داشته‌اند. وی در پانوشت دومِ صفحهٔ «ط» از مقدمه، در بارهٔ کتاب‌های دیگر علّامه می‌گوید: «و مِن تآلیفه القیّمة التی رأیناها: کتاب المیثاق الأوّل فی تفسیر قوله تعالی: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّک مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» الآیة، أنس الوحید فی أحوال الکتب المخطوطة التی رآها، المقاصد العلیّة فی تفسیر عدّة آیات من الکتاب الکریم، الأسماء الحُسنی فیما سُمّی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فی القرآن، شعراء الغدیر، تعالیق علی رسائل شیخنا الأنصاری و مکاسبه.»

توجه می‌دهیم که مقصود از کتاب المیثاق الأول، همان فصل چهارم المقاصد العلیّة است و قریب به یقین، أنس الوحید همان ریاض الأنس باشد. نیز شعراء الغدیر، یا بخش‌هایی از کتاب الغدیر بوده است و یا یادداشت‌هایی که علّامه برای نگارش الغدیر فراهم آورده بود. در ادامه این کتاب‌ها را شناسانده‌ایم.

همچنین از فرازهای پایانی مقدمه‌ای که مرحوم اردوبادی بر کامل الزیارات به تحقیق علّامه امینی ـ که تنها یک سال پس از شهداء الفضیله چاپ شد ـ نگاشته‌اند، آگاه می‌شویم که علّامه را جز این دو کتاب، نگاشته‌های فراوان دیگری نیز بوده است: «و أهدی شکری المتواصل الی العلّامة الأوحد و العلم المفرد الشیخ الأستاذ میرزا عبد الحسین الأمینی التبریزی مؤلّف کتاب شهداء الفضیلة و غیره من التآلیف الکثیرة الممتعة.»

۱. شهداء الفضیله: صفحات تقریظات در ابتدای کتاب.

۲. امین شریعت: ص ۲۵۳، مصاحبهٔ محقق طباطبایی.

در بارهٔ اهمیّت مکتبة الإمام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مع الأفذاذ نوشتهٔ محمّدرضا حکیمی در بارهٔ تجلیل از علّامه امینی و دو کتاب سترگش، الغدیر و شهداء الفضیله.[1]

۱۲. تصحیح و تحقیق کامل الزیارت

این کتاب تألیف ابوالقاسم جعفر بن محمّد بن قولویه (د. ۳۶۷ ق.)، از بزرگان عالمان و محدّثان شیعه است که با تصحیحات و تعلیقات علّامه امینی در سال ۱۳۵۶ ق. در نجف اشرف به چاپ رسید. همان‌گونه که علّامه در مقدمهٔ خویش آورده است، برای تصحیح این کتاب آن را با نسخه‌ای کهن به تصحیح محدّث نوری و نسخهٔ دیگری مربوط به اوایل قرن نهم هجری و نیز نسخه‌های معتبر دیگر مقابله کرده و افزون بر آن، تمامی احادیث این کتاب را با احادیث مجامع متأخّری چون بحار الأنوار، وسائل الشیعه و مستدرک الوسائل برابر نموده است.[2]

۱۳. أدب الزائر لمن یمَّمَ الحائر

این کتاب در شرح آداب زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام است که نخستین بار در ۱۳۶۲ ق. در نجف اشرف به چاپ رسید.[3] چاپ دوم این کتاب به سال ۱۴۲۴ ق. توسط مؤسسة البلاغ در بیروت صورت گرفت.

۱۴. الغدیر فی الکتاب و السنّة و الأدب

جلد یکم و دوم الغدیر در سال ۱۳۶۴ ق. در نجف اشرف به چاپ رسید[4] و سپس

۱. حماسهٔ غدیر، محمّدرضا حکیمی، دلیل ما، چاپ بیست و ششم، پاییز ۱۳۸۹ ش، قم: ص ۳۲۰، ۳۲۷ و ۳۲۸.

۲. کامل الزیارات، ابن قولویه، جعفر بن محمّد، تصحیح عبدالحسین الأمینی، دارالمرتضویّه، الطبعة الأولی، النجف الأشرف، ۱۳۵۶ ق.

۳. مقدمة الشیخ رضا الأمینی: مع الکتاب و المؤلّف: ص ۸۳.

۴. اگرچه جلد یکم و دوم الغدیر در این سال به طبع رسید، ولی اندکی پیش یادکردیم که علّامه سال‌ها قبل، یعنی از حدود ۱۳۵۰ ق. و پیش از چاپ کتاب شهداء الفضیله، نگارش الغدیر و یا گردآوری یادداشت‌ها را آغازیده بود.

جلـد سـوم تـا پنجـم در ۱۳۶۵ق.، ششـم در ۱۳۶۸ق.، هفتـم در ۱۳۶۹ق.، هشـتم در ۱۳۷۰ق. و نهم در ۱۳۷۱ ق. در همان شهر مقدّس انتشار یافت و این آخرین جلدی بود کـه در نجـف چـاپ می‌شـد.

سپس در سال ۱۳۷۲ ق. تمامی ۱۱ جلد الغدیر از سوی دارالکتب الإسلامیة در تهران به همراه اضافات مختصر، به چاپ رسید.[1] این کتاب در سال‌های ۱۳۸۷ ق. در بیروت و ۱۳۹۶ ق.[2] و ۱۴۰۳ ق. توسط مکتبة الإمام امیرالمؤمنین علیه السلام در تهران بازنشر شد.

پس از درخواست جامعهٔ تعلیمات اسلامی به ریاست مرحوم حجت‌الاسلام شیخ عبّاسعلی اسلامی، از علّامه امینی برای ترجمهٔ الغدیر و موافقت ایشان،[3] مجلّدات یازده‌گانهٔ الغدیر، در ۲۲ جلد به‌این‌ترتیب ترجمه شد:

جلد نخست در ۱۳۸۱ ق. با ترجمهٔ سیّد محمّدتقی واحدی.

بخش نخست جلد دوم در ۱۳۹۳ ق. با ترجمهٔ مترجمی نامعلوم[4] و بخش دوم در ۱۳۹۴ ق. با ترجمهٔ علی شیخ‌الاسلامی.

جلد سوم در ۱۳۹۴ ق. با ترجمهٔ جمال‌الدین موسوی.

---

۱. اگرچه تاریخ نشر تمامی مجلّدات یازده‌گانهٔ الغدیر در این چاپ، در صفحات نخستین مجلّدات، ۱۳۷۲ ق. درج شده، ولی با توجه به نوشتهٔ علّامه در جلد ۱۰ و پس از تقریظ آیت‌الله سیّد صدرالدین صدر که پس از درگذشت ایشان در ربیع الأول ۱۳۷۳ ق. نگاشته شده، و تقریظ آیت‌الله سیّد مهدی شیرازی به تاریخ جمادی الثانی ۱۳۷۳ ق. که در ابتدای جلد ۱۰ آمده، و نیز با توجه به تاریخ چهار تقریظ از پنج تقریظ جلد ۱۱ که همگی در سال ۱۳۷۵ ق. نگاشته شده‌اند، باید گفت در ثبت تاریخ چاپ مجلّدات یازده‌گانهٔ الغدیر، تسامحی رخ داده است.

۲. اگرچه تاریخ نشر این چاپ در صفحات نخستین مجلّدات، همین‌گونه درج شده، ولی با توجه به تاریخ نگارش مقدمهٔ حجت‌الاسلام شیخ رضا امینی، یعنی ماه رجب ۱۳۹۸ ق.، در ثبت تاریخ نشر این چاپ نیز تسامحی رخ داده است.

۳. جلد نخست ترجمهٔ الغدیر، انتشارات غدیر، تهران، ۱۳۸۱ ق، مقدمهٔ مترجم: ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۴. هرچند در ابتدای چاپ نخست این جلد، نام سیّد محمّدتقی واحدی به‌عنوان مترجم آمده، ولی از مقدمهٔ شیخ عبّاسعلی اسلامی آشکار می‌شود که این ترجمه به قلم آقای واحدی نبوده است.

جلد چهارم در ۱۳۹۴ ق. با ترجمهٔ محمّدباقر بهبودی.

جلد پنجم در ۱۳۹۴ ق. با ترجمهٔ زین‌العابدین قربانی.

جلد ششم در ۱۴۰۳ ق. با ترجمهٔ شیخ محمّد شریف رازی.

جلد هفتم در ۱۳۹۷ ق. با ترجمهٔ اکبر ثبوت.

جلد هشتم در ۱۳۹۸ ق. با ترجمهٔ اکبر ثبوت.

بخش اول جلد نهم در ۱۳۹۵ ق. و بخش دوم در ۱۳۹۶ ق. با ترجمهٔ جلال‌الدین فارسی.

جلد دهم با ترجمهٔ جلال‌الدین فارسی.

بخش اول جلد یازدهم در ۱۴۰۴ ق. و بخش دوم در ۱۴۰۶ ق. با ترجمهٔ دکتر جلیل تجلیل.

همچنین جلد نخست الغدیر توسط دکتر صفا خلوصی، استاد یکی از دانشگاه‌های لندن، به انگلیسی ترجمه شد. نیز سه جلد نخست آن به کوشش و سفارش سیّد ابوالحسن حافظیان، توسط احمدعلی جوهر امروهوی، از دانشمندانِ به نامِ کراچی، به زبان اردو ترجمه گشت.[1]

۱۵. سیرتنا و سنّتنا، سیرةُ نبیّنا و سنّته صلی الله علیه و آله

این کتاب ره‌آورد سفر چهارماههٔ علّامه به سوریه در سال ۱۳۸۴ ق. است که در اصل، پاسخ تفصیلی به پرسش یکی از عالمان عامّهٔ شهر حلب است که گمان برده بود شیعیان در حبّ اهل‌بیت علیهم السلام غلوّ می‌کنند، در اقامهٔ عزا بر سیّدالشهدا علیه السلام و سوگواری کردن هر روزه بر آن حضرت افراط می‌ورزند و تربتش را می‌پرستند![2]

این کتاب نخست بار در ۱۳۸۴ ق. در نجف اشرف و دوم بار در ۱۳۸۶ ق. در تهران

---

۱. حماسهٔ غدیر: ص ۲۱۴؛ جلد نخست ترجمهٔ الغدیر، مقدمهٔ مترجم: ص ۱۵۰.

۲. سیرتنا و سنّتنا: ص ۴.

در چاپ خانهٔ حیدری به چاپ رسید و در ۱۳۸۸ ق. با عنوان راه و روش ما، راه و روش پیامبر ما است توسط سیّد محمّدباقر موسوی همدانی و به تصحیح محمّدرضا مهدوی به فارسی ترجمه شد.

۱۶. تفسیر فاتحة الکتاب

این کتاب، نخستین نوشتهٔ علّامه است که آن را در تبریز بعد از مراجعت از نجف نگاشت و در همان روزگار، در مجالسی که در آن دیار داشت، آن را تدریس می‌نمود.[1] این کتاب برای نخستین بار در ۱۳۹۵ ق. به تحقیق و تعلیق حجت‌الاسلام شیخ رضا امینی، در چاپخانهٔ حیدری در تهران به طبع رسید و در سال ۱۴۰۴ ق. توسط قدرت الله حسینی شاهمرادی به فارسی ترجمه شد و توسط همان چاپ خانه انتشار یافت.

۱۷. فاطمة الزهراء علیها السلام

این کتاب در اصل تقریرات ۵ جلسه سخنرانی علّامه در بارهٔ مناقب و ولایت حضرت فاطمه علیها السلام است که به هنگام مراجعت از نجف به تهران برای جمعی از اساتید و پژوهشگران ایراد کرده است.

این کتاب ابتدا در ۱۴۱۱ ق. توسط حبیب چایچیان در تهران به چاپ رسید و سپس نسخهٔ تحقیق شدهٔ آن توسط فرزند علامه، آقای محمّد امینی، در ۱۴۱۸ ق. به طبع رسید.

۱۸. ثمرات الأسفار الی الأقطار

نسخهٔ مخطوط این کتاب دو جلد بوده که جلد نخست آن گزارش علّامه است از سفرش به هند در سال ۱۳۸۰ ق. و یادداشت‌هایی از کتاب‌های ارزشمندی که

---

۱. تفسیر فاتحة الکتاب، مطبعة الحیدری، طهران، الطبعة الأولی، ۱۳۹۵ ق: ص ۱۳؛ مقدمة الشیخ رضا الأمینی: مع الکتاب و المؤلّف: ص ۸۲.

از کنـدوکاو در کتابخانه‌هـای آن دیـار، بدان‌هـا دسـت یافـت؛ و جلـد دوم نیـز دربردارنـدۀ طرائف و فوائد و نوادری است از گنجینه‌های پربهایی که علّامه امینی در سفر به سوریه در سـال ۱۳۸۴ ق. فراهـم آورد.[1]

ایـن کتـاب بعدهـا در ۱۴۲۸ ق. توسط مؤسسـة دائرة معـارف الفقـه الإسـلامی در چهـار جلـد، تحقیـق شـده و بـه طبـع رسـید.

۱۹. المقاصد العَلیّة فی المطالب السَّنیّة

ایـن کتـاب برای نخسـتین بـار در ۱۴۳۴ ق. توسط بنیـاد محقق طباطبایـی و بـه تحقیـق و تصحیـح سیّد محمّد طباطبایـی یـزدی به چاپ رسـید.

از قرائـن چنیـن پیـدا اسـت کـه ایـن کتـاب گویـا به‌شـتاب نگاشـته شـده و ازایـن‌رو مقدّمه و مؤخّره و تاریخ تألیف نـدارد؛ ولی با نظرداشـت برخی فرازهای پایانی فصل سوم کتـاب، تاریخ تألیف را باید پس از سال ۱۳۵۳ ق. و پیش از ۱۳۵۵ ق. دانست. دو قرینۀ دیگـر، یکـی یادکـرد از فتوایـی از میـرزای نائینـی بـه تاریـخ ۱۳۵۳ ق. در صفحـات ۳۲۲ و ۳۲۶ است؛ و دیگری ارسال نسـخه‌ای از کتـاب به محضرآیت‌الله حـاج شیخ عبدالکریم حائـری (د. ۱۳۵۵ ق.).[2]

در آن زمـان کـه علّامـه از نجف بـه تبریـز بازگشـته بـود، شـخصی از اهالـی تبریـز در بارۀ چیسـتی و چگونگـی عالـم ذرّ از آیت‌الله العظمـی حـاج شـیخ عبدالکریم حائـری اسـتفتا می‌کند. ایشـان نیز در پاسخی کوتاه عالم ذرّ را از مسلّمات اعتقادات شیعه دانسـته و آیات و روایاتـی هـم شـاهد می‌آورد. سـپس شـخص مسـتفتی، اسـتفتای حـاج شـیخ را برای علّامـه می‌آورد و علّامـه نیـز بـرای پاسـخ تفصیلـی بـه آن اسـتفتا، المقاصـد العلیّة را می‌نـگارد و پـس

۱. همان: ص ۸۵.

۲. امین شریعت: ص ۵۹، مقالۀ «مروری بر المقاصد العلیّه» به قلم عبدالحسین طالعی.

از تألیف کتاب، نسخه‌ای از آن را همراه همان استفتا برای آیت‌الله حائری می‌فرستد.[۱]

ب: کتاب‌های چاپ نشده به ترتیب حروف الفبا

۱. الأسماء الحسنی

کتابی است دربارهٔ اسامی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در قرآن کریم.[۲]

۲. إعلام الأنام فی معرفة الملک العلّام

کتابی است در توحید و به زبان فارسی.[۳]

۳. تصحیح و تحقیق وسائل الشیعه

اگرچه علّامه امینی برای تصحیح و تحقیق این کتاب بسی وقت صرف کرده بود، ولی افسوس که بر اثر حادثه‌ای همهٔ این کتاب از بین می‌رود! محقق طباطبایی ماجرا را این‌گونه روایت می‌کند:

«ایشان می‌فرمودند که یک دوره وسائل را من زحمت کشیدم تصحیح کردم؛ رجالش را، اسنادش را و متونش را. خیلی با دقّت زیاد تصحیح کردم. در خانهٔ ارزان‌قیمت قدیمی کلنگی ـ به‌اصطلاحِ فارسی ـ بودم، متأسفانه آن کتاب را موریانه خورد.»[۴]

۴. تعلیقاتی بر رسائل شیخ انصاری[۵]

۵. تعلیقاتی بر مکاسب شیخ انصاری[۶]

---

۱. امین شریعت: ص ۳۰۴ و ۳۰۵، گفت‌وگو با حجت‌الاسلام محمّدرضا کریمی.

۲. امین شریعت: ص ۱۰۵، مقالهٔ «الحجّة الأمینی» به قلم سیّد محمّدصادق بحرالعلوم.

۳. حماسهٔ غدیر: ص ۳۲۳.

۴. امین شریعت: ص ۲۷۲، مصاحبهٔ محقق طباطبایی.

۵. امین شریعت: ص ۱۰۵، مقالهٔ «الحجة الأمینی»؛ مقدمة الشیخ رضا الأمینی: مع الکتاب و المؤلّف: ص ۸۴؛ حماسهٔ غدیر: ص ۳۲۳.

۶. همان‌ها.

۶. رجال آذربایجان

علّامه در این کتاب شرح حال ۲۳۴ تن از عالمان، ادیبان و شاعران آذربایجان را آورده است. نامها در این کتاب براساس حروف الفبا یاد شده‌اند و نخستین ایشان میرزا ابراهیم بن ابی الفتح زنجانی است و آخرینشان عزالدین یوسف بن الحسن تبریزی حلّاوی.[۱]

۷. رساله‌ای در بارهٔ کتاب سلیم بن قیس هلالی[۲]

۸. رساله‌ای در بیان حقیقت زیارت[۳]

۹. رساله‌ای در علم درایة الحدیث[۴]

۱۰. رساله‌ای در بارهٔ نیّت[۵]

۱۱. رساله‌ای در تفسیر آیهٔ ﴿وَلِلهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾[۶]

۱۲. ریاض الأُنس

این کتاب دو جلد است؛ جلد نخست در حدود ۷۰۰ صفحه که علّامه در آن برخی نگاشته‌ها و سروده‌های فارسی و عربی شاعران سرآمد را گردآورده و برخی حوادث تاریخی را یادکرده است. نیز علّامه در این کتاب، جزئیات برخی از عبادت‌های خویش چون اقامهٔ نماز هزار رکعتی در هر شب ماه رمضان، تعداد ختم‌های قرآن در هرسال و نیز تعداد زیارت‌های ائمه ﷺ را آورده است.

---

۱. امین شریعت: ص ۱۰۵، مقالهٔ «الحجة الأمینی»؛ مقدمة الشیخ رضا الأمینی: مع الکتاب و المؤلّف: ص ۸۵.
۲. حماسهٔ غدیر: ص ۳۲۳.
۳. همان.
۴. همان.
۵. همان.
۶. همان.

جلد دوم در حدود ۱۰۰۰ صفحه است و شامل یادداشت‌هایی در تفسیر، حدیث، تاریخ و جز آن که علّامه در خلال مطالعاتش برای نگارش جلدهای متعدد الغدیر، یادداشت کرده است.[۱]

۱۳. العترة الطاهرة فی الکتاب العزیز / الآیات النازلة فی العترة الطاهرة

اگرچه در برخی نوشته‌ها، این کتاب را از آثار مخطوط علّامه امینی برشمرده‌اند، ولی بنا بر گزارش حجت‌الاسلام شیخ رضا امینی در مقدمهٔ تفسیر فاتحة الکتاب و نیز در مقالهٔ مع الکتاب و المؤلّف، علامهٔ بعدها از نگارش چنین کتابی صرف نظر می‌کند. او قصد داشته در آن کتاب، مجموعه‌ای از آیات نازل شده در شأن اهل‌بیت را گردآورَد، ولی پس‌ازآن که به نگارش جلد چهاردهم الغدیر مشغول می‌شود و در بحث «مسند المناقب و مرسلها» گفتاری درازدامن برای تصحیح اسانید مناقبی که از پیامبر اکرم ﷺ دربارهٔ خاندان هدایتگرش رسیده را سامان می‌دهد، در همان بحث به آیات یادشده نیز می‌پردازد و ازاین‌رو از نگارش کتاب العترة الطاهرة چشم می‌پوشد.[۲]

۱۴. استنساخ برخی کتب مخطوط و نادر

علّامه امینی افزون بر نگارش کتاب‌های چاپی و خطّی یادشده، برخی از کتاب‌های خطّی ارزشمند را، به‌ویژه در سفر به هند و سوریه، استنساخ کرده است. یکی از انگیزه‌های مهم علّامه در استنساخ نسخ خطّی، تعهدی بود که از دوران جوانی با برخی اندیشمندان دیگر سپرده بود.

«صاحب الغدیر از آغاز کار تحصیل و تحقیق، با چند تن از دیگر از دانشیان روحانی، ازجمله علّامه قاضی شیخ محمّد سماوی (د. ۱۳۷۲ ق.) قرار بر آن می‌گذارند که چون همهٔ کتاب‌ها را نمی‌توان به چنگ آورد، هر جای به کتابی خوب دست یافتند آن را

۱. مقدمة الشیخ رضا الأمینی: مع الکتاب و المؤلّف: ص ۸۴ و ۸۵.

۲. تفسیر فاتحة الکتاب: ص ۱۳؛ مقدمة الشیخ رضا الأمینی: مع الکتاب و المؤلّف: ص ۸۵.

رونویس کنند و نسخه بردارند و در اختیار یکدیگر گذارند. و همین سان رفتار می‌کنند. بدین گونه می‌نگریم که یکی از اشتغالات دوران زندگی تحصیلی و علمی صاحب الغدیر، جست‌وجوی کتب خوب و شناخت نسخه‌ها و استنساخ آن‌ها بوده است؛ کاری که تا پایان عمر خویش و کهولت سن نیز از دست نهشت.»[1]

اگرچه بیشتر این کتاب‌ها تاکنون به چاپ رسیده‌اند، ولی استنساخ از روی آن‌ها در آن زمان، امری لازم و سودمند بوده است.

علّامه در طول سالیان و پیش از سفر به هند و سوریه، ۱۳ کتاب را استنساخ می‌کند. ترتیب این کتاب‌ها بر اساس گزارش حجت‌الاسلام شیخ رضا امینی در مقالهٔ مع الکتاب و المؤلّف چنین است:

۱. دعائم الإسلام تألیف قاضی نعمان مغربی.
۲. أمالی تألیف شیخ مفید.
۳. کتاب المزار تألیف محمّد بن المشهدی.
۴. ایضاح دفائن النواصب تألیف ابن شاذان قمی.
۵. الطرف تألیف سیّد بن طاوس حلّی.
۶. الیقین فی إمرة امیرالمؤمنین تألیف همو.
۷. نوادر الأثر فی أنّ علیّاً خیرُ البشر تألیف جعفر بن احمد قمی.
۸. خصائص الأئمّة تألیف سیّد رضی.
۹. السقیفة تألیف سلیم بن قیس هلالی.
۱۰. الإجازة الکبیرة لعلماء الحویزة للمجیز سیّد عبد الله بن سیّد نور الدین بن سیّد نعمة الله جزائری.
۱۱. المسائل الأربعون الکلامیّه تألیف شهید اول محمّد بن مکّی عاملی.

---

۱. حماسهٔ غدیر: ص ۳۲۹.

۱۲. جذوة الإسلام فی نظم مسائل الکلام تألیف علّامه محمّد بن طاهر سماوی.
۱۳. جمل الأدب تألیف همو.[1]

سخت‌کوشی و همّت والای علّامه امینی

سخت‌کوشی و پرکاری علّامه امینی چنان چشمگیر بود که دیدهٔ هر بیننده‌ای را در نخستین نگاه می‌آکند و آن سان هویدا بود که هر دور و نزدیک از دوست و آشنا در شناساندنش، این ویژگی او را یاد می‌کنند.

علّامه هرروز پس از نماز شب و ادای فریضهٔ صبح، یک جزء کامل از قرآن کریم را تلاوت می‌کرد و سپس به کتابخانه‌اش می‌رفت[2] و به مطالعه بود تا آن که شاگردانش برای درس‌گیری فقه و اصول نزدش حاضر می‌شدند. او تا اذان ظهر، به تدریس مشغول بود و پس از اذان ظهر، اندکی استراحت می‌نمود و سپس در همان کتابخانه تا نیمه‌شب سرگرم مطالعه و تحقیق بود.[3]

او برای نگارش الغدیر چاره‌ای ندید جز این که حتی جلسات درس خویش را نیز تعطیل کند و گاه روزی ۱۶ ساعت به مطالعه و نگارش مشغول بود و بسیاری از کتابخانه‌های عمومی و خصوصی عراق و ایران را در شهرهای نجف، کربلا، سامرا، بغداد، حلّه، بصره، خراسان، تهران، بروجرد و کرمانشاه وارسی کرد؛ کتابخانه‌هایی چون:

۱. کتابخانهٔ آیت‌الله سیّد جعفر بن سیّد محمّدباقر بحرالعلوم در نجف.
۲. کتابخانهٔ آیت‌الله شیخ محمّدحسین کاشف الغطاء در نجف.
۳. کتابخانهٔ سیّد محمّدصادق بن سیّد حسن بحرالعلوم در نجف.

---

۱. مقدمة الشیخ رضا الأمینی: مع الکتاب و المؤلّف: ص ۷۹ - ۸۲.
۲. این کتابخانهٔ شخصی علّامه بوده و غیر از کتابخانهٔ عمومی امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که سال‌ها بعد تأسیس شد.
۳. همان: ص ۷۸.

۴. کتابخانهٔ شیخ محمّد بن طاهر سماوی در نجف.

۵. کتابخانهٔ شیخ محمّدرضا فرج‌الله در نجف.

۶. کتابخانهٔ حسینیهٔ شوشتری‌ها در نجف.

۷. کتابخانهٔ شیخ عبدالحسین طهرانی در کربلا.

۸. کتابخانهٔ شیخ محسن ابوالحب حائری در کربلا.

۹. کتابخانهٔ سیّد حسن صدر در کاظمین.

۱۰. کتابخانهٔ شیخ مهدی ابن الحاج حسن کبّه.

۱۱. کتابخانهٔ سیّد عیسی العطار.

۱۲. کتابخانهٔ شیخ محمّدرضا شالچی موسی.

۱۳. کتابخانهٔ آل الحیدری در بغداد.

۱۴. کتابخانهٔ شیخ میرزا محمّد عسکری تهرانی در سامرا.

۱۵. کتابخانهٔ آستان قدس رضوی در خراسان.

۱۶. کتابخانهٔ مجلس شورای ملی در تهران.

۱۷. کتابخانهٔ مدرسهٔ سپه‌سالار در تهران.

۱۸. کتابخانهٔ حاج حسین ملک در تهران.

۱۹. کتابخانهٔ ملی در تهران.

۲۰. کتابخانهٔ آیت‌الله بروجردی در بروجرد.

۲۱. کتابخانهٔ سردار کابلی در کرمانشاه.[۱]

گزارش حجت‌الاسلام شیخ رضا امینی از مطالعهٔ علّامه در کتابخانهٔ حسینیهٔ شوشتری‌ها خواندنی است:

«کتابخانهٔ حسینیهٔ شوشتری‌ها در نجف، در آن روزگار کتابخانه‌ای یگانه بود و علّامه

۱. همان: ص ۸۷ - ۸۹.

امینی برای استفاده از گنجینه‌های کتب آن، فراوان به آن کتابخانه رفت‌وآمد می‌کرد؛ ولی از آن جا که آن حسینیه محلی برای برگزاری مراسم دینی و مذهبی و تشییع جنازه بود، علّامه چاره‌ای ندید تا شبانگاهان از آن کتابخانه استفاده کند. سر شب، اندکی طعام با خود می‌برد و به کتابخانه درون می‌شد. مدیر کتابخانه در را به روی علّامه می‌بست و او تمامی طول شب را تا اذان صبح مشغول مطالعه و استنساخ بود. این کار ادامه داشت تا آن که او تمامی کتاب‌های آن کتابخانه را مطالعه کرد و از آن‌ها یادداشت برداشت.»[1]

نیز گزارش سیّد محمّدصادق بحرالعلوم (د. ۱۳۹۹ ق.)، رفیق دیرین علّامه امینی، دراین‌باره شنیدنی است:

«علّامه ـ تربتش پاکیزه باد! ـ فراوان به کتابخانهٔ خصوصی من در مدرسهٔ قوام که حدود ۲۰ سال در آن ساکن بودم می‌آمد. در آن کتابخانه نگاشته‌های مخطوط قدیمی و بعضی مخطوطات متعلّق به برخی بزرگان که خودم با خط خویش از روی نسخه‌های قدیمی استنساخ کرده بودم، و نیز کتاب‌های چاپی گوناگون، وجود داشت. یک‌بار پیش آمد که علّامه در روز ماه رمضان و با دهان روزه به کتابخانه آمد، درحالی‌که به دلیل مصادف شدن ماه رمضان با ماه تموز[2] هوا بسیار گرم بود ـ و گرمای نجف از شدّتش وصف‌نشدنی است ـ و پنکه نیز تا آن زمان شناخته شده و مورد استفاده نبود.

علّامه کتاب‌ها را زیرورو می‌کرد و تورّق می‌نمود و یادداشت برمی‌داشت، درحالی‌که عرق از همهٔ بدنش سرازیر بود و او هیچ اهمیّتی نمی‌داد. آن گاه که وقت زوال رسید، برای در امان ماندن از گرمای سوزان، او را که در کتابخانه بود ترک کردم تا

۱. همان: ص ۸۸.

۲. برابر با ماه تیر و مرداد.

در سرداب مدرسه یا در خانه‌ام استراحت کنم. پس از دو یا سه ساعت، به کتابخانه رفتم و دیدم آن شیرْ استوار نشسته است و کتاب‌ها پیش رویش پراکنده‌اند! آنگاه بود که از صلابت و صبر او در راه خدمت به علم، غرق در شگفتی شدم؛ چیزی که کسی را یارای تحمّل آن نبود، مگر آن را که بهره‌ای بزرگ داده باشند و تسدیدی الاهی و توفیقی سترگ.»[1]

ره‌آورد این همه کندوکاو در آن همه کتابخانه، خوانش بیش از ۱۰ هزار کتاب چاپی و خطّی بوده است[2] تا حقایق نهفته در سینهٔ کتاب‌ها را بیرون کشد و دشمنانگی‌های نابخردانه را آشکار سازد؛ رقمی که اعجاب‌انگیز و باورناکردنی است!

این سخت‌کوشی و خستگی‌ناپذیری حتی تا آخرین روزها و ساعات حیات پربار علّامه امینی، ویژگی بارز این قهرمان میدان دانش بود. فرزندش حجت‌الاسلام شیخ رضا امینی تلاش‌های علّامه را در نگارش مجلّدات بعدی الغدیر در ماه‌ها و روزهای پایانی عمر شریفش چنین به تصویر می‌کشد:

«آن گاه که بیماری علّامه شدّت پیدا کرد و در بستر افتاد و هیچ لحظه‌ای از درد بیماری آسایش نداشت و دیگر توانی برای حرکت نمانده بود، باز از دفاع از ساحت دین حنیف بازننشست و از تصحیح و تکمیل الغدیر دست نکشید و مرا فرمان داد تا مجلّدات مخطوط الغدیر را بر او بخوانم تا کاستی‌هایش را برطرف سازد و مطالب لازم را از منابع جدیدی که بدان دست یافت، به مجلّدات الغدیر بیفزاید.

من نیز در کنار بسترش در بیمارستان و یا در خانه، به فرمانش عمل کردم تا آن که تمامی آن چه را خود پیش‌تر نگاشته بود و به من دربارهٔ تغییر و تکمیلش دستور داده بود، بر او خواندم. این کار در دو سال پایانی عمر علامه، در ساعاتی از شب و روز ادامه

---

۱. امین شریعت: ص ۸۶ و ۸۷، مقالهٔ «الحجة الأمینی».

۲. همان: ص ۱۰۷؛ مقدمة الشیخ رضا الأمینی: مع الکتاب و المؤلّف: ص ۸۶.

داشت تا آن که بیماری براو چیره شد و به کبدش و ازآنجا به همهٔ بدنش رسید و وفات نمود.»[۱]

عشق و ارادت وافرِ علّامه به اهل بیت علیهم‌السلام

تمامی آنان که علّامه را دیده‌اند و اوصافش را شنیده‌اند، گواه‌اند که او تا چه پایه به اهل‌بیت علیهم‌السلام عشق می‌ورزید و تا چه اندازه امیرالمؤمنین، صدیقهٔ طاهره و دو سبط خاتم‌الانبیاء، به‌ویژه سیّدالشهدا علیهم‌السلام را از ژرفای دل دوست می‌داشت.

اگرچه می‌توان دراین‌باره درازدامن سخن گفت، ولی تنها به بازگفت سه ماجرا بس می‌کنیم.

حجت‌الاسلام شیخ رضا امینی در وصف این ویژگی پدر خویش می‌گوید:

«علّامه فراوان به زیارت حرم شریف علوی می‌رفت و آن گاه که اذن دخول می‌خواند، خضوع و خشوع و اندوه و حزن او را فرامی‌گرفت و چون روبه‌روی امام می‌نشست و خواندن زیارت‌نامه را می‌آغازید، اشک‌هایش بر گونه‌هایش جاری می‌شد و پایان نمی‌یافت تا آن که از حرم خارج می‌شد. نیز فراوان به زیارت امام حسین علیه‌السلام در کربلا می‌رفت و آن گاه که روبه‌روی حرم می‌ایستاد، اشک‌هایش جاری می‌شد. در مجالس ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام فراوان می‌گریست و ناله سرمی‌داد.»[۲]

سیّد محمّدصادق بحرالعلوم نیزدر بارهٔ این ویژگی علّامه امینی می‌گوید:

«یک‌بار پیش آمد که برای زیارت امام علیه‌السلام به حرم شریف علوی مشرّف شدم و این مؤمن صالح را یافتم که روبه‌روی امام علیه‌السلام باحالتی حزین و اندوهگین نشسته است و درحالی‌که برخی از فرازهای زیارت‌ها را می‌خوانْد و امام علیه‌السلام را با کلماتی که به‌خوبی نمی‌شنیدم مخاطب می‌ساخت، اشکهایش بر محاسن مبارکش جاری می‌شد.

۱. همان: ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۲. همان: ص ۷۸ و ۷۹.

سپس درحالی‌که اشک چشمانش قطع نمی‌شد، حرم را ترک می‌گفت و بی‌درنگ به کتابخانه‌اش بازمی‌گشت و به نگارش و مطالعه ادامه می‌داد. گویا آن گاه که در حرم مقدّس بود، از امام علیه‌السلام می‌خواست تا او را در تکمیل موسوعه‌اش یاری کند.

فراوان با پای پیاده و همراه جمعی از دوستان مؤمن نیکش به زیارت ابوعبدالله الحسین علیه‌السلام در کربلا می‌رفت و سفرش دو یا سه روز ادامه می‌یافت. یکی از کسانی که در این راه با او هم‌سفر بود برایم می‌گفت که علّامه در این راه دراز، هیچ‌گاه از امر به معروف و نهی از منکر و پیش کشیدن گفت‌وگوی علمی دینی، دست نمی‌کشید تا این‌که به کربلا می‌رسید؛ آنگاه هیچ قصدی جز حضور در بارگاه امام علیه‌السلام نداشت. پس در حرم درون می‌گشت و اشکهایش بر محاسن مبارکش جاری می‌شد و امام را به‌گونه‌ای زیارت می‌نمود که از جز او چنین زیارتی نمونه نداشت. و این عجیب نبود؛ چراکه او حقیقت امام علیه‌السلام و جایگاه شهید در راه برافرازی کلمهٔ اسلام را می‌شناخت.»[1]

گزارش آیت‌الله نجومی نیز دراین‌باره خواندنی است:

«این بنده مکرر شد که در هنگامی که در ایوان مطهّرِ [بارگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام] مشغول خواندن اذن دخول بودم، صدای گریهٔ آن مرحوم را که در حرم مطهّر مشغول دعا خواندن بود می‌شنیدم. صدای ایشان از حرم و رواق مطهّر گذشته، به بیرون می‌آمد!

... در روز عاشورا با پای برهنه به مجلس عزای حسینی در حسینیهٔ بوشهری‌های نجف اشرف آمد و فرش را به کناری زده و روی زمین نشست و به‌مجرد نشستن، نهیب و گریه‌اش بلند شد.

... آقازادهٔ محترم ایشان، استاد جلیل‌القدر، آقای حاج شیخ رضا امینی فرمودند: ‹والدم که در تهران مریض روی تخت خوابیده بودند، فرمودند: "رضا! من این داغ و

۱. همان: ص ۸۷.

عقدهٔ دلم را از کربلا نگشوده‌ام! من برای سیّدالشهدا گریهٔ سیری در عمرم نکردم! با خداوند پیمان بسته‌ام که اگر خوب شدم، ۵ سال در کربلا ساکن شوم، شاید گریهٔ سیری بکنم و این عقدهٔ دلم را به پایان ببرم."› ولی رحلتِ معهود به ایشان این مجال را نداد؛ گویا سیّدالشهدا از محبّتی که به او داشت، راضی به این‌همه سوزوگداز و سوختگی و گریهٔ او نشد.»[1]

رویدادهای شگفتِ زندگیِ علّامه

ناگفته آشکار است آن که در راه خدمت به دین و مذهب و دفاع از حریم اهل‌بیت علیهم‌السلام و پشتیبانی از باورهای راستین شیعه و ایستادگی در برابر هجمه‌ها و کین‌ورزی‌ها و دروغ‌ها و تهمت‌ها و دیگرها و دیگرها، دلیری کند و چیرگی نشان دهد، ناشدنی است که توفیق و عنایت الاهی و مهربانی نبوی و مهرورزی علوی او را در برنگیرد و هرآن و هرساعت و هر روز، یار و همراهش نباشد. و از میان این همه شیعهٔ دلباخته و مؤمن پاکباخته، به‌راستی‌که امینی تافتهٔ جدا بافته است و به‌یقین نظرکرده!

سرآن نداریم دراین‌باره فراوان سخن کنیم، ولی خوانش چند ماجرا از این میان، لطفی ویژه دارد و افزون برآن، درس‌آموز و عبرت‌آور است.[2]

حکایت یکم به نقل از مرحوم محقق طباطبایی:

«آن زمان که بعد از جنگ [جهانی دوم] بود و کاغذ کوپنی بود، تهیهٔ کاغذ خیلی سخت بود. ایشان[3] فرمودند: ‹من برای تهیهٔ کاغذ به بغداد رفتم و در حرم [کاظمین علیهماالسلام] با مرحوم شیخ محمّدرضا مظفّر ملاقات کردم. به من گفت: "برای

---

۱. امین شریعت: ص ۲۹۱، مصاحبهٔ آیت‌الله سیّد مرتضی نجومی با ویژه‌نامهٔ روزنامهٔ رسالت در ۱۲ تیر ۱۳۶۷ ش.

۲. برای آن که تازگی و شادابی گفته‌ها از دست نرود، گفته‌ها را هیچ ویرایش نکردیم و آن‌ها که به عربی بود نیز تنها ترجمه نمودیم؛ اگرچه عبارات برخی، ازآن‌رو که گفت‌وگویی چند نفره بوده، اندکی شکسته است.

۳. مقصود علّامه امینی است.

چـه آمـدی؟" گفتـم: "۳۰۰ بنـد کاغـذ می‌خواهـم." ایشـان فرمـود: "مـن بـا همـهٔ روابطـم ۱۵ بنـد کاغـذ می‌خواهـم بـرای السـقیفه[1] و الآن یـک مـاه اسـت کـه دارم دوندگـی می‌کنـم و هنـوز دسـتم به‌جایـی نرسـیده اسـت!" مرحـوم علّامـه فرمودنـد: "مـن فـردا [بـرای تهیـهٔ کاغـذ] مـی‌روم. مـا اربـاب داریـم!"›

ایشـان فرمودنـد: ‹من رفتـم مرکـز ایـن کار. مسئول آن‌جا از مـن پرسـید: "چـه قـدر کاغـذ می‌خواهـی؟" گفتـم: "۳۰۰ بنـد." گفـت: "این‌جـا تحویـل می‌گیـری یـا بـه نجـف بفرسـتیم؟" گفتـم: "اگـر بـه نجـف بفرسـتید کـه خیلـی بهتـر اسـت." مـن آدرس چاپخانـه را دادم و پولـش را پرداختـم و بیـرون آمـدم.›

بعـد بـه آن آقـا اعتـراض شـده بـود کـه ۳۰۰ بنـد یکجـا چـه طـور کاغـذ دادی؟ او گفتـه بـود: ‹ایـن آقـا وقتـی جلـوی مـن قـرار گرفـت و می‌آمـد، بـه مـن حالتـی دسـت داد کـه اگـر هـر چـه کاغـذ می‌خواسـت مـن بایسـتی می‌دادم و ایشـان ۳۰۰ بنـد خواسـت و مـن هـم ۳۰۰ بنـد دادم!›»[2]

حکایت دوم به نقل از مرحوم آیت‌الله سیّد مرتضی نجومی:

[علامه] فرمودنـد: «وقتـی الغدیـر را می‌نوشـتم، خیلـی مایـل بـودم کتـاب الصراط المسـتقیم را هـم ببینـم.» ـ الصراط المستقیم تألیـف شـیخ زین‌الدیـن ابومحمّدعلـی بـن یونـس عاملـی بیاضـی اسـت کـه آن‌وقت بـه چـاپ نرسـیده بـود و بعدها توسـط کتابخانهٔ مرتضوی در تهران چـاپ شـد. ـ فرمودنـد: «شـنیده بـودم نسـخهٔ خطـی‌اش در نجـف نـزد شـخص معهـودی اسـت. خیلـی مایـل بـودم ایشـان را دیـده و تقاضـا کنـم کتـاب را بـه امانـت بدهنـد کـه مطالعه نمـوده و سـپس مسـترد دارم. یک‌شـب اوایـل مغـرب کـه می‌خواسـتم بـه حـرم مشـرّف شـوم، دیـدم آن شـخصِ معهـود، بـا یکـی دو نفـر اهـل علـم دیگـر، در ایـوان مطهّـر نشسـته و مشـغول

---

۱. نگاشته‌ای از شیخ محمّدرضا مظفّر که به بررسی وقایع پیش و پس از سقیفه می‌پردازد.

۲. امین شریعت: ص ۲۶۷، مصاحبهٔ محقق طباطبایی.

صحبت‌اند. خدمت ایشان رفتم و بعد از احوال‌پرسی تقاضای خود را اظهار کردم؛ عذرهایی آورد. من گفتم: ‹اگر می‌خواهی به من امانت ده و اگر نمی‌شود به بیرونی منزلتان آمده همان‌جا مطالعه می‌کنم؛ و اگر این را هم قبول ندارید در دالان منزلتان نشسته مطالعه می‌نمایم.› گفتند: ‹خیر؛ نمی‌شود!› آخرالأمر آن شخص گفت: ‹ شما هیچ‌گاه این کتاب را نخواهید دید!›»

آقای امینی فرمودند: «مثل آن که آسمان را بر سر من زدند! نه از آن جهت که او قبول نکرده، بلکه از مظلومیت آقا امیرالمؤمنین. به حرم مشرّف شدم و خطاب به آن حضرت عرض کردم: ‹چقدر شما مظلومید! یکی از ارادتمندان و شیعیان شما کتابی را در فضائل و حقانیتِ شما نوشته، یکی از ارادتمندان و خدمتگزاران شما هم می‌خواهد بخواند و به دیگران برساند. این کتاب پیش یکی از شیعیان و ارادتمندان شما است؛ در محیطِ شیعیانِ شما است؛ در کنارِ قبر مطهّر شما است؛ اما باز هم او از این کار ابا دارد! به‌راستی‌که مظلومِ تاریخ و قرن‌هایی... .›»

آن مرحوم فرمودند: «حالِ گریهٔ عجیبی داشتم، به‌طوری‌که تمام بدنم تکان می‌خورد! ناگهان در قلبم افتاد که ‹فردا صبح به کربلا برو!› به‌مجرد خطورِ این خطاب در قلبم، دیدم حال بکا از میان رفته و یک شادابی مرا گرفته. هر چه به خودم فشار آوردم که به آن دردِ دل ادامه دهم، دیدم هیچ نمی‌توانم و به‌کلی آن حال رفته بود و تنها یک مطلب در دل من جایگزین شده است که ‹به کربلا برو!› از حرم مطهّر بیرون آمده به منزل آمدم. صبح به اهل منزل گفتم: ‹قدری صبحانه به من بدهید، می‌خواهم به کربلا بروم.› گفتند: ‹چرا وسط هفته می‌روید و شب جمعه نمی‌روید؟› گفتم: ‹کاری دارم.›

به کربلا رفتم و یکسره به حرم مطهّر حسینی مشرّف شدم. در حرم مطهّر، به یکی از آقایان محترمِ اهل علم برخوردم. خیلی محبّت و احوال‌پرسی کردند. گفتند:

‹آقای امینی! چه عجب وسط هفته به کربلا آمدید؟›» ـ زیرا رسم علما آن بود که پنجشنبه‌ها مشرّف شوند تا زیارت شب جمعه را درک کنند. ـ «گفتم: ‹ کاری داشتم.› گفت: ‹آقای امینی! ممکن است از شما خواهشی بکنم؟ › گفتم: ‹بفرمایید.› گفت: ‹مقداری کتب نفیس از مرحوم والد باقی مانده که بدون استفاده مانده و تقریباً محبوس است. بیایید ببینید اگر چیزی به دردِ شما می‌خورد امانت ببرید و بعد برگردانید.› گفتم: ‹کی بیایم؟› گفت: ‹من امروز کتاب‌ها را بیرون آورده مهیّا می‌کنم، جناب‌عالی فردا صبح برای صرف صبحانه به منزل ما تشریف بیاورید؛ هم صبحانه صرف کنید و هم کتاب‌ها را ملاحظه بفرمایید.›

قبول کردم و رفتم. مقدار بیست‌وچند جلد کتاب به روی‌هم گذارده بود. من تا نشستم، دست دراز کردم و اولین کتاب را که برداشتم دیدم نسخه‌ای بسیار پاکیزه و نفیس و مجدول از کتاب الصراط المستقیم است! حالتِ گریهٔ شدیدی به من دست داد. صاحب‌خانه علت را جویا شد. من جریان قضیهٔ کتاب را در نجف نقل نمودم. ایشان هم از لطف الهی به گریه افتادند. کتاب مذکور و چند جلد کتاب نفیس دیگر را به امانت دادند و مدت ۳ سال نزد من بود تا بعد از رفع حاجت، به شخص مذکور رد کردم.»[۱]

حکایت سوم باز به نقل از مرحوم آیت‌الله سیّد مرتضی نجومی:

«وقتی دیگر، برای بنده نقل فرمودند که مدت‌ها فکر می‌کردم خداوند متعال چگونه شمر را عذاب می‌کند و جزای آن تشنه‌لبی و جگرسوختگیِ حضرت سیّدالشهدا را چگونه می‌دهد؟! شب‌هنگامی خواب دیدم آقا امیرالمؤمنین در مکانی بسیار خوش آب و هوا روی صندلی نشسته و من هم خدمت آن جناب ایستاده‌ام. دو کوزه نزد ایشان بود. فرمودند: ‹این کوزه‌ها را بردار و برو از آنجا آب بیاور.› اشاره به محلّی فرمودند که بسیار باصفا و باطراوت بود. استخری پرآب و درختانی بسیار باطراوت در اطراف آن بود که

---

۱. امین شریعت: ص ۲۹۳ و ۲۹۴، مصاحبهٔ آیت‌الله سیّد مرتضی نجومی.

صفا و تلألؤ آب و طراوت و شادابی درختان قابل بیان و وصف نیست. کوزه‌ها را برداشته و رو به آن محل نهادم. آن‌ها را آب نموده حرکت کردم تا به خدمت آقا امیرالمؤمنین بازگردم. ناگهان دیدم هوا رو به گرمی نهاد و هر آن، گرمیِ هوا و سوزندگیِ صحرا بیشتر می‌شود. دیدم از دور کسی رو به من می‌آید و هر چه او به من نزدیک‌تر می‌شود، هوا گرم‌تر می‌گردد؛ گویی همهٔ این حرارت از آتشِ او است! در خواب به من الهام شد که او شمر، قاتلِ حضرت سیّدالشهدا، است!

وقتی به من رسید دیدم به‌قدری هوا گرم و سوزان شده است که قابل‌تحمل نیست. آن ملعون هم از شدّت تشنگی به هلاکت نزدیک شده بود. رو به من نمود که از من آب بگیرد، من مانع شدم و گفتم: «اگر هلاک شوم هم نمی‌گذارم از این آب قطره‌ای بنوشد.» حملهٔ شدیدی به من کرد و من ممانعت می‌نمودم. دیدم الآن کوزه‌ها را از دست من می‌گیرد. آن‌ها را به هم کوبیدم. کوزه‌ها شکسته و آب آن‌ها به زمین ریخت. چنان آب کوزه‌ها تبخیر شد که گویی قطره آبی در آن‌ها نبوده است!

او که از من ناامید شد، رو به استخر نهاد. من بی‌اندازه غمگین و مضطرب شدم که مباد آن ملعون از آب استخر نوشیده، سیراب گردد. به‌مجرد رسیدن او به استخر، چنان آب استخر ناپدید شد که گویی سال‌ها است یک قطره آب در آن نبوده است! درختان هم در کمال خشکی شد! از استخر مأیوس شد و از همان راه که آمده بود بازگشت. هر چه دورتر می‌شد هوا رو به‌خوبی و خوشی می‌رفت و درختان و آب استخر به طراوت و شادابی اول بازگشتند.

به حضور حضرت امیر شرفیاب شدم. فرمودند: «خداوند متعال این چنین آن ملعون را جزا و عقاب می‌دهد. اگر یک قطره از آب آن استخر را هم می‌نوشید، از هر زهری تلخ‌تر و از هر عذابی برای او دردناک‌تر بود.» بعد از این فرمایش از خواب بیدار شدم.»[1]

---

۱. همان: ص ۲۹۴ و ۲۹۵.

ویژگی‌های الغدیر

اگرچه پیش از علّامه امینی نیز عالمان و دانشمندان امامی ـ و حتی غیر امامی ـ در بارهٔ غدیر نگاشته بودند و برخی چون علامهٔ یگانه، مرحوم میر حامد حسین هندی، در این میانه چنان استوار گام برداشته و فراوان شاهد آورده و محکم استدلال نموده که گمان می‌رود بیش از این نتوان در بارهٔ غدیر گفت و نوشت، ولی آن تازه‌ای که علّامه امینی آورد و آن طُرفه‌ای که او فراهم ساخت، با نگاشته‌های پیشین آن اندازه تفاوت دارد که به‌یقین می‌توان گفت مانند هیچ‌یک از آن‌ها نیست و شادابی و طراوت و صلابت و صراحتی که در الغدیر هست از اشعار فراوان و قلم تازه و تیزی بیان و خروش کلام، در آن دیگرها نیست.

برخی از ویژگی‌های الغدیر که آن را در میان کتاب‌های کلامیِ فراوان ویژه ساخته، این‌هایند:

۱. بیان و قلمی ویژه

آنان که متن عربی الغدیر را خوانده‌اند، دریافته‌اند که واژگان و فرازهایش، و شیوهٔ پرداخت و سیاق نگارشش چنان ویژه است که می‌توان گفت قلم الغدیر، قلمی از آنِ خود آن کتاب است و در میان نگاشته‌های ادب عربی، کمتر پیشینه دارد و گویا نوآفرید است.

در بسیاری از تقریظ هایی که عالمان و ادیبان بر الغدیر نوشته‌اند، بر این ویژگی‌اش تأکید کرده و آن را ستوده‌اند. یادکرد از آن ستایش‌ها و ستودن‌ها را در این جا وامی‌گذاریم و خوانندگان را به ترجمهٔ تقریظات که در ابتدای جلد ۱۲ همین اثر آمده، حواله می‌دهیم و سخن را کوتاه می‌کنیم؛ ولی با وجود این همه که گفته آمد، نباید از یاد گذاشت حقّ فراوان مرحوم شیخ محمّدعلی غروی اردوبادی، همراه دیرین و دیرپای علّامه امینی،

در تصحیح، تسدید و تنقیح قلم الغدیر را که به‌یقین، حقّی عظیم بر این کتاب سترگ داشته‌اند.

شاهد ما بر این گفته، سخن محقق مرحوم سیّد عبدالعزیز طباطبایی است:

«ناگفته نماند که حقاً هم باید ادای حقّ شود، مرحوم علّامه میرزا محمّدعلی اردوبادی از علمای نجف بود، بسیار ادیب و فاضل بود، شعر هم خوب می‌گفت، در ادبیات خیلی تسلّط داشت و در لغت و ادبیات بسیار ممتاز بود، سنّاً هم خیلی بزرگ‌تر از آقای امینی بود. مرحوم آقای امینی هرچه می‌نوشت، تا هنگامی که بر ایشان نخوانَد و از کنترل ایشان رد نشود، به چاپخانه نمی‌فرستاد. و خوب یادم است تا همین اواخر هم که آقای اردوبادی دیگر پیر شده بود و ضعیف، منزل آقای امینی می‌آمد، می‌خوابید و مرحوم آقای امینی برای ایشان می‌خواند و ایشان دیگر نمی‌توانست بنشینند، درحالی‌که خوابیده بود گوش می‌داد؛ تصحیح می‌کرد یا امضا می‌کرد و یا رد می‌شد.

البته آقای اردوبادی در جنبهٔ ادبیات این کتاب خیلی حق دارد. همچنین اگر یادداشت‌هایی داشتند می‌دادند.

بلکه مرحوم آقای اردوبادی در انتاج فکری ادبیات، یعنی تألیفات نیم‌قرن اخیر نجف اشرف، بر همهٔ مؤلّفین حق دارند. همهٔ این‌ها را کمک کرده، به طوری که هرچه یادداشت داشتند، می‌دادند برایشان تصحیح می‌کردند. حتی کتاب الکنی و الألقاب مرحوم شیخ عبّاس قمی، یک دوره از نظر ایشان رد شده و تصحیح کرده‌اند. و خلاصه خیلی کمک خوبی برای مرحوم آقای امینی بودند.»[1]

۲. وجود اشعار فراوان

این فکر نو که غدیر را در غدیریّه‌های شاعران از سده‌های پیشین ـ از حسّان بن ثابت و قیس بن سعد انصاری و محمّد حِمیَری و کُمَیت و سیّد حِمیَری و عبدی

۱. امین شریعت: ص ۲۶۰ و ۲۶۱، مصاحبهٔ محقق طباطبایی.

کوفی در قرن یکم و دوم، تا کفعمی و شیخ بهایی و شیخ کرکی و شیخ حرّ عاملی و سیّد علی‌خان مدنی در قرن دهم و یازدهم ـ بیابی و آن‌ها را بر همان وصایت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه‌السلام شاهد آوری، تنها از امینی خاسته است و تنها از الغدیرش خواستنی است.

لبریز بودن الغدیر از غدیریّه‌های شاعران و چکامه‌ها و سروده‌های نغز و نیز ستایش‌نامه‌ها و سوگ‌سروده‌ها، تازگی‌ای بدان بخشیده که خواننده را ملول نمی‌کند و مخاطب را با خود همراه می‌سازد.

اگرچه کتاب‌های فراوانی را می‌توان سراغ داد که آکنده از شعراند، ولی کمتر کتابی کلامی ـ اعتقادی چون الغدیر می‌توان یافت که آکنده از شعر باشد، اگر نگوییم که نمی‌توان یافت.

الغدیر و گرویدن به تشیّع

الغدیر کتابی است که بیشینهٔ مدارک و منابع آن از کتب معتبر عامّه است و گویا نتوان بحثی را در الغدیر یافت که از شاهدآوری این مدارک و مصادر تهی باشد. پیدا است که رویاروشدن با چنین کتابی، دل‌های بی‌کینه و جان‌های نابیمار و سرشت‌های خفته را بیدار می‌کند و روشنی می‌بخشد و در برابر حقیقت و راستی می‌نشاند و آن‌گاه است که دیگر مسیر هدایت روشن‌تر از پیش و هموارتر از گذشته، سرراست و بی‌غبار در برابر دیدگان رخ می‌نماید.

باید گفت که الغدیر به‌راستی و بی‌هیچ گزافه چنین کتابی است و آنان که به بیماری لجاج و عناد گرفتار نباشند را یارای تاب آوردن در برابر آن همه استدلال‌ورزی و دلیل‌آوری نخواهد بود و گویا ایشان را از سرسپردن به ولای علوی، همان خلیفهٔ بلافصل نبی، راه گریز و گزیری نباشد.

این که الغدیر زمینهٔ شیعه شدن چندین نفر را فراهم آورده چندان آشکار نیست، ولی گزارش‌هایی وجود دارد که از واقعه‌ای مهم خبر می‌دهند. اگرچه در بارهٔ میزان روشنگری الغدیر در جهان اسلام چندان نیازی به پایش و سنجش عددی نیست که آشکاری خورشید را چه حاجت به بیان؟ ولی در این جا تنها به یادکرد از دو گزارش بسنده می‌کنیم:

حجت‌الاسلام شیخ رضا امینی می‌گوید:

«یکی از اثرهای کتاب الغدیر در جهان اسلام و مسلمانان، گرویدن گروه‌های مختلف و افراد فراوانی به تشیّع است که بر اثر مطالعهٔ این کتاب صورت گرفته است. برای نمونه، در سفر به مصر به شخصی به نام حسین عبدالرزاق که از نمایندگان مجلس شورای مصر بود برخوردم. مردی تیزفهم و تحصیل‌کرده بود. چند جلسه‌ای با هم بودیم. در جلسهٔ دوم رو به من کرد و گفت: ‹من یک مطلب سرّی از زندگی‌ام را می‌خواهم به شما بگویم!› گفتم: ‹بفرمایید.› گفت: ‹مشروط بر اینکه برای هیچ‌کس نقل نکنید!› گفتم: ‹من قول می‌دهم و تضمین می‌کنم.› نامبرده گفت: ‹من تا خواندن جلد ششم کتاب الغدیر شیعه نبودم، اما اکنون خود و تمام افراد خانواده‌ام شیعه هستیم.›

در تونس و مراکش هم افراد بسیاری سراغ داریم که با مطالعهٔ کتاب الغدیر شیعه شدند و خیلی هم برای عالم تشیّع خوب تبلیغ می‌کنند.»[۱]

مرحوم محقق طباطبایی نیز دراین‌باره از قول علّامه امینی می‌گوید:

«یک سفر رفتم خدمت آیت‌الله بروجردی. ایشان فرمودند: ‹الغدیر شما برای گروهی نفع داشت، برای گروهی ضرر!› عرض کردم: ‹شما از کدام قسم هستید؟› فرمودند:

---

۱. امین شریعت: ص ۲۹۹ و ۳۰۰، مصاحبهٔ حجت‌الاسلام شیخ رضا امینی با ویژه‌نامهٔ روزنامهٔ رسالت در ۱۲ تیر ۱۳۶۷.

‹برای من ضرر داشت! گروه زیادی در سوریه و لبنان در اثر این کتاب شیعه شدند و بعضی‌ها پیش‌نماز مسجدی بودند که از اوقاف، ماهانه داشتند یا امثال این‌ها که کارمند بودند. این‌ها را اخراج کردند. آقای شرف‌الدین[1] به من نامه نوشتند که این‌ها را اخراج کردند، شما برای این‌ها ماهانه قرار بدهید، و ما ماهانه قرار دادیم.› ایشان می‌فرمودند که برای من ضرر داشت!»[2]

تقریظ‌های الغدیر

پس از چاپ نخستین جلد از الغدیر، این کتاب عالمان و دانشمندان و ادیبان و پادشاهان را مقبول افتاد و بسیاری برآن تقریظ نگاشتند که برخی از آن میان، از بزرگان امامیّه و فقیهان عصر بودند؛ چون آیات عظام و حجج اَعلام: عبدالهادی حسینی شیرازی، سیّد محمّد کوه‌کمری، عبدالحسین شرف‌الدین، سیّد محسن حکیم، محمّدرضا آل یاسین، سیّد محمّد صدر، سیّد صدرالدین صدر، سیّد مهدی حسینی شیرازی، حیدرقلی سردار کابلی، شیخ محمّد سماوی و شیخ محمّدعلی غروی اردوبادی.

خوانشِ همراه با درنگِ این تقریظات، از بزرگی و ارجمندی نگاشته و نگارنده، پرده برمی‌دارد. آن‌گونه که سیّد محمّدصادق بحرالعلوم می‌گوید، این تقریظات بیش از ۶۰ عدد بوده است که تنها بخشی از آن‌ها در ابتدای هریک از جلدهای الغدیر به چاپ رسیده‌اند.[3]

از آن جا که این تقریظات در جلد ۱۲ همین ترجمه آمده، سخن در بارهٔ آن‌ها را وامی‌گذاریم و علاقه‌مندان را به همان جلد ارجاع می‌دهیم.

---

۱. علّامه عبدالحسین شرف‌الدین، صاحب کتاب‌های ارجمندی چون المراجعات.

۲. امین شریعت: ص ۲۶۹، مصاحبهٔ محقق طباطبایی. ناگفته پیدا است که این، بزرگداشت و تقدیر آیت‌الله بروجردی از اثرگذاری الغدیر در قالب مطایبه با علّامه امینی است.

۳. امین شریعت: ص ۱۱۵ و ۱۱۶، مقالهٔ «الحجّة الأمینی».

سرنوشت جلدهای بعدی الغدیر

از قرائن چندی چنین برمی‌آید که الغدیر جز این ۱۱ جلدی که در دست داریم، مجلّدات دیگری نیز دارد که هنوز مخطوط باقی‌مانده‌اند. اگرچه لَجنهٔ تحقیق کتاب ثمرات الأسفار کوشیده‌اند اثبات کنند مقصود از جلدهای بعدی الغدیر، همان دو جلد مخطوط ثمرات الأسفار بوده است[۱]، ولی آن کتاب، یادداشت‌های پراکندهٔ مرحوم مؤلّف از مطالعهٔ کتاب‌های کتابخانه‌های هند و سوریه است و ویژگی‌های کتاب مدوّنی چون الغدیر را دارا نیست.

شواهد فراوانی بر وجود جلدهای دیگر الغدیر هست. برای نمونه علّامه امینی در چندین جای از کتاب الغدیر، به جلدهای دیگر این کتاب اشاره می‌کند:

در سراسر کتاب پس از یادکرد نام برخی شاعران، با بیان عباراتی چون «أحد شعراء الغدیر، یأتی شعره و ترجمته فی شعراء القرن الثانی عشر»[۲]، «أحد شعراء الغدیر، یأتی شعره و ترجمته فی شعراء القرن الثالث عشر»[۳] و «أحد شعراء الغدیر فی القرن الرابع عشر، یأتی هناک شعره و ترجمته»[۴] از ادامه‌دار بودن مجلّدات الغدیر خبر می‌دهد.

نیز در ابتدای جلد ۱۱ از مجلّدات شانزده‌گانهٔ الغدیر یاد می‌کند:

«عمدهٔ هدف ما از آوردن شرح حال شاعران غدیر و غدیرْسروده‌های ایشان به ترتیب سده‌های هجری، در پیِ این حدیث، آن است که شهرت و تواتر حدیث غدیر را در همهٔ روزگاران و نسل‌ها اثبات نماییم و نشان دهیم که این حدیث از روشن‌ترین مضامینی

۱. ثمرات الأسفار: ۵۱/۱ - ۵۴.

۲. ۳۰۰/۱ (دو مورد)، ۵۶۱؛ ۱۸۳/۴؛ ۴۶/۶، ۱۰۸ چاپ مرکز الغدیر.

۳. ۴۶/۶ و ۴۷ (دو مورد) چاپ مرکز الغدیر.

۴. ۳۰۸/۱، ۳۰۹؛ ۴۹/۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۴۰۲؛ ۴۴۱/۳؛ ۴۴۰/۴؛ ۴۷/۶، ۵۰ (چهار مورد)، ۷۳؛ ۵۴۱/۷، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۴۷؛ ۴۲/۸؛ ۴۸۸/۱۱ چاپ مرکز الغدیر.

است که به نظم و نثربدان زبان گشوده‌اند. و این‌ها، همه، در ۱۶ مجلّد خواهد آمد.»[1]

همچنین جلد ۱۱ با گفتاری در بارهٔ سیّد بدرالدین، آخرین شاعرسدهٔ دوازده در این جلد، پایان می‌یابد و علّامه در انتهای همان جلد چنین وعده می‌دهد:

«مجلّد یازدهم از کتاب الغدیرپایان پذیرفت و در پی آن، مجلّد دوازدهم خواهد آمد که با برشمردن باقیماندهٔ شاعران غدیر در سدهٔ دوازدهم، آغاز می‌شود.»

بر این اساس، با توجه به فراوانی شاعران در سده‌های ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، می‌توان گفت یادکرد از این شاعران ـ همان‌گونه که مؤلّف در ابتدای جلد ۱۱ وعده داده است ـ تا جلد ۱۶ ادامه‌دار بوده است.

چرا علّامه پس از جلد ۱۱، دیگر به سراغ شعرای غدیر در قرن ۱۲، ۱۳ و ۱۴ نرفت و برابر با برخی نقل‌ها، در پی آن بود تا جلدهای دیگر الغدیر را به گفتارهایی چون «مسند المناقب و مرسلها» و «حکومة الألفاظ» ویژه کند؟ پاسخِ این پرسش را می‌توان از توضیح شیخ رضا امینی در مقدمه‌اش بر چاپ چهارم الغدیر دریافت:

«پس‌ازآن که علّامه امینی جلد ۱۱ از کتاب الغدیر را به چاپ رساند و برای چاپ این ۱۱ جلد نیم‌قرن از عمر خویش را صرف نمود،[2] آن گاه که به آن دسته از شعرای غدیر در قرن ۱۲ که این واقعهٔ تاریخی مهم را به نظم درآورده بودند رسید، به دلیلِ فراوانیِ قصیده‌های شعرای این قرن و دو قرن پس از آن، رشته و نظم بحث از هم گسست؛

---

۱. ۲۲/۱. چاپ مرکز الغدیر.

۲. این گفته که نگارش ۱۱ جلد الغدیر نیم‌قرن به درازا کشیده، خالی از تسامح نیست؛ زیرا تمامی ۱۱ جلد الغدیر در سال ۱۳۷۲ ق. در تهران به طبع رسید؛ حال اگر به‌راستی علّامه امینی ۵۰ سال از عمر خویش را بر سر این کار گذاشته، یعنی باید از ۲ سالگی مشغول تألیف الغدیر بوده باشد! حتی اگر انگار کنیم که علّامه نزدیک به ۱۰ یا ۱۵ سال پیش از چاپ نخستین جلد الغدیر در سال ۱۳۶۴ ق. نگارش آن را آغاز کرده و پس از چاپ جلد ۱۱ در ۱۳۷۲ ق.، ۱۸ سال باقی ماندهٔ عمر خویش را بر سر تکمیل دیگر مجلّدات الغدیر گذاشته باشد، مجموع سال‌ها باز چیزی در حدود ۳۵ یا ۴۰ سال خواهد شد، و نه نیم‌قرن.

ازاین‌رو علّامه تصمیم گرفت در بارۀ مناقب اهل‌بیت علیهم‌السلام که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله صادر شده بحث کند و از آن جا که احادیث منقبت از یک‌سو با تاریخ اسلامی و از سوی دیگر با خلافت اسلامی پیوندی تنگ دارد، علّامه تصمیم گرفت بحثی غنی در بارۀ اسناد احادیث منقبت و روایاتی که در لابه‌لای کتب تفسیر و حدیث و سیره و اعتقادات آمده، پیش کشد.

ازآنجاکه علّامه به نقل‌هایی که از نگاشته‌های خطّی گذشتگان می‌شد، اعتماد کلی حاصل نمی‌کرد، تصمیم گرفت خود برآن نگاشته‌های اصیل و قدیمی آگاهی یابد و با این کار باب عذر و تشکیک را ببندد. ازاین‌رو تصمیم گرفت برای دسترسی به کتاب‌های مرجع، کهن، خطّی و اصول اولیه، به هند سفر کند.»[1]

شاهد بر این گفته که علّامه اندک‌اندک از پرداختن به شاعران غدیر در سده‌های بعدی دست کشید، آن است که در جلد ۱۱ آن هنگام که برخی از احادیث پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را در فضیلت و منقبت اهل‌بیت علیهم‌السلام یاد می‌کند، چندین بار وعده می‌دهد که بحث از سند و مصدر این احادیث را در بخش «مسند المناقب و مرسلها» خواهد آورد؛[2] وعده‌ای که هیچ نشانی از آن در جلدهای یکم تا دهم نیست.

همچنین مرحوم حجت‌الاسلام شیخ رضا امینی در مقدمۀ تفسیر فاتحة الکتاب از قصد نخستین علّامه برای نگارش کتابی با عنوان الآیات النازلة فی العترة الطاهرة سخن می‌گوید؛ ولی تصریح می‌کند که علّامه پس از آن که در جلد ۱۴ الغدیر و در بحث «مسند المناقب و مرسلها»، به تصحیح اسانید روایاتی که از پیامبر اکرم در بارۀ اهل‌بیت علیهم‌السلام رسیده، می‌پردازد و آیات نازل شده در شأن ایشان را نیز در آن بحث می‌گنجاند، دیگر از

۱. مقالۀ شیخ رضا الأمینی: مع الکتاب و المؤلّف: ص ۹۱.

۲. الغدیر: ۱۱/ ۱۳، ۴۳، ۱۶۵، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۷۳ چاپ مرکز الغدیر.

نگارش کتابی مستقل دراین‌باره، منصرف می‌شود.[۱]

از این گزارش دو نکته آشکار می‌شود: یکی آن که از میان مجلّدات دیگر الغدیر، دست‌کم جلد ۱۴ پایان یافته بود و دیگری آن که در این جلد دیگر از یادکرد شاعران غدیر خبری نیست.

شواهد دیگری که بر وجود جلدهای بعدی الغدیر دلالت دارد، این‌هایند:

علّامه امینی در ابتدای نسخهٔ مخطوط جلد نخست از ثمرات الأسفار، هدف خویش از سفر به هند و کاویدن کتابخانه‌های مهم آن دیار و یادداشت برداری از آن‌ها را استفاده از این نگاشته‌ها برای نگارش جلدهای بعدی الغدیر، یعنی جلد ۱۲ به بعد، می‌داند:

«مرا فرصتی دست داد تا در سال ۱۳۸۰ ق. به دیار هند سفر کنم. در آن جا چهار ماه ماندم و کتابخانه‌های عمومی اسلامی و آباد آن سامان را که آکنده از نوادر و نفائس میراث علمی اسلامی است، دیدم و از میوه‌های لذیذش برچیدم و به گاه مطالعاتم، از دانش گوارای آن‌ها این اوراق را گردآوردم و این مجموعه را از نوادرش که در شاخساران آن نگاشته‌های پربها یافتم، فراهم آوردم و این مجموعه، سیاههٔ کتاب‌هایی است که خوانده‌ایم و چون مصدری برای دیگر مجلّدات کتابمان، الغدیر، از مجلّد ۱۲ به بعد، برگرفته‌ایم.»

علّامه نزدیک به همین گفته را در ابتدای جلد دوم از نسخهٔ مخطوط همان کتاب که مربوط به یادداشت‌های ایشان از خوانش نگاشته‌های کتابخانه‌های سوریه است، آورده‌اند:

«این مجموعه، فهرست کتاب‌ها، رسائل، مجلّدات، فوائد و درس‌گفتارهای مردان علم و فقه و امامان حدیث و حافظان بزرگواری است که بدان‌ها دست یافتیم و در کتابخانه‌های سوریه یافت می‌شود. ما تمامی این‌ها را مطالعه کردیم و آن چه در این

---

۱. تفسیر فاتحة الکتاب: ص ۱۳.

فهرست آمده را مصدری برای دیگر مجلّدات کتابمان الغدیر، از مجلّد ۱۲ و پس از آن، برگرفتیم.»[1]

در چندین جای از شمارهٔ دوم و سوم صحیفة المکتبة نیز که شرح گزارش سفر علّامه به هند براساس یادداشت‌های شیخ رضا امینی است، یاد شده که هدف علّامه از استنساخ و یادداشت برداری از کتاب‌های آن جا، فراهم آوردن مدارکی برای جلدهای بعدی الغدیر بوده است.[2]

مرحوم سیّد محمّدصادق بحرالعلوم که دیرینگی آشنایی‌اش با علّامه امینی به ۴۰ سال می‌رسد و از همان آغازین روزهای نگارش جلد نخست الغدیر با او در ارتباط بوده است، در مقالهٔ الحجة الأمینی به‌صراحت از مخطوط بودن مجلّدات دیگر الغدیر سخن می‌گوید.[3] نیز در همان رساله به هنگام سخن از الغدیر و موضوع آن، این کتاب را دربردارندهٔ ۲۰ جلد یا بیشتر معرفی می‌کند.[4] همچنین پس از برشماری برخی تقریظات الغدیر، از قصد حجت‌الاسلام شیخ رضا امینی برای چاپ دیگر مجلّدات خبر می‌دهد:

«از کتاب الغدیر تاکنون ۱۱ جلد به چاپ رسیده است و دیگر مجلّدات مخطوط‌اند. فرزند نیکوکار علامه، استاد شیخ رضا امینی، مدیر کتابخانهٔ امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، وظیفهٔ نشر این مجلّدات را بر سیاق مجلّدات پیشین، برعهده گرفته‌اند.»[5]

مرحوم سیّد عبدالعزیز طباطبایی نیز در مصاحبهٔ خود با صدای جمهوری اسلامی، پس از گزارشی کوتاه از سفر علّامه به هند و سوریه و یادکرد از کتاب ثمرات الأسفار که در

---

۱. امین شریعت: ص ۱۰۵، مقالهٔ «الحجّة الأمینی».

۲. صحیفة المکتبه، شمارهٔ دوم: ص ۶۸؛ شمارهٔ سوم: ص ۸ و ۲۷.

۳. امین شریعت: ص ۸۵، مقالهٔ «الحجة الأمینی».

۴. همان: ص ۱۰۷.

۵. همان: ص ۱۱۶.

آن زمان هنوز خطّی بوده است، می‌گوید اگر آن چه در این دو جلد گردآمده، سامان یابد و به چاپ برسد، ۱۱ جلد دیگر بر الغدیر افزوده خواهد شد.[1]

جالب این جا است که آقای محمّدرضا حکیمی در کتاب حماسهٔ غدیر، حتی عنوان برخی گفتارهای جلدهای بعدی الغدیر را نیز یاد می‌کند:

«و این تاکنون ـ چنان که گفتیم ـ یازده جلد الغدیر است. این کتابِ صاحبِ رسالت هنوز مجلّداتی دیگر دارد که به‌زودی انتشار خواهد یافت. و ازجمله مباحث مجلّدات باقیمانده، رسیدگی فنی و عمیق به صحاح ستّ است و بحث عجیب ‹مسند المناقب و مرسلها› و بحث بیدارکنندهٔ ‹حکومة الألفاظ› و مباحث فراوان دیگر.»[2]

و در جایی دیگر از این کتاب، تعداد مجلّدات دیگر الغدیر را ۹ عدد می‌داند.[3]

همو در مقدمهٔ یادنامهٔ علّامه امینی از پوشیدگی آن گفتارها اندکی می‌کاهد و کمی آشکارتر سخن می‌گوید:

«در زندگی علمی این چهرهٔ عظیم اصلاحی و دینی، تجلی سومی نیز وجود دارد و دریغا که در روزگار حیات وی به منصهٔ ظهور نرسید و آن تجلی مربوط است به چاپ بقیهٔ مجلّدات الغدیر و مباحث و تحقیقات موج خیز آن، به‌ویژه تحقیق هایل و عظیم ‹مسند المناقب و مرسلها›. این بحث و تحقیق در چند جلد از دیگر مجلّدات باقیماندهٔ الغدیر تعقیب شده است. ورود به این تحقیق همراه گزارشی است تاریخی و مبسوط پیرامون تشیّع و ستم‌هایی که از ناحیهٔ قدرت‌های ناحق بر شیعه رفته است. این بحث را علّامه امینی ‹حکومة الألفاظ› نامید و نظر وی به توسل زورمندان بوده است به الفاظ و بیاناتی که در فریب دادن جامعه بسیار مؤثر است.

---

۱. همان: ص ۲۵۶، مصاحبهٔ محقق طباطبایی. گویا مقصود محقق طباطبایی، تنها سامان دادن آن یادداشت‌ها نبوده است و علّامه قصد داشته مطالب دیگری نیز بدان‌ها بیفزاید.

۲. حماسهٔ غدیر: ص ۲۱۹.

۳. حماسهٔ غدیر: ص ۳۲۴.

البته در ضمنِ همین تحقیق دامنه‌دار است که به جرح‌وتعدیل اسانید و مشیخهٔ صحاح ستّ با روش علمی پرداخته شده و بسیاری از اسناد روایی این کتب بازشناسانده گشته است.»[۱]

این‌که آقای حکیمی چگونه به عناوین مجلّدات دیگر دست یافته، خود که چیزی نگفته است، ولی به قرینهٔ مطالب چند صفحهٔ پس از این، گویا این عناوین را خود از علّامه شنیده باشد.

اگرچه در این میان قرائن دیگری نیز هست، ولی به یادکرد از همین اندازه بسنده می‌کنیم و همین مقدار نیز آشکار می‌کند که الغدیر، جز این ۱۱ جلد، جلدهای دیگری نیز داشته است. امید که روزی آن جلدها نیز به طبع رسند.

تأسیس کتابخانهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نجف اشرف

یکی از کارهای بزرگ علّامه امینی که خود بسیار بدان اهتمام داشت و بیش از ۱۵ سال از عمر شریفش را بر سر آن گذاشت و برای برپای ساختنش بسی هزینه نمود و در راه غنی ساختنش به کتابخانه‌های ایران، هند، سوریه و ترکیه سفر کرد، تأسیس مکتبة الإمام امیرالمؤمنین علیه‌السلام العامّة بود. این کتابخانه در یکم جمادی الأولی سال ۱۳۷۳ ق. در نجف اشرف تأسیس شد و پس از چند سال، در روز غدیر سال ۱۳۷۹ ق. به‌طور رسمی افتتاح گردید.[۲]

پس از تأسیس کتابخانه، کتابخانه‌های شخصی و عمومی فراوانی از ایران و عراق، کتاب‌های خود را به مکتبة الإمام امیرالمؤمنین علیه‌السلام هدیه کردند.[۳] تا سال ۱۳۹۲ ق. هزار تن بیش از ۲۰ هزار جلد کتاب به زبان‌های گوناگون را به این کتابخانه اهدا نمودند.

---

۱. یادنامهٔ علّامه امینی، به اهتمام سیّد جعفر شهیدی و محمّدرضا حکیمی، مؤسسهٔ انجام کتاب، ۱۳۶۱ ش، ص بیست‌وسه.

۲. صحیفة المکتبه، شمارهٔ اول: ص ۲۹ و ۳۳.

۳. همان: ص ۵۳ - ۵۵.

همچنین برخی از مؤسسات علمی و مراکز نشر، تمامی کتاب‌های چاپ شدهٔ خود را به این کتابخانه بخشیدند.[۱]

بنا بر گزارش مرحوم سیّد محمّدصادق بحرالعلوم، این کتابخانه تا سال ۱۳۹۲ ق.، یعنی دو سال پس از وفات علّامه امینی، دارای ۳۲۶۲ نسخهٔ خطی، ۳۴۵۴۳ جلد کتاب چاپی، ۴۹۰ جلد نسخهٔ نگاتیوی، ۸۷۰ جلد کتاب بر روی میکروفیلم و ۱۹۰۰ مجله و نشریه بوده است.[۲]

این کتابخانه نشریه‌ای داشت با عنوان صحیفة المکتبة که نخستین شمارهٔ فارسی آن در رجب سال ۱۳۸۰ ق. و در روز عید مبعث انتشار یافت. در این شماره پس از بیانی تفصیلی در ضرورت تأسیس کتابخانه در کشورهای اسلامی و به‌ویژه در نجف اشرف، از مراحل تأسیس مکتبة الإمام امیرالمؤمنین علیه‌السلام گزارشی بلند ارائه شده است و از بسیاری کسان که کتاب‌هایی به کتابخانه هدیه کرده و یا در ساخت بنای آن مشارکت داشته‌اند، نام برده شده است.[۳]

شمارهٔ دوم این نشریه در مبعث سال بعد، منتشر شد. بخش زیادی از این شماره مربوط است به گزارش سفر علّامه به هند و یادکرد از کتابخانه‌های شهرهای آن دیار و نسخه‌هایی که علّامه در آن کتابخانه‌ها خوانده، یادداشت برداشته و برخی را استنساخ کرده است.[۴] در پایان نیز گزارشی از فعالیت‌های یک‌سالهٔ کتابخانه ارائه شده و از مؤسسات علمی و فرهنگی و نیز اشخاص حقیقی و حقوقی که کتاب‌هایی به کتابخانه هدیه کرده‌اند، نام برده می‌شود. نیز از کسانی که در تجهیز کتابخانه و برآوردن مایحتاج

---

۱. امین شریعت: ص ۱۴۵، مقالهٔ «الحجّة الأمینی».
۲. همان: ص ۱۴۲ و ۱۴۳.
۳. صحیفة المکتبة، شمارهٔ اول، سرتاسر.
۴. همان، شمارهٔ دوم: ص ۱ - ۷۱.

آن، همکاری نموده و یا در راستای توسعهٔ بنای آن کمک‌های مادی داشته‌اند، با ذکر نام، تقدیر و سپاسگزاری شده است.[۱]

شمارهٔ سوم این نشریه، در جمادی الأولی ۱۳۸۳ ق. به چاپ رسید. بخش زیادی از این شماره نیز (ص ۱- ۴۰) مربوط است به بخش دوم گزارش سفر به هند و در پایان گزارشی از فعالیت ۱۰ سالهٔ کتابخانهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام ارائه شده است.[۲]

کارهای نیمه‌تمام

علّامه امینی افزون بر مجلّدات دیگر الغدیر که موفق به چاپ آن‌ها نشد، کارهای ناتمام دیگری نیز داشت.

آقای محمّدرضا حکیمی در حماسهٔ غدیر، برخی کارهای نیمه‌تمام علّامه را برمی‌شمارد و می‌گوید: «چیزهایی است که از خود وی شنیده‌ام.»[۳]

۱. تأسیس دارالتألیف

علّامه امینی پس از تأسیس مکتبة الإمام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، قصد داشت دارالتألیفی نیز با حجره‌ها و اتاق‌هایی ویژه برای هر علم در کنار آن برپا کند:

«مقصود او از خانهٔ نویسندگان ـ چنان که خود شرح می‌داد ـ این بود: در کنار کتابخانهٔ امیرالمؤمنین در نجف، محلی زیبا و بهداشتی و مدرن ساخته شود و مجهز به همهٔ وسایل. اتاق‌هایی چند که هریک در اختیار محقق و نویسنده‌ای قرار گیرد؛ همه گونه نیازمندی‌های شخصی محقق تأمین گردد؛ در هر اتاق یک قفسه از کتاب‌های اولیه و مراجع ضروری رشتهٔ کار محقق گذارده شود؛ وسایل اولیهٔ درمانی در اختیار محقق باشد و طبیبی همواره از حال او مراقبت کند؛ آشپزخانه‌ای مجهز، صبح و ظهر و

۱. همان: ص ۷۲ - ۸۲.
۲. همان، شمارهٔ سوم: ص ۴۱ - ۵۹.
۳. حماسهٔ غدیر: ص ۲۲۶.

شام خوراک او را بنا به میل و تناسب آماده کند و به اتاق او بفرستد؛ هر اتاق دارای یک پیشخدمت ویژه باشد تا کارهای مختلف شخصی نویسنده یا محقق را انجام دهد؛ در هر اتاق یک دوره فهرست کتابخانه گذارده شود تا محقق هر کتابی را خواست و برای کار خویش لازم دانست، از کتابخانه بخواهد. ضمناً اگر محقق به مأخذ یا مآخذی نیاز یافت که در کتابخانه نبود، از هر جای که ممکن است تهیه گردد و در اختیار او قرار داده شود.

وقتی مؤلّفی با چنین شرایطی تأمین شده و راحت، از حیث محل و دیگر نیازهای زندگی که آرمان محققان جهان است، به تألیفی دست زد و آن را پرداخت، اگر آن تألیف مناسب حوزهٔ کار کتابخانه بود، کتابخانه خود به چاپ و نشر آن اقدام کند.

همچنین در نظر بود که اتاق‌های این دارالتألیف با تابلوهایی از این قبیل ـ مثلاً ـ مشخص شود:

غرفة التألیف فی علوم البلاغة.

غرفة التألیف فی العلوم الإجتماعیّة.

غرفة التألیف فی العلوم الإقتصادیّة.

غرفة التألیف فی العلوم السیاسیّة.

غرفة التألیف فی العلوم النفسیّة.

غرفة التألیف فی العلوم الریاضیّة.

غرفة التألیف فی التاریخ.

غرفة التألیف فی التفسیر.

غرفة التألیف فی مشاکل المسلمین و سبیل دفعها.

و امثال این عنوان‌ها و بخش‌ها.»[1]

---

۱. همان: ص ۲۲۶ و ۲۲۷.

در شمارهٔ نخست از صحیفة المکتبة نیز از قصد تأسیس دارالتألیف در زمینی به مساحت ۴۳۰ متر که در سال ۱۳۷۷ ق. خریداری شده و به کتابخانه ضمیمه شده بود، سخن رفته است. قصد آن بوده که در دارالتألیف ۱۲ اتاق ۲/۵ در ۳/۵ متر برای مؤلّفین ایجاد شود.[1]

اما نکتهٔ درخور یادکرد، نگاه گستردهٔ علّامه به پژوهش و پژوهش‌گر، فارغ از هر نژاد و مذهب است:

«علّامه امینی در مورد پذیرفتن محققان و پژوهشیان و کمک به کار آنان، مسئلهٔ مذهب و مسلک و مملکت را مطرح نمی‌دانست. می‌گفت محقق و مؤلّف از هر مذهب و مسلکی باشد و از هر جای جهان، در این جا جای دارد و در دارالعلم مولی پذیرفته است.»[2]

۲. رسیدگی به نشریات جهان در بارهٔ اسلام

یکی دیگر از آرزوهای علّامه امینی، بررسی نوشته‌ها و پژوهش‌های مستشرقین در بارهٔ اسلام و باورهای شیعه بود که در بسیاری موارد، جانب‌دارانه و به دور از تحقیق نگاشته می‌شد، مستشرقینی چون گلدزیهر یهودی، کشیش لامنس بلژیکی، ادوارد براون انگلیسی، مونت گمری وات، گوستاو لوبون، نولدکه و دیگران.

طرح علّامه امینی برای پاسخ به شبهات و خلاف‌گویی‌های مستشرقین این بود:

«صاحب الغدیر درصدد بود تا در شناساندن این حقایق[3] و نشان دادن اشتباهاتی که خاورشناسان دراین‌باره کرده‌اند، به‌گونه‌ای جدی و پیگیر اقدام کند. آرمان وی در این مقصود ـ چنانکه خود می‌گفت ـ این بود:

هیئتی از طلاب و دانشجویان فاضل و صاحب استعداد، درزمینهٔ علوم و فرهنگ وسیع اسلامی، تا مرتبهٔ اجتهاد و تحقیق تربیت شوند. آنگاه برای اینان مرکزی با وسایل

۱. صحیفة المکتبه، شمارهٔ اول: ص ۳۴.
۲. حماسهٔ غدیر: ص ۲۲۸.
۳. مقصود حقایق اسلام است.

کافی و کتابخانهٔ مجهز تهیه شود. از سوی دیگر با مراکز علمی جهان، پیوسته تماس حاصل گردد و در هر جا و هر گوشهٔ جهان، هر کلاس و دانشکده و دانشگاه و مدرسهٔ عالی و موسسهٔ تحقیقاتی و مرکز انتشارات، کتاب، مقاله، جزوه و ... دربارهٔ اسلام و تشیّع منتشر می‌شود، به دست آید و پس از تقسیم به رشته‌های ویژه، در اختیار گروه نامبرده گذارده شود. گروه پس از آن که نشریه را مورد رسیدگی قرار داد و اشکالات و اشتباهاتش را نوشت و مدارک و دلایل را ثبت کرد، آن یادداشت را برای شخص یا مرکزی که مطلب نادرست یا مشتبه را نوشته و نشر داده است بفرستد. اگر خود آن شخص یا مرکز، کار خویش را تدارک کرد و در سطح نشریهٔ نخست، توضیحات و تصحیحات این مرکز رسیدگی اسلامی را نیز منتشر ساخت چه بهتر؛ حقیقت روشن گشته است و زیان نشر مطالب نادرست و محرّف ـ آگاهانه یا ناآگاهانه ـ حتی‌المقدور جبران و برطرف شده است. اما اگر آن شخص یا مرکز ترتیب اثر نداد، این مرکز تحقیقاتی، توضیحات را در سطح انتشار اصل در جهان نشر دهد و جلوی باطل‌نویسی و اشاعهٔ فرضیات نادرست را سد کند. ضمناً بر پایهٔ تفاهم و محبّت انسانی و پیروی از روحیهٔ علمی با مراکز دانشگاهی و تحقیقاتی جهان ـ ازجمله کشورهای مختلف اسلامی ـ تماس حاصل شود به منظور کمک کردن به آنان از جهت دادن مآخذ، روشن کردن مقدار اعتبار مآخذ معروف، شور و همکاری در چگونگی کار تحقیق، شناساندن مآخذ و اصول علمی که برای آنان ناشناخته مانده است و بیان نظر صحیح در مواردی که حاصل تحقیقات و عرضه‌های آنان شامل نظر صحیح نیست.»[۱]

۳. احیای آیین نقابت

یکی دیگر از آرمان‌های صاحب الغدیر که موفّق به انجام آن نشد، احیای آیین نقابت در میان سادات بود. علّامه امینی در جلد چهار الغدیر، نقابت را این‌گونه می‌شناسانَد:

---

۱. همان: ص ۲۶۱ و ۲۶۲.

«نقابت منصبی بود برای پاسداری از صاحبان نسب‌های شریف تا کسی که با آنان در نسب هم‌طراز و در شرافت برابر نیست، بر ایشان سرپرستی نیابد و آن نقیب بیش از دیگران بدانان مهر و عطوفت ورزد و فرمانش در میان ایشان نفوذ یابد. نقابت دو گونه داشت: خاص و عام... .»[1]

علّامه امینی در سر داشت بار دیگر این منصب را احیا کند و حال‌وروز سادات را سروسامانی دهد. این‌که علّامه دقیقاً چه می‌خواست بکند، چندان برای ما روشن نیست و تنها گزارشی چند خطّی در این باره در اختیار داریم:

«صاحب الغدیر به دلیل ایمان عمیق و یقین صدق و قلب جوشان و خون داغ خویش و احترام عظیمی را که نسبت به سادات و آل محمّد صلی الله علیه و آله قائل بود، ازجمله به احیای ‹آیین نقابت› اعتقاد داشت، آن‌هم به‌صورت ابن خلدونی آن. شرح این اجمال اکنون ممکن نیست، تنها از ناحیهٔ برخی از ساداتی که تربیت کرده بود می‌توان تااندازه‌ای به مقاصد وی در این باب پی برد.»[2]

۴. گنجاندن برخی مواد درسی در حوزه‌های علمیّه

علّامه قصد داشته برخی رشته‌های علمی چون تاریخ اسلام، فلسفهٔ سیاسی در اسلام، تاریخ تشیّع، ولایت و چون این‌ها را در حوزه‌های علمیّه برپا کند.[3]

وفات علّامه امینی

سرانجام شیخ امّت، عالم مذهب، پاسدار حریم امامت و ولایت، عبدالحسین احمد امینی نجفی ـ تغمّده الله بغفرانه و أسکنه أعلی جنانه و حشره مع نبیّه و اولیائه ـ به

---

۱. ۲۸۲/۴ چاپ مرکزالغدیر.

۲. حماسهٔ غدیر: ص ۲۸۲.

۳. همان: ص ۲۸۵. آقای حکیمی در صفحهٔ بیست‌وهفت یادنامهٔ علّامه امینی، برخی دیگر از کارهای ناتمام ایشان را یاد می‌کند.

سرطان دچار شد و چندین ماه در نجف اشرف تحت درمان قرار گرفت، ولی سودی نبخشید. او را به ایران و بیمارستان آریا منتقل کردند و در آن جا نیز چندین ماه بستری بود، ولی پزشکان آن جا نیز از درمان بیماریِ وی بازماندند. ازاین‌رو وی را به لندن بردند و پس از گذشت ۲۹ روز دوباره به تهران بازگشت.

علّامه را برای بار دوم در تاریخ ۱۸ ربیع الثانی سال ۱۳۹۰ ق. به ایران و بیمارستان آریا بازگرداندند، درحالی‌که بیماری ۹ ساله‌اش در تمامی بدن گسترش یافته بود، تا آن جا که کبد او را نیز فراگرفت و دچار یرقان شد.

پس از آن که پزشکان در ۲۵ همان ماه از درمان او امید بریدند، علّامه را به منزلی در خیابان شاهپور تهران، کوی نیشابور بردند و سرانجام روح پاک آن مرد بزرگ در روز جمعه ۲۸ ربیع الثانی سال ۱۳۹۰ ق. در ساعت ۱۱:۱۰ قبل از ظهر، از کالبدش رخت بربست.

پیکرش را در سحر شنبه ۲۹ ربیع الثانی غسل دادند و بامداد از همان خیابان تا سه راه بوذرجمهری و از آن جا تا مسجد ارک، با حضور خلقی عظیم از مردم تهران، تشییع کردند. پس از چند روز، در ۷ جمادی الأولی، در ساعت ۵ عصر پیکرش را با هواپیما به بغداد منتقل کردند. در آن جا بسیاری از عالمان و بزرگان نجف، کربلا، کاظمین و بغداد به استقبالش آمدند و پس از آن که بدنش را در بارگاه امامین کاظمین علیهما السلام طواف دادند، به‌سوی کربلا روان ساختند و بعد از طواف در بارگاه امام حسین و حضرت عبّاس علیهما السلام به نجف بردند.

جسم شریفش در آن شب در مسجد مدرسهٔ «جامعة النجف» تا صبح ۸ جمادی الأولی قرار گرفت و صبحگاهان از سوی علما و اهالی نجف، با جمعیتی انبوه و باشکوه، تا صحن علوی تشییع شد و پس از اقامهٔ نماز توسط آیت‌الله العظمی سیّد ابوالقاسم

خویی رحمه‌الله و طواف در بارگاه مولایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مقبره‌ای در کنار کتابخانه‌اش انتقال یافت و در ساعت ۱۱ پیش از ظهر در آن جا به خاک سپرده شد.[۱]

شرح آخرین لحظات حیات مادّی علّامه امینی از زبان فرزندش، شیخ رضا امینی، خواندنی است:

«آن گاه که فجر روز جمعه ۲۸ ربیع الثانی سال ۱۳۹۰ ق. سر زد، حالش دگرگون گشت و وضع بیماری‌اش سخت شد، اما آگاهی‌اش را از دست نداد و مشاعرش برجای بود. پس از من خواست تا دهان شریفش را با آبِ ممزوج با تربت حسین علیه‌السلام تر کنم. سپس خواست تا دعای معروف به «عدیله» را برای او بخوانم و وی ـ خدای تعالی براو رحمت آورَد ـ همراه من می‌خواند. پس از پایان یافتن دعا مرا فرمان داد تا برخی ادعیهٔ مأثوره از امام علی بن الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام را براو بخوانم. من از آن میان مناجات المتوسلین را آغاز کردم و سپس مناجات المعتصمین و او همراه من با صدای ضعیف و حزینش دعا را می‌خواند و اشک‌هایش جاری بود تا آن که وقت زوال نزدیک شد و هنگام اذان ظهر رسید. خودش آن چه می‌خواست برزبان جاری ساخت و فرازهایی قرائت نمود. آخرین عبارتی که در حیاتش برزبان جاری ساخت این بود: ‹اللّهم هذه سكرات الموت قد حلّتْ، فاقبل إليّ بوجهک الكريم، و أعنّي على نفسي بما تعين به الصالحين على أنفسهم...› و چون دعایش به پایان رسید، بی‌درنگ دعوت پروردگارش را اجابت نمود و روح شریفش به سوی آفریدگارش پر کشید.»[۲]

و سلامٌ عليه يوم وُلد و يوم مات و يوم يُبعث حيّاً.

---

۱. امین شریعت: ص ۱۵۵ و ۱۵۶، مقالهٔ «الحجّة الأمينی»؛ حماسهٔ غدیر: ص ۳۴۳ - ۳۴۵.

۲. مقدمة الشيخ رضا الأمينی: مع الكتاب و المؤلّف: ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

چرایی بایستگی ترجمه‌ای دوباره از الغدیر

اگرچه پیش‌تر ـ همان‌گونه که یاد شد ـ از الغدیر ترجمه‌ای فراهم آمده بود، ولی دست‌کم به سه دلیل، ترجمهٔ دوبارهٔ آن بایسته می‌نمود:

یکم: هر جلد را مترجمی ترجمه کرده بود و این خود دو پیامد داشت: یکی آن که قلم‌ها همسان نیست و دیگری آن که از میان ایشان ـ سعی‌شان مشکور باد ـ ترجمهٔ برخی به صواب نزدیک‌تر از دیگران است و این گفته بر رأیِ روشن نکته‌سنجان و باریک‌بینان که روی سخن در ایشان است، پوشیده نیست و با سنجه کردن مجلّدات ترجمهٔ پیشین، آشکار خواهد شد.

این کمبودی است که از دید ناشر ترجمهٔ پیشین نیز پنهان نمانده؛ چنان که در انتهای جلد ۲۲ ترجمه آمده است:

«امید است که برای یکنواختی ترجمه‌ها در موقعیت دیگری که إن شاء الله هر چه سریع‌تر پیش بیاید، تمام مجلّدات را توسط یک نفر ویراستار تنظیم و باز نویسی کرده، به نشر بسپاریم.»[1]

دوم: افسوس که در ترجمهٔ پیشین، به هیچ‌یک از شروط مرحوم مؤلّف عمل نشد! علّامه امینی در اجازه‌نامه‌اش برای ترجمهٔ الغدیر، خطاب به جامعهٔ تعلیمات اسلامی می‌نویسد:

«هیئت مدیرهٔ جامعهٔ تعلیمات اسلامی
أنار الله برهانها

سلام علیکم

این‌که مجدداً در موضوع ترجمهٔ کتاب الغدیر استجازه فرموده‌اید، چنانچه سابقاً

---

۱. جلد بیست و دوم ترجمهٔ الغدیر، بنیاد بعثت، تهران، ۱۴۰۶ق، ص۳۴۳.
ناشر ترجمهٔ پیشین سرانجام پس از گذشت ۲۱ سال از چاپ نخست جلد ۲۲ در سال ۱۳۶۵ش.، این وعدهٔ خویش را عملی کرد و مجلّدات بیست و دوگانه را برای اعمال اصلاحات به ویراستار سپرد و نخستین دورهٔ ویراست شدهٔ آن ترجمه را در سال ۱۳۸۶ش. چاپ نمود.

کتباً عرض شده، یک‌بار ترجمهٔ چاپ یازده جلدِ مطبوعش به آن جامعهٔ محترمه واگذار گردیده، به شرط اینکه مبادرت در عمل نموده و طول نانجامد و با صورت مقبول و زیبایی از حیث ترجمه و کاغذ و چاپ، جامهٔ تحقق به خود گیرد، با وصف رعایت امانت در ترجمه و عدم تحریف.

در خاتمه توفیق و تأیید آن جمعیتِ پشتیبان علم و فضیلت و هنر را از پیشگاه ایزدی مسئلت می‌نمایم.

و السلام علیکم
الأحقر عبدالحسین امینی
۲۷ جمادی الثانی ۱۳۸۰»[1]

اما مبادرت در عمل نشد و ترجمهٔ تمامی ۱۱ جلد فراوان طول کشید و فرایند ترجمه چیزی نزدیک به ۲۵ سال به طول انجامید.

نیز امانت در ترجمه رعایت نشد و به دلیل اشتباهات فراوان، بی آن که عمدی در کار باشد، تحریفات فراوانی در ترجمه پیدا شد و نیز چیزهای دیگر... .

سوم: با آن که تمامی مترجمان پیشینِ جلدهای یازده‌گانهٔ الغدیر کوشیده‌اند ترجمه‌ای درست به دست دهند ـ کوشششان مقبول باد ـ، ولی افسوس که ترجمه‌های مورد گفت‌وگو، در بسیاری جای‌ها ـ به‌ویژه در برخی جلدها و در ترجمهٔ اشعار ـ به صواب نرفته‌اند. افزون بر آن که در برخی جلدها، بعضی شعرها نیز از اساس ترجمه نشده بود. نیز در مواردی، اشعار عربی به اشعار فارسی برگردان شده‌اند و آشکار است که این کار، تا چه میزان از دقّت ترجمه می‌کاهد؛ اگرچه شاید به ذوق نزدیک‌تر باشد، ولی ناگفته پیدا است که رسالت مترجم چیزی است و ذوق و قریحه به کار بردن چیزی دیگر.

---

۱. ترجمهٔ الغدیر: ۱۷۲/۱ و ۱/۲.

برشـماری همـهٔ اغـلاط ترجمـهٔ پیشـین و حتـی بخشـی از آن میـان، به‌یقیـن ناشـدنی اسـت و سـنجه کـردن ترجمـهٔ کنونـی بـا پیشـین، بـرای آگاهـان و دانایـان آشـکار خواهـد سـاخت کـه تفـاوت ایـن دو از کجـا تـا بـه کجـا اسـت.[۱] ولـی شـاید برخـی را چنیـن گمـان افتـد کـه کار ترجمـهٔ دوبـارهٔ الغدیـر آسـان بـوده، ازآن‌رو کـه پیش‌تـر ترجمـه‌ای از ایـن اثـر فراهـم آمـده بود و بـر ایـن اسـاس، ترجمـهٔ نـوویراسـت شـدهٔ کهنـهٔ آن اسـت. پس بـرای آن کـه بیشـتر روشـنگری کنیـم، از هـر جلـدِ ترجمـه تنهـا دو مـورد را پیـش چشـم خواننـدگان می‌گذاریـم و از درازسـخنی و برشـماری شـواهد فـراوان، درمی‌گذریـم[۲]:

عبارت الغدیر (۷۰/۱)[۳]: رواه ابن عساکر بطوله من طریقِ معروف.

ترجمهٔ پیشین: ابن عساکر تمام این را از طریق معروفی روایت نموده است.[۴]

ترجمهٔ حاضر: ابن عَسـاکر ایـن روایـت بلنـد را از طریـق معـروف [بـن خرَّبـوذ] روایت کـرده اسـت.

عبارت الغدیر (۸۱/۱): ثمّ قال الحاکم: «هذا حدیثٌ صحیح الإسناد و لم یخرجاه.»

---

۱. اگـر چـه ویراسـتار ترجمهٔ پیشـین بـه هنـگام برشـماری اصلاحـات صـورت گرفتـه در ویرایش جدیـد، از تصحیـح بسیاری از کلمـات و عبـارات و ابیات عربی سـخن گفته‌انـد (ترجمهٔ الغدیر، جلـد نخسـت، ویرایش علی‌رضا میرزامحمّد، بنیاد بعثت، چاپ نخست، ۱۳۸۶ش. تهران: ص۲۲). ولی مقایسهٔ ویراست جدید با ترجمه‌های پیشـین آشـکار خواهـد کـرد بیشـینهٔ ایـن اصلاحـات از نـوع ویرایش محتوایـی، فنّـی و زبانـیِ قلـم ترجمـه بـوده اسـت، نـه اصـلاح فراگیـر اشـتباه‌کاری‌های آن ترجمه‌هـا.

۲. یادکرد ایـن مهم بایسته است کـه اگرچه قصد آن بوده که ترجمهٔ حاضر تا آن جا که شـدنی است دقیـق و پاکیـزه باشـد، ولـی هیـچ ادّعـا نمی‌شـود کـه اثر پیش‌رو از کوتاهی و کاستی خالی است. از ایـن رو از اهـل فضـل و تحقیـق توقّع می‌رود که اگر به ترجمهٔ ناراست و نادرست از بیت یا فرازی برخوردند، راست و درست را یادبیاورند تا در چاپ‌هـای بعـدی اعمـال و اصلاح شـود.

۳. اعداد از راست به چپ، نشانگر شمارهٔ جلد و صفحه است.

۴. از آن جـا کـه ویراسـت ترجمـهٔ پیشـین در بسـیاری مـوارد بـا ترجمـهٔ نخسـتین تفـاوت چندانـی نـدارد، تنهـا در آن جای‌هـا کـه تفـاوت چشـمگیر باشـد از آن یـاد می‌کنیـم.

ترجمهٔ پیشین: سپس حاکم گفته که این حدیث اسنادش درست است و در مقام ذکر سند آن برنیامده.

ترجمهٔ حاضر: حاکم پس از نقل این روایت گفته است: «این روایت از لحاظ سند صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند.»

عبارت الغدیر (۴۷۶/۱): تربّعتِ الأشرافَ ثمّ تصیفتْ / حِساءَ البطاحِ و انْتجعْنَ السلائلا.

ترجمهٔ پیشین: اشراف (بزرگان قوم) بهار و تابستان را در زمین‌های هموار بطاح گذرانیدند و در طلب زمین‌های سرسبز و جوی بارها شدند.

ترجمهٔ حاضر: آنان [= قبیلهٔ شاعر] بهار را در «أشراف» سپری کردند؛ آنگاه، تابستان را در «حِساء البطاح» گذراندند. سپس در جست و جوی چراگاه و رستنگاهِ درختان بیابانی برآمدند.

عبارت الغدیر (۶۱۰/۱): و یوم الدوحِ دوحِ غدیرِخُمٍ / أبانَ له الولایةَ لو أُطیعا؛ و لکنّ الرجالَ تبایعوها / فلم أَرَمثلَها خطراً مَبیعا.

ترجمهٔ پیشین: و روز (اجتماع نزد درختان بزرگ) درختانی که در غدیرخم است، آشکار نمود (رسول خدا ﷺ) برای او (علی علیه‌السلام) ولایت را اگر امر او اطاعت می‌شد! و لیکن آنمردان! گردن نهادند و دست اطاعت نسبت بولایت او دادند، پس من ندیدم کالائی گرانبهاتر از آن (ولایت).[1]

ترجمهٔ حاضر: و در آن روز درختان بزرگِ سایه‌گستر، درختان بزرگِ سایه‌گستر غدیر خمّ، ولایت وی را آشکارا بیان کرد؛ اگر از پیامبر فرمان می‌بردند. ولی مردمان، آن را [به دنیا] سودا کردند و من هیچ کالای پُربهای فروخته شده‌ای چون آن ندیدم [که چنین ارزان از دست رود].

عبارت الغدیر (۱۵۶/۲): و قد کان أبی وترقوسه، و رمی غرضه، و شغب علیه من لم یبلغ کعبه، و لم یشقّ غباره.

---

۱. در ویراست ترجمهٔ پیشین، این دو بیت این‌گونه اصلاح شده است: «و در روز دوح، دوح غدیرخم، ولایت او [علی] را آشکار فرمود که ای کاش اطاعت می‌شد. لیکن آن کسان پیمان ولایت را شکستند و من پیمانی به این خطیری ندیدم.»

ترجمهٔ پیشین: آری پدرم کمان خود را زه کرد و به هدف تیراندازی کرد ولی کسی بر او حمله برد و او را از پای درآورد که هرگز به خاک پای او نمی‌رسید و هیچ لیاقت و عرضه‌ای نداشت.

ترجمهٔ حاضر: پدر من کمانش را کشید و تیر به هدف افکند و آن کس که در بزرگی و بزرگواری، به پای او نمی‌رسید و غبار وی را نمی‌توانست شکافت، بر او برشورید.

عبارت الغدیر (۲/۲۱۴): و اتْرک الحِرْصَ علیها ضَلّةً / و اشبُبِ النارَ لمقرور یکرّ

ترجمهٔ پیشین: حرص و آز را از خود دور کن که از گمراهی است و نائره جنگ را بر افروز و گرنه تو فریب خورده‌ای.

ترجمهٔ حاضر: حرص و سرگردانی [و تردید] در مورد مصر را دور افکن و برای سرمازده‌ای که دچار لرز شده است (= عمرو) آتشی برافروز!

عبارت الغدیر (۲/۳۱۳): أجدَّ بآل فاطمةَ البُکورُ / فدمعُ العینِ مُنْهَلٌّ غزیر

ترجمهٔ پیشین: باران بامدادی، بر آل فاطمه باریدن گرفت. و سیل اشک از دیده روان و ریزان شد.

ترجمهٔ حاضر: آیا باز بر خاندان فاطمه صبح بلا بردمیده که [از این مصیبت] اشک دیده فراوان ریزان است؟

عبارت الغدیر (۲/۴۶۹): أ ظبیةُ حیث استنّتِ الکثُب العُفرُ / رُوَیدَک لا یغتالک اللومُ و الزجرُ

ترجمهٔ پیشین: ای آهو! هر جا که تلهای انبوه خاکی و بیابانهای بی‌نشان نمایان شد بایست و نکوهش و سرزنش گمراهت نکند.

ترجمهٔ حاضر: ای آهو[ی صحرایی من!] آن جا که آهوان سفید سرخگون بر تپه‌های شن بالا و پایین می‌روند، آهسته باش [و از جست و خیز خود بکاه]؛ نکند ملامت و نهیب کسان، از پایت درآورَد!

عبارت الغدیر(۳/ ۱۱): أليس ببدرٍ كان أوّلَ قاحمٍ / يطيرُ بحدّ السيف هامَ المقحّم

ترجمهٔ پیشین: آیا نه او در جنگ بدر اول بر دشمن تاخت و با شمشیر آبدار بهر سوی اطراف میدان می‌پرید.

ترجمهٔ حاضر: آیا همو نبود که در بدر نخستین خطرپذیر بی‌باک بود و با دَم شمشیر، سرِ پای نهندگان به ورطهٔ جنگ را می‌پراند؟

عبارت الغدیر(۳/ ۶۵): أجِنّوا بنی العبّاس من شنآنکم / و أوکوا علی ما فی العیابِ و أشرجوا

ترجمهٔ پیشین: ای بنی عبّاس از دشمنی‌های خود دست بدارید و معایب خود را سخت سربسته نگهدارید.

ترجمهٔ حاضر: ای بنی عبّاس! کینه‌های خود را پنهان دارید و درِ انبان‌ها را ببندید و گره بزنید!

عبارت الغدیر(۳/ ۵۵۶): إذا الليل أضواني بسطتُ يدَ الهوى / و أذْلَلْتُ دَمْعاً من خلائقِهِ الكِبْر

ترجمهٔ پیشین: هنگامی که شب مرا پرتو افکند دست هوس و هوایم گشوده شده سرشکی که از خوی متکبر من است فرو ریزد.

ترجمهٔ حاضر: آن گاه که شب مرا در بر می‌گیرد، دست عشق را می‌گشایم و اشکی روان می‌کنم که در سرشتش بزرگ منشی [نهفته] است.

عبارت الغدیر(۳/ ۵۵۹): و کونی کما کانت بأُحدٍ صفیةٌ / و لم یشْفَ منها بالبکاءِ غَلیل

ترجمهٔ پیشین: تو مادر، مانند صفیه (خواهر حمزه) در احمد باش، که از گریه بر او، هیچ غصه داری دردش علاج نشد.[1]

ترجمهٔ حاضر: و همچنان باش که صفیّه [= خواهر حمزه] در اُحد بود و سوز دلش با گریه شفا نیافت [، زیرا شکیبایی ورزید و نگریست].

عبارت الغدیر(۴/ ۲۵): هذا علی أنّنی لا أستفیقُ و لا / أُفیقُ من رِحلةٍ فی إثرِها رِحلَه

۱. در ویراست ترجمهٔ پیشین، این بیت این‌گونه اصلاح شده است: «تو مادر، مانند صفیه [خواهر حمزه] در احد باش، که از گریه بر او، درد هیچ غصه‌داری علاج نشد.»

ترجمهٔ پیشین: این همه رنج بخاطر این است که نمی‌خواهم بهوش آیم و هیچگاه از سفر و باز هم سفر خسته نشوم.

ترجمهٔ حاضر: افزون بر این، همانا من نه خود دارای آرامش هستم و نه آرامش همراهانم را فراهم می‌کنم، در سفری که در پی آن سفر دیگری است.

عبارت الغدیر (۵۳/۴): فقام خطیباً بین أعوادِ منبرٍ / و نادی بأعلی الصوتِ جهراً بإعلانِ؛ بحیدرةٍ و القومُ خرسٌ أذلّةٌ / قلوبُهم ما بین خلفٍ و عینان

ترجمهٔ پیشین: برای خطابه بر چوبهای منبر برشد و با صدای بلند و رسا پیش خواند؛ حیدر را، و همگان زبان در دهان گرفته فروتن و آرام دل بودند، برخی پشت سر و برخی پیش رو.

ترجمهٔ حاضر: پس بر چوب‌های منبر به سخن ایستاد و با رساترین بانگ، آشکارا فراخواند، حیدر را؛ حال آن که مردمان، چه فرومایگان و چه برجستگان، زبان‌بسته و دل و جانشان خوار بود.

عبارت الغدیر (۳۵۱/۴): لو لم یعاجله النوی لتحیّرا / و قَصارُه و قد انتأوا أن یقصِرا

ترجمهٔ پیشین: اگر کاروان شتاب نمی‌کرد، عاشق شیدا در آغوش وداع جان می‌سپرد، اینک بهت‌زده آرام است.

ترجمهٔ حاضر: اگر فراق با شتاب به سویش نمی‌آمد، سرگشتهٔ عشق می‌شد. اکنون که دور شده‌اند، او را همین بس که کوتاه بیاید.

عبارت الغدیر (۳۶۷/۴): علی عذباتِ الجزعِ من ماءِ تغلبٍ / غزالٌ یری ماءَ القلوبِ له شربا

ترجمهٔ پیشین: بر چشمه زار قبیلهٔ تغلب غزال رعنائی مقام دارد که شراب خوشگوارش از دل عشاق مهیاست.

ترجمهٔ حاضر: بر مرز مزرعهٔ درختان درهم‌تنیده در کنار آبگاه قبیلهٔ تغلب، غزالی

است که آبشخور دل‌ها را سهم خود می‌داند [و حق خود می‌داند که در آن‌ها درون شود].

عبارت الغدیر(۱۳/۵): و حقِّ علی خیرِمن وطئ / الثری و أفخرمَن بعد النبی قد افتخر

ترجمهٔ پیشین: خلافت حق علی است که بعد از رسول خدا، بهترین انسان روی زمین است و برترین فردی است که شایسته مباهات است.

ترجمهٔ حاضر: سوگند به حقِّ علی، همو که بهترین انسان است که بر خاک گام نهاد و پرافتخارترینِ فخرورزان پس از پیامبر است.

عبارت الغدیر(۱۹/۵): رُبّ قومٍ فی خلائقهمْ / غررٌ قد صیروا غُررا

ترجمهٔ پیشین: چه بسا افرادی در میان قومشان در معرض هلاکتند که بعداً چون ماه شب چهارده بر تارک اجتماعشان می‌درخشند.

ترجمهٔ حاضر: چه بسیار مردمی که رفتارشان فریبگر است و نزد دیگران تابناک به نظر آیند.

عبارت الغدیر(۶۴۵/۵): و أرضعه أخلافَ أخلاقِهِ التی / هداه بها نهجَ الهدی فتوخّاه

ترجمهٔ پیشین: و از مکارم اخلاقش که بدانوسیله راه هدایت را بدو می‌آموخت، بطرز خاصی بهره‌مندش فرمود، بالنتیجه او را برادر خود قرار داد.

ترجمهٔ حاضر: پیامبر از پستان خُلق و خوی خویش به او شیر نوشانید که با آن خُلق و خو، راه هدایت را به او نمایاند و او هم تنها همان راه را پیش گرفت.

عبارت الغدیر(۶۸۹/۵): أعرب السیفُ منه إذ أعجم الرمـ / ح لأنّ العدا لدیه سطور

ترجمهٔ پیشین: و هنگامی که نیزه‌هایش کند شود، شمشیرها را برهنه می‌کند، زیرا دشمن در برابرش قطعه قطعه شده و به خاک افکنده شده است.[1]

ترجمهٔ حاضر: [به سان نویسنده‌ای] آن گاه که نیزه‌اش بر پیکر دشمنان نقطه‌گذاری می‌کرد، شمشیرش پیکار او را نیکو می‌ساخت؛ چراکه دشمنان در برابرش [ناتوان چون] سطرهایی بودند.

---

۱. در ویراست ترجمهٔ پیشین، این بیت این‌گونه اصلاح شده است: «و هنگامی که نیزه‌اش کند شود، شمشیرش را برهنه می‌کند و بدان دشمن را از پای درمی‌آورد و به خاک مذلّت می‌نشاند.»

عبارت الغدیر (۵۵/۶): کان هذا الروض قبل الیوم رهناً للذبول / ساحباتٍ فوقها الأرواح قدماً للذیول

ترجمهٔ پیشین: این باغ پیش ازاین‌روز گروگان پژمرده‌گی بود. ابرهائی بود که بالای آن ارواحی بودند. از قدیم برای آخری‌ها.[1]

ترجمهٔ حاضر: پیش از امروز، این گلستان در گرو زردی و پژمردگی بود. پیش‌تر بادها برفرازش دامن می‌کشیدند.

عبارت الغدیر (۵۵/۶): تعصف النکباءُ فیها دون أنفاس البلیلْ / کیف عاد الیوم یزهو فی شذاه؟

ترجمهٔ پیشین: می‌وزید در آن باد خنکی بر روی جانها. چطور این روز برگشته و می‌تابد در خوش بو کردند.[2]

ترجمهٔ حاضر: در آن گلستان، به جای باد مرطوب، باد نکبت‌بار می‌وزید. چگونه امروز این باغ با بوی مشک، ناز می‌فروشد؟

عبارت الغدیر (۵۰۳/۶): رحلوا فما أبقَوا لجسمِک بعدَهمْ / رمقاً و لا جَلَداً به تتجلّد

ترجمهٔ پیشین: می‌روند پس دیگر برای بدن تو بعد از رفتن آنها جائی نماند و نه پوستیکه زنده‌گی کنی.

ترجمهٔ حاضر: آنگاه، سفر کردند و برای جسمت هیچ تاب و توان شکیبایی باقی ننهادند تا با آن شکیبایی داشته باشی.

عبارت الغدیر (۵۱۰/۶): عضبٌ بغیرِ جفونِ هاماتِ العدی / یومَ الکریهةِ حدُّه لا یغمَد

ترجمهٔ پیشین: شمشیر برنده‌ای بدون غلافیکه سرهای دشمنان را در روز جنگ می‌برید و تیزی آن غلاف کند نمی‌شد.

ترجمهٔ حاضر: شمشیری بس برّان که روز نبرد، دمش جز با غلاف سر دشمنان در غلاف نمی‌شد.

---

۱. در ویراست ترجمهٔ پیشین، این بیت این‌گونه اصلاح شده است: «این باغ پیش از این در پژمردگی بود. ناگهان ابرهایی باران‌زا در آسمان پدیدار گشت و باریدن گرفت.»

۲. در ویراست ترجمهٔ پیشین، این بیت این‌گونه اصلاح شده است: «و در آن هنگام باد خنکی جانهای زمینیان را نوازش داد. چطور اوضاع دگرگون شدو چهرهٔ روزگار زیبا و خوشبو آمد؟»

عبارت الغدیر (۱۳/۷): أمسَتْ به سمرُالرماحِ و زرقُها / حمراً و شهبُ الخیلِ دُهْماً جفَّلا

ترجمهٔ پیشین: نیزه‌های گندمگون و کبودرنگ، سرخ فام گردید و رنگ خاکستری اسب‌ها، سیاه و گرد آلود شد.

ترجمهٔ حاضر: نیزه‌های گندمگون و کبود به دست او به سرخی نشستند و اسبان خاکستری، سیاه‌رنگ و گریزان شدند.

عبارت الغدیر (۳۷/۷): حیّا الإلهُ کتیبةً مرتادُها / یطوی له سهلُ الفلا و هادُها

ترجمهٔ پیشین: درود خدا بر گروهی باد که ـ در برابر خواسته‌های آن ـ فراز و نشیب بیابان درهم نوردیده می‌شود.

ترجمهٔ حاضر: درود خداوند بر گروهی که دشت و زمین‌های پست برای پیشاهنگش در هم پیچیده می‌شود.

عبارت الغدیر (۳۸۲/۷): و لقد شهدتُ عکاظَ قبل محلّها / فیها و کنت أُعدُّ من الفتیان

ترجمهٔ پیشین: به راستی بازار عکاظ را پیش از گشودن آن دیدی و از جوانمردان بشمار می‌آمدی.

ترجمهٔ حاضر: پیش از مستقرشدن او در عکاظ، من در آن جا حاضر بودم و آن هنگام از جوانان به شمار می‌رفتم.

عبارت الغدیر (۵۴۷/۷): و لم یعب الشرک مستظهراً / بیومٍ یضیق علی العائب

ترجمهٔ پیشین: و کار بت پرستی ـ با پشتگرمی به روزی که بر تباه‌سازندهٔ آن تنگ می‌آید ـ به تباهی نمی‌کشید.

ترجمهٔ حاضر: و نمی‌توانست بی پشتوانهٔ او شرک را عیب و بد گوید، در روزگاری که عیب کننده [ی شرک] در تنگنا بود.

عبارت الغدیر (۱۴۶/۸): أخرج البیهقی فی السنن الکبیر عن عبد الرحمن بن یزید قال: کنّا مع عبد الله بن مسعود بجمع، فلمّا دخل مسجد منی فقال: کم صلّی أمیر المؤمنین؟

ترجمهٔ پیشین: بیهقی در سنن کبری آورده است که عبد الرحمن پسر یزید گفت ما در انجمنی با عبد الله پسر مسعود بودیم و چون او به نماز خانهٔ منی درآمد پرسید فرمانروای گروندگان چند رکعت نماز گزارد؟

ترجمهٔ حاضر: بیهقی از عبدالرحمان بن یزید با ذکر سند روایت کرده است: «در مزدلفه همراه عبدالله بن مسعود بودیم. چون به مسجد منا درآمد، گفت: ‹امیرالمؤمنین چند رکعت نماز گزارد؟› ... .

عبارت الغدیر (۱۴۸/۸): فقال ابن عبّاس: لست تقصرها و لکن تمامها و سنّة رسول الله صلی الله علیه وآله.

ترجمهٔ پیشین: پس پسر عبّاس گفت: تو آن را شکسته نمی‌خوانی و چهار رکعتی می‌خوانی و شیوهٔ برانگیختهٔ خدا صلی الله علیه وآله چنین است: ... .

ترجمهٔ حاضر: ابن عبّاس گفت: «با دو رکعت خواندن از کمال نمازت نمی‌کاهی؛ بلکه این شکسته خواندن، کمال نماز [در سفر] و سنّت رسول خدا صلی الله علیه وآله است.»

عبارت الغدیر (۴۷۱/۸): ... عساه یکسح شیئاً من الشرّ الحاضر، و یسدّ عادیة المعرّة المقبلة.

ترجمهٔ پیشین: ... تا شاید چیزی از بدی‌های موجود را از میان ببرد و از سپاه تا زندهٔ بزه‌کاری‌ها جلو بگیرد.

ترجمهٔ حاضر: ... شاید چیزی از این شرّ را بزداید و بر آسیب و شرّ که پیش می‌آید، راه بربندد.

عبارت الغدیر (۴۷۹/۸): یریدون للضعفاء أن یرزحوا تحت نیر الاضطهاد و یرسفوا فی قیود الفاقة و الضعة.

ترجمهٔ پیشین: می‌خواستند ناتوانان مانند گاو شخم زن باشند که بیدادگرانه چوب بر گردنشان نهند و ایشان را با نیزه برانند و در زنجیرهای تهیدستی و بیچارگی همچون جانورانی به بند کشند.

ترجمۀ حاضر: اینان می‌خواستند که ضعیفان زیر یوغ و فشار ایشان در سکون و خواری قرار گیرند و با پایِ در بندِ تنگدستی و پستی حرکت کنند.

عبارت الغدیر(۵۸/۹): فمهلًا فإنّ فی دون ما أنتم فیه ما یأمر فیه الشیطان و ینهی.

ترجمۀ پیشین: بنابراین عاقلانه‌تر و آرامتر حرف بزنید. زیرا نیت و باطن من با نیت و باطن شما خیلی فرق دارد. کار و نظر من بفرمان شیطان نیست.

ترجمۀ حاضر: پس درنگ کنید؛ که همانا در کارهایی سبک‌تر از آن‌چه شما در آن هستید، شیطان در آن [حاکم است و] امر و نهی می‌کند [چه رسد به کاری که شما در آن هستید]!

عبارت الغدیر(۷۴/۹): ...کان أفقه الناس، و أحسب الناس، و أفرض الناس، **تعلّم** الفرائض من علیّ.

ترجمۀ پیشین:... برجسته‌ترین فقیه بود، و نیکوکردارترین انسان، و مقیدترین فرد به ادای واجبات و مستحبات. علم واجبات و وظائف دینی را از علی (ع) آموخته بود.

ترجمۀ حاضر: ...فقیه‌ترین مردم، داناترین مردم به علم حساب، و عالم‌ترینِ مردم به مسائل ارث بود و مسائل ارث را از علی آموخت.

عبارت الغدیر(۳۲۲/۹): فقال: إنّ أباک الآن لفی أمر عظیم، فأقسمت علیک لمّا خرجت.

ترجمۀ پیشین: عثمان به او گفت: پدرت اکنون مشغول کاری مهم و عظیم است. بنابراین تو را قسم می‌دهم که بیرون بروی.

ترجمۀ حاضر: عثمان به او گفت: «اکنون پدرت در وضعی سخت به خاطر نگرانی بر تو به سر می‌برد. سوگندت می‌دهم که تو بیرون شوی [و نزد او روی تا از نگرانی درآید].

عبارت الغدیر(۴۷۸/۹): أمرتکمُ أمری بمنعرج اللوی / فلم تستبینوا النصح إلّا ضحی الغد

ترجمۀ پشین: شما را بموقع دستور دادم و راه نمودم ولی چه سود که نصیحت فقط در آفتاب نیمروز واقعیات پدیدار خواهد گشت.

ترجمۀ حاضر: در «منعرج اللّوی» شما را گفتم که چه کنید. امّا جز در چاشتگاه فردای آن روز، اندرزم را درنیافتید.

عبارت الغدیر (۴۰/۱۰): فیا عجباً بَینَا هُوَ یستقیلها فی حیاته إذ عقدها لآخر بعد وفاته، لشدّ ما تشطّرا ضرعیها، فصیّرها فی حوزة خشناء یغلظ کلمها، و یخشن مسّها، و یکثر العثار فیها و الاعتذار منها.

ترجمۀ پیشین: اثری از اجماع امت یا اتفاق مسلمانان در آن نبود. تعیینی شگفت! هنوز زنده است با بستن پیمان حکومت برای دیگری پس از وفاتش از آن کناره می‌جوید و حکومت را به چنگالی خشن می‌سپارد و به کسی که سخن به تندی می‌گوید و ناراهوار است و در کار حکومت بسیار می‌لغزد و پیاپی عذر می‌خواهد و از اشتباهاتش پوزش می‌طلبد.

ترجمۀ حاضر: شگفتا! در حالی که در زمان حیات خود از مردم می‌خواست که بیعت‌شان با وی را فسخ کنند، ناگاه خلافتِ پس از مرگش را برای دیگری منعقد ساخت. چه سخت دو پستان ماده‌شتر خلافت را میان خود تقسیم نمودند. پس [با این کار] خلافت را در جایی خشن و ناهموار قرار داد که زخمش عمیق است و لمسش زبر و خشن و خطا و لغزش در آن و پوزش‌خواهی از آن بسیار.

عبارت الغدیر (۶۱/۱۰): و کانت السنّة فی المحاقلة و المخابرة تُروی فی لسان الصحابة، و فی بعض ألفاظه شدّة و وعید مثل قوله صلی الله علیه و آله فی حدیث جابر: «من لم یذر المخابرة فلیؤذن بحرب من الله و رسوله»

ترجمۀ پیشین: همچنین می‌دانیم سنت و رویه و گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص کار حرامی که پسر عمر می‌کرده مشهور و زبانزد خاص و عام بوده است و در بعضی از احادیث شدّت و تهدید بکار رفته است مانند حدیث جابر بن عبد الله انصاری که می‌فرماید: «هر که مخابره را ترک ننماید باید آمادۀ جنگ با خدا و پیامبرش باشد»

ترجمهٔ حاضر: سنّت در بارهٔ «مُحاقله» و «مُخابره» [= کرایه دادن زمین]، ضمن حدیث‌هایی از زبان صحابه روایت می‌شده که گاه با عبارت‌های سخت و بیم‌انگیز همراه است؛ همچون این سخن رسول خدا ﷺ در حدیث جابر: «هر که مُخابره را رها نکند، پس یقین کند به پیکاری با خدا و رسولش!»

عبارت الغدیر (۲۹۵/۱۰): أنّ عبد الله بن مسعود لبّی حین أفاض من جمع. فقیل له: عن أیّ هذا؟

ترجمهٔ پیشین: عبد الله بن مسعود لبیک گفت. به او گفتند: این چیست؟

ترجمهٔ حاضر: عبدالله بن مسعود چون از مزدلفه به منا حرکت نمود، لبّیک گفت. به او گفتند: «این از کدام مردم است؟»

عبارت الغدیر (۲۹۸/۱۰): إنّ رجلًا من أهل الشام وجد رجلًا مع امرأته فقتله و قتلها، فأشکل علی معاویة الحکم فیه، فکتب إلی أبی موسی لیسأل له علی بن أبی طالب، فقال له علی رضی الله عنه: «هذا شیء ما وقع بأرضی عزمت علیک لتخبرنّی». فقال له أبو موسی: إنّ معاویة کتب إلی به أن أسألک فیه. فقال علی رضی الله عنه «أنا أبو الحسن إن لم یأتِ بأربعة شهداء فلیعط برمّته.»

ترجمهٔ پیشین: مردی از اهالی شام مردی را با همسر خویش می‌بیند و هر دو را می‌کشد. معاویه در داوری در کار وی در می‌ماند. به ابو موسی اشعری می‌نویسد که از علی بن ابیطالب ؓ دربارهٔ حکم وی بپرسد. ابو موسی به علی ؓ می‌گوید: معاویه به من نوشته است که این باره از تو بپرسم. علی ؓ می‌گوید: اگر چهار شاهد نگذارند باید طناب بر گردنش نهند.

ترجمهٔ حاضر: مردی از شامیان همسرش را با مردی دیگر یافت و هر دو را کشت. قضاوت در بارهٔ او بر معاویه سخت و مبهم شد؛ پس به ابوموسی نوشت تا در این زمینه از علی بن ابی طالب سؤال نماید. [وی چنین کرد.] علی ؓ به او گفت: «این ماجرا در سرزمین من رخ نداده؛ سوگندت دهم که مرا از حقیقت آن خبر دهی!» ابوموسی گفت:

«معاویه به من نوشته تا در بارهٔ آن از تو بپرسم». علی ﷺ گفت: «منم ابوالحسن! [حکم چنین است که] اگر آن مرد چهار شاهد نیاوَرَد، باید او را برای قصاص به بند کشند.»

عبارت الغدیر (۱۸/۱۱): کان إذا شبّت له نارهُ / یرفعها بالنسب الماثلِ؛ کیما یراها بائسٌ مرملٌ / أو وفد قومٍ لیس بالآهل

ترجمهٔ پیشین: این خانه‌ای بود که هر گاه آتش مهمانی در آن برافروخته می‌شد مهمانان با تبار بزرگ بدان مشرّف می‌شدند تا چه رسد به بیچارگان که بی‌کس و بی‌فریادرسند.

ترجمهٔ حاضر: چنان بود که هرگاه در خانه‌اش آتش روشن می‌شد شعله‌های آن را با نسَب برترش بالا می‌بُرد، تا آن آتش را بینوایی نیازمند یا فرستادهٔ قومی که [مهمان است و] خانواده‌ای ندارد، ببیند [و برای خوردن طعام گرد آید.]

عبارت الغدیر (۲۳/۱۱): و إنّا و من قد مات منّا لکالذی / یروح فیمسی فی المبیت لیقتدی

ترجمهٔ پیشین: ما و آن کسی که از میان ما رفته است به مثابه همان زنده‌ای هستیم که پیوسته روز و شب را سپری می‌کند و مردم از او پیروی می‌کنند.

ترجمهٔ حاضر: و ما و آنانی از ما که مرده‌اند، همچون کسی هستیم که به شامگاه می‌رسد و شب را در جای خواب خود به روز می‌آورد تا به گذشتگان پیوندد.

عبارت الغدیر (۴۸۷/۱۱): لولا الوصیةُ فالشیخانِ أربعةٌ / یومَ السقیفةِ بل عثمانُ إثنان

ترجمهٔ پیشین: هرگاه وصیت پیغمبر نبود، در روز سقیفه ابوبکر و عمر، مانند چهار نفر حساب می‌شدند، بلکه عثمان دو نفر محسوب می‌شد.[1]

ترجمهٔ حاضر: اگر وصیّت پیامبر به صبر نبود، در روز سقیفه، آن دو شیخ چهار پاره بودند؛ بلکه عثمان نیز [در روزگاری پس از آن دو] دوپاره بود!

---

۱. مترجمِ این جلد در پانوشتی در انتهای همین بیت آورده است: «اشاره به حکم شهادت، که در آن، شهادت و گواهی یک مرد، معادل شهادت، و گواهی دو زن به حساب می‌آید.»

عبارت الغدیر (۵۱۹/۱۱): باللّٰه یا ورقُ إن شدوت علی / سفوح سلعٍ فدونها السجف؛ و إن رأیت السحاب هامیةً / فقل مرام المولع النجف

ترجمۀ پیشین: ای پاره کاغذی که برروی تو، هرگاه آوای دل خود را رقم زنم بخدا که اشک خواهم فشاند، برآن افتاده‌ای که پرده‌ای برآن افکنده‌اند. هرگاه دیدید که ابرها اشگریزانند، بگوئید هوای زیارت کسی را دارند، که در خاک نجف آرمیده است.

ترجمۀ حاضر: خدای را ای کبوترا! اگر بر دامنه‌های کوه «سَلع» که میان من و آن پرده‌ای است، آواز خوانی، و اگر ابرها را در حال بارش دیدی، پس بگو مقصد مشتاق و آزمند [دیدار]، نجف است.

فرایند ترجمۀ حاضر

در سال ۱۳۸۱ ش. تنی چند از خیّرین اهل ولا و شیفتگان مولا، آقایان مستطاب مهندس حسن گرجی و اخوان سلیمانی قصد می‌کنند تا کتابی درزمینۀ دفاع از حریم ولایت و امامت نشر دهند و ازآن جا که از نارسایی ترجمۀ الغدیر آگاه بودند، بربایستگی ترجمه‌ای دوباره ازآن کتاب که خالی ازآن همه اشتباه‌کاری‌ها باشد، اتفاق می‌کنند و نیزاز جناب حجت‌الاسلام سیّد جعفر نبوی می‌خواهند تا در این راه کمک‌کارشان باشد.

ازاین‌رو در همان سال از فاضل ارجمند و ادیب توانا، جناب حجت‌الاسلام و المسلمین سیّد ابوالقاسم حسینی ژرفا ـ دامت توفیقاته ـ می‌خواهند تا ترجمۀ الغدیررا بر عهده گیرند. همچنین در سال ۱۳۸۲ ش. از دانشمند ژرف‌نگر و محقق باریک‌اندیش، جناب حجت‌الاسلام و المسلمین سیّد مهدی نبوی ـ زید عزّه ـ تقاضا می‌شود تا این ترجمه را بازبینی کنند.

بر این اساس ترجمۀ مجلّدات الغدیر در سال ۱۳۸۱ ش. آغاز شد و پس از پایان

ترجمۀ هر جلد توسط آقای ژرفا، متن برای بازبینی و تصحیح در اختیار استاد نبوی قرار می‌گرفت. در این بازبینی، ترجمۀ متن‌ها و شعرها به دقّت موردبررسی قرار گرفت و اصلاحات فراوانی صورت پذیرفت. البته ترجمۀ همۀ اشعار مجلّد یکم و دوم از اساس به قلم استاد نبوی صورت گرفته است که از این جهت سهم ایشان را در فرآوری این اثر گرانسگ بسی بیشتر می‌نماید.

فرایند ترجمۀ کتاب شریف الغدیر که در آغاز با همّت و سرعت به پیش می‌رفت، به دلیل بروز پاره‌ای مشکلات، با کندی رویارو شد تا آن که در سال ۱۳۹۰ ش. ادامۀ کار به بنیاد فرهنگی امامت، به ریاست آیت الله سیّد علی حسینی میلانی ـ دام ظلّه ـ که رسالت خویش را احیای فرهنگ و اندیشۀ ولایت و امامت می‌داند، واگذار گردید و سرانجام این اثر فاخر به توفیق الاهی و عنایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به فرجام رسید.

ویژگی‌های ترجمۀ حاضر

ترجمۀ کنونی در قیاس با ترجمۀ پیشین برتری‌هایی دارد که برخی‌شان را یاد می‌کنیم:

۱ـ برخورداری از وحدت قلم

تمامی مجلّدات الغدیر به قلم شیوای حجت‌الاسلام سیّد ابوالقاسم حسینی ژرفا ترجمه شده است؛ قلمی که در عین روانی، بلیغ و رسا است؛ نه‌چندان کهنه که خوانشش دشوار باشد و نه‌چندان تازه که با کتابی چون الغدیر و نثرها و شعرهای دیرینۀ آن بیگانه.

۲ـ بازبینی ترجمۀ تمامی مجلّدات

یکی از برتری‌های مهم این ترجمه، بازنگری همۀ اجزای آن است؛ که توسّط

ادیب ژرف‌نگر و محقق توانا، جناب حجت‌الاسلام سیّد مهدی نبوی صورت گرفت؛ دانشمندی که به‌یقین در ادب عربی کم‌نظیر است. جناب استاد با تسلّط کامل بر متون نثر و نظم کهن عربی و با دقّتی مثال‌زدنی، یک یک واژگان و فرازها را بازدیده‌اند و در این بازبینی، موارد فراوانی از لغزش‌های موجود در نثر و نظم، تصحیح شد.[۱]

عالمان به نثر و نظم دیرین عربی آگاه‌اند که ترجمهٔ اشعار شاعرانی چون حسّان بن ثابت، کُمَیت، سیّد حِمیَری، عبدی کوفی، دعبل خُزاعی، ابوفراس حَمْدانی، کَشاجِم، ابومحمّد عونی، سیّد مرتضی، سیّد رضی، مهیار دیلمی و دیگرانی چون ایشان، و نیز بازگردان متون کهنه‌ای چون تاریخ الأمم و الملوک تألیف طبری، البدایة و النهایة تألیف ابن کثیر، إرشاد الساری تألیف قَسطلانی، الإستیعاب تألیف ابن عبد البَرّ، الأغانی تألیف ابوالفرج اصفهانی، الإمامة و السیاسة تألیف ابن قُتَیبهٔ دینوری و دیگرهایی چون این‌ها به پارسی، تا چه اندازه دشوار و طاقت‌فرسا است.

این دشواری آنگاه چند چندان می‌شود که بدانیم از برخی شاعران یادشده در الغدیر، دیوانی مطبوع در دست نیست و علّامه امینی ﷺ هم در برخی موارد به مصلحتی که بر ما پوشیده است، به منبع مورد استفادهٔ خویش اشاره‌ای نکرده است.

همچنین در طیّ کار فراوان روی می‌داد که عبارتی مبهم و نامفهوم بود، که خاستگاهش یا ابهام در اصل مصدر بود، یا سهوقلم جناب مؤلّف، و یا اشتباه چاپی؛

---

۱. پیدا است که بررسی و تصحیح ترجمهٔ یک اثر و برابرکردن آن با متن اصلی، چه میزان در استحکام و اتقان آن تأثیرگذار است و خدای را سپاس که ترجمهٔ حاضر از این ویژگی، آن هم با نگاه ریزبین دانشمندی چون حجت‌الاسلام سیّد مهدی نبوی، فراوان سود برده است. برابرکردن ترجمه با متن در کتاب‌های فاخر و سترگی چون الغدیر، اگر شیوه‌ای بدیع نباشد، به‌یقین کم‌سابقه است و کمتر رخ می‌دهد که در این گونه کتاب‌های پرحجم ترجمه‌ای با متن برابرشده و اصلاح شود. این خود آفتی است که سال‌ها کتاب‌های نشر یافته در این حوزه را گریبان‌گیر است؛ تا جایی که بسیار به‌سختی می‌توان از میان انبوهِ ترجمه‌ها، برگردانی پاکیزه و نیکو یافت! آرزو می‌بریم که این شیوهٔ پسندیده و بایسته دست‌کم در ترجمهٔ کتاب‌هایی پرارج که مایهٔ زینت و افتخار مذهب‌اند، جاری شود.

این پوشیدگی‌ها در مواردی با رجوع به چاپ‌های پیشین الغدیر، یعنی چاپ نجف و اسلامیّه، برطرف می‌شد؛ ولی در بسیاری موارد چنین نمی‌شد. جناب استاد نبوی بی‌آنکه از کنار این پوشیدگی‌ها با آسودگی و به‌شتاب گذر کنند، برای آشکارسازی ابهام یک واژه یا یک فراز یا یک مصرع و یا یک بیت، گاهی ساعت‌ها زمان صرف می‌کردند و پس از جست‌وجوی در منابع، اگر به ضبط دیگری از آن در کتابی دیگر دست می‌یافتند که ازآنچه در متن الغدیر آمده، به صواب نزدیک‌تر باشد، همان را برمی‌گزیدند و اگر هم پس از کندوکاو بسیار چیزی نمی‌یافتند، نزدیک‌ترین معنایی که می‌شد اختیار کرد، برمی‌گزیدند و در پانوشت، به اختلاف متن الغدیر و نسخهٔ یافت شده یا واژه و فراز اختیار شده، اشاره می‌کردند. این پانوشت‌ها در سراسر جلدها با نشانهٔ (ن.) آمده‌اند.[۱]

۳ـ سازگاری حداکثری ترجمه با متن

در ترجمهٔ پیش رو سعی شده ترجمهٔ متون و اشعار، تا آن جا که امکان دارد، به متن اصلی نزدیک باشد و از ترجمه‌ای محتوایی و مضمونی، اعراض شود؛ چنان که می‌توان گفت ترجمهٔ پیش رو، جمال معنی و صورت با هم دارد؛ یعنی کوشش شده تا آن جا که می‌توان به عین عبارت عربی وفادار بود و با وجود این، قلم روان فارسی را نیز در نظر داشت.

۴ـ بازخوانی چندبارهٔ مجلّدات الغدیر

پس از پایان یافتن ترجمه و بازبینی، هر جلد مورد بازخوانی قرار می‌گرفت و نظر به اهمیّت کتاب و نیز ترجمهٔ آن، هر جلد دست‌کم سه بار توسط پژوهشگران بنیاد فرهنگی امامت بازخوانی شده است. اگرچه نمی‌توان ادّعا کرد این ترجمه خالی از

---

۱. از یاد نباید گذاشت که این کاستی‌ها را نباید متوجه مرحوم مؤلّف دانست؛ چراکه ایشان در بسیاری جای‌ها تنها ناقل فراز یا بیتی از مصدرند، بی آن‌که تعهدی در آشکارسازی و روشن‌نمایی همه فرازها و واژه‌ها بر گردن داشته باشند.

اشتباه‌کاری‌ها است، ولی می‌توان گفت بنیاد فرهنگی امامت برای در اختیار گذاشتن ترجمه‌ای با کمترین اشتباه، تا آن جا که امکان داشته، کوشیده است.

سپاس و شکرگزاری

بنیاد فرهنگی امامت بر خود لازم می‌داند از تلاش‌های بی‌دریغ تمامی آنان که در فراهم آمدن این ترجمه کوشیده‌اند، سپاسگزاری کند.

بیش و پیش از همه از مترجم گرامی، جناب حجت‌الاسلام و المسلمین سیّد ابوالقاسم حسینی ژرفا و مصحح محترم جناب حجت‌الاسلام و المسلمین سیّد مهدی نبوی باید یاد نمود و رنج فراوانشان در ترجمهٔ کتاب سترگ الغدیررا ستود و سپاس گفت. قلم شیوا و استوار مترجم فاضل و ریزبینی و نکته‌شناسی مصحّح گرانمایه، از این اثر یک یادگار ماندگار در تاریخ ادب و دین‌پژوهی برجای خواهد گذاشت إن‌شاءالله.

نیزاز دو فاضل ارجمند: جنابان حجت‌الاسلام محمّد قدّوسی و آقای طاهرعزیزوکیلی که با صرف وقتی فراوان و چندین ساله، کمک‌کار استاد سیّد مهدی نبوی در بازنگری مجلّدات الغدیربوده‌اند، یاد کرده و زحمات‌شان را ارج می‌نهیم. جناب آقای عزیزوکیلی افزون برآن، درتحریراین مقدمه تلاش فراوان کردند و مطالب محتوایی آن سراسربه خامهٔ ایشان است.

نیزتلاش‌های گرامیانی که در تایپ، صفحه‌آرایی و بازخوانی مجلّدات الغدیرو همچنین فراهم آوردن نمایه‌ها نقش داشته‌اند، درخور تقدیر است.

کوشش حجت‌الاسلام سیّد محمّد صفوی نیزدر ویرایش اشعار جلدهای یکم و دوم، یاد کردنی است.

و در پایان باید از مدیریت و سامان‌بخشی جناب حجت‌الاسلام محمّدفرید انصاری،

قائم مقام بنیاد فرهنگی امامت، و نیز از پیگیری‌های جناب آقای سیّد محمّدمهدی اخوّت، مدیر انتشارات بنیاد، فراوان قدردانی نمود که اگر آن سامان‌بخشی و این پیگیری نبود، ترجمهٔ حاضر به زیور طبع نمی‌آراست.

امید که تمامی این تلاش‌ها و کوشش‌ها در درگاه خدای متعال و آستان امیرالمؤمنین علیه‌السلام مقبول افتد و رضامندی مؤلّف علامه رحمه‌الله را قرین گردد.

محمّدتقی سبحانی

مدیرعامل بنیاد فرهنگی امامت

سخن مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم

در درازنـای تاریـخ پـر فـراز و نشـیب اسـلام، هیـچ فـرازی بیـش از غدیـر بـر سرنوشـت و سرگذشـت دعـوت اسـلامی و امـت اسـلام اثرننهـاده اسـت. آن گاه کـه بـه دیـده انصـاف، در ایـن فراز حسـاس تاریـخ اسـلام نظرشـود، درمی‌یابیـم کـه همـه خطـوط و خطـوات ایـن راه خطیـر، از همیـن فراز نشأت گرفتـه اسـت. بدیـن روی، پرداختـن بـه غدیـر و ژرفای آن و واکاوی و تحلیـل علمـی و غیرمتعصبانـه آن، گامـی اسـت کـه نـه تنهـا بـرای بررسـی عمیق رسـالت اسـلامی بایسـته اسـت، بلکـه در تحلیـل همـه رویدادهـای بـزرگ و هنگامه‌هـای سـترگ ایـن امـت ضـرورت دارد؛ تـا آن جـا کـه می‌تـوان گفـت بـدون پرداختـن بـه غدیـر، دیگـر بررسـی‌ها و واکاوی‌هـا در رسـالت اسـلامی، کاری ابتـر اسـت.

بـا ایـن حـال، برخـی می‌پرسـند: آیـا در ایـن روزگار، زنـده کـردن چنیـن گفتگویـی تـا چـه انـدازه بـه منافـع مشـترک امـت اسـلامی سـود یـا زیـان می‌رسـاند؟ بدیـن مناسـبت، در همیـن مقدمـه زبـان بـه اعتـراف می‌گشـایم کـه مـرا آرزویـی بـوده دیرینـه کـه ایـن امّـت بـزرگ را بامـدادی فرارسـد روشـن از آفتـاب وحـدت. عمـری بـا ایـن آرزو زیسـته‌ام: آرزویـی کـه آرمانـم شـده و بـا خیالـش، خواب‌هایـم؛ و بـا امیـدش، بیداری‌هایـم رنـگ گرفتـه اسـت. مـرا ایـن آرمـان و آرزو، میـراث امیـد و پویـۀ انسـان‌هایی اسـت کـه روزگاران دراز کوشـیده‌اند تـا رنـگ تعصّـب را از چهـرۀ دلربـای دیـن بزداینـد و چشـم اهـل توحیـد را بـه بهارسـتان دلگشـای وحـدت بگشـایند.

امّـا بایـد انصـاف داد کـه بـا خام‌خیالـی و خوش‌دلـی، ایـن راه سـخت در همـان گردنه‌هـای نخسـت، مدفـنِ آرزوهـا می‌شـود. تنهـا بـا ترویـج آگاهـی می‌تـوان ایـن راه را پشـت سـر نهـاد: آگاهـی از اندیشـه‌ها و ریشـه‌ها؛ آگاهـی از حقیقت‌هـای پنهـانِ پشـت شـعارها! هـر کـس بـذر ایـن آگاهـی را بپراکنَـد، در هـوای وحـدت گام زده اسـت. بیدارگرانـی کـه راه را چنیـن پیمودنـد،

پاسداران حقیقی «ثقلین» هستند؛ نه آنان که بر طبل بدآهنگ تعصّب کوبیدند و نه آنان که در سُرنای وحدت از سرِ گشاد دمیدند.

بی‌هیچ تردید، از پیشاهنگانِ این حرکت آگاهی‌آفرینِ وحدت‌گستر، حضرت علّامه عبدالحسین امینی نجفی (۱۲۸۱ـ۱۳۴۹ش.) است. امینی از این آگاهی ژرف، مایه داشت؛ آن را به اخلاص پیوند زد؛ این دو را در ساغرِ حق‌پژوهی ریخت؛ و زلالِ برآمده از غدیرِ آگاهی و اخلاص و تحقیق را ساغر جان‌هایی کرد که در درازای روزگارانِ تشنگی و در تنگِ تاریک کینه و تفرقه، راه‌های دور را پیموده و بارها هزار در هزار سر داده و افکنده بودند تا به آب رسند؛ آبی که جز سراب نبود و نه از آب، نشان و نه از آفتاب، رنگی داشت!

تلاش پایمردانه و جاودانهٔ این مجاهد بزرگوار برای ثبت فرهنگ و تاریخ و اندیشهٔ غدیر، از جمله کارهای سترگی است که نقش آن از دفتر اندیشه و فرهنگ بشری هرگز زدوده نخواهد شد. او چند دهه از عمر خویش را بر سرِ این کار عظیم نهاد و برای فراهم ساختن این دانشنامهٔ گرانسنگ، جهادی سترگ را پی گرفت و در این راه، رنجی عظیم را تحمّل کرد. وی هزاران مجلّد کتاب را برای فراهم آوردن الغدیر، واژه به واژه از نظر گذراند و از آن‌ها یادداشت برگرفت. پژوهشگران و دانشوران می‌دانند که این کار چه مایه همّت و حمّیّت می‌طلبد!

آری؛ الغدیر دانشنامهٔ اسلام و انسان است که در ۱۱ مجلّد و بیش از ۶۰۰۰ صفحه، ۱۴ سده تاریخ اسلام را به گواهی فراخوانده تا به شهادت اصحاب و تابعین و دانشوران و روایتگران و محدّثان و مفسّران و شاعران و ادیبان و... ولایت عترت و استمرار راستین رسالت را روایت نماید؛ امّا نه در تنگنای تعصّب و جمود، بل در تکاپویی سراسر علمی و منصفانه. الغدیر آینهٔ تمام‌نمای دانش و فرهنگ در گسترهٔ پژوهشی ژرف و ناب است تا در رهگذار سیر تاریخی غدیر در کتاب و سنّت و ادب و فرهنگ اسلامی، اصیل‌ترین گزارش‌ها را از استوارترین منابع مذاهب اسلامی دریابد و با تحلیل و کاوشی محقّقانه و در سامانه‌ای بسامان، با قلمی ناب و روان و گوارا، فراروی این نسل بگذارد.

امینی با ادب والا، قلم شیوا، متانت یکتا، دانش بلندبالا، حوصلهٔ علمی سپهرآسا، تکاپوی فزون‌ژرفا، نستوهی کران‌ناپیدا، امانتداری بی‌همتا، و با هرچه شایستهٔ «مرزبانی از حماسهٔ توحید» است، کاری کرد کارستان؛ و نقشی زد نگارستان. هیچ کس در نگارینهٔ

غدیرِاو، رنگ نیرنگ ندید؛ هیچ کس آبگینهٔ الغدیر را آلودهٔ تهمت نیافت؛ هیچ کس بر آیینهٔ الغدیر غبار کینه نجُست. و این شد رمز ماندگاری الغدیر! این گونه بود که از خاوران و باختران گیتی، رایت‌های مِهرِ غدیر به فراز آمد و دل‌ها و زبان‌های اهل توحید به این حقیقت تابنده اهتزاز یافت. این که بسیاری از دانشوران بزرگ و حتی سیاست‌مردان جهان، از مذاهب گونه‌گون اسلامی و دیگر ادیان، بدین کار عظیم، روی اقبال نهادند و آن را خاکسارانه ستودند،[1] نشان از همین کران‌گستری و والایی دارد. اگر الغدیر در تنگنای تعصّب رقم می‌خورْد، هرگز از چنین اقبال فراگستری بهره‌مند نمی‌گشت.

امّا افسوس و اندوه که این بار هم خانگیان در پرده ماندند و کوزه به‌دستان در حسرتِ آب! همانند بسیاری از گنجینه‌های فرهنگ و ادب ما، این دفینهٔ گوهرین نیز زیر غبار غفلت پنهان ماند و آن سوی آب‌ها، بسی بسیارتر شناخته شد تا در میان خودمان! شاید روشن‌ترین دلیل این مهجوری آن باشد که الغدیر سزاوارانه به همزبانان امینی شناسانده نشد. البتّه این اثر یک بار، با چند و چندین قلم، به پارسی درآمد، امّا شتابناک و پریشان و مغشوش؛ چندان که آن را آیینهٔ الغدیر نتوان شمرد.

به تقریب، دو دهه پیش از این، در جمعی از دلسوزان فرهنگ اسلام و تشیع، جناب علّامه محمّدرضا حکیمی به بنیان‌گذاران شکل‌گیری این ترجمه، از جمله سرور ارجمندم جناب مهندس حسن گرجی، درباب کاستی‌های ترجمه پیشین الغدیر اشاراتی فرموده، بر ضرورت اقدام به ترجمه‌ای تازه با هدف احیای این میراث گرانسنگ، پای فشرده بود. این تأکید مقدمه‌ای شد بر تلاش‌های پیگیر و درازدامن جناب گرجی و همراهان و یاران صدیق ایشان، تا آن گاه که پیشنهاد این اقدام به بنده فقیر ارائه گشت و بدین سان، همای اقبال بر دوش این بندهٔ آرزومند آرمان‌پیشه نشست. و طُرفه آن که چون فال این اقبال از آستان قدسی لسان الغیب زده شد، در حالی که این شکسته‌قلم چهل سال داشت، چنین آمد:

دیدم به خواب خوش که به دستم پیاله بود   تعبیر رفت و کار به دولت حواله بود
چل سال رنج و غصّه کشیدیم و عاقبت   تدبیر ما به دست شراب دوساله بود

و طُرفه‌تر آن که در راه جستن از کتاب کریم خداوند نیز به ادای حقّ نعمتی که

---

۱. نمونه‌هایی از این ستایش‌نامه‌ها را در مجلّد دوازدهم همین مجموعه خواهید دید.

حضرت پروردگارْ مرا در خامه نهاده و عهدی که بر این نعمت با وی دارم، فراخوانده شدم:

﴿واذكروا نعمة الله عليكم و ميثاقه الّذي واثقكم به إذ قلتم سمعنا و أطعنا ...﴾

و یاد آورید نعمت خدا را بر خویش و پیمانش را که با شما استوار کرد، آن گاه که گفتید: شنیدیم و فرمان بردیم ... . (مائده/۶)

تکاپوی من در ترجمه این اثر، به دوازده سال انجامید. در سالیانی که دست به کارِ ترجمهٔ این میراث بزرگ فرهنگ اسلام و ایران بودم، بارها از خویش پرسیدم: «آیا نیاز این نسل همین است؟» و بارها به خود پاسخ گفتم: «نیاز آن نیست که چون کفی بر آب نمایان گردد؛ باید سرِ این آب را دید که چشمه‌ساری است زلال؛ و آن‌گاه، به باغستان‌هایی نگریست که در دوردستِ این دشت، تشنه‌اند.» و من به آن دوردست نگریستم.

در این راه پُرفراز، از دشواری‌های بسیار گذشتم تا شاید ترجمه‌ای پاکیزه و امین از اثر پاک امینی به دست دهم. گویایی و رسایی این کار برایم بسیار مهم‌تر از رعنایی و دلربایی‌اش بود. پس جز به ندرت و ضرورت، به شگردهای ادبی خواص‌پسند روی نیاوردم. در گذار این دوازده سال، همواره نسلی را پیش روی خود فراداشتم که می‌خواهند با زبان و ذهن امروزین، از این اثر بهره گیرند. فراتر از این، خواستم فقط آیینهٔ الغدیر باشم و همهٔ توش و توان و تجربهٔ قلم و ادب خویش را در آیینِ این آیینه‌سانی به کار گیرم. به باور من، مترجم راست‌کردار کسی است که حقّ امانت را به نیکی بگزارد و به بهانهٔ ترجمهٔ مفهومی و آزاد و تعابیری از این دست، از گزاردن حقّ یکایک واژگان و مفاهیم متن مبدأ ـ که البتّه کاری است طاقت‌فرسا ـ تن نزند. این هر دو انگیزه مرا مجاب کرد که فقط راوی صدوقِ متن الغدیر باشم، فارغ از هر هنرنمایی و صنعت‌پردازی و تصرّف و گریز! هرجا چنین نکرده باشم، از محضر امینیِ بزرگ و دانشورانی که از آثارشان در این دائرة المعارف یاد شده، خاکسارانه پوزش می‌خواهم.

اشاره باید کرد که الغدیر به همین یازده مجلّد پایان نیافته و یادداشت‌های مجلّدهای دیگر دربردارندهٔ ادامهٔ شاعران غدیر به ترتیب تاریخی، به کوشش حضرت امینی سامان یافته بود. امّا دریغا که آن بزرگ به تکمیل این اثر جاودان مجال نیافت. در سالیان اخیر،

پژوهشگران مرکز الغدیر همّت گماشتند و چهار مجلّد دیگر را بر پایهٔ یادداشت‌های ایشان فراهم آورده، به نام «تکملهٔ الغدیر» عرضه کردند. از آن جا که این چهار مجلّد به قلم خود مؤلّف سامان نیافته، روا ندیدم که آن را به عنوان میراث تاریخی الغدیر به این ترجمه الحاق نمایم؛ گرچه آن نیز به جای خود درخور توجّه و استفاضه است.

و امّا نکاتی دربارهٔ ساختار کار:

۱. الغدیر در روزگار زندگانی حضرت علّامه، به دست مبارک خود وی، ویراستی دوباره یافته و در ویراست دوم، جناب ایشان افزوده‌هایی بر ویراست نخست آورده است. از آن جا که در تفکیک این دو ویراست سودی ندیدیم، این موارد را جداگانه یاد نکرده‌ایم و متن کامل اثر در ویراست دوم مؤلّف را مبنای ترجمه قرار داده‌ایم.

۲. نسخهٔ مبنای ترجمه، ویراست دوم از متن پیراستهٔ همراه با تحقیق و افزوده‌های سودمندی است که «مرکز الغدیر للدّراسات الاسلامیّه» وابسته به «مؤسّسهٔ دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت» به سال ۱۳۸۲ فراهم آورده است.

۳. برای بهبود ساختار این اثر، ستایش‌نامه‌ها و سروده‌ها و نوشتارهای دیگران در بارهٔ الغدیر را که در چاپ‌های پیشین در آغاز برخی مجلّدها آمده، یکپارچه در مجلّد دوازدهم همراه نمایهٔ همهٔ اثر آورده‌ایم.

۴. ترجمهٔ آیات قرآن عزیز را از شادروان استاد دکتر سیّد جلال‌الدّین مجتبوی برگرفته‌ایم و گاه به ضرورت، در آن دستی برده‌ایم.

۵. بسیار مشتاق بودیم که متن عربی اشعار نیز آورده شود تا به کار ادب‌پژوهان آید. امّا اگر چنین می‌کردیم، به حجم اثر بسی افزوده می‌شد. با این حال، قلم ترجمه اشعار را متمایز ساختیم تا اهل ادب با عنایت به شماره‌های ارجاعی کنار صفحات بتوانند آسان‌تر به متن عربی مراجعه و ترجمه را با آن تطبیق نمایند.

۶. در پانوشت‌ها، هر جا به ضرورت، سخنی افزوده‌ایم، با علامت «م.» همراه گشته و هر جا از یادداشت‌های مرکز الغدیر توضیحی آمده، با «غ.» نشان نهاده‌ایم. پانوشت‌های توضیحی که علامتی ندارند، از مؤلّف گرامی‌اند.

۷. جناب مؤلّف نام و نشانی برخی از مآخذ را در متن اثر یاد کرده؛ برخی را در پانوشت؛

و در بارهٔ بعضی تنها به نام بسنده نموده است. برای یکدستی و خوش‌خوانی این مجموعه، ما همواره نام و نشان مآخذ را همراهِ هم در متن و درونِ کمانک آورده‌ایم؛ مگر در موارد اندک که چنین کاری از لحاظ ساختاری امکان نداشته و ناچار شده‌ایم مأخذ را در پانوشت یاد کنیم. نام و نشان مأخذها اگر بدون علامت باشند، از جناب مؤلّف هستند؛ و اگر در میانهٔ دو قلّاب جای گیرند، از مرکز الغدیر.

۸. در چاپ مرکز الغدیر، عمدتاً نشانی چاپ جدید مأخذها افزون بر نشانی چاپ قدیم آن‌ها آمده و ما نیز همهٔ آن‌ها را آورده‌ایم تا پژوهندگان آسان‌تر بدان‌ها دست یابند. هدف اصلی این مأخذدهی تطبیقی آن است که اهل تحقیق دریابند برخی از موارد ارجاع جناب مؤلّف، در چاپ‌های جدید آن مآخذ دچار تصرّف و تحریف گشته؛ وگرنه ایشان در ارجاع به امانتداری پایبند بوده است.

۹. در مجلّد یکم گاه به ضرورت، یادکردهای سودمندِ شادروان استاد سیّد عبدالعزیز طباطبایی را که برگرفته از همان چاپِ مرکز الغدیر است، در پانوشت آورده‌ایم که با نشان «ط.» آشکار است.

۱۰. هرگاه در نشانی‌های مآخذ، میان دو ویراست مرکز الغدیر اختلافی دیده‌ایم، آن را که درست‌تر به نظر رسیده، آورده‌ایم.

۱۱. در ارجاعات مؤلّف به متن الغدیر، تغییری داده نشده است. پس خوانندگان برای تطبیق این ارجاعات، باید به شمارهٔ صفحات مندرج در حاشیهٔ کتاب، و نه شمارهٔ صفحات چاپ حاضر، بنگرند.

۱۲. برای برآوردن مقصودِ یادشده در بند پیش و هم از آن روی که خوانندگان ادب‌پژوه بتوانند ترجمه را با متن عربی اثر تطبیق دهند، در حاشیهٔ برگه‌ها شمارهٔ صفحات متن عربی را با قلم توپر و بدون پرانتز، بر اساس نسخهٔ چاپ دار الکتب الاسلامیّه (دوم: ۱۳۶۶) آورده‌ایم. نیز در حاشیه، با قلم توخالی و درون پرانتز، شماره صفحات متن عربی را بر اساس ویراست دوم مرکز الغدیر (۱۳۸۲ش) هم آورده‌ایم تا بیشتر خوانندگان امروزین که به این چاپ دسترسی دارند، هم بی‌بهره نمانند.

۱۳. علامت (د) نشانهٔ «درگذشته» و (ز) نشانهٔ «زاده» است.

شایستهٔ یادکرد است که دانشور گرانمایه، حضرت استاد سیّد مهدی نبوی، حقّی بزرگ بر این مجموعه دارد. آن جناب که از نوادر عالمان روزگار ما در ژرف‌کاوی و دقیق‌اندیشی در متون و مآثر دانش دین است، با صرف وقت بسیار در این ترجمه و یادآوری کاستی‌ها، مرا وامدار عنایت خویش فرمود. منِ بنده، در این رهگذار از فضل و فضیلت آن بزرگ‌مرد بهره‌ها بردم که همواره درخور سپاس است. گفتنی است که ترجمهٔ اشعار مجلّدهای یکم و دوم نیز به قلم آن جناب صورت پذیرفته است. بی‌تردید، اگر همت آن بزرگ‌مرد در تصحیح خطاها و یادکردهای عالمانه و ارائه رهنمودهای دقیق و عالمانه در واژه‌واژه این اثر نبود، این ترجمه به اشتباهات فراوان دچار می‌شد و رونقی را که اینک به لطف پروردگار یافته، هرگز نمی‌یافت.

بنیان این تلاش، مدیون سرمایه و همّت و رادمردی جناب مهندس حسن‌گرجی و حضرات آقایان اخوان سلیمانی است که در این راه همهٔ توش و توان خود را به کار بستند. امید که خدایشان از برکات غدیر دمادم بهره‌مند فرماید!

یاران و همراهان فراوان دیگر نیز در این اقدام عظیم کمر همت بستند که در مقدمه ناشر ارجمند، به نام عزیزانی که در تدارک نشر این اثر همت گماشته‌اند، پرداخته می‌شود. در این جا، به فراخور روند ترجمه، بایسته است از گرامیانی که از آغاز همراه و همپای این تلاش بوده‌اند، یاد شود: جناب استاد سیّد جعفر نبوی، نخستین گام‌های جدی و عملی را در طراحی این حرکت برداشت و دلسوزانه و پیگیرانه در طول چند سال، به تمشیت این امر پرداخت. جناب آقای مسلم خسروی سالیان مستمر پاپای این بنده، به حروفچینی اثر اشتغال داشت و پس از اتمام ترجمه نیز مدتی مدید به همراهی جناب ناجیان و دستیاران دلسوزشان، به صفحه‌آرایی اولیه‌ی اثر همت گماشتند. پس از اتمام صفحه‌آرایی نخستین و در پی وقفه‌ای چند ساله، این کار به «بنیاد امامت» سپرده شد و با نظر التفات حضرت آیت‌الله میلانی و دیگر سروران ناظر بر کار این بنیاد شریف، تحت اشراف حضرت حجت الاسلام و المسلمین جناب دکتر محمّدتقی سبحانی و با درایت و مدیریت جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای محمّدفرید انصاری، بازخوانی و ویرایش و اصلاحات تکمیلی سامان یافت و صفحه‌آرایی مجدد گردید. در این مرحله، شماری از سروران همکار بنیاد

شریف امامت، بویژه فاضلان ارجمند جنابان طاهر عزیزوکیلی و سعید نصیری با همتی مثال‌زدنی واژه به واژه اثر را بازخوانی و اصلاحات را اعمال نمودند و تصحیحات ویرایشی را به کار بستند و نیز در فراهم‌سازی نمایه و یکسان‌سازی ارجاعات و امور علمی دیگر، مساعی بی‌دریغ روا داشتند.

گفتنی است که پیش از شروع ترجمه، بانیان ارجمند این کار سترگ در محضر جناب شیخ احمد امینی، فرزند بزرگوار جناب علامه، مجلسی داشتند و از آن مرد فرزانه برای آغاز این کار رخصت خواستند. ایشان با گشاده‌رویی رخصت اخلاقی و شرعی این ترجمه را تفویض نمودند، با این شرط که حتی یک واو از متن اثر در ترجمه کاسته نشود و تصرفی در این میراث عظیم اسلامی صورت نپذیرد. اینک خدای را سپاس که به این شرط، بی هیچ کم و بیش، عمل شد. همین جا، سزاست که از آن استاد وارسته که وکیل شرعی خاندان گرامی علّامه امینی در باب آثار گرانسنگ مؤلّف هستند، قدردانی و برای ایشان و دیگر بزرگواران این خاندان گهرمایه، آرزوی عزت و سلامت کنیم.

اکنون که به راهِ رفته می‌نگرم، از این که دوازده سال از عمر خویش را بدین کار ارجمند گذراندم، از بنِ دندان و صمیم جان، حضرت مولی را سپاس می‌گزارم و امید می‌ورزم که با این تکاپو، به پایه‌های شوکت فرهنگ اسلامی، یکی افزوده و از مایه‌های حسرت فرهیختگان دین‌پژوه، یکی کاسته باشم. هرچه برکت و خیر از رهگذار این اثر پدید آید، با خاکساری پیشکش می‌شود به آستان قدسی بانوی شرف و شکوه و شکیب، حضرت خاتون زینب کبرا علیها السلام که هرچه دارم، از شفقت و مرحمت او است. اگر صله‌ام بر این تلاش و صبوری، نوازش مهری از نگاه مبارک آن بزرگ باشد و به برکت آن نگاه، این اثر در پیشگاه سَرور هستی، حضرت صاحب الامر عجّل الله تعالی فرجه الشریف پذیرفته افتد، نافه مرادم در آستین خواهد بود؛ بمنّه و کرمه...

آن نافهٔ مراد که می‌خواستم ز بخت   در چین زلف آن بت مشکین‌کلاله بود

سیّد ابوالقاسم حسینی (ژرفا)

قم مقدّس: تابستان ۱۳۹۶

تقدیم

هیچ کس را برای اهدای این اثر شایسته‌تر از صاحبِ آن نیافتم:

بردوش‌گیرندهٔ بارگِرانِ ولایت سترگ، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ...

ای دارندهٔ مقام ولایت!

ای سرورِ امّت!

ای پدرِ امامان!

«ای عزیز! ما و خاندانمان را گزند رسیده است و سرمایه‌ای ناچیز آورده‌ایم. ما را پیمانه تمام بخش و بر ما صدقه ده؛ که همانا خداوند صدقه‌دهندگان را پاداش بخشد!»

کتابم را به تو پیشکش می‌کنم که کالای اندک و ناچیزم؛ و مکتوبِ ولایِ ناب من است.

پس با قبول آن، بر من منّت گذار و به من احسان ورز؛ که خداوند احسان‌پیشگان را دوست می‌دارد.

عبدالحسین احمد امینی

سخن مؤلّف

بر پژوهندگان پوشیده نیست که در خلال سال‌های دراز، برای پُرکردن این جای خالی چه مایه رنج برده‌ام و بر سختی‌ها پایداری ورزیده‌ام و برای سامان دادن به این کتاب، چه دشواری‌هایی را بر خود آسان شمرده‌ام تا به دانش و ادب خدمت نمایم و پایه‌های اعتقاد را استوار سازم و رایتِ زبان قرآن کریم را که همان زبان دین مقدّس است، برافرازم.

من این کار را در حالی انجام دادم که می‌دانستم به زودی هر عرب‌زبان خالص از من قدردانی خواهد کرد و هر دیندار کارآزموده مرا بر آن سپاس خواهد گفت و پیشگامان دانش و ادب در ترویج آن یاری‌ام خواهند کرد و تبلیغگران و ناشران و بردوش کشندگان بارِ معارف در آن یاری‌ام خواهند نمود. امّا اوضاع کنونی مرا از انتشار این کتاب نومید می‌ساخت و موانعی میان من و آرزوی گمشده‌ام رخ می‌نمود و همواره چنین وسوسه‌هایی به خاطرم راه می‌یافت و امیدم میان نشاط و ناکامی در نوسان بود. گامی پیش می‌نهادم و گامی پس؛ تا آن که به برکت خاندان والای هاشمی که بر تخت حکومت سرزمین زیر فرمانش، عراق، فرازآمده، به توفیقِ خیره کننده الهام یافتم و احساس کامیابی نمودم؛ سرزمینی که با این پادشاه که جان فدایش باد، دارندهٔ شوکت هاشمی، فیصل دوم، و نیز ولیعهدش جناب امیر معظّم عبدالإله، همه سویش تابناک گشته و فضایش عطرآگین شده است. از این دو است که سرزمین عراق روشنی می‌گیرد و رایتِ هماره در جنبشِ ملّت عرب اهتزاز می‌یابد.

می‌سزد که این هر دو را چنین خطاب کرده، گوییم:

ای خانه‌های فرات! از شادمانی به ناز و فخر درآیید و ردای نگارین و زیبای تهنیت را به تن بپوشید.
و خواهان بازگشت آن مایه‌های افتخار شوید که در کارنامهٔ والایی و فرازمندی به ثبت رسیده‌اند.
و پرچم نژاد عرب را به افتخار برافرازید و گنج‌های برآمده از تنگدستی را انبوه در انبوه بپراکنید.

پس دو نابْ‌نژاد از آن خاندان پاک، همچون این حکمران مملکت و آن ولیعهدِ حکومت فرارتبه‌اش، را جز این نشاید که از برافراشتن یادِ پیشینیان مقدّس خویش شادمان گردند؛ چرا که این، مایهٔ استواری شرافت والایشان و نیز سبب بلند ساختن مبانی اسلام و محکم نمودن رشتهٔ عربیّت است. آن دو ـ که پیوسته اسلام از حکمرانی‌شان جاودانگی گیرد ـ مایه‌های بزرگواری را نسل به نسل، به ارث برده و عزّت نفس و فضیلت را از پدرانی بزرگ‌مایه که شریفان و حکمرانان روزگار علوی تا کنون بوده‌اند، به میراث گرفته‌اند. دیدگاه کلّی ما دربارهٔ ایشان را شاعر اعجاب‌انگیزمان، محمّد بندر، در قصیده‌ای چنین بیان نموده است:

ما مردمی هستیم که ولایت شما را بر پایهٔ نصّی می‌دانیم که هیچ کاستی و تغییر نمی‌پذیرد.
این ولایت بر پایهٔ بیعت در غدیر خمّ استوارگشت که حضرت مصطفی ﷺ علی را به زمامداری برگزید.
خداوندِ نگاهبان، با این بیعت، دین ما را کمال بخشید و آن را نوری برای مردم خواست.
و خاندان شما را از همهٔ ناپاکی‌ها و پلیدی‌ها یکسره پیراست.
مادرِ کرامت‌ها و والایی‌ها، شما فرزندان نجیب را بزاد و شمایان گوهرِ پیشگامی را از همگان ربودید.

در طول سده‌های پیاپی، امنیّت سرزمین امن مکّه و پاسداری از خانهٔ پاک خدا و آبادگری حرم مقدّس نبوی و آسایش حج‌گزاران، وابسته به این خاندان بوده و آن گاه، حکمرانی سرزمین دوست‌داشتنی‌مان بدانان واگذار گشت که بارگاه‌های گرامی پیشینیانشان، یعنی امامان حُکم و حکمت ـ صلوات الله علیهم ـ در آن جای دارد. پس به

پاسداشـت آن پرداختنـد و از تجـاوزِ فتنـه و آشـوب، نگاهـش داشـتند و توانسـتند امّـت را نجـات بخشـند و عـزّت و شـرافتش را بازگرداننـد. ایـن امّـت همـواره به پـاس خدمـتِ ضـرور و نیکـیِ پیوسـتۀ ایشـان، شـکرگزار آنـان اسـت. و در ایـن هیـچ شـگفتی نباشـد؛ کـه آن دو درختـان بـزرگ و انبوه‌شاخسـاری از حضـرات پادشـاهان ملـک حسـین و ملـک فیصـل اوّل و ملـک علـی و ملـک غـازی هسـتند. خداونـد همـه را بیامـرزاد کـه در راه خیـر بنـدگان و مصلحت این سرزمین کوشیدند!

قانـون وراثـت همیـن است که فرزنـدان داشته‌های پدران را به ارث بَرند. پس به مبارکیِ وجود این دو هاشـمی بزرگوار، دل‌آرامی به توفیق در انتشـار این طرح به من بازگشت که فضلِ آن به ایشـان بازگشـت کناد؛ و سـپاس از آنِ خداوند اسـت در آغاز و پایان!

در ایـن جـا، سـپاس فـراوان خویـش را از همـۀ کسـانی کـه در انتشـار ایـن اثـر مـرا یـاری دادنـد، پیشـکش می‌دارم کـه پیشـاپیش همـۀ آنـان اسـتادِ یگانـه سـیّد احمـد زکـی خیّـاط، مدیـر تبلیغـات و انتشـارات، اسـت. از خدای سـبحان برای وی و همـۀ آنان، همه‌گونه توفیـق و استوارگامی خواهانم.

امینی نجفی

پیام روشن و آشکار به زبان پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله

عنوانِ نامۀ [اعمالِ] مؤمن «دوستی علی بن ابی‌طالب» است.[1]

هر که شادمان گردد از این که چون من زندگی کند و همچون من بمیرد و در باغ بهشت جاودان که پروردگارم برایم برکاشته، سکنا یابد، پس باید از پیِ من، علی را دوست و یاور باشد و دوست و یاورِ علی را نیز دوست بدارد و یاری کند و به امامان پس از من اقتدا نماید؛ که هرآینه ایشان عترت من هستند که از گِلِ من آفریده شدند و از فهم و دانشْ روزی یافتند. وای بر آن کسان از امّتم که فضل ایشان را نپذیرند و از آنان پیوند ببُرند؛ خداوند آنان را از شفاعت من بهره‌مند نسازد![2]

---

۱. این روایت را حافظ خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۴ / ۴۱۰) با ذکر سند آورده است.

۲. این روایت را حافظ ابونعیم (حلیة الأولیاء: ۱/۸۰) با ذکر سند آورده است.

دیباچه

بسم الله الرّحمن الرّحیم

ستایش، صاحب‌ستایش را است و درود بر پیامبرش و خاندان وی که پیشوایان وسرپرستان امّتند.

این است کتاب ماکه به حق، برای شما بیان می‌کند:

حدیث آن رویداد بزرگ در غدیر خمّ را؛ حدیث آن دعوت الاهی را؛ حدیث ولایت سترگ و کمال‌بخشیِ دین و تمام‌کنندگی نعمت و خشنودیِ پروردگار را به آن چه که کتاب روشنگر خدای بدان نازل شد و سنّت نبوی بدان تواتر یافت و از روزگار صحابه و تابعین تا امروز، زنجیره‌های سندهایش به هم پیوسته است؛ و آن حقیقت‌های تابناک را در پیرامون متن و سندش، و فروشستنِ غوغاگری‌ها و تاخت و تازها را در این میانه، تا حقیقت روشن با آشکارترین جلوه‌هایش برای خوانندگان تجلّی یابد.

عمدهٔ هدف ما ازآوردن شرح حال شاعران غدیروغدیرْسروده‌های ایشان به ترتیب سده‌های هجری، درپیِ این حدیث، آن است که شهرت وتواتر حدیث غدیر را درهمهٔ روزگاران ونسل‌ها اثبات نماییم ونشان دهیم که این حدیث ازروشن‌ترین مضامینی است که به نظم ونثربدان زبان گشوده‌اند. واین‌ها، همه، در۱۶ مجلّد خواهد آمد.[1]

۱. تا به امروز تنها ۱۱ مجلّد از این اثر به چاپ رسیده و از چند و چون مجلّدات دیگر، اطلاع دقیقی در دست نیست. آن چه تحت عنوان «ثمرات الأسفار الی الأقطار» نشر یافته، یادداشت‌های مؤلّف از کتابخانه‌های ←

ما همهٔ این تلاش را در شمارِ خدمت‌گزاری به دین و برافرازیِ گفتار حق و احیای امّت اسلامی و بلند ساختن یاد جاودان علوی و هواداری از صاحب این ولایت می‌آوریم. از خدای سبحان یاری می‌جویم که مرا مدد فرماید تا آن چه را وعده نهاده‌ام، عمل کنم و هرچه را در دل دارم، محقّق سازم. و او را است ستایش، در آغاز و فرجام ...

امینی

→ هند و سوریه است که به اشتباه «تکملة الغدیر» نامیده شده است و ویژگی‌های کتابی مدوّن چون الغدیر را دارا نیست (ن.)

تاریخِ راست و درست (۲۱)

انگیزهٔ هیچ گروهی برای تاریخ‌نگاری، کمتر از گروه دیگر نیست. البتّه هر گروه به دنبال هدف و مقصودی خاص است. مورّخ در تاریخ جست و جو می‌کند تا به رویدادهای روزگار و احوال نسل‌های پیشین آگاهی یابد؛ جغرافیدان آن را می‌کاود تا بخش سیاسیِ این دانش را از لابه‌لای تاریخ بررسی کند، چرا که این بخش به دلیل غلبه یافتن دولت‌ها و چنگ انداختن برخی ملّت‌ها بر سرزمین‌های معیّن و رانده شدن برخی دیگر از آن‌ها، همواره در حال تغییر و دگرگونی بوده است. ۳/۱

سخنور، تاریخ را برمی‌رسد تا دریابد که چه پندها و اندرزهای ارجمندی در دگرگونی ایّام و نابودی نسل‌ها و از میان رفتن حکمرانانی و جانشین شدنِ دیگران نهفته است؛ و اقوامی که بدکاری پیشه کردند، چه فرجامی دیدند و دیگران که به کارهای نیک روی آوردند، چه مایه رستگار شدند. دین‌شناس هم به جُستار در تاریخ می‌پردازد تا دریابد که اصول اعتقادی بر چه زیرسازهایی استوارند و بناهای شکوهمند و سرافراز عقیدتی چه بنیان‌هایی دارند؛ تا بدین سان، اعتقاد حقیقی را از بازیگری هوس‌ها و جولانگری آزمندان بازشناسد.

(۲۲) اخلاق‌پژوه از بررسی تاریخ در این صدد است که تجربه‌های مؤثّر در ملکات نفسانی را بیابد، همان مَلَکاتی که گروهی به نیکِ آن آراسته گشتند و رستگار شدند و برخی به زشتِ آن روی آوردند و ناکام ماندند؛ و بدین‌گونه شیوه‌نامه‌ای همگانی برای مردم فراهم آوَرَد تا مردم آن را به کار بندند و از سقوط فرد و فروپاشی اجتماع پیشگیری کنند. سیاست‌پیشه

هم به بررسی تاریخ می‌پردازد تا با راه و رسم پیشینیان آشنا شود و پرتگاه‌های شهوت را بشناسد که چگونه شهوت‌پیشگان با خواری و نابودی در آن فروافتادند و هیچ نامی از ایشان باقی نمانْد؛ وبدین سان، به بصیرت رسد که پیشینیان در تنگناها و دشواری‌ها و برای گذر از گردنه‌های سخت چه تجربه‌های ارزشمندی داشته‌اند تا از آن‌ها برنامه‌ای نیکو برای پیشرفت اجتماع و خوشبختی مردم خویش برگیرد.

ادیب هم به صید گوهرهای کمیاب تاریخ می‌پردازد؛ زیرا آن چه از استواری لفظ و شکوهِ معنا و بایسته‌های شعری و نثری، از قبیل زیباسازی‌های اسلوبی و فنون بیانی همچون اشاره و استعاره، می‌جوید، در گروِ آگاهی یافتن به احوال اقوام [از لحاظ فرهنگی] و نکته‌های دقیق و ظریفی است که آنان به کار می‌بسته‌اند.

وامّا آن گاه که دانش‌هایی همچون رجال و طبقاتِ آن را نیز در علم تاریخ بگنجانیم، نیاز فقیه به آن بسیار مبرم می‌شود؛ زیرا از این رهگذر می‌تواند سندهای روایات را ارزیابی کند و مبانی فتواها را نیک بسنجد. به این ترتیب، محدّث نیز به تاریخ نیازمند است تا به روایات خود اعتمادی بیش‌تر یابد؛ افزون بر این که اصولاً رشتهٔ حدیث با علم تاریخ قلمروهای مشترک دارد، همچون بخش‌های روایت شده درباب قصص پیامبران و ارزیابی
۴/۱ تعالیم ایشان؛ چرا که محدّث وظیفه دارد روایات خویش را [در صورت متناقض بودن] با نقل‌های تاریخی بسنجد و دربارهٔ آن قضاوت کند؛ و اگر هماهنگ بودند، میانشان به مقارنه و تطبیق بپردازد.

مفسّر نیز از کاویدن تاریخ بی‌نیاز نیست، آن گاه که بر آستان آیات ارجمندی می‌ایستد که به سرگذشت و احوال پیشینیان اشاره دارد تا نوعی حکمت و اندرز را بیان فرمایند، و نیز آیاتی دیگر که شأن نزول خاصّی دارند و تاریخ، آن را به تفصیل بازگفته است.

باری؛ با پژوهش دقیق در هر دانشی می‌توان نیاز آن را به تاریخ دریافت. هیچ دانشی جز به یاری بررسی‌های تاریخی، به مقصود خویش نمی‌رسد.

پس تاریخ، گمشدهٔ هر دانشمند، مطلوب هر صاحب فنون، خواستهٔ هر پژوهنده، آرزوی متدیّنان، هدف سیاست‌پیشگان، و غرضِ هر ادیب است. در یک کلام، همهٔ جوامع بشری به تاریخ نیازمندند؛ البتّه تاریخِ راست و صحیح که مقصود از آن، فقط گردآوردن حقایق است، همچنان که هستند، نه آن تاریخی که بازیچهٔ غرض‌های خاص قرار گیرد و تمایل‌های هوس‌آلود در آن راه یابد، همانند بسیاری از نگاشته‌های تاریخی که در آن‌ها جلب خشنودی حاکمان و امیران؛ تقویت مرامی خاص یا اندیشهٔ دانشوری؛ برکشیدن افرادی معیّن به اوج عظمت و فروآوردن گروهی دیگر به چاهِ فرودستی، با اغراض متفاوت به حسب اوضاع و احوال، و درآمیختن و مشتبه ساختن درست و نادرست، به چشم می‌خورَد. (۲۳)

گروهی از این تاریخ‌نگاران پنداشته‌اند که نقل فراگیرِ هرآن چه گفته شده، نشان دهندهٔ تسلّط علمی و خوشنامی ایشان است، غافل از آن که ارزش افراد به مایهٔ فهم آنان سنجیده می‌شود نه به میزان آن چه روایت می‌کنند[1]. این کسان، لغزش‌های شمارش ناشدنی را به تاریخ راه دادند و درنیافتند که راویان این سخنان بی‌ارزش یا سوداگرانِ یک گروه و دشمنانِ گروه دیگرند؛ یا به دلیل شهرت‌خواهی، قصّه‌پردازی می‌کنند، بی آن که از افراط در نقل خرافه‌ها و افسانه‌ها باکی داشته باشند؛ و یا تسلیمِ حرص و دنیاپرستی شده‌اند. آن گاه، در روزگاران بعد، ساده‌دلان همان نقل‌ها را همچون حقایقی استوار پذیرفته‌اند. از دیگر سو، محقّق ژرف‌نگر در آن نقل‌ها دقّت ورزیده و چون آن‌ها را خرافه یافته، کنارشان نهاده

---

۱. در کتاب زَیْدُ الزَّرّاد از امام صادق علیه‌السلام به نقل از امام باقر علیه‌السلام آمده است: «جانِ پسر! جایگاه شیعیان علی را [نزد من] به میزان آن چه روایت می‌کنند و می‌فهمند، بسنج. فهم یعنی دریافتنِ روایت. با دریافتن روایات، مؤمن به فرازترین درجهٔ ایمان می‌رسد. من در کتابی از علی علیه‌السلام نظر کردم و چنین یافتم: ‹گرانمایگی و ارزش هر انسان، با میزان معرفت او سنجیده می‌شود؛ همانا خداوند بندگان را به تناسب خِرَدی که به ایشان داده، حسابرسی می‌کند.›»
در سخنی از امام صادق علیه‌السلام آمده است: «یک خبر که آن را فهم کنی، برتر است از ده خبر که تنها روایت نمایی. به راستی، هر حقّی را حقیقتی است و هر درستی را نوری.» (غیبت نُعمانی: ص۷۰ [ص۱۴۱]) علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌فرمود: «دانش را فهم و درک کنید و تنها روایتگر آن نباشید.» (کَشف الغُمَّه تألیف شعرانی: ۴۰/۱ [۲۲/۱])

و بی‌باکانه تاریخ را به طعنه گرفته است، بی آن که [ساده‌دلان] دریابند آن سخنان زاییدهٔ سنّت‌ها و رسم‌ها یا طمع‌ورزی است و نه آن [محقّق] ژرف‌نگر دانست که این آفت نه در متن و بطن تاریخ، بلکه نتیجهٔ فروافتادن تاریخ‌نویسان در ورطهٔ پرنویسی و رهاورد بدکرداریِ نویسندگان است. اگر برآن شویم که نمونه‌های این مقوله را ارائه دهیم، از سخن خویش دور
می‌افتیم. آری؛ بدین سان، حقیقت در چنبرهٔ افراط و تفریط گم شد و قربانی گرایش‌های ۵/۱
باطل و خواست‌های ناروا گشت.

(۲۴) از این رو، بر پژوهنده است که در کاویدن این وادی، به نغمه‌های ناساز گروه‌گرایانه گوش نسپارد و به جانب طایفه‌ای خاص میل نکند و از زمینه‌های حبّ و بغض دوری گزیند و با معیاری برگرفته از اصول استوار، هر صفحهٔ تاریخ را ارزیابی کند؛ اگر با آن معیار برابر نیفتد، نپذیردش؛ و اگر سازگار باشد، آن را بپذیرد. و البتّه این، خود، نیازمند بحثی است گسترده که در این مقال نمی‌گنجد.

اهمّیّت غدیر در تاریخ

هیچ خردمندی تردید نمی‌ورزد که والاییِ هر چیز به ارجمندیِ نتیجهٔ آن بستگی دارد. بنابراین، آن دسته از رویدادهای تاریخی که نتایجی والا در پی دارند، عبارتند از حوادثی که از رهگذار آن‌ها، دینی پدیدار شده؛ مرامی جریان یافته؛ پایه‌های مذهبی استوار گشته؛ امّت‌هایی بدان گرویده؛ بر اساس آن دولت‌هایی برپا گشته؛ و [آن مذهب] برای همیشه ماندگار شده است. از این رو، می‌بینی که پیشتازان تاریخ‌نگاری برای تدوین اصول و آموزه‌های ادیان، و پیامدهای آن‌ها از قبیل جنبه‌های تبلیغی، جنگ‌ها، حکومت‌ها، و حکمرانی‌های برآمده درگذارِ روزگاران وگذشت دوران، بسیار تلاش می‌کنند:

﴿سُنَّةَ اللهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلاً﴾. [احزاب/۶۲] سنّت خدا است در بارهٔ کسانی که پیش از این گذشتند؛ و هرگز سنّت خدا را دگرگونی نیابی.

هرگاه تاریخ‌نگار در ثبت یکی از این‌ها فروگذاری کند، در مکتوب خویش شکافی پدید آورده که هیچ جایگزینی آن را پر نمی‌کند؛ و نقصی در آن ایجاد کرده، چندان که آغازش افتاده و پایانش ناپیدا است و چه بسا خواننده را در تشخیص سرنوشت و فرجام آن موضوع، به نادانی افکنَد.

رویداد غدیر خمّ از مهم‌ترینِ آن رخدادها است که مذهبِ رهپویان خاندان پیامبر ـ صلوات الله علیه و علیهم ـ بر اساس آن و نیز بر پایهٔ دیگر دلیل‌های باطل‌سوز استوار شده است؛ همانان که بس پُرشمارند و برجستگان، بزرگان، حکیمان، دانشوران، برگزیدگان،

نابغه‌های دانش‌های پیشین و پَسین، پادشاهان، سیاستمداران، امیران، و فرماندهان
در میان آنان به چشم می‌خورند و فرهنگ پربار، دانش فراوان، و کتاب‌های گران‌سنگ
در فنون گوناگون، از آنِ ایشان است. پس اگر تاریخ‌نگاری، خود، در همین زمره باشد،
وظیفه دارد برای امّت [و هم‌مذهبان] خویش، چند و چونِ آغاز دعوت به مذهبشان
[= تشیّع] را به تفصیل روایت کند؛ و اگر در شمار آنان نباشد، نیز جز این نمی‌تواند که (۲۶)
وقتی تاریخ امّتی بزرگ چون شیعیان را بازمی‌نویسد، یا به سادگی و بدون اظهار نظر از آن
[= رویداد غدیر] یاد کند؛ و یا ذکر آن را با تردید و مناقشه در دلالت همراه سازد ـ و البتّه،
این، هنگامی است که به فرمان احساس و نغمه‌های ناموزون طایفه‌گرایی تسلیم شود
ـ در حالی که اصولاً تاریخ‌نگار نمی‌تواند در سند این رویداد تردید روا دارد، چرا که هیچ
دو تنی اختلاف نکرده‌اند که پیامبر در روز غدیر برای دعوت مردم به پیام خویش، چه
رنجی به جان خرید؛ گرچه به دلیل غرض‌ها و آمیخته‌گمانی‌هایی که بر بیداردلِ بینا ۶/۱
پوشیده نیست، برخی در مراد پیامبر دچار اختلاف شده‌اند.

از پیشگامان تاریخ‌نگاری، این کسان رویداد غدیر را گزارش کرده‌اند:

ـ بَلاذُری (د. ۲۷۹): أنساب الأشراف.

ـ ابن قُتَیبه (د. ۲۷۶): المعارف؛ الإمامة والسّیاسه.

ـ طبری (د. ۳۱۰): تک‌نگاشته‌ای در این موضوع.

ـ ابن زولاق لَیثی مصری (د. ۲۸۷ [1]): در تألیف خویش [تاریخ مصر].

ـ خطیب بغدادی (د. ۴۶۳): در تاریخش [تاریخ بغداد].

ـ ابن عبدالبَرّ (د. ۴۶۳): الإستیعاب.

ـ شهرستانی (د. ۵۴۸): الملل والنّحل.

ـ ابن عساکر (د. ۵۷۱): در تاریخش [تاریخ دمشق].

ـ یاقوت حَمَوی [د. ۶۲۶]: معجم الأدباء (چاپ جدید: ۸۴/۱۸).

ـ ابن اثیر (د. ۶۳۰): أُسْد الغابه.

---

۱. درست آن ۳۸۷ است. (غ.)

ـ ابن ابی الحدید (د. ۶۵۶): شرح نهج البلاغه.
ـ ابن خَلِّکان (د. ۶۸۱): در تاریخش [وفیات الأعیان].
ـ یافِعی (د. ۷۶۸): مرآة الجنان.
ـ ابن الشّیخ بَلَوی [د. ۶۰۴]: الف باء.
ـ ابن کثیر شامی (د. ۷۷۴): البدایة و النِّهایه.
ـ ابن خلدون (د. ۸۰۸): مقدّمهٔ کتاب تاریخ.
ـ شمس الدّین ذهبی [د. ۷۴۸]: تذکرة الحفّاظ.
ـ نُوَیری (درگذشتهٔ حدود ۸۳۳): نهایة الأرب فی فنون الأدب.
ـ ابن حَجَر عَسْقَلانی (د. ۸۵۲): الإصابه؛ تهذیب التّهذیب.
ـ ابن صَبّاغ مالکی (د. ۸۵۵): الفصول المهمّه.
ـ مَقْریزی (د. ۸۴۵): الخُطط و الآثار.
ـ جلال الدّین سیوطی (د. ۹۱۰): چندین کتاب.
ـ قَرَمانی دمشقی (د. ۱۰۱۹): أخبار الدُّوَل.
ـ نورالدّین حَلَبی (د. ۱۰۴۴): السّیرة الحلبیّه.
ـ و...[۱]

(۲۷) جایگاه غدیر در فنّ حدیث، از جایگاه آن در دانش تاریخ فروتر نیست؛ زیرا محدّث در گسترهٔ پردامنهٔ فنّ خویش، هر سوی که نظر کند، روایت‌های صحیح و مُسنَدی را می‌یابد که این افتخارِ بازمانده را برای ولی امرِ دین خدا علیه السلام اثبات کرده‌اند و پَسینیان از پیشینیان، سینه به سینه، آن را روایت کرده‌اند تا آن که سلسلهٔ خبر به نسل صحابه فرجام می‌پذیرد که خود، این خبر را دریافت کرده‌اند. محدّث در تسلسل این طبقات پیاپی، برای آن، شکوه و نوری خیره کننده را می‌یابد که اگر از آن، با چنین شأنی، غفلت ورزد، حقّ امّت را فروگذاشته و آنان را از بخش گسترده و نیکوی نعمتی که پیامبر رحمت از کرم فراوان خویش به ایشان ارزانی فرموده تا به راه و روش رهنمونشان گردد، محروم کرده است.

۱. در چاپ مرکز الغدیر، فهرست نام‌های یاد شده به تناسب تاریخ‌های وفات، اندکی پیش و پس شده؛ ولی ما همان ترتیب جناب مؤلّف را آورده‌ایم. (م.)

از پیشروان دانش حدیث، این کسان از حدیث غدیر یاد آورده‌اند:

ـ امامِ شافعیان، ابوعبدالله محمّد بن ادریس شافعی (د. ۲۰۴)؛ چنان که ابن‌اثیر (النِّهایه فی غریب الحدیث والأثر) گزارش کرده است.

۷/۱ ـ امام حنبلیان، احمد بن حنبل (د. ۲۴۱): المسند؛ مناقب علی علیه‌السلام.

ـ ابن‌ماجه (د. ۲۷۳): السّنن.

ـ تِرمِذی (د. ۲۷۹): السّنن.

ـ نَسائی (د. ۳۰۳): خصائص أمیرالمؤمنین علیه‌السلام.

ـ ابویَعْلیٰ موصلی (د. ۳۰۷): المسند.

ـ بَغَوی (د. ۳۱۷): السّنن.

ـ دولابی (د. ۳۲۰): الکنی والأسماء.

ـ طَحاوی (د. ۳۲۱): مشکل الآثار.

ـ حاکم (د. ۴۰۵): المستدرک علی الصّحیحین.

ـ ابن‌مَغازِلی شافعی (د. ۴۸۳): مناقب علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السلام.

ـ ابن‌مَنْده اصفهانی (د. ۵۱۲): به طریق‌های گوناگون در نوشتهٔ خویش.

ـ خطیب خوارزمی (د. ۵۶۸): المناقب؛ مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام.

ـ گنجی (د. ۶۵۸): کفایة الطّالب.

ـ محبّ‌الدّین طبری (د. ۶۹۴): الرّیاض النَّضِره؛ ذخائر العقبی.

ـ حمُّوئی[1] (د. ۷۲۲): فَرائِد السَّمطَین.

ـ هَیثَمی (د. ۸۰۷): مجمع الزّوائد.

ـ ذهبی (د. ۷۴۸): تلخیص المستدرک علی الصّحیحین.

ـ جَزَری (د. ۸۳۰): أسنی المطالب.

ـ ابوالعبّاس قَسْطَلانی (د. ۹۲۳): المواهب اللّدنیّه.

ـ متّقی هندی (د. ۹۷۵): کنز العمّال.

ـ هَرَوی قاری (د. ۱۰۱۴): المِرقاة فی شرح المِشکاة.

---

۱. درستِ این نام همین است؛ از این رو، در موارد متعدّد، کلمهٔ حموینی بدین سان تغییر یافت. (غ.)

(۲۸) ـ تاج‌الدّین[1] مُناوی (د. ۱۰۳۱): کنوزالحقائق فی حدیث خیرالخلائق؛ فیض القدیر.
ـ شیخانی قادری (د. ۱۰۹۲): الصّراط السّویّ فی مناقب آل النّبیّ.
ـ [ابن] باکثیر مکی (د. ۱۰۴۷): وسیلة المآل فی مناقب الآل.
ـ ابوعبدالله زُرْقانی مالکی (د. ۱۱۲۲): شرح المواهب اللّدنّیّه.
ـ ابن حمزهٔ دمشقی حنفی: البیان والتّعریف.
ـ و...

همین گونه است حال مفسّر؛ آن گاه که آیاتی از قرآن کریم که در این باب نازل شده‌اند[2]، پیش چشمان او قرار می‌گیرند، وی بر خویش واجب می‌داند که آن چه را دربارهٔ شأن نزول و تفسیر آن آیات رسیده، بیان کند و به خود نمی‌پسندد که کارش بی‌فرجام و تلاشش ناقص بماند. از مفسّران بزرگ، این کسان از آن رویداد یاد آورده‌اند:

ـ طبری (د. ۳۱۰): کتاب تفسیر.
ـ ثَعْلبی (د. ۴۲۷ یا ۴۳۷): کتاب تفسیر.
ـ واحدی (د. ۴۶۸): اسباب النّزول.
ـ قُرْطُبی (د. ۵۶۷): کتاب تفسیر.
ـ ابوالسُّعود [د. ۹۸۲]: کتاب تفسیر.
ـ فخررازی (د. ۶۰۶): کتاب التّفسیرالکبیر.
ـ ابن‌کثیر شامی (د. ۷۷۴): کتاب تفسیر.
ـ نیشابوری (د. قرن هشتم): کتاب تفسیر.
۸/۱ ـ جلال‌الدّین سیوطی [د. ۹۱۱]: کتاب تفسیر.
ـ خطیب شِرْبینی [د. ۹۷۷]: کتاب تفسیر.

---

۱. درستِ آن، زین‌الدّین است؛ چنان که در طبقات الرّواة من العلماء (ص۲۹۰) آمده است. (غ.)

۲. همانند این آیات:

ـ اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْاِسْلاٰمَ دِینًا (مائده/۳): «امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.»

ـ یٰاۤ اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مٰاۤ اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ ... (مائده/۶۷): «ای پیامبر! آن چه را از سوی پروردگارت به تو فرود آمده، برسان ... .»

ـ سَاَلَ سَآئِلٌ بِعَذٰابٍ وٰاقِعٍ (معارج/۱): «خواهنده‌ای، عذابی رخ دهنده را خواست.»

ـ آلوسی بغدادی (د. ۱۲۷۰): کتاب تفسیر.

ـ و...

دانشورِ علم کلام نیز آن گاه که در هر یک از مسائل دانشِ کلام برهانی می‌آورَد، چون به مسألهٔ امامت درمی‌رسد، چاره‌ای جز آن ندارد که به حدیث غدیر بپردازد، خواه برای حجّت‌آوری جهت اثبات مدّعا و خواه برای نقل دلیلِ طرفِ مقابل ـ هرچند در دلالت آن، مناقشه ورزد ـ همچون:

ـ قاضی ابوبکر باقِلانی بصری (د. ۴۰۳): التّمهید فی أصول الدّین.

(۲۹) ـ قاضی عبدالرّحمان ایجی شافعی (د. ۷۵۶): المواقف.

ـ سیّد شریف جرجانی (د. ۸۱۶): شرح المواقف.

ـ بیضاوی (د. ۶۸۵): طوالع الأنوار.

ـ شمس‌الدّین اصفهانی [د. ۷۴۹]: مطالع الأنظار.

ـ تفتازانی (د. ۷۹۲): شرح المقاصد.

ـ قُوشچی، مولا علاءالدّین (د. ۸۷۹): شرح التّجرید.

سخن اینان چنین است: «پیامبر، در پی بازگشت از حجّة الوداع، در غدیر خمّ، جایی از جُحفه میان مکّه و مدینه، مردم را گردآورْد. روزی بس گرم و سوزان بود، به حدّی که افراد از شدّت گرما، ردای خویش را زیر پاشان می‌انداختند. پیامبر جهازهای شتران را بر هم نهاد و بر آن فرازآمد و انبوه مسلمانان را ندا داد: ‹آیا من از خودتان برای سرپرستی امورتان سزاوارتر نیستم؟› گفتند: ‹آری، بی‌گمان چنین است.› فرمود: ‹هر کس من سرپرست اویم، علی نیز سرپرست او است. بارخدایا! هر که او را دوست بدارد و سرپرستِ خویش شمارد، دوستش بدار؛ و هر که با وی دشمنی کند، دشمنش باش. یاورش را یاری کن و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه.›»[1]

از دانشوران علم کلام، نیز این کسان از غدیر یاد آورده‌اند:

ـ قاضی نجم محمّد شافعی (د. ۸۷۶): بدیع المعانی.

---

۱. عبارت ایشان را از آن رو آوردیم که بدون سند، این واقعه را ذکر کرده‌اند؛ و این، نشان می‌دهد که آن را از مسلّمات تاریخ دانسته‌اند.

ـ جلال‌الدّین سیوطی [د. ۹۱۰]: الأربعین.
ـ مفتی شام، حامد بن علی عِمادی: الصّلاة الفاخرة بالأحادیث المتواتره.
ـ آلوسی بغدادی (د. ۱۳۲۴): نثر اللآّلی.
ـ و...

لغت‌پژوه هم ناچار است به حدیث غدیر بپردازد، آن گاه که می‌خواهد از معنای واژه‌های مولی، خُمّ، غدیر، و ولیّ سخن گوید؛ همچون:

ـ ابن دُرَید، محمّد بن حسن (د. ۳۲۱): جَمهَرة اللّغه[1]. (۳۰)
ـ ابن اثیر: النِّهایه فی غریب الحدیث والأثر[۲۲۸/۵].
ـ حَمَوی: معجم البلدان [۳۸۹/۲] (ذیلِ «خمّ»).
ـ زَبیدی حنفی: تاج العروس [۳۹۹/۱۰].
ـ نَبْهانی: المجموعة النّبهانیّه.

۱. سخن او چنین است: «غدیر خمّ جایی شناخته شده است و خمّ جایی است که در آن رسول خدا ﷺ به خطابه برخاست و فضیلت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب را یاد کرد.» در نسخهٔ چاپی کتاب جَمهَرة اللّغه (۷۱/۱ [۱۰۸/۱]) چنین آمده؛ امّا در نسخهٔ خطّی، بنا به نقل ابن‌شهرآشوب و دیگر علمای پیشین، گونه‌ای دیگر آمده است: «و آن، مکانی است که پیامبر ﷺ در آن جا به [ولایت] علی علیه‌السلام تصریح کرده است.» و چنین، دستِ امانتدار(!) چاپ، عبارت را تحریف کرده است.

رویداد غدیر

(۳۱)

۹/۱ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سال دهم هجری قصد سفر حج کرد و مردم را از عزم خویش آگاه ساخت. مردمی بسیار به مدینه آمدند تا در آن حج به وی اقتدا کنند. این حج را بدین نام‌ها خوانده‌اند: حجّة الوداع، حجِّ اسلام، حجِّ پیام‌رسانی، حجِّ کامل ساختن، و حجِّ تمام کردن[1]. از آن هنگام که پیامبر هجرت فرمود تا آن گاه که خداوند جانش را فرابرکشید، وی جز این حج، حجّی نگزارْد. او از مدینه بدین حال بیرون آمد: غسل کرده؛ روغن مالیده؛ پیاده؛ با دو جامهٔ عمانی؛ یکی جامهٔ پایین‌پوش و دیگری ردا. و آن روز، شنبه بود، پنج یا شش روز مانده به پایان ماه ذی‌القعده. همهٔ زنان او نیز سوار بر کجاوه همراه وی شدند و خویشاوندان و همهٔ مهاجران و انصار و جمعی بسیار از قبیله‌های عرب و گروه‌های مختلف مردم با او روان گشتند. (الطّبقات الکبری: ۳/۲۲۵ [۲/۱۷۳]؛ إمتاع الأسماع: ص۵۱۰؛ إرشاد السّاری: ۶/۴۲۹ [۹/۴۲۶])

(۳۲) درزمانی که وی عازم شد، مردم مدینه دچار آبله یا حصبه شدند و این سبب گشت که بسیاری ازمردم نتوانند با او به حج روند. با وجود این، جمعیّتی بسیار با وی همراه شد که شمار آن را جز خدای تعالی کس نداند. می‌گویند: همراه وی ۹۰/۰۰۰ نفر حرکت کردند؛

---

۱. گمان ما این است ـ و هوشمند را گمان، هم‌رتبهٔ یقین است ـ که نامیدن آن حج به «پیام‌رسانی» به دلیل نازل شدن این سخن خدای تعالی بوده است: «ای فرستاده! پیامی را که از پروردگارت نازل شده، برسان ... .» [مائده/۶۷]؛ همان سان که سبب نامیدنش به «تمام کردن و کامل ساختن» نیز نزول این سخن خدای سبحان بوده است: «امروز دینتان را برایتان کامل ساختم و نعمت خویش را بر شما تمام کردم.» [مائده/۳]

برخی گفته‌اند: ۱۱۴/۰۰۰ نفر؛ برخی: ۱۲۰/۰۰۰؛ بعضی: ۱۲۴/۰۰۰؛ و برخی نیز بیش از این گفته‌اند. این، شمار کسانی است که با وی روان شدند؛ امّا کسانی که با او حج گزاردند، بیش از این بودند، همانندِ ساکنان مکّه و روان‌شدگان از یمن، همراه علی ـ امیرالمؤمنین ـ و ابوموسی. (السّیرة الحلبیّه: ۲۸۳/۳ [۲۵۷/۳]؛ السّیرة النّبویّة: ۳/۳ [۱۴۳/۲]؛ تاریخ الخلفاء: ج۴؛ تذکرة خواصّ الأمّه: ص۱۸ [ص۳۰]؛ دائرة المعارف فرید وجدی: ۵۴۲/۳)

او روز یکشنبه هنگام بامداد به یَلَملَم[1] رسید. آن گاه، روان شد تا شبگاهان به شَرف السَّیّاله درآمد و نماز مغرب و عشا را در آن جا گزارْد و سپس نماز صبح را در عِرق الظُّبیَه گزارد و پس از آن در رَوحاء فرود آمد. سپس از رَوحاء حرکت کرد و نماز عصر را در مُنْصرَف به جای آورد. نماز مغرب و عشا را در مُتَعَشّی نهاد و در همان جا غذای شامگاه بخورْد. نماز صبح را در اَثایه گزارد و صبحگاه روز سه‌شنبه به عَرْج رسید و در لَحْی جَمَل، جایی در گردنه‌گاه جُحفه، حجامت فرمود و روز چهارشنبه در
(۳۳) سُقیا فرود آمد و صبحگاهان در اَبواء بود و نماز صبح را همان جا گزارْد. سپس از اَبواء برگذشت و روز جمعه در جُحفه فرود آمد و از آن جا به قُدَید رهسپار شد و شنبه را در آن
۱۰/۱ جا بمانْد. روز یکشنبه در عُسفان بود و آن گاه، روانه شد. در غَمیم، از پیادگان سان دید و ایشان به صف ایستادند. سپس از رنج پیادگی به پیامبر شکایت بردند. فرمود: «از شتاب یاری جویید.» ـ یعنی تند راه روید، امّا نه چندان که بدوید. ـ آنان چنین کردند و آرام یافتند. روز دوشنبه در مَرّ الظَّهران بود و تا هنگام غروب خورشید به سَرِف رسید و نماز مغرب را در پیرامون مکّه خواند و چون به دو گردنه کنار مکّه رسید، شب را در آن جا به سر بُرد و روز سه‌شنبه به مکّه داخل شد. (إمتاع الأسماع: ص۵۱۳-۵۱۷)

پیامبر ﷺ اعمال حج را به جای آوَرْد و روی به سوی مدینه نهاد، حال آن که جمعیّت‌های نامبرده با وی همراه بودند. پس در روز پنج‌شنبه[2] هجدهم ذی‌الحجّه به غدیر خمّ از سرزمین

۱. درستِ آن، مَلَل است؛ چنان که در منابع سیره و تاریخ آمده است. بنگرید به: معجم البلدان: ۳۳۶/۳؛ ۱۹۴/۵. (غ.)
۲. بَراء بن عازب و برخی دیگر از راویان حدیث غدیر به این مطلب تصریح کرده‌اند. گفتار ما در این باب به زودی [در صفحهٔ ۱۰۴ که در آن، عبارت ابوسعید خُدْری آمده است] خواهد آمد.

جُحفه رسید که راه اهل مدینه و مصر و عراق در آن جدا می‌شود. در این مکان، جبرئیل امین از سوی خداوند این سخن را فرود آورد: «ای فرستاده! آن چه را از پروردگارت بر تو فرود آمده، برسان … .» [مائده/۶۷] وبدین سان، او را فرمان داد که علی را به پیشوایی مردم معرّفی کند و آن چه را دربارهٔ ولایت او و واجب بودن اطاعتش بر همگان نازل گشته، به مردم برساند. پیشگامان کاروان نزدیک جُحفه بودند؛ پس پیامبر خدا فرمان داد که هر که پیش رفته بازگردد و هر که بازپس مانده، به آن جا که رسید، از رفتن بازمانَد. سپس دستور داد که کسی زیر پنج درخت تناور و سایه‌گسترِ مُغیلان که کنار هم بودند، ننشیند. چون جمعیّت در جای خود قرار گرفتند، زیر درختان را روبیدند. به هنگام اذان ظهر، پیامبرﷺ بدان سوی رفت و در آن
جا پیشاپیش مردم نمازگزارْد. روزی بود سوزان، به گونه‌ای که از فرط گرما، آدمی گوشه‌ای از (۳۴)
ردایش را بر سر می‌کشید و گوشه‌ای از آن را زیر پا می‌انداخت. برای پیامبر خدا، با پارچه‌ای که بر درختی سایه‌گستر افکندند، سایبانی ساختند. چون پیامبر نماز گزارْد، در میان جمعیّت[1] و بر جهاز شتران[2] به خطبه ایستاد و همگان را به استماع فراخوانْد و با صدای رسا فرمود:

«سپاس از آنِ خداوند است. از او یاری می‌جوییم؛ به او ایمان داریم؛ و بر وی توکّل می‌کنیم. از بدی‌های جان‌ها و زشتی‌های کارهای خویش به خدای پناه می‌بریم؛ خدایی که هر کس را وی گمراه کند[3]، هدایتگری نیست و هر که را او هدایت نماید، گمراه کننده‌ای نباشد. و گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای نیست؛ و محمّد بنده و فرستادهٔ او است.

و امّا سپس: ای مردم! خدای باریک‌دانِ آگاه مرا خبر داده است که عمر هر پیامبری نیمِ عمر پیامبر پیش از او است و من به زودی به سوی خدا فراخوانده می‌شوم و دعوت او را اجابت می‌کنم. از من بازخواست خواهد شد و از شما نیز. پس چه می‌گویید؟»

---

۱. مجمع الزّوائد حافظ هَیثَمی (۱۵۶/۹ [۱۰۶/۹])؛ جز او، برخی دیگر نیز چنین آورده‌اند.
۲. ثمار القلوب (ص۵۱۱ [ص۶۳۶])؛ و مآخذ دیگر که در صفحهٔ ۸ پیش تر نامشان آمد.
۳. در متن «ضلّ» آمده، ولی درست آن «أضلّ» است. مؤلّف بزرگوار، خود، در آینده به این نکته تصریح می‌فرماید. (غ.)

مردم پاسخ دادند: «گواهی می‌دهیم که تو پیام خدا را رساندی و دلسوزانه اندرز دادی و سخت کوشیدی. پس خدایت جزای نیک دهد!»

۱۱/۱ فرمود: «آیا گواهی نمی‌دهید که معبودی جز خدای نیست و محمّد بنده و فرستادهٔ او است و بهشت و دوزخِ وی راست است و مرگ حقیقت دارد و قیامت در پیش است و تردیدی در آن نیست و خداوند آنان را که در گورها نهفته‌اند، برمی‌انگیزانَد؟»

گفتند: «آری؛ بدین‌ها گواهی می‌دهیم.»

فرمود: «بارخدایا! گواه باش.»

سپس فرمود: «ای مردم! آیا نمی‌شنوید؟»

گفتند: «می‌شنویم.»

فرمود: «پس [بدانید که] من پیش از شما در کنارهٔ حوضم و آن گاه، شما بر آن
(۳۵) درمی‌آیید. پهنای آن حوض به قدر فاصلهٔ میان صنعا و بُصرا[1] است و در آن، پیاله‌هایی نقره‌ای به شمارهٔ ستارگان قرار دارد. پس مراقب باشید که پس از من در حقّ آن دو گرانمایه[2] چه می‌کنید!»

کسی بانگ برآوَرْد: «ای فرستادهٔ خدا! آن دو گرانمایه چیستند؟»

فرمود: «گرانمایهٔ والاتر، کتاب خدا است که از سویی در دست خداوند ﷻ است و از سویی در دست شما. پس به آن چنگ زنید تا گمراه نشوید. گرانمایهٔ فروتر، خاندان من است. همانا خدای باریک‌دانِ آگاه مرا خبر داده که آن دو هرگز از هم پراکنده نمی‌شوند تا آن گاه که بر کنارهٔ آن حوض، بر من درآیند. و من، خود، این پیوستگی میان کتاب و عترت را از پروردگارم طلب کرده‌ام. پس بر آن دو پیشی نگیرید که نابود می‌شوید و از آن دو باز پس نمانید که تباه می‌گردید.»

سپس پیامبر ﷺ دست علی را گرفت و آن را بالا بُرد، چندان که زیر بغل هر دو نمایان

---

۱. صنعا امروزه پایتخت یمن است و بُصرا مرکز منطقهٔ حوران از توابع دمشق است.

۲. آن چه در روایت آمده، ثَقَل است به معنای هر چیز گرانمایه.

شد و همگان او را شناختند. آن گاه، فرمود: «ای مردم! چه کسی بیش از خود مؤمنان بر آنان ولایت دارد؟» گفتند: «خدای و رسولش داناترند.» فرمود: «همانا خدا مولای من است و من مولای مؤمنانم و بر آن‌ها بیش از خودشان ولایت دارم. پس هر که من مولای او هستم، علی نیز مولای او است.»[1] این جمله را پیامبرﷺ سه بار ـ و به نقل احمد، پیشوای حنبلی‌ها: چهار بار ـ فرمود. سپس چنین فرمود: «بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن شمار هر کس او را دشمن شمارد. محبّت ورز به هر کس که به او محبّت ورزد؛ و کینه ورز به هر کس که به او کینه ورزد. یاری کن هر که او را یاری کند؛ و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه. هرگونه که او حرکت کند، حق را نیز همراه وی به حرکت درآور. هَلا هر که حاضر است به هر که غایب است، این خبر را برساند!»

هنوز پراکنده نشده بودند که امینِ وحیِ خدا این سخن پروردگار را نازل کرد: «امروز دینتان را برایتان کامل ساختم و نعمت خویش را بر شما تمام کردم ... .»[2] آن گاه، فرستادهٔ خداﷺ فرمود: «الله اکبر، به پاس کامل ساختن دین و تمام کردن نعمت و خشنودیِ پروردگار از رسالت من و ولایت علی پس از من.»

از آن پس، جمعیّت تهنیت‌گویی به امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ را آغاز کردند. **(۳۶)**
پیشاپیشِ اصحابِ پیامبر، دو شیخ، ابوبکر و عمر از جملهٔ تهنیت‌گویان بودند که هر یک از آن دو چنین گفت: «ای پسر ابوطالب! مبارک باد تو را، مبارک؛ که در میانهٔ یک بام تا شام، مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.»

ابن‌عبّاس گفت: «به خدا سوگند! ولایت او بر عهدهٔ همهٔ مردم ثابت گشت [= این اعتراف، هم‌رتبهٔ بیعت است].» حَسّان گفت: «ای فرستادهٔ خدا! مرا اجازت فرمای که دربارهٔ علی چند بیت بسرایم و تو بشنوی.» فرمود: «بسرای که خدایت برکت دهد!» حَسّان

---

۱. «إنّ الله مولای، و أنا مولی المؤمنین، و أنا أولی بهم من أنفسهم، فمن کنت مولاه فعلیّ مولاه.»
۲. «ألیوم أکملتُ لکم دینکم و أتممتُ علیکم نعمتی و رضیتُ لکم الإسلام دیناً.» [مائده/۳]

برخاست وگفت: «ای جماعتِ بزرگان قریش! سخن خود را درپی گواهی قاطع رسول خدا به ولایت، می‌آورم:

به روز غدیر، در سرزمین خُمّ، پیامبرشان ایشان را ندا می‌دهد. وَه که پیامبر چه فریادگری است! ... .»[1]

این چکیدهٔ رویداد غدیر بود که تفصیل آن خواهد آمد. همهٔ امّت اسلام بر این رخداد هم‌داستانند و درهیچ جای جهان و درگسترهٔ هستی، جزآن، رویدادی اسلامی
۱۲/۱ به نام غدیر نیست. هرگاه «روز غدیر» گفته شود، به جزآن، چیزی به ذهن‌ها نیاید وهرگاه، نام مکان غدیر برده شود، همین جایگاه مشهورِ نزدیک به جُحفه مراد است. هیچ یک از پژوهندگان وکاوشگران، رویداد و مکانی جزآن را به این نام نمی‌شناسد. آری؛ تنها یک تن از ایشان، یعنی دکتر ملحم ابراهیم اسود درحاشیهٔ خویش بر دیوان ابوتَمّام، این رویداد را مربوط به جنگی معروف قلمداد کرده است! و ما را دربارهٔ این سخن، گفتاری بلند است که ضمن شرح حال ابوتَمّام، دربخش دوم، خواهد آمد.

۱. تمام این قصیده در شرح حال حَسّان، ضمن بیان شاعران سدهٔ نخست، خواهد آمد.

توجّه به حدیث غدیر

خداوند سبحان عنایتی ویژه داشته تا حدیث غدیر شهرت یابد و زبانزد گردد و راویان، آن را دهان به دهان بازگویند و بدین سان، دلیلی استوار برای نگاهبان دین او، یعنی آن امام پیشوا ـ صلوات الله علیه ـ باشد. از همین روی بود که خدا فرمان داد تا به هنگام بازگشتِ پیامبرش ﷺ از حجّ اکبر و در حضور جمعیّتی انبوه، این پیام ابلاغ شود. و این در حالی بود که مردم، گروه گروه و دسته دسته از سرزمین‌های گوناگون در پیرامون او گردآمده بودند. پس وی پیش‌رفتگان را بازگرداند و بازپس‌ماندگان را به حرکت فراخواند و همگان را شنوانید[1] و فرمان داد تا حاضران به غایبان پیام رسانند، باشد که همهٔ ایشان راویان این حدیث گردند؛ همانان که شمارشان از ۱۰۰/۰۰۰ تن افزون بود. خدای سبحان به این همه اکتفا نفرمود؛ بلکه دربارهٔ امرِ [ولایت] وی، آیاتی ارجمند نازل فرمود که با گذشت هر روز و شب، صبحگاهان و شامگاهان تلاوت گردد و بدین سان، مسلمانان همواره

---

۱. در یکی از طریق‌های حدیث غدیر، نَسائی (خصائص أمیرالمؤمنین علیه‌السلام: ص۲۱ [ص۹۶؛ السّنن الکبری: ۵/ ۱۳۰]) از زید بن ارقم روایت کرده است: «... ابوالطُفیل گفت: ‹من این حدیث را از پیامبر خدا ﷺ شنیدم.› و نیز گفت: ‹در آن سایه‌سار بزرگ، کسی‌نبود که به چشم خود او را ندیده و سخنش را نشنیده باشد.›» آن گونه که در البدایة و النّهایه تألیف ابن‌کَثیر شامی (۵/ ۲۰۸ [۵/ ۲۲۸]) آمده، ذهبی این حدیث را صحیح شمرده است. در مناقب خوارزمی (ص۹۴) ضمن یکی از روایت‌های حدیث غدیر آمده: «رسول خدا با رساترین بانگش ندا می‌دهد.»

ابن‌جوزی (المناقب) گفته است: «همراه پیامبر ﷺ ۱۲۰/۰۰۰ تن از اصحاب و عرب‌های بادیه‌نشین و ساکنان پیرامون مکّه و مدینه بودند و ایشان کسانی بودند که با او در حجّة الوداع حضور یافته، این سخن را از وی شنیده بودند.»

در یاد این رویداد باشند و راه هدایت خویش را بیابند و آن کس را که باید به وی رجوع کنند تا نشانه‌های راه دین خویش را از او دریابند، بشناسند.

(۳۸) همین توجّه ویژه را پیامبر بزرگوار ما ﷺ نیز دارا بود، آن گاه که گروه‌های مردم را برای حجّ آن سال فراخوانْد و ایشان فوج فوج و دسته دسته به وی پیوستند و او می‌دانست که در پایان آن سفر پیامی بزرگ را به آنان ابلاغ خواهد کرد که با آن، بنای باشکوه دین استوار؛ طبقات بَرینِ آن برقرار؛ امّت اسلام در میان همهٔ امّت‌ها سرفراز؛ و حکومتش در مشرق و مغرب گسترده خواهد شد، مشروط به آن که این امّت به مصالح خود بیندیشد و راه هدایتش را دریابد[۱]؛ امّا ... !

---

۱. احمد (المُسند: ۱۰۹/۱ [۱۷۵/۱]) از زید بن یُثیع و او از علی و او از پیامبر ﷺ چنین حدیث آورده است: «اگر علی ؑ را به پیشوایی گیرید ـ و نمی‌بینم که چنین کنید! ـ او را هدایتگر و هدایت یافته‌ای خواهید دید که شما را به راه مستقیم رهنمون می‌شود.»

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۴۷/۱۱) به سنددهی‌اش از حُذَیفه و او از پیامبر ﷺ در حدیثی که آغازش تحریف شده و برآن افزوده گشته، چنین آورده است: «اگر خلافت را به علی واسپارید، او را هدایت کننده‌ای هدایت یافته خواهید دید که شما را بر راه مستقیم خواهد داشت.»

در روایت ابوداوود آمده است: «اگر علی را به خلافت گیرید ـ و هرگز چنین نخواهید کرد ـ شما را به راه خواهد بُرد و او را هدایتگری هدایت یافته خواهید دید.»

ابونُعَیم (حِلیة الأولیاء: ۶۴/۱) از حُذَیفه روایت کرده است: «گفتند: ‹ای رسول‌خدا! آیا علی را پس از خویش پیشوا نمی‌سازی؟› فرمود: ‹اگر علی را پیشوا گیرید، او را هدایت کننده‌ای هدایت یافته خواهید دید که شما را به راه مستقیم رهنمون می‌شود.›» و در عبارت دیگر آمده است: «اگر علی را امیر گیرید ـ و نمی‌بینمتان که چنین کنید ـ او را هدایتگری هدایت شده خواهید یافت که به راه مستقیمتان خواهد بُرد.»

در کنزالعمّال (۱۶۰/۶ [۶۳۰/۱۱]) از فضائل الصّحابه تألیف ابونُعیم و نیز از همو (حِلیة الأولیاء: ۶۴/۱) آمده است: «اگر علی را خلیفه گیرید ـ و نمی‌بینمتان که چنین کنید ـ او را هدایت کننده‌ای هدایت یافته خواهید دید که شما را بر راه میانهٔ روشن پیش می‌بَرد.» حافظ گنجی شافعی (کفایة الطّالب: ص۶۷ [ص۱۶۳]) همین حدیث را با همین الفاظ و نیز با واژگان نخستِ روایت ابونُعیم، آورده است.

در کنزالعمّال (۱۶۰/۶ [۶۳۱/۱۱]) از طَبَرانی و نیز در المستدرک علی الصّحیحین حاکم [۱۵۳/۳] آمده است: «اگر حکومت را به علی وانهید، او هدایتگری است هدایت یافته که شما را بر راه مستقیم، استوار می‌دارد.»

خطیب خوارزمی (المناقب: ص۶۸ [ص۱۱۴]) با ذکر سند، از عبدالله بن مسعود روایت کرده است: «با رسول‌خدا ﷺ همراه گشتم که به صحرا درآمده بود. حضرتش آهی عمیق کشید. گفتم: ‹ای پیامبر خدا! تو را چه شده که آه برمی‌آوری؟› فرمود: ‹ای ابن‌مسعود! هنگام مرگ من نزدیک شده است.› گفتم: ‹ای
←

۱۳/۱ (۳۹) با همین هدف، پیشوایان دین ـ سلام الله علیهم ـ همواره از این رویداد به ستایش یاد می‌کردند و برای اثبات امامت پیشینیان پاک‌نهاد خویش بدان استدلال می‌نمودند، همان سان که امیرالمؤمنین علیه‌السلام خود، در طول زندگانی ارجمندش همواره به آن استدلال می‌نمود و در گردهمایی‌ها و اجتماعات مردمی، اصحابی را که در حجّة الوداع حضور داشته، آن را شنیده بودند، سوگند می‌داد که به آن گواهی دهند. این همه از آن رو بود که به رغم گذشت روزگاران و سالیان، غدیر پیوسته شاداب و تازه بمانَد. به همین دلیل، ایشان به پیروان خویش فرمان می‌دادند که در روز غدیر، عید گیرند و تهنیت و مژده‌باد گویند تا آن رویداد بزرگ تازه گردد. تفصیل این سخن را در همین کتاب به خواست خداوند خواهیم آورد؛ پس وعدهٔ ما تا آن هنگام!

شیعیان در روز غدیر همایشی خیره کننده کنار مزار قدسیِ علوی برگزار می‌کنند که سرشناسانِ خاندان‌ها و برجستگان سرزمین‌های دور و نزدیک در آن شرکت می‌جویند و این یادِ گرامی را زنده می‌دارند و به روایت از پیشوایان دینی خود زیارتی بلند را برمی‌خوانند که در آن، نشانه‌های امامت و حجّت‌های باطل‌سوزِ خلافت از کتاب و سنّت برشمرده شده و حدیث غدیر به تفصیل بیان گشته است. هریک از این جمعیّت هزاران نفری، آن زیارت را با بانگ رسا می‌خوانَد و از این که خداوند نعمت ولایت را به وی ارزانی فرموده و به راه راست هدایتش نموده، شادمانی می‌کند و خویشتن را روایتگر و اثبات کنندهٔ آن فضیلت

رسول خدا! کسی را به جانشینی خود بگمار.› فرمود: ‹چه کس را؟› گفتم: ‹ابوبکر را.› حضرت سکوت فرمود و سپس آهی کشید. گفتم: ‹چه شده که تو را آه‌کشان می‌بینم؟› فرمود: ‹هنگام مرگ من نزدیک شده است.› گفتم: ‹کسی را برای جانشینی خویش تعیین فرما.› فرمود: ‹چه کس را؟› گفتم: ‹عمر بن خطّاب را.› سکوت فرمود و سپس آهی کشید. ـ ابن مسعود می‌گوید: ـ گفتم: ‹ای پیامبر خدا! تو را چه می‌شود؟› فرمود: ‹زمانِ درگذشت من نزدیک می‌شود.› گفتم: ‹ای رسول خدا! خلیفه‌ای معیّن فرما.› فرمود: ‹چه کس را؟› گفتم: ‹علی بن ابی‌طالب را.› فرمود: ‹آه! هرگز به این انتخاب من تن نخواهید داد. به خدا سوگند! اگر چنین می‌کردید، علی شما را به بهشت رهنمون می‌شد.›» همین حدیث را ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۳۶۰/۷ [۳۹۷/۷]) از حاکم ابوعبدالله نیشابوری، از ابوعبدالله محمّد بن علی آدمی، از اسحاق صَنعانی، از عبدالرّزّاق، از پدرش، از ابن‌مینا، از عبدالله بن مسعود آورده است.

می‌شمارد که بر مبنای مفادش، به دین خداگردن نهاده است. آن کس هم که از حضور
در این عبادتگاه مقدّس بی‌بهره است، در سرزمین‌های دور به تلاوت این زیارت می‌پردازد ۱۴/۱
و از جایگاه خود به مزار علوی اشاره می‌کند.

برای روز غدیر آدابی همچون روزه و نماز و دعا است که یاد غدیر را زنده می‌سازد
و شیعیان در شهرها و آبادی‌ها و محافل و مناطق و روستاهای خویش، آن را برپا می‌دارند.
در این جای‌ها، جمعیّت‌های میلیونی که یک سوم و بلکه یک دوم مسلمانان را (۴۰)
دربرمی‌گیرند، به روایت حدیث غدیر پرداخته، به حقّانیّت آن اقرار نموده، آن را شیوه
و آیین خویش می‌شمارند.

و امّا کتاب‌های حدیث و تفسیر و تاریخ و کلام شیعیان، بر هر یک که انگشت نهی، سرشار از اثبات روایت غدیر و دلیل‌آوری به مفاد آن است؛ از احادیث روایت شده با سند از خاندان نورانی پیامبر گرفته تا روایت‌هایی که سندشان ذکر نشده و نویسندگان، آن‌ها را از باب مسلّمات پذیرفته و بی‌سند آورده‌اند، چراکه همهٔ فرقه‌های مسلمانان بر آن‌ها توافق داشته‌اند. به عقیدهٔ من، اهل سنّت نیز در این باب از شیعیان چندان فاصله ندارند. ایشان هم به اثبات این حدیث پرداخته، به درستیِ آن اقرار کرده، بدان اعتماد ورزیده، سندش را درست شمرده، و به تواتر آن اعتراف کرده‌اند، مگر کسانی بس اندک که از راه میانه انحراف ورزیده و تعصّب کورد لانه، آنان را به یاوه‌گویی کشانده است. اینان در میان جامعهٔ دانشوران، تنها نمایندهٔ خویشند. امّا دانشورانِ محقّق در این موضوع و کارآمد در این رشته، هیچ تردیدی در معتبر بودن سندهایی که به بسیاری از اصحاب و تابعین رسانده‌اند، ندارند؛ آن هم سندهای پشت در پشت و انبوه و بلکه متواتر[1]. اینک نام برخی از کسانی را که طریق روایت حدیث غدیر به آنان پایان می‌یابد، به ترتیب الفبا می‌آوریم.

---

۱. حدیث غدیر را چنین روایت کرده‌اند: احمد بن حنبل از ۴۰ طریق؛ ابن جَریر طبری از هفتاد و اندی طریق؛ جَزَری مُقری از ۸۰ طریق؛ ابن عُقْدَه از ۱۰۵ طریق؛ ابوسعید سِجِستانی از ۱۲۰ طریق؛ و ابوبکر جِعابی از ۱۲۵ طریق. امیرمحمّد یمنی، از غدیریّه‌سرایان سدهٔ دوازدهم، در حاشیه‌ای بر هدایة العقول (ص ۳۰) ۱۵۰ طریق برای این حدیث برشمرده است.

اصحابی که حدیث غدیر را روایت کرده‌اند (۴۱)

[أ]

۱. ابوهریرهٔ دَوْسی (د. ۵۹/۵۸/۵۷ در ۷۸ سالگی).

روایت وی با ذکر سند، در تاریخ بغداد خطیب بغدادی (۲۹۰/۸) با دو طریق از مَطَر وَرّاق، از شَهْربن حَوْشَب، از ابوهریره به ترتیبی که خواهد آمد، مذکور است. نیز این روایت در تهذیب الکمال فی أسماء الرّجال تألیف ابوالحجّاج مِزّی [۴۸۴/۲۰]؛ تهذیب التّهذیب (۳۳۷/۷ [۲۹۶/۷])؛ و مناقب خوارزمی (ص۱۳۰ [ص۱۵۶]) آمده است. خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام [۴۸/۱]) ابوهریره را از اصحاب روایت کنندهٔ حدیث غدیر شمرده است. همچنین جَزَری ۱۵/۱
(أسنی المطالب: ص۳ [ص۴۸])؛ سیوطی (الدّرّ المنثور: ۲۵۹/۲ [۱۹/۳]) به نقل از ابن‌مَرْدَوَیه و خطیب و ابن‌عساکر با طریق‌های نامبردگان از وی؛ همو (تاریخ الخلفاء: ص۱۱۴ [ص۱۵۸]) به نقل از ابویَعْلیٰ موصلی [المُسند: ۳۰۷/۱۱] با طریق نامبرده از وی؛ حَمُّوئی (فَرائِد السَّمطَین [۷۷/۱]) با ذکر سندش از شَهْربن حَوْشَب، از وی؛ متّقی هندی (کنزالعمّال: ۱۵۴/۶ [۶۰۹/۱۱]) (۴۲)
به طریقی از ابن‌ابی‌شَیبه، از وی و ۱۲ تن از اصحاب؛ همو (همان: ۴۰۳/۶ [۱۵۷/۱۳]) از عُمَیرة بن سعد، از وی؛ ابن‌عبدالبَرّ (الإستیعاب: ۴۷۳/۲ [۱۰۹۹/۳])؛ ابن‌کَثیر دمشقی (البدایة و النِّهایه: ۲۱۴/۵ [۲۳۲/۵]) به نقل از حافظ ابویَعْلیٰ و حافظ ابن‌جَریر با ذکر سندشان از ادریس و داوود، از پدرشان یزید، از وی؛ و نیز از شَهْربن حَوْشَب، از وی، و همچنین از

عُمَیرة بن سعد، از وی؛ ابن عُقْدَه[1] (حدیث الولایه)؛ ابوبکر جِعابی[2] (نُخَب المناقب)؛ و همو (نُزُل الأبرار: ص۲۰ [ص۵۳]) از طریق های ابویَعْلیٰ موصلی [المُسند: ۳۰۷/۱۱] و ابن ابی شَیبه [المصنّف: ۶۸/۱۲] از وی، این حدیث را روایت کرده‌اند.

(۴۳) **۲. ابولیلی انصاری (گفته‌اند در سال ۳۷ به صِفّین کشته شد).**

سخن او همراه سند در مناقب خوارزمی (ص۳۵ [ص۶۱]) به روایت از ثُوَیر بن ابی فاخِتَه، از عبدالرّحمان بن ابی لیلی، از پدرش آمده است. عبدالرّحمان به نقل از پدرش می‌گوید: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در نبرد خیبر، پرچم را به علی بن ابی طالب سپرْد و خداوند به دست او دژ خیبر را گشود. نیز پیامبر در روز غدیر خمّ، او را برپا داشت و مردم را آگاه ساخت که وی مولای هر مرد و زن با ایمان است.»

(۴۴) ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) با ذکر سند؛ سیوطی (تاریخ الخلفاء: ص۱۱۴ [ص۱۵۸])؛ و سَمْهودی (جواهر العِقْدَین [برگهٔ ۱۷۱]) حدیث غدیر را از ابولیلی روایت کرده‌اند.

۳. ابوزینب بن عوف انصاری.

سخن او در این مآخذ به چشم می‌خورَد: اُسْد الغابه (۳۰۷/۳؛ ۲۰۵/۵ [۴۶۹/۳؛ ۱۳۰/۶])؛ الإصابه (۴۰۸/۲) از اَصْبَغ بن نُباته؛ همان (۸۰/۴) از حدیث الولایه تألیف ابن عُقْدَه، از طریق علی بن حسن عَبْدی، از سعد اسکاف، از اَصْبَغ. او این حدیث را آورده که در روز رَحْبَه، امیرالمؤمنین علیه‌السلام از کسانی خواست که به حدیث غدیر گواهی دهند و از جملهٔ ایشان همین ابوزینب بود. به خواست خدای، عین آن حدیث خواهد آمد.

---

۱. طریق‌های ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) را از اُسْد الغابه، الإصابه، طرائف سیّد بزرگوار جناب سیّد بن طاووس [ص۱۴۰ و ۱۴۱] و جز آن‌ها برگرفتیم.

۲. علّامه سروی (مناقب آل أبی‌طالب: ۵۲۹/۱ [۳۴/۳]) از صاحب بن عَبّاد، از جِعابی روایت کرده؛ و علّامه ابوالحسن شریف (ضیاء العالمین) طریق‌های وی را از نُخَب المناقب یاد کرده و ما آن‌ها را از این دو برگرفتیم.

۴. ابوفَضالهٔ انصاری (از رزمندگان بدر که هم‌رکاب علی علیه‌السلام در صِفّین کشته شد).

او از کسانی بود که در روز رَحْبَه برای علی علیه‌السلام به حدیث غدیر گواهی داد. این گواهی به موجب روایت اَصْبَغ بن نُباته است که در اُسْد الغابه (۳/ ۳۰۷؛ ۵/ ۲۰۵ [۳/ ۴۶۹؛ ۶/ ۱۳۰]) به ۱۶/۱
نقل از حدیث الولایه آمده است. قاضی (تاریخ آل محمّد: ص۶۷) او را از روایتگران حدیث غدیر شمرده است.

۵. ابوقُدامهٔ انصاری[1].

او از جملهٔ کسانی است که در روز رَحْبَه برای علی علیه‌السلام گواهی داد، همان گونه که در اُسْد الغابه (۵/ ۲۷۶ [۶/ ۲۵۲]) از ابن عُقْدَه با ذکر سند از محمّد بن کَثیر، از فِطْر و ابن جارود، از (۴۵)
ابوالطُفیل آمده است. در حدیث الولایه تألیف ابن عُقْدَه، جواهر العِقْدَین سَمْهودی [برگهٔ ۱۷۱] و الإصابه (۴/ ۱۵۹) از ابن عُقْدَه؛ در حدیث الولایه از طریق محمّد بن کَثیر، از فِطْر، از ابوالطُفیل روایت شده که گفت: «نزد علی علیه‌السلام بودیم که فرمود: ‹خدای را سوگند می‌دهم که هر کس در روز غدیر خمّ حضور داشته ... .›» ـ ادامهٔ این حدیث در آینده ذکر می‌شود. ـ در آن مأخذ آمده است که ابوقُدامهٔ انصاری از جملهٔ کسانی بود که برای علی علیه‌السلام گواهی داد.

۶. ابوعُمرَة بن عمرو بن مِحْصَن انصاری.

ابن اثیر (اُسْد الغابه: ۳/ ۳۰۷ [۳/ ۴۷۰]) حدیث گواه‌خواهی علی علیه‌السلام در کوفه و گواهی دادنِ ابوعمره به حدیث غدیر برای آن حضرت علیه‌السلام را آورده و ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) آن را روایت کرده است.

۷. ابوهَیثَم بن تَیِّهان (کشته شده به سال ۳۷ در صِفّین).

حدیث وی در حدیث الولایه تألیف ابن عُقْدَه؛ و نُخَب المناقب جِعابی نقل شده است. در مقتل[2] خوارزمی، وی از اصحاب روایتگر حدیث غدیر شمرده شده و در جواهر العِقْدَین سَمْهودی

---

۱. ابن حَجَر (الإصابه: ۴/ ۱۵۹) می‌گوید: «شاید وی ابوقُدامة بن سُهیل بن حارث بن جُعدبة بن ثَعْلبة بن سالم بن مالک بن واقف باشد که نامش سالم است.»

۲. نسخه‌ای از این کتاب نزد ما موجود است.

[برگهٔ ۱۷۱] به نقل از فِطْر و ابوجارود، از ابوالطُفیل، از ابوهَیثَم، گواهی وی به حدیث غدیر برای علی علیه‌السلام در روز گواه‌خواهی آمده و در تاریخ آل محمّد (ص۶۷) در ردیف روایتگران حدیث غدیر ذکر گشته است.

۸ . ابورافع قِبطی[1] (غلام آزاد شدهٔ پیامبر).

(۴۶) ابن عُقْدَه (حدیث الولایه)؛ و ابوبکر جِعابی (نُخَب المناقب) حدیث او را روایت کرده‌اند و خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام [۴۸/۱]) وی را از اصحاب راوی حدیث غدیر شمرده است.

۹ . ابوذُویب خُویلد یا خالد بن خالد بن محرث هُذَلی (شاعر دوره‌های جاهلیّت و اسلام، درگذشته در عهد عثمان).

ابن عُقْدَه (حدیث الولایه)؛ و خطیب خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام : فصل چهارم) حدیث او را گزارش کرده‌اند.

۱۰ . ابوبکر بن ابی‌قحافهٔ تیمی (د. ۱۳).

۱۷/۱ ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) با ذکر سند؛ ابوبکر جِعابی (نُخَب المناقب)؛ و منصور رازی در کتابش دربارهٔ حدیث غدیر، حدیث وی را روایت کرده‌اند.

نیز شمس‌الدّین جَزَری شافعی (أسنی المطالب: ص۳ [ص۴۸]) وی را از اصحابی شمرده که حدیث غدیر را روایت کرده‌اند.

۱۱ . اُسامة بن زید بن حارثهٔ کلْبی (د. ۵۴ در ۷۵ سالگی).

حدیث وی در حدیث الولایه و نُخَب المناقب یافت می‌گردد.

۱۲ . اُبَیّ بن کعْب انصاری خزرجی (بزرگِ قاریان؛ د. ۳۰/ ۳۲ یا جز آن).

ابوبکر جِعابی (نُخَب المناقب) با سند خویش، حدیث وی را آورده است.

---

۱. در نام او اختلاف است و این نام‌ها را برای وی گفته‌اند: ابراهیم، اسلم، هرمز، ثابت، یَسار، قَزمان، عبدالرّحمان، و یزید.

۱۳. اسعد بن زرارهٔ انصاری.

ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) از محمّد بن فَضل بن ابراهیم اشعری، از پدرش، از مُثَنّیٰ بن قاسم حَضْرَمی، از هِلال بن ایّوب صیرفی، از ابوکَثیر انصاری، از عبدالله بن اسعد بن زراره، از پدرش، از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حدیث غدیر را روایت کرده است[1]. نیز ابوبکر جِعابی (نُخَب المناقب) حدیث وی را آورده و ابوسعید مسعود سِجِستانی (کتاب الولایه[2]) از ابوالحسن احمد بن محمّد بزّاز صینی[3] به املای وی در ماه صَفَر ۳۹۴ نقل کرده است: «مرا حدیث گفت ابوالعبّاس احمد بن سعید کوفی حافظ به سال ۳۳۰ و نیز خبرمان داد ابوالحسین محمّد بن محمّد بن علی شروطی؛ که وی را خبر داده‌اند ابوالحسین محمّد بن عمر بن بَهْته و ابوعبدالله حسین بن هارون بن محمّد قاضی صینی و ابومحمّد عبدالله بن محمّد اکفانی قاضی؛ که ایشان را خبر داد احمد بن محمّد بن سعید؛ و او حدیث کرده از محمّد بن فَضل بن ابراهیم اشعری؛ تا پایان سندی که ابن عُقْدَه آورده است.» شمس‌الدّین جَزَری (أسنی المطالب: ص۴ [ص۴۸]) وی را از اصحاب روایت کنندهٔ حدیث غدیر برشمرده است. (۴۷) (۴۸)

۱۴. اسماء بنت عُمَیس خَثْعَمیّه.

ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) با ذکر سند، از وی روایت کرده است.

۱۵. امّ سَلَمَه (همسر پیامبر پاک صلی‌الله‌علیه‌وآله).

ابن عُقْدَه از طریق عمرو بن سعید بن عمرو بن جَعدة بن هُبَیره، از پدرش، از جدّش، از امّ سَلَمَه چنین روایت کرده است: «پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در غدیر خمّ، دست علی را گرفت

---

۱. بنگرید به: الیقین: باب ۳۷ [ص۱۸۳].

۲. ابن طاووس (الیقین [ص۱۶۸])؛ و ابن حاتِم (الدّرّ النّظیم فی الأئمّة اللّهامیم [ص۱۰۵]) این را از وی حکایت کرده‌اند.

۳. شکل درست این کلمه ضَبّی است. در موارد متعدّد دیگر، به همان شکل صینی خواهد آمد؛ چنان که در اصل کتاب است. (م.)

و برافراشت، چندان که سپیدی زیر بغلش را دیدیم. سپس فرمود: ‹هرکس من مولای اویم، علی نیز مولای وی است.› آن گاه، فرمود: ‹ای مردم! من دو گرانمایه، کتاب خدا و خاندانم، را میان شما به جا می‌نهم؛ و آن دو هرگز از یکدیگر پراکنده نمی‌شوند تا آن گاه که برکنارهٔ حوض، بر من درآیند.›» طبق نقل ینابیع المودّه (ص۴۰ [۳۸/۱]) این حدیث را
۱۸/۱ سَمْهودی شافعی (جواهر العِقْدَین [برگهٔ ۱۷۴]) آورده و نیز شیخ احمد بن فَضل بن محمّد باکَثیر مکّی شافعی (وسیلة المآل فی مناقب الآل [ص۱۱۷]) از طریق ابن عُقْدَه و با همان لفظ، آن را نقل کرده است.

۱۶. امّ‌هانی (دختر ابوطالب) ـ سلام الله علیهما ـ.

اوگفته است: «رسول خدا ﷺ از حجّ خویش بازمی‌گشت تا آن گاه که به غدیر خمّ رسید. پس در آن هوای سوزان به خطبه ایستاد و فرمود: ‹ای مردم! ... .›» این حدیث را بزّار (المُسند الکبیر) از امّ‌هانی نقل کرده و سَمْهودی شافعی [جواهر العِقْدَین: برگهٔ ۱۷۴] بنا
(۴۹) بر نقل قُنْدُوزی حنفی (ینابیع المودّه: ص۴۰ [۳۸/۱]) آن را از وی روایت نموده و نیز ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) با ذکر سند، آن را از امّ‌هانی روایت کرده است.

۱۷. ابوحمزه انس بن مالک انصاری خزرجی (خدمتگزار پیامبر ﷺ؛ د. ۹۳).

این کسان حدیث غدیر را از وی روایت کرده‌اند: خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۳۷۷/۷)؛ ابن قُتَیبهٔ دینوری (المعارف: ص۲۹۱ [ص۵۸۰])؛ ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) با ذکر سند از مسلم مُلائی، از انَس؛ ابوبکر جِعابی (نخب المناقب)؛ خطیب خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام [۴۸/۱])؛ سیوطی (تاریخ الخلفاء: ص۱۱۴ [ص۱۵۸]) از طریق طَبَرانی [المعجم الأوسط: ۱۳۳/۳]؛ متّقی هندی (کنز العمّال: ۱۵۴/۶ و ۴۰۳ [۶۰۹/۱۱؛ ۱۵۷/۱۳]) از عُمَیرة بن سعید، از وی؛ بَدَخشی (نُزُل الأبرار: ص۲۰ [ص۵۳]) از طریق طَبَرانی و خطیب. نیز جَزَری (أسنی المطالب: ص۴ [ص۴۸]) وی را از راویان حدیث غدیر شمرده است.

[ب]

۱۸. بَراء بن عازب انصاری أوسی (سکناگزیده درکوفه؛ د. ۷۲).

حدیث غدیر از زبان وی در مسند احمد (۲۸۱/۴ [۳۵۵/۵]) آمده است، با ذکر سند ازعَفّان، از حَمّاد بن سَلَمَه، از علی بن زید، از عَدیّ بن ثابت، از بَراء.

و به طریق دیگر از عَدیّ، از بَراء که آن به خواست خدا در حدیث تهنیت خواهد آمد.

در سنن ابن‌ماجه (۲۸/۱ و ۲۹ [۴۳/۱]) از ابن جُدْعان، از عَدیّ، از بَراء چنین آمده است: «همراه (۵۰)
رسول خدا ﷺ از حجّی که گزارْد، بازآمدیم. وی در یکی از منزل‌های میان راه فرود آمد و فرمان داد که نماز جماعت گزارده شود. آن گاه، دست علی را برگرفت و فرمود: ‹آیا من بر مؤمنان بیش از خودشان ولایت ندارم؟› گفتند: ‹آری.› فرمود: ‹آیا من بر هر مؤمنی بیش از خودش ولایت ندارم؟› گفتند: ‹آری.› فرمود: ‹پس این، ولیِّ هرکس است که من مولای اویم. بارخدایا! پشتیبان باش هرکس راکه از او پشتیبانی کند، و دشمنی ورز با هرکه با وی دشمنی ورزد.›»

در خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف نَسائی (ص۱۶ [ص۱۰۲]) از ابواسحاق، از وی؛ تاریخ بغداد خطیب بغدادی (۲۳۶/۱۴)؛ جامع البیان طبری (۴۲۸/۳)؛ تهذیب الکمال فی أسماء الرّجال [۴۸۴/۲۰]؛ و الکشف و البیان ثَعْلبی [برگهٔ ۱۸۱] این حدیث با لفظ و سندش می‌آید. نیز در
إستیعاب ابن‌عبدالبَرّ (۴۳۷/۲ [۱۰۹۹/۳])؛ الرّیاض النَّضِره تألیف محبّ‌الدّین طبری (۱۶۹/۲ ۱۹/۱
[۱۱۳/۳]) از طریق حافظ بن سَمّان؛ مناقب خطیب خوارزمی (ص۹۴ [ص۱۵۵]) با ذکر سند از عَدیّ، از وی؛ الفصول المهمّه تألیف ابن‌صَبّاغ مالکی (ص۲۵ [ص۴۰]) به نقل از حافظ ابوبکر [بن] احمد بن حسین بیهقی و امام احمد بن حنبل؛ ذخائر العقبی تألیف محبّ‌الدّین طبری (ص۶۷)؛ کفایة الطّالب حافظ گنجی شافعی (ص۱۴ [ص۵۸]) از عَدیّ بن ثابت، از وی؛ التّفسیر الکبیر فخر رازی (۶۳۶/۳ [۴۹/۱۲ و ۵۰])؛ غرائب القرآن و رغائب الفرقان نیشابوری (۱۹۴/۶)؛
نظم درر السّمطین جمال‌الدّین زرندی [ص۱۰۹]؛ الجامع الصّغیر (۵۵۵/۲ [۶۴۲/۲]) از طریق احمد و (۵۱)

ابن‌ماجه؛ مِشکاة المَصابیح (ص۵۵۷ [۳۶۰/۳]) در بخش روایت‌های رسیده از طریق احمد ازبَراء و زید بن ارقم؛ شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه‌السلام تألیف میبُدی [ص۴۰۶] از طریق احمد؛ فَرائِد السِّمطَین [۶۴/۱] از پنج طریق، از عَدیّ بن ثابت، از وی؛ کنزالعمّال (۱۵۲/۶[۶۰۲/۱۱]) از طریق احمد، از وی؛ همان (۳۹۷/۶ [۱۳۳/۱۳]) به نقل از سنن حافظ ابن‌ابی‌شَیبه با ذکر سند از وی؛ البدایة و النِّهایه تألیف ابن‌کَثیر (۲۰۹/۵ [۲۲۹/۵]) از عَدیّ، از وی به نقل از ابن‌ماجه و حافظ عبدالرّزّاق و حافظ ابویَعْلیٰ موصلی و حافظ حسن بن سفیان و حافظ ابن‌جَریر طبری؛ و همان (۳۴۹/۷ [۳۸۶/۷]) از طریق حافظ عبدالرّزّاق، از مَعْمَر، از ابن‌جُدْعان، از عَدیّ، از بَراء روایت شده است:

«همراه پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله حرکت کردیم تا در غدیر خمّ فرود آمدیم. پیامبر کسی را مأمور کرد که همگان را گرد آوَرَد. چون همه گرد آمدیم، فرمود: ‹آیا من بر شما بیش از خودتان ولایت ندارم؟› گفتیم: ‹آری؛ ای رسول‌خدا!› فرمود: ‹آیا من بر شما بیش از مادرانتان ولایت ندارم؟› گفتیم: ‹آری؛ ای رسول‌خدا!› فرمود: ‹آیا من بر شما بیش از پدرانتان ولایت ندارم؟› گفتیم: ‹آری؛ ای رسول‌خدا!› فرمود: ‹آیا من ... ؟ آیا من ... ؟ آیا من ... ؟› گفتیم: ‹آری؛ ای رسول‌خدا!› فرمود: ‹هر کس من مولای او هستم، علی نیز مولای او است[۱]. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن شمار هر کس او را دشمن شمارد.› عمر بن خطّاب گفت: ‹فرخنده بادت ای پسر ابوطالب! امروز بر هر مؤمنی ولایت یافتی.›»

همچنین آن را ابن‌ماجه از حدیث حَمّاد بن سَلَمَه، از علی بن زید؛ ابوهارون عَبْدی، از عَدیّ بن ثابت، از بَراء؛ و موسی بن عثمان حَضْرَمی از ابن‌اسحاق، از بَراء روایت کرده‌اند. نیز آن را حافظ ابومحمّد عاصمی (زین الفتی) از ابوبکر جَلّاب، از ابواحمد هَمْدانی، از ابوجعفر محمّد بن ابراهیم قُهُستانی، از ابوقریش محمّد بن جمعه، از ابویحیی مُقری،

۱. در متن چاپی البدایة و النِّهایه چنین آمده؛ امّا در نسخهٔ خطّی آن چنان که عبقات الأنوار [۲۵۶/۱۰] آورده، این‌گونه آمده است: «هر کس من مولای اویم، همانا پس از من، علی مولای او است.»

۲۰/۱ (۵۲) ازپدرش، ازحَمّاد بن سَلَمَه، ازعلی بن زید بن جُدْعان، ازعَدیّ بن ثابت، ازبَراء به گونه‌ای که درحدیث تهنیت خواهد آمد، روایت کرده است.

حدیث وی دراین مآخذ یافت می‌شود: نُزُل الأبرار(ص۱۹ [ص۵۲]) ازطریق احمد؛ همان (ص۲۱ [ص۵۳]) ازطریق ابونُعَیم؛ فضائل الصّحابه ازبَراء؛ الخُطط والآثارمَقْریزی (۲۲۲/۲ [۳۸۸/۱]) ازطریق احمد، ازوی؛ مناقب الثّلاثه [ص۱۹] ازطریق احمد و حافظ ابوبکر بیهقی ازوی؛ روح المعانی (۳۵۰/۲ [۱۹۴/۶]) ازوی؛ وتفسیرالمنار(۴۶۴/۶) ازطریق احمد وابن‌ماجه، ازوی. جَزَری (أسنی المطالب: ص۳ [ص۵۳]) اورا ازراویان این حدیث شمرده است.

۱۹. بُرَیْدَة بن حُصَیب ابوسهل اسلمی (د. ۶۳). (۵۳)

روایت او درالمستدرک علی الصّحیحین (۱۱۰/۳ [۱۱۹/۳]) به نقل ازمحمّد بن صالح بن هانی آمده است. محمّد بن صالح می‌گوید: «ما را حدیث گفت احمد بن نصر، (۵۴) وبرایمان روایت خواند محمّد بن علی شَیبانی درکوفه که او، خود، حدیث گفته ازاحمد بن حازمِ غِفاری، ازمحمّد بن عبدالله عُمَری، ازمحمّد بن اسحاق، ازمحمّد بن یحیی و احمد بن یوسف؛ و ایشان گفته‌اند: ‹ما را حدیث گفت ابونُعَیم از ابن‌ابی‌غَنیّه[1]، ازحَکَم، ازسعید بن جبیر، ازابن‌عبّاس، ازوی.›» حدیث وی (حِلیة الأولیاء: ۲۳/۴) با ذکر سند ازهمان ابن‌عُیَینه [= ابن‌ابی‌غَنیّه] وإستیعاب ابن‌عبدالبَرّ(۴۷۳/۲ [۱۰۹۹/۳]) درشرح حال امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیزآمده است.

درمقتل الإمام الحسین علیه‌السلام خوارزمی [۴۸/۱] و أسنی المطالب جَزَری شافعی (ص۳ [ص۴۸]) وی ازاصحاب روایتگر حدیث غدیر شمرده شده است. حدیث وی درتاریخ الخلفاء (ص۱۱۴ [ص۱۵۸]) ازطریق بزّار؛ الجامع الصّغیر(۵۵۵/۲ [۶۴۲/۲]) ازطریق احمد؛ کنزالعمّال (۳۹۷/۶ [۱۳۴/۱۳]) به نقل ازحافظ ابن‌ابی‌شَیبه [المصنّف: ۵۷/۱۲ و۸۴] وابن‌جَریر وابونُعَیم با ذکر

---

۱. درالمستدرک علی الصّحیحین چنین آمده است. درحلیة الأولیاء تألیف ابونُعَیم «ابن‌عُیَینه»؛ در برخی نُسخ «ابن‌ابی‌عُتْبه»؛ و در بعضی «ابن‌عینه»؛ آمده است. می‌گویند نام صحیح وی همان «ابن‌ابی‌غَنیّه» است.

سندهاشان، از وی؛ مفتاح النّجا فی مناقب آل العبا [برگهٔ ۴۵] و نُزُل الأبرار (ص۲۰ [ص۵۳]) از طریق بزّار، از وی؛ تفسیر المنار (۶/۴۶۴) از طریق احمد، از وی روایت شده است.

(۵۷) [ث]

۲۰. ابوسعید ثابت بن ودیعهٔ انصاری خزرجی مدنی.

وی از کسانی است که برای علی علیه‌السلام به حدیث غدیر گواهی داد ـ همان گونه که ضمن حدیث گواه‌خواهی خواهد آمد ـ. این به موجب روایت ابن عُقْدَه (حدیث الولایه)؛ و ابن اثیر (اُسْد الغابه: ۳/۳۰۷؛ ۵/۲۰۵ [۳/۴۶۹]) است. در تاریخ آل محمّد (ص۶۷) وی از راویان حدیث غدیر شمرده شده است.

۲۱/۱ [ج]

۲۱. جابر بن سَمُرَة بن جُنادَه، ابوسلیمان سُوائی (سکنا گزیده در کوفه؛ درگذشتهٔ بعد از ۷۰ در کوفه؛ د. ۷۴ به نقل الإصابه [۱/۲۱۲]).

حدیث غدیر به روایت وی را ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) گزارش نموده است. خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام: فصل چهارم [۱/۴۸]) او را از اصحابی دانسته که حدیث غدیر را روایت کرده‌اند.

متّقی هندی (کنز العمّال: ۶/۳۹۸ [۱۳/۱۳۶]) به نقل از حافظ ابن ابی شَیبه با ذکر سند از وی، چنین روایت کرده است: «در غدیر خمّ از سرزمین جُحفه بودیم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر ما درآمد و دست علی را گرفت و فرمود: ‹هر کس من بر وی ولایت دارم، علی نیز بر او ولایت دارد.›»

۲۲. جابر بن عبدالله انصاری (د. ۷۳/۷۴/۷۸ در مدینه در ۹۴ سالگی).

(۵۸) حافظ بزرگ، ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) با ذکر سند از وی، چنین روایت کرده است: «در حجّة الوداع، همراه پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودیم. به هنگام بازگشت، در جُحفه فرود آمد و برای

مردم خطبه خواند و فرمود: ‹ای مردم! هرآینه هم از من بازخواست خواهد شد و هم از شما. پس شما را پاسخ چیست؟› گفتند: ‹گواهی می‌دهیم که تو پیام خدای را رساندی و خیراندیشانه اندرز دادی و وظیفهٔ خویش را ادا نمودی.› فرمود: ‹هرآینه من پیش از شما بر حوض درمی‌آیم و آن گاه، شما بر آن درمی‌آیید. من پس از خویش دو گرانمایه درمیان شما به جا می‌نهم؛ اگر به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نگردید؛ یکی کتاب خدا است و دیگری عترت من که خاندان منند. آن دو هرگز جدایی نمی‌پذیرند تا آن گاه که درکنارهٔ حوض بر من درآیند.› سپس فرمود: ‹آیا نمی‌دانید که من بر شما بیش از خودتان ولایت دارم؟› گفتند: ‹آری.› پس درحالی که دست علی را گرفته بود، فرمود: ‹هرکس من بر او ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› سپس فرمود: ‹بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکس او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن شمار هرکه او را دشمن شمارد.›»

حدیث غدیر را این کسان از وی روایت کرده‌اند: ابوبکر جِعابی (نُخَب المناقب)؛ و ابن عبدالبَرّ (الإستیعاب: ۴۷۳/۲ [۱۰۹۹/۳]). نیز حدیث وی در این مآخذ یافت می‌شود: تهذیب الکمال فی اسماء الرّجال ابوالحجّاج [۴۸۴/۲۰]؛ تهذیب التّهذیب (۳۳۷/۷ [۲۹۶/۷])؛ کفایة الطّالب (ص۱۶ [ص۶۱]) به طریقی عالی از استادانش: حافظ شریف ابوتَمّام علی بن ابی‌فخّار هاشمی، حافظ ابوطالب عبداللّطیف بن محمّد بن قُبَّیطی، و حافظ ابراهیم بن عثمان کاشغری. ایشان به طریق‌های خود از عبدالله بن محمّد بن عقیل روایت کرده‌اند: «در خانهٔ جابر بن عبدالله، نزد وی و علی بن حسین و محمّد بن حنفیّه و ابوجعفر بودم. مردی از اهالی عراق داخل شد و گفت: ‹تو را به خداوند سوگند می‌دهم که چیزی از آن چه از رسول خدا دیده و شنیده‌ای، برایم بازگویی ... .›» ـ تمام این گزارش در حدیث گواه‌خواهی از مرد عراقی و جابر بن عبدالله، خواهد آمد. ـ

این گزارش را این کسان روایت کرده‌اند: حافظ حَمُّوئی (فَرائِد السِّمطَین: سمط اوّل، باب نهم [۶۲/۱]) از طریق حافظ ابن بَطّی؛ ابن کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۰۹/۵ [۲۳۲/۵]) با ذکر

۲۲/۱ سند ازعبدالله بن محمّد بن عقیل، ازوی ـ هموسپس می‌گوید: «استاد ما، ذهبی، گفته است: ‹این، حدیثی است حَسَن[1] وآن را ابن‌لَهِیْعَه، ازبَکْربن سواده، وجزاو، ازابوسَلَمَة بن عبدالرّحمان، ازجابر، به همین گونه روایت کرده‌اند.›» ـ؛ متّقی (کنزالعمّال: ۳۹۸/۶ [۱۳۷/۱۳]) به نقل ازبزّاربا ذکرسند ازوی؛ سَمْهودی (جواهرالعِقْدَین [برگۀ ۱۶۹]) با همان الفاظ، ازابن‌عُقْدَه ـ چنان که قُنْدُوزی حنفی (ینابیع الموده: ص۴۱ [۳۹/۱]) نقل کرده ـ؛ ووَصّابی شافعی (الإکتفاء) به نقل ازحافظ ابن‌ابی‌شَیبه (السّنن) با ذکرسند ازوی.

چنان که درعُمْدة عیون الأخبارتألیف ابن‌بِطْریق (ص۵۳ [ص۱۰۷]) آمده، حافظ ابن‌مَغازِلی [مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام: ص۲۵] با ذکر سند از بکر بن سواده، از قَبیصة بن ذُؤَیْب وابوسَلَمَة بن عبدالرّحمان، ازجابربن عبدالله چنین روایت کرده است: «رسول خدا صلی الله علیه وآله درخُمّ فرود آمد ومردم ازوی فاصله گرفته بودند [وعلی بن ابی‌طالب علیه السلام همراه وی فرود آمد. عقب ماندن مردم برپیامبرگران آمد][2]. اوبه علی فرمان داد که مردم راگردآورَد. چون گردآمدند، درمیان ایشان به پا خاست ودرحالی که به دست علی بن ابی‌طالب تکیه زده بود، خدای را سپاس وثنا گفت وسپس فرمود: ‹ای مردم! هرآینه فاصله گرفتنتان ازمن سخت ناخشنودم کرد، چندان که گمان کردم درختی که بدان تکیه داده‌ام ازهردرخت دیگرنزد شما منفورتراست!›

(۶۰) آن گاه، فرمود: ‹امّا علی بن ابی‌طالب [همواره درکنارمن است و] خداوند منزلت او ومن نزد یکدیگررا یکسان قرارداده است [ومن همان قدربه اونزدیکم که اوبه من]. پس خدای ازاوخشنود باد، چنان که من ازاوخشنودم؛ که اوهیچ چیزرا برنزدیکی ودوستی من ترجیح نمی‌دهد.› سپس دستان اورا برافراشت وفرمود: ‹هرکس من مولای اویم، علی

---

۱. در اصطلاح اهل سنّت، «حَسَن» حدیثی است که دارای سند باشد و راویان آن نزدیک به درجۀ وثاقت به شمار آیند؛ و یا اگر سند ندارد، ارسال کنندۀ آن ثقه باشد؛ و در هر دو صورت، از هرگونه نارسایی و ضعف خالی باشد (محمّد جمال‌الدّین قاسمی: قواعد التّحدیث، ص۱۰۲).(م.)

۲. جملۀ درون قلّاب از مناقب ابن‌مَغازِلی افزوده شد.(غ.)

هم مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکس او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هرکه را با او دشمنی ورزد.› آن گاه، مردم با گریه و زاری به سوی رسول خدا ﷺ روی آوردند و گفتند: ‹ای پیامبر خدا! سبب فاصله گرفتن ما از تو فقط آن بود که نمی‌خواستیم حضور ما باری بر تو باشد. اکنون از [بدی‌های جان‌های خویش و][1] خشم پیامبر، به خداوند پناه می‌جوییم.› بدین سان، رسول خدا ﷺ از ایشان خشنود گشت.»

چنان که در ضیاء العالمین آمده، ثَعْلبی (الکشف و البیان [برگهٔ ۱۸۱]) این گزارش را آورده است.

خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام [۴۸/۱])؛ جَزَری (أسنی المطالب: ص۳ [ص۴۸])؛ و قاضی (تاریخ آل محمّد: ص۶۷) جابر را از راویان حدیث غدیر شمرده‌اند.

۲۳. جَبَلة بن عمرو انصاری. (۶۱)

ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) حدیث غدیر را با ذکر سند از وی روایت کرده است.

۲۴. جبیر بن مُطعِم بن عَدیّ قُرَشی نَوفَلی (د. ۵۹/۵۸/۵۷).

قاضی بهلول بهجت (تاریخ آل محمّد: ص۶۸) او را از راویان حدیث غدیر شمرده و هَمْدانی (مودّة القربی) بخشی از روایت وی را آورده که حنفی (ینابیع المودّه: ص۳۱ و ۳۶۶ [۳۰/۱؛ ۷۱/۲]) آن را نقل کرده است.

۲۵. جَریر بن عبدالله بن جابر بَجَلی (د. ۵۴/۵۱).

روایت وی از حدیث غدیر در مجمع الزّوائد حافظ هَیثَمی (۱۰۶/۹) به نقل از المعجم الکبیر طَبَرانی [۳۵۷/۲] با ذکر سند از وی، چنین آمده است: «در حجّة الوداع، آیین حج را به جای آوردیم. [در بازگشت] به مکانی رسیدیم که آن را غدیر خمّ گویند. پس منادی، مردم را به نماز جماعت فراخواند. مهاجران و انصار گردآمدند و آن گاه، (۶۲)

۱. جملهٔ درون قلّاب از مناقب ابن مَغازِلی افزوده شد. (غ.)

۲۳/۱ رسـول‌خدا ﷺ در میـان مـا بـه پـا خاسـت و فرمـود: ‹ای مـردم! چـه چیـز را گواهـی می‌دهیـد؟› گفتنـد: ‹گواهـی می‌دهیـم کـه معبـودی جـز خداونـد نیسـت.› فرمـود: ‹سـپس چـه چیـز را؟› گفتنـد: ‹و ایـن کـه محمّـد بنـده و فرسـتادهٔ خـدا اسـت.› فرمـود: ‹پـس چـه کسـی بـر شـما ولایـت دارد؟› گفتنـد: ‹خـدا و رسـولش مـولای مـا هسـتند.› سـپس پیامبـر بـا دسـت خویـش بـر بـازوی علـی نواخـت و او را بـر پـا ایسـتانید و بازویـش را رهـا کـرده، سـاعدش را برگرفـت و فرمـود: ‹هـر کـس خـدا و رسـولش بـر او ولایـت دارنـد، ایـن نیـز بـر او ولایـت دارد. بارخدایـا! دوسـت بـدار و یـاری کـن هـر کـس او را دوسـت بـدارد و یـاری کنـد؛ و دشـمن شـمار هـر کـه او را دشـمن شـمارد. بارخدایـا! هـر یـک از مـردم کـه بـه او محبّـت ورزد، تـو نیـز بـه وی محبّـت ورز؛ و هرکـه بـه او کینـه ورزد، تـو هـم بـه او کینـه ورز. بارخدایـا! پس از آن دو بندهٔ صالح[1] [کسی جز تو را] نمی‌یابم کـه پس از خویش در زمیـن بـه ودیعت نهـم. پس تـو نیکـی را بـرای او تقدیـر فرمـا!›» بشـر [= روایت کننـدهٔ حدیـث از جَریـر] گویـد: «پرسیدم که آن دو بندهٔ صالح کیانند؟» گفت: «نمی‌دانم.»

حدیـث غدیـر را ایـن کسـان از وی روایـت کرده‌انـد: سـیوطی (تاریـخ الخلفـاء: ص۱۱۴ [ص۱۵۸]) از طریـق طَبَرانـی؛ ابن‌کَثیـر (البدایـة والنِّهایـه: ۳۹۴/۷ [۳۸۶/۷])؛ متّقـی هنـدی (کنـز العمّال: ۱۵۴/۶ و ۳۹۹ [۶۰۹/۱۱؛ ۱۳۸/۱۳]) از طریـق طَبَرانـی؛ وَصّابـی (الإکتفـاء)؛ وبَدَخشـی (مفتاح

---

۱. در حاشیهٔ هدایة العقول (ص ۳۱) آمده است: «شاید مراد پیامبر از دو بندهٔ صالح، ابوبکر و عمر باشد؛ و برخی گفته‌اند: مراد، خضر و الیاس است؛ و بعضی گفته‌اند: حمزه و جعفر ـ خدای از هر دو خشنود باد! ـ؛ زیرا هرگاه جنگ شدّت می‌گرفت، علی علیه‌السلام می‌فرمود: ‹دریغا از حمزه، که مرا حمزه نیست؛ دریغا از جعفر، که مرا جعفر نیست.› به باور من، این گمانه‌زنی نادرست است؛ زیرا برای تفسیر کردن دو بندهٔ صالح به این مصادیق، باید دلیلی در دست داشت و ظاهراً چنین دلیلی در دست نیست؛ چرا که سرور من علّامه بدرالدّین محمّد بن ابراهیم بن مفضّل ـ خدایش رحمت کند ـ در پاسخ برخی که از تفسیر این حدیث پرسیده بودند، چنین گفت: ‹در هیچ یک از کتب حدیث، به پاسخی در این باب دست نیافتم. البتّه در روایت مجمع الزّوائد شاهدی است که نشان می‌دهد راوی نیز نمی‌دانسته است مراد از آن دو مرد چیست؛ زیرا بشر که روایت را از جَریر نقل کرده، می‌گوید: "پرسیدم این دو بندهٔ صالح کیانند؟" و او گفت: "نمی‌دانم."› علّامه بدرالدّین ـ خدایش رحمت کند! ـ گوید: ‹در چنین مواردی که دلیل نقلی در میان نیست، نمی‌توان با حدس و گمان به تفسیر پرداخت ... .›»

النّجا فی مناقب آل العبا [برگهٔ ۴۵]). خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام [۴۸/۱]) او را از اصحاب (۶۳)
روایت کنندهٔ حدیث غدیر شمرده است.

۲۶. ابوذر جُنْدَب بن جُنادَهٔ غِفاری (د. ۳۱).

حدیث او در حدیث الولایه تألیف ابن‌عُقْدَه؛ نُخَب المناقب جِعابی؛ و فَرائِد السَّمطَین (باب پنجاه وهشتم [۳۱۵/۱]) آمده است. خطیب خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام [۴۸/۱])؛ و شمس‌الدّین جَزَری شافعی (أسنی المطالب: ص۴ [ص۴۸]) وی را از راویان حدیث غدیر دانسته‌اند.

۲۷. ابوجُنیده جُنْدَع بن عمرو بن مازِن انصاری.

ابن اثیر (اُسْد الغابه: ۳۰۸/۱ [۳۶۴/۱]) با ذکر سند از عبدالله بن علا، از زُهْری، از سعید بن جَناب، از ابوعنفوانهٔ مازِنی، از جُنْدَع آورده است: «از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که فرمود: ‹هر کس آگاهانه بر من دروغ بندد، سزا است که در جایگاهش در آتش قرار گیرد.›

خود از او شنیدم ـ دو گوشم کر باد، اگر دروغ گویم ـ آن گاه که به هنگام بازگشت از حجّة
الوداع، در غدیر خمّ فرود آمد، در میان مردم به خطبه برخاست و دست علی را برگرفت (۶۴)
و فرمود: ‹هر کس من بر او ولایت دارم، این نیز بر او ولایت دارد. بارخدایا! دوست و یاور آن کس باش که او را دوست دارد و یاری کند؛ و دشمن شمار هر که او را دشمن شمارد.›»

۲۴/۱ عبدالله بن علا گوید: «به زُهْری گفتم: ‹در شام که همواره گوش‌هایت آکنده از شنیدن دشنام به علی است، چنین حدیثی را روایت مکن.› وی گفت: ‹به خدا سوگند! نزد من از فضیلت‌های علی چندان روایت است که اگر بازگویم، کشته شوم.›» این خبر را هر سه تن [=محمّد بن یحیی بن مَنده؛ ابونُعَیم اصفهانی؛ و ابوعمر بن عبدالبَرّ قُرْطُبی مالکی] با ذکر سند آورده‌اند و شیخ محمّد صدرالعالم (معارج العُلی) از طریق حافظ ابونُعَیم با ذکر سند از جُنْدَع نقل کرده است. در تاریخ آل محمّد (ص۶۷) وی از روایتگران حدیث غدیر شمرده شده است.

[ح]

۲۸. حَبَّة بن جُوَین ابوقُدامهٔ عُرَنی بَجَلی (د. ۷۶/ ۷۹).

حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۳/۹) او را ثقه دانسته و خطیب (تاریخ بغداد: ۸/ ۲۷۶) او را تابعی شمرده و از صالح بن احمد، از پدرش نقل کرده که وی ثقه است. ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) با ذکر سند؛ و دولابی (الکنی و الأسماء: ۲/ ۸۸) از حسن بن علی ابن عَفّان، و او از حسن (۶۵) بن عطیّه، و وی از یحیی بن سَلَمَة بن کُهَیل، از حَبّهٔ عُرَنی، از ابوقِلابه[1] روایت کرده است: «در رَحْبَه، علی از مردم خواست که به حدیث غدیر گواهی دهند. ده و اَندی مرد برخاستند که در میان ایشان مردی بود که جُبّه‌ای برتن داشت و برآن بالاپوشی حَضرَمی پوشیده بود. ایشان گواهی دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ‹هرکه من براو ولایت دارم، علی نیز براو ولایت دارد.›»

حافظ ابن مَغازِلی (مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام [ص۲۰]) حدیث گواه خواهی را از وی روایت کرده که به خواست خدا خواهد آمد. خطیب خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه السلام) وی را از اصحاب روایتگر حدیث غدیر شمرده است. ابن اثیر (اُسد الغابه: ۳۶۷/۱ [۴۳۹/۱]) ضمن شرح حال حبّه، آورده است: «ابوالعبّاس بن عُقْدَه او را در شمار اصحاب یاد کرده و از یعقوب بن یوسف بن زیاد و احمد بن حسین بن عبدالملک، از نصر بن مُزاحِم، از عبدالملک بن مسلم مُلایی، از پدرش، از حَبّة بن جُوَین عُرَنی بَجَلی چنین روایت نموده است: ‹در روز غدیر خمّ، پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام نیمروز، مردم را به نماز جماعت فراخوانْد و پس از سپاس و ستایش خداوند، فرمود: "ای مردم! آیا می‌دانید که من بیش از خودتان بر شما ولایت دارم؟" گفتند: "آری." فرمود: "پس هرکه من براو ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن شمار هرکس وی را دشمن شمارد." آن گاه، دست علی را برگرفت و چندان برافراشت که زیر بغل هردو را دیدم؛ و من آن روز مشرک بودم.›»

۱. در نسخه‌ها چنین آمده؛ امّا درستِ آن چنین است: از حَبّهٔ عُرَنی ابوقدامه.

ابوموسی این روایت را با سند آورده و نیز ابن حَجَر (الإصابه: ۳۷۲/۱) به نقل از موالاة ابن عُقْدَه؛ و همچنین قُنْدُوزی (ینابیع المودّه: ص۳۴ [۳۲/۱]) این حدیث را آورده‌اند.

۲۹. حُبْشی بن جُنادَهٔ سلولی (سکناگزیده درکوفه).

۲۵/۱ (۶۶) وی از همان کسان است که در روزگواه‌خواهی، برای علی گواهی داد، چنان که در حدیث اَصْبَغ خواهد آمد. این گزارش را ابن عُقْدَه (حدیث الولایه)؛ ابن اثیر (اُسْد الغابه: ۳۰۷/۳؛ ۲۰۵/۵ [۴۶۹/۳])؛ و محبّ‌الدّین طبری (الرّیاض النَّضِره: ۱۶۹/۲ [۱۱۴/۳]) به نقل از ذهبی آورده‌اند. سیوطی (جمع الجوامع) از طریق طَبَرانی (المعجم الکبیر[۱۶/۴])؛ متّقی هندی (کنز العمّال: ۱۵۴/۶ [۶۰۹/۱۱])؛ و ابن کَثیر شامی (البدایة والنِّهایه: ۲۱۱/۵؛ ۳۴۹/۷ [۲۳۲/۵؛ ۳۸۶/۷]) از ابواسحاق، از وی روایت کرده‌اند که در روز غدیر خمّ از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده است: «هر که من بر او ولایت دارم، علی نیز بر او ولایت دارد. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن شمار هر کس وی را دشمن شمارد.»

حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۶/۹) از حُبْشی چنین روایت کرده است: «از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که در روز غدیر خمّ فرمود: ‹بارخدایا! هر کس که من مولای وی هستم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن باش با هر کس که دشمن او باشد. یاری کننده‌اش را یاری کن و پشتیبانش را پشتیبان باش.›» این حدیث را که راویانش ثقه شمرده می‌شوند، طَبَرانی روایت کرده است. نیز آن را به همین طریق و به نقل از طَبَرانی، سیوطی (تاریخ الخلفاء: ص۱۱۴ [ص۱۵۸]) آورده، با این تفاوت که کلمهٔ «اللّهمّ» در ابتدای آن به چشم نمی‌خورَد.

بَدَخشی (نُزُل الأبرار: ص۲۰ [ص۵۳]؛ مفتاح النّجا فی مناقب آل العبا [برگهٔ ۴۵])؛ و شیخ ابراهیم وَصّابی شافعی (الإکتفاء فی فَضل الأربعة الخلفاء) از طریق طَبَرانی و به همان الفاظ که سیوطی آورده، روایت حُبْشی را یاد کرده‌اند. جَزَری (أسنی المطالب: ص۴ [ص۴۸]) او را از راویان حدیث غدیر شمرده است.

(۶۷) **۳۰. حبیب بن بُدَیل بن وَرْقاء خُزاعی.**

ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) با ذکر سند، حدیث وی را یاد کرده است. نیز ابن اثیر (اُسْد الغابه: ۳۶۸/۱ [۴۴۱/۱]) به نقل از کتاب الموالاة ابن عُقْدَه، با ذکر سند از زِرّ بن حُبَیش، حدیث سوارگان را آورده که بدین گونه بر علی علیه‌السلام سلام گفتند: «سلام بر تو ای مولای ما.» در این حدیث که خواهیم آوَرْد، گواهی حبیب به حدیث غدیر برای علی علیه‌السلام آمده و آن را به گونهٔ خلاصه شده، ابن حَجَر (الإصابه: ۳۰۴/۱) یاد کرده است.

۳۱. حُذَیفة بن اُسَید ابوسَریحَهٔ غِفاری (از «اصحاب شجره»؛ د. ۴۰/ ۴۲).

(۶۸) چنان که صاحب ینابیع المودّه (ص۳۸ [۳۷/۱]) به نقل از سَمْهودی [جواهر العِقْدَین: برگهٔ ۱۷۲] آورده، ابن عُقْدَه (حدیث الموالاة) حدیث غدیر از حُذَیفه را یاد کرده است.

به نقل از ینابیع المودّه، سَمْهودی گفته است: «ابن عُقْدَه (حدیث الموالاة) با ذکر سند از عامر بن ضَمْره و حُذَیفة بن اُسَید روایت کرده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ‹ای مردم! هر آینه خداوند بر من ولایت دارد و من بیش از خودتان بر شما ولایت دارم. هلاکه هر کس من مولای اویم، این مولای او است.›

و دست علی را برگرفت و برافراشت، چندان که همهٔ مردم او را شناختند. سپس فرمود: ‹بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر کس را که با وی دشمنی ورزد.› پس فرمود: ‹آن گاه که در کنارهٔ آن حوض، نزد من درآیید،
۲۶/۱ از شما خواهم پرسید که با آن دو گرانمایه چه کرده‌اید!؟ پس مراقب باشید که پس از من با آن دو چه می‌کنید.› گفتند: ‹آن دو گرانمایه کدامند؟› فرمود: ‹گرانمایهٔ برتر، کتاب خدا است که دستاویزی است، یک سویش در دست خدا و سوی دیگرش در دستان شما؛ و گرانمایهٔ فروتر، خاندان منند ... .›»

ابن عُقْدَه به طریقی دیگر نیز همین روایت را آورده و سپس گفته که آن را طَبَرانی (المعجم الکبیر[۱۸۰/۳]) و ضیاء (المختاره) با ذکر سند گزارش کرده‌اند. تِرمِذی (السّنن:

۲۹۸/۲ [۵۹۱/۵]) همین حدیث را از سَلَمَة بن کُهَیل، از ابوالطُفیل، از حُذَیفة بن سریحه آورده و آن را حدیثی حَسَن و صحیح دانسته است.

ابن‌اثیر (اُسْد الغابه [۱۳۶/۶]) با ذکر سند از سَلَمَة بن کُهَیل، از حُذَیفه، از طریق حافظ ابوعمر و حافظ ابونُعَیم و حافظ ابوموسی؛ حَمُّوئی (فَرائِد السَّمطَین [۲۷۴/۲])؛ و ابن‌صَبّاغ مالکی (الفصول المهمّه: ص۲۵ [ص۴۰]) به نقل از ابوالفتوح اسعد بن ابی‌الفَضائل عِجْلی (الموجز فی فضائل الخلفاء الأربعه) با سندی که به حُذَیفة بن اُسَید و عامر بن لیلی بن ضَمْره می‌رسد، روایت کرده‌اند که آن دو گفته‌اند: (۶۹)

«وقتی رسول خدا ﷺ از تنها حجّ خویش، یعنی حجّة الوداع، بازمی‌گشت، به جُحفه رسید و دستور داد که کسی زیر درختانِ سایه‌گسترِ نزدیک به هم[1] در آن سیلگاه فراخ فرود نیاید. آن گاه که جماعت در جای خود قرارگرفتند، کسانی فرستاد تا خار و خاشاک زیر آن درختان را بروبند. آن گاه که بانگ نماز ظهر برآمد، وی به سوی آن درخت‌ها روی آوَرْد و زیر آن‌ها نماز را پیشاپیش مردم به جماعت گزارْد. در آن روز که روز غدیر خمّ به شمار آمد، پیامبر پس از گزاردنِ نماز، فرمود: ‹ای مردم! خدای باریک‌دانِ آگاه، مرا خبر داده که هیچ پیامبری بیش از نیمِ عمرِ پیامبر پیش از خود زندگانی نمی‌کند. هر آینه گمان دارم که نزد خدا فراخوانده شده‌ام و این دعوت را اجابت می‌کنم. هم از من سؤال خواهد شد و هم از شما می‌پرسند که آیا [پیامِ خدا را] ابلاغ کرده‌ام. پاسخ شما چیست؟› گفتند: ‹پاسخ ما این است که همانا ابلاغ کردی و سخت کوشیدی و دلسوزانه اندرز دادی؛ که خدایت پاداش خیر دهد!› فرمود: ‹آیا شهادت نمی‌دهید که معبودی جز خدای نیست و محمّد بنده و فرستادهٔ او است و بهشت و دوزخ خداوند و نیز برانگیخته شدن پس از مرگ به راستی تحقّق می‌یابد؟› گفتند: ‹هرآینه شهادت می‌دهیم.› فرمود: ‹بارخدایا! گواه باش.› آن گاه، فرمود: ‹ای

۱. در نسخهٔ متن روایت «متغادیات» است؛ لیکن همان گونه که در دیگر مآخذ آمده، «متقاربات» [= نزدیک به هم] صحیح است.

مردم! آیا نمی‌شنوید؟ هَلا که هرآینه خداوند برمن ولایت دارد ومن بیش ازخودتان بر شما ولایت دارم. هَلاکه هرکس من مولای اوهستم، علی نیزمولای اواست.› سپس دست علی را بگرفت وبرافراشت، چندان که همهٔ جماعت اورا دیدند. پس فرمود: ‹بارخدایا! دوست بدارو یاری کن هرکه اورا دوست بدارد و یاری کند؛ ودشمن باش با هرکس که با وی دشمنی ورزد.›»

نویسندهٔ مناقب الثّلاثه (چاپ مصر: ص۱۹) همین روایت را ازکتاب موجز حافظ ابوالفتوح نقل کرده ونیزابن‌عساکر (تاریخ مدینة دمشق [۲۲۶/۱۲]) ازابوالطُفیل، از حُذَیفه روایت نموده است. ابن‌کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۲۰۹/۵؛ ۳۴۸/۷ [۲۳۱/۵؛ ۳۸۵/۷]) می‌گوید: «این حدیث را معروف بن خَرَّبوذ، ازابوالطُفیل، از حُذَیفة بن اُسَید روایت کرده که چون رسول خدا ﷺ از حجّة الوداع بازگشت، به اصحاب خود فرمان داد که درپیرامون
(۶۹) درختانِ نزدیک به هم درآن سیلگاه فراخ فرود نیایند. سپس ایشان را فراخوانْد وزیرآن
۲۷/۱ درختان نمازگزارْد وآن گاه، برخاسته، فرمود: ‹ای مردم! همانا خدای باریک‌دانِ آگاه خبرم داده که هیچ پیامبری بیش ازنیمِ عمرپیامبرپیش ازخود دراین دنیا نمی‌پاید. هرآینه گمان دارم که نزدیک است [به سوی خدا] فراخوانده شوم و[دعوتش را] اجابت کنم. هم ازمن بازخواست خواهد شد وهم ازشما. آن گاه، پاسخ شما چه خواهد بود؟› گفتند: ‹گواهی می‌دهیم که دین خدا را ابلاغ کردی ودلسوزانه اندرزفرمودی وسخت کوشیدی؛ که خدایت جزای نیک دهد!› فرمود: ‹آیا گواهی نمی‌دهید که معبودی جزخدای نیست ومحمّد بنده وفرستادهٔ اواست وبهشت ودوزخ خداوند، ومرگ حقیقت دارد وقیامت بی‌تردید درپیش است وخدای همهٔ خفتگان درگورها را برمی‌انگیزانَد؟› گفتند: ‹آری؛ به این‌ها گواهی می‌دهیم.› فرمود: ‹بارخدایا! شاهد باش.› سپس فرمود: ‹ای مردم! هرآینه خداوند مولای من است ومن مولای مؤمنان هستم وبیش ازخودشان برایشان ولایت دارم. هرکه من مولای اوهستم، این نیز مولای اواست. بارخدایا! دوست بدارو یاری کن هرکه اورا دوست بدارد و یاری کند؛

ودشمن شمار هرکه را با او دشمنی ورزد.› سپس فرمود: ‹ای مردم! من پیش از شما درمی‌گذرم و شما برکنارهٔ حوض، بر من درمی‌آیید. پهنای آن حوض بیش از فاصلهٔ بُصرا و صنعا است و در آن، ظرف‌هایی به شمار ستارگان و جام‌هایی سیمین قرار دارد. آن گاه که نزد من درمی‌آیید، از شما خواهم پرسید که با دوگرانمایه چه کرده‌اید. پس مراقب باشید که پس از من با آن دو چه می‌کنید؛ یکی گرانمایهٔ برتر، یعنی کتاب خدا که دستاویزی است از یک سو در دست خدای و از دیگر سو در دست شما. پس به آن درآویزید تا به گمراهه نروید و دینتان دگرگون نشود. و دیگر گرانمایهٔ فروتر، عترت من، یعنی خاندان منند. همانا خدای باریک‌دانِ آگاه مرا خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا آن گاه که برکنارهٔ آن حوض بر من درآیند.›»

ابن‌عساکر این روایت بلند را از طریق معروف [بن خَرَّبوذ] روایت کرده است. ابن حَجَر (الصّواعق المحرقه: ص۲۵ [ص۴۳]) همین روایت را از وی، از طریق طَبَرانی و جز او، با سندی که نزد خود او صحیح به شمار می‌آید، گزارش کرده و حَلَبی (السّیرة الحلبیّه: ۳۰۱/۳ [۲۷۴/۳]) نیز آن را به نقل از طَبَرانی آورده است.

(۷۱) همچنین حکیم تِرمِذی (نوادر الأصول [۱۶۳/۱]) و طَبَرانی (المعجم الکبیر[۱۸۰/۳]) با سند صحیح، آن را روایت کرده‌اند، چنان که نویسندهٔ مفتاح النّجا فی مناقب آل العبا [برگهٔ ۴۴] از آن دو نقل کرده است. روایت را با همین تفصیل، حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۶۵/۹) از هر دو طریقِ طَبَرانی آورده و راویان یکی از دو طریق را ثقه دانسته است. این کسان نیز روایت او را آورده‌اند: «[صاحبِ] نُزُل الأبرار (ص۱۸ [ص۵۱]) از طریق تِرمِذی (نوادر الأصول) و طَبَرانی (المعجم الکبیر) با ذکر سَندشان از ابوالطُّفیل، از حُذَیفه؛ قَرَمانی (أخبار الدُّوَل: ص۱۰۲ [۳۰۵/۱]) از وی، از پیامبر ﷺ به طریق تِرمِذی؛ و سیوطی (تاریخ الخلفاء: ص۱۱۴ [ص۱۵۸]) به نقل از تِرمِذی؛ خطیب خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام [۴۸/۱])؛ و قاضی (تاریخ آل محمّد: ص۶۸) او را از روایت کنندگان حدیث غدیر شمرده‌اند.

۳۲. حُذَیفة بن یمان یمانی (د. ۳۶)[1].

(۷۲) ۲۸/۱ حدیثِ وی را ابن عُقْدَه (حدیث الولایه)؛ ابوبکر جِعابی (نُخَب المناقب)؛ حاکم حَسْکانی (دعاء الهداة الی أداء حقّ الموالاة) آورده‌اند. حَسْکانی پس از آوردن حدیث وی، می‌گوید: «حدیث او را بر ابوبکر محمّد بن محمّد صیدلانی خواندم؛ وی آن را پذیرفت.» جَزَری (أسنی المطالب: ص۴ [ص۴۸]) او را از صحابهٔ روایتگر حدیث غدیر شمرده است.

۳۳. حَسّان بن ثابت.

او از غدیریّه‌سرایان سدهٔ نخست است. شعر و شرح حال وی را در بخش مربوط بنگرید.

۳۴. امام حسن مجتبی (نوادهٔ پیامبر) ـ صلوات الله علیه ـ.

حدیث وی را ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) با ذکر سند؛ و جِعابی (نُخَب المناقب) آورده‌اند. خوارزمی او را در شمار راویان حدیث غدیر دانسته است.

۳۵. امام شهید، حسین (نوادهٔ پیامبر) ـ سلام الله علیه ـ.

حدیث او را ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) با ذکر سند؛ و جِعابی (نُخَب المناقب) آورده‌اند. خطیب خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام [۴۸/۱]) او را از راویان حدیث غدیر شمرده است. (۷۳)

چنین است روایت حافظ عاصمی (زین الفتی) از استادش ابوبکر جَلّاب، از ابوسعید رازی، از ابوالحسن علی بن مَهرویهٔ قزوینی، از داوود بن سلیمان، از علی بن موسی الرّضا، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمّد، از پدرش [محمّد بن علی]، از پدرش علی، از [پدرش] حسین، از امیرالمؤمنین که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هر که من مولای او هستم، علی هم مولای او است. بارخدایا! دوستار و یاور آن کس باش که دوستار و یاور وی

---

۱. ابن حَجَر (تقریب التّهذیب: ص۸۲ [۱۵۶/۱]) می‌گوید: «وی صحابی بزرگوار و از پیشقدمان است. مسلم (الصّحیح [۴۱۱/۵]) با صحیح شمردن حدیثش از وی روایت کرده که رسول خدا او را به هر چه بوده و تا روز قیامت خواهد بود، آگاه ساخته است. این حدیث مسلم را بسیاری از حافظان با ذکر سند روایت نموده‌اند.»

باشد؛ ودشمن بدار دشمن اورا؛ وهرکه یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه؛ ویاریگرِ وی را یاری نما.»

این حدیث را حافظ عاصمی همچنین ازاستادش محمّد بن ابی‌زکریّا، ازابوالحسن محمّد بن علی هَمْدانی، ازاحمد بن علی بن صدقهٔ رَقّی، ازپدرش، ازعلی بن موسی، از پدرش موسی، ... با همان سند والفاظ روایت کرده است. نیز حافظ ابن‌مَغازِلی (مناقب علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السلام) ازابوالفضل محمّد بن حسین بُرْجی اصفهانی تا برسد به حسین علیه‌السلام نوادهٔ پیامبر؛ و حافظ ابونُعَیم (حِلیة الأولیاء: ۶۴/۹) با لفظ و سندی که به خواست خدا خواهد آمد، این روایت را آورده‌اند. احتجاج امام حسین علیه‌السلام به حدیث غدیرنیزدرجای خود خواهد آمد.

[خ]

۳۶. ابوایّوب خالد بن زید انصاری (شهید جنگ با روم در۵۰/۵۱/۵۲).

ابن‌عُقْدَه (حدیث الولایه)؛ جِعابی (نُخَب المناقب)؛ محبّ‌الدّین طبری (الرّیاض النَّضِره: ۱۶۹/۲ [۱۱۳/۳])؛ ابن‌اثیر (اُسْد الغابه: ۶/۵ [۲۹۶/۵]) با ذکرسند ازیَعْلی بن مُرّه، ازوی؛ همو (همان: ۳۰۷/۳؛ ۲۰۵/۵ [۴۶۹/۳؛ ۱۳۰/۶]) با ذکرسند ازاَصْبَغ بن نُباته، ازوی؛ ابن‌کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۲۰۹/۵ [۲۳۱/۵]) ازاحمد بن حنبل [المسند: ۵۸۳/۶] ازابن‌آدم، ازاشجعی، ازریاح بن حارث، ازوی؛ سیوطی (جمع الجوامع؛ تاریخ الخلفاء: ص۱۱۴ [ص۱۵۸]) از طریق احمد، از وی؛ متّقی هندی (کنز العمّال: ۱۵۴/۲ [۶۰۹/۱۱]) از طریق احمد و طَبَرانی (المعجم الکبیر [۱۷۳/۴]) (۷۴)
۲۹/۱ وضیاء مَقْدِسی، ازوی وگروهی ازصحابه؛ ابن‌حَجَرعَسْقَلانی (الإصابه: ۷۸۰/۷؛ ۲۲۳/۶؛ چاپ نخست: ۴۰۸/۲ [۸۰/۴])؛ سَمْهودی (جواهرالعِقْدَین [برگهٔ ۱۷۱]) ازابوالطُفیل، ازوی؛ بَدَخشی (نُزُل الأبرار: ص۲۰ [ص۵۳]) ازطریق‌های احمد وطَبَرانی، حدیث اورا روایت کرده‌اند.

ـ بنگرید به: دو حدیث «رَحْبَه» و«سوارگان» دراین کتاب. ـ جَزَری (أسنی المطالب: ص۴ [ص۴۸]) وی را ازصحابهٔ روایت کنندهٔ حدیث غدیرشمرده است.

(۷۵) **۳۷ . ابوسلیمان خالد بن ولید بن مُغیرهٔ مخزومی (د. ۲۱/ ۲۲).**

جِعابی (نُخَب المناقب) با ذکر سند، حدیث وی را آورده است.

۳۸ . خُزَیمة بن ثابت انصاری ذوالشّهادتین (کشته شده در صِفّین به سال ۳۷).

(۷۶) حدیث وی را ابن عُقْدَه (حدیث الولایه)؛ جِعابی (نُخَب المناقب)؛ و سَمْهودی (جواهر العِقْدَین [برگهٔ ۱۷۱]) با ذکر سند از ابوالطُّفیل، از وی آورده‌اند. ابن اثیر (اُسْد الغابه: ۳۰۷/۳ [۴۶۹/۳]) از طریق ابوموسی، از علی بن حسن عَبْدی، از اَصْبَغ بن نُباته حدیث گواه‌خواهی را روایت کرده که ضمن آن، خُزَیمه برای علی علیه‌السلام به حدیث غدیر گواهی داده است. جَزَری (أسنی المطالب: ص۴ [ص۴۸]) و قاضی (تاریخ آل محمّد: ص۶۷) وی را از اصحاب روایتگر حدیث غدیر شمرده‌اند.

۳۹ . ابوشریح خُویلد ـ بنا به مشهور ـ ابن عمرو خُزاعی (سکنا گزیده در مدینه؛ د. ۶۸).

او از گواهان امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حدیث غدیر در روز گواه‌خواهی است، چنان که ضمن آن حدیث خواهد آمد.

[ر؛ ز]

۴۰ . رِفاعة بن عبدالمنذر انصاری.

روایت او را در حدیث الولایه تألیف ابن عُقْدَه با ذکر سند؛ نُخَب المناقب جِعابی؛ وکتاب الغدیر منصور رازی می‌توان یافت.

(۷۷) **۴۱ . زبیر بن عَوّام قُرَشی (کشته شده در سال ۳۶).**

ابن عُقْدَه (حدیث الولایه)؛ جِعابی (نُخَب المناقب)؛ و منصور رازی (الغدیر) حدیث وی را روایت کرده‌اند. او یکی از ده تنِ بشارت یافته است که حافظ ابن مَغازِلی و نیز جَزَری شافعی (أسنی المطالب: ص۴ [ص۴۸]) از راویان حدیث غدیر به شمارَش آورده‌اند.

۴۲ . زید بن ارقم انصاری خزرجی (د. ۶۶/ ۶۸).

احمد بن حنبل (المسند: ۳۶۸/۴ [۴۹۴/۵]) از ابن نُمَیْر، از عبدالملک بن ابی سلیمان،

از عطیّهٔ عَوفی روایت کرده است: «به زید بن ارقم گفتم: ‹مرا خویشاوندی است که از تو حدیثی دربارهٔ علی در روز غدیر خمّ، برایم بازگفته؛ دوست می‌دارم که آن را از خودت بشنوم.› گفت: ‹در شما مردم عراق همه گونه صفتی [از دورویی و نفاق] هست!› گفتم: ‹تو را از من بیمی نرسد.› گفت: ‹آری؛ در جُحفه بودیم که رسول خدا صلّی الله علیه و آله نیمروز بر ما آشکار شد، حال آن که بازوی علی را در دست داشت. سپس فرمود: "ای مردم! آیا نمی‌دانید که من بر مؤمنان بیش از خودشان ولایت دارم؟" گفتند: "آری." فرمود: "پس هر که من بر او ولایت دارم، علی نیز مولای او است." › به وی گفتم: ‹آیا پیامبر این جمله را هم فرمود: "بارخدایا! دوستار و یاور کسی باش که دوستار و یاور وی باشد؛ و دشمن شمار هر کس را که با او دشمنی کند."؟› گفت: ‹من تنها آن چه را خود شنیدم، به تو باز می‌گویم.›»[1] ۳۰/۱ (۷۸)

در المسند (۳۷۲/۴ [۵۰۲/۵]) از سفیان، از ابوعَوانه، از مُغیره، از ابوعُبَید، از میمون ابوعبدالله چنین روایت شده است: «خود از زید بن ارقم چنین شنیدم: ‹همراه رسول خدا صلّی الله علیه و آله به درّهٔ خُمّ رسیدیم. پیامبر فرمان نماز داد و در هوایی بس سوزان نماز را به جای آورْد. سپس برای ما خطبه خواند، حال آن که پارچه‌ای بر یک درخت مُغیلان افکنده بودند تا سایبان وی باشد. او فرمود: "آیا نمی‌دانید؛ آیا شهادت نمی‌دهید که من بر هر مؤمن بیش از خودش ولایت دارم؟" گفتند: "آری." فرمود: "پس هر که من بر او ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دشمن شمار هر که او را دشمن شمارد و دوست و یاور کسی باش که دوست و یاور او باشد."›»

این حدیث در المسند (۳۷۲/۴) از محمّد بن جعفر، از شُعبه، از میمون روایت شده است. نیز نَسائی (خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام: ص۱۶ [ص۱۰۰]) آن را با ذکر سند از زید روایت کرده است. در خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف نَسائی (ص۱۵) از احمد[2] بن مُثَنّیٰ، از یحیی بن

---

۱. این که زید دنبالهٔ حدیث را از عطیّه پوشانده، به سبب تقیّه بوده؛ همان گونه که از متن روایت نیز پیدا است. خواهید دید که دیگران این بخش را هم از او روایت کرده‌اند.

۲. درستِ آن، محمّد است. (غ.)

معاذ[1]، از ابوعَوانه، از سلیمان، از حبیب بن ابی‌ثابت، از ابوالطُّفیل، از زید بن ارقم چنین روایت شده است: «چون پیامبر ﷺ از حجّة الوداع بازگشت و در غدیر خمّ فرود آمد، فرمان داد که زیر درختان بزرگِ سایه‌گستر را روبیدند. سپس فرمود: ‹گویا می‌بینم که [به سوی خدا] فراخوانده شده و اجابت کرده‌ام. هرآینه من در میان شما دو گرانمایه را به جا می‌نهم که یکی از آن دو از دیگری برتر است: کتاب خدا؛ و عترت من که خاندان منند. پس مراقب باشید که پس از من با آن دو چه می‌کنید، که آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا آن گاه که برکنارهٔ حوض بر من درآیند.› سپس فرمود: ‹همانا خداوند مولای من است و من مولای هر مؤمنم.› آن گاه، دست علی ؑ را گرفت و فرمود: ‹هر که من مولای او هستم، پس این مولای او است. بارخدایا! دوست و یاور کسی باش که دوست و یاور او باشد؛ و دشمن شمار هر که او را دشمن شمارد.›»

(۷۹) [ابوالطُّفیل گوید:] به زید گفتم: «آیا خود، این سخن را از رسول خدا ﷺ شنیدی؟» گفت: «[آری؛][2] زیر آن درختان بزرگ سایه‌گستر، هیچ کس نبود که این رویداد را به چشمان خود نبیند و به گوش‌های خویش نشنود.»

نیز در خصائص امیرالمؤمنین ؑ (ص۱۶ [ص۱۰۰]) از قُتَیبة بن سعید، از ابن‌ابی‌عَدیّ، از عوف، از ابوعبدالله میمون، از زید بن ارقم آمده است: «رسول خدا ﷺ برخاست و خدای را سپاس و ستایش گفت و فرمود: ‹آیا نمی‌دانید که من بر هر مؤمن بیش از خود وی ولایت دارم؟› گفتند: ‹آری؛ شهادت می‌دهیم که تو بر هر مؤمن بیش از خودش ولایت داری.› ۳۱/۱
فرمود: ‹پس هرآینه هرکس من مولای او هستم، این مولای او است.›؛ و در این حال، دست علی را گرفت.»

این حدیث را با همین واژگان، دولابی (الکنی و الأسماء: ۲/ ۶۱) از احمد بن شعیب، از قُتَیبة بن سعید، از ابن‌ابی‌عَدیّ، از عوف، از میمون، از زید روایت کرده است: «میان

۱. درستِ آن، حماد است. (غ.)
۲. از مأخذ افزوده شد. (غ.)

راه مکّه و مدینه، همراه رسول خدا ﷺ بودیم که در جایگاهی به نام غدیر خمّ فرود آمدیم. بانگ نماز جماعت برآمد. آن گاه، پیامبر خدا ﷺ برخاست و خدای را سپاس و ستایش گفت ... .»

مسلم (الصّحیح، چاپ ۱۳۲۷: ۳۲۵/۲ [۲۵/۵]) با ذکر سند از ابوحیّان، از یزید بن حیّان، از زید، و نیز به طریق‌های دیگر، بخشی از حدیث غدیر را روایت کرده و گفته است: «پیامبر ﷺ در کنارهٔ آبگیری به نام خمّ، خطبه خواند.» با این حال، مسلم آن چه را که زید دربارهٔ ولایت گزارش کرده، روایت ننموده است، با آن که استادانِ وی آن را روایت کرده‌اند. غرض وی از این کتمان، بر خود او آشکارتر است!

حافظ بَغَوی (مصابیح السّنّه: ۱۹۹/۲ [۱۷۲/۴]) حدیث ولایت را از زید روایت نموده و آن را از حدیث‌های حَسَن شمرده است. حافظ تِرمِذی (السّنن: ۲۹۸/۲ [۵۹۱/۵]) همین روایت را از ابوعبدالله میمون، از زید روایت کرده و آن را حدیثی حَسَن و صحیح خوانده است.

نیز حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۱۰۹/۳ [۱۱۸/۳]) از ابوالحسین محمّد بن احمد بن تمیم حَنْظَلی ـ در بغداد ـ از ابوقِلابه عبدالملک بن محمّد رَقاشی، از یحیی بن حَمّاد، از (۸۰)
ابوبکر محمّد بن بالویه و محمّد بن جعفر بزّار[۱]، از عبدالله بن احمد بن حنبل، از پدرش، از یحیی بن حَمّاد ـ و نیز از ابونصر احمد بن سهل فقیه بخاری، از صالح بن محمّد حافظ بغدادی، از خَلَف بن سالم مُخَرِّمی، از یحیی بن حَمّاد ـ از ابوعَوانه، از سلیمان اعمش، از حبیب بن ابی‌ثابت، از ابوالطُفیل، از زید این روایت را آورده و آن را صحیح شمرده است. با همین سند، آن را احمد (المسند: ۱۱۸/۱ [۱۹۰/۱]) از شریک، از اعمش روایت کرده است. همو (همان: ۱۰۹/۱ [۱۱۸/۳]) روایت مذکور را از ابوبکر بن اسحاق و دَعْلَج بن احمد سِجْزی، از محمّد بن ایّوب، از ازرق بن علی، از حَسّان بن ابراهیم کرمانی، از محمّد بن سَلَمَة بن کُهَیل، از پدرش، از ابوالطُفیل، از زید چنین آورده است: «رسول خدا ﷺ در میانهٔ راه مکّه

---

۱. در مأخذ به جای محمّد بن جعفر بزّار، ابوبکر احمد بن جعفر بزّار آمده است. (غ.)

و مدینه، نزد پنج درخت بزرگ و سایه‌گسترِ مُغیلان فرود آمد. مردم زیر آن درختان را روبیدند و آن گاه، نماز ظهر و عصر را گزارْد، سپس به خطبه ایستاد و خدای را سپاس و ستایش گفت و ذکر و موعظه کرد و چندان که خدای می‌خواست، سخن گفت. سپس فرمود: ‹ای مردم! هرآینه در میان شما دو چیز به جا می‌نهم که اگر از آن‌ها پیروی کنید، هرگز گمراه نشوید؛ و آن دو، کتاب خدا و اهل بیت من، یعنی خاندان منند.› سپس سه بار فرمود: ‹آیا
۳۲/۱ می‌دانید که من بر مؤمنان بیش از خودشان ولایت دارم؟› گفتند: ‹آری.› رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ‹هر که من مولایش هستم، علی نیز مولای او است.›»

همو (همان: ۵۳۳/۱ [۶۱۳/۳]) از محمّد بن علی شَیبانی در کوفه، از احمد بن حازِم
(۸۱) غِفاری، از ابونُعَیم، از کامل ابوالعلا، از حبیب بن ابی‌ثابت، از یحیی بن جَعْده، از زید چنین روایت می‌کند: «همراه رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله بیرون شدیم تا به غدیر خمّ رسیدیم. وی فرمان داد تا زیر درختان بزرگِ سایه‌گستر[1] روبیده شود؛ آن هم در روزی که سوزان‌تر از آن را ندیده بودیم. پس به سپاس و ستایش خدای پرداخت و فرمود: ‹ای مردم! همانا تاکنون هیچ پیامبری بیش از نیمِ عمر پیامبرِ پیش از خود نزیسته است و من نزدیک می‌بینم که [از جانب خدا] فراخوانده شوم و دعوتش را اجابت کنم. من در میان شما چیزی به جا می‌نهم که از آن پس، هرگز گمراه نشوید؛ و آن، کتاب خدای عزّوجلّ است.› سپس برخاست و دست علی رضی‌الله‌عنه را گرفت و فرمود: ‹ای مردم! چه کس بیش از خودتان بر شما ولایت دارد؟› گفتند: ‹خداوند و رسولش داناترند.› فرمود: ‹هر که من مولای اویم، علی نیز مولای او است.›»
حاکم پس از نقل این روایت، گفته است: «این روایت از لحاظ سند صحیح است، اگرچه بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند.»

حافظ عاصمی (زین الفتی) از شیخ احمد بن محمّد بن اسحاق بن جمع، از علی بن حسین بن علی درسکی، از محمّد بن حسین بن قاسم، از امام ابوعبدالله محمّد بن کَرّام رضی‌الله‌عنه از علی بن اسحاق، از حسیب بن حبیب ـ برادر حمزهٔ زیّات ـ از ابواسحاق

۱. در مأخذ «بروح» آمده؛ لیکن درستِ آن «بدوح» است. (غ.)

هَمْدانی، از عمرو، از زید بن ارقم روایت کرده است که پیامبر خدا ﷺ به غدیر خمّ درآمد و برای مردم خطبه خواند و خدای را سپاس گفت و چون خطبه‌اش را پایان داد، دست و بازوی علی را برگرفت، چندان که سپیدی زیر بغلش آشکار شد. پس فرمود: «ای مردم! هر که من بر او ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست و یاور کسی باش که دوست و یاور او باشد؛ و دشمن شمار هر که او را دشمن شمارد؛ و یاری فرما هر که وی را یاری کند؛ و دوست بدار هر کس وی را دوست بدارد.» سپس به علی فرمود: «ای علی! آیا نیاموزمت کلماتی را که اگر با آن کلمات، دعا کنی، حتّی اگر گناهانت به تعداد مورچگان **(۸۲)**
باشد، آمرزیده می‌شوی ـ هرچند که تو آمرزیده هستی ـ؟ بگو: ‹اللّهمّ لا اله إلّا أنت تبارکت سبحانک ربّ العرش العظیم (= بارخدایا! معبودی جز تو نیست؛ والا و منزّهی، ای پروردگار عرش بزرگ).›»

این حدیث را صاحب فَرائِد السَّمطَین (باب پنجاه و سوم [۳۱۵/۱])؛ محبّ‌الدّین طبری (الرّیاض النَّضِره: ۱۶۹/۲ [۱۱۳/۳])؛ میبدی (شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام [۴۰۶/۱]) از طریق احمد؛ و ذهبی (تلخیص المستدرک علی الصّحیحین: ۵۳۳/۳ [۶۱۳/۳]) از وی آورده‌اند؛ ضمن این که ذهبی آن را صحیح شمرده و به طریق‌های دیگر از زید روایت نموده است. نیز در میزان الإعتدال (۲۲۴/۳ [۲۳۵/۴]) این حدیث، از غُنْدَر، از شُعبه، از میمون ابوعبدالله، از زید روایت گشته و ابن‌صَبّاغ مالکی (الفصول المهمّه: ص۲۴ [ص۳۹]) آن را از تِرمِذی [السّنن: ۵۹۱/۵] و زُهْری، از زید گزارش کرده و گفته است: «تِرمِذی، از زید بن ارقم چنین روایت آورده که رسول خدا ﷺ فرمود: ‹هر کس من مولای او هستم، علی هم مولای او است.›

۳۳/۱ تنها همین لفظ را تِرمِذی روایت کرده و چیزی بر آن نیفزوده؛ امّا زُهْری روز و زمان و مکان را نیز یاد کرده و چنین آورده است: ‹چون رسول خدا ﷺ حجّة الوداع را به جای آورد و روی به مدینه نهاد، در غدیر خمّ که آبگاهی است میان مکّه و مدینه، در روز هجدهم ذی‌الحجّة الحرام، هنگام نیمروز بایستاد. پس فرمود: "ای مردم! از من و شما، هر دو، بازخواست خواهد

شد. آیا من پیام [خدا را] رساندم؟" گفتند: "شهادت می‌دهیم که پیام رساندی و مشفقانه اندرز دادی." فرمود: "من، خود، نیز گواهی می‌دهم که پیام رساندم و مشفقانه اندرز دادم." سپس فرمود: "آیا شهادت نمی‌دهید که معبودی جز خداوند نیست و من رسول او هستم؟"

گفتند: "شهادت می‌دهیم که معبودی جز خداوند نیست و تو رسول اویی." فرمود: (۸۳)
"من نیز همین‌گونه که گواهی دادید، گواهی می‌دهم." سپس فرمود: "ای مردم! در میان شما چیزی بر جای می‌نهم که اگر به آن چنگ زنید، هرگز پس از من گمراه نشوید: کتاب خدا و خاندانم. هلا که خداوند باریک‌دانِ آگاه مرا خبر داده که آن دو جدایی نمی‌پذیرند[1] تا بر کنارهٔ آن حوض بر من درآیند؛ همان حوض من که کرانه‌اش به قدر فاصلهٔ بُصرا تا صنعا و پیمانه‌هایش به شمارهٔ ستارگان است. هرآینه خداوند از شما خواهد پرسید که پس از من با کتاب او و خاندان من چگونه رفتار کردید." آن گاه، فرمود: "ای مردم! چه کسی بیش از همهٔ مردم، بر مؤمنان ولایت دارد؟" گفتند: "خدای و رسولش داناترند." پیامبر سه بار فرمود: "بیش از همهٔ مردم، خاندان من بر مؤمنان ولایت دارند." و بار چهارم دست علی را برگرفت و سه بار فرمود: "بارخدایا! هر که من بر وی ولایت دارم، علی هم مولای اوست. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن دوستار و یاور او را؛ و دشمن شمار هر که را با وی دشمنی ورزد." سپس فرمود: "هلا که هر که حاضر است باید به هر که غایب است، این پیام را برسانَد."›»

این روایت را ابن طَلحهٔ شافعی (مطالب السَّؤول: ص۱۶) به نقل از تِرمِذی، از زید؛ حافظ ابوبکر[2] هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۴/۹) از طریق احمد [المسند: ۵۰۱/۵] و طَبَرانی [المعجم الکبیر: ۱۶۶/۵] و بزّار با ذکر سندشان، از زید؛ و همو (همان: ۱۶۳/۹) آورده‌اند؛ لیکن در نمونهٔ اخیر، چنین آمده است: «رسول خدا ﷺ در جُحفه فرود آمد. سپس به مردم روی کرده، پس از سپاس و ستایش خداوند، فرمود: ‹من برای هیچ پیامبری بیش از نصف عمر پیامبر پیشینش را نیافته‌ام. من در آستانهٔ دعوت [به سوی خدا] و اجابت آنم؛ پس [دربارهٔ من]

۱. به نظر می‌رسد چنان که در بسیاری از روایت‌ها آمده، «لن یفترقا» (= هرگز جدایی نپذیرند) مناسب‌تر باشد. (غ.)
۲. در مأخذ چنین است؛ امّا درستِ آن، ابوالحسن بن ابی‌بکر است. (غ.)

چه می‌گویید؟› گفتند: ‹تو مشفقانه اندرز دادی.› فرمود: ‹آیا شهادت نمی‌دهید که معبودی جز خداوند نیست و محمّد بنده و فرستادهٔ او است و بهشت و جهنّم حقیقت دارد؟› گفتند: ‹چنین شهادت می‌دهیم.› پس دست خویش را فرازآوَرْد و بر سینهٔ خود نهاد و فرمود: ‹من نیز همراه شما شهادت می‌دهم.› سپس فرمود: ‹آیا نمی‌شنوید؟› گفتند: ‹آری.› فرمود: ‹هر آینه من پیش از شما در کنارهٔ حوضم و آن گاه، شما بر کنارهٔ آن حوض نزد من درمی‌آیید؛ همان حوض که پهنای آن به قدر فاصلهٔ صنعا و بصرا، و در آن جام‌های سیمین به شمارهٔ ستارگان (۸۴)
است. پس مراقب باشید که پس از من با آن دو گرانمایه چه می‌کنید!›

کسی ندا داد: ‹ای رسول خدا! آن دو گرانمایه چیستند؟› فرمود: ‹یکی کتاب خدا است که یک سویش در دست خداوند ﷻ است و سوی دیگرش در دستان شما؛ پس به آن تمسّک جویید تا گمراه نشوید. و دیگری، خاندان[1] من است. هر آینه خداوند باریک‌دانِ آگاه مرا خبر داده که آن دو هرگز پیوند نمی‌گسلند تا آن گاه که بر کنارهٔ آن حوض، نزد من (۳۴/۱)
درآیند. این [پیوستگی] را من، خود، برای آن دو از خدا خواسته‌ام.

پس بر آن دو پیشی نگیرید، که هلاک خواهید شد؛ و از آنان پس نیفتید، که نابود خواهید گشت؛ و به آنان نیاموزید، که ایشان، خود، از شما داناترند.› سپس دست علی ؓ را برگرفت و فرمود: ‹هر کس که من بیش از خودش بر وی ولایت دارم، علی هم مولای او است. بارخدایا! دوستار و یاور کسی باش که علی را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن کسی باش که با علی دشمنی ورزد.›»

در روایتی کوتاه‌تر آمده است: «در آن حوض، جام‌های زرّین و سیمین به شمارهٔ ستارگان است.» نیز در آن فرموده است: «فراتر، کتاب خدا است؛ و فروتر، خاندان من.» و در روایتی آمده: «چون رسول خدا ﷺ از حجّة الوداع بازگشت و در غدیر خمّ فرود آمد، فرمان داد که زیر درختانِ بزرگِ سایه‌گستر را روبیدند. سپس برخاست و فرمود: ‹گویی

۱. در نسخه‌ها «عشیرتی» آمده که درستِ آن «عترتی» است.

می‌بینم که [به سوی خدا] فراخوانده شده و آن را اجابت کرده‌ام.›» در پایان همین نقل آمده: «به زید گفتم: ‹آیا خود، این سخن را از رسول خدا ﷺ شنیدی؟› گفت: ‹زیر آن درختان بزرگ سایه‌گستر، کسی نبود که این رویداد را به چشم خود نبیند و آن سخن را به دو گوش خود نشنود.›»

و نیز هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۵/۹) به نقل از تِرمِذی و طَبَرانی [المعجم الکبیر: ۲۱۲/۵] و بزّار، با ذکر سندشان از زید، روایت کرده است: «رسول خدا ﷺ فرمان داد که زیر آن درختان را روبیدند و آب پاشیدند. سپس برای ما به سخن پرداخت و خدای را سوگند که از هر چه تا روز رستاخیز روی می‌دهد، همه را در آن روز برای ما گفت. سپس فرمود: ‹ای مردم! چه کسی بیش از خودتان بر شما ولایت دارد؟› گفتیم: ‹خدای و رسولش بیش از خودمان بر ما ولایت دارند.› فرمود: ‹هر کس من مولای او هستم، این ـ یعنی علی ـ مولای (۸۵)
او است.› سپس دست او را برگرفت و فراز آورد و فرمود: ‹بارخدایا! دوستار و یاور کسی باش که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنِ آن کس باش که با وی دشمنی ورزد.›»

آن گاه، حافظ هَیثَمی راویان این حدیث را ثقه شمرده است. ـ در این جا، نقل ما از سخن وی پایان می‌یابد. ـ

آن چه را هَیثَمی گزارش نموده، تِرمِذی و نَسائی [السّنن الکبری: ۱۳۰/۵] نیز از طریق خاصّ خویش، از زید بن ارقم روایت کرده‌اند. نیز از طریق زُرْقانی مالکی (شرح المواهب: ۱۳/۷) آن را از زید روایت کرده وگفته است: «ضیاء مَقْدِسی این روایت را صحیح شمرده است.» همچنین زُرْقانی از طریق طَبَرانی، سخن پیامبر ﷺ را چنین گزارش کرده است: «ای مردم! همانا خداوند مولای من است و من مولای مؤمنانم و بیش از خودشان بر آنان ولایت دارم. پس هر که من مولای او هستم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوستار و یاور او را دوست بدار و یاری کن؛ و دشمن وی را دشمن شمار؛ هر که به وی محبّت ورزد، به او محبّت ورز؛ و هر کس به وی کینه ورزد، به او کینه ورز؛ یاریگرش را یاری کن؛ و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه؛ و او را مدارِ حقیقت قرار ده.»

نیز این حدیث را خطیب خوارزمی (المناقب: ص۹۳ [ص۱۵۴]) با ذکر سند از حافظ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، از ابوعبدالله حافظ محمّد بن یعقوب، از فقیه ابونصر احمد بن سهل، از حافظ صالح بن محمّد بغدادی، از خَلَف بن سالم، از یحیی بن حَمّاد، از ابوعَوانه، از سلیمان اعمش، از حبیب بن ابی‌ثابت، از ابوالطُفیل، از زید بن ارقم[1] با همان لفظ که حافظ نَسائی آورده، روایت کرده است. ما این روایت را از خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام تألیف نَسائی در صفحهٔ ۳۰ آوردیم.

۳۵/۱ همچنین روایت مذکور را این کسان آورده‌اند: ابن‌عبدالبَرّ (الإستیعاب: ۴۷۳/۲ [۱۰۹۹/۳])؛ ابوالحجّاج (تهذیب الکمال فی أسماء الرّجال [۴۸۴/۲۰]) ابن‌کَثیر شامی (البدایة

(۸۶) والنِّهایه: ۲۰۸/۵ [۲۳۱/۵]) از حبیب بن ابی‌ثابت، از ابوالطُفیل، از زید به طریق نَسائی ـ وی این حدیث را صحیح شمرده است. ـ به نقل از ذهبی؛ همو (همان: ۲۰۹/۵) از ابوالطُفیل و یحیی بن جَعْده و ابوعبدالله میمون، از زید ـ در این جا، حدیث را دارای سند عالی و راویان ثقه خوانده ـ؛ همو (همان: ۳۴۸/۷ [۳۸۵/۷]) از طریق غُنْدَر، از شُعبه، از سَلَمَة بن کُهَیل، از ابوالطُفیل، از ابومریم یا زید بن ارقم و از طریق احمد با دو سند و لفظی که در صفحهٔ ۳۰ آوردیم. او در پی آورده است: «این حدیث را گروهی از جمله ابواسحاق سَبیعی؛ حبیب اَسّاف؛ عطیّهٔ عَوفی؛ ابوعبدالله شامی؛ و ابوالطُفیل عامر بن واثِلَه، از زید بن ارقم روایت کرده‌اند.»

نیز حافظ گنجی شافعی (کفایة الطّالب: ص۱۴ [ص۵۸]) این روایت را به طریق‌های سه‌گانهٔ احمد بن حنبل آورده و پس از نقل الفاظِ روایاتِ وی (همان: ص۱۵ [ص۵۹]) چنین گفته است: «احمد (المسند) بدین گونه روایت را با ذکر سند آورده است. هرگاه کسی همچون احمد، روایتی را تنها با یک سند هم روایت کند، کافی است؛ حال آن که چنین پیشوایی طرق گوناگونی برای این حدیث آورده است!» سپس وی همین حدیث را از استادانش، حافظان چهارگانه، روایت کرده که از این

۱. این همان سند حاکم است که وی آن را صحیح شمرده و ما در صفحهٔ ۳۰ آوردیم.

قرارند: شیخ الاسلام ابومحمّد عبدالله بن ابی‌الوفاء محمّد باذرائی؛ قاضی ابوالفضائل عبدالکریم بن عبدالصّمد انصاری؛ ابوغیث فرج بن عبدالله قُرْطُبی؛ و ابوالفتح نصرالله بن ابی‌بکر بن ابی‌الیاس. سند ایشان به سنن تِرمِذی می‌رسد که او، خود، از سَلَمَة بن کُهَیل، از ابوالطُفیل، از زید روایت کرده است.

حدیث زید را در این مآخذ نیز می‌توان یافت: جامع الأحادیث [۲۶۲/۱۶] و تاریخ الخلفاء
(۸۷) تألیف سیوطی (ص۱۱۴ [ص۱۵۸])؛ الجامع الصّغیر (۵۵۵/۲ [۶۴۲/۲]) به نقل از تِرمِذی و نَسائی و ضیاء مَقْدِسی؛ تهذیب التّهذیب تألیف ابن حَجَر (۳۳۷/۷ [۲۹۶/۷])؛ ریاض الصّالحین (ص۱۵۲ [ص۱۵۶])؛ البیان و التّعریف فی أسباب ورود الحدیث (۱۳۶/۲ [۷۴/۳]) از طَبَرانی و حاکم با ذکر سندهاشان، از ابوالطُفیل، از زید؛ همان (۲۳۰/۲) از تِرمِذی و نَسائی و ضیاء مَقْدِسی با ذکر سندهاشان، از زید ـ صاحب این اثر، نقل کرده که سیوطی این حدیث را متواتر می‌داند ـ؛ کنز العمّال (۱۵۲/۶ [۶۰۲/۱۱]) از تِرمِذی و ضیاء مَقْدِسی؛ همان (۱۵۴/۶ [۶۰۹/۱۱]) از احمد و طَبَرانی (المعجم الکبیر) و ضیاء مَقْدِسی، از زید، و از ۳۰ صحابی؛ همان (۱۵۴/۶ [۶۱۰/۱۱]) به نقل از المعجم الکبیر طَبَرانی [۱۶۶/۵]؛ همان (۳۹۰/۶ [۱۰۴/۱۳]) از ابوالطُفیل عامر بن واثِلَه، ابوعبدالله میمون، عطیّهٔ عَوفی، و ابوضُحیٰ، همگی از زید، به نقل از محمّد بن جَریر طبری (حدیث الولایه)؛ همان (۱۰۲/۶) از یزید بن ابی‌حیّان[1]، از زید.

۳۶/۱ در مِشکاة المَصابیح (ص۵۵۷ [۳۶۰/۳]) از طریق احمد، از بَراء بن عازب و زید؛ و تذکرة خواصّ الأمّه (ص۱۸ [ص۲۹]) از احمد؛ در فضائل الصّحابه تألیف ابن نُمَیْر [۵۸۶/۲] از عبدالملک، از عطیّهٔ عَوفی چنین روایت شده است: «نزد زید بن ارقم رفتم و او را گفتم: ‹مرا دامادی است که از تو برای من حدیثی دربارهٔ علی علیه‌السلام مربوط به روز غدیر نقل کرده است. دوست می‌دارم که آن را از خود تو بشنوم.› گفت: ‹در شما اهل عراق همه گونه مَنِشی هست!›
(۸۸) گفتم: ‹تو را از من بیمی مباد!› گفت: ‹آری؛ در جُحفه بودیم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگام

۱. در المعجم الکبیر؛ تهذیب الکمال؛ و تهذیب التّهذیب، یزید بن حیّان آمده است. (غ.)

نیمروز بر ما درآمد و در حالی که بازوی علی بن ابی‌طالب را برگرفته بود، فرمود: "ای مردم! آیا نمی‌دانید که من بیش از خود مؤمنان بر ایشان ولایت دارم؟" گفتند: "آری." سپس چهار بار فرمود: "هر که من مولای اویم، علی نیز مولای او است."›»

محمّد بن اسماعیل یمنی (الرّوضة النّديّه شرح التّحفة العلويّه [ص۱۵۷ و ۱۵۸]) پس از آوردن حدیث غدیر با طریق‌های گوناگون آن، می‌گوید: «همهٔ آن خطبهٔ بلند را فقیه علّامه، حُمَید مَحَلِّی (محاسن الأزهار) با سند خویش، از زید بن ارقم نقل کرده است. بنا بر این نقل: ‹پیامبر صلی الله علیه وآله از حجّة الوداع بازگشت تا در آبگیر جُحفه در میان راه مکّه و مدینه فرود آمد و فرمان داد که خار و خاشاک زیر درختان بزرگ سایه‌گستر را روبیدند. سپس اعلان نماز جماعت فرمود. ما به سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله روان گشتیم، حال آن که هوا بس سوزان بود و برخی از ما گوشه‌ای از ردای خویش را بر سر و گوشه‌ای را بر پایشان می‌کشیدند تا از شدّت گرما در امان بمانند. چون نزد پیامبر صلی الله علیه وآله برآمدیم، نماز ظهر را پیشاپیش ما گزارْد و سپس به ما روی کرد و فرمود: "سپاس خدای را است. او را می‌ستاییم؛ از او یاری می‌جوییم؛ به او ایمان داریم؛ و بر او توکّل می‌کنیم. از بدی‌های جان‌های خود و زشتی‌های کارهای خویش به خدای پناه می‌جوییم؛ همو که هر که را گمراه کند[۱]، رهنمایی نخواهد داشت و هر که را او هدایت نماید، گمراه‌گری نخواهد بود. گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای نیست و محمّد بنده و فرستادهٔ او است. امّا بعد: ای مردم! هیچ پیامبری را بیش از نیمِ عمرِ پیامبر پیشینش نبوده است. عیسی بن مریم در میان قوم خویش چهل سال درنگ فرمود و من اینک در آستانهٔ بیست سال [پیامبری] هستم. هلا که نزدیک است از شما جدا شوم. هلا که هم از من بازخواست خواهد شد و هم از شما. آیا [دین خدا را] به شما ابلاغ کردم؟ شما چه می‌گویید؟"

از هر سوی، گروهی برخاستند و جوابگویان گفتند: "گواهی می‌دهیم که هرآینه تو بندهٔ

۱. در نسخه‌ها «ضَلَّ» آمده که صحیح آن «اضلّ» است. در صفحهٔ ۱۰ نیز آن را چنان که یافته‌ایم، نقل کردیم.

خدا و فرستادهٔ اویی و رسالتش را ادا نمودی و در راهش سخت کوشیدی و دینش را آشکار
(۸۹) نمودی و او را بندگی کردی، تا آن گاه که مرگت در رسید. خدایت برترین جزایی را دهد که پیامبری از امّتش دریافت کرده است!"

فرمود: "آیا شهادت نمی‌دهید که معبودی جز خدای نیست و محمّد بنده و فرستادهٔ او است و بهشت و جهنّم حقیقت دارد و شما به سراسرِ قرآن ایمان دارید؟" گفتند: "آری." فرمود: "پس من نیز گواهی می‌دهم که به شما راست گفتم و شما هم [دعوت] مرا تصدیق
۳۷/۱ می‌نمایید. هلا که نزدیک است من پیش‌تر از شما بر حوض درآیم و شما هم در کنارهٔ حوض نزد من وارد شوید. پس آن گاه که مرا دیدار کنید، از شما خواهم پرسید: پس از من با آن دو گرانمایه چه کرده‌اید." ما درماندیم که آن دو گرانمایه چیستند، تا این که مردی از مهاجران برخاست و گفت: "ای رسول خدا؛ پدر و مادرم فدای تو بادا! آن دو گرانمایه چیستند؟" فرمود: "برترشان کتاب خدا است که دستاویزی است، یک سویش در دست خدا و سوی دیگرش در دست شما. به آن چنگ زنید و پشت مکنید تا گمراه نشوید. و فروترشان خاندان من است.

[ایشان برترین مصداقند از] کسانی که به سوی قبلهٔ من ایستادند و دعوتم را پذیرفتند؛ پس آنان را نکُشید و ایشان را مغلوب نسازید و در حقّ آنان کوتاهی نورزید؛ که من [این جدایی‌ناپذیری را] برای ایشان از خدای باریک‌دانِ آگاه خواسته‌ام و او [چنین نعمتی را] به من عطا فرموده است. یاورِ آن دو، یار من است و کسی که یاری آن دو را فرونهد، یاری مرا فرونهاده است. دوستارِ آن دو با من دوستی می‌ورزد و دشمنِ آن دو با من دشمنی می‌کند. هلا که پیش از شما هیچ امّتی هلاک نشد مگر این که از هوس‌هایش پیروی کرد و با [صاحبِ] نبوّت خود به مخالفت برخاست و آن را که به دادگری قیام کرد، کشت."

سپس پیامبر دست علی بن ابی‌طالب را گرفت و برافراشت و سه بار فرمود: "هر کس من مولای او هستم، این مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر کس او را

دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن شمار هر کس او را دشمن شمارد.»» (عبقات الأنوار: ۲۳۶/۲ [۳۱۳/۷-۳۱۶])

این روایت را دقیقاً با همین الفاظ وگستردگی، حافظ ابوالحسن علی بن مَغازِلی واسطی شافعی (مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام [ص۱۶]) از ابویَعْلیٰ علی بن ابی‌عبدالله[1] بن علّاف بزّار ـ با رخصت از استاد خویش ـ از عبدالسّلام بن عبدالملک بن حبیب بزّاز، از (۹۰) عبدالله[2] [بن] محمّد بن عثمان، از محمّد بن بَکْر بن عبدالرّزّاق، از ابوحاتِم مُغیرة بن محمّد مُهَلّبی، از مسلم بن ابراهیم، از نوح بن قیس حُدانی، از ولید بن صالح، از پسرخواندهٔ زید بن ارقم آورده است[3].

نیز این کسان حدیث غدیر را از زبان زید بن ارقم روایت کرده‌اند: بَدَخشانی (نُزُل الأبرار: ص۱۹ [ص۵۳]) از طریق احمد و طَبَرانی؛ همو (همان: ص۲۱) از ابونُعَیم و طَبَرانی، از ابوالطُفیل، از زید؛ و آلوسی (روح المعانی: ۳۵۰/۲ [۱۹۴/۶]). همچنین در بخش تابعین، حدیثی از زید به نقل ابولیلی کِنْدی خواهد آمد.

۴۳. ابوسعید زید بن ثابت (د. ۴۵/۴۸؛ و به گفتهٔ برخی: بعد از ۵۰). (۹۳)

حدیث وی را ابن عُقْدَه (حدیث الولایه)؛ و ابوبکر جِعابی (نُخَب المناقب) آورده‌اند. جَزَری شافعی (أسنی المطالب: ص۴ [ص۴۸]) او را از راویان حدیث غدیر شمرده است.

۴۴. زید یا یزید بن شَراحیل انصاری. ۳۸/۱

وی از گواهان امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حدیث غدیر در روز گواه‌خواهی است که حدیثش خواهد آمد. گزارشِ گواهی دادن وی را حافظ ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) آورده (۹۴)

---

۱. در مناقب ابن مَغازِلی و سیر أعلام النّبلاء، و نیز در چاپ جدید مرکز الغدیر، عُبَیدالله آمده است. (م.)

۲. وی همان حافظ ابن سقّا واسطی، محدّث نام‌آور است. (ط.)

۳. علّامه ابن بِطْریق (د. ۶۰۰) که شرح حالش در لسان المیزان ابن حَجَر آمده، این روایت را در العُمْده (ص۵۱) از مناقب ابن مَغازِلی آورده است.

و ابن اثیر (اُسد الغابه: ۲۳۳/۲ [۲۹۰/۲])؛ و ابن حَجَر (الإصابه: ۵۶۷/۱) نیز آن را نقل کرده‌اند. در مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام تألیف خوارزمی [۴۸/۱]؛ و تاریخ آل محمّد (ص۶۷) از اصحاب روایتگر حدیث غدیر شمرده شده است.

۴۵. زید بن عبدالله انصاری.

حدیث وی را ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) با ذکر سند آورده است.

[س]

۴۶. ابواسحاق سعد بن ابی‌وقّاص (د. ۵۴/۵۵/۵۶/۵۸).

حافظ نَسائی (خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ص۳ [ص۲۸]) با ذکر سند از مُهاجر بن مِسمار بن سَلَمَه، از عایشه دختر سعد آورده است: «از پدرم شنیدم که می‌گفت: ‹[خودم دیدم و] شنیدم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز [غدیر در] جُحفه ـ دست علی را برگرفت و ـ در خطبه‌ای، پس از سپاس و ستایش خداوند، فرمود: "ای مردم! من بر شما ولایت دارم." گفتند: "راست می‌گویی، ای رسول خدا!" سپس وی دست علی را برگرفت و برافراشت وفرمود: "این، صاحب ولایت پس از من است و هم‌و است که به جای من، بار رسالتم را بر دوش می‌کشد. هر که او را دوست بدارد و یاری کند، من دوستار و یاورش هستم؛ و هر که با وی دشمنی ورزد، من با او دشمنی ورزم."›»

در خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام (ص۴ [ص۳۸]) با ذکر سند از عبدالرّحمان بن سابط، از سعد چنین آمده است: «[در جمعی] نشسته بودم که علی بن ابی‌طالب رضی‌الله‌عنه را نکوهش می‌کردند. گفتم: ‹من، خود، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که فرمود: "در علی سه ویژگی است."؛ ـ و اگر هر یک از این سه مرا می‌بود، برایم دوست‌داشتنی‌تر از شتران سرخ‌موی بود! ـ شنیدم که فرمود: "هرآینه نسبتِ او با من، همان نسبتِ هارون است با موسی؛ با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست." و شنیدم که فرمود: "بی‌تردید، فردا پرچم [جنگ] را به مردی خواهم سپرْد که خدای و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش (۹۵)

نیز او را دوست می‌دارند.“ و از او شنیدم که فرمود: ”هرکس من مولای او هستم، علی نیز مولای او است.“›»

در خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام (ص۱۸؛ در چاپی دیگر: ص۲۵ [ص۱۱۴]) با ذکر سند از مُهاجر بن مِسمار، از عایشه دختر سعد، از وی آمده است: «همراه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در راه مکّه بودیم و او به سوی آن[1] رهسپار بود. چون به غدیر خمّ رسید، ایستاد تا مردم گردآیند. پس هرکه پیش رفته بود، بازگردانده شد و هرکه بازمانده بود، رسید. چون مردم نزد او گردآمدند، فرمود: ‹ای مردم! [آیا پیام را رساندم؟› گفتند: ‹آری.› سه بار فرمود: ‹بارخدایا! گواه باش.› سپس فرمود: ‹ای مردم!][2] چه کسی بر شما ولایت دارد؟› گفتند: ‹خدا و رسولش.› این پرسش و پاسخ سه بار صورت پذیرفت. آن گاه، وی دست علی را گرفت و او را ایستانید و فرمود: ‹هرکس خدا و رسولش بر وی ولایت دارند، این نیز مولای او است. بارخدایا! دوستار و یاور کسی باش که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنِ آن کس باش که با وی دشمنی ورزد.›»

صاحب خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام (ص۱۸ [ص۱۱۳]) این روایت را از عامر بن سعد، از وی؛ و از ابن عُیَینه، از عایشه دختر سعد، از وی آورده است.

۳۹/۱ نیز به نقل العُمْده (ص۴۸ [ص۹۷]) آن را عبدالله بن احمد بن حنبل[3] با ذکر سند از
(۹۶) عبدالله بن صَقْر ـ به سال ۲۹۹ ـ از یعقوب بن حمدان[4] بن کاسب، از سفیان، از ابن ابی نَجیح، از پدرش و ربیعهٔ جُرَشی، از سعد آورده است. همچنین حافظ بزرگ، محمّد بن ماجه

---

۱. در نسخه‌ها چنین آمده و صحیح آن چنین است: «به سوی مدینه رهسپار بود.»

۲. درون قلّاب از السّنن الکبری (۱۳۵/۵) گرفته شده است. (غ.)

۳. نویسندهٔ العُمْده، کتاب فضائل الصّحابه را به عبدالله بن احمد (د. ۲۹۰) نسبت داده، حال آن که این کتاب نوشتهٔ پدرش احمد بن حنبل است، چنان که در نسخهٔ چاپ شدهٔ آن آمده و در آن، افزوده‌هایی از عبدالله و نیز شاگردش قَطیعی، از دیگر استادانش به چشم می‌خورَد. همین حدیث نیز روایت قَطیعی، از عبدالله بن صَقْر سُکَّری (د. ۳۰۲) است که خواهد آمد و با همین سند در فضائل الصّحابه آمده است. (ط.)

۴. بعد از این، جناب مؤلّف در صفحهٔ ۸۶ اشاره خواهد فرمود که یعقوب بن حُمَید درست است. (م.)

(السّنن: ٣٠/١ [٤٥/١]) با ذکر سند از عبدالرّحمان بن سابط، از سعد چنین روایت کرده است که معاویه به یک سفر حج آمده بود که سعد نزد وی رفت. از علی یاد شد و معاویه او را ناسزا گفت. سعد خشمگین گشت و گفت: «دربارهٔ مردی چنین سخن می‌گویی که شنیدم رسول خدا ﷺ در حقّ وی فرمود: ‹هرکس من مولای او هستم، علی نیز مولای او است.›؛ و نیز شنیدم که [به او] فرمود: ‹نسبت تو با من، همان نسبت هارون است با موسی؛ با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست.›؛ و هم شنیدم که [دربارهٔ وی] فرمود: ‹هرآینه امروز پرچمِ [جنگ] را به مردی می‌سپارم که خدای و رسولش او را دوست می‌دارند.›»

حافظ حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ١١٦/٣ [١٢٦/٣]) از ابوزکریّا یحیی بن محمّد عَنْبَری، از ابراهیم بن ابی‌طالب، از علی بن مُنذر، از ابوفُضَیل[١]، از مسلم ملائی، از خَیْثَمة بن عبدالرّحمان، از سعد روایت کرده که مردی به وی گفت: «علی تو را نکوهش می‌کند که وی را همراهی نکردی.» سعد گفت: «به خدا سوگند! این همراهی نکردن ناشی از رأی خطای من بود؛ زیرا علی بن ابی‌طالب را سه چیز دادند که اگر یکی از آن‌ها را به من می‌دادند، برایم دوست‌داشتنی‌تر از دنیا و نعمت‌های آن بود. [نخست آن که] رسول خدا ﷺ در روز غدیر خمّ پس از سپاس و ستایش خداوند فرمود: ‹آیا می‌دانید که من بر مؤمنان بیش از هرکس ولایت دارم؟› گفتیم: ‹آری.› فرمود: ‹بارخدایا! هرکه من مولای اویم، علی نیز مولای او است؛ دوست بدار و یاری کن دوستار و یاور او را؛ و دشمن شمار دشمن او را.› [دوم آن که] روز خیبر وی را که به سبب درد چشم، چیزی نمی‌دید، نزد پیامبر آوردند. وی گفت: ‹ای رسول خدا! به دردِ چشم گرفتارم.› رسول خدا در چشم او (٩٧)
دمید و برایش دعا فرمود، چندان که وی تا هنگام کشته شدن، دیگر به درد چشم گرفتار نشد؛ و [آن روز نیز] دروازهٔ خیبر را گشود.

[سوم آن که] رسول خدا ﷺ عمویش عبّاس و دیگران را از مسجد بیرون فرمود و عبّاس به

١. در مأخذ و نیز در تهذیب التّهذیب (١٢٢/١٠) ابن فُضَیل آمده است. (غ.)

وی گفت: ‹ما را با آن که از بستگان توییم و با تو خویشاوندی عمویی داریم، بیرون می‌رانی؛ امّا علی را [در مسجد] جای می‌دهی؟› پیامبر فرمود: ‹من نیستم که شما را بیرون می‌رانم و علی را جای می‌دهم؛ بلکه خدا است که شما را خارج ساخته، و او را ساکن می‌کند.›»

حافظ ابونُعَیم (حِلیة الأولیاء: ۳۵۶/۴) با ذکر سند از شُعبه، از حکم، از ابن‌ابی‌لیلی، از سعد بن ابی‌وقّاص آورده است: «رسول خدا ﷺ سه امتیاز برای علی بن ابی‌طالب برشمرْد: [یکی آن که فرمود:] ‹هرآینه فردا پرچمِ [جنگ] را به مردی خواهم سپرد که خدای و رسولش را دوست می‌دارد.› و [دیگر آن که] حدیث طیر (= مرغ) [را در بارهٔ او فرمود] و [سوم این که] حدیث غدیر [را در شأن او بگفت].»

حدیث غدیر را از سعد این کسان روایت کرده‌اند: حافظ ابن‌عُقْدَه (حدیث الولایه) با ذکر سند از سعید بن مُسَیِّب، از سعد[1]؛ حافظ ابومحمّد عاصمی (زین الفتی) از طریق
۴۰/۱ ابن‌عُقْدَه که عین آن در حدیث تهنیت خواهد آمد؛ حافظ طَحاوی حنفی (مشکل الآثار: ۳۰۹/۲) با ذکر سند از مُصْعَب بن سعد، از سعد، از طریق شُعبة بن حجّاج ـ وی شُعبه را امین و روایتش را درست و گفتارش را حجّت دانسته است. ـ؛ و حَمُّوئی (فَرائِد السَّمطَین [۷۰/۱]) با ذکر سند از عایشه دختر سعد، از پدرش. نیز خطیب خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام [۴۸/۱])؛ و جَزَری (أسنی المطالب: ص۳ [ص۴۸]) او را از اصحاب روایتگر حدیث غدیر شمرده‌اند.

(۹۸) حافظ گنجی شافعی (کفایة الطّالب: ص۱۶ [ص۶۲]) از طریق حافظ یوسف بن خلیل دمشقی و حافظ ابوالغنایم محمّد بن علی نَرسی با سندهاشان، از ابن‌جُدْعان، از سعید بن مسَیِّب، از سعد[2] روایتی آورده که آغاز آن چنین است: «به سعد گفتم: ‹ ... .›» این روایت تا پایان، در حدیث تهنیت خواهد آمد.

---

۱. حافظ عاصمی و علّامه حلّی در اجازه‌نامهٔ بزرگش، این را از وی نقل کرده‌اند.

۲. در چاپ جدید مرکزالغدیر عبارت «از سعد» حذف شده است. (م.)

همو (کفایة الطّالب: ص۱۵۱ [ص۲۸۵]) از استاد بزرگ عبدالله بن عمر بن حَمُّویه در دمشق، از حافظ ابوالقاسم علی بن حسن بن هبةالله شافعی، از ابوالفضل فضیلی، از ابوالقاسم خلیلی، از ابوالقاسم خُزاعی، از هَیثَم بن کُلَیب الشّاشی، از احمد بن شدّاد تِرمِذی، از علی بن قادم، از اسرائیل، از عبدالله بن شریک، از حرث[1] بن مالک روایت کرده است: «به مکّه درآمدم و با سعد بن ابی‌وقّاص دیدار کردم. گفتم: ‹آیا چیزی شنیده‌ای که مایهٔ افتخار علی باشد؟› گفت: ‹چهار چیز را دربارهٔ وی گواه بوده‌ام که اگر یکی از آن‌ها مرا می‌بود، برایم دوست داشتنی‌تر از عمر نوح در دنیا بود، [یکی آن که] رسول خدا ﷺ ابوبکر را برای [ابلاغ سورهٔ] بَراءت نزد مشرکان قریش فرستاد، وی یک روز و شب را برای انجام این مأموریّت طی کرد؛ امّا پیامبر به علی فرمود: "در پی ابوبکر رو و سوره را از او بگیر و خود، آن را ابلاغ کن." پس علی ابوبکر را بازگرداند. وی بازگشت و گریان، گفت: "ای رسول خدا! آیا دربارهٔ من آیه‌ای نازل شد؟" پیامبر ﷺ فرمود: "جز خیر چیزی نازل نشده؛ و آن، این است که پیامم را یا باید خود برسانم و یا مردی که از من باشد ـ یا: مردی که از خاندان من باشد ـ."

[افتخار دوم این که] ما همراه پیامبر در مسجد ساکن بودیم. پس شبی در میان ما ندا برخاست که همگان، جز خاندان پیامبر ﷺ و خاندان علی، باید [برای سکونت] از مسجد بیرون روند.

(۹۹) پس ما خارج شدیم، در حالی که به سبب شتاب، کفش‌هایمان را [به درستی نپوشیده و] بر روی زمین می‌کشیدیم. صبحگاهان عبّاس نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: "ای رسول خدا! عموهایت را بیرون راندی و این نوجوان [= علی] را جای دادی؟" رسول خدا ﷺ فرمود: "من نه فرمان دادم که شما بیرون روید و نه امر کردم که این نوجوان بمانَد؛ بلکه خدا بود که چنین فرمان داد." سومین [افتخار] این بود که پیامبر خدا، عمر و سعد را به [عرصهٔ] خیبر گسیل فرمود. سعد جراحت برداشت و عمر بازگشت. رسول خدا ﷺ فرمود: "امروز پرچم [نبرد] را به

۱. در چاپ مرکز الغدیر، حارث آمده است. (م.)

مردی می‌سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند.“ پیامبر در این سخن، علی را بسیار ستود که من از برشمردن آن ستایش‌ها بیم دارم.[۱] سپس علی را خواست. گفتند که دچار چشم درد است. پس وی را کشانده با خود آوردند. پیامبر به او فرمود: ”چشمانت را بگشای!“ گفت: ”نمی‌توانم.“ پس پیامبر در چشمان او دمید و با انگشتِ شستِ خویش چشمانش را نوازش کرد. آن گاه، پرچم [نبرد] را به وی سپرد.

[افتخار] چهارم آن که در روز غدیر خمّ، رسول خدا ﷺ سخنی رسا ایراد فرمود و سپس سه بار گفت: ”ای مردم! آیا من بر مؤمنان بیش از خودشان ولایت ندارم؟“ گفتند: ۴۱/۱
”آری.“ سپس فرمود: ”ای علی؛ نزدیک آی!“ پس علی دست فراز آورْد و پیامبر دست وی را برافراشت، چندان که سپیدی زیر بغلش را دیدم. آن گاه، سه بار فرمود: ”هرکس من بر او ولایت دارم، علی نیز مولای او است.“›»

حافظ گنجی [کفایة الطّالب: ص۲۸۷] گوید: «این حدیث حسن است و جنبه‌های مختلف مضمون آن درست است.» [سپس یکایک آن مناقب را برمی‌شمرَد] تا آن جا که می‌گوید: «[منقبت چهارم:] حدیث غدیر؛ که ابن‌ماجه [السّنن: ۴۵/۱] و تِرمِذی [السّنن: ۵۹۱/۵] آن را از محمّد بن بشّار، از محمّد بن جعفر روایت کرده‌اند.»

حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۷/۹) از طریق بزّار [المسند: ۴۱/۴] از سعد روایت کرده که (۱۰۰)
رسول خدا ﷺ دست علی را گرفته، فرمود: «آیا من بر مؤمنان بیش از خودشان ولایت ندارم؟ هر که من بر او ولایت دارم، علی نیز بر وی ولایت دارد.» سپس هَیثَمی گوید: «این حدیث را بزّار روایت کرده و واسطه‌های روایت، همگی، ثقه هستند.»

ابن‌کَثیر شامی (البدایة والنّهایه: ۲۱۲/۵ [۲۳۱/۵]) از کتاب غدیر ابن‌جَریر طبری، از ابوالجوزاء احمد بن عثمان، از محمّد بن خالد، از عَثْمه، از موسی بن یعقوب زَمْعی ـ و او فردی است

۱. ترجمهٔ حاضر با متن برابر است؛ امّا در مسند الشّاشی، عبارتی آمده که با ساختار جمله بیش‌تر تناسب دارد و ترجمهٔ آن چنین است: «بیم دارم که در نقل آن دچار خطا شوم.»(غ.)

بس راستگو ـ از مُهاجر بن مِسمار، از عایشه دختر سعد، از سعد روایت کرده است: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که در روز [غدیر در] جُحفه، در حالی که دست علی را گرفته بود، به سخن پرداخت: ‹ای مردم! من بر شما ولایت دارم.› گفتند: ‹گفتارت راست است.› پس پیامبر دست علی را برافراشت و فرمود: ‹این، پس از من صاحب ولایت است و به جای من [حقّ رسالت را] ادا می‌کند و هرآینه خداوند دوستار و یاور هر آن کس است که دوستار و یاور او باشد.›» [ابن‌کَثیر ادامه می‌دهد:] «استاد ما، ذهبی، گفت: ‹این حدیث حَسَن و غریب[1] است؛ و آن را ابن جَریر از حدیث یعقوب بن جعفر، از ابوکَثیر، از مُهاجر بن مِسمار بازآورده که به موجب آن، پیامبر ﷺ توقّف فرمود تا پس‌ماندگان به او بپیوندند و فرمان داد تا پیش‌افتادگان را بازگردانند و سپس با ایشان سخن گفت.›» آن گاه، همهٔ حدیث را آورده است.

نیز در البدایة و النِّهایه (۳۴۰/۷ [۳۷۶/۷]) از حسن بن عرفهٔ عَبْدی، از محمّد بن خازِم ابومعاویهٔ نابینا، از موسی بن مسلم شَیبانی، از عبدالرّحمان بن سابط، از سعد بن ابی‌وقّاص نقل کرده است: «یک بار معاویه به سفر حج آمده بود، سعد بن ابی‌وقّاص به دیدار وی رفت. [در آن مجلس] از علی یاد کردند.

(۱۰۱) سعد گفت: ‹او سه ویژگی داشت که اگر یکی از آن‌ها مرا بود، از دنیا و هر چه در دنیا است، برایم دوست‌داشتنی‌تر بود. [نخست این که] از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: "هر کس من بر او ولایت دارم، علی نیز مولای او است."›» ـ تا انتهای حدیث، چنان که ابن‌ماجه آورده و ما در صفحهٔ ۳۸ نقل کردیم. ـ سپس ابن‌کَثیر می‌گوید: «این حدیث را روایت نکرده‌اند، هرچند سندش نیکو است.»

جلال‌الدّین سیوطی (جامع الأحادیث [۲۲۶/۱۱]) از طریق سعد؛ همو (تاریخ الخلفاء: ص۱۱۴ [ص۱۵۸]) از طَبَرانی؛ متّقی هندی (کنز العمّال: ۱۵۴/۶ [۶۰۹/۱۱]) از ابونُعَیم

۱. «غریب» حدیثی است که متن یا سند آن منفرد باشد. ظاهراً در این جا، مراد وی آن است که حدیث غدیر را در طبقهٔ اوّل یا در نقل از شیخ حدیث، تنها یک نفر روایت کرده، گرچه در طبقات بعد اشتهار یافته است. (م.)

(فضائل الصّحابه)؛ و همو (همان: ۴۰۵/۶ [۱۶۲/۱۳]) از ابن جَریر طبری؛ وَصّابی (الإکتفاء فی فضائل الأربعة الخلفاء) به نقل از ابن ابی‌عاصم [السّنّه: ۵۹۱/۲] و سعید بن منصور در ۴۲/۱
کتاب‌های سنن خویش با ذکر سند؛ و بَدَخشانی (نُزُل الأبرار: ص۲۰ [ص۵۲ و۵۳]) از طَبَرانی، و ابونُعَیم (فضائل الصّحابه) روایت وی را آورده‌اند.

سعد یکی از ده تنِ بشارت یافته است که حافظ ابن مَغازِلی (مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام [ص۲۷]) و خوارزمی [مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام: ۴۸/۱] از راویان حدیث غدیرش شمرده‌اند.

۴۷. سعد بن جُنادَۀ عَوفی (پدرِ عطیّۀ عَوفی).[1] (۱۰۳)

ابن عُقْدَه (حدیث الولایه)؛ و قاضی ابوبکر جِعابی (نُخَب المناقب) حدیث غدیر را از وی روایت کرده‌اند. خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام) او را از صحابۀ روایتگر حدیث غدیر شمرده است.

۴۸. سعد بن عُبادۀ انصاری خزرجی (د. ۱۵/۱۴؛ یکی از نقیبان دوازده‌گانه).

حدیث وی را ابوبکر جِعابی (نُخَب المناقب) آورده است.

۴۹. ابوسعید سعد بن مالک انصاری خُدْری (د. ۷۴/۶۵/۶۴/۶۳؛ دفن گشته در بقیع).

حافظ ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) با ذکر سند از سهم بن حُصَین اسدی روایت کرده است: «من و عبدالله بن علقمه به مکّه وارد شدیم. روزگاری بود که عبدالله، علی علیه‌السلام را بسیار دشنام می‌گفت. به وی گفتم: ‹آیا می‌خواهی با این مرد، یعنی ابوسعید خُدْری، دیداری تازه کنی؟› گفت: ‹آری.› پس هر دو نزد وی رفتیم. عبدالله گفت: ‹آیا دربارۀ علی چیزی شنیده‌ای که مایۀ افتخار وی باشد؟› گفت: ‹آری؛ ـ آن گاه که تو را حدیث گفتم، دربارۀ آن از مهاجران و انصار نیز سؤال کن! ـ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خمّ، به شیوایی و

۱. نیازمند یادکرد است که در چاپ اوّل از مرکز الغدیر، این شماره به صورت مکرّر ۴۶ آمده و شمارۀ ۵۴ حذف شده است. (م.)

رسایی سخن گفت و سپس فرمود: "ای مردم! آیا من بر مؤمنان بیش از خودشان ولایت ندارم؟" گفتند: "آری." این پرسش و پاسخ سه بار صورت پذیرفت. سپس فرمود: "ای علی؛ نزدیک آی!" آن گاه، رسول خدا صلی الله علیه وآله دو دست وی را برافراشته، چندان که سپیدی زیر بغل آن دو را دیدم. پس فرمود: "هرکه من مولای اوهستم، علی هم مولای اواست."›
عبدالله بن علقمه گفت: ‹[ای ابوسعید!] آیا تو، خود، این را از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدی؟›
ابوسعید درحالی که به گوش‌ها و سینهٔ خویش اشاره می‌کرد، پاسخ داد: ‹آری؛ با دوگوش خود شنیده‌ام وقلبم این سخن را در خویش جای داد.›»

عبدالله بن شریک می‌گوید: «پس [از این گفت و شنود] ابن‌علقمه و ابن حُصَین
(۱۰۴) نزد ما آمدند و چون نماز را درگرمای نیمروزگزاردیم، عبدالله بن علقمه برخاست و سه بار گفت: ‹من روی توبه به سوی خدا می‌آورم و از او آمرزش می‌خواهم که به علی دشنام می‌داده‌ام.›»

حافظ ابوبکر بن مَرْدَوَیه با ذکر سند از ابوسعید روایت کرده است که روزی پیامبر صلی الله علیه وآله مردم را به غدیر خمّ فراخوانْد ودرآن روزکه پنج‌شنبه[۱] بود، فرمان داد تا خار و خاشاک زیر
۴۳/۱ درخت را بروبند؛ وسپس مردم را به [ولایت] علی فراخواند. ـ تمام این روایت در [مبحث مربوط به] آیهٔ إکمال خواهد آمد. ـ

حافظ ابونُعَیم (ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام [ص۵۶]) با ذکر سند از ابوسعید روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وآله درغدیر خمّ مردم را به [ولایت] علی فراخوانْد و فرمان داد که خار وخاشاک زیر درختان روبیده شود. متن وسند این روایت، به خواست خدا، خواهد آمد.
حافظ ابوسعید مسعود بن ناصر سِجِستانی (کتاب الولایه) ضمن ذکر روایاتی که با ذکر سند

---

۱. چنان که خواهد آمد، شماری از راویان حدیث غدیر چنین گفته‌اند؛ امّا این، با نظر اتّفاقی انبوهِ دانشمندان سازگار نیست که روز عرفه، یعنی نهم ذی‌الحجّه در حجّة الوداع را جمعه دانسته‌اند. بدین سان، روز غدیر، یعنی هجدهم ذی‌الحجّه، برابر با یک‌شنبه بوده است. نیزآن روایتِ نخست، با این بیان صریح عالمان که روز نخست ذی‌الحجّه با پنج‌شنبه برابر بوده، سازگار نیست.

ازابوسعید آورده، با متن و سند این روایت همداستان شده، چنان که خواهیم آورد. نیز آن چه حافظ ابوالقاسم عُبَیدالله حَسْکانی [شواهد التّنزیل: ۲۰۱/۱] با ذکر سند آورده، با متن و سند این روایت سازگار است، همچنان که خواهد آمد.

حافظ ابوالفتح محمّد بن علی نطنزی (الخصائص العلویّه) از حسن بن احمد مَهری، از احمد بن عبدالله بن احمد، ازمحمّد بن احمد بن علی، ازمحمّد بن عثمان بن ابی‌شَیبه، ازیحیی حِمّانی، ازقیس بن ربیع، ازابوهارون عَبْدی، ازابوسعید خُدْری روایت کرده است (۱۰۵)
که رسول خدا ﷺ درغدیر خمّ، مردم را به [ولایت] علی ؑ فراخواند وفرمان داد که خار و خاشاک زیر درخت روبیده شود. ـ وآن روز پنج‌شنبه بود. ـ

پس پیامبر ﷺ علی را فراخوانْد و بازوهای او را گرفت وآن را برافراشت، چندان که مردم را به سپیدی زیر بغل‌های رسول خدا ﷺ نظر افتاد. ازآن پس، هنوزپراکنده نشده بودند که این آیه فرود آمد: «امروز دینتان را کمال بخشیدم ... .» [مائده/۳] پس پیامبر خدا ﷺ فرمود: «خدای را به بزرگی می‌ستایم برکمال بخشیدن دین وتمام کردن نعمت وخشنودی از رسالتم وولایت علی پس ازمن.» [ونیز] فرمود: «هرکه من مولای اویم، علی نیزمولای او است؛ بارخدایا! دوست بدار و یاور باش هرکس که علی را دوست بدارد و یاری کند؛ ودشمن شمارهرکه را با وی دشمنی کند. یاریگرش را یاری فرما وهرکه یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه!» سپس حَسّان بن ثابت گفت: «ای رسول خدا! مرا رخصت فرما که در شأن علی ابیاتی بسرایم تا توبشنوی.» فرمود: «با برکتی که خدای تورا داده، بخوان!» حَسّان برخاست وگفت: «ای گروه بزرگان قریش! به گواهی رسول خدا ؑ سخن مرا درشأن این ولایتِ پایداربشنوید:

درروزغدیر، پیامبرشان ایشان را ندا می‌دهد ... .» ـ این ابیات تا فرجام، دربخش شاعران سدهٔ نخست خواهد آمد. ـ

حدیث غدیرِ ابوسعید خُدْری را این کسان روایت کرده‌اند: نیشابوری (غرائب القرآن و رغائب الفرقان: ۱۹۴/۶)؛ حمُّوئی (فَرائِد السَّمطَین [۷۲/۱]) به دو طریق از عَبْدی،

ازوی؛ خوارزمی (المناقب: ص۸۰ [ص۱۳۵]) ازابوهارون عَبْدی، ازوی؛ ابن‌صَبّاغ مالکی (الفصول المهمّه: ص۲۷ [ص۴۲])؛ حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۸/۹) ازطریق طَبَرانی (المعجم الأوسط [۱۳۳/۳])؛ ابن‌کَثیر (التّفسیر: ۱۴/۲) به نقل ازابن‌مَرْدَوَیه، ازطریق ابوهارون
(۱۰۶) عَبْدی، ازابوسعید؛ همو (البدایة والنّهایه: ۳۴۹/۷ و۳۵۰ [۳۸۶/۷]) ازابن‌مَرْدَوَیه وابن‌عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۲۳۷/۱۲] ازابوسعید [ترجمة الإمام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام : ص۵۶۵-۵۸۸]؛
۴۴/۱ سیوطی (جامع الأحادیث [۴۶۷/۱۹]؛ تاریخ الخلفاء: ص۱۱۴ [ص۱۵۸]؛ الدّرّ المنثور (۲۵۹/۲ [۱۹/۳]) ازطریق ابن‌مَرْدَوَیه وابن‌عساکر؛ همو (همان: ۲۹۸/۲ [۱۱۷/۳]) ازابن‌ابی‌حاتِم سِجِستانی وابن‌مَرْدَوَیه وابن‌عساکر، ازوی؛ متّقی هندی (کنزالعمّال: ۳۹۰/۶ [۱۰۴/۱۳]) ازعطیّهٔ عَوفی، ازوی، ازطریق ابن‌جَریر طبری با لفظ زید بن ارقم که درحدیث زید، از طریق نَسائی درج است؛ همو (همان: ۴۰۳/۶ [۱۵۷/۱۳]) ازعُمَیرة بن سعد درضمن گواهی ابوسعید به حدیث غدیر برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام درروزگواه‌خواهی دررَحْبَه؛ بَدَخشانی (نُزُل الأبرار: ص۲۰ [ص۵۳]) ازطریق طَبَرانی، ازوی؛ آلوسی (روح المعانی: ۳۴۹/۲ [۱۹۳/۶]) از سیوطی، از ابن‌ابی‌حاتِم و ابن‌مَرْدَوَیه و ابن‌عساکر؛ [رشیدرضا] (تفسیر المنار: ۴۶۳/۶) از ابن‌ابی‌حاتِم و ابن‌مَرْدَوَیه و ابن‌عساکر؛ و بدرالدّین محمود مشهور به ابن‌عینی حنفی (عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری [۲۰۶/۱۸]) ازطریق حافظ واحدی، ازعطیّهٔ عَوفی، ازابوسعید. به خواست خدا، عین لفظ روایات این گروه، درجای خود خواهد آمد. جَزَری (أسنی المطالب: ص۳) نیزوی را ازراویان حدیث غدیر دانسته است.

(۱۰۷) **۵۰. سعید بن زید قُرَشی عِدوی (د. ۵۰/۵۱؛ ازده تنِ بشارت یافته).**

حافظ ابن‌مَغازِلی (مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام [ص۲۷]) اورا از۱۰۰ راوی حدیث غدیربا طریق‌های خویش شمرده است.

۵۱. سعید بن سعد بن عُبادهٔ انصاری.

حافظ ابن‌عُقْدَه (کتاب الولایه) حدیث غدیررا ازوی روایت کرده است.

۵۲. ابوعبدالله سلمان فارسی (د. ۳۶/ ۳۷ در حدود ۳۰۰ سالگی).

حافظ ابن عُقْدَه (حدیث الولایه)؛ جِعابی (نُخَب المناقب)؛ و حَمُّوئی شافعی (فرائد السمطین، باب پنجاه و هشتم [۳۱۵/۱]) حدیث غدیر را با ذکر سند از وی روایت کرده‌اند و شمس‌الدّین (۱۰۸)
جَزَری شافعی (أسنی المطالب: ص۴ [ص۴۸]) وی را از صحابهٔ روایت کنندهٔ حدیث غدیر شمرده است.

۵۳. ابومسلم سَلَمَة بن عمرو بن اَکوَع اسلمی (د. ۷۴).

ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) حدیث غدیر را با سند خود از وی روایت کرده است.

۵۴. ابوسلیمان سَمُرَة بن جُنْدَب فَزاری (هم‌پیمان انصار؛ د. ۵۸/ ۵۹/ ۶۰ در بصره).

ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) و جِعابی (نُخَب المناقب) حدیث غدیر وی را روایت کرده‌اند. شمس‌الدّین جَزَری شافعی (أسنی المطالب: ص۴ [ص۴۸]) او را از صحابهٔ روایت کنندهٔ حدیث غدیر شمرده است.

۴۵/۱
۵۵. سهل بن حُنَیف انصاری اوسی (د. ۳۸).

حافظ ابن عُقْدَه و جِعابی، روایت غدیر را از طریق وی با ذکر سند روایت کرده‌اند. ابن اثیر (اُسْد الغابه: ۳۰۷/۳ [۴۶۹/۳]) او را از کسانی برشمرده که در روز رَحْبَه، برای علی علیه‌السلام (۱۰۹)
گواهی دادند ـ چنان که در حدیث اَصْبَغ بن نُباته خواهد آمد ـ و گفته است که روایتش را ابوموسی با سند آورده است. نیز جَزَری شافعی (أسنی المطالب: ص۴ [ص۴۸]) وی را از صحابهٔ روایت کنندهٔ حدیث غدیر برشمرده است.

۵۶. ابوالعبّاس سهل بن سعد انصاری خزرجی ساعدی (د. ۹۱ در ۱۰۰ سالگی).

وی در شمار کسانی است که برای علی ـ صلوات الله علیه ـ به حدیث غدیر گواهی داد؛ چنان که در حدیث گواه‌خواهی از طریق ابوالطُفیل خواهد آمد. سَمْهودی (جواهر العِقْدَین [برگهٔ ۱۷۱]) از طریق ابن عُقْدَه؛ و قُنْدُوزی حنفی (ینابیع المودّه: ص۳۸ [۳۶/۱]) از سَمْهودی، روایت وی را آورده‌اند. در تاریخ آل محمّد (ص۶۷) وی از راویان حدیث غدیر شمرده شده است.

[ص؛ ض]

۵۷. ابواُمامه صُدَی بن عَجلان باهلی (سکناگزیده در شام و درگذشته ۸۶ در همان جا).

در شمار صحابهٔ روایت کنندهٔ حدیث غدیر است که ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) روایتش را آورده است.

(۱۱۰) **۵۸. ضُمیرهٔ اسدی.**

عین روایتش در حدیث الولایه وکتاب الغدیر منصور رازی آمده است. در مأخذ اخیر، نام وی ضَمْرة بن حدید ذکرگشته؛ امّا من گمان دارم که وی ضمیرة بن جُنْدَب یا ضمیرة بن حبیب است. ـ بدان مأخذ رجوع کنید. ـ[1]

[ط]

۵۹. طلحة بن عُبَیدالله تیمی (کشته شده در نبرد جمل به سال ۳۶ در ۶۳ سالگی).

وی در روز جمل، برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حدیث غدیر گواهی داد.

این کسان حدیث وی را روایت کرده‌اند: مسعودی (مروج الذّهب: ۱۱/۲ [۳۸۲/۲])؛ حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۳۷۱/۳ [۴۱۹/۳])؛ خوارزمی (المناقب: ص۱۱۲ [ص۱۸۲])؛ حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۷/۹)؛ سیوطی (جامع الأحادیث [۱۳/۱۷])؛ ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۳۹۱/۱ [۳۴۲/۱]) به نقل از حافظ نَسائی؛ و متّقی هندی (کنزالعمّال: ۸۳/۶ [۳۳۲/۱۱]) به نقل از حافظ ابن عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۵۶۸/۸]. همو (کنزالعمّال: ۱۵۴/۶ [۶۰۹/۱۱]) حدیث وی را از المستدرک علی الصّحیحین حاکم آورده که غیر از حدیث گواه خواهی روز جمل است. در آن جا، طریق‌های فراوان دیگر مندرجند که با الفاظشان در بخش حدیث گواه خواهی روز جمل خواهد آمد.

---

۱. در جواهر العِقْدَین (ق۸۵/أ) آمده است: «ضَمْرهٔ اسلمی؛ حدیث غدیر وی را ابن عُقْدَه (کتاب الولایه) با ذکر سند آورده است.» در اُسْد الغابه (۵۹/۳) نام وی ضَمْرة بن سعد سَلَمی آمده و از وی حدیثی روایت گشته و چنین گفته شده است: «آن را ابن مَنْده و ابونُعَیم با ذکر سند آورده‌اند؛ جز این که ابونُعَیم وی را ضَمْرة بن سعد سَلَمی خوانده و برخی نیز ضمیره گفته‌اند.» (ط.)

حافظ عاصمی (زین الفتی) در شرح سورهٔ «هل أتی» از محمّد بن ابی‌زکریّا، از ۴۶/۱
ابوالحسن محمّد بن ابی‌اسماعیل علوی، از محمّد بن عمر بزّاز، از عبدالله بن زیاد (۱۱۱)
مَقبُری، از پدرش، از حفص بن عمر عمری، از غیاث بن ابراهیم، از یحیی، از عمویش عیسی، از طلحة بن عُبَیدالله، روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که من بر او ولایت دارم، علی هم مولای او است.»

ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۳۴۹/۷ [۳۸۶/۷]) حدیث غدیر را با لفظ بَراء بن عازب آورده و افزوده است: «این حدیث از سعد و طلحة بن عُبَیدالله و جابر بن عبدالله ـ او را طریق‌های گوناگون است ـ و ابوسعید خُدْری و حُبْشی بن جُنادَه و جَریر بن عبدالله و عمر بن خطّاب و ابوهریره روایت شده است.»

حافظ ابن‌مَغازِلی (مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام [ص۲۷]) ده تنِ بشارت یافته را که طَلحه نیز از آنان است، از ۱۰۰ راوی حدیث غدیر به طریق‌های خود دانسته است.

جَزَری شافعی (أسنی المطالب: ص۳ [ص۴۸]) وی را از صحابهٔ روایت کنندهٔ حدیث غدیر قلمداد کرده است.

[ع] (۱۱۲)

۶۰. عامر بن عُمَیر نُمَیْری.

ابن‌عُقْدَه (حدیث الولایه) با ذکر سند از وی روایت کرده و ابن‌حَجَر (الإصابه: ۲۵۵/۲) حدیث او را از موسی بن اکتل بن عُمَیر نُمَیْری، از عمویش عامر آورده است.

۶۱. عامر بن لیلی بن ضَمْره.

حافظ ابن‌عُقْدَه (حدیث الولایه) با ذکر سند از وی روایت کرده و ابن‌اثیر (أُسْد الغابه: ۹۲/۳ [۱۳۹/۳]) از طریق ابوالطُّفیل، از وی آورده است: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجّة الوداع بازمی‌گشت ـ و پس از آن، هیچ حجّی به جای نیاورْد ـ به جُحفه رسید؛ و آن روز، روز غدیر

خمّ بود ـ و خمّ جایی است در جُحفه و پیامبر را در آن، مسجدی معروف است ـ؛ پس فرمود: ‹ای مردم! ... .›»

ابن صَبّاغ مالکی [الفصول المهمّه: ص۴۰] به نقل از کتاب موجز حافظ اسعد بن ابی الفَضائل با ذکر سند تا عامر؛ و ابن حَجَر (الإصابه: ۲۵۷/۲) از کتاب الموالاة ابن عُقْدَه، از طریق عبدالله بن سِنان، از ابوالطُفیل، از حُذَیفة بن اَسید و عامر بن لیلی، روایت کرده‌اند که آن دو گفته‌اند:
(۱۱۳) «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجّة الوداع بازآمد، به جُحفه رسید ... .»

وی گفته است: «این روایت را ابوموسی با ذکر سند روایت کرده و سَمْهودی [جواهر العِقْدَین: برگ ۱۷۲] به نقل از حافظ ابن عُقْدَه و ابوموسی و ابوالفتوح عِجْلی، با طریق ایشان از عامر و حُذَیفة بن اَسید آورده که گفتند: ‹چون رسول خدا از حجّة الوداع بازآمد ـ و پس از آن، هیچ حجّی به جای نیاورْد ـ به جُحفه رسید و فرمان داد که زیر درختان تنگاتنگِ آن سیلگاه فرود نیایند. چون مردم فرود آمده، در همه جا جز زیر آن
۴۷/۱ درختان منزل گزیدند، کسانی را فرستاد تا زیر آن درختان را رُفتند و شاخساران فروآمده بر سرِ مردم را زدودند. چندان که بانگ نماز برخاست، رسول خدا بدان سوی روی نهاد و زیر آن درختان نماز گزارْد.

سپس به مردم روی کرده ـ و آن روزِ غدیر خمّ بود و خمّ در جُحفه است و پیامبر را در آن، مسجدی است معروف ـ فرمود: "ای مردم! همانا خدای باریک‌دانِ آگاه مرا خبر داده که هیچ پیامبری را بیش از نیمِ عمر پیامبر پیش از خود نیست؛ و من گمان دارم که به زودی به سوی خدا فراخوانده می‌شوم و دعوتش را اجابت می‌کنم. از من و شما سؤال خواهد شد: آیا پیام را رساندم؟ شما چه پاسخ می‌دهید؟" گفتند: "می‌گوییم پیام رساندی و سخت کوشیدی و خیراندیشانه اندرز دادی؛ پس خدایت برترین پاداش را دهد." و نیز فرمود: "آیا گواهی نمی‌دهید که معبودی جز خدای نیست و محمّد بنده و فرستادهٔ او است و بهشت و دوزخش و رستاخیز پس از مرگ، حق است؟" گفتند: "آری." فرمود: "بارخدایا! گواه باش."

سپس فرمود: "ای مردم! آیا نمی‌شنوید؟ هلا که همانا خداوند مولای من است و من بیش از خودتان بر شما ولایت دارم. هلا که هر که من بر او ولایت دارم، این علی هم مولای او است."

آن گاه، دست علی را برگرفت و فراز آوَرْد، چندان که همهٔ مردم او را بازشناختند. سپس فرمود: "بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن باش با هر که با وی دشمنی کند." پس فرمود: "ای مردم! من پیشاهنگ شمایم و شما پس از من، بر حوض، کنارم درمی‌آیید؛ همان حوض که کرانه‌اش به اندازهٔ فاصلهٔ بُصرا و صنعا است و در آن، به شمارهٔ ستارگان آسمان جام‌های نقره‌ای است. هلا که چون بر من درآیید، شما را از آن دو گرانمایه خواهم پرسید. پس مراقب باشید که پس از من با آن دو چگونه رفتار می‌کنید؛ تا هنگام دیدار من بازگویید." (۱۱۴)

گفتند: "ای رسول خدا! آن دو گرانمایه چیستند؟" فرمود: "گرانمایهٔ برتر، کتاب خدا است که یک سویش به دست خدا است و سوی دیگرش در دست شما؛ پس به آن چنگ زنید تا پس از من گمراه نگردید و دین خود را دگرگون نکنید؛ و دیگری خاندان من است. همانا خدای آگاه خبرم داده که آن دو از هم جدا نشوند تا آن گاه که مرا دیدار کنند ... ."›»

این روایت را با همین لفظ، شیخ احمد بن فَضل بن محمّد باکَثیر مکّی شافعی (وسیلة المآل فی مناقب الآل [ص۱۱۶]) از حُذَیفه و عامر آورده است. خطیب خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه السلام) او را از صحابهٔ روایت کنندهٔ حدیث غدیر شمرده و ابن اثیر (اُسْد الغابه: ۹۳/۳ [۱۳۹/۳]) از عمر بن عبدالله بن یَعْلی، از پدرش، از جدّش، گواهی او به سود علی علیه السلام به حدیث غدیر را در روز رَحْبَه که حدیثش خواهد آمد، آورده است.

۶۲. عامر بن لیلی غِفاری.

ابن حَجَر (الإصابه: ۲۵۷/۲) پس از آوردن نام عامر بن لیلی بن ضَمْره که پیش تر گذشت،

نام این شخص را جداگانه آورده وگفته است: «ابن مَنْده نیز از او یاد کرده و از طریق عمر بن عبدالله بن یَعْلی بن مُرّه، از پدرش، از جدّش آورده که وی گفت: ‹از پیامبر صلّی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: "هرکه من بر او ولایت دارم، علی هم مولای او است." و چون علی به کوفه درآمد، از ۱۷ مرد گواهی گرفت [و در جست و جوی گواهی آنان برآمد][1] که یکی از ایشان همین عامر بن لیلی غِفاری بود.›»

امّا ابوموسی روا دانسته که این، همان عامر پیشین باشد؛ و ابن اثیر [اُسْد الغابه: ۱۳۹/۲]
(۱۱۵) نیز سخن وی را پذیرفته و بدین سان آن را توجیه کرده که عبارت چنین بوده باشد: «عامر
۴۸/۱ بن لیلی مِن ضَمْره»؛ سپس «مِن» به «ابن» تغییر یافته؛ و تردید نیست که هرکه غِفاری باشد، از ضَمْره است؛ زیرا غِفار فرزند مُلَیل بن ضَمْره بوده است.

رأی من آن است که این‌ها دو تن هستند، زیرا روایات ایشان گوناگون است.

۶۳. ابوالطُفیل عامر بن واثِلَهٔ لَیثی (د. ۱۱۰/۱۰۸/۱۰۲).

پیشوای حنبلیان، احمد بن حنبل (المسند: ۱۱۸/۱ [۱۹۰/۱]) از علی بن حکیم، از شریک، از اعمش، از حبیب بن ابی ثابت، از ابوالطُفیل، از زید بن ارقم، با الفاظی که در حدیث زید ذکر شد (همین مجلّد: ص ۳۰) و نیز در همان (۳۷۰/۴ [۴۹۸/۵]) از ابوالطُفیل، حدیث گواه خواهی در رَحْبَه را آورده است که با لفظ و سندش خواهد آمد.

نَسائی (خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام: ص ۱۵ [ص ۹۶]) با ذکر سند از وی، از زید؛ و در همان (ص ۱۷ [ص ۱۱۳]) از ابن مِقدام و محمّد بن سلیمان، از فِطْر، از وی؛ همچنین تِرمِذی (السّنن: ۲۹۸/۲ [۵۹۱/۵]) از سَلَمَة بن کُهَیل، از وی، از حُذَیفة بن اَسید ـ چنان که در صفحهٔ ۲۶ گذشت ـ از او روایت کرده است. نیز در صفحهٔ ۳۱ آن چه که حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۱۰۹/۳ و ۱۱۰ و ۵۳۳ [۱۱۸/۳ و ۶۱۳]) با طریق‌هایی که خود صحیح شمرده، از وی، از زید روایت کرده، ذکر شد.

---

۱. درون قلّاب از الإصابه افزوده شد. (غ.)

ابومحمّد عاصمی (زین الفتی) با سند خویش از فِطْر، از وی؛ و نیز ابن اثیر (اُسْد الغابه: ۹۲/۳؛ ۲۷۶/۵ [۱۳۹/۳؛ ۲۵۲/۶]) حدیث گواه خواهی را که خواهد آمد، آورده‌اند. خوارزمی (المناقب: ص۹۳ [ص۱۵۴]) با ذکر سند از وی، حدیث زید بن ارقم؛ و در همان (ص۲۱۷ [ص۳۱۳]) حدیث شورا را که خواهد آمد، آورده است؛ و آن حدیث دربردارندهٔ احتجاج (۱۱۶) به حدیث غدیر است. این کسان حدیث زید را آورده‌اند: گنجی شافعی (کفایة الطّالب: ص۱۵ [ص۵۶])؛ طبری (الرّیاض النَّضِرَه: ۱۷۹/۲ [۱۱۴/۳])؛ ابن حمزهٔ حنفی دمشقی (البیان و التّعریف [۷۴/۳]) به نقل از طَبَرانی [المعجم الکبیر: ۱۶۶/۵] و حاکم [المستدرک علی الصّحیحین: ۱۱۸/۳] و ابن کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۱۱/۵ [۲۳۱/۵]) از طریق احمد و نَسائی وتِرمِذی، و همان (۲۴۶/۷) از احمد و نَسائی، و همان (۳۴۸/۷ [۳۸۳/۷]) از طریق غُنْدَر، از شُعبه، از سَلَمَة بن کُهَیل، از وی، از زید؛ و ابن حَجَر (الإصابه: ۱۵۹/۴؛ ۲۵۲/۲ [۲۵۷/۲]) از وی، از حُذَیفه و عامر با لفظی که خواهد آمد؛ و متّقی هندی (کنز العمّال: ۳۹۰/۶ [۱۰۴/۱۳]) به نقل از ابن جَریر؛ و سَمْهودی (جواهر العِقْدَین [برگهٔ ۱۷۳]) که قُنْدُوزی حنفی (ینابیع المودّه: ص۳۸ [۳۶/۱]) آن را نقل کرده است.

۶۴. عایشه دختر ابوبکر بن ابی‌قحافه (همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله). (۱۱۷)

ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) روایت وی را با ذکر سند آورده است.

۶۵. عبّاس بن عبدالمطّلب بن هاشم (عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ د. ۳۲).

ابن عُقْدَه از طریق وی، حدیث غدیر را با ذکر سند آورده و جَزَری (أسنی المطالب: ص۳ [ص۴۸]) وی را از راویان حدیث غدیر شمرده است.

۶۶. عبدالرّحمان بن عبد ربّ انصاری. ۴۹/۱

ازگواهان علی علیه السلام به حدیث غدیر در روز رَحْبَه؛ چنان که در حدیث اَصْبَغ بن نُباته خواهد آمد.

حافـظ ابن عُقْـدَه، حدیـث غدیـر را از وی روایـت کـرده و ابن اثیـر (اُسْـد الغابه: ۳۰۷/۳؛ ۲۵۰/۵ [۴۶۹/۳؛ ۱۳۰/۶])؛ و ابن حَجَـر (الإصابه: ۴۰۸/۲) نیـز آن را از وی نقـل نموده‌انـد؛ و قاضـی (تاریخ آل محمّـد: ص۶۷) او را از راویـان حدیـث غدیـر شـمرده اسـت.

۶۷. ابومحمّد عبدالرّحمان بن عوف قُرَشی زُهْری (د. ۳۱/۳۲).

ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) و منصور رازی (الغدیر) حدیث غدیر را از وی روایت کرده‌اند.

(۱۱۸) وی از ده تـنِ بشـارت یافتـه اسـت کـه حافـظ ابن مَغازِلی [مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام: ص۲۷] ایشـان را از ۱۰۰ راوی حدیث غدیر با طریـق خویش دانسـته اسـت. نیـز جَزَری (أسنی المطالب: ص۳ [ص۴۸]) وی را از راویان حدیث غدیر برشمرده است.

۶۸. عبدالرّحمان بن یَعْمَر دِیلی[1] (سکنا گزیده درکوفه).

ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) حدیث غدیر را از وی روایت کرده است. در مقتل الإمام الحسین علیه السلام تألیف خوارزمی [۴۸/۱] وی از راویان حدیث غدیر شـمرده شـده اسـت.

۶۹. عبدالله بن ابی‌عبدالاسد مخزومی.

ابن عُقْدَه حدیث غدیر را از وی روایت کرده است.

۷۰. عبدالله بن بُدَیل بن وَرْقاء (بزرگِ قبیلهٔ خُزاعه؛ کشته شده در صِفّین).

وی از گواهـان امیرالمؤمنیـن علیه السلام بـه حدیـث غدیـر در روز سوارگان اسـت؛ چنـان کـه حدیثش خواهـد آمـد.

۷۱. عبدالله بن بَشیر[2] مازِنی.

ازکسانی شمرده شده که ابن عُقْدَه، حدیث غدیر را از ایشان روایت کرده است.

---

۱. در نسخه‌ها «دیلمی» آمده که نادرست است و صحیح همین واژه است که آوردیم، با دال مکسور و یای ساکن.

۲. در نسـخه‌ها چنیـن اسـت؛ امّا درسـتِ آن «بُسْر» اسـت، بـا بـای مضمـوم و سیـن سـاکن، و او برادر عطیّـه اسـت کـه از وی یاد خواهـد شـد.

۷۲. عبدالله بن ثابت انصاری.

برای علی در روز گواه خواهی‌اش در رَحْبَه به حدیث غدیر گواهی داد، چنان که در کلام اَصْبَغ خواهد آمد. وی در تاریخ آل محمّد (ص۶۷) از راویان حدیث غدیر شمرده شده است.

۷۳. عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب هاشمی (د. ۸۰). (۱۱۹)

ابن عُقْدَه، روایت وی را با ذکر سند آورده و حدیث احتجاج وی به حدیث غدیر نزد معاویه، ذکر خواهد گشت.

۷۴. عبدالله بن حَنْطَب قُرَشی مخزومی.

سیوطی (إحیاء المَیْت بفضائل اهل البیت [ص۲۶۰]) از حافظ طَبَرانی آورده که وی با ذکر سند از مُطَّلب بن عبدالله بن حَنْطَب، از پدرش، خطبهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در جُحفه را روایت کرده است.

۷۵. عبدالله بن ربیعه.

خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام [۴۸/۱]) او را از راویان حدیث غدیر شمرده است.

۷۶. عبدالله بن عبّاس (د. ۶۸).

حافظ نَسائی (خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ص۷ [ص۴۴]) از میمون بن مُثَنّیٰ[1]، [از یحیی ۵۰/۱
بن حَمّاد][2] از ابووضّاح (= ابوعَوانه) از ابوبَلْج بن ابی‌سُلَیم[3]، از عمرو بن میمون، از ابن عبّاس، در حدیثی بلند، روایت کرده است: «نزد ابن عبّاس نشسته بودم که نُه تن بر وی وارد شدند و گفتند: ‹ای ابن عبّاس! یا همراه ما برمی‌خیزی و یا در میان همین جمع، با تو خلوت می‌کنیم.› ابن عبّاس گفت: ‹با شما همراه می‌شوم.› ـ و در آن روزگار، هنوز وی بینا بود. ـ
پس در گوشه‌ای به سخن نشستند و ما ندانستیم چه می‌گویند. ناگاه آمد، در حالی که (۱۲۰)

---

۱. در چاپ مرکز الغدیر، محمّد بن مُثَنّیٰ آمده است. (م.)

۲. عبارت داخل قلاب از مرکز الغدیر است. (م.)

۳. «اب» در دو واژهٔ ابووضّاح و ابوسُلَیم، زاید است.

جامه‌اش را می‌تکانید و می‌گفت: ‹اف بر ایشان! اف بر ایشان! مردی را عیب می‌جویند و ناسزا می‌گویند که او را دَه و اَندی فضیلت است که هیچ کس جز او را نیست؛ مردی را عیب می‌جویند و ناسزا می‌گویند که رسول خدا ﷺ به وی فرمود: "هرآینه [به میدان جنگ] مردی را روانه خواهم کرد که هرگز خداوند از یاری‌اش دست نکشد و خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند." در این حال، کسی به پرچم نبرد [به امید دست یافتن به آن] چشم دوخت؛ رسول خدا [بی اعتنا به او] فرمود: "علی کجاست؟" گفتند: "وی در آسیاب، سرگرم آرد کردن است." فرمود: "هیچ کس دیگر نبود که آرد کند!" سپس چون علی آمد، چشمش دردناک بود و نمی‌توانست ببیند. پیامبر در چشمان او دمید و آن گاه، پرچم نبرد را سه بار به اهتزاز درآوَرْد و سپس آن را به وی عطا فرمود. پس علی [روانهٔ نبرد شد و بر اثر پیروزی] صفیّه دختر حُیَی را با خود آورد.›

ابن عبّاس در ادامهٔ سخن خویش گفت: ‹نیز رسول خدا فلانی را برای ابلاغ سورهٔ توبه فرستاد و در پی وی، علی را روانه کرد؛ و او آن را از وی بازستانْد. رسول خدا فرمود: "آن سوره را تنها مردی تواند بُرد که او از من باشد و من از او باشم."›

نیز ابن عبّاس گفت: ‹پیامبر به عموزاده‌های خویش فرمود: "کدام یک از شما در دنیا و آخرت، دوست و یار من است؟" همهٔ ایشان خودداری کردند. علی هم در میان ایشان بود. وی فرمود: "من در دنیا و آخرت، دوست و یار تو هستم." پیامبر او را وانهاد و به سراغ یکان یکان ایشان رفت و فرمود: "کدام یک از شما در دنیا و آخرت، دوست و یار من است؟" باز همه خودداری کردند. علی فرمود: "من در دنیا و آخرت، دوست و یار تو هستم." پیامبر به علی فرمود: "تو در دنیا و آخرت، دوست و یار من هستی."›

نیز ابن عبّاس گفت: ‹در میان همهٔ مردم، پس از خدیجه ؓ علی نخستین کسی بود که اسلام آورد.›

و نیز گفت: ‹رسول خدا جامهٔ خویش برگرفت و بر علی و فاطمه و حسن و حسین

افکنْد و فرمود: "جز این نیست که خداوند می‌خواهد از شما، خاندان پیامبر، پلیدی را ببَرد و شما را پاک کند، پاکیِ کامل."›

همچنین ابن‌عبّاس گفت: ‹و علی بود که جان خود را [به رضای حق] فروخت و جامهٔ پیامبر ﷺ را برتن کرده، در جای او خوابید، در آن ایّامی که مشرکان رسول‌خدا را سنگباران می‌کردند؛ و ابوبکر آمد و در حالی که علی خوابیده بود، او را پیامبر انگاشت و گفت: "ای پیامبر خدا!" علی به وی فرمود: "پیامبر خدا به سوی بئر میمون روان شد؛ او را دریاب." (۱۲۱)

۵۱/۱ ابوبکر روان گشت و با پیامبر درون غار شد؛ در حالی که علی ؓ سنگباران می‌شد، همان سان که پیامبر خدا چنین می‌گشت؛ و او به خود می‌پیچید و سر زیر جامه بُرد و بیرون نیاوَرْد تا بامداد فرارسید؛ و آن گاه، سرش را بیرون آورْد. گفتند: "تو فرومایه‌ای؛ دوستت، پیامبر، هرگاه سنگبارانش می‌کردیم، به خود نمی‌پیچید؛ امّا تو به خود می‌پیچی، و ما این را شک‌برانگیز یافته بودیم.

نیز ابن‌عبّاس گفت: ‹رسول‌خدا ﷺ برای نبرد تبوک روان شد و مردم نیز با وی روان گشتند. علی به وی گفت: "آیا من هم با تو روان گردم؟" پیامبر ﷺ فرمود: "نه!" علی گریست. پیامبر به وی فرمود: "آیا نمی‌خواهی نسبت تو با من، همان نسبت هارون باشد با موسی؛ با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست؟ همانا روا نباشد که من بروم، جز آن که تو جانشین من باشی."›

همچنین ابن‌عبّاس گفت: ‹رسول‌خدا ﷺ به علی فرمود: "تو پس از من سرپرست هر مرد و زن مؤمن هستی."›

نیز ابن‌عبّاس گفت: ‹رسول‌خدا ﷺ همهٔ درها به روی مسجد خود، جز درِ خانهٔ علی را بست؛ و روا بود که وی به حال جنابت وارد مسجد شود، زیرا طریقی جز عبور از مسجد نداشت.›

و نیز ابن‌عبّاس گفت: «رسول خدا ﷺ فرمود: "هر که من بر او ولایت دارم، علی هم مولای او است."»

سراسر این حدیث را گروهی پرشمار از حافظان حدیث، با سندهای صحیح آورده‌اند، از جمله پیشوای حنبلیان، احمد (المسند: ۳۳۱/۱ [۵۴۴/۱]) از یحیی بن حَمّاد، از ابوعَوانه، از ابوبَلْج، از عمرو بن میمون، از ابن‌عبّاس؛ و نیز حافظ حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۱۳۲/۳ [۱۴۳/۳]) این حدیث را آورده‌اند. حاکم (المستدرک علی الصّحیحین) گفته است: «این حدیثی با سند صحیح است که مسلم و بخاری آن را با این ساختار نیاورده‌اند.» همچنین خطیب خوارزمی (المناقب: ص۷۵ [ص۱۲۵]) از طریق حافظ بیهقی؛
(۱۲۲) محبّ‌الدّین طبری (الرّیاض النَّضِره: ۲۰۳/۲ [۱۵۳/۳]؛ ذخائر العقبی: ص۸۷)؛ حافظ حمُّوئی (فَرائِد السَّمطَین [۳۲۷/۱]) با ذکر سند از ضحّاک، از وی به طریق ابوالقاسم [سلیمان] بن احمد طَبَرانی [المعجم الکبیر: ۷۷/۱۲]؛ ابن‌کَثیر شامی (البدایة و النِّهایه: ۳۳۷/۷ [۳۷۳/۷ و ۳۷۴]) از طریق احمد با سندی که ذکرش رفت، و نیز از ابویَعْلیٰ، از یحیی بن عبدالحُمَید، از ابوعَوانه، ... ـ تا پایان سند ـ؛ و حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۱۹/۹) از احمد و طَبَرانی، این حدیث را آورده‌اند. هَیثَمی راویان طریق احمد را صحیح شمرده، جز ابوبَلْج فَزاری که گرچه ثقه است، در پذیرش روایات اهل تسامح است. نیز وی حدیث غدیر را از ابن‌عبّاس، در همان (۱۰۸/۹) روایت کرده و گفته است: «این حدیث را بزّار در میانهٔ حدیثی دیگر آورده و راویانش همه ثقه‌اند.»

نیز سراسر این حدیث را حافظ گنجی شافعی (کفایة الطّالب: ص۱۱۵ [ص۲۴۱]) به نقل از احمد و ابن عساکر (الأربعین الطِّوال) آورده و ابن حَجَر (الإصابه: ۵۰۹/۲) آن را نقل کرده است.

به نقل شیخ ابراهیم وَصّابی شافعی (الإکتفاء) حافظ مَحامِلی (الأمالی) با ذکر سند از ابن‌عبّاس روایت کرده است:

۵۲/۱ «چون پیامبر ﷺ فرمان یافت که علی بن ابی‌طالب را بدان مقام بنشانَد، به سوی

مکّه رهسپار گشت و فرمود: ‹دیدم که مردم به تازگی از جاهلیّت برون آمده‌اند و چون علی را این مقام دهم، گویند که این کار را با وی از آن روی کرد که پسرعمویش بود.›

سپس رهسپار گشت تا حجّة الوداع را به جای آورَد و آن گاه، بازگشت تا در غدیر خمّ، خداوند این آیه را نازل فرمود: ‹ای فرستاده! آن چه را از پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن … .› [مائده/۳]

پس نداگری برخاست و بانگ نماز جماعت برآوَرْد. آن گاه، پیامبر برخاست و دست علی ﷺ را برگرفت و فرمود: ‹هر که من بر او ولایت دارم، علی هم مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن باش با هر که با وی دشمنی کند.›»

(۱۲۳) همین روایت را به نقل از مَحامِلی (الأمالی) متّقی هندی (کنزالعمّال: ۱۵۳/۶ [۶۰۳/۱۱])؛ جمال‌الدّین عطاءالله بن فَضل‌الله (الأربعین فی فضائل امیرالمؤمنین [ص۴۰]) درست با همین الفاظ از طریق ابن‌عبّاس؛ جلال‌الدّین سیوطی (تاریخ الخلفاء: ص۱۱۴ [ص۱۵۸]) از طریق بزّار؛ قُرَشی (شمس الأخبار: ص۳۸ [۱۰۱/۱]) از امالیِ المرشد بالله [ص۱۴۵]؛ بَدَخشانی (نُزُل الأبرار: ص۲۰ [ص۵۳]) از طریق بزّار و ابن‌مَرْدَوَیه، و در همان (ص۲۱ [ص۵۴]) از طریق احمد و ابن‌حِبّان و حاکم و سَمُّویه، آورده‌اند.

حافظ سِجِستانی (کتاب الولایه[۱]) با ذکر سند از ابن‌عبّاس، آورده است:

«چون پیامبر ﷺ برای حجّة الوداع روان گشت، [در بازگشت] به جُحفه فرود آمد. جبرئیل ؑ نزد وی آمد و فرمانش داد که علی را برپای دارد. پس پیامبر ﷺ فرمود: ‹ای مردم! مگر نمی‌گویید که من بر مؤمنان بیش از خودشان ولایت دارم؟› گفتند: ‹آری؛ ای رسول خدا.›

فرمود: ‹هر که من بر او ولایت دارم، علی هم مولای او است. بارخدایا! دوست بدار

---

۱. کتابی است مستقل در بارهٔ حدیث غدیر.

ویاری کن هرکه اورا دوست بدارد ویاری کند؛ ودشمن باش با هرکه با وی دشمنی کند؛ ویاری نما هرکه یاری‌اش نماید؛ وسرافراز دار هرکه سرافرازی‌اش دهد؛ وپشتوانه باش هر که وی را پشتیبان باشد.›»

ابن‌عبّاس گوید: «به خدا سوگند! [ولایت علی] برعهدهٔ همگان ثابت گشت.»

ابن‌کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۳۴۸/۷ [۳۸۵/۷]) حدیث غدیر را از سعید بن جبیر، از ابن‌عبّاس روایت کرده است واز وی حدیثی در یادکرد از ضحّاک در شمار تابعین خواهد آمد.

(۱۲۴) این کسان نیز حدیث غدیر را از ابن‌عبّاس، با ذکر سند روایت کرده‌اند که عباراتشان در یادکرد دو آیهٔ تبلیغ واکمال دین، به خواست خداوند، خواهد آمد: حافظ ابن‌مَرْدَوَیه؛ ابوبکر شیرازی (ما نزل من القرآن)؛ ابواسحاق ثَعْلبی (الکشف والبیان [برگهٔ ۱۸۱])؛ حاکم حَسْکانی [شواهد التّنزیل: ۲۵۵/۱]؛ فخرالدّین رازی (التّفسیر الکبیر: ۶۳۶/۳)؛ عزّالدّین موصلی حنبلی؛ نظام‌الدّین نیشابوری (التّفسیر الکبیر: ۱۹۴/۶ [۴۹/۱۲])؛ آلوسی (روح المعانی: ۳۴۸/۲ [۱۹۳/۶])؛ بَدَخشانی (مفتاح النّجا فی مناقب آل العبا [برگهٔ ۴۴ و ۴۵])؛ و دیگران.

(۱۲۵) **۷۷. عبدالله بن ابی‌اَوفیٰ علقمهٔ اسلمی (د. ۸۶/ ۸۷).**

۵۳/۱ حافظ ابن‌عُقْدَه (حدیث الولایه) حدیث غدیر را از طریق وی آورده است.

۷۸. ابوعبدالرّحمان عبدالله بن عمربن خطّاب عِدوی (د. ۷۲/ ۷۳).

حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۶/۹) از طریق طَبَرانی، از عبدالله بن عمر، آورده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «هرکه من بر او ولایت دارم، علی هم مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ ودشمن باش با هرکه با وی دشمنی کند.»

حافظ ابن‌ابی‌شَیبه (السّنن) این روایت را با ذکر سند آورده است و وَصّابی شافعی (الإکتفاء) آن را نقل کرده و سیوطی (جامع الأحادیث [۳۶۹/۷]؛ تاریخ الخلفاء: ص ۱۱۴ [ص ۱۵۸]) به

(۱۲۶) نقل از طَبَرانی؛ متّقی هندی (کنزالعمّال: ۱۵۴/۶ [۶۰۹/۱۱]) به طریق طَبَرانی (المعجم الکبیر)؛ بَدَخشانی (نُزُل الأبرار: ص۲۰ [ص۵۳]؛ مفتاح النّجا فی مناقب آل العبا [برگهٔ ۴۵]) با همان طریق، آن را آورده‌اند و خطیب خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام: فصل چهار [۴۸/۱])؛ و نیز جَزَری شافعی (أسنی المطالب: ص۴ [ص۴۸]) او را از صحابهٔ روایت کنندهٔ حدیث غدیر شمرده‌اند.

۷۹ . ابوعبدالرّحمان عبدالله بن مسعود هُذَلی (د. ۳۲/۳۳؛ مدفون در بقیع). (۱۲۷)

حافظ ابن‌مَرْدَوَیه با ذکر سند از وی، نزول آیهٔ تبلیغ در شأن علی علیه‌السلام در روز غدیر را روایت کرده و سیوطی (الدّرّالمنثور: ۲۹۸/۲ [۱۱۷/۳])؛ قاضی شوکانی (فتح القدیر: ۵۷/۲ [۶۰/۲])؛ و آلوسی بغدادی (روح المعانی: ۳۴۸/۲ [۱۹۳/۶]) به نقل از سیوطی، از ابن‌مَرْدَوَیه، آن را روایت کرده‌اند. خوارزمی و شمس‌الدّین جَزَری شافعی (أسنی المطالب: ص۴ [ص۴۸]) او را از صحابهٔ روایت کنندهٔ حدیث غدیر شمرده‌اند.

۸۰ . عبدالله بن یامیل[۱].

حافظ ابن‌عُقْدَه در کتابی مستقل در باب حدیث غدیر، با سندی پایان‌یافته به ابراهیم بن محمّد، از جعفر بن محمّد، از پدرش و اَیمَن بن نابل، از عبدالله بن یامیل، روایت کرده است که گفت: «از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که فرمود: ‹هر که من بر او ولایت دارم، علی هم مولای او است.›»

(۱۲۸) ابن اثیر (أُسد الغابه: ۲۷۴/۳ [۴۱۵/۳]) از طریق حافظ ابوموسی مَدینی؛ ابن حَجَر (الإصابه: ۳۸۲/۲) از طریق حافظ ابن‌عُقْدَه و حافظ ابوموسی؛ و قُنْدُوزی حنفی (ینابیع المودّه: ص۳۴ [۳۲/۱]) این حدیث را از وی روایت کرده‌اند.

۸۱ . عثمان بن عَفّان (د. ۳۵).

حافظ ابن‌عُقْدَه (حدیث الولایه)؛ و منصور رازی (الغدیر) حدیث غدیر را با ذکر سند، از
۵۴/۱ وی روایت کرده‌اند. او یکی از ده تنِ بشارت یافته است که ابن‌مَغازِلی [مناقب علی بن

۱. در نسخه‌ها چنین آمده است. در برخی مآخذ، «یامین» آمده است.

ابی‌طالب علیه السلام : ص۲۷] ایشـان را از راویـان صدگانـۀ حدیـث غدیـر بـه طریق‌هـای خویـش برشمرده است.

۸۲ . عُبَید بن عازب انصاری (برادر بَراء بن عازب).

ازکسانی است که دررَحْبَه، درروز گواه‌خواهی، برای علی علیه السلام به حدیث غدیرگواهی داد؛ چنان‌که درآن حدیث، خواهد آمد.

۸۳ . ابوطَریف عَدیّ بن حاتِم (د. ۶۸ در۱۰۰ سالگی).

بـرپایـۀ حدیـث حافـظ ابن‌عُقْـدَه (حدیث الولایه) از طریـق محمّـد بـن کَثیـر، از فِطْـر و ابن‌جـارود، از ابوالطُفیـل، وی در شـمار کسـانی اسـت کـه در رَحْبَـه، در روز گواه‌خواهـی، بـرای علـی علیه السلام بـه حدیـث غدیـر گواهـی داد. ایـن روایـت را سـیّد نورالدّیـن سَـمْهودی (جواهـر العِقْدَیـن [برگـۀ ۸۶]) آورده و قُنْـدُوزی حنفـی (ینابیـع المـودّه: ص۳۸ [۳۶/۱])؛ و شـیخ احمـد مکّـی شـافعی (وسیلة المآل فی مناقب الآل [ص۱۱۸]) آن را بـه نقـل از وی یـاد کرده‌انـد. در تاریـخ آل محمّـد (ص۶۷) از راویـان حدیـث غدیـر شـمرده شـده اسـت.

(۱۲۹) **۸۴ . عطیّة بن بُسْر مازِنی[1].**

ابن‌عُقْدَه (حدیث الولایه) حدیث غدیر را با ذکر سند، ازوی روایت کرده است.

۸۵ . عُقْبة بن عامر جُهَنی.

وی سـه سـال کارگـزار معاویـه در مصـر بـود و در حـدود سـال ۶۰ درگذشـت. حافـظ ابن‌عُقْدَه در حدیثی کـه مـا در گواه‌دهـی عَـدیّ بـن حاتِـم، بـدان اشـاره کردیـم، گـواه دادن او بـرای علی علیه السلام بـه حدیـث غدیـر در روز رَحْبَـه را روایـت کـرده اسـت. قاضـی (تاریخ آل محمّـد: ص۶۷) وی را از راویـان حدیـث غدیـر شـمرده اسـت.

۸۶ . امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ـ صلوات الله علیه ـ.

شـعرآن‌حضـرت علیه السلام دربارۀ غدیـر مشـهوراست وراویان ثقه آن را روایت کرده‌انـد. یادکرد

---

۱. در نسخه‌ها، عطیّة بن بَشیر آمده که نادرست است.

این شعر و راویان آن در فصل شاعران سدهٔ نخست خواهد آمد و نیز حدیث حجّت‌آوری وی به حدیث غدیر در دو هنگامهٔ شورا و جمل، و گواه‌خواهی وی به آن در روز رَحْبَه، ذکر خواهد شد.

پیشوای حنبلیان، احمد بن حنبل (المسند: ۱۵۲/۱ [۲۴۶/۱]) از حجّاج بن شاعر، از شَبابَه، از نُعَیم بن حکیم، از ابومریم و مردی از همنشینان علی علیه‌السلام از علی آورده است: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خمّ فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.›»

ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۳۴۸/۷ [۳۸۵/۷]) این روایت را آورده و سپس گفته است: «این خبر از طریق‌های پرشمار، از علی رضی‌الله‌عنه روایت شده است.» (۱۳۰)

هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۷/۹) از طریق احمد، آن را روایت کرده و راویانش را ثقه شمرده است.

سیوطی (جامع الأحادیث [۳۶۹/۷]؛ تاریخ الخلفاء: ص۱۱۴ [ص۱۵۸]) آن را از طریق احمد آورده است و ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۳۳۷/۷ [۲۹۶/۷])؛ بَدَخشانی (نُزُل الأبرار: ص۲۰ [ص۵۳]) از طریق احمد و حاکم؛ و همو (مفتاح النّجا فی مناقب آل العبا [برگهٔ ۴۵]) از طریق احمد و حاکم، از علی علیه‌السلام آن را ذکر کرده‌اند. ۵۵/۱

حافظ طَحاوی (مشکل الآثار: ۳۰۷/۲) از یزید بن کَثیر[۱]، از محمّد بن عمر بن علی ـ امیرالمؤمنین ـ از پدرش، از علی، با ذکر سند، روایت کرده است: «پیامبر در خمّ، نزد آن درخت حضور یافت و سپس برون آمده، دست علی را برگرفته، فرمود: ‹ای مردم! آیا گواهی نمی‌دهید که خداوند پروردگار شما است؟› گفتند: ‹آری.› فرمود: ‹آیا گواهی نمی‌دهید که خداوند و رسولش بیش از خودتان بر شما ولایت دارند و مولای شمایند؟› گفتند: ‹آری.› فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. همانا من در میانتان چیزهایی به جا نهاده‌ام که اگر بدان‌ها چنگ زنید، هرگز پس از من گمراه نشوید: یکی کتاب خدا که در دستتان است؛ و دیگری خاندانم.›»

---

۱. در مشکل الآثار چنین آمده؛ امّا درستِ آن، کَثیر بن زید است، چنان که در مآخذ دیگر آمده است.

(۱۳۱) ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۱۱/۵ [۲۳۰/۵]) از طریق ابن‌جَریر و ابن‌ابی‌عاصم، با ذکر سندهاشان ازکَثیربن زید، ازمحمّد بن عمربن علی، ازپدرش، ازعلی آن روایت را آورده است و متّقی هندی (کنزالعمّال: ۱۵۴/۶ [۶۰۹/۱۱]) ازالمستدرک علی الصّحیحین حاکم [۴۱۹/۳] و احمد و طَبَرانی (المعجم الکبیر) و ضیاء مَقْدِسی، آن را نقل کرده و نیز در همان (۳۹۷/۶ [۱۳۱/۱۳]) به نقل ازابن‌ابی‌عاصم؛ و همان (۴۰۶/۶ [۱۴۰/۱۳]) ازابن‌راهُوَیه و ابن‌جَریر؛ و همان (۳۹۹/۶ [۱۶۸/۱۳]) ازابن‌جَریرو ابن‌ابی‌عاصم و مَحامِلی (الأمالی) آن را آورده و صحیح شمرده است. البتّه طبق لفظی که اینان آورده‌اند، رسول خدا فرمود: «پس هرکه خداوند و رسولش بروی ولایت دارند، این علی نیزمولای اواست.» وَصّابی (الإکتفاء) به نقل ازسنن ابن‌ابی‌عاصم وسنن سعید بن منصوربن شُعبهٔ نَسائی، آن را روایت کرده است.

ذهبی (میزان الإعتدال: ۳۰۳/۲ [۲۹۴/۳]) ازمِخْوَل بن ابراهیم، ازجابربن حرّ، ازابواسحاق، [از][1] عمروذی‌مُرّ، ازامیرالمؤمنین، این حدیث را با ذکرسند روایت کرده است. سپس وی گفته است: «این حدیث با سندی برترازاین هم روایت شده است.»

حَمُّوئی (فَرائِد السِّمطَین [۶۷/۱ و ۷۶]) از عمرو ذی‌مُرّ، از امیرالمؤمنین؛ و نیز از ابوراشد حَرّانی[2]، ازامیرالمؤمنین علیه‌السلام این حدیث را روایت کرده است.

در حِلیة الأولیاء ابونُعَیم اصفهانی (۶۴/۹) ازعبدالله بن جعفر، ازاحمد بن یونس ضَبّی، ازعمّاربن نصر، ازابراهیم بن یَسَع مکّی، ازجعفربن محمّد، ازپدرش، ازجدّش، از علی ـ امیرالمؤمنین ـ آورده است: «رسول خدا در جُحفه خطابه خوانْد ...[3].» (۱۳۲)

۵۶/۱ روایتی که حافظ عاصمی درمفاد حدیث غدیرازعلی علیه‌السلام با ذکرسند آورده، خواهد آمد.

(۱۳۳) **۸۷. ابویقظان عمّاربن یاسرعَنْسی (شهید درصِفّین به سال ۳۷).**

به نقل ازکتاب وقعة صِفّین نصربن مُزاحِم (ص۱۸۶ [ص۳۳۸]) حجّت‌آوری عمّار به

---

۱. داخل قلاب از مرکزالغدیراست. (م.)
۲. دراین نسخه وجزآن، چنین است؛ امّا برپایهٔ آن چه درالخلاصه [۲۱۵/۳] والتّقریب [۴۲۱/۲] آمده، حُبرانی است.
۳. دراین نسخه، افتادگی رخ داده و حدیثْ بازیچه گشته که برخواننده پوشیده نخواهد مانْد.

حدیث غدیر در برابر عمرو بن عاص، خواهد آمد. این را در شرح نهج البلاغه (۲/ ۲۷۳ [۸/ ۲۱]) نیز می‌توان یافت. حَمُّوئی (فَرائِد السِّمطَین: باب چهلم و باب پنجاه و هشتم [۱/ ۱۹۵ و ۳۱۵]) با ذکر سند، حدیث غدیر را از طریق وی آورده؛ و خوارزمی [مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام: ۱/ ۴۸] و شمس‌الدّین جَزَری شافعی (أسنی المطالب: ص۴ [ص۴۸]) وی را از صحابهٔ روایت کنندهٔ حدیث غدیر شمرده‌اند. وی از سوارگان گواه به حدیث غدیر برای علی علیه‌السلام به شمار می‌آید که حدیث آن خواهد آمد.

۸۸ . عُمارهٔ خزرجی انصاری (کشته شده در ماجرای یمامه). (۱۳۴)

حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۹/ ۱۰۷) از طریق بزّار، از حُمَید بن عُماره، از پدرش آورده است: «از رسول خدا در حالی که دست علی را برگرفته بود، شنیدم که فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، این نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد.›»

سپس وی گفته است: «راوی این سخن بزّار است و جز حُمَید که نمی‌شناسمش، دیگر راویان آن، ثقه شمرده شده‌اند.»

سیوطی (تاریخ الخلفاء: ص۶۵ [ص۱۵۸])؛ و بَدَخشانی (مفتاح النّجا فی مناقب آل العبا [برگهٔ ۴۵]؛ نُزُل الأبرار [ص۵۳]) از طریق بزّار، از وی این روایت را آورده‌اند.[۱]

۸۹ . عمر بن ابی سَلَمَة بن عبدالأسد مخزومی (ناپسریِ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ فرزند امّ سَلَمَه همسر رسول خدا؛ د. ۸۳). (۱۳۵)

حافظ ابن عُقْدَه، حدیث غدیر را از وی با ذکر سند روایت کرده است.

---

۱. حمید، شکل اشتباهِ «جمیل» است و او جمیل بن عماره است که شرح حالش را در التّاریخ الکبیر (۲/ ۲۱۶) و الجرح و التّعدیل (۲/ ۵۱۸) توان یافت. احتمالاً این حدیث را جمیل بن عماره، یک بار از پدرش، عماره، و بار دیگر از سالم بن عبدالله روایت کرده است. سیوطی (قطف الأزهار: ص۲۷۷) و مرتضی زبیدی (لقط اللآلئ المتناثره: ص۲۰۵) عماره را از صحابهٔ روایتگر حدیث غدیر شمرده‌اند. (ط.)

۹۰. عمربن خطّاب (کشته شده در ۲۳).

حافظ ابن‌مَغازِلی (مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام [ص۲۲]) به دو طریق از عِمران بن مسلم، از سوید[1] بن ابی‌صالح، از پدرش، از ابوهریره، از عمربن خطّاب رضی‌الله‌عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.»

سَمْعانی (فضائل الصّحابه[2]) با ذکر سند از ابوهریره، از عمر؛ محبّ‌الدّین طبری (الرّیاض النَّضِره: ۱۶۱/۲ [۱۱۳/۳ و ۱۱۴]) به نقل از مناقب علی علیه‌السلام تألیف احمد [ص۱۴۵] و ابن‌سَمّان، با طریق‌هاشان، از عمر؛ همان (۲۴۴/۲ [۲۰۴/۴]) به نحو اشاره؛ صاحب ذخائر العقبی (ص۶۷) به نقل از مناقب علی علیه‌السلام والمسند، هر دو از احمد، با ذکر سندهای جداگانه، از عمر؛ و حافظ محمّد خواجه پارسا (فصل الخطاب) حدیث وی را روایت کرده‌اند. خطیب خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام [۴۸/۱])؛ ابن‌کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۵۷/۱ ۳۴۹/۷ [۳۸۶/۷])؛ و شمس‌الدّین جَزَری شافعی (أسنی المطالب: ص۳ [ص۴۸]) وی را از صحابهٔ روایت کنندهٔ حدیث غدیر شمرده‌اند.

(۱۳۶) در مودّة القربی تألیف شهاب‌الدّین هَمْدانی [مودّت پنجم] از عمر بن خطّاب رضی‌الله‌عنه روایت شده است: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله علی را آشکارا برپا داشت و فرمود: ‹هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هرکه را با او دشمنی ورزد؛ و هرکه یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه؛ و یاری‌کننده‌اش را یاری فرما. بارخدایا! تو گواه من هستی بر ایشان!›»

عمربن خطّاب گوید: «[گفتم:][3] ‹ای رسول خدا! درکنارمن، جوان زیبای خوش‌رایحه‌ای

---

۱. درستِ آن، سهیل است؛ چنان که در چاپ مرکزالغدیر آمده است. (م.)

۲. خواهد آمد که این کتاب فضائل الصّحابه از ابوالمظفّر منصور بن محمّد سَمْعانی (د. ۴۸۹) است و نه ابوسعد عبدالکریم بن محمّد (د. ۵۶۲) که نویسندهٔ الأنساب است. (غ.)

۳. داخل قلاب از مرکزالغدیر است. (م.)

بود که به من گفت: "ای عمر! همانا رسول خدا رشته‌ای را پیوند بخشید که جز منافق، کسی آن را نگسلد."› پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستم را گرفت و فرمود: ‹ای عمر! آن جوان آدمیزاد نبود، بلکه جبرئیل بود که می‌خواست بدین سان، آن چه را دربارهٔ علی گفتم، بر شما تأکید نماید.›»

این روایت را شیخ قُنْدُوزی حنفی (ینابیع المودّة: ص۲۴۹ [۷۳/۲]) آورده است.

ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۱۳/۵ [۲۳۲/۵]) به نقل از جزء نخست کتاب غدیرخمّ تألیف ابن‌جَریر، از محمود[۱] بن عوف طائی، از عُبَیدالله بن موسی، از اسماعیل بن کَشیط[۲]، از جَمیل بن عُماره[۳]، از سالم بن عبدالله بن عمر ـ ابن‌جَریر گوید: «گمان دارم که گفت: ‹از عمر›؛ امّا این لفظ در نوشتهٔ من نیست.» ـ روایت کرده است: «از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که چون دست علی را برگرفته بود، فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، این نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد.›»

۹۱. ابونجید عِمران بن حُصَین خُزاعی (د. ۵۲ در بصره). (۱۳۷)

ابن‌عُقْدَه (حدیث الولایه)؛ و مولوی محمّد سالم بخاری، به نقل از حافظ تِرمِذی [السّنن: ۵۹۰/۵] حدیث غدیر را از وی با ذکر سند روایت کرده‌اند. خطیب خوارزمی [مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام: ۴۸/۱]؛ و شمس‌الدّین جَزَری شافعی (أسنی المطالب: ص۴ [ص۴۸]) او را از صحابهٔ روایت کنندهٔ حدیث غدیر شمرده‌اند.

۹۲. عمرو بن حَمِق خُزاعی کوفی (د. ۵۰).

ابن‌عُقْدَه، حدیث غدیر را از وی روایت کرده و خطیب خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام [۴۸/۱]) او را از صحابهٔ روایت کنندهٔ حدیث غدیر شمرده است.

---

۱. در نسخه‌ها چنین است؛ امّا درستِ آن، محمّد است.

۲. در مأخذ چنین آمده؛ امّا درستِ آن، نَشیط است.

۳. در تاریخ بخاری چنین آمده؛ امّا چنان که در صفحهٔ ۶۵ خواهد آمد، عامر صحیح است.

(۱۳۸) **۹۳. عمرو بن شَراحیل.**

خطیب خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام [۴۸/۱]) او را از صحابهٔ روایت کنندهٔ حدیث غدیر دانسته است.

۹۴. عمرو بن عاص.

وی از شاعران غدیر است که در بخش شاعران سدهٔ نخست، از وی یاد خواهد شد. نیز حدیث حجّت‌آوری بُرْد با وی به حدیث غدیر و اعتراف وی به آن، ذکر خواهد شد. این
۵۸/۱ حدیث را ابن قُتَیبه (الإمامة و السّیاسه: ص۹۳ [۹۷/۱]) با ذکر سند روایت کرده است. نیز نامهٔ وی به معاویه خواهد آمد که در آن، از حدیث غدیر یاد شده و خوارزمی (المناقب: ص۱۲۶ [ص۱۹۹]) با ذکر سند آن را آورده است.

۹۵. عمرو بن مرّهٔ جُهَنی (ابوطَلحه یا ابومریم).

احمد بن حنبل و طَبَرانی (المعجم الکبیر) با ذکر سندهاشان از عمرو، آورده‌اند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در غدیر خمّ فرمود: «هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هرکه را با او دشمنی ورزد؛ و یاری‌کننده‌اش را یاری فرما؛ و پشتیبانش را پشتوانه باش.»

(۱۳۹) صاحب کنزالعمّال (۱۵۴/۶ [۶۱۰/۱۱])؛ شیخ ابراهیم وَصّابی شافعی (الإکتفاء)؛ و محمّد صدرالعالم (معارج العُلی) آن را به نقل از طَبَرانی آورده‌اند و بَدَخشانی (مفتاح النّجا فی مناقب آل العبا [برگهٔ ۴۵]؛ نُزُل الأبرار [ص۵۳]) به نقل از احمد و معجم طَبَرانی، آن را یاد کرده است.

[ف]

۹۶. صدّیقهٔ فاطمه (دختر پیامبر بزرگوار صلی‌الله‌علیه‌وآله).

ابن عُقْدَه (حدیث الولایه)؛ و منصور رازی (الغدیر) حدیث غدیر را از وی آورده‌اند و حجّت‌آوری او به حدیث غدیر، از طریق جَزَری شافعی [أسنیٰ المطالب: ص۴۹ و ۵۰] از استادش حافظ مَقْدِسی خواهد آمد.

[علی بن][1] شهابِ‌الدّین هَمْدانی (مودّة القربی [مودّت پنجم]) از فاطمه علیها السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است؛ و هر که من پیشوای وی باشم، علی هم پیشوای وی است.»

۹۷. فاطمه دختر حمزة بن عبدالمطّلب.

ابن عُقْدَه؛ و منصور رازی (الغدیر) حدیث غدیر را از وی روایت کرده‌اند.

[ق؛ک]

۹۸. قیس بن ثابت بن شمّاس انصاری.

یکی از سوارگان گواه به حدیث غدیر برای امیرالمؤمنین علیه السلام است که حدیثشان
(۱۴۰) خواهد آمد و آن را حافظ ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) با ذکر سند از ابومریم زِرّ بن حُبَیش آورده است و ابن اثیر (اُسد الغابه: ۳۶۸/۱ [۴۴۱/۱])؛ ابن حَجَر (الإصابه: ۳۰۵/۱)؛ و شیخ محمّد صدرالعالم (معارج العُلی) آن را از ابن عُقْدَه و ابوموسی نقل کرده‌اند.

۹۹. قیس بن سعد بن عُبادهٔ انصاری خزرجی.

وی از شاعران غدیر در سدهٔ نخست است و نیز از گواهان علی علیه السلام به حدیث غدیر در حدیث سوارگان است که ذکرش خواهد آمد. حجّت‌آوری وی نزد معاویة بن ابی‌سفیان، به حدیث غدیر نیز ذکر خواهد شد.

(۵۹/۱) **۱۰۰. ابومحمّد کعْب بن عُجْرهٔ انصاری مدنی (د. ۵۱).**

ابن عُقْدَه، حدیث غدیر را از وی روایت کرده است.

[م]

۱۰۱. ابوسلیمان مالک بن حویرث لَیثی (د. ۷۴).

پیشوای حنبلیان، احمد بن حنبل (مناقب علی علیه السلام [ص۱۱۱])؛ و حافظ ابن عُقْدَه

---

۱. داخل قلاب از مرکزالغدیر است. (م.)

(حدیث الولایه) با ذکر سندهاشان از مالک بن حسن بن مالک بن حویرث، از پدرش، از جدّش، آورده‌اند که رسول خدا ﷺ در روز غدیر خمّ، فرمود: «هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.»

(۱۴۱) حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۸/۹) از طریق طَبَرانی، با ذکر سند از مالک، آن را روایت کرده و سپس گفته است: «راویان آن، ثقه شمرده شده‌اند و البتّه در وثاقت آنان اختلاف نیز هست.»

جلال‌الدّین سیوطی (تاریخ الخلفاء: ص۱۱۴ [ص۱۵۸]) به نقل از طَبَرانی [المعجم الکبیر: ۲۹۱/۱۹]؛ بَدَخشانی (مفتاح النّجا فی مناقب آل العبا [برگهٔ ۴۵]؛ نُزُل الأبرار: ص۲۰ [ص۵۳]) از طریق طَبَرانی؛ شیخ محمّد صدرالعالم (معارج العُلی) از طریق طَبَرانی؛ و وَصّابی شافعی (الإکتفاء) به نقل از ابونُعَیم (فضائل الصّحابه) حدیث وی را آورده‌اند و خطیب خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام [۴۸/۱]) او را از راویان حدیث غدیر شمرده است.

۱۰۲. مقداد بن عمرو کنْدی زُهْری (د. ۳۳ در ۷۰ سالگی).

ابن عُقْدَه (حدیث الولایه)؛ و حافظ حمُّوئی (فَرائِد السَّمطَین [۳۱۵/۱]) حدیث غدیر را از وی با ذکر سند روایت کرده‌اند.

(۱۴۲)

[ن]

۱۰۳. ناجیة بن عمرو خُزاعی.

از گواهان علی علیه‌السلام به حدیث غدیر در روز گواه خواهی‌اش در کوفه است. حافظ ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) از طریق عمرو بن عبدالله بن یَعْلی بن مُرّه، از پدرش، از جدّش، حدیث وی را با ذکر سند روایت کرده است. ابن اثیر (اُسد الغابه: ۶/۵ [۲۹۶/۵]) به نقل از ابونُعَیم و ابوموسی؛ و ابن حَجَر (الإصابه: ۵۴۲/۳) از طریق ابن عُقْدَه، آن را آورده‌اند. خطیب خوارزمی [مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام: ۴۸/۱] وی را از صحابهٔ روایت کنندهٔ حدیث غدیر شمرده است.

۱۰۴. ابوبَرْزه نَضْلَة بن عُتْبهٔ[1] اسلمی (د. ۶۵ در خراسان).

ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) با طریق خویش، حدیث غدیر را از وی با ذکر سند روایت کرده است.

۱۰۵. نُعمان بن عَجلان انصاری.

ازگواهان علی علیه‌السلام به حدیث غدیر در روزگواه خواهی است که از طریق اَصْبَغ بن نُباته ۶۰/۱
خواهد آمد. قاضی (تاریخ آل محمّد: ص۶۷) وی را از راویان حدیث غدیر شمرده است.

[هـ؛ و؛ ی]

۱۰۶. هاشم مرقال ابن عُتْبة بن ابی‌وقّاص زُهْری مدنی (کشته شده در صِفّین به سال ۳۷).

حافظ ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) با ذکر سند از ابومریم زِرّ بن حُبَیش، گواهی دادن او (۱۴۳)
برای علی علیه‌السلام به حدیث غدیر را در روز سوارگان در کوفه، آورده و ابن اثیر (اُسْد الغابه: ۳۶۸/۱ [۴۴۱/۱]) بر پایهٔ آن چه از ابن عُقْدَه یافته، آن را روایت کرده است. نیز ابن حَجَر (الإصابه: ۳۰۵/۱) آن را روایت نموده؛ امّا بخشی را از آغاز آن انداخته و نام هاشم بن عُتْبهٔ مرقال را نیاورده است. و این گونه افتادگی‌ها در نوشته‌های ابن حَجَر فراوان است!

۱۰۷. ابووَسْمه وحشی بن حَرْب حَبَشی حِمصی.

ابن عُقْدَه (حدیث الولایه) حدیث غدیر را با لفظ وی و با ذکر سند روایت کرده و خطیب خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام) وی را از صحابهٔ روایت کنندهٔ حدیث غدیر شمرده است.

۱۰۸. وَهْب بن حمزه[2].

خطیب خوارزمی (مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام: فصل چهارم) وی را از صحابهٔ روایت کنندهٔ حدیث غدیر شمرده است.

---

۱. در الإصابه [۵۵۶/۳] عُبَید آمده؛ و گاه نیز عبدالله گفته شود.

۲. در الإصابه (۶۴۱/۳) با ذکر سند از رکین، از وَهْب بن حمزه آمده است: «همراه علی به سفری رفتم و از وی جفایی دیدم. با خود گفتم که چون بازگردم، از او شِکوه خواهم کرد. پس نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از علی بد گفتم. فرمود: ‹در بارهٔ علی چنین مگو؛ که وی پس از من بر شما ولایت دارد.›»

۱۰۹. ابوجُحَیفه وَهْب بن عبدالله سُوائی (ملقّب به وَهْب‌الخیر؛ د. ۷۴).

حافظ ابن‌عُقْدَه (حدیث الولایه) حدیث غدیر را از وی با ذکر سند روایت کرده است.

(۱۴۴) **۱۱۰. ابومُرازم یَعْلی بن مُرَّة بن وَهْب ثقفی.**

حدیث وی را حافظان ابن‌عُقْدَه و ابوموسی و ابونُعَیم، با طریق‌های خویش و با ذکر سند روایت کرده‌اند. ابن‌اثیر (اُسد الغابه: ۲/۲۳۳؛ ۳/۹۳؛ ۵/۶ [۲/۲۹۰؛ ۳/۱۳۹؛ ۵/۲۹۶])؛ و ابن‌حَجَر (الإصابه: ۳/۵۴۲) آن را از ایشان نقل کرده‌اند. لفظ حدیث و طریق آن، در باب حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه خواهد آمد.

این ۱۱۰ تن، همگی از صحابهٔ بزرگ به شمار می‌روند که ما روایت ایشان از حدیث غدیر را یافتیم. و شاید آن چه ما نیافتیم، بسی بیش از این شمار باشد. اقتضای حال نیز آن است که راویان این حدیث، بسیار بیش از این باشند؛ زیرا شنوندگان و دریابندگان آن، ۱۰۰/۰۰۰ تن و بلکه بیش‌تر بوده‌اند و طبیعتاً پس از بازگشت به وطن‌های خویش، آن را بازگفته‌اند؛ چنان که شیوهٔ هر مسافری است که از رویدادهای شگفتی که در سفرش دیده، حکایت کند.

آری؛ جز شماری اندک از ایشان که کین‌توزی سبب شد تا این روایت را بازنگویند، بسیاری از آن جماعت این حدیث را نقل کردند؛ و این محدّثان، خود، گروهی فراوان بودند که برخی از آنان یاد شدند. البتّه در آن میان، کسانی نیز بوده‌اند که پیش از رساندن این خبر به دیگران، در بیابان‌ها و صحراها درگذشته‌اند یا اوضاع و احوال روزگار آنان را از یادکرد این حکایت گرامی بازداشته است؛ چنان که در نقل حدیث زید بن ارقم، بدین مطلب اشاره شد. از این گذشته، برخی از حاضران در زمرهٔ صحرانشینان بوده‌اند که حدیثی از ایشان دریافت نمی‌شده و سندی به آنان ختم نمی‌گشته است. با این همه، همین مقدار که ما آوردیم، برای اثبات تواتر این حدیث کفایت می‌کند؛ پس خدای را در آغاز و فرجام، سپاس باد!

(۱۴۵)
۶۲/۱

تابعین روایت کنندهٔ حدیث غدیر

[أ]

۱. ابوراشد حُبرانی شامی (نامش: خضر[۱] یا نُعمان).

عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۴۹۷] اورا ثقه شمرده وگفته است: «درروزگاروی، دردمشق، هیچ کس درفَضل همپایهٔ وی نبود.» ابن‌حَجَر (تقریب التّهذیب: ص۴۱۹ [۴۲۱/۲]) او را ثقه شمرده است. حدیث وی درصفحهٔ ۵۵ گذشت.

۲. ابوسَلَمَة بن عبدالرّحمان بن عوف زُهْری مدنی (نامش: عبدالله یا اسماعیل).

در الخلاصه تألیف خزرجی(ص۳۸۰ [۲۲۱/۳]) از ابن‌سعد [الطّبقات الکبری: ۱۵۷/۵] نقل شده که وی ثقه وفقیه وپُرحدیث بوده است. درتقریب التّهذیب (ص۴۲۲ [۴۳۰/۲]) نیزثقه وپُرحدیث شمرده شده است. وی به سال ۹۴ درگذشت.

طریق‌های روایت وی به جابرانصاری پایان می‌یابد وطریقش صحیح است وراویانش ثقه‌اند. به صفحهٔ ۲۲ بنگرید.

(۱۴۶) **۳. ابوسلیمان مؤذّن.**

درتقریب التّهذیب[۴۳۰/۲] ابوسلمان[۲] خوانده شده وازتابعین بزرگ وپذیرفته شده به شمار آمده است. حدیث گواه‌خواهی روزرَحْبَه، ازطریق وی خواهد آمد که راویانش ثقه هستند.[۲]

---

۱. درچاپ مرکزالغدیر، أخضرآمده است.(م.)

۲. نیزدرتهذیب الکمال (۳۶۷/۳۳)؛ تهذیب التّهذیب (۱۱۴/۱۲)؛ والخلاصه تألیف خزرجی (۲۲۱/۳) ابوسلمان
←

۴ . ابوصالح سَمّان ذَکوان مدنی (غلام جُوَیریّه، بانوی غَطْفانی).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۷۸/۱ [۸۹/۱]) گفته است که احمد او را یاد کرده و ثقه شمرده و از بزرگوارترین و موثّق ترین افراد به شمار آورده است. وی به سال ۱۰۱ درگذشت.

به طریق های یاد شده در صفحهٔ ۵۶ بنگرید. در مبحث آیهٔ تبلیغ، حدیثی از وی دربارهٔ نزول این آیه در شأن علی علیه‌السلام خواهد آمد.

۵ . ابوعُنفوانهٔ مازِنی.

در صفحهٔ ۲۳ طریق روایتش از جُنْدَع، آمد.

۶ . ابوعبدالرّحیم کنْدی.

طریق های منتهی به وی، به لفظ زاذان، در حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه خواهد آمد.

۷ . ابوالقاسم اَصْبَغ بن نُباتهٔ تمیمی کوفی.

عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۷۱] و ابن مَعین وی را از تابعین ثقه به شمار آورده‌اند.

طریق های منتهی به وی در حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه خواهد آمد. در صفحهٔ ۲۸ نیز گذشت.

۸ . ابولیلی کنْدی[1].

در تقریب التّهذیب (ص۴۳۵ [۴۶۷/۲]) آمده است که وی از بزرگان تابعین و ثقه بوده
(۱۴۷) است و احمد بن حنبل (مناقب علی علیه‌السلام [ص۱۱۷]) از علی بن حسین، از ابراهیم بن
۶۳/۱ اسماعیل، از پدرش، از سَلَمَة بن کُهَیل، از ابولیلی کِنْدی آورده است: «در انتظار تشییع جنازه‌ای بودیم که مردی از میان ما، از زید بن ارقم پرسید: ‹ای ابوعامر! آیا شنیدی که در روز غدیر خمّ، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ علی بگوید: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز

آمده که همین نیز درست است. نیز گفته شده که نام وی همام است. در الکنی و الأسماء دولابی (۱۹۵/۱) و کاشف ذهبی (۳۴۲/۳) ابوسلیمان آمده است. (ط.)

۱. گویند که نامش سَلَمَة بن معاویه یا سعید بن بشر یا معلّی است.

مولای او است.» ؟› خود شنیدم که زید گفت: ‹آری.›» ابولیلی گوید: «به زید گفتم: ‹این سخن را رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود؟› چهار بار گفت: ‹آری؛ وی فرمود.›»

۹. اِیاس بن نُذَیر.

ابن حِبّان (الثّقات [۶/۶۵]) از او یاد کرده است. در حدیث حجّت‌آوری علی علیه‌السلام به حدیث غدیر در روز جمل، کسانی که از وی روایت کرده‌اند، یاد خواهند شد.

[ج؛ ح؛ خ]

۱۰. جَمیل بن عُماره.

در صفحهٔ ۵۷ روایت حدیث غدیر از ابن‌کَثیر، از طریق ابن جَریر، از وی گذشت.

۱۱. حارثة بن مُضَرِّب.

حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه به حدیث غدیر، از وی خواهد آمد.

۱۲. حبیب بن ابی‌ثابت اسدی کوفی.

ذهبی او را فقیه کوفه و از تابعین ثقه شمرده است. وی به سال ۱۱۷/۱۱۹ درگذشت. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱/۱۰۳ [۱/۱۱۶]) شرح حال وی را آورده و ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۱/۱۷۸ [۲/۱۵۶]) ثقه بودن او را از کسان متعدّد نقل کرده است.

در صفحات ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۵ و ۴۸ طریق‌های منتهی به وی ذکر شد. (۱۴۸)

۱۳. حارث بن مالک.

در صفحهٔ ۴۰ طریق منتهی به وی ذکر شد.

۱۴. حسن بن مالک بن حُوَیرث.

در صفحهٔ ۵۹ طریق منتهی به وی ذکر شد.

۱۵. حکم بن عُتَیبهٔ کوفی کِنْدی.

ثقه، دقیق و استوار، فقیه، پایبند به سنّت و رویگردان از بدعت، و دارای پیروانی بوده است.

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۰۴/۱ [۱۱۷/۱]) شرح حالش را آورده است. وی به سال ۱۱۴/ ۱۱۵ درگذشت.

طریق منتهی به وی در صفحات ۲۰ و ۳۹ گذشت و طریق‌های فراوان دیگر که به وی منتهی است، خواهد آمد.

۱۶. حُمَید بن عُمارهٔ خزرجی انصاری.

حدیث وی در صفحهٔ ۵۶ گذشت.

۱۷. حُمَید طویل، ابوعُبَیدة بن ابی‌حُمَید بصری (د. ۱۴۳).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۳۶/۱ [۱۵۲/۱]) او را حافظ، محدّث، ثقه، و از استادان صاحب اجازه در حدیث شمرده است. حدیث غدیر وی در باب حدیث تهنیت خواهد آمد.

۱۸. خَیْثَمة بن عبدالرّحمان جُعْفی کوفی.

ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۱۷۹/۳ [۱۵۴/۳]) به نقل از ابن مَعین [التّاریخ: ۴۶/۴] و نَسائی و عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۱۴۵] ثقه بودنش را حکایت کرده است.

۶۴/۱ پس از سال ۸۰ درگذشت و ابن قانع، سال وفاتش را ۸۰ دانسته است. ذکر سند از وی در صفحهٔ ۳۹ گذشت.

(۱۴۹) **[ر؛ ز]**

۱۹. ربیعهٔ جُرَشی[1] (کشته شده در ۷۴/۶۱/۶۰).

در این که وی از صحابه بوده باشد، اختلاف است. در تقریب التّهذیب (ص۱۲۳ [۲۴۷/۱]) فقیه خوانده شده و دارَقُطْنی و جز او، ثقه‌اش شمرده‌اند. طریق منتهی به وی، در صفحهٔ ۳۹ گذشت.

---

۱. در الخلاصه تألیف خزرجی [۳۲۲/۱] جَرْسی آمده است.

۲۰. ابومُثَنّیٰ ریاح بن حارث نخعی کوفی.

ابن حَجَر (تقریب التّهذیب [۲۵۴/۱]) وی را ثقه دانسته و از تابعین بزرگ شمرده و ثقه بودنش را از عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۱۶۲] و ابن حِبّان (تهذیب التّهذیب: ۲۹۹/۳ [۲۵۸/۳]) حکایت کرده است. طریق‌های منتهی به وی، در حدیث سوارگان خواهد آمد.

۲۱. ابوعمر زاذان بن عمر کِنْدی بزّار/ بزّاز کوفی.

در میزان الإعتدال، از تابعین بزرگ به شمار رفته و ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۳۰۳/۳ [۲۶۱/۳]) ثقه بودنش را از افراد متعدّد حکایت کرده است. به سال ۸۲ درگذشت. به حدیث گواه خواهی بنگرید.

۲۲. ابومریم زِرّ بن حُبَیش اسدی (از تابعین بزرگ؛ د. ۸۳/۸۲/۸۱).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۴۰/۱ [۵۷/۱]) آورده که وی پیشوا و سرمشق بوده و در تقریب التّذهیب [۲۵۹/۱] ثقه و بزرگوار و درک کنندۀ هر دو روزگار جاهلیّت و اسلام شمرده شده است.

همان گونه که در تهذیب التّهذیب (۳۲۲/۳ [۲۷۷/۳]) آمده، افراد متعدّد او را ثقه دانسته‌اند (۱۵۰)
و ابونُعَیم (حِلیة الأولیاء: ۱۸۱/۴-۱۹۱) برای وی شرح حالی بلند نگاشته است.

طریق‌های منتهی به وی، در حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه و حدیث سوارگان خواهد آمد.

۲۳. زیاد بن ابی‌زیاد.

حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد [۱۰۶/۹])؛ و ابن حَجَر (تقریب التّهذیب [۲۶۷/۱]) او را ثقه شمرده‌اند. طریق‌های منتهی به وی، در حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه خواهد آمد.

۲۴. زید بن یُثَیع هَمْدانی کوفی.

در تقریب التهذیب (ص۱۳۶ [۲۷۷/۱]) ثقه؛ درک کنندۀ هر دو روزگار جاهلیّت و اسلام؛ و از تابعین بزرگ شمرده شده است. در حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه، طریق‌های فراوان منتهی به وی خواهد آمد.

[س؛ ش]

۲۵. سالم بن عبدالله بن عمر بن خطّاب قُرَشی عِدوی مدنی.

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۷۷/۱ [۸۸/۱]) شرح حال وی را آورده و او را فقیه و دانشمندی
۶۵/۱ حجّت [در دانش حدیث] و صاحب علم و عمل و پارسایی و شرافت شمرده است.

در تقریب التّهذیب [۲۸۰/۱] چنین آمده است: «وی یکی از فقیهان هفتگانه؛ دقیق و استوار؛ در راه و روش همچون پدرش؛ و از بزرگان طبقهٔ سوم تابعین بود و درست آن است که در پایان سال ۱۰۶ درگذشت.»

(۱۵۱) طریق منتهی به وی در حدیث سوارگان خواهد آمد و ذکر آن در صفحهٔ ۵۷ گذشت.

بخاری (التّاریخ الکبیر: ج۱/قسمت اوّل/ص۳۷۵) از طریق عُبَید، از یونس بن بُکَیر، از اسماعیل بن نَشیط عامری، از جَمیل بن عامر، از سالم آورده که وی از کسی که خود، سخن پیامبر صلّی الله علیه و آله در روز غدیر خمّ را شنیده، روایت کرده است: «هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.»

۲۶. سعید بن جبیر اسدی کوفی.

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۶۵/۱ [۷۶/۱]) شرح حال وی را آورده و او را بسیار ستوده است. در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۱۱۶ [۳۷۴/۱]) از لالکائی نقل شده که وی ثقه و راهبر و دانشوری حجّت [در دانش حدیث] بوده است. نیز از ابن مِهران حکایت کرده که سعید در حالی درگذشت که همگان به دانش وی نیازمند بودند. در تقریب التّهذیب (ص۱۳۳ [۲۹۲/۱]) او ثقه و دقیق و استوار و فقیه و از طبقهٔ سوم تابعین شمرده شده است که به سال ۹۵ مقابل حَجّاج کشته شد، حال آن که هنوز ۵۰ سال نداشت. در تهذیب التّهذیب (۱۳/۴ [۱۱/۴]) به نقل از طبری، ثقه و حجّت بر همهٔ مسلمانان خوانده شده است.

طریق منتهی به وی، در صفحات ۲۰ و ۵۲ گذشت.

۲۷. سعید بن ابی حُدّان / ذی حُدّان کوفی.

در تهذیب التّهذیب [۴/ ۲۳] آمده که ابن حِبّان (الثّقات [۴/ ۲۸۲]) از وی یاد کرده است.

حدیث وی در باب حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه خواهد آمد.

۲۸. سعید بن مسَیِّب قُرَشی مخزومی (داماد ابوهریره؛ د. ۹۴).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۴۷/۱) از احمد بن حنبل و جز او نقل کرده که حدیث‌های مرسل
او نیز صحیح هستند. ابن مَدینی گوید: «در میان تابعین، پردانش‌تر از وی نمی‌شناسم (۱۵۲)
و او نزد من، بزرگوارترینِ تابعین است.» ابونُعَیم، وی را از اولیا دانسته و در حِلیة الأولیاء (۲/ ۱۶۱) شرح حال وی را آورده است.

حدیث تهنیت، به طریق گروهی از حافظان، از وی خواهد آمد و در صفحات ۳۹ و ۴۰ جز آن نیز از وی نقل شد.

۲۹. سعید بن وَهْب هَمْدانی کوفی.

در خلاصهٔ تهذیب الکمال (ص۱۲۲) ابن مَعین وی را ثقه دانسته است. به سال ۷۶ درگذشت.

گروهی بسیار از بزرگانِ دانش حدیث، حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه را به طریق وی روایت کرده‌اند؛ چنان که خواهد آمد.

۳۰. ابویحیی سَلَمَة بن کهَیل حَضْرَمی کوفی (د. ۱۲۱).

احمد [العلل و معرفة الرّجال: ۱۸۱/۱؛ ۲/ ۶۷] و عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۱۹۷] وی را ثقه ۶۶/۱
شمرده‌اند؛ چنان که در خلاصة التّهذیب (ص۱۳۶ [۴۰۵/۱]) و تقریب التّهذیب (ص۱۵۴ [۳۱۸/۱]) آمده است.

طریق‌های منتهی به وی، در صفحات ۲۴، ۲۶، ۳۱، ۳۵، و ۴۸ گذشت.

۳۱. ابوصادق سُلَیم بن قیس هِلالی (د. ۹۰).

چنان که خواهد آمد، وی از کسانی است که شیعه و سنّی، خود او و کتابش را حجّت می‌شمارند.

حدیث غدیر را در چند جای از کتابش که نزد ما موجود است، روایت کرده است.

۳۲. ابومحمّد سلیمان بن مِهران اعمش.

ذهبی و جز او، وی را ثقه شمرده‌اند. به سبب راستگوییِ بسیارش، او را مصحف
(۱۵۳) می‌خوانده‌اند. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۳۸/۱ [۱۵۴/۱]) شرح حال وی را آورده است. به سال ۶۱ زاده شد و در سال ۱۴۸/۱۴۷ درگذشت.

طریق‌های منتهی به وی، در صفحات ۳۰، ۳۴، و ۴۸ گذشت و در حدیث گواه‌خواهی، و نیز آیهٔ بلاغ خواهد آمد.

۳۳. سهم بن حُصَین اسدی.

حدیث وی در صفحهٔ ۴۲ گذشت.

۳۴. شَهْربن حَوْشَب.

شرح حال و طریق‌های منتهی به وی، در آیهٔ إکمال دین و حدیث تهنیت و حدیث روزهٔ روز غدیر، خواهد آمد.

[ض]

۳۵. ضحّاک بن مُزاحِم هِلالی؛ ابوالقاسم (د. ۱۰۵).

احمد [العلل و معرفة الرّجال: ۳۰۹/۲] و ابن‌مَعین و ابوزُرْعه، وی را ثقه شمرده‌اند.

در صفحهٔ ۵۱ از وی، از ابن‌عبّاس، حدیث غدیر او گذشت. حافظ حَمُّوئی (فَرائِد السَّمطَین: باب دهم [۶۷/۱]) به نقل از ابوالقاسم سلیمان بن احمد طَبَرانی[۱]، از حسین نِیْری، از یوسف بن محمّد بن سابق، از ابومالک حسن، از جوهر، از ضحّاک، از عبدالله بن عبّاس، آورده است: «رسول خدا ﷺ در روز غدیر خمّ فرمود: ‹بارخدایا! وی را یاری نما؛ او را یاریگر قرار ده؛ به وی مهر ورز و او را مایهٔ مهرورزی به دیگران نما؛ یاوری‌اش کن؛ و او را یاور قرار ده. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد.›»

(۱۵۴) همین لفظ با سندی دیگر، از عمرو ذی‌مُرّ، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده است.

---

۱. المعجم الکبیر (۹۵/۱۲). در این مأخذ، سلسلهٔ راویان چنین است: حسین بن اسحاق تُستَری، از یوسف بن محمّد بن سابق، از ابومالک جنبی، از جویبر، از ضحّاک، از ابن‌عبّاس. (غ.)

[ط]

۳۶. طاووس بن کیسان یمانی جَنَدی (د. ۱۰۶).

ابونُعَیم او را از اولیا شمرده و در حِلیة الأولیاء (۴/۳-۲۳) شرح حال وی را آورده و در همان (۲۳/۴) از احمد بن جعفر بن سلم، از عبّاس بن علی نَسائی، از محمّد بن علی بن خَلَف، از حسین اشقر، از ابن عُیَیْنه[1]، از عمرو بن دینار، از طاووس، از بُرَیْده، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است: «هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.» ۶۷/۱

۳۷. طلحة بن مصرِّف ایامی / یامی کوفی.

ابن حَجَر [تقریب التّهذیب: ۳۷۹/۱] او را ثقه و قاری قرآن و صاحب فَضل خوانده است. در ۱۱۲ یا پس از آن، درگذشت.

طریق‌های منتهی به وی در حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه، خواهد آمد.

[ع]

۳۸. عامر بن سعد بن ابی‌وقّاص مدنی.

در تقریب التّهذیب (ص۱۸۵ [۳۸۷/۱]) ثقه و از تابعین طبقۀ سوم خوانده شده است. در ۱۰۴ درگذشت. به صفحۀ ۳۸ بنگرید.

۳۹. عایشه دختر سعد (د. ۱۱۷).

ابن حَجَر (تقریب التّهذیب: ص۴۷۳ [۶۰۶/۲]) وی را ثقه شمرده است. حدیث او [دربارۀ غدیر] در صفحات ۳۸، ۴۰، و ۴۱ گذشت.

۴۰. عبدالحُمَید بن مُنذر بن جارود عَبْدی. (۱۵۵)

نَسائی، و ابن حَجَر (تقریب التّهذیب: ص۲۲۴ [۴۶۹/۱]) وی را ثقه شمرده‌اند.

---

۱. از این سند برمی‌آید که ابن عُیَیْنه، همانند ابن بَیّع، در حالی که هنوز به ۱۰ سالگی نرسیده بوده، از استادانش روایت کرده است؛ زیرا وی در ۱۰۷ زاده شد و عمرو بن دینار در ۱۱۵/۱۱۶ درگذشت.

حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه، از وی، از ابوالطُفیل، از طریق راویانی که همگی ثقه‌اند، خواهد آمد.

۴۱. ابوعُماره عبدخیر بن یزید هَمْدانی کوفی (درک کنندهٔ هر دو روزگار جاهلیّت و اسلام).

ابن‌مَعین و عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۲۸۶] وی را ثقه شمرده‌اند؛ چنان که در الخلاصه (ص۲۶۹ [۲/۳۲۴]) آمده است.

ابن حَجَر (تقریب التّهذیب: ص۲۲۵ [۱/۴۷۰]) وی را ثقه و از تابعین بزرگ شمرده است.

طریق منتهی به وی، با لفظ سعید [بن وَهْب] در حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه خواهد آمد.

۴۲. عبدالرّحمان بن ابی‌لیلی (د. ۸۲/ ۸۳/ ۸۶).

در میزان الإعتدال (۲/۱۱۵ [۲/۵۸۴]) از پیشوایان تابعین و فردی ثقه شمرده شده است. ابن حَجَر (تذکرة الحفّاظ [۱/۵۸]) او را به فقاهت ستوده و در تقریب التّهذیب [۱/۴۹۶] ثقه شمرده است.

حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه، با طریق‌های بسیار، از وی خواهد آمد؛ و در صفحات ۱۵ و ۳۹ حدیث وی گذشت.

۴۳. عبدالرّحمان بن سابط / ابن‌عبدالله بن سابط جُمَحی مکی.

ابن حَجَر (تقریب التّهذیب [۱/۴۸۰]) وی را ثقه و از طبقهٔ میانی تابعین شمرده است. در ۱۱۸ درگذشت. طریق‌های منتهی به وی، در صفحات ۳۸، ۳۹، و ۴۱ گذشت.

(۱۵۶) **۴۴. عبدالله بن اسعد بن زراره.**

به صفحهٔ ۱۷ بنگرید.

۴۵. ابومریم عبدالله بن زیاد اسدی کوفی.

چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۱۶۸ [۲/۵۷]) آمده، ابن حِبّان [الثّقات: ۵/۵۸] وی

را ثقه شمرده است. نیز ابن حَجَر (تقریب التّهذیب: ص۱۳۰ [۴۱۶/۱]) او را ثقه خوانده است. به صفحهٔ ۵۴ بنگرید.

۴۶. عبدالله بن شریک عامری کوفی.

در تقریب التّهذیب (ص۲۰۲ [۴۲۲/۱]) چنین آمده است: «وی بسیار راستگو بوده و به مذهب تشیّع گرایش داشته است؛ امّا جوزجانی افراط ورزیده و او را دروغگو خوانده است.» چنان که ذهبی (میزان الإعتدال: ۴۶/۲ [۴۳۹/۲]) آورده، احمد [العلل و معرفة الرّجال: ۴۸۵/۲] و ابن مَعین و جز آن دو، وی را ثقه شمرده‌اند.

طریق منتهی به وی، در صفحهٔ ۴۰ گذشت. ۶۸/۱

۴۷. ابومحمّد عبدالله بن محمّد بن عقیل هاشمی مدنی (درگذشته پس از ۱۴۰).

در الخلاصه تألیف خزرجی [۹۶/۲] و تقریب التّهذیب [۴۴۷/۱] از تِرمِذی [السّنن: ۹/۱] نقل شده که وی بس راستگو بوده و احمد و اسحاق و حُمَیدی، حدیث او را حجّت می‌شمرده‌اند. به طریق جابر در صفحهٔ ۲۲ بنگرید.

(۱۵۷) در البدایة و النِّهایه (۲۱۳/۵ [۲۳۲/۵]) از ابن جَریر طبری، از مُطَّلب بن زیاد، از عبدالله بن محمّد بن عقیل، از جابر بن عبدالله روایت شده است: «در غدیر خمّ، در جُحفه بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از چادر یا خیمه‌ای بر ما درآمد و دست علی را برگرفت و فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.›»

صاحب البدایة و النِّهایه گوید: «استاد ما، ذهبی، گفته است: ‹این حدیث، حسن است و آن را ابن لَهِیْعَه روایت کرده است ... .›» تا پایان این نقل، در صفحهٔ ۲۲ گذشت و نیز در گواه خواهی مردی عراقی از جابر انصاری به حدیث غدیر خواهد آمد.

۴۸. عبدالله بن یعلی بن مُرّه.

طریق‌های منتهی به وی، در حدیث گواه خواهی خواهد آمد؛ و برخی از آنها در صفحهٔ ۴۷ گذشت.

۴۹. عَدیّ بن ثابت انصاری کوفی خَطَمی (د. ۱۱۶).

ذهبی (میزان الإعتدال: ۲/ ۱۹۳ [۳/ ۶۱]) گوید: «وی دانشور شیعه، راستگو و سخن‌پرداز و امام مسجد ایشان بود؛ واگر شیعیان همانند وی بودند، شرّشان اندک بود!» احمد [العلل ومعرفة الرّجال: ۲/ ۴۹۱] وعِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۳۳۰] ونَسائی، اورا ثقه شمرده‌اند.

طریق‌های منتهی به وی، درصفحات ۱۸ و۱۹ گذشت ودرباب حدیث تهنیت نیز خواهد آمد.

۵۰. ابوالحسن عطیّة بن سعد بن جُنادَهٔ عَوفی کوفی (تابعی نام‌آور؛ د. ۱۱۱).

سبط ابن جوزی (تذکرة الخواصّ: ص۲۵ [ص۴۲])؛ وحافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۹/ ۱۰۹) به نقل ازابن‌مَعین [التّاریخ: ۳/ ۵۰۰] وی را ثقه شمرده‌اند.

(۱۵۸) یافِعی (مرآة الجنان: ۱/ ۲۴۲) آورده است: «حَجّاج وی را ۴۰۰ تازیانه زد تا علی ﷺ را دشنام گوید؛ امّا او چنین نکرد.»

طریق‌های منتهی به وی، درصفحات ۲۹، ۳۵، ۳۶، و۴۴ گذشت ودرآیهٔ تبلیغ نیز خواهد آمد.

۵۱. علی بن زید بن جُدْعان بصری (د. ۱۲۹/ ۱۳۱).

ابن‌ابی‌شَیبه[۱]، وی را ثقه شمرده وازتِرمِذی، نقل شده که اوبسیارراستگوبوده است.

ذهبی (تذکرة الحفّاظ [۱/ ۱۴۰]) وی را به پیشوایی ستوده است.

به صفحات ۱۸ و۱۹ و۲۰ برای ملاحظهٔ آن چه ازاوگذشت، بنگرید. طریق‌های فراوان منتهی به وی، درحدیث تهنیت خواهد آمد.

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۷/ ۳۷۷) ازمحمّد بن عبدالرّحمان مُعدَّل ـ در اصفهان ـ ازحافظ محمّد بن عمر تمیمی، ازحسن بن علی بن سهل عاقولی، ازحمدان بن مختار، ازحفص بن عبدالله بن عمر، ازسفیان ثوری، ازعلی بن زید،

---

۱. درستِ آن، ابن‌شَیبه است؛ واو یعقوب بن شَیبة بن صَلْت بصری سدوسی مالکی (د. ۲۶۲) است، چنان که در تهذیب الکمال (۲۰/ ۴۳۸) یافت گردد. (غ.)

ازانس، آورده است: «ازپیامبرﷺ شنیدم که فرمود: ‹هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هرکه را با او دشمنی ورزد.›» ۶۹/۱

۵۲. ابوهارون عُمارة بن جُوَین عَبْدی (د. ۱۳۴).

طریق‌های منتهی به وی، درصفحات ۱۹ و ۴۳ گذشت و پاره‌ای ازآن نیزدرآیهٔ إکمال دین و حدیث تهنیت خواهد آمد.

۵۳. عمربن عبدالعزیز؛ خلیفهٔ اموی (د. ۱۰۱).

حجّت‌آوری وی به حدیث غدیر خواهد آمد.

۵۴. عمربن عبدالغفّار. (۱۵۹)

ازوی، حدیث گواه‌خواهی جوانی ازابوهریره، خواهد آمد.

۵۵. عمربن علی امیرالمؤمنین.

درتقریب التّهذیب (ص۲۸۱ [۶۱/۲]) ثقه و ازطبقهٔ سوم تابعین به شمارآمده است. در روزگار ولید ـ بنا به قولی، پیش ازآن ـ درگذشت. به صفحهٔ ۵۵ بنگرید.

۵۶. عمروبن جَعْدَة بن هُبَیره.

حدیث وی درصفحهٔ ۱۷ گذشت.

۵۷. عمروبن مُرّه، ابوعبدالله کوفی هَمْدانی (د. ۱۱۶).

به او ذومُرّه[1] گفته می‌شد. درتهذیب التّهذیب (ج۸ [۸۹/۸]) به نقل ازعِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۳۷۲] تابعی ثقه شمرده شده است. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۰۸/۱ [۱۲۱/۱]) شرح حال وی را آورده و او را به ثقه و دقیق و استواربودن و پیشوایی ستوده است.

---

۱. دربسیاری ازفرهنگ‌نامه‌ها، به اشتباه، او را با عمرو بن مُرّه، صحابی‌ای که در صفحهٔ ۵۸ ذکرش رفت، یکی دانسته‌اند.

حدیث وی در صفحهٔ ۵۵ گذشت و طریق‌های فراوان منتهی به وی در حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه، خواهد آمد. از این میان، چندین طریقْ صحیح و راویانشان ثقه هستند.

۵۸. ابواسحاق عمرو بن عبدالله سَبیعی هَمْدانی.

ذهبی (میزان الإعتدال [۲۷۰/۳]) وی را از پیشوایان تابعین درکوفه و از افراد دقیق و استوار دانسته و شرح حال وی را در تذکرة الحفّاظ (۱۰۱/۱ [۱۱۴/۱]) آورده و او را ستوده است. (۱۶۰)

نیز در تقریب التّهذیب [۷۳/۲] او را پُرحدیث و ثقه و عبادت‌پیشه شمرده است. در ۱۲۷ ـ بنا به نقلی: پس از آن ـ درگذشت.

حدیث وی در صفحات ۳۲ و ۳۵ گذشت و طریق‌های فراوان منتهی به وی، در حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه و نیز حدیث تهنیت خواهد آمد.

۵۹. ابوعبدالله عمرو بن میمون[۱] اَوْدی.

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۵۶/۱ [۶۵/۱]) او را به پیشوایی و ثقه بودن، ستوده؛ و در تقریب التّهذیب (ص۲۸۸ [۸۰/۲]) وی را ثقه و عبادت‌پیشه خوانده وگفته است که او در کوفه اقامت گزید و در سال ۷۴ ـ بنا به قولی: پس از آن ـ درگذشت.

طریق‌های منتهی به وی، در صفحات ۵۰ و ۵۱ گذشت و حجّت‌آوری وی به حدیث غدیر، خواهد آمد.

۶۰. عَمیرة[۲] بن سعد هَمْدانی کوفی.

ابن حِبّان [الثّقات: ۲۷۹/۵] وی را ثقه دانسته است. در تقریب التّهذیب (ص۲۹ [۸۷/۲]) او فردی پذیرفته شده به شمار آمده است.

---

۱. در خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام تألیف نَسائی، عمرو بن میمونه؛ و در مناقب خوارزمی [ص۱۲۵] عمر بن میمون ذکر شده است؛ و درست همان است که آوردیم.

۲. در خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام تألیف نَسائی، عمرو؛ و در مجمع الزّوائد هَیثَمی [۱۰۸/۹] و جز آن، عُمَیر آمده است. ذهبی [میزان الإعتدال: ۲۹۸/۳] عُمَیره را صحیح شمرده است.

طریق‌های منتهی به وی نزد حافظان که فراوان است، در حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه، خواهد آمد و برخی در صفحات ۱۸ و ۴۴ گذشت.

۶۱. عُمَیره بنت سعد بن مالک مَدَنیّه (خواهر سهل؛ مادر رِفاعة بن مبشِّر).

طریق منتهی به وی، در حدیث گواه‌خواهی امیرالمؤمنین در روز رَحْبَه، خواهد آمد؛ ۷۰/۱
و ما را دربارهٔ آن سند، نظری است که به جای خود خواهیم آورد. (۱۶۱)

۶۲. عیسی بن طلحة بن عُبَیدالله تیمی؛ ابومحمّد مدنی (یکی از دانشوران).

ابن‌مَعین، او را ثقه شمرده است. در روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز درگذشت. خزرجی (الخلاصه: ص۲۵۷ [۳۱۷/۲]) در شرح حالش چنین آورده است. طریق منتهی به وی، در صفحهٔ ۴۶ گذشت.

[ف؛ ق]

۶۳. ابوبکر فِطْر بن خلیفهٔ مَخزومی حَنّاط (غلام بنی‌مخزوم).

وی ثقه و بسیار راستگو بوده است. احمد [العلل و معرفة الرّجال: ۴۴۳/۱]؛ ابن‌مَعین [التّاریخ: ۲۶۷/۳]؛ عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۳۸۵]؛ و ابن سعد [الطّبقات الکبری: ۳۶۴/۶] وی را ثقه شمرده‌اند. چنان که در تهذیب التّهذیب [۲۷۰/۸] آمده، در ۱۵۰/۱۵۳ یا پس از آن، درگذشت.

حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه، با طریق‌های صحیح بسیار از وی خواهد آمد که راویانش همه ثقه هستند. طریق منتهی به وی، در صفحات ۴۸ و ۵۴ گذشت.

۶۴. قَبیصة بن ذُؤَیْب.

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۵۲/۱ [۶۰/۱]) شرح حال وی را آورده و او را ستوده است. چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۲۶۸ [۳۴۹/۲]) آمده، ابن حِبّان [الثّقات: ۳۱۷/۵] وی را ثقه شمرده است. در سال ۸۶ درگذشت.

طریق منتهی به وی، در صفحهٔ ۲۲ گذشت.

(۱۶۲) **۶۵. ابومریم قیس ثقفی مدائنی.**

نَسائی وی را ثقه شمرده، چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۳۹۵ [۳/ ۲۴۴]) آمده است.

طریق منتهی به وی‌که راویانش ثقه هستند، در صفحهٔ ۵۴ گذشت.

[م؛ ن؛ هـ؛ و؛ ی]

۶۶. محمّد بن عمربن علی امیرالمؤمنین (درگذشته در دورهٔ خلافت عمربن عبدالعزیز؛ وبه قولی: ۱۰۰).

ابن حِبّان [الثّقات: ۵/ ۳۵۳] وی را ثقه شمرده است. ابن حَجَر [تقریب التّهذیب: ۲/ ۱۹۴] گوید: «او بسی راستگو و از طبقهٔ ششم تابعین بوده و پس از ۱۳۰ درگذشته است.»[۱]
به طریق‌های منتهی به وی، در صفحهٔ ۵۵ بنگرید.

۶۷. ابوضُحیٰ مسلم بن صُبَیح هَمْدانی کوفی عطّار.

چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۳۲۱ [۳/ ۲۵])؛ و تقریب التّهذیب (ص۴۲۲ [۲/ ۲۴۵]) آمده، ابن مَعین و ابوزُرْعه وی را ثقه شمرده‌اند.
طریق منتهی به وی، در صفحهٔ ۳۵ گذشت.

۶۸. مسلم مُلائی.

طریق‌های منتهی به وی، در صفحات ۲۴ و ۳۹ گذشت.

(۱۶۳) **۶۹. ابوزراره مُصْعَب بن سعد بن ابی‌وقّاص زُهْری مدنی.**

در تقریب التّهذیب (ص۳۳۴ [۲/ ۲۵۱]) ثقه شمرده شده است. در ۱۰۳ درگذشت. به صفحهٔ ۴۰ بنگرید.

---

۱. در الطّبقات الکبری تألیف ابن‌سعد (بخش متمّم/۲۴۹) آمده است: «آغاز خلافت ابوالعبّاس را دریافت.» و خلافت وی از ۱۳۲ تا ۱۳۶ بود. (غ.)

۷۰. مُطَّلب بن عبدالله قُرَشی مخزومی مدنی.

ابوزُرْعه و دارَقُطْنی، وی را ثقه شمرده‌اند.

حدیث وی در صفحهٔ ۴۹ گذشت.

۷۱. مَطَر وَرّاق. ۷۱/۱

شرح حال و حدیث وی، در مبحث روزهٔ غدیر و آیهٔ إکمال دین و حدیث تهنیت، خواهد آمد.

۷۲. معروف بن خَرَّبُوذ[1].

ابن حِبّان [الثّقات: ۴۳۹/۵] وی را ثقه شمرده‌است. به صفحهٔ ۲۶ بنگرید. حدیثش در آینده نیز به خواست خدا خواهد آمد.

۷۳. منصور بن مُعتمِر.

حدیث و شرح حالش در بحث از آیهٔ «سأل سائل» خواهد آمد.

۷۴. مُهاجر بن مِسمار زُهْری مدنی.

ابن حِبّان [الثّقات: ۴۸۶/۷] وی را ثقه شمرده است.

طریق‌های منتهی به وی، در صفحات ۳۸ و ۴۱ گذشت.

۷۵. موسی بن اکتل بن عُمَیر نُمَیْری.

طریق منتهی به وی، در صفحهٔ ۴۶ گذشت.

۷۶. ابوعبدالله میمون بصری (غلام عبدالرّحمان بن سَمُره). (۱۶۴)

چنان که در مجمع الزّوائد (۱۱۱/۹) آمده، ابن حِبّان [الثّقات: ۴۱۸/۵] وی را ثقه شمرده است. ابن حَجَر (القول المسدّد: ص۱۷ [ص۲۱]) آورده است: «کسان متعدّد، وی را ثقه شمرده‌اند و برخی دربارهٔ حافظهٔ او چند و چون کرده‌اند. ترمذی حدیثی از او را صحیح شمرده است.»

---

۱. در الخلاصه تألیف خزرجی [۴۴/۳] خَرَّبود آمده است.

طریق‌های حافظان به وی، بسیار است که در صفحات ۳۰، ۳۱، ۳۲، و ۳۵ گذشت. ابن‌کَثیر [البدایة و النِّهایه: ۲۳۱/۵] طریق وی را صحیح دانسته است.

۷۷. نَذیر ضَبّی کوفی.

وی از تابعین بزرگ است. از وی، حدیث گواه‌خواهی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز جمل خواهد آمد.

۷۸. هانی بن هانی هَمْدانی کوفی.

چنان که در تهذیب التّهذیب [۲۲/۱۱] آمده، نَسائی بر آن است که از پذیرش روایت وی باکی نیست.

حدیث وی در حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه، خواهد آمد.

۷۹. ابوبَلْج یحیی بن سُلَیم فَزاری واسطی.

چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۳۸۳ [۲۰۷/۳]) آمده، ابن‌مَعین و نَسائی و دارَقُطْنی وی را ثقه شمرده‌اند. نیز حافظ هیثمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۹/۹) وی را ثقه شمرده است.

طریق‌های منتهی به وی، در صفحات ۵۰ و۵۱ گذشت. حدیث غدیر به طریق وی از ابن‌عبّاس، صحیح است و همهٔ راویان آن ثقه هستند.

۸۰. یحیی بن جَعْدَة بن هُبَیرهٔ مخزومی. (۱۶۵)

در تقریب التّهذیب (ص۳۸۹ [۳۴۴/۲]) ثقه و از طبقهٔ سوم تابعین شمرده شده است. به صفحات ۳۲ و۳۵ بنگرید.

۸۱. یزید بن ابی‌زیاد کوفی.

او از پیشوایان [اهل دانش] در کوفه بود و در ۱۳۶ در ۹۰ سالگی یا اندکی کم‌تر از آن درگذشت.

حدیث وی در حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه، خواهد آمد.

۸۲ . یزید بن حیّان تیمی کوفی. ۷۲/۱

حافظ عاصمی (زین الفتی)؛ ونَسائی وی را ثقه شمرده‌اند، چنان که درالخلاصه تألیف خزرجی (ص۳۷۰ [۱۶۸/۳]) آمده است. ابن‌حَجَر (تقریب التّهذیب [۳۶۳/۲]) او را ثقه شمرده وازطبقهٔ میانی تابعین به شمارآورده است.

طریق‌های منتهی به وی، درصفحات ۳۱ و۳۵ گذشت. حافظ عاصمی (زین الفتی) با ذکرسند ازاسحاق بن ابراهیم مَرْوَزی، ازجریربن عبدالحُمَید ضَبّی، ازابوحیّان یحیی بن سعید تیمی، ازیزید بن حیّان کوفی درحرم[1]، که هرچهارتن ثقه هستند، روایت کرده است: «رسول خدا درغدیرخمّ برخاست واندرزفرمود و[خدا وآخرت را] به یادها آورد وسپس فرمود: ‹امّا بعد؛ ای مردم! جز این نیست که من بشری هستم همانند شما؛ به زودی سفیرپروردگارم نزد من آید ومن دعوتش را اجابت نمایم ... .›»

۸۳ . ابوداوود یزید بن عبدالرّحمان بن اسود اَوْدی کوفی. (۱۶۶)

چنان که درالخلاصه تألیف خزرجی (ص۳۷۲ [۱۷۳/۳]) آمده، ابن حِبّان [الثّقات: ۵۴۲/۵] وی را ثقه شمرده است. طریق‌های منتهی به وی، در صفحهٔ ۱۵ گذشت و در حدیث گواه‌خواهی جوانی ازابوهریره خواهد آمد.

۸۴ . ابونَجیح یَسارثقفی (د. ۱۰۹).

چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۳۸۴ [۱۸۰/۳]) آمده، ابن‌مَعین وی را ثقه شمرده است.

طریق‌های منتهی به وی، درصفحهٔ ۳۹ گذشت.

پایان سخن ما این است: «سپاس و ستایش ازآنِ خدای که پروردگار جهانیان است.»

---

۱. دراین نسخه چنین است ونام کسی که حدیث را از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده است، افتاده؛ واو زید بن ارقم است که این لفظ ازاواست وطریق منتهی به او، طریق مسلم است که آن را درالصّحیح [۲۵/۵] اززید روایت نموده است.

(۱۶۷)
۷۳/۱

طبقات دانشوران روایتگر حدیث غدیر
(به ترتیب زمان وفات)

چنین نیست که عنایت صحابه و تابعین به حدیث غدیر، در مقایسه با دانشوران سده‌های بعد، بی‌مانند باشد؛ بلکه هر پژوهنده‌ای در هر قرن، گروه‌هایی از حافظان دقیق و استوار را می‌یابد که این اثر بازمانده از معارف دین را از پیشینیان گرفته، به آیندگان سپرده‌اند، همانند هر حدیث دیگر که نزدشان اثبات گشته است و به صحّت آن اذعان دارند. اکنون نام شماری اندک از ایشان به توالی قرون می‌آید تا شاهد این مدّعا باشد. آشنایی با همهٔ این راویان را به دامنهٔ همّت خوانندهٔ گرامی وامی‌نهیم تا به فراخور شناختش از سندها و استادان حدیث، بدان آگاهی یابد.

[سدهٔ دوم]

۱. ابومحمّد عمرو بن دینار جُمَحی مکی (د. ۱۱۵/ ۱۱۶).

مِسْعَر با تأکیدِ سه باره، وی را ثقه شمرده؛ چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۲۴۴ [۲۸۴/۲]) آمده است.

به [حدیث وی از] طاووس تابعی در صفحهٔ ۶۶ بنگرید.

۲. ابوبکر محمّد بن مسلم بن عُبَیدالله قُرَشی زُهْری (د. ۱۲۴).

وی از پیشوایان برجسته؛ و دانشور حجاز و شام بود که بسیاری از تذکره‌نویسان،

شرحِ حال وی را آورده و او را ستوده‌اند. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۹۶/۱ [۱۱۳/۱]) گوید: «ویژگی‌ها
(۱۶۸) و اخبار زُهْری در ۴۰ صفحه گنجد.» حدیث وی در صفحات ۲۳ و ۳۲ گذشت.

۳. عبدالرّحمان بن قاسم بن محمّد بن ابی‌بکر تیمی؛ ابومحمّد مدنی (د. ۱۲۶).

احمد و ابن‌سعد [الطّبقات الکبری: قسمت متمّم/۲۱۵] و ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۲۷۸/۵] وی را ثقه شمرده‌اند و خزرجی (الخلاصه: ص۱۹۷ [۱۴۹/۲]) او را به پیشوایی و ثقه بودن ستوده است. وی گواه خواهی جوانی از ابوهریره به حدیث غدیر را روایت کرده است.

۴. بَکر بن سوادة بن ثُمامه؛ ابوثُمامهٔ بصری (د. ۱۲۸).

چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۴۴ [۱۳۴/۱]) آمده، وی از فقیهان و پیشوایان بوده و ابن‌مَعین و ابن‌سعد و نَسائی، او را ثقه شمرده‌اند. طریق وی به جابر صحیح است و راویانش همه ثقه هستند. حدیثش در صفحهٔ ۲۲ گذشت.

۵. عبدالله بن ابی‌نَجیح یَسار ثقفی؛ ابویَسار مکی (د. ۱۳۱).

۷۴/۱ چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۱۸۳ [۱۰۵/۲]) آمده، احمد وی را ثقه شمرده است. نیز ابن‌حَجَر (تقریب التّهذیب: ص۱۴۵ [۴۵۶/۱]) او را ثقه خوانده است. حدیث وی در صفحهٔ ۳۹ گذشت؛ حدیثی که طریق آن صحیح است و راویانش همگی ثقه هستند.

۶. حافظ مُغیرة بن مِقسَم؛ ابوهشام ضَبّی کوفی اعمی (نابینای مادرزاد؛ د. ۱۳۳).

چنان که در تذکرة الحفّاظ ذهبی (۱۲۸/۱ [۱۴۳/۱])؛ و الخلاصه تألیف خزرجی (ص۳۲۰
(۱۶۹) [۵۱/۳]) آمده، عَرْزَمی و عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۴۳۷] وی را ثقه شمرده‌اند. حدیثش در صفحهٔ ۳۰ گذشت.

۷. ابوعبدالرّحیم خالد بن زید جُمَحی مصری (د. ۱۳۹).

فقیه و فتوا دهنده بود. ابوزُرْعه و عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۱۴۲] و یعقوب بن سفیان و نَسائی، وی را ثقه شمرده‌اند. ابن‌حِبّان (الثّقات [۲۶۵/۶]) از او یاد کرده است. در تهذیب التّهذیب (۱۲۹/۳ [۱۱۱/۳]) شرح حال وی آمده است.

از وی، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه با لفظ زاذان، با سند صحیح و راویانی سراسر ثقه، خواهد آمد.

۸. حسن بن حکم نخعی کوفی (درگذشته پس از ۱۴۰).

چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۶۷ [۲۱۱/۱]) آمده، ابن‌مَعین وی را ثقه شمرده است. حدیث سوارگان به طریق وی که صحیح است و راویانش ثقه هستند، خواهد آمد.

۹. ادریس بن یزید؛ ابوعبدالله اَوْدی کوفی.

نَسائی وی را ثقه شمرده‌است. درصفحهٔ ۱۵ حدیث وی با طریق صحیح وراویانی که همه ثقه هستند، گذشت. حدیث گواه‌خواهی جوانی ازابوهریره به حدیث غدیر، با طریق صحیح وراویانی سراسر ثقه، ازوی خواهد آمد.

۱۰. یحیی بن سعید بن حیّان تیمی کوفی مدنی.

عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۴۷۱] اورا ثقه و صالح شمرده و ابن‌حِبّان [الثّقات: ۵۹۲/۷] به نقل از الخلاصه تألیف خزرجی (ص۳۶۳ [۱۴۹/۳]) سال وفاتش را ۱۴۵ دانسته است.

طریق منتهی به وی، دریادکرد ازعمویش، یزید بن حیّان که ازتابعین بود، گذشت. (۱۷۰)
سند وی، سند مسلِم (الصّحیح [۲۵/۵]) است که راویانش ثقه هستند.

۱۱. حافظ عبدالملک بن ابی‌سلیمان عَرْزَمی کوفی (د. ۱۴۵).

احمد بن حنبل [العلل ومعرفة الرّجال: ۴۱۰/۱] ونَسائی، وی را ثقه شمرده‌اند. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۳۹/۱ [۱۵۵/۱]) اورا از حافظان دقیق و استوارشمرده است.

حدیث وی با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحات ۲۹ و ۳۶ گذشت. حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه، با لفظ زاذان از وی خواهد آمد.

۱۲. عوف بن ابی‌جمیلهٔ عَبْدی هَجَری بصری (د. ۱۴۶).

نَسائی وگروهی، وی را ثقه شمرده‌اند. خزرجی (الخلاصه: ص۲۵۳ [۳۰۸/۲])؛ وابن‌حَجَر (تقریب التّهذیب: ص۱۹۹ [۸۹/۲]) اورا یادکرده‌اند. به صفحهٔ ۳۰ بنگرید. راویان سندش ثقه هستند.

۱۳. عُبَیدالله بن عمربن حفص بن عاصم بن عمربن خطّاب عِدوی عُمَری مدنی.

۷۵/۱ او یکی از فقیهان هفتگانه است. ابن‌مَعین [معرفة الرّجال: ۱۰۵/۱] و نَسائی و ابوزُرْعه و ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۳۲۶/۵] وی را ثقه شمرده‌اند. در ۱۴۷ ـ تاریخ دیگر نیز ذکر شده است ـ درگذشت. ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۴۰/۸ [۳۵/۷]) شرح حال وی را آورده است.

(۱۷۱) حافظ عاصمی (زین الفتی) [حدیث غدیر را] با طریق خویش از وی، روایت کرده است.

۱۴. نُعَیم بن حکیم مدائنی (د. ۱۴۸).

حافظ ابوعَوانه و حافظ قَطّان، از وی روایت کرده‌اند و ابن‌مَعین و عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۴۵۱] وی را ثقه شمرده‌اند. خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۳۰۲/۱۳) شرح حال وی را آورده است.

طریق منتهی به وی، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحهٔ ۵۴ گذشت.

۱۵. طلحة بن یحیی بن طلحة بن عُبَیدالله تیمی کوفی (د. ۱۴۸).

عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۲۳۷] و ابن‌مَعین [التّاریخ: ۱۵۸/۳] وی را ثقه شمرده‌اند و ابوزُرْعه و نَسائی، او را صالح خوانده‌اند.

خزرجی (الخلاصه: ص۱۵۳ [۱۳/۲])؛ و ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب [۲۵/۵]) شرح حال وی را آورده‌اند.

حدیث وی در صفحهٔ ۴۶ گذشت.

۱۶. ابومحمّد کثیربن زید اسلمی (درگذشته پس از ۱۵۰؛ مشهور به ابن‌ماقَبه).[1]

ابوزُرْعه گوید: «وی بسی راستگو است، گرچه در پذیرش روایات اهل تسامح است.» خزرجی (الخلاصه: ص۲۸۳ [۳۶۲/۲]) شرح حال وی را آورده است.

حدیث وی در صفحهٔ ۵۵ با طریقی که دیگر راویانش ثقه هستند، گذشت.

---

۱. از راویان حدیث‌های کتاب‌های ابوداوود و تِرمِذی و ابن‌ماجه است که مِزّی (تهذیب الکمال: ۱۱۳/۲۴) شرح حالش را آورده است. در نسخهٔ تهذیب التّهذیب (۴۱۳/۸) ابن صافنّه یاد شده که اشتباه است. ابن حِبّان (الثّقات: ۳۵۴/۷) او را ثقه شمرده است. (ط.)

۱۷. حافظ محمّد بن اسحاق مدنی (مؤلّف کتاب السّیره؛ د. ۱۵۲/۱۵۱). (۱۷۲)

بزرگان، او را ثقه، پیشوا، دانشمند، حافظ، ودقیق و استوار خوانده‌اند.[۱]

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۵۵/۱ [۱۷۲/۱])؛ و خزرجی (الخلاصه: ص۲۷۹ [۳۷۹/۲]) شرح حال وی را آورده‌اند. حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۱۱۰/۳ [۱۱۹/۳]) حدیث غدیر را از طریق وی آورده است، چنان که در صفحهٔ ۲۰ و جز آن[۲] گذشت.

۱۸. حافظ مَعْمَر بن راشد؛ ابوعروهٔ اَزْدی بصری (د. ۱۵۴/۱۵۳).

عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۴۳۵] و نَسائی و سَمْعانی، وی را ثقه شمرده‌اند. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۷۱/۱ [۱۹۰/۱]) از او یاد کرده و وی را پیشوای دانشور حجّت [در دانش حدیث] خوانده است.

حدیث وی در صفحهٔ ۱۹ با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، گذشت.

۱۹. حافظ مِسْعَر بن کدام بن ظَهیر هِلالی رُواسی کوفی (د. ۱۵۵/۱۵۳).

قَطّان گوید: «همانند وی را ندیده‌ام. از دقیق‌ترین مردم بود.» شُعبه گوید: «او را مصحف می‌خواندند، زیرا سخنش بسیار استوار بود.»

احمد و ابوزُرْعه و عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۴۲۶] وی را ثقه شمرده‌اند. به تذکرة الحفّاظ ذهبی (۱۶۹/۱ [۱۸۸/۱]) و الخلاصه تألیف خزرجی (ص۳۲۰ [۲۲/۳]) بنگرید. (۱۷۳)

از وی، حدیث گواه‌خواهی با لفظ عَمیرهٔ هَمْدانی خواهد آمد.

۲۰. ابوعیسی حکم بن اَبان عدَنی (د. ۱۵۴). ۷۶/۱

عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۱۲۶] گوید: «ثقه و پایبند به سنّت و رویگردان از بدعت بود. آن گاه که چشم‌ها آرام می‌گرفتند، تا زانو در دریا می‌ایستاد و خدای را ذکر می‌گفت.» خزرجی (الخلاصه: ص۷۵ [۲۴۲/۱]) بدین سان شرح حال وی را آورده است. حدیث وی در صفحهٔ ۲۰ گذشت.

---

۱. به نظر می‌رسد که وی صاحب السّیره نیست؛ چرا که حاکم از وی تنها با یک واسطه نقل حدیث نموده و چه بسا که وی حافظ ابن خُزَیمه باشد. (ط.)

۲. بنگرید به: همین مجلّد: ص۲۳۶.

۲۱. عبدالله بن شَوْذب بلخی (سکنا گزیده در بصره؛ د. ۱۵۷).

در بـاب روزهٔ غدیـر، شـرح حـال وی خواهـد آمـد. نیـز سـخن ابن‌ولیـد دربـارهٔ او درج خواهـد شـد: «هـرگاه بـه او می‌نگریسـتم، فرشـتگان را بـه یـاد مـی‌آوردم.»

حدیث روزهٔ غدیر را با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، روایت کرده است.

۲۲. حافظ شُعبة بن حَجّاج؛ ابوبِسطام واسطی (سکنا گزیده در بصره؛ د. ۱۶۰).

از ابن مَعین [معرفة الرّجال: ۱۱۴/۱] نقـل شـده که وی راهبر پرهیزگاران بوده است. حَکَم، او را پیشوای پیشوایان؛ و ثوری، وی را فرمانروای مؤمنان در دانش حدیث خوانده‌اند.

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۷۴/۱ [۱۹۳/۱])؛ و خزرجی (الخلاصه: ص۱۴۰ [۴۴۹/۱]) شرح حال وی را آورده‌انـد.

در صفحهٔ ۳۰ حدیـث وی بـا طریـق صحیـح و راویانـی کـه همـه ثقـه هسـتند، گذشـت. نیز از او در صفحات ۳۲ و ۳۵ و ۳۹ و ۴۸ یاد شد. از وی حدیث گواه‌خواهی با لفظ زید بن یُثیع خواهـد آمد.

(۱۷۴) **۲۳. حافظ ابوالعلاء کامل بن علاء تمیمی کوفی (درگذشتهٔ حدود ۱۶۰).**

ابن مَعیـن [التّاریخ: ۲۷۳/۳] وی را ثقـه شـمرده اسـت و ابن عَـدیّ [الکامل فی ضعفاء الرّجال: ۸۳/۶] و نَسائی، برآنند که از پذیـرش حدیـث او باکـی نیسـت؛ چنـان کـه در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۲۷۲ [۳۶۱/۲]) آمده است. حاکم (المستدرک علی الصّحیحین [۶۱۳/۳]) حدیث وی را صحیـح شـمرده اسـت.

در صفحات ۳۲ حدیث وی با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، گذشت.

۲۴. حافظ سفیان بن سعید ثوری؛ ابوعبدالله کوفی (ز. ۷۷؛ د. ۱۶۱ در بصره).

خطیـب بغـدادی (تاریخ بغداد: ۱۵۲/۹) گویـد: «او از پیشوایان مسلمانان و نشـانه‌ای بـارز از نشـانه‌های دیـن بود که همگان پیشوایی‌اش را پذیرفتـه بودنـد، به گونه‌ای که با آن استواری و حفـظ و نگاهداشـتِ حدیث و شـناخت و پارسایی و پرهیزگاری، دیگر نیازی نیست تـا بـه اوصـاف نیـک وی تصریح گـردد.»

نیز خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۳۷۷/۷) از ابوالفتح محمّد بن حسین عطّار (قُطِیط) از محمّد بن احمد بن عبدالرّحمان مُعدَّل ـ در اصفهان ـ از حافظ ابوبکر محمّد بن عمر تمیمی جِعابی، از حسن بن علی بن سهل عاقولی، از حمدان بن مختار، از حفص بن عُبَیدالله[1] بن عمر، از سفیان ثوری، از علی بن زید، از انس آورده است: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او ۷۷/۱ است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد.›»

۲۵. حافظ اسرائیل بن یونس بن ابی‌اسحاق سَبیعی؛ ابویوسف کوفی (د. ۱۶۲).

(۱۷۵) ابن‌مَعین [التّاریخ: ۶۵/۴] و جز او، وی را ثقه شمرده‌اند. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۹۳/۱ [۲۱۴/۱]) او را بسیار ستوده است.

حدیث وی در صفحهٔ ۴۰ گذشت و نیز در حدیث گواه‌خواهی، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۲۶. جعفر بن زیاد کوفی؛ احمر (د. ۱۶۵/۱۶۷).

ابوداوود، او را ثقه و شیعه؛ و ابوزُرْعه، وی را بسیار راستگو خوانده‌اند. نَسائی بر آن است که از پذیرش حدیث وی باکی نیست؛ چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۵۳ [۱۶۷/۱]) آمده است.

از وی، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه با لفظ عبدالرّحمان، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۲۷. مسلم بن سالم نَهْدی؛ ابوفَروهٔ کوفی (درگذشتهٔ میانهٔ سدهٔ دوم).

ابن‌مَعین، وی را ثقه شمرده است. ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۱۸۵/۸] گوید: «حدیث او درست است و از پذیرش آن باکی نیست.»

---

۱. به قرینهٔ حمدان و ثوری، می‌توان دریافت که وی، ابوعمرو حفص بن عبدالله سُلَمِی است.

ازوی، ازعبدالرّحمان بن ابی‌لیلی، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه، با طریق صحیح وراویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۲۸. حافظ قیس بن ربیع؛ ابومحمّد اسدی کوفی (د. ۱۶۵).

عَفّان، وی را ثقه شمرده است. یعقوب بن شَیبه گوید: «اونزد همهٔ هم‌مذهبان ما بسیار راستگوشمرده می‌شود ونوشته‌اش درست است؛گرچه نیروی حفظش چندان قوی نیست.»

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۰۵/۱ [۲۲۶/۱])؛ و خزرجی (الخلاصه: ص۲۷۰ [۳۵۶/۲]) شرح حال وی را آورده‌اند.

(۱۷۶) حدیث وی در صفحهٔ ۴۳ گذشت. نیز از او حدیث نزول آیهٔ إکمال دین در شأن علی علیه‌السلام درروزغدیر، خواهد آمد.

۲۹. حافظ حَمّاد بن سَلَمَه؛ ابوسَلَمَهٔ بصری (د. ۱۶۷).

ابن‌مَعین [معرفة الرّجال: ۹۴/۱] وی را ثقه شمرده است. ابن‌مَعْمَر گوید: «او را از ابدال (مردان برگزیدهٔ خداوند) می‌شمردند.» قَطّان گوید: «هرگاه دیدی کسی حَمّاد را نکوهش می‌کند، درمسلمانی‌اش تردید کن.» وُهَیب گفته است: «حَمّاد، سرورو داناترین ما بود.» ذهبی گوید: «دردانش زبان عربی، سرآمد؛ فقیه؛ زبان‌آور و شیواسخن؛ و پایبند به سنّت ورویگردان ازبدعت بود.»

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۸۲/۱ [۲۰۲/۱])؛ و خزرجی (الخلاصه: ص۷۸ [۲۵۲/۱]) شرح حال وی را آورده‌اند.

به صفحهٔ ۱۸ بنگرید. حدیثی که ازطریق وی به بَراء منتهی می‌شود، صحیح است وراویانش ثقه هستند. نیزحدیث تهنیت با طریق صحیح وراویانی که همه ثقه هستند، ازوی خواهد آمد.

۳۰. حافظ عبدالله بن لَهِیْعَه؛ ابوعبدالرّحمان مصری (د. ۱۷۴).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۱۵/۱ [۲۳۷/۱]) شرح حال وی را آورده وگفته است: «او پیشوای

بـزرگ؛ و قاضـی سـرزمین مصـر و دانشـور و حدیث‌شـناس آن دیـار بـود. احمـد بـن حنبـل گویـد: ‹در مصـر، کسـی در پُرحدیـث بـودن و نگاهـداری حدیـث و اسـتواری، هماننـد ابن لَهِیْعَـه نیسـت.› نیـز احمـد بـن صالـح گویـد: ‹نوشـتهٔ وی درسـت و خـودش بسـیار جویای دانش بود.›» ۷۸/۱

بـه صفحـهٔ ۲۲ بنگریـد. طریـق وی بـه جابـر انصـاری، صحیـح اسـت و راویانـش ثقه هستند.

۳۱. حافظ ابوعَوانه وضّاح بن عبدالله یشکری واسطی بزّاز (د. ۱۷۶/۱۷۵).

وی بسیار راستگو و ثقه بود و همگان بر حجّت بودن حدیثش اتّفاق داشتند؛ چنان که در تهذیب التّهذیب [۱۰۳/۱۱] و تذکرة الحفّاظ ذهبی (۲۴۱/۱ [۲۳۶/۱]) آمده است. (۱۷۷)

طریق‌های منتهی به وی، با سندهای صحیح، در صفحهٔ ۳۰ گذشت. همچنین در صفحات ۳۱ و ۵۰ و ۵۱ با طریق‌هایی که بسیاری از آن‌ها صحیح هستند، ذکر شد.

۳۲. قاضی شریک بن عبدالله؛ ابوعبدالله نخعی کوفی (د. ۱۷۷).

ذهبـی (تذکرة الحفّـاظ: ۲۱۰/۱ [۲۳۲/۱]) گویـد: «وی از پیشـوایان برجسـته و حدیثـش نیکـو اسـت. راهبـر، فقیـه، محـدّث، و پُرحدیـث بـود؛ هرچنـد در اسـتواری بـه حَمّـاد بـن زیـد نمی‌رسـید. بخـاری از حدیـث وی شـاهد ذکـر نمـوده و مسـلِم نیـز بـه پیـروی از او، حدیثـش را آورده اسـت.»

یحیـی بن مَعیـن [التّاریخ: ۳۶۹/۳] وی را ثقـه شـمرده است. محیی‌الدّیـن بن ابی‌الوفاء (الجواهر المضیّه: ۲۵۶/۱ [۲۴۸/۲]) او را از حنفی‌ها قلمداد کرده است.

حدیث او با طریق صحیـح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحات ۳۱ و ۴۸ گذشت. حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه و حدیث گواه‌خواهی جوانی از ابوهریره به حدیث غدیر، نیز با طریق صحیح، از وی خواهد آمد.

۳۳. حافظ عبدالله / عُبَیدالله[۱] بن عُبَید الرّحمان / عبدالرّحمان کوفی؛ ابوعبدالرّحمان اشجعی (د. ۱۸۲).

ابن‌مَعین [معرفة الرّجال: ۱۱۵/۱] و ذهبی و ابن‌حَجَر، وی را ثقه شمرده‌اند. به تذکرة الحفّاظ (۲۸۴/۱ [۳۱۱/۱]) و تقریب التّهذیب (ص۱۷۰ [۵۳۶/۱]) بنگرید.

(۱۷۸) حدیث وی، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحهٔ ۲۸ گذشت.

۳۴. نوح بن قیس؛ ابوروح حُدّانی بصری (د. ۱۸۳).

مُرّه و ابن‌مَعین [التّاریخ: ۱۲۳/۴] وی را ثقه شمرده‌اند؛ چنان‌که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۳۴۷ [۱۰۲/۳]) و حاشیهٔ آن، آمده است. حدیث غدیر از وی در صفحهٔ ۳۷ ذکر شد.

۳۵. مُطّلب بن زیاد بن ابی‌زُهیر کوفی؛ ابوطالب (د. ۱۸۵).

بسیاری از حافظان و پیشوایان حدیث، به روایت از وی اعتماد کرده‌اند. ابن‌مَعین [التّاریخ: ۲۷۲/۳] وی را ثقه شمرده است. ابوداوود و ابن‌حَجَر، او را بسیار راستگو خوانده‌اند و دیگران وی را حدیث‌شناسی بزرگوار شمرده‌اند.

در تقریب التّهذیب (ص۲۴۷ [۲۵۴/۲]) و الخلاصه تألیف خزرجی (ص۳۲۴ [۳۴/۳]) شرح حال وی آمده است.

از وی، حدیث گواه‌خواهی مردی عراقی از جابر انصاری به حدیث غدیر، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۷۹/۱ **۳۶. قاضی حَسّان بن ابراهیم عَنَزی؛ ابوهاشم (د. ۱۸۶).**

احمد و ابوزُرْعه و ابن‌مَعین و ابن‌عَدیّ [الکامل فی ضعفاء الرّجال: ۳۷۵/۲] وی را ثقه شمرده‌اند؛ چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۶۴ [۲۰۵/۱]) و حاشیهٔ آن، آمده است.

حدیث او در صفحهٔ ۳۱ با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، گذشت.

---

۱. در مأخذهای مؤلّف و جزآن‌ها، نخست عُبَیدالله آمده است. (غ.)

۳۷. حافظ جَریر بن عبدالحُمَید؛ ابوعبدالله ضَبّی کوفی رازی (د. ۱۸۸ در ۷۸ سالگی). (۱۷۹)

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۴۷/۱ [۲۷۱/۱]) از او یاد کرده وگفته است: «محدّثان، به دلیل ثقه بودن و حافظه و دانش بسیارش، به محضر او روی می‌نهادند.»

در صفحهٔ ۷۱ حدیث غدیر به طریق حافظ عاصمی، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، گذشت. سند مسلِم (الصّحیح [۲۶/۵]) برای روایت خطبهٔ غدیر، همین است.

۳۸. فَضل بن موسی؛ ابوعبدالله مَرْوَزی سینانی (د. ۱۹۲).

چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۲۶۳ [۳۳۷/۲]) آمده، ابن‌مَعین [التّاریخ: ۳۵۴/۴] و ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۶۸/۷] وی را ثقه شمرده‌اند. در تقریب التّهذیب (ص۲۰۵ [۱۱۱/۲]) ثقه و دقیق و استوار خوانده شده است.

حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه، با لفظ سعید و زید، به طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، از وی خواهد آمد.

۳۹. حافظ محمّد بن جعفر مدنی بصری؛ ابوعبدالله غُنْدَر[۱] (د. ۱۹۳).

وی از حافظانِ دقیق و استوار بوده است. ابن‌مَعین گوید: «نوشته‌اش از همگان درست‌تر بود وکسی خواست آن را مخدوش جلوه دهد، امّا نتوانست.» ذهبی (تذکرة الحفّاظ ۲۷۴/۱ [۳۰۰/۱]) شرح حال وی را آورده است.

حدیث غدیر از طریق وی با سند صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحات (۱۸۰) ۳۰ و ۳۲ و ۳۵ و ۴۸ گذشت. حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه، با لفظ سعید، با سند صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۴۰. حافظ اسماعیل بن عُلَیّه؛ ابوبِشر بن ابراهیم اسدی (د. ۱۹۳).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۹۵/۱ [۳۲۲/۱]) از ابوداوود نقل کرده است: «هیچ کس نیست که

---

۱. وی از حافظان مشهور و از راویان کتاب‌های «صحیح» ششگانه و نیز از استادانِ حدیثِ احمد بوده است. و امّا آن چه در صفحهٔ ۸۰ از المستدرک علی الصّحیحین حاکم گذشت، در مستدرک احمد بن جعفر بزّار است که از استادانِ حاکم بوده است. (ط.)

خطا نکند، مگر ابن عُلَیّه و بشر.» ابن مَعین [معرفة الرّجال: ۱۰۴/۱] گوید: «ثقه و پارسا و پرهیزگار بود.» شُعبه، او را سرور محدّثان خوانده است.

حدیث وی، در باب حدیث تهنیت، با عنوان خواهرزادهٔ حُمَید طویل، خواهد آمد.

۴۱. حافظ محمّد بن ابراهیم؛ ابوعمرو بن ابی عَدیّ سَلَمی بصری (د. ۱۹۴ در بصره).

نَسائی و ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۱۸۶/۷] و ذهبی، وی را ثقه شمرده‌اند؛ چنان که در تذکرة الحفّاظ (۲۹۶/۱ [۳۲۴/۱]) و الخلاصه تألیف خزرجی (ص۲۷۶ [۳۷۴/۲]) آمده است.

حدیث غدیر از طریق او با سند صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحات ۳۰ و ۳۱ گذشت.

۴۲. حافظ محمّد بن خازِم؛ ابومعاویهٔ تمیمی (نابینا؛ د. ۱۹۵).

عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۴۰۳] و نَسائی و ابن خِراش، وی را ثقه شمرده‌اند؛ چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۲۸۵ [۳۹۷/۲]) و حاشیهٔ آن، آمده است. خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۲۴۲/۵-۲۴۹) شرح حال وی را آورده است. ۸۰/۱

حدیث وی با سند صحیح، در صفحهٔ ۴۱ گذشت. (۱۸۱)

۴۳. حافظ محمّد بن فُضَیل؛ ابوعبدالرّحمان کوفی (د. ۱۹۵).

ابن مَعین، او را ثقه؛ و ابوزُرْعه، بسیار راستگویش شمرده‌اند. نَسائی بر آن است که از پذیرش حدیث وی باکی نیست. ابن حَجَر (تقریب التّهذیب [۲۰۰/۲]) او را بسیار راستگو و حدیث‌شناس شمرده و ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۸۸/۱ [۳۱۵/۱]) از او یاد نموده و ثقه بودنش را نقل کرده است.

حدیث سوارگان با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، از وی خواهد آمد.

۴۴. حافظ وکیع بن جرّاح رُواسی؛ ابوسفیان کوفی (د. ۱۹۶/ ۱۹۷).

ابن مَعین [التّاریخ: ۴۵/۴] و عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۴۶۴] و ابن سعد [الطّبقات الکبری:

۳۹۴/۶] وی را ثقه شمرده‌اند. احمد گوید: «همانند او در دانش و حافظه و استواری، همراه فروتنی و پارسایی، ندیده‌ام.»

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۴۹۶/۱۳)؛ ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۸۰/۱ [۳۰۶/۱])؛ و خزرجی (الخلاصه: ص۳۵۶ [۱۲۸/۳]) شرح حال وی را آورده‌اند.

امام احمد بن حنبل (مناقب علی علیه‌السلام [ص۵۴]) ـ بنا به نقل ـ از حافظ وکیع، از اعمش، از سعد بن عُبَیده، از ابن بُرَیْده، از پدرش، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده است: «هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.»

از الجامع الصّغیر در صفحهٔ ۱۹ به این حدیث اشاره شد که سندش صحیح است و راویانش همه ثقه هستند.

۴۵. حافظ سفیان بن عُیَیْنه؛ ابومحمّد هِلالی کوفی (ز. ۱۰۷؛ د. ۱۹۸ در مکه). (۱۸۲)

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۳۹/۱ [۲۶۲/۱]) او را پیشوا، دانشور حجّت [در دانش حدیث]، حافظ، پُردانش، و بزرگوار شمرده است. ابن خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۲۲۶/۱ [۳۹۱/۲]) گوید: «پیشوایی دانشور و دقیق و استوار و پارسا و پرهیزگار بود. همگان بر درستی حدیث و روایتش اتّفاق دارند.» بسیاری از تذکره‌نگاران شرح حال وی را آورده و او را ستوده‌اند.

از وی، حدیث نزول آیهٔ «سأل سائل» در باب رویداد غدیر، خواهد آمد. نیز از او، حدیثی با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحهٔ ۶۶ گذشت.

۴۶. حافظ عبدالله بن نُمَیْر؛ ابوهشام هَمْدانی خارِفی.

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۹۹/۱ [۳۲۷/۱]) شرح حال وی را آورده و گفته است: «یحیی بن مَعین [معرفة الرّجال: ۷۹/۱] و جز او[1]، وی را ثقه شمرده‌اند. او از بزرگانِ محدّثان بوده است.» در ۱۹۹ در ۸۴ سالگی درگذشت. به صفحات ۲۹ و ۳۶ بنگرید.

این طریق [یاد شده در صفحات ۲۹ و ۳۶] صحیح است و راویانش ثقه هستند؛ بر

---

۱. بنگرید به: الثّقات: ۶۰/۷؛ الجرح و التّعدیل: ۱۸۶/۵؛ تهذیب التّهذیب: ۵۲/۶.

مبنای ابن سعد [الطّبقات الکبری: ۳۰۴/۶] و ابن مَعین و هَیثَمی [مجمع الزّوائد: ۱۰۹/۹] که عطیّهٔ عَوفی را ثقه دانسته‌اند. از وی، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه با لفظ زاذان خواهد آمد.

۴۷. حافظ حَنَش بن حارث بن لَقیط نخعی کوفی.

ابونُعَیم و هَیثَمی، وی را ثقه شمرده‌اند. ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۲۹۱/۳] برآن است که از پذیرش حدیث وی باکی نیست.

(۱۸۳) از وی، حدیث سوارگان با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۴۸. ابومحمّد موسی بن یعقوب زَمْعی مدنی.

۸۱/۱ ابن مَعین [التّاریخ: ۱۵۸/۳] وی را ثقه شمرده است. ابوداوود گوید: «فردی صالح بود و در اواخر دوران خلافت منصور درگذشت.»

حدیث وی در صفحهٔ ۴۱ با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، گذشت.

۴۹. علاء بن سالم عطّار کوفی.

او استادِ ابوسعید اشجّ بوده که خود، پیشوایی ثقه به شمار می‌رفته است. خطیب [تاریخ بغداد: ۲۳۶/۱۴] و جز او، به طریق وی، حدیث گواه‌خواهی را روایت کرده‌اند که خواهد آمد.

۵۰. ازرق بن علی بن مسلم حنفی؛ ابوجَهْم کوفی.

چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۲۱ [۶۴/۱]) آمده، ابن حِبّان [الثّقات: ۱۳۶/۸] وی را ثقه شمرده است.

حدیث او با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحهٔ ۳۱ گذشت.

۵۱. هانی بن ایّوب حنفی کوفی.

ابن کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۱۱/۵ [۲۳۰/۵]) وی را ثقه شمرده است.

نَسائی [خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ص۱۰۰؛ السّنن الکبری: ۱۳۱/۵] حدیث گواه‌خواهی

را با لفظ عَمیره، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، از وی روایت کرده است.

۵۲. فُضَیل بن مرزوق أَغَرّ رَقاشی رُواسی کوفی؛ ابوعبدالرّحمان (درگذشتهٔ حدود ۱۶۰).

ثوری و ابن عُیَیْنه و ابن مَعین [التّاریخ: ۲۷۳/۳] وی را ثقه شمرده‌اند. هَیثَم بن جَمیل گوید: «وی از پیشوایانِ هدایت در پارسایی و فضیلت بود.» مسلِم (الصّحیح) حدیث وی را با ذکر سند روایت کرده است. ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۲۹۹/۲ [۲۶۸/۸]) شرح حال وی را آورده است. (۱۸۴)

از وی، حدیث گواه‌خواهی با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، به لفظ سعید و عمرو خواهد آمد.

۵۳. ابوحمزه سعد بن عُبیدهٔ سَلَمَی کوفی (درگذشته به دوران ولایت عمرو بن هُبَیره).

چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۱۱۵ [۳۷۰/۱]) و تقریب التّهذیب (ص۸۹ [۲۸۸/۱]) آمده، نَسائی و ابن حَجَر وی را ثقه شمرده‌اند.

حدیث وی با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحهٔ ۸۰ گذشت. آن روایت را او از عبدالله بن بُرَیْده ـ وی ثقه است ـ از پدرش نقل کرده است.

۵۴. موسی بن مسلم حِزامی شَیبانی؛ ابوعیسی کوفی طَحّان؛ مشهور به موسی صغیر.

ابن مَعین [التّاریخ: ۳۳۵/۳] وی را ثقه شمرده است. ابن حِبّان (الثّقات [۴۵۵/۷]) از او یاد کرده است. ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۳۷۲/۱۰ [۳۳۱/۱۰]) شرح حال وی را آورده است.

حدیث وی با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحهٔ ۴۱ گذشت.

۵۵. یعقوب بن جعفر بن ابی‌کثیر انصاری مدنی. (۱۸۵)

وی از موسی بن یعقوب زَمْعی ـ ثقه‌ای که پیش‌تر ذکرش رفت ـ روایت می‌کند؛ و از او، محمّد بن یحیی بن ابی‌عمر ـ ثقه؛ د. ۲۴۳ ـ روایت می‌نماید.

حدیث او در صفحهٔ ۴۱ گذشت و در آینده نیز خواهد آمد.

۵۶. عثمان بن سعید بن مُرَّةُ قُرَشی؛ ابوعبدالله / ابوعلی کوفی نابینا.

ابن حِبّان (الثّقات [۴۵۰/۸]) از او یاد کرده است. پیشوایان حدیث، حافظ ابوکُرَیب و همانندانش، از او روایت می‌کنند.

حدیث گواه خواهی، از وی، از شریک خواهد آمد.

[سدهٔ سوم]

۸۲/۱ **۵۷. حافظ ضَمْرة بن ربیعهٔ قُرَشی مدنی (د. ۲۰۲).**

شرح حال و حدیث او با طریق‌های فراوان، درباب روزهٔ غدیر خواهد آمد. درآن جای، سخن احمد [العلل و معرفة الرّجال: ۳۶۶/۲] می‌آید که دربارهٔ وی گفته است: «او از افراد ثقه و مورد اعتماد بود که در شام همانندش یافت نمی‌شد.»

طریق‌های منتهی به وی، در حدیثش، اگر نگوییم که همه صحیحند، بیش‌ترشان صحیح هستند.

۵۸. حافظ محمّد بن عبدالله زبیری[۱]؛ ابواحمد کوفی (د. ۲۰۳).

عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۴۰۶] و جز او، وی را ثقه شمرده‌اند. یکی از بزرگان، با این سخن، او را ستوده است: «او ثقه و حافظ و پارسا و سختکوش است.» ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۳۲۷/۱ [۳۵۷/۱]) شرح حال وی را آورده است.

(۱۸۶) از وی، حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه با لفظ زیاد، با سندی که هَیثَمی [مجمع الزّوائد: ۱۰۷/۹] آن را صحیح شمرده، خواهد آمد. هَیثَمی راویان این حدیث را ثقه شمرده است.

۵۹. مُصْعَب بن مِقدام خَثْعَمی؛ ابوعبدالله کوفی (د. ۲۰۳).

ابن مَعین و دارَقُطْنی، وی را ثقه شمرده‌اند. ابوداوود بر آن است که از پذیرش حدیث وی باکی نیست. ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۳۰۸/۸] گوید: «حدیث وی درست است.»[۲] خزرجی (الخلاصه: ص۳۲۳ [۳۲/۳]) شرح حال وی را آورده است. حدیث گواه خواهی با

---

۱. گاه هم عُمَری خوانده شود، بنا به نسبت به جدّش عمر بن درهم اسدی.

۲. در متن کتاب «صالح»؛ و در مأخذ «صالح الحدیث» آمده است. (غ.)

طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد. پیش‌تر هم حدیث وی [در صفحهٔ ۴۸] گذشت.

۶۰. حافظ یحیی بن آدم بن سلیمان قُرَشی اموی؛ ابوزکریّا کوفی (د. ۲۰۳).

ابن‌مَعین و نَسائی و یعقوب بن شَیبه، وی را ثقه شمرده‌اند. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۳۳۰/۱ [۳۵۹/۱]) شرح حال وی را آورده است. به صفحهٔ ۲۸ بنگرید که سند آن حدیث صحیح است و راویانش ثقه‌اند. حدیث سوارگان با سند صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، از طریق وی خواهد آمد.

۶۱. حافظ زید بن حُباب؛ ابوالحسین خراسانی کوفی (د. ۲۰۳).

ابن‌مَدینی و سَبْتی و ابن‌مَعین و احمد بن صالح و دارَقُطْنی [ذکر أسماء التّابعین: ۸۶/۲] و ابن‌ماکولا [الإکمال: ۱۴۳/۲] و ابن‌ابی‌شَیبه، وی را ثقه شمرده‌اند. ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۴۰۴/۳ (۱۸۷)
[۳۴۷/۳]) شرح حال وی را آورده است. از وی، با طریق‌های گوناگون، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه خواهد آمد که برخی از آن طریق‌ها صحیح هستند.

۶۲. پیشوای شافعیان، ابوعبدالله محمّد بن ادریس شافعی (د. ۲۰۴).

چنان که در النِّهایه فی غریب الحدیث و الأثر ابن‌اثیر (۲۴۶/۴ [۲۲۸/۵]) آمده، او حدیث غدیر را روایت کرده است.

۶۳. حافظ ابوعمرو شَبابة بن سَوّار فَزاری مدائنی (د. ۲۰۶).

چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۱۴۲ [۴۵۵/۱]) آمده، ابن‌مَعین و جز او، وی را ثقه شمرده‌اند. به صفحهٔ ۵۴ بنگرید. بنابراین، حدیث از طریق وی، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام صحیح ۸۳/۱
است و راویانش سراسر ثقه هستند.

۶۴. محمّد بن خالد حنفی بصری.

ابن‌حِبّان (الثّقات [۵۵/۹]) از او یاد کرده است. ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۲۴۳/۷] گوید:

«حدیثش درست است.» ابوزُرْعه بر آن است که از پذیرش حدیث وی باکی نیست. از مادرش، عَثْمه، روایت کرده است. حدیث وی در صفحهٔ ۴۱ گذشت.

۶۵. حافظ خَلَف بن تمیم کوفی؛ ابوعبدالرّحمان (سکنا گزیده در مَصِّیصه؛ د. ۲۱۳/۲۰۶).

(۱۸۸) چنان که در تذکرة الحفّاظ ذهبی (۳۴۷/۱ [۳۷۹/۱]) آمده، یعقوب بن شَیبه و ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۳۷۰/۳] و ابن حِبّان [الثّقات: ۲۲۸/۸] وی را ثقه شمرده‌اند.

ابن حَجَر (تقریب التّهذیب [۲۲۵/۱]) او را بسیار راستگو و پارسا شمرده است. نَسائی [خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ص۱۰۱؛ السّنن الکبری: ۱۳۱/۵] به طریق وی، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه را با لفظ عمرو ذی مُرّ، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، روایت کرده است.

۶۶. حافظ اسود بن عامر؛ ابوعبدالرّحمان (مشهور به شاذان شامی، سکنا گزیده در بغداد؛ د. ۲۰۸).

ابن مَدینی وی را ثقه شمرده است. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۳۳۸/۱ [۳۶۹/۱]) وی را دقیق و استوار دانسته است. خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۳۴/۷) شرح حال وی را آورده است.

حدیث گواه‌خواهی با لفظ زید بن ارقم؛ و حدیث گواه‌خواهی جوانی از ابوهریره به حدیث غدیر، با سند صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، از طریق وی خواهد آمد.

۶۷. ابوعبدالله حسین بن حسن اشقر فَزاری کوفی (د. ۲۰۸).

ابن حِبّان (الثّقات [۱۸۴/۸]) از او یاد کرده و ذهبی (تلخیص المستدرک: ۱۳۰/۳) وی را ثقه شمرده و حدیثش را صحیح دانسته؛ چنان که حاکم (المستدرک علی الصّحیحین [۱۴۱/۳]) چنین کرده است. او نزد دیگران، بسیار راستگو شمرده می‌شود و سخن کسی که روایت او را ضعیف دانسته، اعتباری ندارد.

حدیث وی در صفحهٔ ۶۶ گذشت. نیز حدیث او در باب نزول آیهٔ تبلیغ در شأن علی علیه‌السلام خواهد آمد.

۶۸. حافظ حفص بن عبدالله بن راشد؛ ابوعمرو سَلَمی (قاضی نیشابور؛ د. ۲۰۹). (۱۸۹)

چنـان کـه در الخلاصـه تألیف خزرجی (ص۷۴ [۲۳۸/۱]) و حاشیـۀ آن آمـده، ابن‌حِبّـان (الثّقات [۱۹۹/۸]) از او یاد کرده و نَسائی بر آن است که از پذیرش حدیث وی باکی نیست. بخـاری (الصّحیح) از او روایت کـرده اسـت.

حدیث وی در صفحۀ ۶۸ با سند صحیح گذشت.

۶۹. حافظ عبدالرّزّاق بن هَمّام؛ ابوبکر صَنعانی (ز. ۱۲۶؛ د. ۲۱۱).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۳۳۴/۱ [۳۶۴/۱]) شرح حال وی را آورده وگفته است: «تعدادی وی را ثقه شمرده‌اند. حدیث او درکتاب‌های صحیح، با ذکر سند روایت شده است. گاه او را روایت‌هایی است که تنها وی آن‌ها را آورده است. به سبب تشیّعش، برخی بر وی خشم گرفته‌اند؛ حال آن که او در تشیّع غلو نمی‌ورزید، بلکه علی ﷺ را دوست می‌داشت وکسانی را که با وی به نبرد برخاستند، دشمن می‌شمرد.»

حدیث غدیر از طریق وی، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحۀ ۱۹ گذشت. نیز از او، حدیث گواه‌خواهی با لفظ سعید و عبدخیر، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۷۰. حسن بن عطیّة بن نَجیح قُرَشی کوفی؛ ابوعلی بزّاز (د. ۲۱۲). ۸۴/۱

حافظان از وی روایت کرده‌اند. ابوحاتِم [الجرح والتّعدیل: ۲۷/۳] گوید: «او بسیار راستگو است.» بخاری (التّاریخ الکبیر [مج۲ ۳۰۱/۲]) از وی روایت کرده است.

حدیث وی در صفحۀ ۲۴ گذشت. دیگر راویان سندش ثقه هستند.

۷۱. عبدالله بن یزید عدوی؛ غلام آل عمر؛ ابوعبدالرّحمان مُقری قصیر (سکنا گزیده در مکه؛ د. ۲۱۲/ ۲۱۳ در حدود ۱۰۰ سالگی). (۱۹۰)

چنـان کـه ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۸۴/۶ [۷۵/۶]) در شرح حال او آورده: «نَسائی و ابن‌سعد [الطّبقات الکبری: ۵۰۱/۵] و ابن‌قانع، وی را ثقه شمرده‌اند. خلیلی گوید: ‹او ثقه

است و حدیثش از افراد ثقه، حجّت شمرده می‌شود. گاه احادیثی دارد که تنها وی روایت کرده است.» ابن حِبّان (الثّقات [۳۴۲/۸]) از وی یاد کرده است.»

حدیث وی درباب حدیث تهنیت، به روایت حافظ عاصمی، با طریق صحیح وراویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۷۲. حافظ حسین بن محمّد بن بهرام؛ ابومحمّد تمیمی مَرْوَروذی (سکنا گزیده در بغداد؛ د. ۲۱۳/۲۱۴).

بنا به گفتهٔ ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۳۶۷/۲ [۳۱۵/۲]) ابن سعد [الطّبقات الکبری: ۳۳۸/۷] وابن قانع وابن مسعود وعِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۱۲۱] وجز ایشان، وی را ثقه شمرده‌اند. خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۸۸/۸) شرح حال وی را آورده است.

ازوی، حدیث گواه خواهی با لفظ ابوالطُفیل، با سند صحیح وراویان ثقه، خواهد آمد.

۷۳. حافظ ابومحمّد عُبَیدالله بن موسی عَبْسی کوفی (د. ۲۱۲؛ مؤلّف مُسنَد).

ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۳۳۴/۵] و ابن مَعین و عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۳۱۹] و ابن عَدیّ
(۱۹۱) و ابن سعد [الطّبقات الکبری: ۴۰۰/۶] و عثمان بن ابی شَیبه، وی را ثقه شمرده‌اند. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۳۲۴/۱ [۳۵۳/۱])؛ و ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۵۳/۷ [۴۶/۷]) شرح حال وی را آورده‌اند.

ازوی، حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه با لفظ زید بن یُثَیْع و عَمیرة بن سعد، با طریق صحیح وراویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۷۴. ابوالحسن علی بن قادم خُزاعی کوفی (د. ۲۱۳).

ابن حِبّان (الثّقات [۲۱۴/۷]) از وی یاد کرده است. ابن خَلْفون وی را ثقه خوانده وابن قانع، اورا صالح شمرده است. ابوحاتِم [الجرح والتّعدیل: ۲۰۱/۶] گوید: «وی در جایگاه صادقان است.» بدین اوصاف، ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۳۷۴/۷ [۳۲۷/۷]) شرح حال وی را آورده است.

حدیث وی در صفحهٔ ۴۰ گذشت.

۷۵. محمّد بن سلیمان بن ابی‌داوود حَرّانی؛ ابوعبدالله (مشهور به بُومه؛ د. ۲۱۳).

ابوعَوانهٔ اسفرائینی، وی را ثقه شمرده است. ابن‌حِبّان (الثّقات [۶۹/۹]) از او یاد کرده است. جز این دو تن، دیگران هم وی را ثقه شمرده‌اند. ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۱۹۹/۹ [۱۷۷/۹]) شرح حال وی را آورده است.

حدیث وی در صفحهٔ ۴۸ گذشت.

۷۶. عبدالله بن داوود بن عامر هَمْدانی؛ ابوعبدالرّحمان کوفی (مشهور به خُرَیبی ـ خُرَیب محلّه‌ای است در بصره ـ**).** ۸۵/۱

ابن‌سعد [الطّبقات الکبری: ۲۹۵/۷] و ابن‌مَعین و ابوزُرْعه و نَسائی و دارَقُطْنی [ذکر أسماء التّابعین: ۲۰۲/۱] و ابن‌قانع، وی را ثقه شمرده‌اند. در ۲۱۳ درگذشت. ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۲۰۰/۵ [۱۷۵/۵]) شرح حال وی را آورده است. **(۱۹۲)**

نَسائی (خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ص۲۲ [ص۹۹؛ السّنن الکبری: ۱۳۱/۵]) با ذکر سند از زکریّا بن یحیی، از نصر بن علی، از عبدالله بن داوود، از عبدالواحد[۱] بن اَیمَن، از پدرش، از سعد، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده است: «هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.» سند این حدیث، صحیح است و همهٔ راویانش ثقه هستند.

۷۷. حافظ ابوعبدالرّحمان علی بن حسن بن دینار عَبْدی مَرْوَزی (د. ۲۱۵).

او یکی از استادان حدیث است. بخاری و احمد و ابن‌مَعین و ابن‌ابی‌شَیبه، از او روایت کرده‌اند. احمد گوید: «در میان کسانی که از خراسان نزد ما آمده‌اند، هیچ کس را برتر از وی نمی‌شناسم.» ابن‌حِبّان (الثّقات [۴۶۰/۸]) از او یاد کرده است. بدین سان، ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۲۹۸/۷ [۲۶۳/۷]) شرح حال وی را آورده است.

---

۱. عبدالواحد بن اَیمَن مخزومی مکّی: ابن‌مَعین [التّاریخ: ۹۵/۳] وی را ثقه شمرده است. ابن‌حِبّان (الثّقات [۱۲۴/۷]) از او یاد کرده است. جز آن دو نیز وی را ستوده‌اند. ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۴۳۶/۶ [۳۸۴/۶]) شرح حال وی را آورده است. پدر او، اَیمَن حُبْشی غلام ابن‌عمرو مخزومی است که ابوزُرْعه وی را ثقه شمرده و بخاری (الصّحیح) حدیثش را آورده است. ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۳۹۴/۱ [۳۴۵/۱]) شرح حال وی را آورده است.

در صفحات ۱۵ و ۲۹ به حدیث وی اشاره شد. حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه با لفظ اَصْبَغ، از وی خواهد آمد[1].

۷۸. حافظ یحیی بن حَمّاد شَیبانی بصری (د. ۲۱۵؛ داماد و راوی ابوعَوانه که ذکرش رفت).

(۱۹۳) چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۳۶۱ [۱۴۶/۳]) و تهذیب التّهذیب: ۱۹۹/۱۱ [۱۷۵/۱۱]) آمده، عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۴۷۰] و ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۱۳۷/۹] و ابن‌سعد [الطّبقات الکبری: ۳۰۶/۷] وی را ثقه شمرده‌اند. ابن‌حِبّان (الثّقات [۲۵۷/۹]) از او یاد کرده است.

حدیث وی با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحهٔ ۳۰ و نیز با طریق صحیح در صفحات ۳۱ و ۳۴ و ۵۱ گذشت.

۷۹. حافظ حَجّاج بن مِنهال سُلَمی؛ ابومحمّد اَنماطی بصری (د. ۲۱۷).

عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۱۰۹] و ابن‌قانع و ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۱۶۷/۳] و نَسائی و ابن‌سعد [الطّبقات الکبری: ۳۰۱/۷] وی را ثقه شمرده‌اند. فَلّاس گوید: «همانند او در فضیلت و دینداری ندیده‌ام.» ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۳۷۰/۱ [۴۰۳/۱])؛ خزرجی (الخلاصه: ص۶۳ [۱۹۸/۱])؛ و ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۲۰۶/۲ [۱۸۲/۲]) شرح حال وی را آورده‌اند.

از وی، حدیث تهنیت با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۸۰. حافظ فَضل بن دُکین؛ ابونُعَیم کوفی (د. ۲۱۸).

۸۶/۱ یعقوب بن شَیبه او را ثقه و دقیق و استوار و بسیار راستگو دانسته است. احمد و ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۶۱/۷] و ابن‌مَدینی و عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۳۸۳] و ابن‌سعد [الطّبقات الکبری: ۴۰۰/۶] و ابن‌شاهین [تاریخ أسماء الثّقات: ص۲۶۴] و خطیب بغدادی (تاریخ
(۱۹۴) بغداد [۳۴۶/۱۲]) وی را ثقه شمرده‌اند. یعقوب بن سفیان گوید: «هم‌مذهبان ما اتّفاق نظر دارند که حدیث ابونُعَیم بسیار استوار است.»

---

۱. عَبْدی به یک واسطه از اَصْبَغ روایت می‌کند. بدین ترتیب، آن چه در صفحهٔ ۲۹ گذشت و نیز روایت بی‌واسطه‌ای که از او خواهد آمد، با دیگر طریق‌های حدیث سازگار نیست.

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۳۴۱/۱ [۳۷۲/۱]) و ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۲۷۰/۸-۲۷۶ [۲۴۳/۸]) شرح حال وی را آورده‌اند.

حدیث غدیر از طریق وی، در صفحات ۲۰ و ۳۲ گذشت. آن هر دو سند صحیح هستند و راویانش ثقه‌اند. از او، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه با طریق‌های گوناگون و نیز حدیث نزول آیهٔ «سأل سائل» پس از نصّ غدیر و در پیرامون آن، خواهد آمد.

۸۱. حافظ عَفّان بن مسلم؛ ابوعثمان صفّار انصاری بصری بغدادی (د. ۲۱۹).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۳۴۷/۱ [۳۷۹/۱]) از او یاد کرده است. به گفتهٔ وی، عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۳۳۶] گوید: «عَفّان ثقه و دقیق و استوار و پایبند به سنّت و رویگردان از بدعت بود.» ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۳۰/۷] وی را ثقه و دقیق و استوار و متین خوانده است. ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۲۳۰/۷-۲۳۵ [۲۰۵/۷]) از ابن‌عَدیّ [الکامل فی ضعفاء الرّجال: ۳۸۴/۵] حکایت کرده است که او مشهورتر و راستگوتر و ثقه‌تر از آن است که در بارهٔ او سخنی بتوان گفت. از ابن‌مَعین [التّاریخ: ۲۸۵/۴] و ابن‌سعد [الطّبقات الکبری: ۲۹۸/۷] و ابن‌خِراش و ابن‌قانع، ثقه و دقیق و استوار بودن وی نقل شده است.

حدیث غدیر به طریق وی، در صفحهٔ ۱۸ با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، گذشت.

۸۲. حافظ علی بن عیّاش بن مسلم اَلهانی؛ ابوالحسن حِمْصی (د. ۲۱۹).

او از افراد دقیق و استوار است و چنان که در تذکرة الحفّاظ ذهبی (۳۵۲/۱ [۳۸۴/۱]) و تهذیب التّهذیب ابن‌حَجَر (۳۶۸/۷ [۳۲۲/۷]) آمده، نَسائی [ذکر أسماء التابعین: ۲۵۱/۱] و دارَقُطْنی و عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۳۴۹] وی را ثقه شمرده‌اند.

واحدی، از طریق وی، نزول آیهٔ تبلیغ را در باب ولایت علی علیه‌السلام روایت کرده است که خواهد آمد. (۱۹۵)

۸۳ . حافظ مالک بن اسماعیل بن درهم؛ ابوغَسّان نَهْدی کوفی (د. ۲۱۹).

ابن‌مَعین [التّاریخ: ۱۲/۴] گوید: «در کوفه، کسی به دقّت و استواری وی نیست.» ابن‌شَیبه نیز گفته است: «او ثقه است و حدیثش صحیح است و از عبادت‌پیشگان به شمار می‌رود.» نَسائی و مُرّه و ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۲۰۶/۸] وی را ثقه شمرده‌اند. ابن‌حِبّان (الثّقات [۱۶۴/۹])؛ و نیز ابن‌شاهین [تاریخ أسماء الثّقات: ص۳۰۱] از او یاد کرده‌اند.

ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۳/۱۰) شرح حال وی را آورده است.

از وی، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه با لفظ عبدالرّحمان و سعید و عمرو با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۸۴ . حافظ قاسم بن سلّام؛ ابوعُبَید هَرَوی (د. ۲۲۴/۲۲۳ در مکه).

ابن‌خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۴۵۷/۱ [۶۰/۴]) در شرح حال وی گوید: «او مرد خدا بود و در رشته‌های گوناگون علوم اسلامی، دست داشت. روایتش نیکو و نقلش درست بود. من کسی را نمی‌شناسم که در دینداری وی خدشه‌ای روا داشته باشد.»

از تفسیر وی، غریب القرآن، حدیث نزول آیهٔ «سأل سائل» در پیرامون رویداد غدیر، خواهد آمد.

(۱۹۶) ۸۷/۱ **۸۵ . محمّد بن کثیر؛ ابوعبدالله عَبْدی بصری** ـ برادر سلیمان بن کَثیر که از او پنجاه سال بزرگ‌تر بود. ـ

ابن‌حِبّان [الثّقات: ۷۷/۹] گوید: «وی ثقه و فاضل بود.» چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۲۹۵ [۴۵۲/۲]) آمده، در ۲۲۳ در ۱۰۰ سالگی درگذشت. ابن‌حَجَر (تقریب التّهذیب: ص۲۳۲ [۲۰۳/۲]) گوید: «او ثقه است و آن کس که وی را ضعیف شمرده، سخنی درست نگفته است.» در تهذیب التّهذیب [۳۷۱/۹] از احمد، نقل شده که او ثقه بود و با پایبندی به سنّت و جماعت درگذشت.

از وی، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه با لفظ ابوالطُفیل خواهد آمد که در صفحهٔ ۱۶ به آن اشاره شد. طریق او که صحیح است و راویانش ثقه هستند، در صفحهٔ ۵۴ گذشت.

۸۶ . موسی بن اسماعیل مِنْقَری بصری (د. ۲۲۳).

ازابن‌مَعین [معرفة الرّجال: ۱۱۹/۱] نقل شده که وی ثقه و دقیق و استوار بود. ازابوحاتِم [الجرح والتّعدیل: ۱۳۶/۸] ازطَیالِسی، حکایت شده که او ثقه و بسیار راستگو بود. ابن‌سعد [الطّبقات الکبری: ۳۰۶/۷] وی را ثقه شمرده است؛ چنان که ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۳۳۴/۱۰ [۲۹۶/۱۰]) در شرح حال وی آورده است.

حدیث وی درباب حدیث تهنیت با روایت ابن‌کَثیر، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۸۷ . قیس بن حَفص بن قَعقاع؛ ابومحمّد بصری (د. ۲۲۷).

ابن‌مَعین و دارَقُطْنی [ذکرأسماء التّابعین: ۳۰۱/۱] وی را ثقه شمرده‌اند. ابن‌حِبّان (الثّقات [۱۵/۹]) از او یاد کرده است. بخاری [الصّحیح: ۵۸/۱] از وی ۱۲ حدیث[1] روایت کرده است. (۱۹۷)
ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۳۹۰/۸ [۳۴۸/۸]) شرح حال وی را آورده است.

حدیث او در آیهٔ اکمال دین، به روایت خطیب خوارزمی، خواهد آمد.

۸۸ . حافظ سعید بن منصور بن شُعبهٔ نَسائی، ابوعثمان خراسانی (سکنا گزیده در مکه؛ د. ۲۲۷).

خزرجی (الخلاصه: ص۱۲۱ [۳۹۱/۱]) گوید: «وی حافظی است که در احادیث بسیار تتبّع کرده و السّنن را تألیف نموده و در آن، احادیثی گردآورده که جز او، کسی آن را گرد نیاورده است.» ابوحاتِم نیز گوید: «وی دقیق و استوار و اهل تألیف بود.» ابن‌حَجَر (تقریب التّهذیب: ص۹۴ [۳۰۶/۱]) وی را ثقه و اهل تألیف شمرده و در تهذیب التّهذیب (۸۹/۴ [۷۸/۴]) از ابن‌نُمَیْر و ابن‌خِراش و ابوحاتِم و ابن‌قانع و خلیلی و مسلمة بن قاسم، ثقه بودنش را حکایت کرده است.

حدیث غدیر از طریق وی، در صفحات ۴۲ و ۵۵ گذشت.

---

۱. در چاپ مرکز غدیر، بر خلاف چاپ‌های پیشین به اشتباه آمده است: «روی عنه البخاری (ص۱۲) حدیثاً.» ترجمه بر اساس چاپ‌های پیشین و نیز رجوع به صحیح بخاری و تهذیب التهذیب اصلاح شد. (ن).

۸۹ . حافظ یحیی بن عبدالحُمَید حِمّانی؛ ابوزکریّا کوفی (د. ۲۲۸).

مُرّه [التّاریخ: ۲۷۰/۳] و ابن‌مَعین [معرفة الرّجال: ۱۰۴/۱] وی را بسیار راستگو شمرده‌اند. احمد و ابن‌نُمَیْر و بُوشَنْجی، او را ثقه خوانده‌اند. ابن‌مَعین گوید: «او ثقه است و درکوفه مردی است که همراه وی حفظ حدیث می‌کند[1]؛ و دیگران به او رشک می‌بَرند.» از ابن‌مُرّه، نقل شده است: «مردم دربارهٔ او بسیار سخن می‌گویند؛ و این را جز به سبب پاک‌نهادی وی نمی‌دانم.» ابن‌عَدیّ [الکامل فی ضعفاء الرّجال: ۲۳۹/۷] نیز گوید: «او را مُسندی است درست که سخن نادرستی درآن نیافته‌ام و بدین امیدم که از پذیرش حدیث وی باکی نیست.»

امینی می‌گوید: این گونه گواهی‌ها از چنین بزرگانی، طعنه‌هایی راکه به وی زده‌اند، بی‌اثر می‌سازد.

(۱۹۸) ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۲۴۳/۱۱-۲۴۹ [۲۱۳/۱۱]) شرح حال او را آورده است.

در صفحات ۴۳ و ۵۱ حدیث غدیر وی با سندی که راویانش همه ثقه هستند، گذشت. از وی، حدیث نزول آیهٔ اکمال دین درشأن علی علیه‌السلام خواهد آمد.

۸۸/۱ **۹۰. حافظ ابراهیم بن حَجّاج بن زید؛ ابواسحاق سامی بصری (د. ۲۳۱/۲۳۳).**

چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۱۴ [۴۳/۱]) آمده، ابن‌حِبّان (الثّقات [۷۸/۸]) از او یاد کرده است. ابن‌حَجَر (تقریب التّهذیب: ص۱۲ [۳۳/۱]) وی را ثقه شمرده است. نیز ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۱۱۳/۱ [۹۸/۱]) ثقه بودن او را از دارَقُطْنی [ذکر أسماء التّابعین: ۲۱/۲]؛ و صالح بودنش را از ابن‌قانع حکایت کرده است.

از وی، حدیث تهنیت درروایت حَمُّوئی، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

---

۱. در تهذیب الکمال (۴۳۱/۳۱) این عبارت چنین آمده است: «در کوفه، به روزگار وی، کسی نبود که با وی حفظ حدیث کند.»(م.)

۹۱. حافظ علی بن حَکیم بن ذُبیان کوفی اَوْدی (د. ۲۳۱).

چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی [۲۴۷/۲] و تهذیب التّهذیب ابن حَجَر (۳۱۱/۷ [۲۷۴/۷]) آمده، ابن مَعین و نَسائی و محمّد بن عبدالله حَضْرَمی و ابن قانع، وی را ثقه شمرده‌اند.

حدیث وی با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحهٔ ۴۸ گذشت. نیز از او، حدیث گواه خواهی با لفظ سعید و زید بن یُثَیْع، با طریق صحیح خواهد آمد.

۹۲. حافظ خَلَف بن سالم مُهلّبی مُخَرِّمی بغدادی (د. ۲۳۱). (۱۹۹)

چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۹۰ [۲۹۲/۱]) و تهذیب التّهذیب (۱۵۲/۳ [۱۳۱/۳]) آمده، نَسائی و ابن شَیبه و حمزهٔ کِنانی، وی را ثقه شمرده‌اند. خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۳۲۸/۸) از افراد گوناگون، ثقه بودن و راستگویی و دقیق و استوار بودنش را حکایت کرده است.

حدیث غدیر وی در صفحات ۳۱ و ۳۴ با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، گذشت.

۹۳. حافظ علی بن محمّد؛ ابوالحسن طَنافِسی کوفی (سکنا گزیده در ری؛ د. ۲۳۳/۲۳۵).

ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۲۰۲/۶] گوید: «او ثقه و بسیار راستگو بود.» خلیلی گفته است: «او و برادرش حسن، در قزوین مقام پیشوایی داشتند و از جایگاهی بلند برخوردار بودند و بزرگان به محضر ایشان می‌آمدند.» ابن حِبّان (الثّقات [۴۶۷/۸]) از او یاد کرده است. ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۳۷۹/۷ [۳۳۱/۷]) بدین سان شرح حال وی را آورده و نیز در تقریب التّهذیب (ص۱۸۶ [۴۳/۲]) او را ثقه و پارسا خوانده است. خزرجی (الخلاصه: ص۲۳۵ [۲۵۶/۲]) ثقه بودنش را یاد نموده است.

حافظ ابن ماجه (السّنن: ۳۰/۱ [۴۵/۱]) از علی بن محمّد طَنافِسی، از ابومعاویه محمّد بن خازِم، از موسی بن مسلم شَیبانی، از عبدالرّحمان بن سابط، از سعد بن ابی وقّاص، (۲۰۰)
روایت کرده است:

«معاویه [به سفر حجّ] آمد ... .» این روایت در صفحهٔ ۳۹ با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، گذشت.

نیز ابن ماجه (السّنن: ۲۹/۱ [۴۳/۱]) از علی بن محمّد، از ابوالحسن زید بن حُباب، از

حَمّاد بن سَلَمَه، از علی بن زید بن جُدْعان، از عَدیّ بن ثابت، از بَراء بن عازب ﷺ روایت
۸۹/۱ کرده است: «همراه رسول خدا ﷺ آمدیم … .» این روایت در صفحهٔ ۱۸ با طریق صحیح و
راویانی که همه ثقه هستند، گذشت.

۹۴. حافظ هُدبة بن خالد؛ ابوخالد قیسی بصری (د. ۲۳۵).

ابن‌مَعین و ابن‌حِبّان [الثّقات: ۲۴۶/۹] و مسلمة بن قاسم و ابویَعْلیٰ، وی را ثقه شمرده‌اند. از ابن‌عَدیّ [الکامل فی ضعفاء الرّجال: ۱۳۸/۷] نقل شده که وی بسیار راستگو است و از پذیرش حدیث وی باکی نیست و مردم او را ثقه می‌شمارند.

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۵۰/۲ [۴۶۵/۲])؛ خزرجی (الخلاصه: ص۳۵۵ [۱۲۳/۳])؛ و ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۲۵/۱۱ [۲۴/۱۱]) شرح حال وی را آورده‌اند.

از وی، حدیث تهنیت با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۹۵. حافظ عبدالله بن محمّد بن ابی‌شَیبه؛ ابوبکر عَبْسی کوفی (د. ۲۳۵).

(۲۰۱) عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۲۷۶] و ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۱۶۰/۵] و ابن‌خِراش، وی را ثقه شمرده‌اند. ابن‌حِبّان [الثّقات: ۳۵۸/۸] گوید: «وی دقیق و استوار، حافظ، و دیانت‌پیشه بود.» ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۰/۲ [۴۳۲/۲])؛ خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۶۶/۱۰-۷۱)؛ و ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۴/۶ [۳/۶]) شرح حال وی را آورده‌اند.

از وی، حدیث گواه‌خواهی جوانی از ابوهریره به حدیث غدیر با سند صحیح و نیز حدیث سوارگان با سندی که راویانش همه ثقه هستند، و هم حدیث تهنیت خواهد آمد.

۹۶. حافظ ابوسعید عُبَیدالله بن عمر جُشَمی قواریری بصری (د. ۲۳۵).

چنان که در تاریخ بغداد خطیب (۳۲۰/۱۰-۳۲۳) آمده، ابن‌مَعین و عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۳۱۸] و نَسائی و حافظ صالح جَزَره، وی را ثقه شمرده‌اند.

از وی، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه با لفظ عبدالرّحمان بن ابی‌لیلی خواهد آمد.

۹۷. حافظ احمد بن عمر بن حفص جَلّاب؛ ابوجعفر وکیعی کوفی (سکنا گزیده در بغداد؛ د. ۲۳۵).

ابن‌مَعین و عبدالله بن احمد و محمّد بن عبدوس، وی را ثقه شمرده‌اند؛ چنان که در تاریخ بغداد خطیب بغدادی (۲۸۴/۴) آمده است.

حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه با لفظ عبدالرّحمان، به طریق وی خواهد آمد.

۹۸. حافظ ابراهیم بن مُنذر بن عبدالله حِزامی؛ ابواسحاق مدنی (د. ۲۳۶).

(۲۰۲) دارَقُطْنی [ذکر أسماء التّابعین: ۵۵/۱] و ابن‌وضّاح وی را ثقه شمرده‌اند. ابن حِبّان (الثّقات [۷۳/۸]) از او یاد کرده است. خطیب بغدادی [تاریخ بغداد: ۱۷۹/۶] در ردّ سخن کسی که وی را دارای روایات ناشناخته می‌داند، گوید: «روایات ناشناخته در میان احادیث او بس کم یافت گردد؛ البتّه روایاتی دارد که راویانش شناخته نشده‌اند. با وجود این، یحیی بن مَعین و حافظانی جز او، سخنش را پذیرفته و وی را ثقه شمرده‌اند.» ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۱۶۷/۱ [۱۴۵/۱]) شرح حال وی را آورده است.

حافظ نَسائی (خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ص۲۵ [ص۱۱۳؛ السّنن الکبری: ۱۳۴/۵]) از ابوعبدالرّحمان زکریّا بن یحیی سِجِستانی، از محمّد بن عبدالرّحیم، از ابراهیم، از مَعْن[1]،
۹۰/۱ از موسی بن یعقوب، از مُهاجر بن مِسمار، از عایشه بنت سعد و عامر بن سعد، روایت کرده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در خطبه‌اش فرمود: «ای مردم! همانا من بر شما ولایت دارم.» گفتند: «راست می‌گویی.» سپس دست علی را گرفت و برافراشت و فرمود: «این وصیّ من است و دَین مرا ادا می‌کند. هر که او را دوست بدارد و یاری کند، خداوند دوستش بدارد و یاری‌اش کند؛ و هر که با او دشمنی نماید، خداوند با وی دشمنی ورزد.»

این سند صحیح است و راویانش سراسر ثقه هستند.

---

۱. وی مَعْن بن عیسی بن یحیی اشجعی؛ ابویحیی مدنی (د. ۱۹۸) است که ابن‌مَعین وی را ثقه شمرده و ابن سعد [الطّبقات الکبری: ۴۳۷/۵] او را ثقه و پُرحدیث و دقیق و استوار و امین دانسته است. ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۲۵۲/۱۰ [۲۲۶/۱۰]) چنین شرح حال وی را آورده است.

۹۹. ابوسعید یحیی بن سلیمان کوفی جُعْفی مُقری (د. ۲۳۷).

دارَقُطْنی [ذکر أسماء التّابعین: ۴۰۸/۱] و عقیلی، وی را ثقه شمرده‌اند. ابن حِبّان (الثّقات
(۲۰۳) [۲۶۳/۹]) از او یاد کرده؛ چنان که در تهذیب التّهذیب (۲۲۷/۱۱ [۱۹۹/۱۱])؛ و الخلاصه تألیف خزرجی
(ص۳۶۴ [۱۵۰/۳]) آمده است.

از وی، حدیث سوارگان با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۰۰. حافظ ابن راهُوَیه اسحاق بن ابراهیم حَنْظَلی مَرْوَزی (د. ۲۳۷).

احمد گوید: «در میان پیشوایان مسلمانان، همانندی برایش نمی‌شناسم.» چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۲۳ [۶۹/۱]) آمده، گروهی وی را ثقه شمرده‌اند. ابن خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۶۸/۱ [۱۹۹/۱]) گوید: «او حدیث و فقه و پارسایی را یکجا گردآورده بود. یکی از پیشوایان اسلام بود و مُسندی مشهور دارد.»

حدیث وی با سند صحیح، در صفحات ۵۵ و ۷۲ گذشت.

۱۰۱. حافظ عثمان بن محمّد بن ابی‌شَیبه؛ ابوالحسن عَبْسی کوفی (مؤلّف مُسند و تفسیر؛ د. ۲۳۹).

ابن مَعین و عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۳۲۹] وی را ثقه شمرده‌اند؛ چنان که در تاریخ بغداد خطیب (۲۸۳/۱۱-۲۸۸)؛ و تذکرة الحفّاظ ذهبی (۳۰/۲ [۴۴۴/۲]) آمده است.

حدیث غدیر را با طریق‌های صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در السّنن آورده است. به صفحات ۱۵ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۲ و ۵۳ بنگرید. از وی، حدیث تهنیت با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۰۲. حافظ قُتَیبة بن سعید بن جَمیل بَغْلانی ـ بَغْلان: آبادی‌ای در بلخ ـ؛ **ابورجاء ثقفی (د. ۲۴۰ در ۹۲ سالگی).**

(۲۰۴) سَمْعانی (الأنساب [۳۷۶/۱]) گوید: «او محدّث شرق و غرب بود که برجستگان دنیا از همهٔ سرزمین‌ها به محضرش می‌شتافتند. پیشوایان پنجگانه، بخاری، مسلم، ابوداوود، ابوعیسی، و ابوعبدالرّحمان؛ وگروهی بی‌شمار از وی روایت کرده‌اند.»

ابن‌مَعین و نَسائی و ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۳۳/۲ [۴۴۶/۲]) وی را ثقه شمرده‌اند.

حدیث وی با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحهٔ ۳۱ گذشت.

۱۰۳. پیشوای حنبلیان، ابوعبدالله احمد بن حنبل شَیبانی (د. ۲۴۱).

حدیث غدیر را به طریق‌های فراوان و صحیح در المسند و المناقب، آورده است که شماری از آن‌ها گذشت و شماری بیش‌تر خواهد آمد.

۱۰۴. حافظ یعقوب بن حُمَید[1] بن کاسب؛ ابویوسف مدنی (د. ۲۴۱). ۹۱/۱

ابن‌مَعین و مُصْعَب بن زبیر و مسلمة بن قاسم، وی را ثقه شمرده‌اند. ابن‌حِبّان (الثّقات [۲۸۵/۹]) از او یاد کرده است. ابن‌عَدیّ [الکامل فی ضعفاء الرّجال: ۱۵۱/۷] بر آن است که از پذیرش حدیث وی باکی نیست. بخاری گوید: «در او جز خیر ندیدیم. بنیان او بر صدق استوار است. بنابراین، سخن کسی که حدیث او را ضعیف شمرده، ناروا است.»

در تذکرة الحفّاظ (۵۱/۲ [۴۶۶/۲])؛ الخلاصه تألیف خزرجی (ص۳۷۵ [۱۸۱/۳])؛ و تهذیب التّهذیب (۳۸۴/۱۱ [۳۳۶/۱۱]) شرح حال وی آمده است. حدیث وی در صفحهٔ ۳۹ گذشت.

۱۰۵. حافظ حسن بن حَمّاد بن کسَیب؛ ابوعلی سَجادهٔ بغدادی (د. ۲۴۱).

(۲۰۵) احمد گوید: «وی پایبند به سنّت و رویگردان از بدعت است.» ابن‌حِبّان (الثّقات [۱۷۵/۸]) از او یاد کرده؛ چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۶۶ [۲۱۱/۱]) و حاشیهٔ آن، آمده است. خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۲۹۵/۷) شرح حال وی را آورده و او را ثقه شمرده است.

از وی، به طریق حافظ واحدی، حدیث نزول آیهٔ تبلیغ در ولایت علی علیه‌السلام خواهد آمد.

۱۰۶. حافظ هارون بن عبدالله بن مروان؛ ابوموسی بزّاز (مشهور به حمّال؛ د. ۲۴۳).

دارَقُطْنی [ذکر أسماء التّابعین: ۲۶۵/۲] و نَسائی و ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۶۲/۲ [۴۷۸/۲]) و خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۲۲/۱۴) وی را ثقه شمرده‌اند.

---

۱. در صفحهٔ ۳۹ به نقل از مأخذی که یافته بودیم، یعقوب بن حمدان ذکر شده بود که نادرست است. (م.)

ازوی، حدیث گواه‌خواهی به لفظ ابوالطُفیل، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۰۷. ابوعَمّار حسین بن حُرَیث مَرْوَزی (د. ۲۴۴ در قصر اللّصوص).

چنان که در تاریخ بغداد خطیب (۳۶/۸) آمده، نَسائی وی را ثقه شمرده است. نیز ابن‌حَجَر (تقریب التّهذیب: ص۵۷ [۱۷۵/۱]) او را ثقه دانسته است.

به روایت ازوی، حدیث گواه‌خواهی با لفظ سعید با طریق صحیح وراویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۰۸. هِلال بن بِشْر بن محبوب؛ ابوالحسن بصری اَحْدَب (د. ۲۴۶).

نَسائی وی را ثقه شمرده است. ابن‌حِبّان (الثّقات [۲۴۸/۹]) ازاو یاد کرده است.

(۲۰۶) نَسائی (خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ص۳ [ص۳۲]) با ذکر سند از هِلال بن بِشْر بصری، از محمّد بن خالد بن عَثْمه، ازموسی بن یعقوب زَمْعی، ازمُهاجر بن مِسمار، ازعایشه بنت سعد، ازپدرش، ... روایتی آورده که در صفحهٔ ۳۸ با طریق صحیح وراویانی که همه ثقه هستند، گذشت.

۱۰۹. ابوالجوزاء احمد بن عثمان بصری (د. ۲۴۶).

ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۶۳/۲] وی را ثقه شمرده است. ابن‌ابی‌عاصم گوید: «وی از عبادت‌پیشگان بصره بود.» بزّار او را ثقه و امین شمرده است. ابن‌حِبّان (الثّقات) از او یاد کرده است. ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۶۱/۱ [۵۳/۱]) شرح حال وی را آورده است.

۹۲/۱ حدیث غدیر وی در صفحهٔ ۴۱ با طریق صحیح وراویانی که همه ثقه هستند، گذشت. درآن میان، تنها عَثْمه[1]، مادرِ محمّد بن خالد ثقه، را نمی‌شناسم والبتّه طعنی هم دربارهٔ او نشنیده‌ام.

---

۱. عَثْمه در سند حدیث نیست، بلکه محمّد بن خالد بن عَثْمه است که نسخه‌برداران به اشتباه به جای «ابن عثمه»، «عن عثمه» نگاشته‌اند. (ط.)

نَسائی (خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ص[1]۲۵) با ذکر سند از احمد بن عثمان بصری ابوالجوزاء، از ابن عُیَیْنه[2]، بنت سعد، از سعد، آورده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دست علی (۲۰۷) را برگرفت و به خطبه پرداخته، سپاس و ستایش خداوند را به جای آورْد و فرمود: «آیا ندانسته‌اید که من بیش از خودتان بر شما ولایت دارم؟» گفتند: «آری؛ راست می‌گویی ای رسول خدا!» سپس دست علی را برگرفت و برافراشت و فرمود: «هر که من بر وی ولایت دارم، این نیز مولای او است. همانا خداوند یار و دوستار او را دوست می‌دارد و یاری می‌کند؛ و دشمن او را دشمن می‌شمارد.» این سند صحیح است و همهٔ راویانش ثقه هستند.

۱۱۰. حافظ محمّد بن علاء هَمْدانی کوفی؛ ابوکرَیب (د. ۲۴۸).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲/ ۸۰ [۲/ ۴۹۷]) وی را ثقه شمرده است.

حدیث گواه‌خواهی جوانی از ابوهریره به حدیث غدیر، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، از طریق وی خواهد آمد.

۱۱۱. یوسف بن عیسی بن دینار زُهْری؛ ابویعقوب مَرْوَزی (د. ۲۴۹).

در تقریب التّهذیب [۲/ ۳۸۲] ثقه و فاضل خوانده شده است. چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص ۳۷۸ [۳/ ۱۸۹]) آمده، تعدادی از حافظان وی را ثقه شمرده‌اند.

نَسائی حدیث گواه‌خواهی را با لفظ حارثه، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، از طریق وی روایت کرده است که خواهد آمد.

---

۱. در مأخذ، سند چنین است: احمد بن عثمان ابوالجوزاء، از ابن عَثْمه، از موسی بن یعقوب، از مُهاجر بن مِسمار، از عایشه بنت سعد. امّا در چاپ پیشین خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مصر که مرحوم مؤلّف بدان مراجعه نموده، در سند افتادگی و خطا راه یافته است. (ط.)

۲. در نسخه‌ها چنین آمده است. نویسندهٔ حاشیه، برای تصحیح آن گفته است: «عبارت از بنت سعد، افتاده است.» امّا این تصحیح از وی، درست نیست؛ زیرا روایت کردن ابن عُیَیْنه از عایشه، ممکن نیست، چرا که سفیان [بن عُیَیْنه] در ۱۰۷ زاده شد، حال آن که عایشه در ۱۱۷ درگذشت و ابن عُیَیْنه در ۱۶۳ به مکّه انتقال یافت. پس کسی که از عایشه روایت می‌کند، نامش از سند افتاده و چنان که از دیگر طریق‌های این روایت برمی‌آید، وی مُهاجر بن مِسمار است.

۱۱۲. نصر بن علی بن نصر؛ ابوعمرو جَهْضَمی بصری (د. ۲۵۱).

ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۴۶۶/۸] و نَسائی و ابن خِراش وی را ثقه شمرده‌اند. مسلمه، او را نزد همهٔ اهل حدیث ثقه دانسته است. ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۴۳۰/۱۰ [۳۸۴/۱۰]) شرح حال وی را آورده است.

(۲۰۸) حدیث وی با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحهٔ ۸۵ گذشت.

۱۱۳. حافظ محمّد بن بَشّار ـ مشهور به بُنْدار ـ؛ ابوبکر عَبْدی بصری (د. ۲۵۲).

پیشوایان ششگانه، صاحبان کتاب‌های «صحیح» از وی روایت کرده‌اند.

عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۴۰۱] و ابن سَیّار و مسلمة بن قاسم و جز ایشان، وی را ثقه شمرده‌اند. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۵۳/۲ [۵۱۱/۲]) گوید: «گفتهٔ کسی که وی را ضعیف شمرده، اعتبار ندارد.»

از وی، به طریق ابن ماجه و تِرمِذی، با سند صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، حدیث غدیر در صفحهٔ ۴۱ گذشت.

۱۱۴. حافظ محمّد بن مُثَنّیٰ؛ ابوموسی عَنَزی بصری (د. ۲۵۲).

۹۳/۱ خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۲۸۳/۳-۲۸۶) شرح حال وی را آورده و او را ثقه و دقیق و استوار شمرده، چندان که همهٔ پیشوایان به حدیث وی احتجاج می‌کرده‌اند. در بسیاری از شرح حال‌نامه‌ها، او را ثقه خوانده و ستوده‌اند.

از وی، حدیث گواه‌خواهی به لفظ سعید، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد. نیز حدیث وی با سند صحیح، در صفحهٔ ۳۰ گذشت[1].

۱۱۵. حافظ یوسف بن موسی؛ ابویعقوب قَطّان کوفی (د. ۲۵۳).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۳۰۴/۱۴) شرح حال وی را آورده و گفته است: «شماری

---

۱. در آن جای، بر پایهٔ نسخه‌های موجود «احمد بن مُثَنّیٰ، از یحیی بن معاذ» آوردیم؛ امّا آن نادرست است و درستِ آن چنین است: «محمّد بن مُثَنّیٰ، از یحیی بن حَمّاد».

ازبرجستگان حدیث، وی را ثقه شمرده‌اند وبخاری (الصّحیح) به حدیثش احتجاج کرده است.»

ازوی، حدیث گواه خواهی با لفظ زید بن یُثَیْع، با طریق صحیح وراویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۱۶. حافظ محمّد بن عبدالرّحیم؛ ابویحیی بغدادی بزّاز (مشهور به صاعقه؛ ز. ۱۸۵؛ د. ۲۵۵).

عبدالله بن احمد ونَسائی واحمد بن صاعد وابن‌اسحاق سَرّاج ومسلمه وقَرّاب وجز ایشان، وی را ثقه شمرده‌اند. خطیب بغدادی [تاریخ بغداد: ۳۶۳/۲] اورا دقیق، هوشیار، دانشور، و حافظ خوانده است. ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۳۱۱/۹ [۲۷۷/۹]) شرح حال وی را آورده است. (۲۰۹)

حدیث غدیر ازوی با طریق صحیح وراویانی که همه ثقه هستند، درصفحهٔ ۸۹ گذشت.

۱۱۷. محمّد بن عبدالله ـ درصفحهٔ ۸۴ ذکرش رفت ـ **عِدوی مُقری (د. ۲۵۶).**

ابن‌ابی‌حاتِم [الجرح والتّعدیل: ۳۰۷/۷] گوید: «همراه پدرم، درسال ۲۵۵ ازوی حدیث شنیدم؛ واوبسیارراستگو وثقه است. ازپدرم دربارهٔ وی پرسیدند؛ گفت که وی بسیار راستگواست.» نَسائی ومسلمة بن قاسم، وی را ثقه شمرده‌اند. خلیلی برآن است که بر ثقه بودن او اتّفاق دارند. ابن حِبّان (الثّقات [۱۲۱/۹]) ازاو یاد کرده است. ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۲۸۴/۹ [۲۵۲/۹]) شرح حال وی را آورده است.

حدیث وی، درباب حدیث تهنیت، با طریق صحیح وراویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۱۸. حافظ ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل بخاری (د. ۲۵۶).

اوصاحب کتاب الصّحیح رایج ومشهوراست که یکی ازصحیح‌های ششگانه به شمارمی‌رود. حدیث غدیررا درالتّاریخ (ج۱/قسمت اوّل/ص۳۷۵) آورده است؛ چنان که در طریق سالم بن عبدالله بن عمرگذشت.

۱۱۹. حافظ حسن بن عَرَفة بن یزید؛ ابوعلی عَبْدی بغدادی (د. ۲۵۷ در سامراء، در ۱۱۰ سالگی).

ابن مَعین و ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۳/ ۳۱] و ابن قاسم، وی را ثقه شمرده‌اند و ابن حِبّان (الثّقات [۸/ ۱۷۹]) از او یاد کرده؛ چنان که در تاریخ بغداد خطیب (۷/ ۳۹۴)؛ الخلاصه تألیف خزرجی (۲۱۰)
(ص ۶۷ [۱/ ۲۱۵])؛ و تهذیب التّهذیب (۲/ ۲۳۹ [۲/ ۲۵۴]) آمده است. ۹۴/۱

حدیث غدیر از طریق وی، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحهٔ ۴۱ گذشت.

۱۲۰. حافظ عبدالله بن سعید کنْدی کوفی؛ ابوسعید اشجّ (مؤلّف التّفسیر و کتاب‌های دیگر؛ د. ۲۵۷).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲/ ۸۴ [۲/ ۵۰۲]) شرح حال وی را آورده و او را به پیشوایی ستوده و گفته است: «ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۵/ ۷۳] او را ثقه و پیشوای مردم روزگار خویش خوانده و نَسائی او را بسیار راستگو شمرده است.» نیز ابن حَجَر [تهذیب التّهذیب: ۵/ ۲۰۸] نقل کرده که خلیلی و مسلمة بن قاسم، وی را ثقه شمرده‌اند.

حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه با لفظ عبدالرّحمان؛ و حدیث گواه‌خواهی مردی عراقی از جابر انصاری به حدیث غدیر، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۲۱. حافظ محمّد بن یحیی بن عبدالله نیشابوری ذُهْلی ـ غلام بنی ذُهْل ـ زُهْری ـ گردآورندهٔ زُهْریّات، احادیث زُهْری ـ **(د. ۲۵۸).**

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲/ ۱۱۱ [۲/ ۵۳۰]) شرح حال وی را آورده و او را به پیشوایی ستوده و گفته است: «افزون بر این که وی ثقه و خودنگاهدار و دیانت‌پیشه و پیرو سنّت بود، سلسلهٔ بزرگان دانش در خراسان نیز به وی پایان پذیرفت.» خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۳/ ۴۱۵) گوید: «او از پیشوایان عراقی‌ها و در زمرهٔ حافظان دقیق و افراد ثقهٔ امین بود.»

نَسائی [خصائص أمیرالمؤمنین علیه‌السلام : ص۱۰۰؛ السّنن الکبری: ۱۳۱/۵] به طریق وی، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه را با لفظ عُمَیره، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، آورده است.

(۲۱۱) حدیث وی در صفحات ۲۳ و ۳۲ گذشت.

۱۲۲. حافظ حَجّاج بن یوسف ثقفی بغدادی؛ ابومحمّد (مشهور به ابن‌شاعر؛ د. ۲۵۹).

سَمْعانی (الأنساب [۳۷۸/۳]) شرح حال وی را آورده و او را ثقه و فهیم و حافظ خوانده است. نیز ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۲۹/۲ [۵۴۹/۲]) شرح حال وی را آورده و از ابن‌ابی‌حاتِم [الجرح و التّعدیل: ۱۶۸/۳] ثقه بودنش را حکایت کرده است. خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۲۴۰/۸) هم شرح حالش را آورده و ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۲۱۰/۲ [۱۸۴/۲]) ثقه بودن او را از افراد گوناگون نقل کرده است.

در صفحهٔ ۵۴ حدیث وی با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، گذشت.

۱۲۳. احمد بن عثمان بن حکیم؛ ابوعبدالله اَوْدی (د. ۲۶۱/۲۶۲).

نَسائی و ابن‌خِراش، وی را ثقه شمرده‌اند. خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۲۹۶/۴) شرح حال وی را آورده است.

از وی، حدیث گواه‌خواهی به لفظ عُمَیره و با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۲۴. حافظ عمر بن شَبَّهٔ نُمَیْری؛ ابوزید بصری اخباری (د. ۲۶۲).

چنان که در تذکرة الحفّاظ ذهبی (۹۸/۲ [۵۱۶/۲])؛ و الخلاصه تألیف خزرجی (ص۲۴۰ [۲۷۱/۲]) آمده، دارَقُطْنی وی را ثقه شمرده و نیز خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۲۰۸/۱۱) او را ثقه دانسته است. نقل شده است که مرزبانی (معجم الشّعراء) او را بسیار راستگو و ثقه شمرده است.

از وی، حدیث احتجاج عمر بن عبدالعزیز به حدیث غدیر خواهد آمد.

(۲۱۲) ۹۵/۱ **۱۲۵. حافظ حمدان احمد بن یوسف بن حاتِم سَلَمَی؛ ابوالحسن نیشابوری (د. ۲۶۴ درحدود ۹۰ سالگی).**

مسلم و خلیلی و دارَقُطْنی، وی را ثقه شمرده‌اند. حاکم او را از برجستگان دانش حدیث و پُرسفر و فهیم دانسته است. بدین سان، خزرجی (الخلاصه: ص۱۲ [۳۶/۱])؛ و ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۹۲/۱ [۷۹/۱]) شرح حال وی را آورده‌اند.

حدیث وی در صفحهٔ ۲۰ با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند؛ و نیز در صفحهٔ ۶۵ با سند صحیح گذشت.

۱۲۶. حافظ عُبَیدالله بن عبدالکریم بن یزید؛ ابوزُرْعهٔ مخزومی رازی (د. ۲۶۴/ ۲۶۸).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۳۲۶/۱۰-۳۳۷) گوید: «پیشوایی با تربیت خداوندی، حافظ، پُرحدیث، و راستگو بود.» ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۳۲۴/۵] گفته است: «ابوزُرْعه برای من حدیث گفته؛ و همانند خویش را در دانش و فهم و خودنگاه‌داری و راستگویی، بر جا ننهاد. در شرق و غرب جهان کسی را نمی‌شناسم که همچون وی حدیث‌شناس باشد. اگر بینی که رازی بر ابوزُرْعه عیب گرفته، بدان که او بدعت‌گذار است.» نَسائی وی را ثقه شمرده و دیگران هم او را ستوده و ثقه دانسته‌اند. ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۳۰/۷-۳۴ [۲۸/۷]) شرح حال وی را آورده است.

از وی، حدیث تهنیت به روایت ابن کَثیر با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۲۷. حافظ احمد بن منصور بن سیّار؛ ابوبکر بغدادی (مؤلّف المُسند؛ د. ۲۶۵ در ۸۳ سالگی).

(۲۱۳) چنان که در تاریخ بغداد خطیب (۱۵۱/۵-۱۵۳) آمده، ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۷۸/۲] و دارَقُطْنی، وی را ثقه شمرده‌اند.

ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب [۷۲/۱]) ثقه بودن وی را از خلیلی و مسلمة بن قاسم حکایت کرده است.

او حدیث گواه خواهی را به لفظ زید بن یُثَیْع و عبدخیر با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، روایت کرده است که خواهد آمد.

۱۲۸. حافظ اسماعیل بن عبدالله بن مسعود عَبْدی؛ ابوبِشْر اصفهانی (مشهور به سَمُّویه؛ د. ۲۶۷).

ابوالشیخ، او را حافظی دقیق دانسته است. ابونُعَیم گوید: «وی از حافظان و فقیهان بود.» ابن ابی حاتِم [الجرح و التّعدیل: ۱۸۲/۲] وی را بسیار راستگو شمرده است. این را ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۴۵/۲ [۵۶۶/۲]) در شرح حال وی آورده است. به صفحهٔ ۵۲ بنگرید.

۱۲۹. حافظ حسن بن علی بن عَفّان عامری؛ ابومحمّد کوفی (د. ۲۷۰).

او یکی از استادان حدیثِ حافظ بزرگ، ابن ماجه، و کسانی چون او است. دارَقُطْنی و مسلمة بن قاسم، وی را ثقه شمرده‌اند. ابن حِبّان (الثّقات [۱۸۱/۸]) از او یاد کرده است. خزرجی (الخلاصه: ص۶۸ [۲۱۶/۱])؛ و ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۳۰۲/۲ [۲۶۱/۲]) شرح حال وی را آورده‌اند.

حدیث غدیر وی در صفحهٔ ۲۴ با طریقی حسن ـ اگر نگوییم صحیح؛ زیرا حسن بن عطیّة بن نَجیح که در این طریق است، بسیار راستگو است و بخاری از وی[1] روایت کرده است ـ گذشت. نیز حدیث گواه خواهی به لفظ زید بن یُثَیْع با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، از وی خواهد آمد.

۱۳۰. حافظ محمّد بن عوف بن سفیان؛ ابوجعفر طائی حِمْصی (د. ۲۷۲). ۹۶/۱

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۵۹/۲ [۵۸۱/۲]) شرح حال وی را آورده و گفته است که افراد گوناگون وی را ثقه شمرده و معرفت و تیزهوشی‌اش را ستوده‌اند. (۲۱۴)

حدیث غدیر از طریق وی در صفحهٔ ۵۷ گذشت.

---

۱. این ترجمه براساس چاپ‌های پیشین الغدیر صورت گرفت. در چاپ مرکز الغدیر، به اشتباه «روی عن البخاری» آمده است. (ن.)

۱۳۱. حافظ سلیمان بن سیف بن یحیی طائی؛ ابوداوود حَرّانی (د. ۲۷۲).

نَسائی اورا ثقه دانسته و از وی بسیار روایت کرده است. ابن حِبّان (الثّقات [۸/ ۲۸۱]) از او یاد کرده و ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۴/ ۱۹۹ [۴/ ۱۷۴]) شرح حال وی را آورده است.

به طریق وی، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه با لفظ زید بن یُثَیْع خواهد آمد.

۱۳۲. حافظ محمّد بن یزید قزوینی؛ ابوعبدالله بن ماجه (مؤلّف کتاب السّنن؛ د. ۲۷۳).

بسیاری از بزرگان شرح حال وی را آورده‌اند. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲/ ۲۰۹ [۲/ ۶۳۶]) از ابویَعْلیٰ خلیلی نقل کرده است: «ابن‌ماجه ثقه‌ای بزرگ است که بر ثقه بودنش اتّفاق دارند و سخنش را حجّت می‌شمارند و حافظ و حدیث‌شناس است.»

حدیث وی در صفحات ۱۹ و ۲۰ با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند؛ و نیز در صفحات ۳۹ و ۴۱ گذشت.

۱۳۳. ابومحمّد عبدالله بن مسلم بن قُتَیبهٔ دینَوَری[1] بغدادی (د. ۲۷۶).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۱۰/ ۱۷۰) شرح حال وی را آورده و گفته است که او ثقه و دیانت‌پیشه و فاضل بوده است. ابن خَلِّکان (وفیات الأعیان [۳/ ۴۲]) وی را ثقه شمرده و فَضل او را یادآور شده است.

(۲۱۵) از وی، حدیث حجّت‌آوری بُرْد بر عمرو بن عاص؛ و حدیث گواه‌خواهی جوانی از ابوهریره به حدیث غدیر خواهد آمد.

۱۳۴. حافظ عبدالملک بن محمّد؛ ابوقِلابهٔ رَقاشی زاهد (محدّث بصره؛ ز. ۱۹۰؛ د. ۲۷۶).

ابوداوود گوید: «وی امین و مورد اطمینان است و من روایت او را ثبت کرده‌ام.» ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲/ ۱۹۷ [۲/ ۵۸۰]) شرح حال وی را آورده است. ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۶/ ۴۲۰ [۶/ ۳۷۱]) ثقه بودن او را از ابن اعرابی و مسلمة بن قاسم، نقل کرده است. ابن حِبّان (الثّقات [۸/ ۳۹۱]) از او یاد نموده است.

حدیث غدیر از طریق وی در صفحهٔ ۳۱ با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، گذشت.

---

۱. دینَوَر سرزمینی در حوالی کرمانشاه است؛ چنان که ابن خَلِّکان آورده است.

۱۳۵. حافظ احمد بن حازِم غِفاری کوفی، مشهور به ابن ابی غَرَزَه (مؤلّف المُسند؛ د. ۲۷۶).

ابن حِبّان (الثّقات [۴۴/۸]) از او یاد کرده و وی را دقیق و استوار شمرده؛ چنان که ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۷۱/۲ [۵۹۴/۲]) آورده است. (۲۱۶)

حدیث غدیر از طریق وی با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحات ۲۰ و ۳۲ گذشت. حدیث گواه خواهی به لفظ عمرو ذی مُرّ، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، با سند وی خواهد آمد.

۱۳۶. حافظ محمّد بن عیسی؛ ابوعیسی تِرمِذی (د. ۲۷۹). ۹۷/۱

وی یکی از پیشوایان ششگانه و از صاحبان کتاب های «صحیح» و از هرگونه تعریف بی نیاز است.

به صفحات ۲۷ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۴۱ و ۴۸ و نیز به صفحات دیگر بنگرید. بسیاری از طریق های وی صحیح و راویانشان ثقه هستند.

۱۳۷. حافظ احمد بن یحیی بَلاذُری (د. ۲۷۹).

پیشوایان اسلام، از روزگار او تا امروز، به وی و نوشته هایش اعتماد ورزیده و از او نقل حدیث کرده اند. او (أنساب الأشراف [۱۰۸/۲-۱۱۲]) حدیث غدیر را با ذکر سند آورده است.

۱۳۸. حافظ ابراهیم بن حسین کسائی هَمْدانی؛ ابواسحاق، مشهور به ابن دیزیل (د. ۲۸۰/۲۸۱).

چنان که خواهد آمد، وی از ابوسعید یحیی جُعْفی (د. ۲۳۷) روایت می کند. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۸۳/۱ [۶۰۸/۲]) از حاکم، ثقه و امین بودن او را نقل کرده است.

او حدیث سوارگان را با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در کتاب صِفّین روایت کرده است که خواهد آمد. نیز وی نزول آیهٔ «سأل سائل» در پیرامون رویداد غدیر را روایت کرده است.

۱۳۹. حافظ احمد بن عمرو؛ ابوبکر شَیبانی، مشهور به ابن‌ابی‌عاصم (د. ۲۸۷). (۲۱۷)

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۱۴/۲ [۶۴۰/۲]) شرح حال وی را آورده و او را به پیشوایی و پارسایی و راستگویی و فقاهت ستوده است.

حدیث وی در صفحات ۴۲ و ۵۵ گذشت. حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه با لفظ زاذان، از او خواهد آمد.

۱۴۰. حافظ زکریّا بن یحیی بن إیاس؛ ابوعبدالرّحمان سِجْزی[1] (مشهور به خیّاط السّنّه؛ سکنا گزیده در دمشق؛ د. ۲۸۹ در ۹۴ سالگی).

نَسائی و اَزْدی و ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۲۳/۲ [۶۵۰/۲]) وی را ثقه شمرده‌اند.

حدیث وی با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحهٔ ۸۵ گذشت. نَسائی (السّنن الکبری: ص۲۵ [۱۳۵/۵]) با ذکر سند از زکریّا بن یحیی، از [محمّد بن یحیی، از][2] یعقوب بن جعفر بن کَثیر بن ابی‌کَثیر، از مُهاجر بن مِسمار، از عایشه بنت سعد، از سعد روایت کرده است: «در راه مکّه، همراه رسول خدا ﷺ بودیم ... .» این روایت تا پایان در صفحهٔ ۳۸ ذکر شد.

۱۴۱. حافظ عبدالله بن احمد بن حنبل؛ ابوعبدالرّحمان شَیبانی (د. ۲۹۰).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۳۷۵/۹) او را به ثقه و دقیق و استوار و فهیم بودن ستوده است. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۳۷/۱ [۶۶۵/۲]) گوید: «همواره شاهد بوده‌ایم که (۲۱۸) استادان حدیث ما، عبدالله را رجال‌شناس و آگاه به ضعف‌های حدیث و نام‌های راویان و نیز پی‌گیرِ همیشگیِ حدیث، شمرده‌اند؛ چندان که برخی افراط ورزیده، وی را در پُرحدیث بودن و حدیث‌شناسی، بر پدرش، پیشوای حنبلیان، مقدّم شمرده‌اند.» به صفحهٔ ۳۱ بنگرید.

---

۱. سِجْز، نام دیگر سِجِستان است.

۲. درون قلّاب از چاپ کویت با تحقیق احمد میر بن بلوشی (ص۱۱۴) افزوده شد. (ط.)

حدیث وی با طریق صحیح وراویانی که همه ثقه هستند، گذشت. نیز حدیثش با سند صحیح در صفحهٔ ۳۸ ذکر شد. حدیث گواه خواهی به طریق های صحیح، از وی خواهد آمد.

۱۴۲. حافظ احمد بن عمرو؛ ابوبکر بزّار بصری (مؤلّف المُسند المعلّل؛ د. ۲۹۲). ۹۸/۱

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۳۳۴/۴) گوید: «وی ثقه و حافظ بود و مُسندی گردآورد و در آن، در پیرامون احادیث چند و چون کرد و ضعف های آن ها را تبیین نمود.» ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۲۸/۲ [۶۵۳/۲]) شرح حال وی را آورده و ثقه بودنش را از دارَقُطْنی نقل کرده است.

حدیث وی در صفحات ۲۲ و ۳۳ و ۴۱ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۶ گذشت. نیز حدیث او به طریق های دیگر، خواهد آمد. از این میان، چندین طریق صحیح هستند و راویانش ثقه‌اند و حافظ هَیثَمی [مجمع الزّوائد: ۱۰۵/۹] آن ها را صحیح شمرده است.

۱۴۳. حافظ ابراهیم بن عبدالله بن مسلم کجّی بصری (مؤلّف السّنن؛ د. ۲۹۲).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۹۵/۲ [۶۲۰/۲]) شرح حال وی را آورده و نقل کرده است که دارَقُطْنی و جز او، وی را ثقه شمرده‌اند؛ و او تیزهوش و بزرگوار و حدیث شناس بوده و بُحْتُری [شاعر بزرگ] وی را ستوده است.

او حدیث تهنیت را با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، روایت کرده که خواهد آمد.

۱۴۴. حافظ صالح بن محمّد بن عمرو بغدادی (ملقّب به جَزَره؛ د. ۲۹۳/۲۹۴).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۳۲۲/۹) شرح حال وی را آورده و گفته است: «او حافظ (۲۱۹)
و سرآمد و از پیشوایان دانش حدیث بود. در دانش اثرشناسی و آگاهی از حال راویان احادیث، به وی مراجعه می‌کردند؛ و بسیار راستگو و دقیق و استوار و امین بود.» ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۱۵/۲ [۶۴۱/۲]) از او یاد کرده و از دارَقُطْنی [المؤتلف و المختلف: ۷۵۰/۲] نقل نموده که وی ثقه و حافظ و حدیث شناس بوده است.

حدیثش در صفحات ۳۱ و ۳۴ با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، گذشت.

۱۴۵. حافظ محمّد بن عثمان بن ابی‌شَیبه؛ ابوجعفر عَبْسی کوفی (د. ۲۹۷).

حافظ صالح جَزَره وی را ثقه شمرده است. حاکم (المستدرک علی الصّحیحین [۱۳۲/۳]) و ذهبی (تلخیص المستدرک علی الصّحیحین) روایاتی را که از طریق وی آورده‌اند، صحیح شمرده‌اند. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۳۳/۲ [۶۶۱/۲]) شرح حال وی را آورده است.

حدیث غدیر وی با سندش در صفحهٔ ۴۳ گذشت. نیز حدیث نزول آیهٔ تبلیغ در روز غدیر خمّ، با سند وی خواهد آمد.

۱۴۶. قاضی علی بن محمّد مَصّیصی.

او استادِ حافظ نَسائی و همانندان وی است. نَسائی (السّنن الکبری) وی را ثقه شمرده؛ چنان‌که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۱۳۵ [۲۵۶/۲]) آمده است. نیز ابن حَجَر (تقریب التّهذیب [۴۴/۲]) وی را ثقه شمرده و ثقه بودن او را در تهذیب التّهذیب (۳۸۰/۷ [۳۳۳/۷]) از نَسائی و ابن حِبّان [الثّقات: ۴۷۷/۸] و مسلمة بن قاسم حکایت کرده است. نَسائی [السّنن الکبری: ۱۳۱/۵] از وی، حدیث گواه‌خواهی را با لفظ سعید و زید با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، آورده است.

(۲۲۰) ۹۹/۱ **۱۴۷. ابراهیم بن یونس بن محمّد مؤدّب بغدادی (سکنا گزیده در طَرَطُوس؛ ملقّب به حَرَمی).**

ابن حِبّان (الثّقات [۸۲/۸]) از او یاد کرده است. نَسائی، و به پیروی از او، ابن حَجَر (تقریب التّهذیب [۴۷/۱]) وی را بسیار راستگو شمرده‌اند.

نَسائی (خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ص۴ [ص۳۸]) با ذکر سند از حَرَمی بن یونس بن محمّد طَرَطُوسی، از ابوغَسّان ـ مالک بن اسماعیل ـ از عبدالسّلام[1]، از موسی صغیر ـ ذکر شده در صفحهٔ ۸۱ ـ از عبدالرّحمان بن سابط، از سعد روایت کرده است: «نشسته بودم

۱. وی حافظ عبدالسّلام بن حَرْب نَهْدی؛ ابوبکر کوفی ملائی (د. ۱۸۷ در ۹۶ سالگی) است. ابوحاتِم [الجرح و التّعدیل: ۴۷/۶] و تِرمِذی و دارَقُطْنی و یعقوب بن ابی‌شَیبه، وی را ثقه شمرده‌اند. ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۳۱۷/۶ [۲۸۲/۶]) شرح حال وی را آورده است. درbارهٔ دیگر راویان این سند، پیش‌تر سخن رفت.

که دیدم از علی بدگویی می‌کنند ... .» این روایت با طریق صحیح وراویانی که همه ثقه هستند، در صفحهٔ ۳۸ گذشت.

۱۴۸. ابوهریره محمّد بن ایّوب واسطی.

ابوحاتِم [الجرح والتّعدیل: ۱۹۷/۷] و خزرجی [الخلاصه: ۳۸۳/۲] او را صالح شمرده‌اند. ابن حَجَر (تقریب التّهذیب [۱۴۷/۲]) شرح حال وی را آورده و او را صالح دانسته است. همو (تهذیب التّهذیب: ۶۹/۹ [۵۹/۹]) گوید: «ابن حِبّان (الثّقات [۱۱۴/۹]) از او یاد کرده و ابن ابی حاتِم (۲۲۱) نقل کرده که پدرش در سال ۲۱۴ از وی حدیث نوشته؛ و نیز حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۱۰۹/۳ [۱۱۸/۳۶]) حدیث او را صحیح شمرده است.»

حدیث وی با سندی که حاکم آن را صحیح شمرده است، در صفحهٔ ۳۱ گذشت. نیز حدیث نزول آیهٔ «سأل سائل» در پیرامون رویداد غدیر، از او خواهد آمد.

[سدهٔ چهارم]

۱۴۹. حافظ عبدالله بن صَقْر بن نَصر؛ ابوالعبّاس سُکری بغدادی (د. ۳۰۲).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۴۸۳/۹) شرح حال وی را آورده و او را ثقه دانسته و از دارَقُطْنی نقل کرده که او بسیار راستگو بوده است.

حدیث وی با طریق صحیح وراویانی که همه ثقه هستند، در صفحهٔ ۳۹ گذشت.

۱۵۰. حافظ ابوعبدالرّحمان احمد بن شعیب نَسائی (مؤلّف السّنن؛ د. ۳۰۳ در ۸۸ سالگی).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۶۸/۲ [۶۹۸/۲]) از دارَقُطْنی نقل کرده است: «نَسائی فقیه‌ترینِ استادان روزگار خود در مصر، و حدیث‌شناس‌ترینِ ایشان بود.» نیز همو از نیشابوری حکایت کرده که نَسائی پیشوایی بدون معارض بوده است. سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۸۴/۲ [۱۴/۳]) از ابوجعفر طَحاوی حکایت کرده که نَسائی از پیشوایان مسلمانان بوده است.

ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۱۲۳/۱۱ [۱۴۰/۱۱]) از ابن‌یونس نقل کرده است: «نَسائی پیشوای حدیث و ثقه و دقیق و استوار و حافظ بود.»

وی حدیث غدیر را در السّنن و الخصائص، با طریق‌های بسیار که بیش‌تر صحیح هستند
(۲۲۲) و راویانشان ثقه‌اند، با ذکر سند روایت کرده است. شمّه‌ای از آن، خواهد آمد و شمّه‌ای در
۱۰۰/۱ صفحات ۱۸ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۵ و ۳۸ و ۴۵ و ۴۸ و ۴۹ و ۸۵ و ۸۹ و ۹۲ گذشت.

۱۵۱. حافظ حسن بن سفیان بن عامر؛ ابوالعبّاس شَیبانی نَسَوی بالُوزی[۱] (مؤلّف المسند الکبیر؛ د. ۳۰۳).

سَمْعانی (أنساب الأشراف [۲۷۰/۱]) گوید: «او در فقه و دانش و ادب سرآمد بود.» هم و در جای دیگر، وی را پیشوایی دقیق و پرهیزگار و حافظ دانسته است. سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۲۱۰/۲ [۲۶۳/۳]) از حاکم نقل کرده است: «او محدّث خراسان در روزگار خود بود و در استواری و پُرحدیثی و فهم و فقه و ادب، سرآمد به شمار می‌رفت.»

حدیث وی در صفحهٔ ۱۹ گذشت. نیز حدیث گواه‌خواهی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حدیث غدیر در روز جمل، و هم حدیث تهنیت با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، از وی خواهد آمد.

۱۵۲. حافظ احمد بن علی موصلی؛ ابویَعْلیٰ (مؤلّف المسند الکبیر؛ د. ۳۰۷).

ابن‌حِبّان [الثّقات: ۵۵/۸] و حاکم و ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۷۴/۲ [۷۰۷/۲]) وی را ثقه شمرده‌اند. ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۱۳۰/۱۱ [۱۴۹/۱۱]) گوید: «وی حافظ و نیک‌روش و خوش‌تألیف بود و در روایت، عدالت می‌ورزید و حدیث را به درستی روایت می‌کرد.»

حدیث وی، در صفحات ۱۵ و ۱۹ و ۵۱ گذشت. نیز حدیث گواه‌خواهی و همچنین حدیث گواه‌خواهی جوانی از ابوهریره به حدیث غدیر، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند؛ و هم حدیث تهنیت با سند صحیح از او خواهد آمد.

---

۱. بالُوز، از روستاهای «نسا» است که با آن، سه چهار فرسنگ فاصله دارد. [معجم البلدان: ۳۲۹/۱]

۱۵۳. حافظ محمّد بن جَریر طبری؛ ابوجعفر (مؤلّف التّفسیر و التّاریخ که هر دو رایج هستند؛ د. ۳۱۰). (۲۲۳)

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۱۶۲/۲-۱۶۹) شرح حال وی را آورده وگفته است: «وی از دانشورانی بود که سخنش مبنای داوری بود و به سخنش استناد می‌کردند؛ زیرا حدیث‌شناس و فاضل بود.» سپس اورا بسیار ستوده است.

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۷۷/۱-۲۸۳ [۷۱۰/۲]) از او یاد نموده و وی را به پیشوایی و پارسایی و پرهیز از دنیا ستوده است. او کتابی مستقل دربارهٔ غدیر دارد.

حدیث وی در صفحات ۱۵ و ۱۹ و ۲۰ و ۴۱ و ۴۴ و ۴۸ و ۵۵ و ۵۷ و ۶۸ گذشت و به طریق‌های دیگر نیز خواهد آمد.

۱۵۴. ابوجعفر احمد بن محمّد ضُبَعی احول (د. ۳۱۱).

از وی حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه با لفظ عبدالرّحمان خواهد آمد.

۱۵۵. حافظ محمّد بن جُمعة بن خَلَف قُهستانی؛ ابوقریش (مؤلّف المسند الکبیر؛ د. ۳۱۳).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۱۶۹/۲) گوید: «او نگاهبان حدیث، حافظ، دقیق، فراوان حدیث شنیده، و پرسفر بود.» ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۳۲۸/۲ [۷۶۶/۲])[۱] از ابوعلی حافظ نقل کرده است: «برترینِ ما، ابوقریش است که حافظ و ثقه و امین است.»

در صفحهٔ ۱۹ به حدیث وی اشاره شد. نیز از وی، حدیث تهنیت با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۵۶. حافظ عبدالله بن محمّد بَغَوی؛ ابوالقاسم (د. ۳۱۷). ۱۰۱/۱

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۱۱۱/۱۰-۱۱۷) شرح حال وی را آورده وگفته است: «وی ثقه و دقیق و استوار و پُرحدیث و فهیم و حدیث‌شناس بود.» هم او از موسی بن هارون حکایت (۲۲۴)
کرده است که اگر روا بود به انسانی «برتر از ثقه» گفته شود، این صفت از آنِ ابوالقاسم بود.

---

۱. در آن، به جای «خیرنا (= برترینِ ما)» عبارت «أخبرنا» آمده است. (غ.)

او (المعجم) حدیث سوارگان راکه خواهد آمد، روایت کرده است. حدیث وی با سند حسن در صفحهٔ ۳۱ گذشت.

۱۵۷. ابوبشر محمّد بن احمد دولابی[1] (ز. ۲۲۴؛ د. ۳۲۰).

چنان که در وفیات الأعیان ابن خَلِّکان (۸۵/۲ [۳۵۲/۴]) آمده، به روایت او اعتماد می شده است.

حدیث وی با دو سند صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحات ۲۴ و ۳۱ گذشت.

۱۵۸. ابوجعفر احمد بن عبدالله بن احمد بزّاز (مشهور به ابن نیری؛ ز. ۲۳۲؛ د. ۳۲۰).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۲۲۶/۴) شرح حال وی را آورده و او را ثقه دانسته است.

حدیث وی با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در آیهٔ إکمال دین و حدیث تهنیت، خواهد آمد.

۱۵۹. حافظ ابوجعفر احمد بن محمّد اَزْدی طَحاوی[2] حنفی مصری (ز. ۲۲۹؛ د. ۳۲۱).

وی استاد فقه و حدیث بود که ریاست دینی در مصر بدو رسید. ابن کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۱۷۴/۱۱ [۱۹۸/۱۱]) شرح حال وی را آورده و گفته است: «او از افراد ثقه و دقیق و استوار، و حافظی نکته سنج بود.» ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۳۰/۳ [۸۰۸/۳]) از ابن یونس حکایت کرده است که او ثقه و دقیق و استوار و فقیه و اندیشه مندی بوده که همانند خویش را بر جای ننهاده است.

حدیث وی با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحات ۴۰ و ۵۵ گذشت. (۲۲۵)

۱۶۰. ابواسحاق ابراهیم بن عبدالصّمد بن موسی هاشمی (د. ۳۲۵).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۱۳۷/۶) شرح حال وی را آورده است.

حدیث گواه خواهی مردی عراقی از جابر انصاری به حدیث غدیر، به طریق وی خواهد آمد.

---

۱. دولاب روستایی از توابع ری و اهواز و نیز جایی در شرق بغداد بوده است. [معجم البلدان: ۴۸۵/۲]

۲. طَحا روستایی بوده در منطقهٔ صَعید در مصر؛ و اَزْد قبیله‌ای بوده در یمن. [معجم البلدان: ۲۲/۴]

۱۶۱. حافظ حکیم محمّد بن علی تِرمِذی صوفی شافعی (مؤلّف الفروق و نوادر الأصول).

چنان که در شرح حال او در آغاز کتابش، نوادر الأصول، آمده، وی در سال ۲۸۵ از یکی از استادانش حدیث روایت کرده [و تا آن سال زنده بوده] است. حافظ ابونُعَیم (حلیة الأولیاء [۲۳۳/۱۰]) او را ستوده و سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۲۰/۲ [۲۴۵/۲]) شرح حال وی را آورده است.

حدیث غدیر از وی در صفحهٔ ۲۷ گذشت.

۱۶۲. حافظ ابن حافظ عبدالرّحمان بن ابی‌حاتِم محمّد بن ادریس تمیمی حَنْظَلی رازی (د. ۳۲۷). ۱۰۲/۱

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۴۸/۳ [۸۲۹/۳]) شرح حال وی را آورده و او را به پیشوایی و حفظ و قدرت تشخیص و ارزیابی حدیث، ستوده و از ابوالولید باجی، ثقه بودنش را حکایت کرده است. سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۲۳۷/۲ [۳۲۴/۳]) ضمن آوردن شرح حال او، از ابویَعْلیٰ خلیلی نقل کرده که وی پارسا و در زمرهٔ ابدال (= مردان برگزیدهٔ خداوند) بوده است.

حدیث غدیر از وی در صفحهٔ ۴۴ گذشت و نیز در باب حدیث نزول آیهٔ تبلیغ در شأن علی علیه‌السلام خواهد آمد.

۱۶۳. ابوعمر احمد بن عبدرَبّه قُرْطُبی (د. ۳۲۸).

ابن خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۳۴/۱ [۱۱۰/۱]) شرح حال وی را آورده و گفته است: «او از دانشورانی بود که محفوظات بسیار داشت و بر اخبار مردم احاطه داشت. کتاب العِقد الفرید را که بسی سودمند است، نگاشته است.» (۲۲۶)

وی (العِقد الفرید: ۲۷۵/۲ [۱۲۲/۴]) آورده است: «علی در حالی اسلام آورْد که پانزده ساله بود و نخستین کسی بود که به یکتایی خداوند و رسالت محمّد شهادت داد و پیامبر ـ علیه الصّلاة و السّلام ـ [دربارهٔ او] فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد.›»

از وی، احتجاج مأمون در برابر چهل فقیه به احادیثی از جمله حدیث غدیر، خواهد آمد.

۱۶۴. فقیه ابوعبدالله حسین بن اسماعیل بن سعید مَحامِلی ضَبّی (د. ۳۳۰ در ۹۵ سالگی).

سَمْعانی (أنساب الاشراف [۲۰۸/۵]) او را فاضل و راستگو و دیانت‌پیشه و ثقه و بسیار راستگو دانسته است. ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۰۳/۱۱ [۲۳۰/۱۱]) گوید: «او بسیار راستگو و دیانت‌پیشه و فقیه و محدّث بود. ۶۰ سال قضاوت کوفه و منطقهٔ فارس و توابع آن را عهده‌دار بود. سپس از این همه کناره گرفت و خانه‌نشین گشت و به شنیدن و شنواندنِ حدیث پرداخت.»

حدیث غدیر از وی در صفحات ۵۱ و ۵۵ با سندی که در امالیِ خود، آن را صحیح شمرده، گذشت. نیز از او، حدیث گواه‌خواهی با لفظ زید بن یُثَیْع، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۶۵. ابونصر حَبْشون بن موسی بن ایّوب خلّال (ز. ۲۳۴؛ د. ۳۳۱).

او استادِ حافظ دارَقُطْنی و همانندان وی بود. خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۲۹۰/۸) شرح حال وی را آورده و او را ثقه دانسته است.

حدیث و شرح حال وی در باب روزهٔ غدیر خواهد آمد. در آن جای، آشکار می‌شود که سند او صحیح است و راویانش همه ثقه هستند.

۱۶۶. حافظ ابوالعبّاس احمد بن عُقْدَه (د. ۳۳۳). (۲۲۷)

به هریک از شرح حال‌نامه‌ها که بنگرید، شرح حال و ستایش وی را می‌یابید. [بنگرید به: تذکرة الحفّاظ: ۸۳۹/۳؛ لسان المیزان: ۲۸۷/۱.]

وی کتابی مستقل دربارهٔ حدیث غدیر نگاشته که در بخش مؤلّفان [دربارهٔ غدیر] تفصیل آن خواهد آمد. او حدیث غدیر را به طریق‌های فراوان و صحیح آورده که برخی گذشت و برخی خواهد آمد.

۱۶۷. ابوعبدالله محمّد بن علی بن خَلَف عطّارکوفی (سکنا گزیده دربغداد).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۳/ ۵۷) شرح حال وی را آورده وازمحمّد بن منصورنقل کرده است: «محمّد بن علی بن خَلَف، ثقه وامین ودرست‌اندیش بود.» ۱۰۳/۱

حدیث غدیرازوی با طریق صحیح وراویانی که همه ثقه هستند، درصفحهٔ ۶۶ گذشت.

۱۶۸. حافظ هَیثَم بن کلَیب؛ ابوسعید الشّاشی (مؤلّف المسند الکبیر؛ د. ۳۳۵).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۳/ ۶۶ [۳/ ۸۴۸]) شرح حال وی را آورده واورا ثقه دانسته است.

حدیث غدیرازوی درصفحهٔ ۴۰ گذشت. گنجی [کفایة الطّالب: ص۲۸۷] گوید: «این حدیث حسن است و[افزون برسند] مضمون آن نیزصحیح است.»

۱۶۹. حافظ محمّد بن صالح بن هانی؛ ابوجعفر وَرّاق نیشابوری (د. ۳۴۰).

ابن‌کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۱۱/ ۲۲۵[1]) شرح حال وی را آورده وگفته است: «وی ثقه وپارسا بود وجزازدسترنج خود نمی‌خورْد ونمازشب را ترک نمی‌کرد.» سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۲/ ۱۶۴ [۳/ ۱۷۴]) شرح حال وی را آورده واورا ستوده است.

حدیث غدیرازوی با طریق صحیح وراویانی که همه ثقه هستند، درصفحهٔ ۲۰ گذشت. (۲۲۸)

۱۷۰. حافظ ابوعبدالله محمّد بن یعقوب بن یوسف شَیبانی نیشابوری (مشهوربه ابن‌اَخْرَم؛ ز. ۲۵۰؛ د. ۳۴۴؛ مؤلّف المسند الکبیر).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۳/ ۸۲ [۳/ ۸۶۴]) شرح حال وی را آورده واورا ستوده وگفته است: «اوازپیشوایان حدیث بود. حاکم گوید که وی سرآمدِ دانشوران نحو بود وهرگزدچارخطای ادبی نمی‌شد؛ اورا گفتاری نیکودرباب ضعف احادیث وراویان است؛ ومن ازمحمّد بن صالح بن هانی شنیدم که ابن‌خُزَیمه، ابوعبدالله بن یعقوب را برهمهٔ معاصرانش مقدّم

---

۱. درآن، محمّد بن صالح بن زید آمده است. (غ.)

می‌شمرد و در هر مشکلی که برایش رخ می‌نمود، بر سخن وی تکیه می‌کرد و هرگاه در مسأله‌ای شک می‌ورزید، آن را بر او عرضه می‌نمود.»

حافظ ابوبکر بیهقی، از حافظ حاکم نیشابوری، از وی حدیثی [دربارهٔ غدیر] روایت کرده که در صفحهٔ ۳۴ با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، گذشت.

۱۷۱. حافظ یحیی بن محمّد بن عبدالله؛ ابوزکریّا عَنْبَری بَغْیانی (د. ۳۴۴ در ۷۶ سالگی).

سَمْعانی (أنساب الأشراف [۳۷۷/۱]) شرح حال وی را آورده و او را ستوده است. سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۳۲۱/۲ [۴۸۵/۳]) از او یاد کرده و گفته است: «او یکی از پیشوایان است و حاکم وی را عادل و ادیب و مفسّر و یگانهٔ روزگار خویش، شمرده است. از ابوعلی حافظ شنیدم که مردم از اسنادی که ما از بر کرده‌ایم، در شگفتی‌اند؛ حال آن که ما اگر ناچار بودیم اندکی از دانش وی را از بر کنیم، درمی‌ماندیم؛ و من کسی را همانند وی نمی‌شناسم.»

حدیث غدیر از وی در صفحهٔ ۳۹ گذشت.

۱۷۲. مسعودی؛ علی بن حسین بغدادی مصری (نسبش به عبدالله بن مسعود می‌رسد؛ د. ۳۴۶). (۲۲۹)

سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۳۰۷/۲ [۴۵۶/۳]) شرح حال وی را آورده و گفته است: «او روایت‌شناس، فتوادهنده، و بسیار دانشمند بود. گویند که وی معتزلی بوده است.»

۱۰۴/۱ حدیث حجّت‌آوری امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حدیث غدیر در روز جمل در برابر طَلحه، از وی خواهد آمد.

۱۷۳. ابوالحسین محمّد بن احمد بن تمیم خیّاط قَنْطَری ـ در قَنْطَرهٔ بَرَدان [= محلّه‌ای در بغداد] منزل داشته[1] ـ حَنْظَلی (ز. ۲۵۹؛ د. ۳۴۸).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۲۸۳/۱) شرح حال وی را آورده است.

حدیث غدیر از وی با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحهٔ ۳۱ گذشت.

---

۱. معجم البلدان: ۴۰۵/۴. (غ.)

۱۷۴. حافظ جعفر بن محمّد بن نُصیر؛ ابومحمّد خوّاص (مشهور به خُلْدی؛ د. ۳۴۸).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۷/ ۲۲۶-۲۳۱) شرح حال وی را آورده وگفته است: «او ثقه وراستگو و دیانت‌پیشه و فاضل بود.»

از وی، حدیث نزول آیهٔ إکمال دین در شأن علی علیه‌السلام با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۷۵. ابوجعفر محمّد بن علی شَیبانی کوفی.[1]

وی مؤلّف مجموعهٔ حدیثی است. حاکم (المستدرک علی الصّحیحین [۳/ ۱۶۸])؛ و ذهبی در چند جای از التّلخیص، حدیث وی را صحیح شمرده‌اند.

حدیث غدیر از وی با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحات ۲۰ و ۳۲ گذشت.

۱۷۶. حافظ دَعْلَج بن احمد بن دَعْلَج بن عبدالرّحمان؛ ابومحمّد سِجِستانی معدّل (د. ۳۵۱). (۲۳۰)

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۸/ ۳۸۷-۳۹۲) شرح حال وی را آورده وگفته است: «او ثقه و دقیق و استوار بود و حکم‌کنندگان شهادتش را می‌پذیرفتند و عدالتش را گواهی می‌کردند. برای وی مُسندی گردآمده است.» دارَقُطْنی گوید: «در میان استادانمان، کسی ندیدم که همچون او دقیق و استوار باشد. او ثقه و امین بود.» عمر بصری گفته است: «در بغداد، در میان ایشان که من برگزیدم، هیچ کس را ندیدم که نوشته‌اش از وی درست‌تر و دریافتِ حدیثش از او برتر باشد.»

حدیث غدیر از وی در صفحهٔ ۳۱ با سندی که حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۳/ ۱۰۹ [۳/ ۱۱۸]) آن را صحیح شمرده، گذشت.

۱۷۷. ابوبکر محمّد بن حسن بن محمّد نقّاش مفسّر موصلی بغدادی (د. ۳۵۱).

ابن‌کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۱۱/ ۲۴۲) شرح حال وی را آورده وگفته است: «وی مردی پاک‌نهاد، پارسا، و عبادت‌پیشه بود و تفسیر شفاء الصّدور از او است.»

از وی، حدیث نزول آیهٔ «سأل سائل» در پیرامون رویداد غدیر، خواهد آمد.

---

۱. بنگرید به: سیر أعلام النّبلاء: ۱۶/ ۳۶. (غ.)

۱۷۸. حافظ محمّد بن عبدالله شافعی بزّاز بغدادی (ز. ۲۶۰؛ د. ۳۵۴).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۴۵۶/۵) شرح حال وی را آورده و گفته است: «وی ثقه و دقیق و استوار و پُرحدیث و خوش تألیف بود.» هم او از دارَقُطْنی حکایت کرده است که وی را ثقه و امین شمرده است.

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۹۶/۳ [۸۸۰/۳]) شرح حال وی را آورده، گوید: «او ثقه و دقیق و استوار و امین بود و در آن روزگار، هیچ کس از او ثقه‌تر نبود.»

(۲۳۱) ۱۰۵/۱ ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۶۰/۱۱ [۲۹۴/۱۱]) وی را ثقه و دقیق و استوار و پُرحدیث شمرده است.

از وی، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه با لفظ زید بن ارقم، با سند صحیح خواهد آمد.

۱۷۹. حافظ ابوحاتِم محمّد بن حِبّان بن احمد تمیمی بُسْتی (د. ۳۵۴).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۳۳/۳ [۹۲۰/۳]) شرح حال وی را آورده و گفته است: «او از فقیهان دین و حافظان آثار بود. حاکم او را گنجینهٔ فقه و لغت و حدیث و اندرز و از مردان اندیشه‌مند شمرده است. خطیب وی را ثقه و تیزهوش و فهیم دانسته است.»

ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۵۹/۱۱ [۲۹۳/۱۱]) از او یاد کرده و گفته است: «وی از حافظان بزرگ و در زمرهٔ مؤلّفان و تلاشگران بود.»

حافظ محبّ‌الدّین طبری (الرّیاض النَّضِره: ۱۶۹/۲ [۱۱۴/۳]) حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه را به لفظ ابوالطُفیل روایت کرده و گفته که آن را ابوحاتِم با ذکر سند آورده است.

۱۸۰. حافظ سلیمان بن احمد بن ایّوب لَخْمی؛ ابوالقاسم طَبَرانی (ز. ۲۶۰؛ د. ۳۶۰).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۲۶/۳-۱۳۱ [۹۱۲/۳]) شرح حال وی را آورده، گوید: «او پیشوای بسیار دانشمند و حجّت [در دانش حدیث] و مرکز اِسناد حدیث در جهان [اسلام] بود که از ۱۰۰۰ استاد و بلکه بیش‌تر، حدیث روایت کرد و از یکّه‌تازان این عرصه و راستگو و امین بود. ابوالعبّاس شیرازی وی را ثقه شمرده است.»

او حدیث غدیر را به طریق‌های بسیار روایت کرده که بیش‌ترشان صحیح هستند و راویان اسنادشان ثقه هستند.

(۲۳۲) به صفحات ۱۸ و ۲۳ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۷ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۱ و ۵۳ و ۵۵ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۶ بنگرید. از او، حدیث گواه‌خواهی با لفظ زید بن یُثَیْع با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۱۸۱. احمد بن جعفر بن محمّد بن سلم؛ ابوبکر حنبلی (مؤلّف المسند الکبیر؛ د. ۳۶۵).

ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۸۳/۱۱ [۳۲۱/۱۱]) گوید: «او ثقه بود و نزدیک به ۹۰ سال زیست.»

حدیث غدیر از وی با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحهٔ ۶۶ گذشت.

۱۸۲. ابوبکر احمد بن جعفر بن حمدان بن مالک قَطیعی[1] (د. ۳۶۸ در ۹۶ سالگی).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۷۴/۴) شرح حال وی را آورده و از ابن‌مالک، حکایت کرده است که او استادی صالح بوده؛ و از جز او نقل نموده که وی بسیار راستگو بوده است. نیز به نقل از بَرْقانی آورده است: «بخشی از نوشته‌های او را آب گرفت. وی آن‌ها را از کتابی که گوینـد خود، آن را استماع حدیث نکرده بود، بازنوشت؛ از این روی، به وی ایراد گرفته‌اند؛ والّا، او ثقه بود.» ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۹۳/۱۱ [۳۳۲/۱۱]) او را ثقه و پُرحدیث شمرده است.

۱۰۶/۱ حدیث وی را حاکم (المستدرک علی الصّحیحین)؛ و ذهبی (التّلخیص) صحیح شمرده‌اند.

حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه به طریق او از عبدالرّحمان بن ابی‌لیلی و ابوالطُّفیل، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

(۲۳۳) حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۱۳۲/۳ [۱۴۳/۳]) با ذکر سند از ابوبکر احمد بن جعفر بن حمدان قَطیعی ـ در بغداد، از اصل نوشتهٔ او ـ از عبدالله بن [احمد بن] حنبل، از پدرش، از یحیی بن حَمّاد، از ابوعَوانه، از ابوبَلْج، از عمرو بن میمون، روایت کرده است: «من نزد

۱. منسوب به قَطیعة الرّقیق که محلّه‌ای است در فرادست غربی بغداد. [معجم البلدان: ۳۷۷/۴]

ابن‌عبّاس نشسته بودم که نُه تن به محضر وی آمدند و... .» تمام این حدیث با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، در صفحهٔ ۵۰ گذشت.

۱۸۳. ابویَعْلیٰ زبیر بن عبدالله[1] بن موسی بن یوسف بغدادی تَوَّزی[2] (سکنا گزیده در نیشابور؛ د. ۳۷۰).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۴۷۳/۸) شرح حال وی را آورده و ابن‌اثیر (الکامل فی التّاریخ: ۴/۹ [۴۴۴/۵]) از او یاد کرده است.

از وی، حدیث تهنیت با سند صحیح خواهد آمد.

۱۸۴. ابویَعْلیٰ ـ ابوبکر ـ محمّد بن احمد بن بالُویهٔ نیشابوری معدّل (د. ۳۷۴ در ۹۴ سالگی).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۲۸۲/۱) شرح حال وی را آورده و از بَرْقانی، ثقه بودنش را نقل کرده است. حاکم (المستدرک علی الصّحیحین [۱۴۶/۳]) از وی بسیار روایت آورده و حدیثش را صحیح شمرده است. ذهبی (التّلخیص) نیز چنین کرده است.

حدیث غدیر از وی با سندی که همهٔ راویانش ثقه هستند، در صفحهٔ ۳۱ گذشت.

۱۸۵. حافظ علی بن عمر بن احمد دارَقُطْنی (د. ۳۸۵).

(۲۳۴) شرح حال وی را در بسیاری از شرح حال‌نامه‌ها و کتاب‌های تاریخ توان یافت. خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۳۴/۱۲) گوید: «او یگانهٔ روزگار، برگزیدهٔ دوران، تافتهٔ جدابافته، و پیشوای زمان بود که دانشِ اخبارشناسی و شناخت ضعف احادیث و نام و احوال راویان، بدو رسید؛ و نیز راستگو و امین و فقیه و عادل بود و شهادتش پذیرفته می‌شد و عقیده‌ای سالم و مذهبی نیکو داشت و به علوم دیگر جز حدیث هم آگاه بود.»

از وی، حدیث روزهٔ غدیر و حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

---

۱. در الکامل، عبدالواحد بن موسی؛ و در حکایت شده از حاکم، عُبَیدالله بن موسی آمده است.

۲. تَوَّز، شهری بوده در فارس، نزدیک به کازرون. (معجم البلدان [۵۶/۲])

۱۸۶. حافظ حسن بن ابراهیم بن حسین؛ ابومحمّد مصری (مشهور به ابن‌زولاق؛ د. ۳۸۷ در ۸۱ سالگی).

ابن‌خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۱۴۶/۱ [۹۱/۲])؛ و ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۳۲۱/۱۱ [۳۶۸/۱۱]) شرح حال وی را آورده‌اند. چنان که مَقْریزی (الخُطط والآثار: ۲۲۲/۲ [۳۸۸/۱]) حکایت کرده، وی در کتاب تاریخش، حدیث غدیر را روایت کرده است.

۱۸۷. حافظ عُبَیدالله بن محمّد عُکبَری؛ ابوعبدالله بَطّی حنبلی (مشهور به ابن بطّه؛ د. ۳۸۷). ۱۰۷/۱

سَمْعانی (أنساب الأشراف [۳۶۸/۱]) از او یاد کرده و وی را به پیشوایی و فَضل و دانشوری و حدیث‌شناسی و فقاهت و پارسایی ستوده است.

او حدیث تهنیت را با ذکر سند روایت کرده است که با لفظ بَراء بن عازب خواهد آمد.

۱۸۸. حافظ محمّد بن عبدالرّحمان بن عبّاس؛ ابوطاهر (مشهور به مُخَلِّص ذهبی؛ د. ۳۹۳). (۲۳۵)

ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۳۳۳/۱۱ [۳۸۲/۱۱]) شرح حال وی را آورده و گفته است: «او استادی پُرحدیث و ثقه و از شایستگان بود.»

محبّ‌الدّین طبری (الرّیاض النَّضِره: ۱۶۹/۲ [۱۱۴/۳]) حدیث غدیر را با لفظ حُبْشی ـ در صفحهٔ ۲۵ ذکر او رفت ـ آورده و گفته است: «این حدیث را مُخَلِّص ذهبی روایت کرده است.»

۱۸۹. حافظ احمد بن سهل فقیه بخاری.

وی از استادان حدیثِ حاکم است و او (المستدرک علی الصّحیحین [۱۳۳/۳ و ۱۵۱ و ۱۶۲]) از وی بسیار روایت نموده و حدیثش را صحیح شمرده است. ذهبی (التّلخیص) نیز چنین کرده است.

حدیث غدیر از وی در صفحهٔ ۳۱ با دو طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، گذشت.

۱۹۰. عبّاس بن علی بن عبّاس نَسائی.

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۱۵۴/۱۲) شرح حال وی را آورده و او را ثقه شمرده است.

حدیث غدیر از وی در صفحهٔ ۶۶ با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، گذشت.

۱۹۱. یحیی بن محمّد اخباری؛ ابوعمر بغدادی.

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۲۳۶/۱۴) شرح حال وی را آورده و به طریق او، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه را به لفظ عبدالرّحمان و با سند حسن روایت کرده است که خواهد آمد.

[سدهٔ پنجم]

۱۹۲. متکلّم قاضی، محمّد بن طیّب بن محمّد؛ ابوبکر باقِلانی (د. ۴۰۳).

او از اهالی بصره بود که در بغداد سکونت گُزید و بیش از همگان در علم کلام سخن گفت و تألیف نمود.

(۲۳۶) خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۳۷۹/۵) وی را ثقه شمرده و ستوده است.

او حدیث موالاة و حدیث تهنیت را در کتابش به نام التّمهید فی الرّدّ علی المذاهب (ص ۱۶۹ و ۱۷۱ و ۲۲۷) روایت کرده که خواهد آمد.

۱۹۳. حافظ محمّد بن عبدالله بن محمّد؛ ابوعبدالله حاکم ضَبّی (مشهور به ابن‌بَیّع نیشابوری؛ د. ۴۰۵).

وی مؤلّف المستدرک بر دو کتاب الصّحیح رایج است. در ۳۲۱ زاده شد و از کودکی در پی حدیث برآمد و از سال ۳۳۰ استماع حدیث نمود[1].

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۴۷۳/۵)، ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۴۲/۳ [۱۰۳۹/۳])، و ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۳۵۵/۱۱ [۴۰۹/۱۱]) وی را ثقه شمرده‌اند. او حدیث غدیر را به طریق‌های گوناگون که بیش‌ترشان را صحیح شمرده، در مستدرک خود با ذکر سند آورده است.

۱۰۸/۱ برخی از احادیث وی، در صفحات ۲۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۵ و ۳۹ و ۴۵ و ۴۸ و ۵۱ و ۵۵ گذشت. نیز از او، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه به لفظ زید بن یُثَیْع با طریق صحیح

---

۱. این را ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۴۲/۳ [۱۰۳۹/۳]) یاد کرده است. بدین ترتیب، روایت کردن وی از مَحامِلی (د. ۳۳۰) درست به نظر می‌رسد.

وراویانی که همه ثقه هستند، وهم حدیث حجّت‌آوری علی علیه السلام به حدیث غدیر در روز جمل، خواهد آمد.

۱۹۴. احمد بن محمّد بن موسی بن قاسم بن صَلْت؛ ابوالحسن مُجَبِّر بغدادی (د. ۴۰۵).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۵/ ۹۵) شرح حال وی را آورده و از دقّاق حکایت کرده که او استادی صالح و دیانت‌پیشه بوده است.

از او، حدیث گواه‌خواهی مردی عراقی از جابر انصاری [به حدیث غدیر] با سند صحیح خواهد آمد.

۱۹۵. حافظ عبدالملک بن ابی‌عثمان؛ ابوسعد نیشابوری (مشهور به خَرگوشی[1]؛ د. ۴۰۷). (۲۳۷)

ذهبی (العِبَر فی خبر من غبر [۲/ ۲۱۴]) شرح حال وی را آورده و از حاکم نقل کرده است: «کسی را به جامعیّت وی در بهره‌وری از دانش و پارسایی و فروتنی و هدایت مردم به سوی خداوند ندیدم.»

از وی، حدیث تهنیت به دو طریق خواهد آمد.

۱۹۶. حافظ احمد بن عبدالرّحمان بن احمد؛ ابوبکر فارسی شیرازی[2] (د. ۴۰۷/ ۴۱۱).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۳/ ۲۶۷ [۳/ ۱۰۶۵]) شرح حال وی را آورده و او را حافظ و پیشوا و پُرسفر دانسته و از ابوالفرج بَجَلی حکایت کرده است که او بسیار راستگو و حافظ بوده و این دانش را نیک می‌دانسته است.

وی حدیث غدیر را از ابن‌عبّاس در کتاب ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه السلام با ذکر سند روایت کرده است. در صفحهٔ ۵۲ به آن اشاره شد و در باب آیهٔ تبلیغ نیز خواهد آمد.

---

۱. خَرگوش، نام کویی بوده در نیشابور. [معجم البلدان: ۲/ ۳۶۰]

۲. ابوبکر شیرازی، عنوانی است برای دو نفر: یکی همین فرد که حدیث غدیر را در کتاب الألقاب با ذکر سند آورده؛ و دیگری محمّد بن مؤمن شیرازی نویسندهٔ کتاب ما نزل من القرآن فی علی که از برجستگان سدهٔ ششم بوده و ابن‌شهرآشوب از وی روایت نموده است. (ط.)

۱۹۷. حافظ محمّد بن احمد بن محمّد بن سهل؛ ابوالفتح بن ابی‌فوارس ـ کنیهٔ جدّش سهل، ابوالفوارس بود ـ (ز. ۳۳۸؛ د. ۴۱۲).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۳۵۲/۱) شرح حال وی را آورده وگفته است: «او احادیث فراوان نوشته وگرد آورده است؛ و حافظ و حدیث‌شناس و امین وثقه و صلاحیّتش زبانزد بوده است. مردم احادیثی را که وی با دریافت از استادان وتعیین سند، برگزیده، نوشته‌اند.»

از وی، حدیث تهنیت خواهد آمد.

(۲۳۸) **۱۹۸. حافظ احمد بن موسی بن مَرْدَوَیه اصفهانی؛ ابوبکر (د. ۴۱۰).**

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۵۲/۳ [۱۰۵۰/۳]) از او یاد کرده وگفته است: «وی حافظ و دقیق و استوار و بسیار دانشمند بود و حدیث‌شناسی ارزشمند به شمار می‌رفت و حال راویان را خوب می‌شناخت و در این رشته دستی توانا و تألیف‌هایی لطیف داشت.»

در صفحات ۱۵ و۴۲ و۴۳ و۵۲ و۵۳ به حدیث وی اشاره شد. نیز در حدیث سوارگان و آیهٔ اکمال دین و حدیث تهنیت خواهد آمد.

۱۹۹. ابوعلی احمد بن محمّد بن یعقوب (ملقّب به مسکویه؛ مؤلّف کتاب التّجارب؛ د. ۴۲۱).

ابوحیّان (الإمتاع: ۳۵/۱)؛ یاقوت (معجم الأدباء: ۵/۵-۱۹)؛ و صفدی (الوافی بالوفیات: ۲۶۹/۲ [۱۰۹/۸]) و جز ایشان، او را ستوده‌اند.

۱۰۹/۱ وی حدیث غدیر را در ندیم الفرید روایت کرده است. عبارت او در حجّت‌آوری مأمون، خلیفهٔ عبّاسی، در برابر فقیهان به حدیث غدیر، خواهد آمد.

۲۰۰. قاضی احمد بن حسین بن احمد؛ ابوالحسن (مشهور به ابن‌سَمّاک بغدادی؛ د. ۴۲۴ در ۹۵ سالگی).

مردی بزرگ بود و در جامع منصور، مجلس موعظه‌ای داشت. این را خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۱۱۰/۴) آورده است.

وی حدیث نزول آیهٔ إکمال دین در شأن علی علیه‌السلام را روایت کرده است.

۲۰۱. ابواسحاق احمد بن محمّد بن ابراهیم ثَعْلبی نیشابوری (مفسّر مشهور؛ د. ۴۲۷/۴۳۷).

ابن خَلِّکان (وفیات الأعیان:۲۲/۱ [۷۹/۱]) شرح حال وی را آورده وگفته است: «در دانش تفسیر، یگانهٔ روزگار خود بود و تفسیر بزرگی فراهم آوَرْد که بر دیگر تفاسیر برتری دارد.» (۲۳۹)

فارسی (تاریخ نیسابور) از او یاد کرده وگفته است: «نقل او صحیح و دقیق و استوار بود. از ابوطاهر بن خُزَیمه و امام ابوبکر بن مِهران مُقری، حدیث روایت کرده است. وی پُرحدیث بود و استادان فراوانی داشت.»

در تفسیرش، الکشف و البیان [برگهٔ ۱۸۱ و ۲۳۴] حدیث نزول آیهٔ تبلیغ و نیز آیهٔ «سأل سائل» در پیرامون رویداد غدیر را با ذکر سند روایت کرده است.

۲۰۲. ابومحمّد عبدالله بن علی بن محمّد بن بشران (ز. ۳۵۵؛ د. ۴۲۹).

وی استاد خطیب بغدادی بود. خطیب (تاریخ بغداد:۱۴/۱۰) گوید: «من از وی حدیث برنوشته‌ام و دریافتِ حدیثش صحیح بود.»

حدیث وی در حدیث تهنیت و حدیث روزهٔ غدیر، با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

۲۰۳. ابومنصور عبدالملک بن محمّد بن اسماعیل ثَعالِبی نیشابوری (د. ۴۲۹؛ مؤلّف کتاب یتیمة الدّهر).

ابن خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۳۱۵/۱ [۱۷۸/۳]) شرح حال وی را آورده و او و تألیف‌های ارزشمندش را ستوده است. ابن کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۴۴/۱۲ [۵۵/۱۲]) از او یاد کرده وگفته است: «وی در لغت و حدیث و تاریخ، سرآمد و چیره‌دست و بهره‌بخش بود.»

او حدیث غدیر را در ثمار القلوب (ص۵۱۱ [ص۶۳۶]) روایت کرده است که در بخش عید غدیر خواهد آمد. (۲۴۰)

۲۰۴. حافظ احمد بن عبدالله؛ ابونُعَیم اصفهانی (ز. ۳۳۶؛ د. ۴۳۰).

شرح حال وی و ستایش از او، در بسیاری از شرح‌حال‌نامه‌ها و کتاب‌های تاریخ یافت می‌شود.

ابن خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۲۷/۱ [۹۱/۱]) گوید: «او از محدّثان بزرگ و حافظان ثقه بود و از استادان فاضل، حدیث فراگرفت و دیگران از او اخذ حدیث نمودند و بهره بردند؛ وکتابش به نام حِلیة [الأولیاء] از برترین کتاب‌ها است.»

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۹۲/۳ [۱۰۹۲/۳]) از ابن مَرْدَوَیه، نقل کرده است: «ابونُعَیم در عصر خود، محلّ مراجعهٔ مردم بود و در هیچ جای، کسی نبود که بیش از وی حافظ حدیث
۱۱۰/۱ ودقیق و استوار باشد. حافظان دنیا نزد وی گِردآمده، هر روز به نوبت، تا نزدیک نیمروز بر وی حدیث می‌خواندند.»

حدیث وی در صفحات ۲۰ و ۲۴ و ۲۶ و ۲۸ و ۳۷ و ۳۹ و ۴۱ و ۴۳ و ۵۵ و ۶۰ و ۶۶ گذشت. حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه؛ حجّت‌آوری عمر بن عبدالعزیز به حدیث غدیر؛ حدیث نزول آیهٔ تبلیغ در شأن علی علیه‌السلام؛ و حدیث نزول آیهٔ إکمال دین در شأن علی علیه‌السلام از او خواهد آمد. از آن میان، چندین سند صحیح هستند و راویانشان ثقه‌اند.

۲۰۵. ابوعلی حسن بن علی بن محمّد تمیمی واعظ (مشهور به ابن مُذْهِب؛ د. ۴۴۴ در ۸۹ سالگی).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۳۹۰/۷) شرح حال وی را آورده و گفته است: «او احادیث مسند احمد از قَطیعی را به درستی استماع کرده، مگر در برخی از جزءها که نامش بدان ملحق شده است. ابن کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۹۴/۱۲ [۸۰/۱۲]) از ابن جوزی نقل کرده که این إلحاق سبب نمی‌شود که استماع وی ناصحیح شمرده شود؛ زیرا هرگاه استماع او درست
(۲۴۱) صورت پذیرفته باشد، روا است که نام وی نیز بدان ملحق شود.»

از وی، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه با لفظ عبدالرّحمان بن ابی‌لیلی، خواهد آمد.

۲۰۶. حافظ اسماعیل بن علی بن حسین؛ ابوسعید رازی (مشهور به ابن‌سَمّان؛ د. ۴۴۵).

ابن‌عساکر (تاریخ مدینة دمشق: ۳/ ۳۵ [۲/ ۸۶۴]) شرح حال وی را آورده وگفته است: «از حدود ۴۰۰[1] استاد، حدیث شنید و پیشوای معتزله در روزگار خویش بود و از حافظان بزرگ به شمار می‌رفت و از پارسایی و پرهیزگاری بهره داشت. عمر کَلْبی گوید: ‹وی پیشوای عدلیه (= معتزله) و دانشور و فقیه و متکلّم و محدّث ایشان بود و در علم قرائات [قرآن] و حدیث و شناخت راویان و اَنساب و [مباحث فقهی، همچون] ارث و حساب و شروطِ [عبادات و معاملات] و موارد امکانِ [انجام دادن اعمال] و نیز در فقه ابوحنیفه، پیشوایی بدون معارض بود ....›» ـ ابن‌عساکر در ستایش از وی، عبارات بسیار دیگر نیز دارد. ـ

به حدیث غدیر از وی در صفحات ۱۹ و ۵۶ اشاره شد.

۲۰۷. حافظ احمد بن حسین بن علی؛ ابوبکر بیهقی (د. ۴۵۸ در ۷۴ سالگی).

بسیاری از صاحبان شرح حال‌نامه‌ها و کتاب‌های تاریخ، شرح حال وی را آورده‌اند.

سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۳/ ۳ [۴/ ۸]) گوید: «امام بیهقی، یکی از پیشوایان مسلمانان و رهنمایان مؤمنان و فراخوانندگان به رشتهٔ استوار الاهی؛ فقیهی تیزهوش؛ حافظی بزرگ؛ اصول‌شناسی خبره؛ پارسایی پرهیزگار؛ عبادت‌پیشه‌ای فروتن؛ یاریگر مذهب [شافعی] در اصول [اعتقادی] و فقه؛ و از قلّه‌های دانش بود.»

ابن‌اثیر (الکامل فی التّاریخ: ۱۰/ ۲۰ [۶/ ۲۳۸]) گوید: «وی پیشوای حدیث و فقه در مذهب شافعی بود که تألیفاتی نیکو در این زمینه، از جمله السّنن الکبیر در ۱۰ مجلّد داشت؛ و پاکدامن و پارسا بود.» (۲۴۲)

۱۱۱/۱ حدیث وی در صفحات ۱۹ و ۲۰ و ۳۴ و ۵۱ با سندهایی که برخی‌شان صحیح هستند، گذشت. نیز از وی، دو حدیث روزهٔ غدیر و حدیث نزول آیهٔ اکمال دین در شأن علی علیه‌السلام با طریق صحیح و راویانی که همه ثقه هستند، خواهد آمد.

---

۱. در چاپ جدید مرکز الغدیر و نیز در تاریخ ابن‌عساکر (چاپ بیروت: ۹/ ۲۱) ۴۰۰۰ آمده است. (م.)

۲۰۸. حافظ ابوعمر یوسف بن عبدالله بن محمّد بن عبدالبرّ نَمَری قُرْطُبی (مؤلّف کتاب الاستیعاب؛ز. ۳۶۸؛ د. ۴۶۳).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۳۲۴/۳ [۱۱۲۸/۳]) گوید: «ابوعمر، پیشوای مسلمانان و حافظ مغرب بود که در حفظ و استواری حدیث، بر معاصران خود برتری داشت. ابوالولید باجی گفته است: ‹در اندلس، کسی در حدیث، همپایهٔ ابوعمر نبود. همواره در جست و جوی حدیث بوده، در آن، چیره‌دست گشته، از پیشینیان خود در اندلس، در این فن پیشی گرفته، ضمن پیشتازی در دانش اخبارشناسی و بصیرت در فقه و معانی، در علم انساب و تاریخ نیز دستی توانا داشت و دیانت پیشه و خودنگاه‌دار و ثقه و حجّت [در دانش حدیث] و پایبند به سنّت و رویگردان از بدعت و دارای پیروان[1] بود. وی نخست بر مذهب ظاهری و اخباری بود و آن گاه، مالکی شد و در عین حال، گرایش فراوانی به فقه شافعی داشت.›»

حدیث وی با طریق‌های گوناگون، در صفحات ۱۵ و ۲۰ و ۲۱ و ۳۵ گذشت. وی حدیث غدیر را از اخبار قطعی دانسته است.

۲۰۹. حافظ احمد بن علی بن ثابت؛ ابوبکر خطیب بغدادی (د. ۴۶۳).

ابن اثیر (الکامل فی التّاریخ: ۲۶/۱۰ [۲۴۹/۶]) گوید: «او پیشوای مردم در روزگار خویش بود.» سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۱۲/۳-۱۶ [۲۹/۴]) شرح حال وی را آورده و او را بسیار ستوده و از ابن‌ماکولا نقل کرده است: «ابوبکر واپسین فرد برجسته‌ای بود که در معرفت و حفظ حدیث و استواری کلام و ضبط و دقّت در اخبار رسول خدا ﷺ و چیره‌دستی در شناخت ضعف‌ها و اسناد روایات و آگاهی از احادیث صحیح و غریب و منفرد و ناشناخته و طرد شده، ویژگی‌هایش را به چشم دیدیم. پس از ابوالحسن دارَقُطْنی، بغدادیان را همانند وی نبود.» نیز شرح حالی مفصّل از او در تاریخ مدینهٔ دمشق ابن‌عساکر (۳۹۸/۱ [۱۳/۲]) درج است.

(۲۴۳) حدیث وی در صفحات ۱۴ و ۱۵ و ۱۸ و ۶۸ و ۷۶ گذشت. نیز از وی، حدیث روزهٔ غدیر خواهد آمد که چند سند آن صحیح و راویانشان ثقه هستند.

---

۱. این ترجمه بنا بر سخن مؤلّف است؛ امّا در تهذیب الکمال مزّی (۱۱۹/۷) و سیر أعلام النّبلاء (۱۵۷/۱۸) عبارتی آمده که ترجمه‌اش چنین می‌شود: «به سنّت پایبند بود.» و ظاهراً همان نیز درست است. (ن.)

۲۱۰. مفسّر بزرگ ابوالحسن علی بن احمد بن محمّد بن علی بن مَتُّوِیَهٔ[1] واحدی نیشابوری (د. ۴۶۸).

ابن خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۳۶۱/۱ [۳۰۳/۳]) گوید: «وی استاد روزگار خود در نحو و تفسیر بود و تألیف‌هایش با توفیق همراه شده و همگان آن‌ها را نیکو شمرده‌اند و مدرّسان در درس‌های خویش از آن‌ها یاد کرده‌اند که از جملهٔ آن‌ها است: الوسیط و البسیط و الوجیز در تفسیر؛ و اسباب النّزول.»

در صفحهٔ ۴۴ به حدیث غدیر از وی اشاره شد و حدیث نزول آیهٔ تبلیغ در شأن علی علیه‌السلام در باب رویداد غدیر، با سند او خواهد آمد.

۱۱۲/۱ **۲۱۱. حافظ مسعود بن ناصر بن عبدالله بن احمد؛ ابوسعید سِجْزی / سِجِستانی (د. ۴۷۷).**

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۶/۴ [۱۲۱۶/۴]) شرح حال وی را آورده و گفته است: «وی حافظ و فقیه و پُرسفر بوده و تألیف‌های متعدّد داشته است. محمّد بن عبدالواحد دقّاق گوید: ‹در میان محدّثان کسی را ندیدم که از وی حدیثش استوارتر و دقّتش از او بیش‌تر باشد.›»

ابن کَثیر (البدایة و النّهایه: ۱۲۷/۱۲ [۱۵۵/۱۲]) گفته است: «برای گردآوری حدیث به سفر پرداخت و حدیث بسیار شنید و کتاب‌های گرانبها گردآورد؛ خط و نقلی صحیح داشت و حافظ و دقیق بود.»

کتابی مستقل در باب حدیث غدیر نگاشته که برخی طریق‌های آن در صفحات ۱۷ و ۴۳ و ۵۲ ذکر گشت و برخی دیگر خواهد آمد.

(۲۴۴) **۲۱۲. ابوالحسن علی بن محمّد جُلّابی شافعی (مشهور به ابن مَغازِلی؛ د. ۴۸۳).**

از کتاب مناقب وی، می‌توان دریافت که تا چه اندازه در حدیث و فنون آن چیره‌دست بوده است.

حدیث غدیر از وی در صفحات ۲۲ و ۲۴ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۷ و ۴۲ و ۴۴ و ۴۹ و ۵۶ گذشت و جز آن نیز از او خواهد آمد.

---

۱. ابن خَلِّکان، این نام را با سکون واو و فتح یاء آورده است؛ امّا من گمان دارم که با فتح واو و سکون یاء است.

۲۱۳. ابوالحسن علی بن حسن بن حسین قاضی خِلَعی (اصالتاً موصلی؛ زاده شده و ساکن در مصر؛ز. ۴۰۵؛ د. ۴۹۲).

سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۲۹۶/۳ [۲۵۳/۵]) شرح حال وی را آورده وگفته است:
(۲۴۵) «درآن روزگار، مردم مصر برای دریافت احادیث به وی مراجعه می‌کردند. ابن سُکَّره گوید: ‹او فقیهی صاحب تألیفات بود که منصب قضاوت را عهده‌دار شد وتنها یک روز به قضاوت پرداخت وسپس کناره گرفت ودر قَرافَه انزوا گُزید ودر فنّ حدیث، پس از حَبّال، مرکز ارجاع اسناد در مصر بود.›»

ازکتاب خِلَعیّات وی، حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه با لفظ زید بن یُثَیْع خواهد آمد.

۲۱۴. حافظ عُبَیدالله بن عبدالله بن احمد بن محمّد بن احمد بن محمّد بن حَسْکان؛ ابوالقاسم حاکم نیشابوری حنفی (مشهور به ابن حَذّاء حَسْکانی).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۳۹۰/۳ [۱۲۰۰/۳]) شرح حال وی را آورده وگفته است: «وی استادی با حدیث استوار وعنایت کامل به دانش حدیث؛ وسالخورده مردی با سندهای روایی عالی بود[1] که به تألیف وتصنیف [درزمینهٔ دانش حدیث] پرداخت.»

وی که پس از ۴۹۰ درگذشت، کتابی مستقل درباب حدیث غدیر دارد.

(۲۴۶) حدیث وی در صفحات ۲۷ و۴۳ و۵۲ گذشت. نیز با سند او، حدیث نزول آیهٔ إکمال دین ونیز آیهٔ «سأل سائل» درپیرامون رویداد غدیر خواهد آمد.

۲۱۵. ابومحمّد احمد بن محمّد بن علی عاصمی.

وی از پیشوایان سدهٔ پنجم وصاحب کتاب زین الفتی فی شرح سورة هل اتی است. این تألیف او نشان می‌دهد که در تفسیر وحدیث وادب بسیار چیره‌دست بوده است؛ همان گونه که از شدّت بیزاری‌اش از رافضی‌گری وتشیّع حکایت می‌کند.

---

۱. توضیح آن که: هرچه عمر محدّثی درازتر باشد، اسنادش بلندتر است؛ زیرا به جای آن که از طریق یک راوی، مثلاً حدود ۳۰ سال به معصوم نزدیک شویم، یکباره حدود ۵۰ سال بالا می‌رویم. پس چنین محدّثی عالی الإسناد است.(ن.)

وی حدیث غدیر را با طریق‌های گوناگون، در زین الفتی روایت کرده است که برخی در صفحات ۱۹ و ۲۸ و ۳۹ و ۴۵ و ۴۸ و ۷۲ گذشت و برخی نیز خواهد آمد.

[سدهٔ ششم]

۲۱۶. حافظ ابوحامد محمّد بن محمّد طوسی غَزالی (مشهور به حجّت الاسلام؛ د. ۵۰۵). ۱۱۳/۱

شرح حال و ستایش وی، در شرح حال‌نامه‌ها یافت می‌گردد. سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۴/۱۰۱-۱۸۲ [۶/۱۹۱]) شرح حال وی را آورده و دکتر احمد فرید رِفاعی مصری کتابی مستقل در شرح حال وی، در سه مجلّد نگاشته که از برترین نگاشته‌های این روزگار به شمار می‌آید و غَزالی‌پژوهان را می‌سزد که به آن رجوع کنند.

عبارت وی در بخش «سخنانی دربارهٔ سند حدیث غدیر» خواهد آمد.

۲۱۷. حافظ ابوالغنائم محمّد بن علی کوفی نَرْسی (ز. ۴۲۴؛ د. ۵۱۰).

او محدّث کوفه بوده و ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۴/۵۷ [۴/۱۲۶۰]) شرح حال وی را آورده و از ابن‌ناصر نقل کرده است: «نَرْسی حافظ و ثقه و دقیق و استوار بود و ما همانندش را ندیده‌ایم. وی اهل شب‌زنده‌داری و عبادت بود.» (۲۴۷)

درصفحهٔ ۴۰ به حدیث غدیر از وی اشاره شد و در حدیث تهنیت نیز خواهد آمد.

۲۱۸. حافظ یحیی بن عبدالوهّاب؛ ابوزکریّا اصفهانی (مشهور به ابن‌مَنْده؛ د. ۵۱۲).

ابن‌خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۲/۳۶۶ [۶/۱۶۸]) گوید: «او از حافظانِ بنام و محدّثان برجسته؛ بزرگوار، دارای فَضل بسیار و روایات فراوان، ثقه، حافظ، پُرحدیث، بسیار راستگو، و صاحب تألیف‌های زیاد بود.»

حدیث غدیر از وی در صفحهٔ ۴۷ گذشت.

۲۱۹. حافظ حسین بن مسعود؛ ابومحمّد فرّاء بَغَوی شافعی (د. ۵۱۶).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۴/۵۴ [۴/۱۲۵۷]) شرح حال وی را آورده و گفته است: «وی

پیشوای تلاشگر و احیاگر سنّت؛ از دانشورانِ با تربیت خداوندی؛ اهل عبادت و پارسایی؛ و به اندک قانع بود.»

ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۱۹۳/۱۲ [۲۳۸/۱۲]) گوید: «وی مؤلّف التّفسیر، شرح السّنّه، التّهذیب فی الفقه، الجمع بین الصّحیحین؛ المصابیح فی الصّحاح و الحسان؛ و جز آن‌ها بود و در این علوم سرآمد و علّامهٔ دوران به شمار می‌رفت و دیانت‌پیشه و پارسا و پرهیزگار و عبادتگر و صالح بود.»

به حدیث غدیر از وی، به نقل از المصابیح، در صفحهٔ ۳۱ اشاره شد.

۲۲۰. ابوالقاسم [بن حُصَین] هبة‌الله بن محمّد بن عبدالواحد شَیبانی (د. ۵۲۵ در ۹۴ سالگی). (۲۴۸)

ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۰۳/۱۲ [۲۵۱/۱۲]) گوید: «وی مسندِ [احمد بن حنبل] را از ابوعلی بن مُذْهِب، از ابوبکر بن مالک، از عبدالله بن احمد، از پدرش، روایت کرده است. نیز ابن‌جوزی و شماری دیگر، از وی روایت کرده‌اند. ثقه و دقیق و استوار بود و حدیث را به درستی دریافت می‌کرد.»

از وی، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه با لفظ عبدالرّحمان خواهد آمد.

۲۲۱. ابن‌زاغونی؛ علی بن عُبَیدالله بن نصر بن سَریّ زاغُونی[1] (د. ۵۲۷).

ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۰۵/۱۲ [۲۵۴/۱۲]) گوید: «پیشوایی بنام بود که قراءت‌های ۱۱۴/۱
گوناگون [قرآن] را خوانده بود؛ حدیث استماع و دریافت می‌نمود؛ به فقه و نحو و لغت می‌پرداخت؛ دارای تألیفات بسیار در اصول و فروع بود؛ و در موعظه دستی توانا داشت. مردم در تشییع پیکر او فراوان و با شکوه گرد آمدند.»

از وی، حدیث گواه‌خواهی مردی عراقی از جابر انصاری به حدیث غدیر با سند صحیح خواهد آمد.

---

۱. ابن‌زاغونی، عنوانی است برای دو نفر: یکی همین فرد؛ و دیگری، برادرش ابوبکر محمّد (د. ۵۵۲) که هر دو بغدادی و حنبلی بوده‌اند. (ط.)

۲۲۲. ابوالحسن رَزین بن معاویهٔ عَبْدری اندلسی (د. ۵۳۵).

ذهبی (العِبَر فی خبر من غبر [۴۴۷/۲]) شرح حال وی را آورده است. او در کتابش، الجمع بین الصّحاح السّتّه، از ابوسَریحَه یا زید بن ارقم، آورده که رسول خدا ﷺ فرمود: «هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.»

۲۲۳. ابوالقاسم جارالله محمود بن عمر زَمَخْشَری[1] (د. ۵۳۸).

ابن خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۱۹۷/۲ [۱۶۸/۵]) شرح حال وی را آورده و گفته است: «او پیشوایی بزرگ در تفسیر و نحو و علم بیان بود که در روزگار خویش راهبری بدون معارض به شمار می‌رفت و دیگران برای آموختن فنونش به سوی وی می‌شتافتند.» (۲۴۹)

یافِعی (مرآة الجنان [۲۶۹/۳]) گوید: «وی در تفسیر و حدیث و نحو و لغت و بیان، دارای رأیی استوار بود و پیشوای دوران خویش به شمار می‌رفت و تألیفاتی بزرگ و نو و ستودنی داشت.»

سیوطی (بُغیة الوُعاة: ص۳۸۸ [۲۷۹/۲]) از او یاد کرده و گفته است: «وی دارای دانش فراوان، فَضل بسیار، هوش سرشار، و ذوق عالی بود. در هر دانشی رأی استوار داشت و سخت بر مذهب معتزلی پای می‌فشرد و آن را آشکار می‌کرد. مذهب فقهی‌اش نیز حنفی بود.» صاحب الفوائد البهیّه (ص۲۰۹) شرح حال وی را آورده و او را ستوده و تألیفاتش را برشمرده است. ابن کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۲۱۹/۱۲ [۲۷۲/۱۲]) نیز از او یاد کرده است.

از وی، حدیث حجّت‌آوری دارِمیّه بر معاویه، به نقل از کتاب وی، ربیع الأبرار [۸۴/۱] که نزد ما موجود است، خواهد آمد. او در آن کتاب گفته است: «شب غدیر نزد شیعیان بس بزرگ است و در آن، شب‌زنده‌داری می‌کنند. و آن، شبِ [روز]ی است که رسول خدا ﷺ در غدیر خمّ، بر جهاز شتران به خطبه ایستاد و در خطبهٔ خویش فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.›»

---

۱. زَمَخشر، آبادی‌ای بزرگ در خوارزم بوده است. [معجم البلدان: ۱۴۷/۳]

۲۲۴. حافظ قاضی عیاض بن موسی یَحْصَبی سَبْتی (د. ۵۴۴).

بسیاری از صاحبان شرح‌حال‌نامه‌ها، شرح حال وی را آورده‌اند. ابن‌خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۴۲۸/۱ [۴۸۳/۳]) گوید: «در زمان خویش، پیشوای حدیث و علوم آن و نحو و لغت و کلام عرب و دانش نبردها [و رویدادها] و نسب‌های عرب بود و نگاشته‌های سودمندی فراهم کرد.» سپس تألیفات و نمونهٔ اشعار وی را آورده است.

(۲۵۰) او حدیث غدیر را در کتاب رایج و مشهورش به نام شفاء [۱۰۷/۲] ذکر نموده است.

۱۱۵/۱ **۲۲۵. ابوالفتح محمّد بن ابی‌القاسم عبدالکریم شهرستانی شافعی (متکلّم اشعری؛ د. ۵۴۸).**

ابن‌خَلِّکان [وفیات الأعیان: ۲۷۳/۴] گوید: «وی پیشوایی برجسته و فقیه و متکلّم بود.» سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۷۸/۴ [۱۲۸/۶]) شرح حال وی را آورده و او و کتابش، الملل والنّحل، را ستوده است.

وی حدیث غدیر را در الملل والنّحل ذکر کرده که لفظش در حدیث تهنیت خواهد آمد.

۲۲۶. ابوالفتح محمّد بن علی بن ابراهیم نطنزی[۱] (ز. ۴۸۰؛ د ؟).

سَمْعانی (أنساب الأشراف [۵۰۵/۵]) از او یاد کرده و گفته است: «وی فاضل‌ترینِ افراد در خراسان و عراق، در لغت و ادب و پرداختن به فنّ شعر بود. در سال [پانصد و] بیست و یک، در مرو بر ما درآمد و من بخشی نیک از ادب را بر وی خواندم و از وی بهره بردم و از دریای او پیمانه‌ای برگرفتم. سپس در همدان با وی دیدار کردم. آن گاه، در خلال مدّتی که در بغداد بودم، وی بارها نزد من آمد و من هرگاه که با وی دیدار نمودم، بهره‌ای از وی ثبت کردم و شعله‌ای از دانشش برگرفتم.» سَمْعانی، سپس استادان او را ذکر نموده است.

حدیث غدیر از وی در صفحهٔ ۴۳ گذشت. نیز حدیثش به طریق دیگر، در حدیث نزول آیهٔ إکمال دین در شأن علی علیه‌السلام خواهد آمد.

---

۱. کتاب الخصائص العلویّة علی سائر البریّه تألیف او است. صفدی (الوافی بالوفیات: ۱۶۱/۴) شرح حال وی را آورده و یاد نموده که او در حدود ۵۵۰ درگذشته است. (ط.)

۲۲۷. حافظ ابوسعد عبدالکریم بن محمّد سَمْعانی شافعی (ز. ۵۰۶؛ د. ۵۶۲/۵۶۳).

وی مؤلّف أنساب الأشراف؛ و فضائل الصّحابه[1] است. ابن خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۳۲۶/۱ [۲۰۹/۳]) شرح حال وی را آورده و او را ستوده است. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۱۱/۴ [۱۳۱۶/۴]) گوید: «او ثقه، حافظ، حجّت [در دانش حدیث]، پرسفر، عادل، دیانت پیشه، زیبارفتار، خوش معاشرت، و با محفوظات بسیار بود. ابن نجّار گفته است: ‹از کسی شنیدم که وی ۷۰۰۰ استاد داشته؛ و هیچ کس بدین حد درنرسد.›» (۲۵۱)

به حدیث غدیر از وی در صفحهٔ ۵۶ اشاره شد.

۲۲۸. ابوبکر یحیی بن سعدون بن تمام اَزْدی قُرْطُبی (ملقّب به سابق الدّین؛ ز. ۴۸۶/۴۸۷؛ د. ۵۶۷؛ مؤلّف التّفسیر الکبیر[2]).

ابن اثیر (الکامل فی التّاریخ: ۱۵۲/۱۱ [۲۲۵/۷]) گوید: «او پیشوای قراءت و نحو و دیگر علوم؛ و پارسا و عبادتگر بود و مردم در بسیاری از سرزمین‌ها، از وی بهره بردند، به ویژه در موصل که در آن جا سکونت گزید و همان جا درگذشت.»

یاقوت در هر دو معجمِ خود، شرح حال وی را آورده است. در معجم البلدان (۵۴/۷ [۳۲۴/۴]) گفته است: «بسیاری از استادان ما نزد وی دانش آموخته‌اند. او ادیبی پرفَضل و آموزگار قراءت‌ها[ی قرآن] و آگاه به نحو و لغت؛ و بسیاری از کتاب‌های ادب را برشنیده بود.» همو (معجم الادباء: ۱۴/۲۰) گوید: «او استادی فاضل و آگاه به نحو و قراءت‌های گوناگون؛ وثقه، بسیار راستگو، دقیق و استوار، دیانت پیشه، و دارای خیر فراوان بود.»

از تفسیر او، حدیث نزول آیهٔ «سأل سائل» در پیرامون رویداد غدیر خواهد آمد.

---

۱. وی نویسندهٔ أنساب الأشراف است؛ امّا فضائل الصّحابه تألیف جدّش ابوالمظفّر منصور بن محمّد سَمْعانی (د. ۴۸۹) است، چنان که ابن شهرآشوب از وی روایت نموده است. (ط.)

۲. آن قُرْطُبی که مؤلّف التّفسیر الکبیر، با نام الجامع لأحکام القرآن، است، ابوعبدالله محمّد بن احمد بن ابی‌بکر بن فرح (د. ۶۷۱) است. (غ.)

۲۲۹. موفّق بن احمد ابوالمؤیّد؛ أخطب الخطباء خوارزمی (د. ۵۶۸).

وی از شاعران غدیر است که شعر و شرح حالش در باب شاعران سدهٔ ششم خواهد آمد. (۲۵۲) ۱۱۶/۱

او حدیث غدیر را در المناقب و المقتل، به طریق‌های گوناگون آورده که برخی از آن‌ها در صفحات ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۴ و ۳۸ و ۴۰ و ۴۲ و ۴۸ و ۴۹ گذشت و برخی نیز با طریق‌های دیگر خواهد آمد.

۲۳۰. عمر بن محمّد بن خضر اِرْبلی (مشهور به ملّا).

وی حدیث غدیر را در وسیلة المتعبّدین، با لفظ بَراء بن عازب آورده[1] که در حدیث تهنیت خواهد آمد.

۲۳۱. حافظ علی بن حسن بن هبة‌الله؛ ابوالقاسم دمشقی شافعی (ملقّب به ثقة‌الدّین؛ مشهور به ابن‌عساکر؛ د. ۵۷۱).

وی صاحب تاریخ بزرگ رایج و مشهور است. ابن‌خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۳۶۳/۱ [۳۰۹/۳]) شرح حال وی را آورده و ابن‌اثیر (الکامل فی التّاریخ: ۱۷۷/۱۱ [۲۶۴/۷]) او را ستوده است. نیز ابن‌کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۲۹۴/۱۲ [۳۶۱/۱۲]) وی را ستوده و گفته است: «وی یکی از (۲۵۳) حافظان بزرگ حدیث و از جملهٔ کسانی است که به شنیدن و گردآوری و تألیف و آگاهی به احادیث و حفظ اسناد و متون و استواری شیوه‌ها و فنون آن، اهتمام ورزید. وی تاریخ الشّام را در ۸۰ مجلّد نگاشته است[2].» سپس ابن‌کَثیر، او و تألیفاتش را بسیار ستوده است. برترین شرح حال وی، از آنِ سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۴/۲۷۳-۲۷۷ [۲۱۵/۷]) است که او و ثقه بودن و دقّت و استواری و تألیفاتش را فراوان ستوده است.

چنان که ابن‌کَثیر یاد نموده، او در تاریخ خود، احادیث بسیاری را در باب خطبهٔ غدیر آورده است. برخی از این احادیث، در صفحات ۱۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۴۰ و ۴۴ و ۴۵ و ۵۱ گذشت. نیز از وی، حدیث نزول آیهٔ تبلیغ و نیز آیهٔ إکمال دین در شأن علی علیه‌السلام خواهد آمد.

۱. این را چَلَبی (کشف الظّنون: ۶۳۴/۲ [۲۰۱۰/۲]) به وی نسبت داده است.

۲. ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه) ذکر کرده که سه مجلّد از این میان، در شرح حال و مناقب علی امیرالمؤمنین است.

۲۳۲. حافظ محمّد بن ابی‌بکر عمر بن ابی‌عیسی احمد؛ ابوموسی مَدینی[۱] اصفهانی شافعی (ز. ۵۰۱؛ د. ۵۸۱).

ابن‌خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۱۶۱/۲ [۲۸۶/۴]) شرح حال وی را آورده و گفته است: «وی پیشوای روزگار خود در حفظ حدیث و حدیث‌شناسی بود. او در علوم حدیث، تألیف‌های سودمندی دارد.» سپس او این تألیفات را برشمرده است.

سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۹۰/۴ [۱۶۰/۶]) از او یاد کرده است. نیز ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۲۸/۴ [۱۳۳۴/۴]) از وی یاد نموده و گفته است: «او حافظ و شیخ الاسلام بزرگ است که پیشتازی در عرصهٔ حدیث با ذکر اسناد بلند، بدو رسید. دُبَیثی گوید: ‹ابوموسی چندان زیست که یگانهٔ دوران و استاد زمان در سندآوری و حفظ حدیث ۱۱۷/۱ گشت.› سَمْعانی گفته است: ‹من از وی حدیث شنیدم و او حدیث مرا برنوشت. وی ثقه و بسیار راستگو است.› عبدالقادر نیز گوید: ‹او در اصفهان چندان حدیث شنید که هیچ کس در روزگار وی نشنید؛ و این ویژگی را با حفظ و استواری درآمیخت. او را تألیفاتی است که در آن‌ها، همراه وثاقت و پاکدامنی، بیش از پیشینیان حدیث گردآورده است.›»

به طریق‌های او[۲] در نقل حدیث غدیر، در صفحات ۲۴ و ۲۶ و ۲۹ و ۴۵ و ۴۶ و ۵۳ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ اشاره شد. او را طریق‌های دیگر نیز هست. (۲۵۴)

۲۳۳. حافظ محمّد بن موسی بن عثمان؛ ابوبکر حازِمی ـ منسوب به جدّش حازِم ـ هَمْدانی شافعی (ز. ۵۴۸؛ د. ۵۸۴).

سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۱۸۹/۴ [۱۳/۷]) شرح حال وی را آورده و گفته است: «وی پیشوایی است برجسته با حدیث استوار. ابن‌دُبَیثی [المختصر المحتاج إلیه: ص۸۳] گوید: ‹او از برترین مردم در حفظ حدیث و اسناد و راویان بود که از پارسایی، عبادت‌پیشگی،

۱. سَمْعانی (أنساب الأشراف [۲۳۵/۵]) این لقب را منسوب به مدینهٔ اصفهان دانسته است.

۲. او یکی از سه تن مذکور در آن طریق است. آن دو تن دیگر، عبارتند از ابن‌عُقْدَه و ابونُعَیم.

ریاضت نفس، وذکر خداوند بهره داشت. در دانش حدیث، تألیفاتی فراهم نموده است.›
ابن‌نجّار گفته است: ‹وی از پیشوایان حافظ؛ دانندهٔ مفاهیم و معانی حدیث و آشنا با راویان آن؛ و ثقه، حجّت [در دانش حدیث]، تیزهوش، پارسا، پرهیزگار، خلوت‌نشین، وهمیشه مشغول به تألیف و نشر دانش بود.›»

چنان که در وفیات الأعیان ابن‌خَلِّکان (۲۲۳/۲ [۲۳۱/۵])؛ و معجم البلدان (۴۶۶/۳ [۳۸۹/۲]) آمده، او به خطبهٔ پیامبر صلی الله علیه وآله در غدیر خمّ، تصریح نموده است.

۲۳۴. حافظ عبدالرّحمان بن علی بن محمّد؛ ابوالفرج بن جوزی بَکری ـ منسوب به جدّش ابوبکر صدّیق ـ بغدادی حنبلی (د. ۵۹۷).

ابن‌خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۳۰۱/۱ [۱۴۰/۳]) گوید: «وی علّامهٔ دوران و پیشوای زمانه در حدیث و فنّ موعظه بود. در فنون گوناگون، تألیفاتی دارد و در چندین و چند مجموعه از شرح‌حال‌نامه‌ها و کتاب‌های تاریخ، شرح حال وی آمده است.»

او حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه را با لفظ زاذان از طریق احمد، روایت کرده است. در
(۲۵۵) گفت وگو از سند حدیث غدیر، لفظ وی خواهد آمد.

۲۳۵. فقیه اسعد بن ابی‌الفضائل محمود بن خَلَف عِجْلی؛ ابوالفتوح / ابوالفتح شافعی اصفهانی (د. ۶۰۰ در ۸۵ سالگی).

ابن‌اثیر (الکامل فی التّاریخ: ۸۳/۱۲ [۴۷۰/۷]) گوید: «وی پیشوایی فاضل بود.» ابن‌کَثیر (البدایة و النّهایه: ۴۰/۱۳ [۴۸/۱۳]) گفته است: «او حدیث شنیده و در آن، تفقّه ورزیده و چیرگی یافته و به تألیف پرداخته است. نیز وی پارسایی عبادت‌پیشه بود.» سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۵۰/۵ [۱۲۶/۸]) شرح حال وی را آورده و او را فراوان ستوده و تألیفاتش را برشمرده است. ابن‌خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۷۱/۱ [۲۰۸/۱]) از وی یاد کرده و او را ستوده است.

به حدیث غدیر از وی، از کتابش، الموجز فی فضائل الخلفاء الأربعه، در صفحات ۲۶ و ۴۶ اشاره شد.

[سدهٔ هفتم]

۲۳۶. ابوعبدالله محمّد بن عمر بن حسین؛ فخرالدّین رازی شافعی (د. ۶۰۶؛ مؤلّف التّفسیر الکبیر مشهور). ۱۱۸/۱

ابن خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۴۸/۲ [۲۴۸/۴]) شرح حال وی را آورده وگفته است: «وی یگانهٔ دوران ودُردانهٔ روزگار بود. در دانش کلام ومعقول وعلوم پیشینیان، سرآمدِ معاصران خود به شمار می‌رفت.» سپس او به ذکر تألیفات وی پرداخته است.

ابن اثیر [الکامل فی التّاریخ: ۵۲۵/۷] گوید: «او پیشوای مردم دنیا در روزگار خویش بود.» ابن کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۵۵/۱۳ [۶۶/۱۳]) از او یاد کرده است. سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۳۳/۵-۴۰ [۸۱/۸]) شرح حال وی را به تفصیل آورده و او را ستوده و ذهبی را بسیار نکوهش کرده که به وی در میزان الإعتدال، خدشه رسانده است. (۲۵۶)

حدیث غدیر از وی در صفحات ۱۹ و ۵۲ گذشت و در حدیث نزول آیهٔ تبلیغ در شأن علی علیه‌السلام نیز خواهد آمد.

۲۳۷. ابوالسّعادات مبارک بن محمّد بن عبدالکریم بن اثیر شَیبانی جَزَری شافعی (د. ۶۰۶).

برادرش ابن اثیر (الکامل فی التّاریخ: ۱۲۰/۱۲ [۵۲۶/۷]) شرح حال وی را آورده وگفته است: «برادرم مجدالدّین ابوالسّعادات به شماری از علوم، از جمله فقه و اصول عقاید و اصول فقه و نحو و حدیث و لغت، آگاه بود و تألیفاتی مشهور در تفسیر و حدیث و نحو و حساب و غریب الحدیث؛ و نیز رساله‌هایی مدوّن داشت و چندان در نویسندگی چیره‌دست بود که به وی مَثَل می‌زدند. دینی استوار داشت و همواره بر مسیر درست راه می‌سپرْد.»

وی (جامع الأصول فی أحادیث الرّسول [۴۶۸/۹]) از زید بن ارقم یا ابوسَریحَه ـ تردید از شُعبه است ـ روایت کرده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.» این روایت را تِرمِذی [السّنن: ۵۹۱/۵] با ذکر سند نقل کرده است. نیز وی (النِّهایه فی غریب الحدیث والأثر: ۲۴۶/۴ [۲۲۸/۵]) همین حدیث را از پیشوای شافعیان، حکایت کرده است.

۲۳۸. ابوالحجّاج یوسف بن محمّد بَلَوی مالکی (مشهور به ابن‌الشّیخ؛ درگذشتهٔ حدود ۶۰۵).

وی صاحب کتاب الف‌باء است که از فَضل فراوان و ادب سرشار او حکایت می‌کند. زرِکْلی (الأعلام: ۳/ ۱۱۸۴ [۸/ ۲۴۷]) از او یاد کرده است.

(۲۵۷) حدیث غدیر با لفظ وی، در بخش شاعران سدهٔ نخست در مجلّد دوم، پس از ابیات امیرالمؤمنین علیه‌السلام خواهد آمد.

۲۳۹. تاج الدّین زید بن حسن بن زید کنْدی؛ ابوالیمن بغدادی (د. ۶۱۳).

وی در بغداد زاده شد و در همان جا پرورش یافت. سپس به شام رهسپار گشت و در آن جای، ساکن شد. ابن اثیر (الکامل فی التّاریخ: ۱۲/ ۱۳۰ [۷/ ۵۴۲]) گوید: «او پیشوای نحو و لغت بود و در حدیث سندهای عالی داشت و از انواع دانش‌ها بهره‌مند بود.»

حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه با لفظ عبدالرّحمان بن ابی‌لیلی، با سند وی خواهد آمد.

۲۴۰. شیخ علی بن حُمَید قُرَشی (د. ۶۲۱).

۱۱۹/۱ وی حدیث غدیر را در شمس الأخبار المنتقی من کلام النّبی المختار [۱/ ۱۰۲] نقل کرده است؛ چنان که در صفحهٔ ۵۰ گذشت.

متن حدیث غدیرِ وی در بخش مفاد حدیث غدیر، خواهد آمد.

۲۴۱. ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله رومی حَمَوی بغدادی (د. ۶۲۶).

نژادش رومی؛ زادگاهش حَماة [در سوریه]؛ و سکونتگاهش بغداد بود. در کودکی در زادگاهش اسیر شد و در بغداد بازرگانی وی را خرید. معجم البلدان و معجم الأدباء، از او است. در ادبیّات گام‌های بلندی برداشت و در مخالفت با امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام تعصّب می‌ورزید. ابن خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۲/ ۳۴۹-۳۵۵ [۶/ ۱۲۷]) بسیار در شرح حال او سخن رانده و مکانت و دانش و ادب و تألیفات و مذهب او را به تفصیل شرح داده است.

وی (معجم البلدان: ۳/ ۴۶۶ [۲/ ۳۸۹]) از حازِمی نقل کرده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در

غدیر خمّ به خطبه پرداخت. سخن وی (معجم الأدباء) در بخش مؤلّفان دربارهٔ حدیث (۲۵۸)
غدیر خواهد آمد.

۲۴۲. حافظ ابوالحسن علی بن محمّد شَیبانی (مشهور به ابن اثیر جَزَری[1]؛ د. ۶۳۰).

وی مؤلّف التّاریخ الکامل و اُسْد الغابه است. ابن خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۳۷۸/۲ [۳۴۸/۳]) شرح حال وی را آورده وگفته است: «او پیشوای حفظ حدیث وکارشناس علوم حدیث و حافظ تاریخ‌های دور و نزدیک بود.» سپس تألیفات وی را برشمرده و آن‌ها را ستوده است. یافِعی (مرآة الجنان: ۷۰/۴) از او یاد کرده و خود و تألیفاتش را ستایش نموده است. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۹۱/۴ [۱۳۹۹/۴]) او را از حافظان برشمرده و ستوده است.

او حدیث غدیر را به طریق‌های فراوان آورده که برخی از آن‌ها در صفحات ۱۵ و ۲۰ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۸ و ۳۸ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۹ و ۵۳ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ گذشت و برخی نیز خواهد آمد.

۲۴۳. حنبل بن عبدالله بن فَرَج بغدادی رُصافی (د. ۶۴۰[2] در ۹۰ سالگی).

او محدّثی پُرحدیث بود که مسند احمد بن حنبل را از پسرش عبدالله، با سندی که خواهد آمد، روایت کرده است. ابوشامه (ذیل الرّوضتین: ص۶۲)[3] شرح حال وی را آورده است.

حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه با لفظ عبدالرّحمان، با سند وی خواهد آمد.

۲۴۴. حافظ ضیاءالدّین محمّد بن عبدالواحد؛ ابوعبدالله مَقْدِسی دمشقی حنبلی (ز. ۵۶۹؛ د. ۶۴۳).

ابن کَثیر (البدایة و النّهایه: ۱۶۹/۱۳ [۱۹۸/۱۳]) از او یاد کرده و خود و تألیفاتش را ستوده است. (۲۵۹)
ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۹۷/۴ [۱۴۰۵/۴]) شرح حال وی را آورده و از عمر بن حاجب حکایت کرده

---

۱. منسوب است به جزیرهٔ ابن‌عمر؛ منطقه‌ای فرادستِ موصل که میان آن و موصل، سه روز راه فاصله بوده و دجله از هر طرف، مگر از یک ناحیه، بر آن احاطه داشته است. [معجم البلدان: ۱۳۸/۲]

۲. همان طور که در چاپ جدید مرکز الغدیر آمده، درستِ آن ۶۰۴ است. (م.)

۳. این مطلب در پانوشت ابوالمحاسن دمشقی بر ذیل تذکرة الحفّاظ (ص۳۳) آمده است.

است: «استاد ما ابوعبدالله، بزرگْ‌استاد روزگار خویش و یگانهٔ دوران در دانش و حفظ و وثاقت
۱۲۰/۱ و دیانت‌پیشگی؛ و از جملهٔ دانشورانِ با تربیت خداوندی بود. وی در روایت بسیار دقیق؛ در عبادت بس کوشا؛ همواره در حال ذکر؛ از دنیا بریده؛ فروتن؛ و... بود ... . ابن‌نجّار در ستایش از او گوید: ‹وی حافظ، دقیق و استوار، دانشوری حجّت [در دانش حدیث]، راوی‌شناس، پارسا، و پرهیزگار بود که مانند او را در پاکی و پاکدامنی و نیکوروشی ندیده‌ام ... .›»

حدیث غدیر از وی در صفحات ۲۶ و ۲۸ و ۳۴ و ۳۵ و ۵۵ و ۵۸ گذشت و جز آن نیز از او خواهد آمد.

۲۴۵. ابوسالم محمّد بن طَلحهٔ قُرَشی نَصیبی شافعی (د. ۶۵۲).

او از شاعران غدیر در سدهٔ هفتم است که شعر و شرح حالش در همان باب خواهد آمد.

به حدیث غدیر از وی در صفحهٔ ۳۳ اشاره شد و جز آن نیز به نقل از کتابِ بارها چاپ شده‌اش، مطالب السَّؤول، خواهد آمد.

۲۴۶. ابوالمظفّر یوسف امیرحسام‌الدّین[1] قِزْاُوغلی[2] ابن‌عبدالله بغدادی حنفی (د. ۶۵۴).

او نوهٔ دختری حافظ ابن‌جوزی حنبلی، از دخترش رابعه است. یافِعی (مرآة الجنان: ۱۳۶/۴) شرح حال وی را آورده است. نیز ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۱۹۴/۱۳ [۲۲۶/۱۳]) ضمن آوردن شرح حال وی، دانش و فَضل و نیکوخطابه‌خواندنش را ستوده است. ابوالحسنات (الفوائد البهیّه: ص۲۳۰) از او یاد کرده و گفته است: «او فقاهت‌پیشه و سرآمد دیگران
(۲۶۰) و دانشوری فقیه و واعظ و خوش‌معاشرت بود.» چنان که در منتخب المختار (ص۲۳۶) آمده، ابوالمعالی سلامی گوید:

«وی استادی صالح و دانا به تفسیر و حدیث و فقه بود. او را تفسیری بزرگ در ۲۹ مجلّد است.» سپس اساتید و تألیفاتش را ذکر کرده است.

---

۱. درستِ آن، شمس‌الدّین است. (غ.)

۲. در تاریخ ابن‌خَلِّکان و الفوائد البهیّه، قرغلی آمده است؛ امّا دیگر مآخذ قزغلی ضبط کرده‌اند. لیکن چنان که در تاریخ ابن‌کَثیر آمده، قِزْاغلی صحیح است که واژه‌ای است ترکی به معنای نوهٔ دختری.

حدیث غدیر از وی در صفحهٔ ۶۸ گذشت و از او، عناوینی دیگر با الفاظی متفاوت، به نقل از نوشتهٔ رایجش، تذکرة خواصّ الأمّه، خواهد آمد.

۲۴۷. عزّالدّین عبدالحُمَید بن هبةالله مدائنی (مشهور به ابن ابی‌الحدید معتزلی؛ د. ۶۵۵).

وی مؤلّف کتاب رایج شرح نهج البلاغه است که از چیره‌دستی او در حدیث و کلام و تاریخ و ادب حکایت می‌کند. شرح حال وی در همان (۵۷۵/۴ [۱۳/۱-۱۹])[1] آمده است.

حدیث غدیر از وی در صفحهٔ ۵۶ گذشت. نیز حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه؛ حدیث دعوت؛ حدیث سوارگان؛ حدیث حجّت‌آوری عمّار به حدیث غدیر؛ و حدیث گواه خواهی جوانی از ابوهریره به حدیث غدیر، خواهد آمد.

۲۴۸. حافظ ابوعبدالله محمّد بن یوسف گنجی شافعی (د. ۶۵۸).

وی صاحب کتاب کفایة الطّالب[2] است که با ۱۶۰ صفحه در مصر به چاپ رسیده **(۲۶۱)**
و اسناد آن حذف شده؛ امّا چاپ نجف آن، همراه با اسناد متن اصلی است. این کتاب
از برجستگی او در دانش حدیث، علم سرشار، فَضل فراوان، و توجّه بسیارش به علوم ۱۲۱/۱
و فنون حدیث حکایت می‌کند. ابن صَبّاغ مالکی (الفصول المهمّه [ص۱۲۴]) از وی نقل حدیث کرده، او را با لقب امام حافظ نام می‌بَرد.

حدیث غدیر از وی در صفحات ۱۹ و ۲۱ و ۳۵ و ۴۰ و ۴۸ و ۵۱ گذشت. نیز حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه با طریق‌های گوناگون؛ حدیث گواه خواهی مردی عراقی از جابر انصاری به حدیث غدیر؛ و حدیث تهنیت از او خواهد آمد.

۲۴۹. حافظ ابومحمّد عبدالرّزّاق بن عبدالله بن ابی‌بکر؛ عزّالدّین رَسْعَنی حنبلی (د. ۶۶۱).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۴۳/۴ [۱۴۵۲/۴]) از او یاد کرده و گفته است: «وی پیشوایی با حدیث استوار و صاحب فنون و ادب بود. کتاب مقتل امام الحسین علیه‌السلام را گِردآورد و تفسیری نیکو نگاشت که من آن را دیده‌ام؛ وی در آن، با ذکر سند، روایت کرده است.»

۱. نیز بنگرید به: فوات الوفیات: ۲۵۹/۲؛ البدایة و النِّهایه: ۲۳۳/۱۳؛ و آداب اللّغه: ۴۳/۳. (غ.)

۲. چَلَبی (کشف الظّنون: ۳۲۳/۲ [۱۴۹۷/۲]) این کتاب را اثر وی دانسته است.

(۲۶۲) ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۴۱/۱۳ [۲۷۹/۱۳]) او را ستوده است. بخشی از شرح حال وی به نقل از دوست نزدیکش، اِرْبلی، خواهد آمد.

از وی، حدیث نزول آیۀ تبلیغ در شأن علی علیه‌السلام خواهد آمد.

۲۵۰. فَضل‌الله بن ابی‌سعید حسن شافعی تُورپُشتی.

سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۱۴۶/۴ [۳۴۹/۸]) شرح حال وی را آورده وگفته است: «او مردی محدّث و فقیه از اهل شیراز بود که شرحی نیکو بر مصابیح السّنّه تألیف بَغَوی نگاشته و صحیح بخاری را از عبدالوهّاب بن مغرم، با ذکر سند روایت کرده است. گمان می‌برم که در حدود ۶۶۰ درگذشته است. حملۀ تاتار سبب گشت که حال وی به درستی شناخته نشود.» سپس برخی از نکات مندرج در شرح المصابیح را آورده است.

او حدیث غدیر را در کتاب المعتمد فی المعتقد روایت کرده است[1].

(۲۶۳) ### ۲۵۱. حافظ محیی‌الدّین یحیی بن شرف بن حسن؛ ابوزکریّا نَوَوی[2] دمشقی شافعی (د. ۶۷۶).

سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۱۶۶/۵-۱۶۸ [۳۹۵/۸]) شرح حال وی را آورده و او را بسیار ستوده است. نیز ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۷۸/۱۳ [۳۲۶/۱۳]) از او یاد کرده وگفته است: «وی بزرگْ استاد مذهب [شافعی] و سرآمدِ فقیهان در زمان خویش بود و در پارسایی و عبادت پیشگی و پرهیزگاری و پژوهندگی و نیازبریدن از مردم بدان پایه رسید که هیچ یک از فقیهان، بدان حد نرسیده است.» سپس تألیفات وی را یاد نموده و او را ستوده است. نیز ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۵۹/۴-۲۶۴ [۱۴۷۰/۴]) شرح حال وی را به تفصیل آورده است.

حدیث غدیر از کتاب وی، ریاض الصّالحین (ص۳۵) گذشت. نیز وی (تهذیب الأسماء
۱۲۲/۱ و اللّغات [۳۴۷/۱]) گوید: «درکتاب تِرمِذی، از ابوسَریحَۀ صحابی یا زید بن ارقم ـ تردید از

۱. چَلَبی (کشف الظّنون: ۴۶۲/۲ [۱۷۳۳/۲]) این اثر را از وی دانسته است.

۲. نَویٰ، روستایی است از حوران. [معجم البلدان: ۳۰۶/۵]

شُعبه است ـ از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است: ‹هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.›» تِرمِذی این حدیث را آورده وگفته است: «این حدیث، حسن است وتردید در شخص صحابی، صحّت آن را خدشه‌دار نمی‌کند؛ زیرا همهٔ آنان عادل بوده‌اند.»

۲۵۲. شیخ مجدالدّین عبدالله بن محمود بن مودود حنفی موصلی (ز. ۵۹۹؛ د. ۶۸۳).

ابوالحسنات (الفوائد البهیّه: ص۱۰۶) شرح حال وی را آورده وگفته است: «او در فروع واصول، از یگانگان روزگار بود وتا هنگام مرگ، به فتوادهی وتدریس اشتغال داشت.»

ابن‌حَمُّویه، صاحب فَرائِد السِّمطَین [۶۲/۱] حدیث گواه‌خواهی مردی عراقی از جابر انصاری [به حدیث غدیر] را که خواهد آمد، از وی روایت کرده است.

۲۵۳. قاضی ناصرالدّین عبدالله بن عمر؛ ابوالخیر بیضاوی شافعی (د. ۶۸۵). (۲۶۴)

او صاحب طوالع الأنوار؛ المصباح فی أصول الدّین؛ الغایة القصوی فی الفقه؛ المنهاج فی أصول الفقه؛ مختصر الکشّاف فی التّفسیر؛ وشرح المصابیح فی الحدیث است.

سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۵۹/۵ [۱۵۷/۸]) گوید: «وی پیشوایی برجسته، صاحب نظر، صالح، عبادت‌پیشه، وپارسا بود که قاضی القضات شیراز گشت وسپس به تبریز درآمد.»

ابن‌کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۳۰۹/۱۳ [۳۶۳/۱۳]) شرح حال وی را آورده ومرگش را در تبریز دانسته است.

حدیث غدیر از کتاب وی، طوالع الأنوار، در صفحهٔ ۸ گذشت.

۲۵۴. حافظ احمد بن عبدالله فقیه الحرم؛ محبّ‌الدّین ابوالعبّاس طبری مکی شافعی (د. ۶۹۴).

سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۹/۵ [۱۸/۸]) شرح حال وی را آورده واو را ستوده است. ابن‌کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۳۴۰/۱۳ [۴۰۲/۱۳]) از او یاد کرده وذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۶۴/۴ [۱۴۷۴/۴]) وی را از حافظان شمرده وگفته است: «به فقاهت وتدریس وفتوا دادن

و تألیف اشتغال داشت و بزرگْ استاد شافعیان و محدّث حجاز و پیشوایی صالح، پارسا، و گرانقدر بود.»

او حدیث غدیر را در دو کتابش، الرّیاض النَّضِرة و ذخائر العقبی، با طریق‌های گوناگون آورده که برخی از آن‌ها در صفحات ۱۸ و ۲۵ و ۲۸ و ۳۲ و ۴۸ و ۵۱ و ۵۶ گذشت و با برخی از آن طریق‌ها، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه و حدیث سوارگان و حدیث تهنیت خواهد آمد.

(۲۶۵) **۲۵۵. ابراهیم بن عبدالله وَصابی یمنی شافعی.**

وی مؤلّف کتاب الإکتفاء فی فَضل الأربعة الخلفاء است.

او حدیث غدیر را به طریق‌های گوناگون، در همان کتاب آورده است. برخی از آن طریق‌ها، در حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه، حدیث حجّت‌آوری امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر در روز جمل، و حدیث نزول آیهٔ «سأل سائل» در پیرامون رویداد غدیر خواهد آمد. برخی از آن‌ها نیز در صفحات ۲۲ و ۲۳ و ۲۵ و ۴۱ و ۵۱ و ۵۳ و ۵۵ و ۵۸ و ۵۹ گذشت.

۱۲۳/۱ **۲۵۶. سعیدالدّین محمّد بن احمد فَرغانی.**

او شرح کنندهٔ قصیدهٔ تائیّهٔ ابن‌فارض است و در حدود ۷۰۰ درگذشت. ذهبی (العِبَر فی خبر من غبر[۳۹۹/۳]) سال وفات وی را ۶۹۹ دانسته است.

او نخستین شارح قصیدهٔ یاد شده است. حکایت کرده‌اند که وی آن را نخست بر جلال‌الدّین رومی (مولوی) برخوانْد و سپس به فارسی و آن گاه، عربی شرح کرد و آن را منتهی المدارک نام نهاد. این شرح، بسی مفصّل است. این اوصاف را چَلَبی (کشف الظّنون: ۲۰۹/۱ [۱۸۵۸/۲]) آورده است. نیز از کفوی، نقل شده که وی به همهٔ دانش‌های شرعی و باطنی آگاه بود و زبان زمان و حجّت روزگار و راهنمای راه حق و رازِ خداوند در میان مردم، به شمار می‌رفت.

شرح حال وی در عبقات الأنوار(۲۷۰/۱ [۳۸۱/۱۰]) مندرج است. عبارت وی در بخش سخنانی در پیرامون مفاد حدیث غدیر خواهد آمد.

[سدهٔ هشتم] (۲۶۶)

۲۵۷. شیخ‌الاسلام ابواسحاق ابراهیم بن سعدالدّین محمّد بن مؤیّد [بن] حمّویَهٔ خراسانی جوینی (د. ۷۲۲ در ۷۸ سالگی).

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۹۸/۴ [۱۵۰۵/۴]) او را با عنوان پیشوای محدّث، یگانهٔ کامل، ستوده وگفته است: «وی به اخذ روایت و دستیابی به مدارک و اسناد حدیث بسیار عنایت می‌نمود. غازان‌خان به دست وی مسلمان گشت.» ابن‌حَجَر (الدُّرَرُ الکامنه: ۶۷/۱) شرح حال وی را آورده و او را ستوده است.

وی حدیث غدیر را به طریق‌های گوناگون درکتابش، فَرائِد السِّمطَین فی فضائل المرتضی و البتول و السّبطین، که نزد ما موجود است، آورده است.

حدیث وی در صفحات ۱۵ و ۱۹ و ۲۱ و ۲۳ و ۲۶ و ۳۲ و ۴۰ و ۴۳ و ۴۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۶۶ گذشت. نیز از او، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه؛ حدیث گواه‌خواهی مردی عراقی از جابر انصاری به حدیث غدیر؛ حجّت‌آوری عمر بن عبدالعزیز به حدیث غدیر؛ حدیث نزول آیهٔ إکمال دین در شأن علی علیه‌السلام؛ حدیث نزول آیهٔ «سأل سائل» در پیرامون رویداد غدیر؛ و حدیث تهنیت خواهد آمد.

۲۵۸. علاء[الدّوله رکن]الدّین احمد بن محمّد بن احمد سمنانی (ز. ۶۵۹؛ د. ۷۳۶)[1].

ابن‌حَجَر (الدُّرَرُ الکامنه: ۲۵۰/۱) شرح حال وی را آورده وگفته است: «به فقاهت و اخذ حدیث اشتغال داشت و از همهٔ فضیلت‌ها بهره‌مند بود و درعلوم چیرگی داشت.» ذهبی (۲۶۷) گوید: «پیشوایی بود که همهٔ دانش‌ها را آموخته، فراوان قرآن می‌خواند؛ و در جان‌ها صاحب نفوذ بود. گفته‌اند که تألیفات وی بیش از ۳۰۰ عنوان بوده و صدرالدّین حمُّویه، نزد او شاگردی کرده است.»

عبارت او از کتابش، العروة الوثقی، دربخش سخنانی در پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

---

۱. چنان که در منتخب المختار (ص۱۶۲) آمده، سلامی از او یاد کرده و سال وفاتش را ۷۳۵ دانسته است.

۱۲۴/۱ **۲۵۹. حافظ یوسف بن عبدالرّحمان بن یوسف بن عبدالرّحمان[1] بن یوسف دمشقی؛ ابوالحجّاج مِزّی[2] شافعی (د. ۷۴۲).**

سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۶/۲۵۱-۲۶۷ [۱۰/۳۹۵]) شرح حال وی را آورده وگفته است: «بزرگ و استاد و اسوهٔ ما، شیخ جمال‌الدّین ابوالحجّاج مِزّی، حافظ روزگار ما؛ برافرازندهٔ پرچم سنّت و جماعت؛ بردوش‌گیرندهٔ بار سنگین فنّ حدیث؛ دارندهٔ تن‌پوش (۲۶۸) اطاعت از خداوند؛ پیشوای حافظان؛ ... .»

ابن‌کَثیر (البدایة و النّهایه: ۱۴/۱۹۱ [۱۴/۲۲۴]) از او یاد کرده؛ و نیز ابن‌حَجَر (الدُّرَرُ الکامنه: ۴/۴۵۷-۴۶۱) ضمن یادکرد وی، از ابن‌سیّدالنّاس حکایت کرده است: «در دمشق، از دانشوران، پیشوای پیشگام، حافظِ پیشی‌گیرنده بر معاصران و پیشینیان، ابوالحجّاج را یافتم که دریای سرشار علم حدیث و سالارآن است ـ و [به زبان حال] گوید: ‹چه بسا حرف‌های ناگفته که پیشینیان برای پسینیان بر جای نهادند.› [و خود، مصداق این مثل است.] ـ و بیش از همه، شرح حال و وضع راویان را می‌شناسد ... .»

وی حدیث غدیر را در تهذیب الکمال روایت کرده است.

حدیث او در صفحات ۱۴ و ۱۸ و ۲۱ و ۳۵ گذشت. او حدیث غدیر را در تحفة الأشراف بمعرفة الأطراف [۳/۱۹۵] از تِرمِذی و نَسائی با سندهاشان، از ابوالطُّفیل، از زید بن ارقم، با سند و لفظ یاد شده در صفحهٔ ۳۰؛ و از ابن‌ماجه، با سند و لفظ آورده شده در صفحهٔ ۳۹، از عبدالرّحمان بن سعد، روایت کرده است.

۲۶۰. حافظ شمس‌الدّین محمّد بن احمد بن عثمان ذهبی شافعی (د. ۷۴۸).

[ابن] جَزَری (طبقات القرّاء: ۲/۷۱) شرح حال وی را آورده وگفته است: «وی استاد ثقه و بزرگواری است که ... به دانش حدیث و شناخت راویان و رجال، اشتغال ورزید؛ و استادانش در حدیث و علوم دیگر به ۱۰۰۰ تَن می‌رسیدند.»

---

۱. در چاپ جدید مرکز الغدیر؛ الدّرر الکامنه؛ شذرات الذّهب (۸/۲۳۶)؛ فوات الوفیات (۴/۳۵۳)؛ و معجم المؤلّفین (۱۳/۳۰۸) عبدالملک آمده است. (م.)

۲. منسوب به مِزّه که از روستاهای دمشق است. [معجم البلدان: ۵/۱۲۲]

سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۲۱۶/۵-۲۱۹ [۱۰۰/۹]) از او یاد کرده و بسیار به ستایش وی پرداخته است.

ابن‌کَثیر (البدایة و النّهایه: ۲۲۵/۱۴ [۲۵۹/۱۴]) ضمن یادکرد وی، گوید: «او حافظ بزرگ، مؤلّف تاریخ اسلام، و بزرگِ محدّثان بود که زنجیرهٔ استادان و حافظان حدیث به وی پایان یافت.» (۲۶۹)

ابن حَجَر (الدُّرَرُ الکامنه: ۳۳۶/۳-۳۳۸) شرح حال وی را آورده و گفته است: «او در فنّ حدیث تبحّر یافت و تاریخ اسلام را گِردآورْد و در این زمینه، خصوصاً با آوردن آگاهی‌های مربوط به محدّثان، بر پیشینیان برتری یافت.» سپس تألیفات او را نام برده و آن‌ها را ستوده است.

او کتابی مستقل در باب حدیث غدیر نگاشته، چنان که در بخش مؤلّفان دربارهٔ حدیث غدیر خواهد آمد. نیز حدیث غدیر از وی در صفحات ۳۲ و ۳۵ و ۴۱ و ۵۵ گذشت.

۲۶۱. نظام‌الدّین حسن بن محمّد قمی نیشابوری.

وی صاحب تفسیری بزرگ با نام غرائب القرآن و رغائب الفرقان است که بارها در مصر و ایران به چاپ رسیده است.

او (غرائب القرآن و رغائب الفرقان [۱۹۴/۶]) حدیث غدیر را روایت کرده است. به صفحات ۱۹ و ۴۳ و ۵۳ بنگرید. نیز از وی، حدیث نزول آیهٔ تبلیغ در ماجرای غدیر در شأن علی علیه‌السلام خواهد آمد.

۲۶۲. وَلِیُّ‌الدّین محمّد بن عبدالله خطیب عمری تبریزی. ۱۲۵/۱

وی کتاب مِشکاة المَصابیح را در ۷۳۷ نگاشته است.

حدیث او در صفحات ۱۹ و ۳۶ گذشت. نیز حدیث تهنیت از طریق احمد، از او خواهد آمد.

۲۶۳. تاج‌الدّین احمد بن عبدالقادر بن مکتوم؛ ابومحمّد قیسی حنفی نحوی (د. ۷۴۹).

[ابن] جَزَری (طبقات القرّاء: ۷۰/۱) شرح حال وی را آورده و او را ستوده است. ابن حَجَر (الدُّرَرُ الکامنه: ۱۷۴/۱-۱۷۶) ضمن آوردن شرح حال او، از استادان و تألیفاتش یاد کرده و گفته

(۲۷۰) است: «او در فقه، پیشگامی و مسند تدریس و نیابت صدور حکم یافت.» سپس التّذکره را از تألیفات وی دانسته است.

سیوطی (بُغیة الوُعاة: ص۱۴۰-۱۴۳ [۳۲۶/۱]) از او یاد کرده و وی را ستوده و تألیفاتش، از جمله التّذکره، را برشمرده وگفته است: «التّذکره در سه مجلّد فراهم آمده و مؤلّف، آن را قید الأوابد (= پیشتاز آثار دیگر) نامیده؛ و من آن را به خطّ خود وی در محمودیّه دیده‌ام.»

او در همین کتابِ التّذکره، شعر حَسّان دربارهٔ غدیر را آورده که در بخش شاعران سدهٔ نخست خواهد آمد.

۲۶۴. زین‌الدّین عمر بن مظفّر بن عمر مَعَرّی حَلَبی شافعی (مشهور به ابن‌وَردی؛ د. ۷۴۹).

سیوطی (بُغیة الوُعاة [۲۲۶/۲]) شرح حال وی را آورده وگفته است: «او پیشوایی زبردست در فقه و نحو و ادبیّات؛ بهره‌مند از انواع علوم؛ و فنّ شعرش در برترین پایه و مایه بود؛ و از فضایل مشهور بهره داشت.» سپس تألیفات و پاره‌ای از اشعار او را ذکر نموده است.

ابن حَجَر (الدُّرَرُ الکامنه: ۱۹۵/۳) از او یاد کرده و خود و تألیفاتش را ستوده و نمونه‌هایی از اشعارش را آورده است.

وی حدیث ولایت را درکتاب تتمّة المختصر فی أخبار البشر [۲۵۰/۱] آورده که در مصر به چاپ رسیده است.

۲۶۵. جمال‌الدّین محمّد بن یوسف بن حسن بن محمّد زرندی مدنی حنفی؛ شمس‌الدّین (د. ۷۵۳-۷۵۹).

چنان که در منتخب الأخبار (ص۲۱۰) آمده، دانشور هم‌روزگار او، سلامی، شرح حال وی را آورده و استادانش را ذکرکرده و شرح دیدارش با او را بیان نموده است. ابن حَجَر (الدُّرَرُ الکامنه:
(۲۷۱) ۲۹۵/۴) از او یاد کرده و به نقل از ابن فرحون، گفته است: «وی درر السّمطین فی مناقب السّبطین را نگاشت؛ پس از پدرش در مدینه ریاست یافت؛ کتاب‌های بسیار تألیف نمود؛ به تدریس فقه و حدیث پرداخت؛ و آن گاه، به شیراز کوچ نمود و در آن شهر، عهده‌دار قضاوت گشت تا در ۷۴۷/۷۴۸ درگذشت.»

نیز از استادان جُنید حکایت شده که وی در شیراز در ۷۵۳-۷۵۹ درگذشته است. ابن صَبّاغ مالکی (الفصول المهمّه [ص۱۹]) از او با لقب استاد پیشوای علّامهٔ محدّث در حرم شریف نبوی، یاد نموده است.

او (نظم درر السّمطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتول و السّبطین [ص۱۰۹]) از پیشوای حافظ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، با ذکر سند از بَراء بن عازب، روایت کرده است: «همراه پیامبر ﷺ حرکت کردیم ... .» سراسر این روایت در حدیث تهنیت خواهد آمد.

۲۶۶. قاضی عبدالرّحمان بن احمد ایجی شافعی (د. ۷۵۶). ۱۲۶/۱

سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۱۰۸/۶ [۴۶/۱۰]) گوید: «وی پیشوای علوم عقلی، آگاه به اصول عقاید و اصول فقه و معانی و بیان و نحو، فقیه، و مؤلّف کتاب المواقف در علم کلام بوده است.» ابن حَجَر (الدُّرَرُ الکامنه: ۳۲۲/۲) از او یاد کرده و وی را ستوده و تألیفاتش را برشمرده است.

حدیث غدیر از وی، از کتاب المواقف [ص۴۰۵] در صفحهٔ ۸ نقل شد.

۲۶۷. سعیدالدّین محمّد بن مسعود بن محمّد بن خواجه مسعود کازرونی (د. ۷۵۸).

ابن حَجَر (الدُّرَرُ الکامنه: ۲۵۵/۴) شرح حال وی را آورده و استادانش را ذکر کرده و گفته است: «سعیدالدّین محدّثی فاضل بود که بسیار حدیث شنیده و مِزّی به او اجازهٔ روایت داده بود.» (۲۷۲)

وی شاگرد ابن حمُّویه، مؤلّف فَرائِد السِّمطَین ـ در صفحهٔ ۲۳ ذکرش رفت ـ بوده و از او روایت کرده است. در کتابش به نام المنتقی فی سیرة المصطفی، از پیامبر ﷺ دربارهٔ علی روایت کرده است: «هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد.»

۲۶۸. ابوالسّعادات عبدالله بن اسعد بن علی یافِعی شافعی یمنی مکی (د. ۷۶۸).

سُبْکی (طبقات الشّافعیّة الکبری: ۱۰۳/۶ [۳۳/۱۰]) از او یاد کرده و وی را به بهره‌مندی از صلاحیّت و تألیفات فراوان و شعرِ بسیار، ستوده است.

ابن حَجَر (الدُّرَرُ الکامنه: ۲۴۷/۲) شرح حال وی را آورده و استادانش در فقه و حدیث را ذکر نموده و او را ستوده و گفته است: «او در نکوهش ابن تیمیّه، سخنی دارد.»

وی در کتاب تاریخش، مرآة الجنان (۱۰۹/۱) حدیث غدیر را از طریق احمد بن حنبل، آورده و آن را به سان حقیقتی مسلّم، از افتخارات امیرالمؤمنین دانسته است.

۲۶۹. حافظ عِمادالدّین اسماعیل بن عمر بن کثیر شافعی قیسی دمشقی (د. ۷۷۴).

ابن حَجَر (الدُّرَرُ الکامنه: ۳۸۴/۱) شرح حال وی را آورده و استادان و تألیفاتش را ذکر کرده و گفته است: «ذهبی (المعجم المختص [ص۷۴ و ۷۵]) گوید: ‹او پیشوای صاحب فتوا، محدّث چیره‌دست، فقیه زبردست، محدّث دقیق، مفسّر مسلّط بر اقوال گوناگون، و صاحب تألیفات سودمند است.›»

وی حدیث غدیر را با طریق‌های فراوان، در تاریخ بزرگش آورده که برخی از آن‌ها در صفحات ۱۵ و ۱۹ و ۲۳ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۸ و ۳۵ و ۴۱ و ۴۳ و ۴۶ و ۴۸ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶
(۲۷۳) و ۶۸ گذشت. نیز از او، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه، حدیث سوارگان، حدیث گواه‌خواهی جوانی از ابوهریره به حدیث غدیر، و حدیث گواه‌خواهی مردی عراقی از جابر انصاری به حدیث غدیر خواهد آمد.

۱۲۷/۱ **۲۷۰. ابوحفص عمر بن حسن بن مَزید بن اَمیلهٔ مراغی[1] حَلَبی دمشقی مِزّی (مشهور به ابن امیله؛ ز. ۶۷۹؛ د. ۷۷۸).**

[ابن] جَزَری (طبقات القرّاء: ۵۹۰/۱) شرح حال وی را آورده است. نیز ابن حَجَر (الدُّرَرُ الکامنه: ۱۵۹/۳) ضمن بیان شرح حال او، گوید: «وی مرکز اِسناد در آن روزگار و محدّثی پُرحدیث بود که افراد فراوان از او بهره بردند؛ حدود ۵۰ سال حدیث گفت و بسیار قرآن تلاوت می‌کرد.»

ابن جَزَری (طبقات القرّاء) وی را به ثقه بودن و دیانت و شایستگی و نیکی ستوده است.

۱. در أنساب سَمْعانی [۲۴۵/۵] مراغی، منسوب به مراغه در آذربایجان، از آبادی‌های تبریز، شمرده شده است.

از فَضل بن روزبهان نقل شده است: «او ثقه و دقیق و استوار بود و سند دهی استادان بزرگ و عالمان ارجمند، به وی ختم می‌شد.»

از وی، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه با لفظ عبدالرّحمان، خواهد آمد.

۲۷۱. شمس‌الدّین ابوعبدالله محمّد بن احمد بن علی هواری مالکی (مشهور به ابن‌جابر اندُلُسی؛ د. ۷۸۰).

وی از شاعران غدیر است که شعر و شرح حالش در بخش شعرای سدهٔ هشتم خواهد آمد.

۲۷۲. سیّد علی بن شهاب بن محمّد هَمْدانی[1] (د. ۷۸۶).

چندین تن از برجستگان، وی و تألیفات و مقامات و کرامت‌هایش را ستوده‌اند. شرح حال او در بخش غدیر از کتاب عبقات الأنوار (۱/ ۲۴۱-۲۴۴ [۱۰/ ۳۳۴]) آمده است.

او حدیث غدیر را با چندین طریق در کتابش، مودّة القربی [مودّت پنجم] ـ این اثر بارها چاپ شده و رایج است ـ آورده که برخی از آن‌ها در صفحات ۲۲ و ۵۷ و ۵۸ گذشت. نیز (۲۷۴)
از وی، حدیث نزول آیهٔ تبلیغ در شأن علی علیه‌السلام و حدیث تهنیت خواهد آمد.

۲۷۳. حافظ شمس‌الدّین ابوبکر محمّد بن عبدالله بن احمد مَقْدِسی حنبلی (مشهور به صامِت؛ د. ۷۸۹).

[ابن] جَزَری (طبقات القرّاء: ۲/ ۱۷۴) شرح حال وی را آورده و گفته است: «شمس‌الدّین، پیشوا و دانشور برجستهٔ ما و حافظی بزرگ است.» سپس برخی از استادان وی در قراءت، و نیز تألیفات او را ذکر نموده و نثر و نظم او را ستوده است.

ابن حَجَر (الدُّرَرُ الکامنه: ۳/ ۴۶۵) شرح حال وی را آورده و استادان و اجازه‌های روایی‌اش را ذکر کرده و گفته است: «او استادان فراوان داشت و بسیار حدیث شنید و خود در پی حدیث برآمد و فراوان حدیث خوانْد و این کار را به نیکی سامان داد و احادیث را با ذکر سند فراهم آوَرْد و بهره‌ها بخشید. او دانشوری چیره‌دست و پارسا و بی‌مانند بود که روزگاری

---

۱. از برخی شرح حال‌نامه‌ها، برمی‌آید که لقب وی، شهاب‌الدّین بوده است.

حدیث گفت و در صالحیّه درگذشت و چندان فقاهت ورزید که بر همهٔ معاصرانش برتری یافت و صاحب فتواگشت و مقام تدریس یافت و بس جوانمرد بود.»

جَزَری شافعی (أسنی المطالب [ص۵۰]) حدیث حجّت‌آوری صدّیقهٔ طاهره علیها السلام به حدیث غدیر را از وی روایت کرده که خواهد آمد.

۱۲۸/۱ **۲۷۴. سعدالدّین مسعود بن عمر بن عبدالله هَرَوی تفتازانی شافعی (د. ۷۹۱ در حدود ۸۰ سالگی).**

ابن حَجَر (الدُّرَرُ الکامنه: ۳۵۰/۴) شرح حال وی را آورده و تألیفاتش را یاد نموده و گفته است: «او را جز این‌ها نیز تألیفاتی در انواع علوم است که پیشوایان دانش در دستیابی و توجّه به آن‌ها، بر یکدیگر پیشی می‌جویند. معرفت علوم ادبی و عقلی، در مشرق زمین و بلکه در همهٔ اقالیم، به او منتهی شد و در تسلّط بر این علوم، او را همانندی نبود.» سیوطی (بُغیة الوُعاة: ص۳۹۱ [۲۸۵/۲]) نیز او را ستوده و تألیفاتش را یاد نموده است.

(۲۷۵) عبارت وی [در پیرامون حدیث غدیر] از کتابش، شرح المقاصد [۲۷۳/۵] در صفحهٔ ۸[1] گذشت.

[سدهٔ نهم]

۲۷۵. حافظ علی بن ابی‌بکر بن سلیمان؛ ابوالحسن هَیثَمی قاهری شافعی (ز. ۷۳۵؛ د. ۸۰۷).

سخاوی (الضّوء اللّامع: ۲۰۰/۵-۲۰۳) شرح حال وی را آورده و استادان و تألیفاتش را ذکر نموده و او را بسیار ستوده است. هم او از تقی فاسی نقل کرده است: «وی متون و آثار را بسیار از بر داشت؛ و صالح و نیک‌کردار بود.» آن گاه، از اقفهسی[2] آورده است: «او پیشوایی دانشور، حافظ، پارسا، فروتن، مردم‌دوست، عبادت‌پیشه، زاهد، و پرهیزگار بود.» سپس گفته است: «ستایش از دیانت و پارسایی و پرهیزگاری و این گونه صفات وی، بسیار فراوان است؛ و بلکه می‌توان گفت که همه بر آن اتّفاق دارند.»

---

۱. در متن، شرح المقاصد (ص۸) آمده که نادرست است.(م.)

۲. ابوالخیر محمّد بن محمّد زبیری مصری شافعی (د. ۸۴۳).

نیز عبدالحیّ حنبلی (شذرات الذّهب: ۷۰/۷ [۱۰۵/۹]) از او یاد کرده و وی را ستوده واستادان وتألیفاتش را ذکر نموده است.

وی حدیث غدیر را درکتاب بزرگش، مجمع الزّوائد، با طریق‌های فراوان که چندین طریق آن را صحیح شمرده، آورده است. برخی از آن‌ها در صفحات ۲۲ و۲۵ و۲۷ و۳۳ و۳۴ و۴۱ و۴۳ و۴۵ و۵۱ و۵۳ و۵۴ و۵۶ و۵۹ گذشت. نیز از وی، حدیث گواه‌خواهی با لفظ زاذان و زیاد و زید بن ارقم و ابوالطُفیل؛ و حدیث سوارگان با طریقی که خود صحیح شمرده و راویانش را ثقه دانسته، خواهد آمد.

۲۷۶. حافظ ولیّ‌الدّین عبدالرّحمان بن محمّد حَضْرَمی اِشبیلی مالکی (مشهور به ابن‌خلدون؛ ز. ۷۳۲؛ د. ۸۰۸).

وی صاحب تاریخ مشهور است. سخاوی (الضّوء اللّامع: ۱۴۵/۴-۱۴۹) شرح حال وی را (۲۷۶)
به تفصیل آورده و استادان او در علوم گوناگون عقلی و نقلی را ذکر نموده و تألیفاتش را برشمرده و او و آن تألیفات را ستوده است.

وی (مقدّمة ابن‌خلدون: ص۱۳۸ [۲۴۶/۱]) در بیان نص بر امامت از دیدگاه شیعیان، گوید:
«چنین نصّی گاه آشکار و گاه پوشیده است؛ آشکار، مانند این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: ‹هر که ۱۲۹/۱
من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.›» سپس گفته است: «شیعیان برآنند که این ولایت برای هیچ کس جز علی، عام و فراگیر نیست؛ و از همین رو، عمر گفت: ‹تو [ای علی!] بر هر مرد و زن مؤمن ولایت یافته‌ای.› آن گاه، وی به مناقشه در مفاد این حدیث پرداخته است.

۲۷۷. سیّد شریف جرجانی علی بن محمّد بن علی؛ ابوالحسن حسینی حنفی (د. ۸۱۶ در شیراز).

سخاوی (الضّوء اللّامع: ۳۲۸/۵-۳۳۰) شرح حال وی را آورده و او را ستوده و گفته است: «عفیف جرهی در شمار استادانش، از وی با این القاب یاد نموده: علّامهٔ یگانهٔ دوران؛

یکتـای روزگار؛ سـرور دانشـوران نیک‌کـردار؛ و مایـهٔ فخـر مفسّـران بـزرگ.» سـپس سـخنان سـتایش‌آمیز دربـارهٔ او را آورده و تألیفاتـش را برشـمرده اسـت.

ابوالحسـنات (الفوائد البهيّه: ص۱۲۵-۱۳۴) شـرح حال وی را به تفصیـل آورده و اسـتادان و تألیفات وی را ذکر نموده و او را ستوده است.

او حدیث غدیر را در شرح المواقف [۳۶۰/۸] آورده، چنان که در صفحهٔ ۸ گذشت.

۲۷۸. محمّد بن محمّد بن محمود حافظی بخاری (مشهور به خواجه پارسا؛ ز. ۷۵۶؛ د. ۸۲۲).

سخاوی (الضّوء اللّامع: ۲۰/۱۰) شرح حال وی را آورده و ابوالحسنات (الفوائد البهيّه: ص۱۹۹) از او یاد نموده وگفته است: «وی نزد دانشوران روزگارش به فراگیری دانش پرداخت و بر همگنـان خود برتری یافت و فروع و اصول را فراگرفت و در علوم عقلی ونقلی چیره‌دست گشت؛ فقه را از ابوطاهر محمّد فراگرفت؛ و... او را تألیفاتی است، از جمله الفصول السّتّه، (۲۷۷)
و فصل الخطاب که نوشتاری است لطیف و ارزشمند و سرشار از حقایق دانش خداداد ونکات باریک طریقهٔ نقشبندی ... .»

نیز طاش کبری‌زاده (الشّقائق النّعمانيّه: ۲۸۶/۱ [ص۱۵۵]) شرح حال وی را آورده است.

یادکرد او از حدیث غدیر در کتابش، فصل الخطاب، خواهد آمد.

۲۷۹. ابوعبدالله محمّد بن خلیفهٔ وشتانی مالکی (د. ۸۲۸/۸۲۷).

از شرح وی بـر صحیح مسلِم، حدیث حجّت‌آوری امیرالمؤمنیـن به حدیث غدیـر در روز جمل خواهد آمد.

۲۸۰. شمس‌الدّین محمّد بن محمّد بن محمّد؛ ابوالخیر دمشقی مُقری شافعی (مشهور به ابن جَزَری؛ د. ۸۳۳).

شرح حالی مفصّل از وی را صاحب الضّوء اللّامع (۲۵۵/۹-۲۶۰) آورده است. او ضمن یادکرد از استادان وی در فقه و اصول و حدیث و معانی و بیان، گفته است: «چندین تن به وی اجازهٔ فتوادهی و تدریس و آموختن قرائات [قرآن] دادند.» سپس تألیفات او در علوم گوناگون، از جمله أسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، را برشمرده و آن‌ها را ستوده است.

نیز در الشّقائق النّعمانیّه (۱/ ۳۹-۴۹ [ص۲۵-۳۰]) و پانوشت های الفوائد البهیّه (ص۱۴۰) شرح حالی بلند از او آمده است.

او حدیث غدیر را به طریق های گوناگون در أسنی المطالب آورده است که به برخی از آن ها در صفحات ۱۷ و ۱۸ و ۲۰ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۵ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۷ و ۴۰ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۹ و ۵۳ و ۵۶ و ۵۷ اشاره شد. نیز از او، حدیث حجّت آوری صدّیقهٔ طاهره علیها السلام به حدیث غدیر خواهد آمد. ۱۳۰/۱

۲۸۱. تقی الدّین احمد بن علی بن عبدالقادر حسینی قاهری مَقْریزی[1] حنفی (د. ۸۴۵).

شرح حال مفصّل وی در الضّوء اللّامع (۲/ ۲۱-۲۵) یافت می گردد و در آن، چنین آمده است: «او در رشته های مختلف، صاحب نظر و از فضائل بهره ور شد؛ کتب زیادی را برگُزید و با خطّ خوشِ خود از آن ها نسخه برداشت و به شعر و نثر، تألیفاتی فراهم کرد؛ به تحصیل علم پرداخت و فراوان به دیگران بهره رسانْد؛ در صدور احکام نیابت یافت و حکم صادر نمود؛ چندین بار در قاهره، امور حسبه را عهده دار گشت؛ در مسجد جامع عمرو، منصب خطابه را بر عهده گرفت؛ در مسجد جامع حاکم، امامت جماعت به وی محوّل شد؛ و در [مدرسهٔ] مؤیّدیّه، منصب حدیث خوانی را عهده دار گشت.»[2] سپس تألیفات او را برشمرده و آن ها را ستوده و گفته است: «به خطّ خود وی، خواندم که تألیفاتش بیش از ۲۰۰ مجلّدِ بزرگ؛ و استادانش افزون بر ۶۰۰ تن بوده اند.» (۲۷۸)

به حدیث غدیر از وی در صفحهٔ ۲۰ اشاره شد. نیز حدیث تهنیت از او خواهد آمد.

۲۸۲. قاضی شهاب الدّین احمد بن شمس الدّین عمر دولت آبادی (د. ۸۴۹).

وی صاحب الإرشاد در نحو؛ و هدایة السّعداء، و البحر الموّاج در تفسیر است. شرح حال بلند او در عبقات الأنوار (۲/ ۲۹-۳۳ [۹/ ۳۹۴]) یافت می گردد.

---

۱. منسوب به محلّه ای در بعلبک که به محلّهٔ مقارزه مشهور بوده است.

۲. همهٔ این ها مناصب حکومتی به شمار می رفته اند. (ن.)

عبارت او در بخش سخنانی در پیرامون مفاد حدیث غدیر، و حدیث نزول آیهٔ «سأل سائل» در پیرامون رویداد غدیر خواهد آمد.

۲۸۳ . حافظ احمد بن علی بن محمّد؛ ابوالفضل عَسقَلانی مصری شافعی (مشهور به ابن‌حَجَر؛ ز. ۷۷۳؛ د. ۸۵۲).

وی صاحب الإصابه و تهذیب التّهذیب است. سخاوی (الضّوء اللّامع: ۲/۳۶-۴۰) شرح حال وی را به تفصیل آورده و استادان و تألیفات او را ذکر کرده و وی را ستوده و گفته است: «وی پیشوای پیشوایان است که پیشینیان به حافظ و ثقه و امین بودن و آگاهی کامل و ذهن تیز و هوش سرشار و دانش گسترده‌اش در علوم گوناگون، گواهی داده‌اند. استادش، عراقی، شهادت داده که وی از همهٔ پیرامونیانش، به حدیث داناتر بوده است. تقی فاسی و برهان حَلَبی گفته‌اند که همانند وی را ندیده‌اند.»

عبدالحیّ حنبلی (شذرات الذّهب: ۷/۲۷۰-۲۷۳ [۹/۳۹۵]) از او یاد کرده و گفته است: «در
(۲۷۹) فقه و ادبیّات عرب، چیره‌دست شد و حافظ الإسلام عنوان گرفت.» سپس در ستایش وی به تفصیل سخن گفته و تألیفات او را یاد کرده و ستوده است.

به حدیث غدیر او در صفحات ۱۴ و ۱۵ و ۲۱ و ۲۵ و ۲۸ و ۳۵ و ۳۸ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ اشاره شد. نیز از وی، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه و حدیث سوارگان خواهد آمد.

۱۳۱/۱ **۲۸۴ . نورالدّین علی بن محمّد بن احمد غَزّی مکی مالکی (مشهور به ابن‌صَبّاغ؛ ز. ۷۸۴؛ د. ۸۵۵).**

سخاوی (الضّوء اللّامع: ۵/۲۸۳) شرح حال وی را آورده و بر مبنای اجازهٔ او روایت کرده و استادانش در فقه و علوم دیگر را یاد نموده و سپس گفته است: «او را تألیفاتی است از جمله: الفصول المهمّة لمعرفة الأئمّه ـ آن ائمّه ۱۲ تن هستند ـ؛ و العِبَر فیمن شفّه النّظر.»

صَفُّوری (نُزهَة المجالس)؛ شیخ احمد بن عبدالقادر شافعی (ذخیرة المآل)؛ و شِبْلَنْجی (نورالأبصار) از کتاب وی، الفصول المهمّه، حدیث روایت کرده‌اند.

حدیث غدیر وی در صفحات ۱۹ و ۲۶ و ۳۲ و ۴۳ و ۴۶ گذشت. نیز از او، حدیث نزول آیهٔ تبلیغ در شأن علی علیه‌السلام و حدیث تهنیت خواهد آمد.

۲۸۵. محمود بن احمد بن موسی بن احمد قاضی القضاة بدرالدّین (مشهور به عینی[1] حنفی؛ ز. ۷۶۲ در مصر؛ د. ۸۵۵).

سخاوی (الضّوء اللّامع: ۱۰/۱۳۱-۱۳۵) شرح حال وی را آورده و استادانش در فقه و اصول و حدیث و ادب را ذکر نموده و تألیفاتش را برشمرده و ستوده و سپس گفته است: «وی حدیث گفت و فتوا داد و تدریس نمود؛ و پیشوایان هر مذهب، به ترتیب طبقات، از او اخذ حدیث نمودند. حتّی عالمان طبقهٔ سوم نیز از او حدیث اخذ کرده‌اند. من، خود، از کسانی هستم که بر وی احادیثی برخوانده‌اند.»

ابن خطیب ناصریّه در تاریخ خود، ضمن یادکرد وی گوید: «وی پیشوای دانشور فاضل، بهره‌ور از دانش‌های گوناگون، و دارای بزرگی و جوانمردی و غیرت و دیانت بود.»

سیوطی (بُغیة الوُعاة: ص۳۸۶ [۲/۲۷۵]) شرح حال وی را آورده و او را ستوده و استادان (۲۸۰) قراءت و تألیفات وی را ذکر نموده و گفته است: «او پیشوای دانشور و علّامهٔ آگاه به ادبیّات عرب و علم صرف و جز آن‌ها است.» ابوالحسنات (الفوائد البهیّه: ص۲۰۷) از او یاد کرده است.

به حدیث غدیر از وی در صفحهٔ ۴۴ اشاره شد و عبارت او در حدیث نزول آیهٔ تبلیغ در شأن علی علیه‌السلام خواهد آمد.

۲۸۶. نجم‌الدّین محمّد بن قاضی عبدالله بن عبدالرّحمان اَذْرَعی / زُرْعی دمشقی شافعی (مشهور به ابن‌عجلون؛ ز. ۸۳۱؛ د. ۸۷۶).

سخاوی (الضّوء اللّامع: ۸/۹۶) گوید: «او پیشوای علّامهٔ دقیق و استوار، دانشوری حجّت [در دانش حدیث]، اهل دقّت در حدیث، نیکوفهم ـ البتّه حافظه‌اش از فهمش بیش‌تر

---

۱. منسوب به عین تاب که شهری بزرگ با فاصلهٔ سه منزل تا حلب بوده است. [معجم البلدان: ۴/۱۷۶]

بوده ـ ، دیندار، پاکدامن، و بس خردمند بوده است.» سپس استادان او در فقه و اصول وحدیث و تفسیر و منطق و ادبیّات عرب را برشمرده و تألیفاتش را یاد نموده است.

عبدالحیّ حنبلی (شذرات الذّهب: ۳۲۲/۷ [۴۸۰/۹]) شرح حال وی را آورده وگفته است: «وی پیشوایی علّامه بود که از دانشوران روزگار خود، دانش آموخت و چیره و ماهر گشت و افراد بی‌شمار از وی بهره اندوختند.»

شرح حال او در البدر الطّالع (۱۹۷/۲) آمده است.

عبارت وی در [شرح] شعر ابوعبدالله شَیبانی، در بخش شاعران غدیر در همین کتاب (۸۰/۶) خواهد آمد.

۱۳۲/۱ **۲۸۷. علاءالدّین علی بن محمّد قُوشچی[1] (د. ۸۷۹).**

بدرالدّین در پانوشت‌های الفوائد البهیّه (ص۲۱۴) شرح حال وی را آورده و تألیفاتش را ذکر نموده وگفته است: «وی در دانش ریاضی چیره‌دست بود. کاتب چَلَبی (کشف الظّنون [۳۴۸/۱]) در وصف کتاب او، شرح التّجرید، او را سَرورِ پژوهنده خوانده وکتابش را ستوده است.»

(۲۸۱) طاش کبری‌زاده (الشّقائق النّعمانیّه: ۱۷۷/۱-۱۸۱ [ص۹۷-۹۹]) شرح حال وی را آورده و او را با لقب سَرورِ فاضل ستوده است. نیز شوکانی (البدر الطّالع: ۴۹۵/۱) شرح حال وی را آورده است.

وی (شرح التّجرید [ص۴۷۷]) از حدیث غدیر یاد کرده؛ چنان که در صفحهٔ ۸ گذشت.

۲۸۸. عبدالله بن احمد بن محمّد (مشهور به سیّد اصیل‌الدّین حسینی ایجی شافعی؛ سکنا گزیده در مکه؛ د. ۸۸۳).

مورّخ بزرگ، غیاث‌الدّین، در تاریخ کبیرش، حبیب السِّیَر [۳۳۴/۴] شرح حال وی

---

۱. این واژه، ترکی و به معنای «دارندهٔ بازِ شکاری» است. قُوشچی، لقب پدر وی بود و او این لقب را از آن روی داشت که در خدمت الغ‌بیگ، پادشاه ماوراء النّهر، «باز» نگاه می‌داشت.

را آورده و او را فراوان ستوده و به فارسی، مطالبی آورده که مضمونش چنین است: «او بر دانشوران و سادات جهان، در بزرگی و نام‌آوری و پرهیزگاری و دیانت و پارسایی برتری دارد؛ و کتاب درج الدُّرَر فی سیرة سیّد البشر از او است.»

سخاوی (الضّوء اللّامع: ۱۲/۵) از او یاد کرده و گفته است: «وی از افراد فاضلی است که در مکّه از من حدیث برگرفتند. او از دیانت و فروتنی و قناعت و ادب و خوش‌خطّی و دقّت و نکویی‌های فراوان بهره داشت.»

وی ترجمهٔ حدیث غدیر با لفظ بَراء را که در حدیث تهنیت خواهد آمد، در درج الدُّرَر آورده و آن را از رویدادهای صورت‌پذیرفته در حجّة الوداع دانسته است.

۲۸۹. ابوعبدالله محمّد بن محمّد بن یوسف حسینی سنوسی تِلِمْسانی (د. ۸۹۵).

شاگرد وی، ملالی، کتابی مستقل در باب احوال و رفتار و بهره‌های او با نام المواهب القدسیّة فی المناقب السّنوسیّه نگاشته و او را بسیار ستوده است. بنگرید به: معجم المطبوعات: ۱۰۵۸/۱.

از شرح وی بر صحیح مسلم، حدیث حجّت‌آوری امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حدیث غدیر بر طَلحه در روز جمل خواهد آمد.

۲۹۰. ابوالخیر فَضل‌الله بن رُوزبهان بن فَضل‌الله خُنْجی شیرازی شافعی (مشهور به خواجه ملّا). (۲۸۲)

سخاوی (الضّوء اللّامع: ۱۷۱/۶) شرح حال وی را آورده و استادانش را ذکر نموده و گفته است: «او در ادبیّات عرب و معانی و اصول عقاید و اصول فقه و دیگر علوم، پیشگام بوده؛ و این‌ها را با خوش‌رفتاری و نیکنامی، درآمیخته ... . در سال ۸۹۷ خبر یافتم که او به سبب ۱۳۳/۱
بلاغت و نیک‌اندیشگی، دبیر دیوان سلطان یعقوب گشته است.»

عبارت وی از کتابش، ابطال الباطل، در بخش سخنانی درپیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

[سدهٔ دهم]

۲۹۱. کمال‌الدّین حسین بن مَعین‌الدّین یزدی میبدی[1].

او شرح کنندهٔ دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که در ۸۹۰ آن را شرح کرده ودر ۸۹۷ کتابی در حکمت و فلسفه در شیراز نگاشته است. نیز در ۹۰۸ در شرح حدیثی[2] کتابی تألیف کرده است. پس این که در برخی از شرح حال نامه‌ها، سال وفات وی را ۸۷۰ دانسته اند، صحیح نیست. تألیفات وی نشان می‌دهد که از چه مایه دانشی برخوردار بوده است.

در صفحات ۱۸ و ۳۱ به حدیث غدیر از وی اشاره شد. نیز حدیث او در حدیث تهنیت وحدیث نزول آیهٔ إکمال دین در شأن علی علیه‌السلام خواهد آمد.

۲۹۲. حافظ جلال‌الدّین عبدالرّحمان بن کمال‌الدّین مصری سیوطی[3] شافعی (د. ۹۱۱).

(۲۸۳) عبدالحیّ حنبلی (شذرات الذّهب: ۸/ ۵۱-۵۵ [۷۴/۱۰]) شرح حال وی را آورده وگفته است: «وی مرکز اِسناد، محقّق، دقّت‌ورز، ودارای تألیفات برتر و سودمند است.» سپس او را فراوان ستوده وتألیفاتش را ذکر نموده وگفته است: «وی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را هفتاد واندی بار به مکاشفه بدید. حکایت شده که او به کرامت، طیّ الارض نمود وهمراه خود را با چند گام از قَرافَه به مکّه بُرد و بازگرداند.»

ابن عَیْدَروس (النّور السّافر: ص۵۴-۵۷ [ص۵۱-۵۴]) از او یاد کرده و وی را ستوده و برخی کرامات و تألیفاتش را ذکر نموده است.

به حدیث غدیر از وی در صفحات ۱۵ و ۱۸ و ۲۰ و ۲۳ و ۲۵ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۵ و ۴۱ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۶۵ اشاره شد. نیز از او حدیث گواه خواهی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دو

---

۱. منسوب به میبد که آبادی‌ای است بزرگ در ده فرسنگی یزد. [معجم البلدان: ۵/ ۲۴۰]

۲. و آن، حدیث «صعدنا ذری الحقائق» است که از امام حسن عسکری علیه‌السلام روایت شده است. (ریاض العلماء: ۱۸۱/۲) (غ.)

۳. منسوب به اسیوط که شهری است در غرب رود نیل در منطقهٔ صَعید مصر. [معجم البلدان: ۱۹۳/۱]

روز شورا و رَحْبَه به حدیث غدیر، و حدیث نزول آیهٔ تبلیغ و آیهٔ إکمال دین در شأن علی علیه‌السلام در ماجرای حدیث غدیر خواهد آمد.

۲۹۳. نورالدّین علی بن عبدالله بن احمد حسنی مدنی سَمْهودی شافعی (د. ۹۱۱).

عبدالحیّ حنبلی (شذرات الذّهب: ۵۰/۸ [۷۳/۱۰]) شرح حال وی را آورده وگفته است: «وی در مدینهٔ منوّره سکونت گزید و دانشور، فتوادهنده، مدرّس، و تاریخ‌نویسِ آن؛ بر مذهب شافعی؛ پیشوای نمونه؛ دانشوری حجّت [در دانش حدیث] و در علوم گوناگون چیره‌دست بود.» سپس استادان و تألیفات او را برشمرده و آن‌ها را ستوده است.

۱۳۴/۱ ابن عَیْدَروس (النّور السّافر: ص۵۸-۶۰ [۵۴-۵۷]) از او یاد کرده و استادانش را ذکر نموده و تألیفاتش را برشمرده و ستوده است. نیز شوکانی (البدر الطّالع: ۴۷۰/۱) شرح حال وی را آورده است.

به حدیث غدیر از او در صفحات ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۲۲ و ۲۵ و ۲۹ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۸ و ۵۴ اشاره شد. نیز از او، حجّت‌آوری عمر بن عبدالعزیز به حدیث غدیر، و حدیث تهنیت خواهد آمد. (۲۸۴)

۲۹۴. حافظ احمد بن محمّد بن ابی‌بکر؛ ابوالعبّاس قَسْطَلانی مصری شافعی (د. ۹۲۳).

ابن عَیْدَروس (النّور السّافر: ص۱۱۳-۱۱۵ [ص۱۰۶ و ۱۰۷]) شرح حال وی را آورده و استادان و تألیفاتش را ذکر نموده وگفته است: «وی پیشوای حافظ و دقیق و استوار، بزرگوار، بهره‌مند از نگارش و تألیف نیکو؛ نیک‌نظر، با عبارات بلیغ، نیکوگردآورنده و نگارنده، تنظیم‌کننده‌ای چیره‌دست، زیور مردم روزگار خود و برگزیدهٔ ایشان بود.» سپس وی از جملهٔ تألیفات او، المواهب اللّدنّیّة بالمنح المحمّدیّه، و شرح صحیح بخاری ـ این هر دو نزد ما موجودند ـ را برشمرده است. شوکانی (البدر الطّالع: ۱۰۲/۱) شرح حال وی را آورده است.

عبارت او از کتاب المواهب اللّدنّیه، در بخش سخنانی در پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۲۹۵ . سیّد عبدالوهّاب بن محمّد بن رفیع‌الدّین احمد حسینی بخاری (د. ۹۳۲).

شیخ عبدالحقّ دِهْلوی (أخبار الأخیار)؛ و سیّد محمّد (تذکرة الأبرار) شرح حال وی را آورده و او را ستوده و در علم و عمل ستایش نموده‌اند. بنگرید به: عبقات الأنوار: ۵۳۴/۱-۵۳۷ [۲۱۰/۹-۲۱۵].

از تفسیر وی، حدیث نزول آیهٔ تبلیغ در شأن علی علیه‌السلام در ماجرای حدیث غدیر، خواهد آمد.

۲۹۶ . حافظ عبدالرّحمان بن علی ـ مشهور به ابن دَیْبَع[1] ـ؛ ابومحمّد شَیبانی شافعی (ز. ۸۶۶؛ د. ۹۴۴).

۱۳۵/۱ ابن عَیْدَروس (النّور السّافر: ص۲۱۲-۲۲۱ [ص۱۹۱-۱۹۹]) شرح حال وی را آورده و او را بسیار
(۲۸۵) ستوده و تألیفاتش را یاد کرده و گفته است: «او پیشوای حافظ، دانشوری حجّت [در دانش حدیث]، دقیق و استوار، شیخ الإسلام، عالم‌ترینِ مردم، نکته‌سنجی نمونه، مرکزِ اسناد جهان [اسلام]، راهنمای مؤمنان در حدیث پیامبر، پایان‌بخش محقّقان، و استاد استادان برجستهٔ ما بود.»

شوکانی (البدر الطّالع: ۳۳۵/۱) از او یاد کرده و استادانش در فقه و حدیث و تفسیر و حساب و هندسه را برشمرده و تألیفاتش را ذکر نموده است.

او (تیسیر الوصول إلی جامع الأصول: ۲۷۱/۳ [۳۱۵/۳]) حدیث غدیر را آورده است.

۲۹۷ . حافظ شهاب‌الدّین احمد بن محمّد بن علی بن حجر هَیتَمی سَعْدی انصاری شافعی (ز. ۹۰۹؛ د. ۹۷۴ در مکهٔ مکرّمه).

ابن عَیْدَروس (النّور السّافر: ص۲۸۷-۲۹۲ [ص۲۵۸-۲۶۳]) شرح حال وی را به تفصیل آورده و گفته است: «وی پیشوای بزرگ، شیخ الإسلام، پایان‌بخش فتوادهندگان و مدرّسان، دریای [عمیق] دانش فقه و پژوهش در آن بود که دلوها به ژرفای آن نرسند و پیشوای دو حرم بود؛ چنان که دانش‌شناسان بر این امر اتّفاق دارند و همگان چنین می‌اندیشند. نیز

---

۱. این واژه به زبان مردم نوبه، به معنای سپید است.

وی پیشوایی بود که دیگر پیشوایان به وی اقتدا می‌نمودند و بزرگمردی بود که در سرزمین حجاز، خود امّتی به شمار می‌رفت. تألیفات او در این روزگار، نشانه‌ای است که معاصران از آوردن همانند آن ناتوان و کوته‌دستند.» آن گاه، او استادان و تألیفات وی را برشمرده و ستوده است. نیز شرح حال وی در البدر الطّالع (۱۰۹/۱) آمده است.

حدیث غدیر از او در صفحهٔ ۲۷ گذشت. نیز تفصیل سخن وی در بخش سخنانی در پیرامون حدیث غدیر خواهد آمد.

۲۹۸. متّقی علی بن حسام‌الدّین بن قاضی عبدالملک قُرَشی هندی (سکناگزیده در مکهٔ مشرّفه؛ د. ۹۷۵ در همان جای).

وی صاحب کتاب ارزشمند و بزرگ کنز العمّال است. ابن عَیْدَروس (النّور السّافر: ص۳۱۵- (۲۸۶)
۳۱۹ [ص۲۸۳-۲۸۶]) شرح حال وی را به تفصیل آورده و گفته است: «وی از دانشوران نیک‌کردار و در زمرهٔ بندگان شایستهٔ خداوند بود که از پارسایی و پرهیزگاری و عبادت فراوان و گناه‌پرهیزی[۱]، بهرهٔ بسیار داشت. او تألیفات فراوان دارد و اخباری نیکو دربارهٔ وی نقل کرده‌اند.» سپس او یکی از افتخارات وی را چنین برشمرده که پیامبر ﷺ در خواب، وی را برترینِ مردم در روزگار خود خوانده است. آن گاه، گفته است: «تألیفات وی فراوان و حدود ۱۰۰ عنوان کوچک و بزرگ است. ویژگی های نیک او بسیار؛ و افتخارات وی فراوان است که علّامه عبدالقادر بن احمد فاکهی مکّی در کتابی لطیف به نام القول النّقی فی مناقب المتّقی، آن‌ها را گردآورده و در آن، خوی نیکو و ریاضت‌های بزرگ و مجاهدت‌های سخت و باورنکردنی وی را یاد کرده و سپس گفته است: ‹در یک کلام، این مرد از ثمرات نیکوی زمان و پایان‌بخش پارسایان و در زمرهٔ افتخارات هندوستان بود که شهرتش او را از شرح حال بی‌نیاز می‌سازد و اقبال قلبی مردم به وی، او را از ستایش مستغنی می‌کند.›»

۱. این ترجمه با عنایت به عبارت «رفض السّوء» که در چاپ مرکز الغدیر آمده صورت گرفت. در چاپ پیشین، «رفض السِّوَیٰ» آمده است که آن نیز با متن سازگاری دارد و بدین معنا است: «کنار نهادن هر کس و هر چیز جز خداوند.» (ن.)

به حدیث غدیر از او در صفحات ۱۵ و ۱۸ و ۲۰ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۵ و ۲۸ و ۴۱ و ۴۴ و ۴۸ و ۵۲ و ۵۵ و ۵۸ اشاره شد. نیز از او، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه با طریق‌های گوناگون خواهد آمد.

۲۹۹. شمس‌الدّین محمّد بن احمد ـ در الشّذرات: محمّد ـ شِرْبینی قاهری شافعی (د. ۹۷۷).

او دارای دو تألیف بزرگ است: یکی تفسیرش به نام السّراج المنیر ـ نگاشته شده در ۹۶۸ و چاپ شده در چهار مجلّد ـ؛ و دیگری الإقناع فی حلّ ألفاظ ابی‌شجاع ـ چاپ شده در دو مجلّد ـ . در شرح حال‌نامه‌ها، هشت اثر چاپ شده از او برشمرده شده است.

عبدالحیّ حنبلی (شذرات الذّهب: ۳۸۴/۸ [۵۶۱/۱۰]) شرح حال وی را آورده، گوید: «وی خطیب پیشوای علّامه بود. صاحب کتاب الکواکب برآن است که او از شیخ احمد برلسی، دانش برگرفته است ... .» سپس استادان وی را برشمرده و گفته است: «به وی اجازهٔ فتوادهی و تدریس دادند و او در زمان زندگی استادانش، به تدریس و فتوادهی پرداخت و مردمی بی‌شمار از او سود برگرفتند. مردم مصر بر صالح بودنش اتّفاق نظر داشتند و وی را به علم و عمل و پارسایی و پرهیزگاری و بسیاریِ پرستش و عبادات، وصف می‌نمودند.» آن گاه، برخی تألیفات و گام‌های اصلاحی او را برشمرده و گفته است: «در یک کلام، او آیت خدای تعالی و حجّت او بر مردم بود.» **(۲۸۷)** ۱۳۶/۱

از تفسیر او، حدیث نزول آیهٔ «سأل سائل» در شأن علی علیه‌السلام و در پیرامون رویداد غدیر خواهد آمد.

۳۰۰. ضیاءالدّین ابومحمّد احمد بن محمّد وتری شافعی (د. ۹۸۰-۹۹۰ در مصر).

وی حدیث غدیر را در زمرهٔ روایات مسلّم در کتاب روضة النّاظرین (ص۲ [ص۱۶]) آورده است.

۳۰۱. حافظ جمال‌الدّین محمّد طاهر؛ ملقّب به ملک المحدّثین هندی فَتَّنی[۱] (کشته شده در ۹۸۶).

وی از شاگردان ابن‌حَجَر هَیتَمی و شیخ علی متّقی هندی بود.

ابن‌عَیْدَروس (النّورالسّافر: ص۳۶۱ [ص۳۲۳]) شرح حال وی را آورده و او را فراوان ستوده و گروهی از استادانش را برشمرده و گفته است: «وی در علومی چند، چیره گشت و بر معاصرانش برتری یافت تا آن جا که در دانشوران گجرات کسی نبود که در فنّ حدیث همپایهٔ او باشد. این را برخی از استادان ما گفته‌اند. او را تألیفات سودمندی است، از جمله: مجمع بحارالأنوار فی غرائب التّنزیل و لطائف الأخبار.»

در حواشی الفوائد البهیّه (ص۱۶۴) شرح حال وی آمده و پس از ستایش او، گفته شده است: «از جملهٔ تألیفات او، مجمع البحار در غریب الحدیث؛ المغنی[۲] در نام‌های راویان؛ قانون الموضوعات در راویان ضعیف و جعل کنندهٔ حدیث؛ و تذکرة الموضوعات در احادیث ناراست را مطالعه کرده‌ام که همه دارای بهره‌های بزرگند.» (۲۸۸)

عبدالحیّ حنبلی (شذرات الذّهب: ۸/ ۴۱۰ [۱۰/ ۶۰۱]) از او یاد کرده و استادانش را ذکر نموده و گفته است: «وی دانشوری نیک‌کردار و چیره‌دست و ماهر و پارسا بود که تألیفاتی چند، از جمله مجمع بحارالأنوار، داشت ... .»

در همین کتاب مجمع بحارالأنوار [۱/ ۳۸۰؛ ۳/ ۴۶۵] در پیرامون حدیث غدیر مطالبی آورده که ابن‌اثیر (النِّهایه فی غریب الحدیث و الأثر [۵/ ۲۲۸]) آن را گزارش کرده است.

۳۰۲. میرزا مخدوم بن عبدالباقی (درگذشتهٔ حدود ۹۹۵).

وی در کتابش، نواقض الرّوافض، متواتر بودن حدیث غدیر را ذکر کرده، هرچند دلالت قطعی آن بر امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نپذیرفته است.

---

۱. منسوب به فَتَّن که از شهرهای گجرات است.

۲. این اثر در حاشیهٔ تقریب ابن‌حَجَر، در هند، در چاپخانهٔ فاروقی دِهْلوی به سال ۱۲۹۰ به چاپ رسیده است.

۳۰۳. شیخ عبدالرّحمان بن عبدالسّلام صَفُّوری شافعی.

او مؤلّف کتاب نُزهَة المجالس است که بارها در مصر به چاپ رسیده است.

۱۳۷/۱ از وی، به نقل از قُرْطُبی [الجامع لأحکام القرآن: ۱۸/ ۱۸۱] حدیث نزول آیهٔ «سأل سائل» در شأن علی علیه‌السلام در پیرامون رویداد غدیر خواهد آمد.

۳۰۴. جمال‌الدّین عطاءالله بن فَضل‌الله حسینی شیرازی (د. ۱۰۰۰).

دو کتاب الأربعین فی مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام؛ و روضة الأحباب فی سیرة النّبی و الآل والأصحاب[1] از او است. شرح تفصیلی فصول آن‌ها را چَلَبی (کشف الظّنون: ۵۸۲/۱ [۹۲۲/۱]) آورده است.

حدیث غدیر از وی در صفحهٔ ۵۲ گذشت. او (الأربعین فی فضائل أمیرالمؤمنین [ص۴۱]) (۲۸۹) حدیث غدیر را به لفظ حُذَیفة بن اُسَید آورده که در صفحهٔ ۲۵ ذکرش رفت. نیز از وی، حدیث نزول آیهٔ تبلیغ در شأن علی علیه‌السلام و حدیث سوارگان خواهد آمد. همچنین در بخش سخنانی در پیرامون سند حدیث غدیر، تصریح او به متواتر بودن حدیث غدیر خواهد آمد.

[سدهٔ یازدهم]

۳۰۵. ملّاعلی بن سلطان محمّد هَرَوی (مشهور به قاری حنفی؛ سکنا گزیده در مکهٔ مشرّفه؛ د. ۱۰۱۴).

وی دارندهٔ تألیفات بسیار و ارزشمند است. محبّی (خلاصة الأثر: ۱۸۵/۳) شرح حال وی را آورده و گفته است: «وی از صدرنشینان عرصهٔ دانش، یگانهٔ روزگار خود، و دارای شیوهٔ خیره‌کننده در تحقیق و پالایش عبارات است. شهرتش، او را از وصف فراوان بی‌نیاز سازد. در هرات زاده شد و به مکّه رحلت نمود و در آن جای، از استاد ابوالحسن بَکْری استفاده کرد.» سپس استادانش را برشمرده، گوید: «نامش مشهور گشت و شهرتش همه جا پیچید و تألیفات بسیار و لطیف و بس سودمند فراهم آورد، از جمله: شرحی بر کتاب المشکاة در

۱. این کتاب به زبان فارسی است که دو بار در هند چاپ شده و مؤلّف آن در ۹۲۶ درگذشته است. (ط.)

چند مجلّد، با نام المرقاة ـ بزرگ‌ترین و برترین اثر او ـ، شرح الشّفاء، و شرح الشّمائل.» سپس تألیفات او را برشمرده و تاریخ وفاتش را ذکر نموده و گفته است: «چون خبر وفات وی به دانشوران مصر رسید، در جامع الأزهر و در همایشی بس شکوهمند که به بیش از ۴۰۰۰ تن می‌رسید، به احترام وی، در غیاب جنازه‌اش، نماز گزاردند.»

زِرِکْلی (الأعلام: ۶۹۷/۲ [۱۲/۵]) شرح حال وی را آورده و تألیفاتش را برشمرده است. در معجم المطبوعات (۱۷۹۲/۲) بیست عنوان از آثار چاپ شدهٔ او نام برده شده است.

او (المِرقاة فی شرح المِشکاة [۴۶۳/۱۰]) در شرح این سخن مؤلّف: «حدیث غدیر را احمد و تِرمِذی روایت کرده‌اند» گوید: «در الجامع آمده است که آن را احمد و ابن‌ماجه از بَراء؛ احمد از بُرَیْده؛ و تِرمِذی و نَسائی و ضیاء از زید بن ارقم روایت کرده‌اند. در این که مؤلّف، سند حدیث غدیر را از زید بن ارقم به احمد و تِرمِذی رسانده، مسامحه‌ای (۲۹۰) آشکار صورت پذیرفته است. در روایت احمد و نَسائی و حاکم، از بُرَیْده، این لفظ آمده: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› مَحامِلی (الأمالی) از ابن‌عبّاس، این لفظ را روایت کرده است: ‹علی بن ابی‌طالب، مولای هر کسی است که من بر وی ولایت دارم.›»

سخن وی در بخش سخنانی در پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۳۰۶. ابوالعبّاس احمد چَلَبی بن یوسف بن احمد ـ مشهور به ابن‌سِنان ـ قَرَمانی دمشقی (د. ۱۰۱۹). ۱۳۸/۱

وی مؤلّف تاریخ مشهور أخبارالدُّوَل و آثارالأُوَل است که بارها به چاپ رسیده است.

محبّی (خلاصة الأثر: ۲۰۹/۱) شرح حال وی را آورده است.

در صفحهٔ ۲۷ به حدیث غدیر از وی اشاره شد.

۳۰۷. زین‌الدّین عبدالرّؤوف بن تاج‌العارفین بن علی حدّادی مُناوی قاهری شافعی (د. ۱۰۳۱ در ۷۹ سالگی).

محبّی (خلاصة الأثر: ۴۱۲/۲) شرح حال وی را به تفصیل آورده و گفته است: «وی

پیشوای بزرگ و دانشوری حجّت [در دانش حدیث] و دقیق و استوار و نمونه و دارای تألیفات رایج؛ بی‌تردید از بزرگوارترین افراد روزگار؛ پیشوای فاضل پارسای عبادت‌پیشهٔ فرمانبر و فروتن نزد خدا؛ بس مفید؛ تقرّب جوینده به خداوند با عمل نیکو؛ همواره در تسبیح و ذکر پروردگار؛ و شکیبا و راستی‌پیشه بود که در شبانه‌روز تنها یک وعده غذا می‌خورْد. علوم و معارف گوناگون و متفاوت را گردآورده بود، چندان که هیچ یک از هم‌روزگارانِ او چنین نکردند.» سپس استادان وی در فقه و اصول و تفسیر و حدیث و ادب و سلوک و خلوت‌گزینی را برشمرده و تألیفات بسیار او را ذکر کرده و آن‌ها را فراوان ستوده است.

وی (کنوز الحقائق: ص۱۴۷[۱۱۸/۲ و ۱۱۹]) این روایات را آورده است: «هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.»؛ «هرکه من ولیّ او هستم، علی هم ولیّ او است.»؛ و «علی مولای هرکس است که من مولای اویم.»

ازکتاب وی، فیض القدیر فی شرح الجامع الصّغیر، حدیث نزول آیهٔ «سأل سائل» در پیرامون رویداد غدیر خواهد آمد؛ چنان که آن چه درباب صحیح بودن حدیث غدیر (۲۹۱)
گفته، در بخش سخنانی در پیرامون سند حدیث غدیر ذکر خواهد شد.

۳۰۸. فقیه شیخ بن عبدالله بن شیخ بن عبدالله بن شیخ بن عبدالله عَیْدَروس حسینی یمنی (ز. ۹۹۳[۱]؛ د. ۱۰۴۱).

محبّی (خلاصة الأثر: ۲۳۵/۲) شرح حال وی را آورده و او را چنین ستوده است: «استاد بزرگ محدّث صوفی فقیه.» سپس استادان او در قراءت را در یمن و مکّه و مدینه و هندوستان، برشمرده است. آن گاه، برای وی این کرامت را ذکر کرده که زخم سلطان ابراهیم که سبب زمین‌گیری‌اش شده بود، به فرمان او مداوا گشت و به همین دلیل، آن سلطان از مذهب تشیّع دست کشید و به مذهب اهل سنّت گروید.

---

۱. در چاپ دوم الغدیر ۹۳۳ و در چاپ نخست الغدیر ۹۹۳ آمده که همین نیز درست است. ضمناً نویسندهٔ العِقد النّبوی که جدّ همین فرد است در ۹۱۹ ولادت و در ۹۹۰ وفات یافته است. (غ.)

سیّد محمود قادری مدنی درکتابش، الصّراط السّوی، هنگام نقل قول از اثر او به نام العِقد النّبوی و السّرّ المصطفوی، وی را چنین ستوده است: «پیشوای بزرگ، فریادرس بزرگوار، دریای حقیقت‌ها و معارف، سرورِ پشت و پناه، و یگانهٔ گرامی.»

از همین تألیف، العِقد النّبوی، حدیث نزول آیهٔ «سأل سائل» در پیرامون رویداد غدیر خواهد آمد.

۳۰۹. محمود بن محمّد بن علی شیخانی قادری مدنی.

او مؤلّف الصّراط السّویّ فی مناقب آل النّبیّ؛ و حیاة الذّاکرین است. ۱۳۹/۱

از وی، حدیث نزول آیهٔ «سأل سائل» در پیرامون رویداد غدیر خواهد آمد. (عبقات الأنوار: ۲۱۴/۱ [۲۱/۱۰])

۳۱۰. نورالدّین علی بن ابراهیم بن احمد حَلَبی قاهری شافعی (د. ۱۰۴۴).

او صاحب کتاب مشهور السّیرة النّبویّه است.

محبّی (خلاصة الأثر: ۱۲۲/۳) شرح حال وی را آورده و گفته است: «او پیشوای بزرگ؛ برترین استاد و علّامهٔ دوران؛ کوه دانش؛ دریای بی‌کرانه؛ دارای خرد و بردباری بسیار؛ علّامهٔ بزرگوار؛ گردآورندهٔ بزرگی‌های پراکنده؛ و صرف کنندهٔ نقد عمر در راه نشر دانشِ سودمند بود (۲۹۲) و به توفیقاتی رسید که هیچ کس بدان دست نیافت. در محضر درس وی، افراد فاضل گرد می‌آمدند و بزرگواران رحل می‌افکندند. سرآمدِ محقّقان، تیزهوش، بس خردمند، کاوندهٔ فتاوا، برخوردار از علم و عمل، کوشنده و پرتلاش، و برای همهٔ مردم سودمند بود؛ چندان که برای فراگیری دانش از وی، از سرزمین‌های گوناگون به سوی او می‌شتافتند.» سپس وی را فراوان ستوده و استادان و تألیفات پرشمارش را ستایش کرده است.

حدیث غدیر از وی در صفحهٔ ۲۷ گذشت. نیز از او، حدیث نزول آیهٔ «سأل سائل» در پیرامون رویداد غدیر خواهد آمد. همچنین سخن وی در بخش سخنانی در پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۳۱۱ . شیخ احمد بن فَضل بن محمّد باکثیر مکی شافعی (د. ۱۰۴۷).

محبّی (خلاصة الأثر:۲۷۱/۱) از او یاد کرده وگفته است: «وی از ادیبان و فضلای پُرتوان حجاز، با جایگاهی والا، و دارای فضلی آشکار بود که در علوم فلکی و کیهان‌شناسی وطالع‌شناسی دستی بالا داشت ونزد بزرگان مکّه، از جایگاه وشهرت برخورداربود ... . از آثار او است: حسن المآل فی مناقب الآل؛ که آن را به نام شریف ادریس، امیر مکّه، تألیف کرده است.» سپس قصیده‌ای از او را درمدح شریف حسنی، علی بن برکات، آورده است.

از وی، حدیث نزول آیۀ «سأل سائل» درپیرامون رویداد غدیر خواهد آمد. درصفحات ۱۸ و ۴۷ و ۵۴ حدیث غدیر از او گذشت. او را دربارۀ درستی حدیث غدیر و نیز مفاد آن، گفتاری است که دربخش مربوط می‌آید.

۳۱۲ . حسین ابن امام منصورباللّه قاسم بن محمّد بن علی یمنی (د. ۱۰۵۰).

وی دارای اثری ارزشمند است که دردو مجلّدِ پرحجم درهندوستان چاپ شده و آن را غایة السّؤول فی علم الأصول نامیده و خود، در۱۰۴۹ آن را شرح نموده و هدایة العقول نام نهاده است.

(۲۹۳) محبّی (خلاصة الأثر:۱۰۴/۲) شرح حال وی را آورده وگفته است: «قاضی حسین مُهَلّا دربارۀ وی گوید: ‹وی پیشوای دانش‌های محمّد[ﷺ] است که محقّقان به تحقیق؛
۱۴۰/۱ واهل دقّت به موشکافی او اذعان دارند ودرهمه سوی یمن، به آگاهی ازعلوم عالی نام‌آور گشته است. وی ازپدرش، امام منصور، دانش فراگرفته است.›» سپس دیگر استادان وی را نام برده وازتألیفات او، همان کتاب غایة السّؤول فی علم الأصول وشرح آن، ونیز کتابی در آداب دانشوران ودانشجویان را یاد کرده وآن گاه، گفته است: «وی این اثر را ازجواهر العِقْدَین سیّد سَمْهودی تلخیص نموده است.» سپس پاره‌ای ازنمونه‌های شعر او را آورده است.

او درکتاب هدایة العقول که نزد ما موجود است، حدیث غدیر را با طریق‌های فراوان آورده که اگر جدا آید، خود کتابی شود. نیز سخن وی دربخش سخنانی درپیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۳۱۳. شیخ احمد بن محمّد بن عمر قاضی القضاة ـ ملقّب به ـ شهاب‌الدّین خَفاجی مصری حنفی (د. ۱۰۶۹ پس از ۹۰ سالگی).

محبّی (خلاصة الأثر: ۱/۳۳۱-۳۴۳) اورا فراوان ستوده و استادان و تألیفاتش را ذکر کرده و پس از بیان این که او عهده‌دار قضاوت شده و در دمشق سکنا گزیده؛ و نیز در پی آوردن نمونه‌هایی از اشعار او، گفته است: «وی دارای تألیفات رایج؛ از یگانگان دوران؛ همگان بر برتری و چیرگی‌اش متّفق؛ ماه کامل آسمان دانش در زمانهٔ خود؛ آفتاب افق نثر و نظم؛ سرآمدِ نویسندگان؛ و سالار مؤلّفان است که یادکردش چون مَثَل فراگیر شده و اخبارش همچون شهاب در آسمان می‌درخشد. هر که را از معاصرانش دیده یا شنیده‌ایم، اقرار دارد که وی در بیان مطلب و نگارش و نیکونویسی سرآمد است و هیچ کس به پای او نرسد. تألیفات وی فراوان و همه سودمند و درخور است و در همه جا نشر یافته و مایهٔ سعادتی بزرگ برای وی گشته است ... .»

او حدیث غدیر را در کتابش، نسیم الرّیاض (۳/۴۵۶ [۳/۴۱۲]) ـ شرح کتاب الشّفاء تألیف قاضی عیاض، چاپ شده در ۴ مجلّد ـ آورده؛ آن جا که مؤلّف گفته است: «رسول خدا ﷺ (۲۹۴)
دربارهٔ علی فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد.›» آن گاه، او افزوده: «این بیان را پیامبر به هنگام خطابه در غدیر خمّ، فرمود.»

۳۱۴. عبدالحقّ بن سیف‌الدّین دِهْلوی بخاری (د. ۱۰۵۲).

او دارای تألیفات ارزشمند از جمله اللّمعات فی شرح المشکاة، رجال المشکاة، ترجمة فصل الخطاب، جذب القلوب، أخبار الأخیار، و مدارج النّبوّه است.

سخن او در بخش سخنانی در پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۳۱۵. محمّد بن محمّد مصری.

وی مؤلّف کتاب الدُّرَرُ العوال بحلّ ألفاظ بدء المآل است.

او در همان کتاب، در یادکرد از امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفته است: «در فَضل او احادیث

فراوان رسیده؛ از جمله سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله : «هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد.» (عبقات الأنوار: ۲۲۲/۱ [۲۴۸/۷])

۳۱۶. محمّد محبوب العالم بن صفیّ الدّین جعفر بدر العالم.

۱۴۱/۱ او مؤلّف تفسیر مشهور به تفسیر شاهی است. از همین اثر، حدیث نزول آیهٔ تبلیغ در شأن علی علیه‌السلام و حدیث نزول آیهٔ «سأل سائل» در پیرامون رویداد غدیر خواهد آمد.

[سدهٔ دوازدهم]

۳۱۷. سیّد محمّد بن عبدالرّسول بن عبدالسّیّد بن عبدالرّسول حسینی شافعی بَرْزَنْجی (ز. ۱۰۴۰؛ د. ۱۱۰۳).

مرادی (سِلک الدُّرَر: ۶۵/۴) شرح حال وی را آورده و استادان وی در قراءت را یاد نموده است. نیز ذکر کرده که وی به همدان و بغداد و دمشق و قسطنطنیّه و مصر درآمد و از (۲۹۵) دانشورانشان بهره گرفت و آن گاه، در مدینهٔ منوّره سکنا گزید و از سران آن دیار گشت. سپس تألیفات او از جمله النّواقض للرّوافض را یاد کرده است.

یکی از تألیفات وی که مرادی از آن یاد ننموده، کتابی در باب رستگار بودن پدر و مادر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و عمویش ابوطالب است که بخش مربوط به ابوطالب را علّامه زَینی دَحْلان تلخیص نموده و در اثری به نام أسنی المطالب فی نجاة ابی‌طالب [ص۳] آورده و در آغاز آن گفته است: «من به تألیفی ارزشمند از علّامهٔ بزرگوار، مولانا سیّد محمّد بن رسول بَرْزَنْجی (د. ۱۱۰۰) در باب رستگاری والدین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دست یافتم که در پایان آن، به رستگاری ابوطالب، عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرداخته و رستگاری او را با دلیل‌ها و براهین از کتاب و سنّت و اقوال دانشوران، اثبات نموده؛ چندان که هر کس در آن تأمّل کند، به یقین درمی‌یابد که وی رستگار گشته است. او در این کتاب معنای درست نصوصی را که مفادی جز این دارد، تبیین می‌نماید و بدین ترتیب، نشان می‌دهد که همهٔ نصوص، آشکارا بر رستگاری

وی دلالت می‌کند. او دراین تحقیق روشی را پیش گرفته که پیش از وی کسی پیش نگرفته است؛ به گونه‌ای که هرکس منکر رستگاری ابوطالب بوده باشد، به ادلّهٔ او سر می‌سپارد. وی هر دلیلی را که منکران رستگاری ابوطالب اقامه کرده‌اند، به خود ایشان بازگردانده و آن‌ها را بر رستگاری وی اقامه نموده و همهٔ شبهات ایشان را پاسخ گفته و آن شبهات را برای اثبات مدّعای خویش به کارگرفته است. در برخی از این حجّت‌آوری‌ها، او نکات باریکی را طرح کرده که جز دانشوران بسیار توانا، از عهدهٔ فهم آن برنیایند و دانش‌پژوهان کوتاه‌فهم از درک آن ناتوانند. البتّه برخی از آن نکات برای اثبات این مدّعا زاید است و صرفاً برای تقویت ادلّهٔ وی و برانداختن پردهٔ هر شبهه‌ای، مطرح گشته است. از این رو، بر آن شدم که آن مطالب را تلخیص نمایم … .»

عبارت او در بخش سخنانی در پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۳۱۸. برهان‌الدّین ابراهیم بن مرعی بن عطیّهٔ شَبْرَخیتی مصری مالکی (د. ۱۱۰۶).

وی از بزرگان و فضلای مصر است که نزد شیخ اجهوری و شیخ یوسف فیشی فقه آموخت و در حدیث و نحو و جز آن، تألیفاتی فراهم آوَرْد. کتاب الفتوحات الوهبیّه در شرح
۱۴۲/۱ چهل حدیث نووی ـ چاپ شده در مصر ـ از او است. در حالی که به سوی رشید روان بود، در نیل غرق گشت.

(۲۹۶) وی در کتاب الفتوحات الوهبیّه [ص۱۴۰] که ذکر آن رفت، ذیل حدیث یازدهم، نام امیرالمؤمنین علیه‌السلام را یاد کرده وگفته است: «وی همان کسی است که مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ او فرمود: ‹هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هرکه را با او دشمنی ورزد.›»

۳۱۹. ضیاءالدّین صالح بن مهدی بن علی بن عبدالله مَقْبَلی[۱] صَنعانی مکی (ز. ۱۰۴۷؛ د. ۱۱۰۸ در مکه).

شوکانی (البدر الطّالع: ۲۸۸/۱-۲۹۲) شرح حال وی را آورده و گفته است: «او از کسانی

۱. مَقْبَل روستایی بوده از منطقهٔ کوکبان در یمن.

است که در همهٔ دانش‌های کتاب و سنّت چیره‌دست گشت و بر اصول عقاید و اصول فقه و ادبیّات عرب و معانی و بیان و حدیث و تفسیر، تسلّط یافت. او را تألیفاتی است که دانشوران همه را مقبول و محبوب می‌شمارند و در دستیابی بدان‌ها رقابت می‌ورزند و به وجوهی که وی برگزیده، احتجاج می‌نمایند؛ و او شایستهٔ این نیز هست.» سپس تألیفات وی را ذکر نموده و کتاب الأبحاث المسدّدة فی الفنون المتعدّده را از جملهٔ آن‌ها شمرده است.

سخن وی در بخش سخنانی در پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد که به تواتر این حدیث تصریح نموده است.

۳۲۰. ابراهیم بن محمّد بن محمّد کمال‌الدّین حنفی ـ مشهور به ابن‌حمزه ـ حَرّانی دمشقی (د. ۱۱۲۰).

مرادی (سِلک الدُّرَر: ۱/۲۲-۲۴) شرح حال وی را آورده، گوید: «او دانشور پیشوای مشهور محدّث نحوی علّامه، برخوردار از احترام فراوان، نام‌آور به فَضل بسیار، در زمرهٔ محدّثان برجسته و دانشوران نکته‌سنج، و سروری بهره‌ور از شرافت و گوهر و نسب سیادت بود که در دمشق زاده شد و همان جا رشد و نمو کرد.» سپس استادان اخذ و روایت حدیثش را ذکر نموده و گفته است: «در اجازه‌نامهٔ وی، به دستخطّ خودش، دیدم که استادانش به ۸۰ تن می‌رسیده‌اند.» آن گاه، تألیفات و زمان وفاتش را بازگفته است.

(۲۹۷) وی حدیث غدیر را در کتاب البیان و التّعریف [۳/ ۷۴] آورده است که در صفحات ۳۵ و ۴۸ به آن اشاره شد.

۳۲۱. ابوعبدالله محمّد بن عبدالباقی بن یوسف زُرْقانی مصری مالکی (ز. ۱۰۵۵ در مصر؛ د. ۱۱۲۲).

او پایان‌بخش محدّثان در مصر، و بهره‌مند از علوم گوناگون بود. مرادی (سِلک الدُّرَر: ۴/ ۳۲) شرح حال وی را آورده و استادان و تألیفات گرانمایه‌اش را یاد کرده، همچون شرح المواهب اللّدنّیّه ـ چاپ شده در بولاق، در ۸ مجلّد ـ و شرح الموطّأ ـ چاپ شده در

مصر، در ۴ مجلّد ـ. چَلَبی (کشف الظّنون [۲/ ۱۹۰۸]) او را با عنوان سرور علّامهٔ پایان بخش محدّثان ستوده است.

حدیث غدیر از وی در صفحهٔ ۳۴ گذشت. نیز از او، حدیث تهنیت با لفظ سعد خواهد آمد. همچنین وی را در پیرامون درستی و تواتر حدیث غدیر سخنی است که در بخش سخنانی در پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۳۲۲. حسام‌الدّین بن محمّد بایزید سهارَنْپُوری.

۱۴۳/۱ او مؤلّف کتاب مرافض الرّوافض است. در همان کتاب، از بَراء بن عازب و زید بن ارقم، روایت کرده است که چون رسول‌خدا ﷺ به غدیر خمّ درآمد، دست علی را برگرفت و فرمود: «آیا نمی‌دانید که من بر مؤمنان بیش از خودشان ولایت دارم؟» گفتند: «آری.» فرمود: «آیا نمی‌دانید که من بر هر مؤمنی بیش از خودش ولایت دارم؟» گفتند: «آری.» فرمود: «بارخدایا! هر که من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد.» سپس عمر او را دید و به وی گفت: «ای پسر ابوطالب! گوارا باد بر تو. اکنون بر هر مرد و زن مؤمن ولایت یافتی.» این حدیث را احمد روایت کرده است. (عبقات الأنوار: ۱/ ۲۲۵ [۷/ ۲۶۱])

۳۲۳. میرزا محمّد بن معتمدخان بَدَخشی.

(۲۹۸) او مؤلّف کتاب مفتاح النّجا فی مناقب آل العبا؛ و نُزُل الأبرار بما صحّ من مناقب اهل البیت الأطهار ـ چاپ شده در بمبئی ـ است. این دو کتاب از چیره‌دستی مؤلّف در دانش و فنون حدیث و استادی‌اش در اِسناد روایات حکایت می‌کنند.

وی حدیث غدیر را در آن دو کتاب، با طریق‌های فراوان آورده که در صفحات ۱۵ و ۱۸ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۳ و ۲۵ و ۲۷ و ۲۹ و ۳۷ و ۴۴ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۵ و ۵۸ به آن‌ها اشاره شد. نیز از او، حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه خواهد آمد. همچنین او را دربارهٔ درستی حدیث غدیر گفتاری است که در بخش سخنانی در پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۳۲۴ . محمّد صدرالعالم.

وی مؤلّف کتاب معارج العُلی فی مناقب المرتضی است. او حدیث غدیر را با چند طریق در همین کتاب آورده که برخی از آن‌ها در صفحات ۲۴ و ۵۸ و ۵۹ گذشت. نیز از وی، حدیث نزول آیهٔ «سأل سائل» در پیرامون رویداد غدیر؛ و حدیث تهنیت خواهد آمد. همچنین او را دربارهٔ تواتر و صحّت حدیث غدیر گفتاری است که در بخش سخنانی در پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد. (عبقات الأنوار: ۱/ ۲۲۹-۲۳۲ [۷/ ۲۸۰-۲۹۵])

۳۲۵ . حامد بن علی بن ابراهیم بن عبدالرّحیم حنفی دمشقی (مشهور به عِمادی؛ ز. ۱۱۰۳ در دمشق؛ د. ۱۱۷۱).

مرادی (سِلک الدُّرَر: ۲/ ۱۱-۱۹) شرح حال وی را آورده وگفته است: «وی، همانند پدرش مفتی حنفیان در دمشق و بزرگِ آن دیار بود. بزرگوار، محترم، تیزهوش، دانشور، فقیه، فاضل، چیره‌دست درباب فقهی ارث و تقسیم میراث، دانشوری پژوهنده، ادیب، دانا، هوشمند، کمال‌یافته، و پیراسته به شمار می‌رفت.» سپس استادان و تألیفات فراوان و گرانمایهٔ وی را برشمرده؛ از جمله: الصّلات الفاخرة بالأحادیث المتواتره ـ چاپ مصر ـ. آن گاه، نمونه‌هایی از نظم و نثر وی را آورده که نشان دهندهٔ تسلّطش بر ادبیّات است.

او حدیث غدیر را از طریق‌های بسیار، روایت کرده و در کتاب الصّلات الفاخره، آن را از
(۲۹۹) احادیث متواتر شمرده است. عبارت او در بخش سخنانی در پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۱۴۴/۱ **۳۲۶ . عبدالعزیز[1] ابوولیّ‌الله احمد بن عبدالرّحیم عُمَری دِهْلوی (د. ۱۱۷۶)[2].**

وی از مؤلّفان پُرکار است که این آثار سودمند از وی به چاپ رسیده است: أجوبة المسائل

۱. مقصود جناب مؤلّف، ابوعبدالعزیز ولیّ‌الله احمد بن عبدالرّحیم است؛ لیکن در نگارش نام، سهوی صورت پذیرفته است.(غ.)

۲. در نزهة الخواطر (۷/ ۲۷۵-۲۸۳) شرح حالی مفصّل همراه ستایش بسیار از وی آمده و ولادتش در ۱۱۵۹ و وفاتش در ۱۲۳۹ دانسته شده است.(ط.)

الثّلاث؛ الإنصاف فی بیان سبب الإختلاف؛ تنویر العینین؛ رسائل الدّهلوی؛ حجّة الله البالغة فی أسرار الأحادیث وعلل الأحکام؛ شرح تراجم أبواب صحیح البخاری؛ عقد الجید فی الإجتهاد والتّقلید؛ فتح الخبیر بما لابدّ من حفظه فی علم التّفسیر؛ الفوز الکبیر همراه با فتح الخبیر فی أصول التّفسیر؛ القول الجمیل دربارهٔ تصوّف؛ قرّة العینین؛ و ازالة الخفاء.

او (قرّة العینین [ص۱۶۸]) از بَراء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است که چون رسول خدا ﷺ به غدیر خمّ درآمد، دست علی را برگرفت و فرمود: «آیا نمی‌دانید که من بر مؤمنان بیش از خودشان ولایت دارم؟» گفتند: «آری.» فرمود: «بارخدایا! هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هرکه را با او دشمنی ورزد.» سپس عمر او را دید و به وی گفت: «ای پسر ابوطالب! گوارا باد بر تو. اکنون بر هر مرد و زن مؤمن ولایت یافتی.» این حدیث را احمد روایت کرده است.

همو (إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء [۲۵۹/۲]) آن چه از حدیث غدیر راکه حاکم از زید بن ارقم روایت نموده، آورده است. این روایت با دو لفظ و دو طریق در صفحهٔ ۳۱ گذشت.

۳۲۷. محمّد بن سالم بن احمد مصری حَفْنی[۱]؛ شمس‌الدّین شافعی (ز. ۱۱۰۱؛ د. ۱۱۸۱). **(۳۰۰)**

وی از فقیهان و دانشوران و استادان صاحب فن در قاهره بود. شرح حال او در سِلک الدُّرَر (۹۴/۴)؛ و الخِطَطُ الجدیده (۷۴/۱۰) یافت می‌شود. او را تألیفات ارزشمندی است؛ از جمله: انفس نفائس الدُّرَر ـ چاپ شده در حاشیهٔ المنح المکّیه ـ؛ حاشیه بر شرح عُزَیزی بر الجامع الصّغیر؛ و الثّمرة البهیّة فی أسماء الصّحابة البدریّه.

او حدیث غدیر را در السّراج المنیر فی شرح الجامع الصّغیر [۴۵۹/۲؛ ۳۸۷/۳] که چاپ شده، آورده است.

---

۱. منسوب به حفنه از توابع بلبیس در مصر. [معجم البلدان: ۲۷۶/۲]

۳۲۸ . سیّد محمّد بن اسماعیل بن صلاح امیریمانی صَنعانی حسینی (ز. ۱۰۵۹[1]؛ د. ۱۱۸۲).

او از شاعران غدیر است که شعر و شرح حالش در بخش شاعران سدهٔ دوازدهم خواهد آمد.

حدیث غدیر از وی در صفحهٔ ۳۶ گذشت. نیز از وی، حدیث تهنیت؛ و همچنین گفتاری در بخش سخنانی در پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۳۲۹ . شهاب‌الدّین احمد بن عبدالقادر حِفْظی شافعی.

او از شاعران غدیر است که شعر و شرح حالش در بخش شاعران سدهٔ دوازدهم خواهد آمد.

عبارت او در بخش سخنانی در پیرامون سند حدیث غدیر؛ و نیز در شرح حالش خواهد آمد.

[سدهٔ سیزدهم]

۱۴۵/۱ **۳۳۰ . ابوالفیض محمّد بن محمّد مرتضی حسینی زَبیدی حنفی (ز. ۱۱۴۵؛ د. ۱۲۰۵).**

(۳۰۱) وی صاحب تاج العروس فی شرح القاموس است که مرجع یگانهٔ لغت به شمار می‌رود. اصلش از واسط عراق بود؛ در هند زاده شد؛ و در زبیدِ یمن نشو و نما نمود. سپس به حجاز کوچ کرد و آن گاه، در مصر اقامت گزید. از انواع علوم بهره‌مند و در آن‌ها مسلّط گشت؛ چندان که شهرت و فضلش فراگیر شد و کتاب‌هایی گرانمایه و بس ارزشمند فراهم آورد؛ از جمله: اتحاف السّادة المتّقین فی شرح إحیاء العلوم غَزالی ـ چاپ شده در ۱۰ مجلّد ـ؛ و اسانید الصّحاح السّت. برخی از آثار وی به چاپ رسیده‌اند.

او (تاج العروس: ۳۹۹/۱۰) در برشماری معانی کلمهٔ مولی گفته است: «و نیز ولیّ، آن است که [به عنوان سرپرست] کار تو را عهده‌دار گردد. مولی و ولیّ، به یک معنا هستند. و از همین باب است این حدیث: ‹هر زنی که بدون رخصت مولایش ازدواج نماید، ... .› برخی همین حدیث را چنین روایت کرده‌اند: ‹ ... بدون رخصت ولیّش ازدواج نماید ... .›

---

۱. ۱۰۹۹ صحیح است. (م.)

ابن سلام، از یونس روایت کرده است که در دین، مولی همان ولیّ است. از این باب است سخن پروردگار بزرگ: ‹این از آن رواست که خداوند مولای ایمان آورندگان است؛ و کافران را مولایی نیست.› [محمّد/۱۱]؛ یعنی ایشان را ولیّی نباشد. و نیز از همین باب است این حدیث: ‹هر که من مولای او هستم، … .›؛ یعنی: هر که من ولیّ او هستم. شافعی گوید: ‹این حدیث در معنای ولای اسلام برداشت گردد.› نیز این واژه به معنای یاری کننده هم به کار رود. این را جوهری نقل نموده؛ و حدیث ‹هر که من مولای او هستم … .› به همین معنا هم تفسیر شده است.»[1]

۳۳۱. ابوعرفان شیخ محمّد بن علی صَبّان شافعی (د. ۱۲۰۶).

او در مصر زاده شد و نشو و نما نمود و نزد دانشوران آن دیار تحصیل کرد؛ چندان که در علوم عقلی و نقلی چیرگی یافت و به پژوهش و دقّت ورزی مشهور گشت و آوازه‌اش در مصر و شام فراگیر شد. او تألیفات سودمند بسیار فراهم آورْد که بیش از ۱۰ عنوان آن به چاپ رسیده است. از جملهٔ این آثار، اسعاف الرّاغبین فی سیرة المصطفی و فضائل اهل بیته الطّاهرین است که در ۱۱۸۵ نگاشته شده است. وی (اسعاف الرّاغبین فی سیرة المصطفی و فضائل اهل بیته الطّاهرین، چاپ شده در حاشیهٔ نورالأبصار: ص۱۵۲) گوید: «پیامبر ﷺ در روز غدیر خمّ فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد. دوستش را دوست بدار؛ دشمنش را دشمن شمار؛ یاورش را یاری کن؛ هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه؛ و او را مدار حق قرار ده.› ۳۰ تن از صحابه، این حدیث را از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند و بسیاری از طریق‌های آن صحیح یا حسن است.» (۳۰۲)

۳۳۲. رشیدالدّین خان دِهْلوی.

وی در رسالهٔ الفتح المبین فی فضائل اهل بیت سیّد المرسلین گوید: «طَبَرانی با ذکر سند از

۱. در نقل سخن وی، به روایت وی از حدیث غدیر عنایت شده؛ نه آن چه در بارهٔ مفاد آن گفته است.

۱۴۶/۱ ابن‌عمر و جز او، روایت کرده است که رسول خدا ﷺ در غدیر خمّ فرمود: «هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هرکه را با او دشمنی ورزد.» (عبقات الأنوار: ۲۳۸/۱ [۳۲۱/۷])

۳۳۳. مولوی محمّدمبین لَکهْنوی.

وی (وسیلة النّجاة [ص۱۰۱-۱۰۳]) از طریق حاکم [المستدرک علی الصّحیحین: ۱۱۸/۳-۱۴۳] با لفظ زید بن ارقم و ابن‌عبّاس؛ از طریق طَبَرانی [المعجم الکبیر: ۱۸۰/۳] با سند صحیح از ابوالطُفیل، از حُذَیفة بن اُسَید؛ از طریق احمد [المسند: ۳۵۵/۵ و ۵۰۱] از بَراء بن عازب و زید بن ارقم؛ از طریق ابن‌حِبّان و حاکم، از ابن‌عبّاس؛ از طریق احمد [المسند: ۵۸۳/۶] و طَبَرانی [المعجم الکبیر: ۱۷۳/۴] از ابوایّوب و گروهی از صحابه، از علی و زید بن ارقم و ۳۰ تن از صحابه؛ از مسند طَبَرانی [۱۶۵/۵-۱۶۶] از ابوالطُفیل، از زید بن ارقم؛ از مِشکاة المَصابیح
(۳۰۳) [۳۵۶/۳ و ۳۶۰] از بَراء بن عازب و زید، از طریق احمد و تِرمِذی [السّنن: ۵۹۱/۵]؛ و از الصّواعق المحرقه تألیف ابن‌حَجَر [ص۱۲۲] به نحو مُرسَل، حدیث غدیر را روایت کرده است. (عبقات الأنوار: ۲۳۹/۱ [۳۲۲/۷])

۳۳۴. مولوی محمّدسالم بخاری دِهْلوی.

او در رسالة اصول الإیمان، حدیث غدیر را چنان که احمد، از بَراء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده، آورده است. (عبقات الأنوار: ۲۴۰/۱ [۳۲۹/۷])

حدیث غدیر از وی، در صفحهٔ ۵۷ گذشت.

۳۳۵. مولوی ولیّ‌الله لَکهْنوی.

او (مرآة المؤمنین فی مناقب اهل بیت سیّد المرسلین) حدیث غدیر را که ابن‌حَجَر (الصّواعق المحرقه) از طَبَرانی آورده؛ آن چه از عامر بن سعد و عایشه بنت سعد، از سعد گذشت؛ و حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه را که از خصائص نَسائی، با لفظ زید بن یُثَیْع و ابوالطُفیل عامر، خواهد آمد، آورده و آن گاه، گفتار ابن‌حَجَر را دربارهٔ صحّت حدیث

غدیر و نامعتبر بودن ایرادات به صحّت آن، نقل کرده است. (عبقات الأنوار: ۱/ ۲۴۰-۲۴۴ [۷/ ۳۳۲-۳۴۶])

۳۳۶. مولوی حیدرعلی فیض‌آبادی.

او (منتهی الکلام [ص۷۲]) حدیث غدیر را به نقل از احمد بن حنبل و ابن ماجه [السّنن: ۱/ ۴۳] آورده است. (عبقات الأنوار: ۱/ ۲۴۴ [۷/ ۳۴۶])

۳۳۷. قاضی محمّد بن علی بن محمّد شوکانی صَنعانی (ز. ۱۱۷۳[۱]؛ د. ۱۲۵۰). (۳۰۴)

او فقیه چیره‌دست، بهره‌ور از علوم گوناگون و سرآمد در فضائل، و مؤلّفی پرکار و دارای تألیفات نیکو است که در شرح حال‌نامه‌ای خودنوشت و مفصّل که در کتابش، البدر الطّالع (۲/ ۲۱۴-۲۲۵) آورده، استادانش در حکمت و کلام و فقه و اصول و حدیث و فنون آن و معانی و بیان و علوم عربی را ذکر نموده و رساله‌ها و کتاب‌های خویش را که به ۱۰۰ عنوان بالغ می‌شود، یاد کرده است. البتّه او را تألیفات دیگری نیز هست که در شمار کتاب‌هایش از آن‌ها یاد ننموده و حاشیه‌نویس کتاب البدر الطّالع، آن‌ها را استدراک کرده است. بسیاری از تألیفات وی به چاپ رسیده که از چیره‌دستی‌اش در فنون و علوم شرعیِ کتاب و سنّت و شاخه‌های مرتبط با آن، همچون رجال‌شناسی ۱۴۷/۱ و شناخت اسناد احادیث، حکایت می‌کند. نیز شرح حالی از او در مقدّمهٔ کتابش، نیل الأوطار [۱/ ۳] ـ چاپ شده در بولاق، در ۸ مجلّد ـ به قلم حسین بن محسن سُبْعی درج گشته است.

از تفسیر وی، فتح القدیر، حدیث نزول آیهٔ تبلیغ در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام در پیرامون رویداد غدیر خواهد آمد.

۳۳۸. سیّد محمود بن عبدالله حسینی آلوسی؛ شهاب‌الدّین ابوالثناء بغدادی شافعی (ز. ۱۲۱۷ در کرْخ؛ د. ۱۲۷۰).

او از نوابغ و برجستگان عراق است که شهرتش جهانگیر گشته و در انواع فنون و علوم

---

۱. او، خود (البدر الطّالع) به نقل از پدرش چنین آورده؛ امّا دیگران تاریخ ولادتش را ۱۱۷۲ دانسته‌اند.

دست داشت. از خانواده‌ای عراقی و مشهور و ریشه‌دار در علم و ادب بود و تألیفات گرانمایهٔ فراوان داشت که تعداد آن‌ها درخورِ عنایت است.[1]

به حدیث وی در صفحات ۲۰ و ۳۷ و ۴۴ و ۵۲ و ۵۳ اشاره شد. نیز از وی، حدیث نزول

(۳۰۵) آیهٔ تبلیغ در شأن امیرالمؤمنین علیه‌السلام خواهد آمد. همچنین اورا دربارهٔ صحّت حدیث غدیر گفتاری است که در بخش سخنانی در پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۳۳۹. شیخ محمّد بن درویش حُوت بیروتی شافعی (د. ۱۲۷۶).

وی (أسنی المطالب فی أحادیث مختلفة المراتب ـ چاپ بیروت ـ [ص۴۶۱]) گفته است: «احمد و نیز صاحبان کتاب‌های سنن، جز ابوداوود، حدیث ‹هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› را آورده‌اند و آن را صحیح شمرده‌اند. نیز این حدیث با لفظ ‹هر که من ولیّ او هستم، علی نیز ولیّ او است.› نقل شده که احمد و نَسائی و حاکم آن را روایت کرده و حاکم آن را صحیح شمرده است.»

۳۴۰. شیخ سلیمان ابن‌شیخ ابراهیم ـ معروف به خواجه‌کلان ـ ابن‌شیخ محمّد ـ معروف به باباخواجه ـ حسینی بلخی قُنْدُوزی حنفی (اهل بلخ؛ د. ۱۲۹۳[2] در قسطنطنیه [= استانبول]).

وی از برجستگان بی‌مانند و در شمار نوابغ دانش حدیث و فنون آن بود که این آثار از او است: أجمع الفوائد، مشرق الاکوان، و ینابیع المودّه که بس رایج است و بارها در جای‌های گوناگون به چاپ رسیده است.

حدیث غدیر از وی در صفحات ۱۸ و ۲۲ و ۲۴ و ۲۵ و ۴۵ و ۴۸ و ۵۳ گذشت.

۳۴۱. سیّد احمد بن مصطفی قادین‌خانی.

او مؤلّف کتاب هدایة المرتاب فی فضائل الأصحاب است که در آستانه [= استانبول] چاپ شده است.

از وی، شعر امیرالمؤمنین علیه‌السلام دربارهٔ غدیر [درهمین کتاب: ۵۹/۲] خواهد آمد.

---

۱. برای مطالعهٔ شرح حال او به این مأخذها مراجعه کنید: أعلام العراق (ص۲۱)؛ مشاهیر عراق (۱۹۸/۲)؛ جلاء العینین (ص۲۷ و ۲۸)؛ و... .

۲. زِرِکْلی (الأعلام: ۳۹۰/۲ [۱۲۵/۳]) وفات وی را در ۱۲۷۰ دانسته است.

[سدهٔ چهاردهم]

۳۴۲. سیّد احمد بن زَینی بن احمد دَحْلان مکی شافعی (ز. ۱۲۳۲ درمکه؛ د. ۱۳۰۴ درمدینهٔ منوّره). ۱۴۸/۱

او مفتی شافعیان درمکّه و شیخ الإسلام آن دیار، دانشوری بهره‌مند از فنون گوناگون، فقیهی بهره‌ور از علوم، مورّخی چیره‌دست، و دارای تألیفات بسیار بود که بیش از ۲۰ عنوان آن‌ها چاپ شده است. **(۳۰۶)**

ابوبکر عثمان بن محمّد بَکْری دِمْیاطی درشرح حال وی کتابی مستقل با نام نَفحة الرّحمان فی مناقب السّیّد احمد زَینی دَحْلان ـ چاپ شده در مصر ـ نگاشته است. از وی حدیث تهنیت خواهد آمد.

۳۴۳. شیخ یوسف بن اسماعیل نَبْهانی بیروتی.

او رئیس دادگاه حقوقی بیروت بود و منتخب الصّحیحین من کلام سیّد الکونین ـ چاپ شده در مصر به سال ۱۳۲۹ ـ از او است. کاوشگری بزرگ و ادیبی پرمایه بود. حدّاد (القول الفصل: ۴۴۴/۱) گوید: «او دانشور دوران و استادی علّامه بود که در حدیث و ادب تألیفات فراوان نگاشت که نزدیک به ۵۰ عنوان از آن‌ها در مصر و بیروت چاپ شده است. شرح حال خود را درکتابش، الشّرف المؤبّد (ص۱۴۰-۱۴۳) آورده است.»

از وی، حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه خواهد آمد.

۳۴۴. سیّد مؤمن بن حسن مؤمن شِبْلَنْجی[1].

او مؤلّف نورالأبصار فی مناقب آل بیت النّبی المختار ـ چاپ شده در ۵ نوبت یا بیش‌تر ـ است و در آغاز آن، شرح حالی از وی نگاشته شده که در آن، از استادانش در علوم گوناگون و نیز برخی از تألیفاتش یاد شده است. در ۱۲۵۰ و اندی، ولادت یافت. تاریخ وفاتش را درنیافته‌ام.

از وی، حدیث نزول آیهٔ «سأل سائل» در پیرامون رویداد غدیر خواهد آمد.

---

۱. منسوب به شبلنجا که آبادی‌ای است در مصر.

۳۴۵. شیخ محمّد عبده بن حسن خیرالله مصری (د. ۱۳۲۳).

وی مفتی و علّامهٔ بزرگ مصر بود و در دانش شهرتی درخور داشت و در اصلاحگری
(۳۰۷) وکوشش برای مصالح امّت اسلام، به استواری گام می‌نهاد. در مشاهیر الشّرق (۱/ ۳۰۰ [مج۱۶/ ۲۱])، تاریخ الأدب العربی (ص۴۳۴-۴۳۹ [ص۴۴۳])، و جز آن دو، شرح حال وی آمده است.

در صفحات ۱۹ و ۲۰ و ۴۴ به حدیث او اشاره شد. نیز از وی، حدیث نزول آیهٔ تبلیغ در شأن امیرالمؤمنین علیه‌السلام و پیرامون ماجرای غدیر خواهد آمد.

۳۴۶. سیّد عبدالحُمَید ابن سیّد محمود آلوسی بغدادی شافعی (نابینا؛[1] ز. ۱۲۳۲؛ د. ۱۳۲۴).

وی علّامه و ادیب یگانهٔ بغداد، پایتخت عراق، بود. کتاب نثر اللآّلی فی شرح نظم الأمالی
۱۴۹/۱ از وی چاپ شده است. در همین کتاب (ص۱۶۶) حدیث غدیر را از فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام شمرده و نیز در همان (ص۱۷۰) دربارهٔ مفاد آن سخن رانده و آن را از مسلّمات سرچشمه گرفته از وحی الاهی دانسته و نیز در آن (ص۱۷۲) غدیر خمّ را معیّن نموده و به آن حدیث اشاره کرده است.

۳۴۷. شیخ محمّد بن حبیب‌الله بن عبدالله یوسفی ـ به حسب نسبت ـ **مدنی** ـ به حسب مهاجرت ـ **شِنْقیطی** ـ به حسب سرزمین ـ.

وی پژوهشگر و محدّثِ علّامهٔ سرزمین مصر بود. این آثار که همگی در مؤسّسات علمی به سال ۱۳۴۵ چاپ شده‌اند، از اویند: اکمال المنّة باتّصال سند المصافحة المدخلة للجنّه؛ إیقاظ الاعلام لوجوب اتّباع رسم مصحف الامام؛ ثبت الشّیخ الأمیر الکبیر؛ و الخلاصة النّافعه ـ و به ضمیمه‌اش: ارجوزة النّصائح الدّینیّه ـ.

وی (کفایة الطّالب لمناقب علی بن ابی‌طالب ـ چاپ شده در مصر ـ: ص۲۸-۳۰) حدیث

۱. در یک سالگی، بیماری آبله بینایی‌اش را ستائد.

گواه خواهی روز رَحْبَه را چنان که تِرمِذی [السّنن: ۵/ ۵۹۱] با ذکر سند از ابوسَریحَه یا زید؛ ابن سَمّان، از بَراء بن عازب؛ احمد (المسند [۵/ ۵۰۱]) از زید؛ همو (المناقب) از عمر و از طریق ابن ابی حاتِم؛ و از طریق احمد [المسند: ۱/ ۱۸۹] از سعید بن وَهْب آورده اند؛ و نیز حدیث سوارگان را از طریق احمد [المسند: ۶/ ۵۸۳] و بَغَوی؛ و هم حدیث غدیر را چنان که ابن عبدالبَرّ (الإستیعاب [۳/ ۱۰۹۹]) از بُرَیْده و ابوهریره و جابر و بَراء و زید آورده، نقل کرده است. (۳۰۸)

۳۴۸. قاضی بهلول بهجت شافعی.

وی قاضی زنکه زور[1] و مؤلّف تاریخ آل محمّد به زبان ترکی است که میرزا مهدی تبریزی آن را به فارسی برگردانده و فاضل برجسته شیخ میرزا علی قمشه‌ای آن را به عربی ترجمه کرده است. این کتاب وی از آثار نیکوی روزگار به شمار می‌رود و از تسلّط او بر حدیث و تاریخ و مباحث دینی حکایت می‌کند. از دیگر آثار او است: مائة یوم ـ کتابی است داستانی درباره رویداد صِفّین ـ؛ الإرشاد الحمزوی؛ حُجر بن عَدیّ ـ اثری است به نظم ـ؛ الحقوق الإرثیّه؛ و آثار آذربیجان ـ اثری است ادبی، تاریخی، جغرافیایی ـ.

به طریق‌هایی که وی برای حدیث غدیر ذکر نموده، در صفحات ۱۶ و ۲۰ و ۲۲ و ۲۴ و ۲۷ و ۲۹ و ۳۸ و ۴۵ و ۴۹ اشاره شد.

۳۴۹. عبدالمسیح اَنطاکی مصری.

وی نویسنده‌ای بنام و از شاعران غدیر در سدهٔ چهاردهم است که در بخش مربوط، شعر و شرح حالش خواهد آمد.

۳۵۰. دکتر احمد فرید رِفاعی.

او در پانوشت معجم الادباء (۱۴/ ۴۸) دو بیت از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در پیرامون روز غدیر آورده است.

---

۱. استانی است در کشور ارمنستان که نام کنونی آن، سیونیک است. (ن.)

۳۵۱. استاد احمد زکی عِدوی مصری.

وی مدیر بخش تصحیح کتاب‌ها در دار الکتب المصریّه است و آثار گرانمایه و جاودانی در تعلیقه‌نویسی برکتاب‌ها از خود برجای نهاده است. وی حدیث غدیر را در (۳۰۹)
پی‌نوشت الأغانی (۷/ ۲۶۳) از چاپ اخیر آورده است. ۱۵۰/۱

۳۵۲. استاد احمد نسیم مصری.

او عضو بخش ادبی دار الکتب المصریّه است. وی حدیث غدیر را در پانوشت دیوان مِهیار (۲/ ۱۸۲) آورده است.

۳۵۳. استاد حسین علی اعظمی بغدادی.

وی مدیر دانشکدهٔ حقوق بغداد و از شاعران غدیر است که شعر و شرح حال وی در بخش شاعران سدهٔ چهاردهم خواهد آمد. او، خود، به من گفت که کتابی دربارهٔ امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام دارد که در آن نیز حدیث غدیر را متذکّر شده است.

۳۵۴. سیّد علی جلال‌الدّین حسینی مصری.

او پژوهنده‌ای چیره‌دست و ادیب و شاعر است. دیوانش با نام حدیث نفس چاپ شده است. نیز کتابی از او با نام الحسین علیه‌السلام در ۲ مجلّد در قاهره به چاپ رسیده است. حدیث غدیر را در همان (۱/ ۱۳۲) آورده است.

۳۵۵. استاد محمّد محمود رافعی مصری.

شرحی که وی بر هاشمیّات کمیت نگاشته و بارها در مصر چاپ شده، از تسلّط او بر تاریخ و ادب حکایت می‌کند. بیتی از کمیت چنین است:

ویوم الدَّوْح دَوْح غدیر خمّ   اَبان له الولایة لو اطیعا

و در آن روز درختان بزرگِ سایه‌گستر، درختان بزرگِ سایه گستر غدیر خمّ، ولایت وی را آشکارا بیان کرد؛ اگر از پیامبر فرمان می‌بردند.

او در شرح این بیت، آورده است: «دوح، درخت بزرگ را گویند؛ و مفرد آن، دوحه است.

غدیر خمّ، جایی است میان مکّه و مدینه. اَبانَ، یعنی آشکار کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ‹بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری نما؛ و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه.› و نیز فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› و عمر گفت: ‹خوشا تو را ای علی! مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.›» (شرح هاشمیّات کمیت: ص۸۱)

۳۵۶. استاد محمّد شاکر خیّاط نابُلُسی اَزْهَری مصری. (۳۱۰)

او شرح کنندهٔ هاشمیّات کمیت است و شرحش در ۱۳۲۱ در مصر چاپ شده است. بیتی از کمیت چنین است:

و یوم الدَّوْح دَوْح غدیر خمّ　　　اَبان له الولایة لو اطیعا

و در آن روز درختان بزرگِ سایه‌گستر، درختان بزرگِ سایه گستر غدیر خمّ، ولایت وی را آشکارا بیان کرد؛ اگر از پیامبر فرمان می‌بردند.

او در شرح این بیت، در کتاب یاد شده (ص۶۰) گوید: «غدیر خمّ نام مکانی است میان مکّه و مدینه در جُحفه. اَبان له الولایه: امام احمد، از ابوالطُفیل روایت کرده که در سال ۳۵ علی مردم را در میدانگاه کوفه گِردآورْد و به ایشان گفت: ‹هر مرد مسلمان را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم که آن چه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله ـ آن گاه که در غدیر خمّ برپاخاست ـ شنیده، بدان شهادت دهد!› پس ۳۰ تن برخاستند و شهادت دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد.›»

۳۵۷. استاد عبدالفتّاح عبدالمقصود مصری.

۱۵۱/۱ او صاحب کتاب الإمام علی، در ۴ مجلّد، است. وی در ستایش‌نامه‌ای که بر همین کتاب ما، الغدیر، نگاشته و در مقدّمهٔ مجلّد ۶ خواهد آمد، باور خویش به حدیث غدیر را ابراز داشته است.

۳۵۸. استاد شیخ محمّد سعید دحدوح.

وی از امامان جماعت در حلب است که در نامه‌ای به علّامهٔ دانشور حجّة الاسلام، شیخ محمّد حسین مظفّری، حدیث غدیر را ثابت دانسته که عین آن به تفصیل در آغاز مجلّد ۸ خواهد آمد.

۳۵۹. استاد صفاء خلوصی.

او ساکن لندن و درس خواندهٔ دانشگاه همان شهر و نیز مدرّس آن است. در نامه‌ای که وی برای ما نوشته، حدیث غدیر را از مسلّمات شمرده که متن آن در آغاز مجلّد ۵ خواهد آمد.

۳۶۰. حافظ تلاشگر ناصرالسّنّه شهاب‌الدّین ابوالفیض احمد بن محمّد بن صدّیق.

(۳۱۱) او صاحب تألیفات ارزشمند است. وی حدیث غدیر را در کتاب گرانقدر تشنیف الآذان (ص۷۷) به نقل از گروهی بسیار از حافظان با ذکر سندهاشان، از ۴۵ صحابی آورده که عبارتند از: علی امیرالمؤمنین، امام حسن نوادهٔ پیامبر، امام حسین نوادهٔ پیامبر، عبدالله بن عبّاس، بَراء بن عازب، زید بن ارقم، بُرَیْده، ابوایّوب، حُذَیفة بن اَسید، سعد بن ابی‌وقّاص، انس بن مالک، ابوسعید خُدْری، جابربن عبدالله، عمرو بن ذی‌مُرّ، عبدالله بن عمر، مالک بن حویرث، حُبْشی بن جُنادَه، جَریر بن عبدالله بَجَلی، عُماره، عمّار بن یاسر، ریاح بن حارث، عمر بن خطّاب، نُبیط بن شُریط، سَمُرَة بن جُنْدَب، ابولیلی، جُنْدَب انصاری، حبیب بن بُدَیل، قیس بن ثابت، زید بن شُرَحْبیل، عبّاس بن عبدالمطّلب، عبدالله بن جعفر، سَلَمَة بن اَکوَع، زید بن ثابت، ابوذر غِفاری، سلمان فارسی، یَعْلیٰ بن مُرّه، خُزَیمة بن ثابت، سهل بن حُنَیف، ابورافع، زید بن حارثه، جابر بن سَمُرَه، ضَمْرهٔ اسلمی، عبدالله بن ابی‌اَوفیٰ، عبدالله بن بُسْر مازِنی، عبدالرّحمان بن یَعْمَر دُئَلی، ابوالطُفیل عامر، سعد بن جُنادَه، عامر بن عُمَیره، حَبّهٔ عُرَنی، ابواُمامه، عامر بن لیلی، وحشی بن حَرْب، عایشه، امّ‌سَلَمَه، و طلحة بن عُبَیدالله.

به خواست خداوند، عبارت وی در بخش سخنانی در پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

«همانا در این، یادکردی است برای هر کس که دارای قلب است یا گوش فرادهد و گواه باشد.» [ق/۳۷]

نویسندگان در بارهٔ حدیث غدیر (۳۱۳) ۱۵۲/۱

اهتمام دانشوران به حدیث غدیر، چندان بلیغ است که به ذکر اسناد آن در لابه لای کتاب‌ها بسنده نکرده‌اند؛ بلکه گروهی به فراهم ساختن آثار مستقل در این باب پرداخته و سندهایی را که به ایشان رسیده و طریق‌های صحیح نزد خود را تدوین نموده‌اند تا آن را از گزند کهنگی و تحریف دور دارند. از جملهٔ این مؤلّفان، می‌توان از این کسان نام برد:

۱. ابوجعفر محمّد بن جَریر بن یزید بن خالد طبری آملی (ز. ۲۲۴؛ د. ۳۱۰).

شرح حال وی در صفحهٔ ۱۰۰ گذشت. کتاب الولایه درزمینهٔ طریق‌های حدیث غدیر از او است. او حدیث غدیر را از هفتاد و اندی طریق روایت کرده است. حَمَوی (معجم الأدباء: ۸۰/۱۸) در شرح حال وی گوید: «کتاب فضائل علی بن ابی‌طالب عليه‌السلام از او است که در آغازش، در پیرامون صحّت احادیث رسیده در باب غدیر خمّ سخن رانده و سپس فضائل علی را آورده و البتّه آن را به اتمام نرسانده است.»

همو (همان: ۸۴/۱۸) گفته است: «شیوهٔ طبری چنین بود که هرگاه بدعتی را از کسی می‌دید، او را دور می‌کرد و طرد می‌نمود. یکی از استادان بغداد در آن روزگار به تکذیب غدیر خمّ پرداخته و گفته بود: ‹علی بن ابی‌طالب در آن هنگام که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در غدیر خمّ به سر می‌برد، در یمن بود.› همو در قصیده‌ای مرکّب، در وصف سرزمین‌ها و منزل‌ها، ابیاتی در اشاره به معنای حدیث غدیر دارد و گوید:

سپس به غدیر خمّ برگذشتیم؛ همان که در بارهٔ آن و در پیرامون علی و پیامبر امّی بسیار (۳۱۴)
دروغ بافته‌اند.

چون این خبر به ابوجعفر طبری رسید، گفتار دربارهٔ فضائل علی بن ابی‌طالب را آغاز نمود و طریق‌های حدیث غدیر را برشمرد. پس مردمی بسیار برای شنیدن سخنانش گردآمدند و گروهی از رافضیان که در حقّ اصحاب رضی‌الله‌عنهم سخنان ناروا بر زبان می‌رانند، نیز جمع گشتند. از این رو، وی نخست به بیان فضائل ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما پرداخت.»

ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۵۴/۲ [۷۱۳/۲]) گوید: «چون به محمّد بن جَریر خبر رسید که ابن ابی‌داوود دربارهٔ حدیث غدیر خمّ چون و چرا کرده، کتاب الفضائل را فراهم کرد و در صحّت آن سخن رانْد. من مجلّدی از کتاب او را در طریق‌های حدیث غدیر دیدم و از بسیاریِ آن‌ها در حیرت فرورفتم.»

۱۵۳/۱ ابن کَثیر (البدایة و النّهایه: ۱۴۶/۱۱ [۱۶۷/۱۱]) در شرح حال طبری گوید: «از وی کتابی دیدم که در آن طریق‌های حدیث غدیر خمّ را در ۲ مجلّد بزرگ گردآورده و نیز کتابی از او دیدم که شامل طریق‌های حدیث طیر است.»

ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۳۳۹/۷ [۲۹۷/۷]) کتاب یاد شده را به او نسبت داده و نیز شیخ الطّائفه طوسی (الفهرست [ص۱۵۰]) آن را از وی دانسته و گفته است: «این کتاب را احمد بن عبدون، از ابوبکر دوری، از ابن کامل، از خودِ طبری، برای ما روایت کرده است.»

سیّد ابن طاووس (إقبال الأعمال [چاپ دوم سنگی: ص۴۵۳]) گوید: «و از این جمله، کتابی است که محمّد بن جَریر طبری، صاحب تاریخ بزرگ، گردآورده و آن را الرّدّ علی الحُرقُوصیّه نامیده و در آن، حدیث غدیر را روایت نموده و ۷۵ طریق برای آن ذکر کرده است.»

(۳۱۵) **۲. ابوالعبّاس احمد بن محمّد بن سعید هَمْدانی؛ حافظ ابن عُقْدَه (د. ۳۳۳).**

کتاب الولایه مشتمل بر طریق‌های حدیث غدیر از او است. وی در این کتاب، حدیث غدیر را با ۱۰۵ طریق آورده و ابن اثیر (اُسد الغابه)؛ و نیز ابن حَجَر (الإصابه) ـ چنان که گذشت ـ از آن فراوان نقل کرده‌اند.

ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۳۳۹/۷ [۲۹۷/۷]) پس از ذکر حدیث غدیر گوید: «ابوالعبّاس

ابن‌عُقْدَه، این حدیث را صحیح شمرده و طریق‌های آن را گردآورده و از حدیث ۷۰ صحابی، و بلکه بیش‌تر، با ذکر سند آورده است.»

همو (فتح الباری [۷۴/۷]) گفته است: «وامّا حدیث ‹هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.›؛ تِرمِذی و نَسائی آن را با ذکر سند آورده‌اند و طریق‌های آن بسی فراوان است که ابن‌عُقْدَه درکتابی مستقل آن‌ها راگردآورده و بسیاری ازآن‌ها صحیح یا حسن هستند.»

شمس‌الدّین مُناوی شافعی (فیض القدیر: ۲۱۸/۶) این کتاب را در ردیف آثار او یاد نموده وگفتار ابن‌حَجَر را نقل کرده که حدیث غدیر دارای طریق‌های فراوان است و ابن‌عُقْدَه آن را صحیح شمرده و... .

حافظ گنجی شافعی (کفایة الطّالب: ص۱۵ [ص۶۰]) این کتاب را به وی نسبت داده ونجاشی (الرّجال: ص۶۷ [ص۹۴]) نیز این اثر را از او دانسته است.

سیّد ابن‌طاووس (إقبال الأعمال: ص۶۶۳ [چاپ دوم سنگی: ص۴۵۳؛ چاپ اوّلِ تحقیق شده: ۲۳۹/۲]) گوید: «نسخه‌ای از این کتاب را که درزمان مؤلّف آن، ابوالعبّاس، درسال ۳۳۰ تحریر شده و خطّ شیخ الطّائفه طوسی وگروهی ازبزرگان اسلام برآن است، یافتم. در این اثر، نصّ پیامبرﷺ برولایت علی علیه السلام را با ۱۰۵ طریق آورده؛ و اینک آن کتاب نزد (۳۱۶)
من است.»

هدّار (القول الفصل: ۴۴۵/۱) گفته است: «ابن‌عُقْدَه حدیث غدیر را از ۱۰۵ صحابی روایت کرده است.»

۳. ابوبکرمحمّد بن عمربن محمّد بن سالم تمیمی بغدادی (مشهور به جِعابی؛ د. ۳۵۵).[1]

کتاب «مَن رَوی حدیث غدیرخمّ» ازاو است ونجاشی (الرّجال: ص۲۸۱ [ص۳۹۴]) آن را از ۱۵۴/۱

۱. شرح حال وی درتاریخ بغداد (۲۶/۳-۳۱)، تذکرة الحفّاظ ذهبی (۱۳۸/۳-۱۴۱ [۹۲۵/۳])، و جزآن‌ها یافت گردد. او را از پیشاهنگانِ حافظان شمرده‌اند. وی ۲۰۰/۰۰۰ حدیث را با سندهاشان از بر بوده و همین مقدار را نیز پاسخ می‌گفته و برهمهٔ حافظان روزگار خویش، هرچند بسیار بوده و احادیث فراوان از برداشته‌اند، برتری داشته است. دارَقُطْنی، ابن‌شاهین، ابن‌رزقویه، ابن‌فَضل قطّان، علی مُقری، علی رزّاز، محمّد بن طَلحهٔ نعالی، ابونُعَیم حافظ، ←

آثار وی دانسته است. سروی (مناقب آل ابی‌طالب: ۵۲۹/۱ [۳۴/۳]) گوید: «ابوبکر جِعابی، حدیث غدیر را از ۱۲۵ طریق ذکر کرده است.» هموا از صاحب [بن عَبّاد] کافی [الکفاة][1] نقل نموده است: «قاضی ابوبکر جِعابی، رویداد غدیر خمّ را از ابوبکر و عمر و عثمان برای ما روایت نمود ـ نام ۷۸ صحابی را برشمرد که پیش‌تر بدان‌ها اشاره شد ـ.» در ضیاء العالمین آمده است: «وی (نُخَب المناقب) حدیث غدیر را از ۱۲۵ طریق نقل کرده است.»

(۳۱۷) **۴. ابوطالب عُبَیدالله[2] بن احمد بن زید اَنباری واسطی (د. ۳۵۶ در واسط).**

کتاب طرق حدیث الغدیر از او است. نجاشی (الرّجال: ص۱۶۱ [ص۲۳۲])[3] این اثر را از او دانسته است.

۵. ابوغالب احمد بن محمّد بن محمّد زُراری (د. ۳۶۸).

اورا دربارهٔ خطبهٔ غدیر، کتابچه‌ای است که خود، در رساله‌اش [ص۱۸۰] در پیرامون آل اعین ـ این رساله را برای نواده‌اش ابوطاهر زراری تألیف نموده است ـ بدان تصریح کرده است.

ابن حسنویه، ابوعبدالله حاکم، و... از او روایت کرده‌اند. از ابوعلی معدّل نقل شده است: «وی در شناخت ضعف احادیث و راویان ثقه و ضعیف و نام‌ها و نسب‌ها و کنیه‌ها و تاریخ ولادت و مرگ و مذاهب و انتقادات به هریک و ستایش‌های هرکدام، دانشوری سرآمد بوده، چندان که در اواخر عمرش [مرجعیّت در] این دانش به او رسید، بدان سان که در روزگار وی، در دنیا کسی نبود که در این دانش بروی پیشی گیرد.»

بدین سان، ابن جِعابی نزد همگان دارای فضیلت مسلّم بود و همهٔ شرح‌حال‌نامه‌ها به دانشش گواهی داده و دانشوران به والامقامی‌اش اعتراف کرده‌اند. امّا مهرورزی او به خاندان پیامبر ﷺ سبب شده که برخی از فرومایگان به او تهمت‌ها و نسبت‌های واهی بربندند، آن هم نسبت‌هایی که حتّی افراد فرورتبهٔ امّت اسلام را بدان‌ها نتوان متّهم کرد، چه رسد به اشخاصی چون ابن جِعابی و امثال وی!

۱. وی اسماعیل بن عبّاد ملقّب به الصّاحب الکافی یا کافی الکفاة بوده است. (ن.)

۲. شیخ الطّائفه طوسی (الفهرست [ص۱۰۳]) نام وی را عبدالله آورده است. [در آن، به جای «ابن زید»، «احمد بن ابی زید» آمده است.]

۳. در آن، عُبَیدالله بن ابی زید احمد آمده است. (غ.)

۶. ابوالمفضّل محمّد بن عبدالله بن مُطَّلب شَیبانی (د. ۳۷۲).

کتاب «مَن رَوی حدیث غدیر خمّ» از او است و هم روزگارش، نجاشی (الرّجال: ص۲۸۲ [ص۳۹۶]) آن را از آثار وی دانسته است.

۷. حافظ علی بن عمر دارَقُطْنی بغدادی (د. ۳۸۵).

گنجی شافعی (کفایة الطّالب: ص۱۵ [ص۶۰]) به هنگام یادکرد از حدیث غدیر، گوید: «حافظ دارَقُطْنی، طریق‌های این حدیث را در دفتری گردآورده است.»

۸. شیخ محسن بن حسین بن احمد نیشابوری خُزاعی.

وی عموی شیخ ما، عبدالرّحمان نیشابوری، است. کتاب بیان حدیث الغدیر از او است که شیخ منتجب‌الدّین (الفهرست [ص۱۵۶]) آن را از وی دانسته است.

۹. علی بن عبدالرّحمان بن عیسی بن عروة بن جرّاح قنانی (د. ۴۱۳). (۳۱۸) ۱۵۵/۱

کتاب طرق خبر الولایه، از او است و نجاشی (الرّجال: ص۱۹۲ [ص۲۶۹]) آن را از تألیفات وی شمرده است.

۱۰. ابوعبدالله حسین بن عُبَیدالله بن ابراهیم غَضائری (د. ۱۵ صفر ۴۱۱).

کتاب یوم الغدیر از او است و نجاشی (الرّجال: ص۱۵ [ص۶۹]) آن را از آثار او دانسته است.

۱۱. حافظ ابوسعید مسعود بن ناصر بن ابی‌زید سِجِستانی[1] (د. ۴۷۷).

شرح حال وی در صفحهٔ ۱۱۲ گذشت. کتاب الدّرایه فی حدیث الولایه در ۱۷ بخش از او است و در آن، طریق‌های حدیث غدیر را گردآورده و آن را از ۱۲۰ صحابی نقل کرده است. ابن‌شهرآشوب (مناقب آل ابی‌طالب: ۵۲۹/۱ [۳۴/۳]) این اثر را در شمار آثار او یاد نموده

---

۱. در نسبت به سِجِستان، به خلاف قاعده، سِجْزی گویند. شاید هم نام دیگر این مکان سِجْز بوده، چنان که در معجم [البلدان] آمده است. کسی پنداشته که مسعود سِجِستانی و سِجْزی دو کس هستند و از این رو، برای هر یک از آن دو، کتابی در باب حدیث غدیر برشمرده است. نیز این که در مناقب ابن‌شهرآشوب، نام وی مسعود شجری؛ و در المعالم از همان مؤلّف، معاویهٔ سِجزی آمده، اشتباه نسخه‌برداران است.

و رضی‌الدّین سیّد ابن طاووس (إقبال الأعمال: ص۶۶۳ [چاپ دوم سنگی: ص۴۵۳ و ۴۵۷؛ چاپ اوّلِ تحقیق شده: ۲۳۹/۲ و ۲۴۸]) گفته که این کتاب نزد او یافت می‌شود و مجلّدی شامل بیش از ۲۰ دفتر است. همو (الیقین [ص۱۶۸]) از وی روایت کرده و نیز ابن حاتِم شامی (الدّرّ النّظیم فی [مناقب] الأئمّة اللّهامیم [۱۰۵/۱]) از او روایت نموده است. این کتاب نزد شیخ عِمادالدّین طبری یافت می‌شده و او (بشارة المصطفی لشیعة المرتضی [ص۲۱۱]) از وی حدیث نقل نموده و آن را با نام کتاب الولایه یاد کرده است. (۳۱۹)

۱۲. ابوالفتح محمّد بن علی بن عثمان کراجَکی (د. ۴۴۹).

کتاب عُدّة البصیر فی حجج یوم الغدیر، از او است. علّامه نوری (المستدرک: ۴۹۸/۳) گوید: «این کتاب سودمند به اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز غدیر خمّ، اختصاص دارد و در یک مجلّد و شامل ۲۰۰ برگه است. وی در این اثر به غایت مقصود رسیده، به گونه‌ای که شیعه را در اثبات امامت کفایت نماید. او این اثر را در طرابلس، برای استاد بزرگ ابوالکاتب عمّار نگاشته است.»

۱۳. علی بن بلال[1] بن [ابی][2] معاویة بن احمد مُهَلَّبی.

کتاب حدیث الغدیر از او است. شیخ الطّائفه طوسی (الفهرست: ص۹۶ [ص۱۶۱])؛ ابن شهرآشوب (مناقب آل ابی‌طالب: ۵۲۹/۱ [۲۵/۳])؛ و همو (معالم العلماء: ص۵۹ [ص۶۷]) این اثر را از وی شمرده‌اند.

۱۴. شیخ منصور لائی[3] رازی.

کتاب حدیث الغدیر از او است که در آن، نام‌های راویان این حدیث را به ترتیب حروف آورده است.

---

۱. در مناقب ابن شهرآشوب، هِلال؛ و در فهرست شیخ، بلال آمده است.

۲. جناب مؤلّف (همین کتاب: ج۷) بدین ترتیب از وی یاد کرده است. او از استادان مفید و در سال ۳۵۳ هنوز زنده بوده است. (غ.)

۳. گمان می‌رود که لائی، صورت اشتباهِ آبی باشد؛ و او ابوسعد منصور بن حسین آبی رازی، وزیر دانشمند و ادیب نام‌آور سدهٔ پنجم و مؤلّف کتاب نثر الدّرّ است. بنگرید به: الغدیر فی التّراث الإسلامی: ص۸۰. (ط.)

ابن‌شهرآشوب (مناقب آل ابی‌طالب: ۵۲۹/۱ [۲۵/۳])؛ و شیخ ابوالحسن شریف (ضیاء العالمین) این اثر را از او دانسته‌اند. ۱۵۶/۱

۱۵. شیخ علی بن حسن طاطَری کوفی. (۳۲۰)

وی صاحب کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. نیز کتاب الولایه از او است که شیخ الطّائفه طوسی (الفهرست: ص۹۲) آن را از او دانسته است.

۱۶. ابوالقاسم عُبَیدالله بن عبدالله حَسْکانی.

در صفحهٔ ۱۱۲ شرح حال او گذشت. او را کتابی با نام دعاء الهداة الی أداء حقّ الموالاة است که در آن، حدیث غدیر را آورده و سیّد ابن‌طاووس (إقبال الأعمال: ص۶۶۳ [چاپ دوم سنگی: ص۴۵۳]) آن را از وی دانسته است. هموگوید که این کتاب نزد وی موجود است. نیز شیخ ابوالحسن شریف (ضیاء العالمین) این کتاب را از او دانسته است.

۱۷. شمس‌الدّین محمّد بن احمد ذهبی (د. ۷۴۸).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۲۴ گذشت. کتاب طرق حدیث الولایه از او است که خود (تذکرة الحفّاظ: ۲۳۱/۳ [۱۰۴۲/۳]) از آن یاد کرده و گفته است: «و امّا حدیث طیر دارای طریق‌های بسیار فراوان است که من آن‌ها را در کتابی مستقل گردآورده‌ام و مجموعهٔ آن‌ها ایجاب می‌کند که این حدیث صحیح باشد. نیز حدیث ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› دارای طریق‌های نیکو است و من آن‌ها را نیز در کتابی جداگانه آورده‌ام.»

۱۸. شمس‌الدّین محمّد بن محمّد جَزَری دمشقی مُقری شافعی (د. ۸۳۳).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۲۹ گذشت. وی رساله‌ای مستقل در اثبات تواتر حدیث غدیر نگاشته و آن را أسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی‌طالب [ص۴۸] نام نهاده و این حدیث را از ۸۰ طریق آورده و منکر آن را نادان و متعصّب خوانده است. سخاوی

(۳۲۱) (الضّوء اللّامع [۹/ ۲۵۵]) این کتاب را از تألیفات او دانسته است؛ چنان که در صفحهٔ ۱۲۹ گذشت.

دو نسخه از این اثر در کتابخانهٔ سیّد میرحامد حسین لَکَهْنوی هندی، صاحبِ عبقات الأنوار، یافت گردد. نیز شیخ ابوالحسن شریف (ضیاء العالمین) این کتاب را از او دانسته است.

۱۹. مولا عبدالله بن شاه منصور قزوینی طوسی.

وی از هم‌روزگاران شیخ ما، صاحبِ الوسائل، است. چنان که در أمل الآمل [۲/ ۱۶۱] آمده، الرّسالة الغدیریّه از او است.

۲۰. سیّد سبط حسن جایسی هندی لَکهْنوی [ز. ۱۲۹۶؛ د. ۱۳۵۴].

کتاب حدیث الغدیر به زبان اردو [با نام حدیث غدیرکی سرگذشت] از او است که در هند چاپ شده است.

۲۱. سیّد میرحامد حسین ابن السیّد محمّد قلی موسوی هندی لَکهْنوی (د. ۱۳۰۶ در ۶۰ سالگی).

وی حدیث غدیر و طریق‌ها و تواتر و مفاد آن را در دو مجلّد پُرحجم حاوی ۱۰۰۸ صفحه آورده که خود، از مجلّدات کتاب بزرگش، عبقات الأنوار به شمار می‌رود.

۱۵۷/۱ این سیّد پاک‌نفس بزرگوار، همانند پدر پاک‌نهادش، تیغِ برکشیدهٔ خدا بر سر دشمنان؛ پرچم پیروزی حقّ و دین؛ و نشان بزرگی از نشان‌های خدای سبحان بود که خداوند با وی (۳۲۲) حجّت را تمام فرمود و راه روشن را پدیدار ساخت. و امّا کتاب عبقات الأنوار[۱] وی همان است که رایحهٔ خوشش در همه سوی جهان پیچیده و گفتارش شرق و غرب را فراگرفته و هرکس بدان وقوف یابد، می‌داند که این کتاب اعجازآفرین، چندان روشنی افزا است که باطل از هیچ سوی، در آن راه ندارد. ما، خود، از بسیاری از دانش‌های نهفته در این کتاب گرانمایه بهره برده‌ایم. پس او و پدر پاک‌نهادش را از ما سپاس پیوسته و از خدای تعالی برترینِ پاداش‌ها باد!

۱. در چاپ پیشین الغدیر، جناب مؤلّف با حرف عین به این کتاب اشاره نموده و در پانوشت بدان تصریح نموده است. (م.)

۲۲. سیّد مهدی ابن‌سیّد علی غُریفی بحرانی نجفی (د. ۱۳۴۳).

کتاب حدیث الولایه درباب حدیث غدیر ازاواست واستاد ما، رازی (الذّریعة إلی تصانیف الشّیعه [۱۴۳/۲۵]) آن را ازآثاراو شمرده ونیز فرزندش درشرح حال‌نامه‌ای ازوی که برای ما نگاشته، این کتاب را ازاودانسته است.

۲۳. حاج شیخ عبّاس بن محمّدرضا قمّی (درگذشته شب سه‌شنبه ۲۳ ذی‌الحجّهٔ ۱۳۵۹ درنجف اشرف). (۳۲۳)

کتاب فیض القدیرفی حدیث الغدیرازاواست که بیش از۳۰۰ صفحه دارد ودرآن، مطالبی پربارووافی گردآورده است. وی ازنوابغ حدیث ونویسندگی دراین قرن است وتلاش‌های درخورسپاسش برای امّت اسلامی، برهیچ کس پوشیده نیست.

۲۴. سیّد مرتضی حسین خطیب فَتْحپوری هندی.

کتاب تفسیرالتّکمیل دربارهٔ آیهٔ ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ [مائده/۳] که دررویداد غدیرخمّ نازل گشته، ازاواست که درهند چاپ شده است.

۲۵. شیخ محمّدرضا ابن‌الشّیخ طاهرآل فرج‌الله نجفی [ز. ۱۳۱۹؛ د. ۱۳۸۶].

وی دوست ما وعلّامه‌ای کم‌نظیراست. کتاب الغدیرفی الإسلام ازاواست که درنجف اشرف چاپ شده ووی درآن، حقّ مطلب را به کمال اداکرده است.

۲۶. حاج سیّد مرتضی خسروشاهی تبریزی [ز. ۱۲۹۹؛ د. ۱۳۷۲].

وی ازدانشوران معاصراست وکتابی درزمینهٔ دلالت حدیث غدیرتألیف نموده وآن را اهداء الحقیرفی معنی حدیث الغدیرنام نهاده که درعراق چاپ شده ومؤلّف درآن، بسیار ژرف‌پژوهی نموده وچیزی را ناگفته ننهاده است.

(۳۲۴) **سخن تکمیلی**

۱۵۸/۱ ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۰۸/۵ [۲۲۷/۵]) گوید: «ابوجعفر محمّد بن جَریر طبری، صاحب التّفسیر و التّاریخ، به حدیث غدیر بسیار اهتمام نموده و در این باب، دو مجلّد فراهم آورده و در آن، طریق‌ها و الفاظ این حدیث را نقل کرده است. نیز حافظ بزرگ، ابوالقاسم ابن‌عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۱۲/۲۲۴-۲۳۷] احادیث فراوان درباب خطبهٔ غدیر خمّ گردآورده که ما برگزیدهٔ آن چه را در این زمینه روایت شده، خواهیم آورد[۱].»

شیخ سلیمان حنفی (ینابیع المودّه: ص۳۶ [۳۴/۱]) گفته است: «حکایت شده که ابوالمعالی جوینی[۲]، ملقّب به امام الحرمین و استادِ ابوحامد غَزالی، شگفت‌مندانه گفته است: ‹در بغداد و در دست صحّافی، کتابی شامل روایات حدیث غدیر دیدم که بر آن نوشته شده بود: مجلّد ۲۸ از طریق‌های حدیث پیامبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله : "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است."؛ و مجلّد ۲۹ پس از آن خواهد آمد.›»

علوی هدّار حدّاد (القول الفصل: ۴۴۵/۱) گفته است: «ابوالعلاء عطّار هَمْدانی[۳] می‌گفت: ‹من این حدیث را با ۲۵۰ طریق روایت می‌کنم.›»

در این میان، تألیفات دیگر نیز هست که به همین حدیث اختصاص دارد و به خواست خداوند، درباب نماز غدیر خمّ، از آن‌ها یاد خواهیم کرد.

«این مایهٔ یادکرد است. پس هر که بخواهد از آن یاد نماید؛ در صحیفه‌هایی ارجمند.»
[عبس/۱۱-۱۳]

---

۱. وی گزیده‌ای از چشمگیرترین روایات این باب را [در تاریخ خود] آورده که خود، در حدّ رساله‌ای است.

۲. ابن‌خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۳۱۲/۱ [۱۶۷/۳]) گوید: «با اطمینان توان گفت که در میان یاران امام شافعی، وی داناترینِ متأخّران بوده و همگان بر پیشوایی و پُرمایگی و تسلّطش بر اصول و فروع و ادب و... اتّفاق نظر دارند. در ۴۱۹ زاده شد و در ۴۷۸ درگذشت. شرح‌حال‌نگاران، وی و تألیفاتش را بسیار ستوده‌اند.»

۳. وی در ۴۸۸ زاده شد و در ۵۶۹ وفات یافت. شرح حال او در تذکرة الحفّاظ ذهبی (۱۱۸/۴ [۱۳۲۴/۴]) یافت گردد. سمعانی گفته است: «او حافظ، دقیق و استوار، متخصّص قراءت قرآن، فاضل، خوش‌سیرت، و نیکوروش بود.» از حافظ عبدالقادر حکایت شده که او را تألیفاتی بوده، از جمله: زاد المسافر در ۵۰ مجلّد؛ و در علوم قرآن سرآمد بوده است. بسیاری از شرح‌حال‌نگاران او را فراوان ستوده‌اند.

گواه خواهی و حجّت‌آوری به حدیث گرانقدر غدیر (۳۲۷) ۱۵۹/۱

حدیث غدیر از روزگار آغازین اسلام و از سده‌های نخست تاکنون، از اصول مسلّم شمرده می‌شده که دوستان به آن ایمان ورزیده و مخالفان بدون انکار صدور آن [از پیامبر صلی الله علیه و آله] روایتش کرده‌اند. نیز هرگاه گفت وگویی درگرفته، هرکس به این حدیث احتجاج نموده، دیگری را به تسلیم واداشته و از این جهت، حجّت‌آوری به حدیث غدیر و گواه‌خواهی به آن در میان صحابه و تابعین، خواه در روزگار امام علی علیه السلام و خواه پس از آن، بسیار رواج داشته است.

نخستین حجّت‌آوری به حدیث غدیر از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد رسول خدا، پس از وفات پیامبر رخ داده و آن را سُلَیم بن قیس هِلالی در کتاب چاپ شده‌اش (۷۸۰/۲) نقل کرده است. هرکه خواهد، بدان رجوع نماید. ما در این جا، حجّت‌آوری‌های پس از آن را می‌آوریم.

۱. گواه‌خواهی امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شورا؛ سال ۲۳ یا اوایل ۲۴

سرآمدِ سخنوران، خوارزمی حنفی (المناقب: ص۲۱۷ [ص۳۱۳]) گفته است:

برترینِ حافظان، شیخ امام شهاب‌الدّین ابوالنجیب سعد بن عبدالله بن حسن همدانی ـ مشهور به مَرْوَزی ـ در نامه‌ای که از همدان برایم نگاشت؛ به نقل از حافظ ابوعلی حسن بن احمد بن حسین[1] [حدّاد در اصفهان] ـ ضمن اجازه‌نامهٔ روایت ـ؛ (۳۲۸)

---

۱. در چاپ مرکز الغدیر، حسن آمده است. (م.)

از شیخ ادیب ابویَعْلیٰ عبدالرّزّاق بن عمر بن ابراهیم طهرانی در ۴۷۳؛ از امامِ حافظ، زیور محدّثان، ابوبکر احمد بن موسی بن مَرْدَوَیه [اصفهانی] روایت کرده است: «این حدیث را با سند عالی برای ما روایت نمود امام حافظ سلیمان بن [ابراهیم اصفهانی در نامه‌اش به من از اصفهان به سال ۴۸۸، از ابوبکر احمد بن موسی بن مَرْدَوَیه، از سلیمان] بن احمد، از علی بن سعید رازی، از محمّد بن حُمَید، از زافر بن سلیمان، از حارث بن محمّد، از ابوالطُفیل عامر بن واثِلَه که گفته است:

۱۶۰/۱ در روز شورا، من همراه علی علیه‌السلام در خانه و بر کنارهٔ در بودم. شنیدم که وی به ایشان می‌فرمود: ‹هرآینه بر شما حجّت می‌آورم به چیزی که نه عرب و نه عجم شما بتواند آن را دیگرگون سازد! ـ سپس فرمود: ـ ای جماعت! همهٔ شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: آیا در میانتان کسی هست که پیش از من، به توحید خداوند اقرار آورده باشد؟› گفتند: ‹نه.› فرمود: ‹پس شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: آیا در میان شما، کسی هست که برادری همچون جعفر داشته باشد که در بهشت همراه فرشتگان پرواز کند؟› گفتند: ‹هرگز چنین نیست.› فرمود: ‹پس شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: آیا در میان شما، جز من کسی هست که او را عمویی همچون عموی من، حمزه، شیر خدا و رسول و سرور شهیدان باشد؟› گفتند: ‹هرگز چنین نیست.› فرمود: ‹پس شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: آیا در میان شما، جز من کسی هست که همسری همچون همسر من، فاطمه دختر محمّد، سرور زنان بهشتی داشته باشد؟› گفتند: ‹هرگز چنین نیست.› فرمود: ‹پس شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: آیا در میان شما، جز من کسی هست که او را دو نوادهٔ پیامبر، حسن و حسین، سروران جوانان بهشتی باشد؟› گفتند: ‹هرگز چنین نیست.› فرمود: ‹پس شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: آیا در میان شما، کسی هست که پیش از من بارها با رسول خدا نجوا کرده و پیش از آن [به فرمان قرآن] صدقه داده باشد؟› گفتند: ‹هرگز چنین نیست.› فرمود: ‹پس شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: آیا در میان شما، جز من کسی هست که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به وی فرموده باشد: "هرکه

من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هرکه را با او دشمنی ورزد؛ و یاری رسانش را یاری فرما. باید این پیام را هرکه حاضر است، به هرکه غایب است، برساند.» ؟› گفتند: ‹هرگز چنین نیست.›» ـ پایان سخن المناقب ـ[1]

این روایت را امام حَمُّوئی (فَرائِد السِّمطَین: باب پنجاه وهشتم [۳۱۹/۱]) با ذکر سند
از شیخ امام تاج‌الدّین علی بن اَنجب بن عبدالله خازن بغدادی ـ مشهور به ابن‌ساعی ـ (۳۲۹)
از امام برهان‌الدّین ابوالمظفّر ناصر بن ابی‌المکارم مطرزی خوارزمی [به نحو اجازه][2] از برترین خطیب خوارزم، ضیاءالدّین ابوالمؤیّد الموفّق بن احمد مکّی، از... با دو طریقی که ذکر شد، آورده است.

نیز ابن‌حاتِم شامی (الدّرّ النّظیم [۱۱۶/۱]) از طریق حافظ ابن‌مَرْدَوَیه با سندی دیگر، از ابوالمظفّر عبدالواحد بن حمد بن محمّد بن شیذهٔ مُقرئ، از عبدالرّزّاق بن عمر طهرانی، از ابوبکر احمد بن موسی حافظ ابن‌مَرْدَوَیه، از ابوبکر احمد بن محمّد بن ابی‌دام[3]، از مُنذر بن محمّد، از عمویش، از پدرش، از اَبان بن تَغْلِب، از عامر بن واثِلَه، روایت کرده است: «من در روز شورا بر آستانهٔ در بودم و علی در خانه بود. پس شنیدم که فرمود: ‹ ... ـ همان عبارات که ذکر شد، تا این جا: ـ شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا در روز غدیر خمّ، او را به ولایت برگزیده باشد؟› گفتند: ‹هرگز چنین نیست.›»

۱۶۱/۱ این حدیث شورا را حافظ بزرگ دارَقُطْنی نیز با ذکر سند روایت نموده و ابن‌حَجَر (الصّواعق المحرقه: ص۷۵ [ص۱۲۶]) برخی از بخش‌های آن را ذکر کرده است. وی (همان)

---

۱. افزوده‌های درون قلّاب در این نقل قول اخیر، از مأخذ است. (غ.)

۲. افزودهٔ درون قلّاب از مأخذ است. (غ.)

۳. در نسخه‌ها چنین آمده است؛ امّا درستِ آن، ابن‌ابی‌دارم کوفی است که تلعکبری به سال ۳۳۰ از وی حدیث شنیده و از او اجازه‌نامهٔ روایت دارد.

گوید: «دارَقُطْنی با ذکر سند روایت کرده است که علی به شش تنی که عمر خلافت را میان آن‌ها به شورا نهاده بود، در ضمن سخنی بلند، گفت: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: آیا در میان شما، جز من کسی هست که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به وی فرموده باشد: "ای علی! تو در روز قیامت، جداکنندهٔ اهل بهشت و اهل دوزخی."؟› گفتند: ‹هرگز چنین نیست.›»

همو (همان: ص۹۳ [ص۱۵۶]) گفته است: «دارَقُطْنی با ذکر سند روایت کرده است
(۳۳۰) که علی در روز شورا بر اهل شورا حجّت آورْد و گفت: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: آیا در میان شما، کسی هست که پیوند خویشاوندی‌اش با پیامبر، استوارتر از من باشد؟›»

نیز این حدیث را حافظ بزرگ، ابن عُقْدَه، با ذکر سند روایت کرده و به نقل از علی بن محمّد بن حبیبهٔ کِنْدی، از حسن بن حسین، از ابوغیلان سعد بن طالب شَیبانی، از اسحاق، از ابوالطُفیل، آورده است: «در روز شورا، من در خانه بودم و شنیدم که علی می‌گفت: ‹ ... ـ همان حدیث یاد شده که در ضمن آن، گواه خواهی به حدیث غدیر آمده است ـ.›»

همچنین حافظ ابن عُقْدَه، از احمد بن یحیی بن زکریا اَزْدی صوفی، از عمرو بن حَمّاد بن طَلحهٔ قنّاد، از اسحاق بن ابراهیم اَزْدی، از معروف بن خَرَّبوذ و زیاد بن مُنذر و سعید بن محمّد اسلمی، از ابوالطُفیل، آورده است: «چون عمر بن خطّاب به حال احتضار درآمد، خلافت را میان شش تن، یعنی علی بن ابی طالب و عثمان بن عَفّان و طَلحه و زبیر و سعد بن ابی‌وقّاص و عبدالرّحمان بن عوف به شورا نهاد. البتّه عبدالله بن عمر نیز در میان مشاوران بود؛ امّا حقِّ برگزیده شدن برای خلافت را نداشت. ابوالطُفیل گفته است: ‹چون گردآمدند، مرا بر در خانه برنهادند تا مردم را دور کنم. پس علی گفت: "... ـ همان حدیث که گواه خواهی به حدیث غدیر در ضمن آن است ـ."›»[1]

---

۱. شیخ الطّائفه (الأمالی: ص۷ و ۲۱۲ [ص۳۳۲ و ۵۵۴]) این را از ابن عُقْدَه نقل کرده است.

نیز حافظ عَقیلی[1] [الضّعفاء الکبیر: ۲۱۱/۱] با ذکر سند از محمّد بن احمد ورامینی، از یحیی بن مُغیرهٔ رازی، از زافر، از مردی ناشناخته، از حارث بن محمّد، از ابوالطُفیل، روایت کرده است: «روز شورا، من بر کنارهٔ در بودم ... ـ بخشی بلند از حدیث را در این جا آورده است. ـ»[2] (۳۳۱)

۱۶۲/۱ ابن ابی الحدید (شرح نهج البلاغه: ۶۱/۲ [۱۶۷/۶]) گوید: «ما در این جای، روایاتی را می‌آوریم که بسیار روایت شده‌اند و به موجب آن‌ها، وی از اهل شورا گواه‌خواهی نموده و فضیلت‌ها و ویژگی‌هایش را که به سبب آن‌ها از ایشان و دیگر مردم متمایز گشته، برشمرده است. مردم این روایات را بسیار یاد کرده و پرگویی هم کرده‌اند؛ امّا سخن درست نزد من آن است که جریان امر چنان که روایت شده، نبوده و شامل برشماری ویژگی‌های بسیار نمی‌شده؛ بلکه پس از بیعت عبدالرّحمان و حاضران با عثمان، و طفره رفتن خودش علیه‌السلام از بیعت، به ایشان فرمود: ‹ما را حقّی است که اگر بدهندمان، می‌گیریم؛ و اگر از آن بازمان دارند، به سختی وگرفتاری، هر قدر به درازا انجامد، تن می‌دهیم.› و این در زمرهٔ کلامی است که سیره‌نویسان آن را آورده‌اند و ما نیز پیش‌تر بخشی از آن را آوردیم. سپس امام به آنان فرمود: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: آیا در میان شما، جز من کسی هست که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با او پیوند برادری برقرار کرده باشد؛ هنگامی که میان برخی از مسلمانان با برخی دیگر پیوند برادری جاری فرمود؟› گفتند: ‹نه.› فرمود: ‹آیا در میان شما، جز من کسی هست که رسول خدا به وی فرموده باشد: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است."؟› گفتند: ‹نه.›»

---

۱. وی ابوجعفر محمّد بن عمرو بن موسی، صاحب کتاب الضّعفاء الکبیر است. حافظ قَطّان گوید: «ابوجعفر ثقه، بزرگوار، دانای حدیث، و در حفظ پیشگام است.» در ۳۲۲ درگذشت. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۵۲/۳ [۸۳۳/۳]) شرح حال وی را آورده است.

۲. ذهبی (میزان الإعتدال: ۲۰۵/۱ [۴۴۱/۱])؛ و ابن حَجَر (لسان المیزان: ۱۵۷/۲ [۱۹۸/۲]) این حدیث را از عقیلی روایت کرده‌اند.

بخشی از این گواه خواهی را ابن‌عبدالبَرّ (الإستیعاب [۱۰۹۸/۳]، در حاشیهٔ الإصابه: ۳۵/۳) با ذکر سند از عبدالوارث، از قاسم، از احمد بن زُهیر، از عمرو بن حَمّاد قنّاد، از اسحاق بن ابراهیم اَزْدی، از معروف بن خَرَّبوذ، از زیاد بن مُنذر، از سعید بن محمّد اَزْدی، از ابوالطُفیل، آورده است.

(۳۳۲) [فخر] رازی (التّفسیر الکبیر: ۴۱۸/۳ [۲۸/۱۲]) در شرح سخن خدای تعالی: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُه ... .﴾ [مائده/۵۵] گوید: «همانا علی بن ابی‌طالب بیش از این رافضیان به
(۳۳۳) تفسیر قرآن آشنا بود؛ و اگر این آیه بر امامت وی دلالت می‌نمود، هرآینه در محفلی بدان احتجاج می‌کرد. پس رافضیان را نرسد که گویند: ‹او چنین کاری را به سبب تقیّه ترک نمود.›؛ زیرا همانان از او نقل می‌کنند که در روز شورا به خبر غدیر خمّ و مباهله و همهٔ فضیلت‌ها و افتخاراتش تمسّک نمود، امّا به این آیه در اثبات امامت خویش احتجاج نکرد.»

پیدا است که رازی در این که روایت کردن خبر حجّت‌آوری به حدیث غدیر و جز آن را تنها به رافضیان نسبت داده، دچار تعصّب گشته؛ زیرا دانسته شد که خوارزمی حنفی از استادان بزرگ خویش، و آنان از کسانی چون ابویَعْلیٰ و ابن‌مَرْدَوَیه که از حافظان حدیث و پیشوایان نقل اخبارند، این خبر را روایت کرده است. نیز دیدید که ابن‌حَجَر تصریح نموده حافظ دارَقُطْنی این روایت را با ذکر سند آورده و هیچ ایرادی را در آن روا ندانسته؛ و همچنین حافظ ابن‌عُقْدَه و حافظ عَقیلی آن را روایت کرده‌اند. نیز سخن ابن‌ابی‌الحدید دربارهٔ مستفیض بودن این خبر و بخش صحیح آن در نظر وی، گذشت.

از این همه دانسته می‌شود که سخن سیوطی (اللآلی المصنوعه: ۱۸۷/۱ [۳۶۱/۱-۳۶۳]) نیز چه ارزشی دارد، آن جا که این حدیث را ساختگی خوانده، بدان سبب که زافر و فردی
۱۶۳/۱ ناشناخته در سند عقیلی حضور دارند. دانسته شد که در برخی سندها، نه از زافر نشان است و نه از آن مرد ناشناخته! از این گذشته، حتّی اگر همچون سیوطی، زافر را ضعیف

بشماریم، آن گاه، باید پرسید: «آیا ضعف راوی سبب می‌شود که آن روایت را قطعاً ساختگی بدانیم؟» سیوطی در همهٔ موارد، درکتاب نامبرده، چنین حکم رانده؛ حال آن که دانشوران دیگر دربارهٔ احادیث ساختگی چنین حکم نمی‌کنند. این، تنها ناشی از سست اندیشی وکم بصیرتی است؛ زیرا ضعف روایت، نهایتاً سبب می‌شود که نتوان بدان احتجاج نمود؛ وحتّی می‌توان با آن، به تأیید ادلّهٔ دیگر پرداخت. از این فراتر، چه بسا حافظان ثقه ودقیق و استوار که روایات راویان ضعیف را صحیح شمرده‌اند؛ زیرا نشانه‌های صحّت را در پیرامون خبری خاص یا نوشتهٔ فردی ویژه یافته وآن را روایت نموده‌اند؛ چراکه آن را از دایرهٔ روایات ضعیف بیرون دانسته و یا برآن شده‌اند که آن فرد از لحاظ نقل حدیث دقیق واستواراست، هرچند دیگرکارهایش پسندیده نیست. به صحیح بخاری ومسلم ودیگر کتاب‌های «صحیح» و«مسند» بنگرید که سرشاراز روایات خوارج وناصبیان هستند؛ آیا این جز بدین سبب است که برشمردیم؟

(۳۳۴) گذشته از این مباحث، احمد [العلل و معرفة الرّجال: ۳۸۱/۲] و ابن‌مَعین، زافر را ثقه دانسته‌اند. نیز ابوداوود اورا مردی ثقه وصالح خوانده وابوحاتِم [الجرح والتّعدیل: ۶۲۴/۳] او را درجایگاه صدق دانسته است. بنگرید به: تهذیب التّهذیب: ۳۰۴/۳ [۲۶۲/۳].

سیوطی دراین اشکال‌گیری، ازذهبی (میزان الإعتدال [۴۴۱/۱]) پیروی نموده که حدیث یاد شده را نادرست وناصحیح خوانده وسپس ابن‌حَجَر (لسان المیزان [۱۹۸/۲ و۱۹۹]) از اوتقلید نموده وزافررا سازندهٔ این خبرشمرده است. امّا آن کس که ذهبی وابن‌حَجَررا بشناسد، می‌داند که کفهٔ ترازوی میزان تا چه اندازه نابرابری می‌کند ولسان المیزان تا چه حد آمیخته به طعنه‌های برخاسته ازاغراض است. کافی است تلخیص ذهبی ازمستدرک حاکم را بنگرید که آن چه را ازفضائل خاندان پیامبردرصحاح آمده، به طعن گرفته، تنها به این سبب که بدان‌ها دشمنی ورزیده وبه مخالفان ایشان گراییده است. نیز همین راه را ابن‌حَجَردرتألیفات خود پیموده است.

۲. گواه خواهی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روزگار عثمان بن عَفّان

شیخ الاسلام ابواسحاق ابراهیم بن سعدالدّین بن حَمُّویه ـ در صفحهٔ ۱۲۳ شرح حال وی گذشت. ـ (فَرائِد السِّمطَین: سمط اوّل، باب پنجاه و هشتم [۳۱۲/۱]) با ذکر سند از تابعی بزرگ، سُلَیم بن قیس هِلالی، آورده است:

«به روزگار خلافت عثمان، علی ـ صلوات الله علیه ـ را در مسجد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دیدم؛ حال آن که گروهی به مباحثه و مذاکرهٔ دانش و فقه مشغول بودند و از قریش و فضیلت و پیشینه و مهاجرت و فرموده‌های رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در شأن آن سخن می‌گفتند، همانند این

۱۶۴/۱ فرموده‌های ایشان: ‹امامان از قریش هستند.›؛ ‹مردم، پیروان قریشند.›؛ و ‹قریش پیشوایان عربند.›؛ ـ راوی پس از برشمردن فخرورزی‌های هر دو قبیله آورده است ـ:

(۳۳۵) در آن جمع، بیش از ۲۰۰ مرد بودند، از جمله: علی بن ابی‌طالب، سعد بن ابی‌وقّاص، عبدالرّحمان بن عوف، طَلحه، زبیر، مقداد، هاشم بن عُتْبه، ابن‌عمر، حسن، حسین، ابن‌عبّاس، محمّد بن ابی‌بکر، و عبدالله بن جعفر.

از انصار هم اینان حاضر بودند: اُبیّ بن کَعْب، زید بن ثابت، ابوایّوب انصاری، ابوهَیثَم بن تَیِّهان، محمّد بن سَلَمَه، قیس بن سعد بن عُباده، جابر بن عبدالله، انس بن مالک، زید بن ارقم، عبدالله بن ابی‌اَوفیٰ، ابولیلی و پسرش عبدالرّحمان که کنارش نشسته و جوانی درخشان‌روی و نورسیده بود. آن گاه، ابوالحسن بصری با پسرش حسن بصری آمد که او هم جوانی نورس با چهره‌ای درخشان و قامتی میانه بود؛ و من به هر دو نگریستم؛ امّا درنیافتم که کدام یک زیباتر است؛ البتّه حسن بزرگ‌تر و بلنداندام‌تر بود.

سپس آن جمع، فراوان سخن گفتند؛ و همایش ایشان از صبحگاه تا نیمروز به درازا انجامید. عثمان در خانهٔ خویش نشسته، از آن چه اینان می‌گفتند، بی‌خبر بود. علی بن ابی‌طالب هم سکوت ورزیده بود و خود و خانواده‌اش هیچ نمی‌گفتند. آن گروه بدو روی کرده، گفتند: ‹ای ابوالحسن! چرا لب به سخن نمی‌گشایی؟›

فرمود: ‹هریک از دو گروه [مهاجران و انصار] از فضیلت خود یاد کرد؛ و هریک هم به حق سخن گفت. اکنون ای گروه قریش و انصار! من از شما می‌پرسم: خداوند به واسطهٔ چه کس، این فضیلت‌ها را به شما بخشید؛ به سبب خود و قبیله و خاندانتان، یا به سبب کسی دیگر؟› گفتند: ‹خداوند به واسطهٔ محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندانش، و نه به سبب خود و قبایل و خانواده‌هامان، این فضایل را به ما عطا فرمود.›

علی فرمود: ‹راست گفتید ای گروه قریش و انصار! آیا نمی‌دانید که هرچه از خیر دنیا و آخرت به کف آوردید، به سبب ما، خاندان پیامبر، است و نه کس دیگر؟ هرآینه پسرعمویم، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: "همانا ۱۴/۰۰۰ سال پیش از آن که خداوند عزّوجلّ آدم علیه‌السلام را بیافریند، من و خاندانم نوری بودیم که فراپیشِ خدای تعالی در حرکت بود. پس چون خدای تعالی، آدم علیه‌السلام را بیافرید، آن نور را در تیرهٔ پشت وی نهاد و او را به زمین فروفرستاد. (۳۳۶)
آن گاه، آن نور را در تیرهٔ پشت نوح علیه‌السلام در کشتی نهاد؛ سپس در تیرهٔ پشت ابراهیم علیه‌السلام در آتش افکند؛ و پیاپی خداوند عزّوجلّ ما را از تیره‌های نیکوی پدران به زهدان‌های پاک مادران انتقال داد که حتّی یک تن از ایشان به ناپاکی آلوده نبود."›

پیشگامان و پُرسابقگان و بدریان و اُحُدیان، گفتند: ‹آری؛ ما این را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌ایم.›

سپس علی فرمود: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: [آیا چنین نیست که] خدا در آیات گوناگون کتابش، پیشگامان را بر پس‌آمدگان برتری داده است؛ و هیچ کس در پیوند با خدای عزّوجلّ و رسولش صلی‌الله‌علیه‌وآله بر من پیشگامی ندارد؟› گفتند: ‹هرآینه چنین است.›

۱۶۵/۱ فرمود: ‹پس شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: آیا می‌دانید آن گاه که آیات "و پیشگامان و نخستینان از مهاجران و انصار... ." [توبه/۱۰۰]؛ و "پیشگام‌ترینِ پیشگامان؛ آنانند نزدیک شدگان." [واقعه/۱۰ و ۱۱] نازل شد، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ آن‌ها پرسیده شد و او فرمود:

"خداوند که یادش برتر باد، این آیات را در شأن پیامبران و جانشینان ایشان فروفرستاد؛ من برترینِ پیامبران و فرستادگانم و علی بن ابی‌طالب که جانشین من خواهد بود، برترینِ جانشینان است."؟› گفتند: ‹هرآینه چنین است.›

فرمود: ‹پس شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: آیا می‌دانید آن گاه که این آیات نازل شد: "ای ایمان آورندگان! از خدا و رسول و صاحبان امر از میان خودتان، فرمان برید ... ." [نساء/۵۹]؛ و "همانا صاحب ولایت شما، خداوند و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز را برپای می‌دارند ... ." [مائده/۵۵]؛ و "و به جز خدا و پیامبرش و مؤمنان، یار همرازی نگرفتند ... ." [توبه/۱۶]

(۳۳۷) مردم گفتند: "ای رسول خدا ﷺ! آیا این دربارهٔ برخی از مؤمنان است یا همهٔ ایشان؟" پس خداوند ﷻ به پیامبرش امر فرمود که صاحبان ولایت را به ایشان بشناسانَد و همان گونه که نماز و زکات و حج را برایشان تفسیر نمود، ولایت را نیز با برگزیدن من در غدیر خمّ برای ایشان تفسیر نماید. سپس پیامبر به خطابه پرداخت و فرمود: "ای مردم! همانا خداوند مرا به رساندن پیامی امر فرمود که با آن، عرصه بر من تنگ شد و گمان بردم که مردم تکذیبم نمایند. امّا خداوند بیمم داد که اگر آن پیام را نرسانم، عذابم خواهد فرمود."

آن گاه، امر کرد که نماز جماعت برپا گردد. پس به خطبه ایستاد و فرمود: "ای مردم! آیا می‌دانید که خداوند ﷻ بر من ولایت دارد و من نیز بر مؤمنان ولایت دارم و ولایت من بر ایشان بیش از ولایت خودشان بر خویشتن است؟"

گفتند: "آری؛ ای رسول خدا!" فرمود: "ای علی! برخیز." برخاستم. فرمود: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد."

پس سلمان برخاست و گفت: "ای رسول خدا! این ولایت چگونه ولایتی است؟" فرمود: "ولایتی است همچون ولایت من. هر که من بیش از خودش بر وی ولایت دارم، علی نیز بیش از خود او، بر وی ولایت دارد."

سـپس خداونـد ـ یـادش بلنـد بـاد! ـ ایـن آیـه را نـازل فرمـود: "امـروز دینتـان را برایتـان کمـال بخشـیدم." [مائـده/۳]

آن گاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله لـب به تکبیر گشود و فرمود: "الله اکبر! کمال یافتن نبوّت من و دین خدا، به ولایت علی پس از من است."

ابوبکر و عمر برخاستند وگفتند: "ای رسول خدا! آیا این آیات به طور ویژه در شأن علی علیه السلام است؟" فرمود: "آری؛ در شأن او و جانشینان من تا روز قیامت است." گفتند: "ای رسول خدا! آنان را برای ما تبیین فرما." فرمود: "علی، برادر و پشتیبان و میراث بَر و پیشوای پس از من و جانشین من در امّتم و صاحب ولایت بر هر مؤمن پس از من است؛ سپس فرزندم حسن؛ سپس حسین؛ و نُه تن از نسل فرزندم حسین، یکی پس از دیگری، هستند که قرآن با ایشان همراه است و ایشان نیز با قرآن همراهند و از یکدیگر جدایی نمی‌پذیرند تا بر حوض، بر من درآیند."›

همهٔ حاضران [پس از شنیدن سخنان علی علیه السلام] گفتند: ‹آری؛ هرآینه این را شنیدیم و چنان که فرمودی، به آن گواهیم.›

برخی نیز گفتند: ‹بیشینهٔ آن چه را فرمودی، به یاد داریم، نه همهٔ آن را؛ امّا اینان که همه را به خاطر سپرده‌اند، نیکان و سرآمدان ما هستند.›

علی فرمود: ‹راست گویید. همهٔ مردم در نیروی حافظه یکسان نیستند. شما را به خداوند عزّوجلّ سوگند داده، گواه می‌گیرم: هر کس آن سخنان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به یاد دارد، برخیزد و بدان گواهی دهد!› (۳۳۸)

زید بن ارقم، بَراء بن عازب، سلمان، ابوذر، مقداد، و عمّار برخاستند وگفتند: ‹گواهی می‌دهیم که آن سخن رسول خدا را به خاطر داریم؛ آن گاه که وی بر منبر ایستاده و تو در کنارش بودی؛ و او می‌فرمود:

"ای مردم! همانا خداوند عزّوجلّ فرموده که امام و برپادارندهٔ امور و پیشوا و جانشینم

۱۶۶/۱ پس از خود را به شما معرّفی کنم؛ یعنی همان کس را که خدای ﷻ در کتابش، فرمان بردن از او را واجب فرموده و هم‌طراز فرمان بردن از من قرار داده و شما را به پذیرفتن ولایتش امر کرده است. من از بیم طعنه زدن و تکذیب منافقان، دربارهٔ این فرمان، چند بار با خداوند گفت و گو کردم؛ امّا او مرا انذار فرمود که اگر این پیام را نرسانم، عذابم خواهد فرمود.

ای مردم! هرآینه خداوند در کتابش شما را به نماز امر فرمود و آن را برایتان روشن کرد؛ نیز به زکات و روزه و حج امرتان فرمود و من آن را برایتان روشن نمودم و تفسیر کردم؛ همچنین به ولایت امرتان فرمود و من شما را گواه می‌گیرم که ولایتْ تنها از آنِ این کس ـ دستش را بر علی بن ابی‌طالب نهاد ـ و دو پسرش و جانشینان از نسل آن دو است که از قرآن جدایی نمی‌پذیرند و قرآن نیز از ایشان جدا نگردد تا بر حوض، بر من درآیند.

ای مردم! من پناهگاه شما پس از خود و امام و سرپرست و راهنماتان را معلوم نمودم؛ و او برادرم علی بن ابی‌طالب است که در میان شما همان جایگاهی را دارد که من دارم. پس کار دین خود را به او واگذارید و در همهٔ کارهاتان از او پیروی کنید؛ که نزد او همهٔ دانش و حکمتی که خداوند به من آموخته یافت گردد؛ پس از او و جانشینان بعد از او، بپرسید و فراگیرید؛ و به آنان نیاموزانید و بر ایشان پیشی نجویید و از آنان بازنمانید؛ که ایشان با حقّند و حق با ایشان است؛ هرگز از هم جدا نگردند.“›

سپس [این شش تن، پس از گواهی دادن به این سخن پیامبر] نشستند. و این حدیث ادامه دارد.»

این لفظ حَمُّوئی است که در خود کتاب سُلَیم بن قیس [۶۳۶/۲] با اندکی اختلاف و قدری زیادت آمده است. سخن ما دربارهٔ سُلَیم و کتاب او نیز خواهد آمد.

۳. گواه خواهی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز رَحْبَه به سال ۳۵[۱] (۳۳۹)

چون به امیرالمؤمنین علیه‌السلام خبر رسید که مردم آن چه را او از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره برتری‌اش بر دیگران روایت نموده، ناراست شمرده و در خلافت وی رقابت و ستیز درگرفته است، در رَحْبَه [= میدانگاه کوفه] در اجتماع مردم حضور یافت و آنان را به حدیث غدیر گواه گرفت تا آن کسان را که در امر خلافت با وی می‌ستیزیدند، مجاب فرماید. اهتمام به این گواه خواهی تا آن حد بوده که تعدادی از تابعین آن را روایت کرده‌اند و اسناد فراوان آن در کتاب‌های دانشوران آمده است. ما به روایت ۴ صحابی و ۱۴ تابعی دست یافته‌ایم[۲] که اینک می‌آوریم:

۱. ابوسلیمان مؤذّن.

شرح حال وی در صفحهٔ ۶۲ گذشت. ابن ابی‌الحدید (شرح نهج البلاغه: ۳۶۲/۱ ۱۶۷/۱ [۷۴/۴]) گوید:

ابواسرائیل[۳] از حَکَم[۴]، از ابوسلیمان مؤذّن ـ این سند احمد است که خواهد آمد ـ نقل کرده است: «علی علیه‌السلام مردم را چنین گواه گرفت: ‹هرکه این سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را شنیده، گواهی دهد: "هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است."› پس گروهی برای وی گواهی دادند و زید بن ارقم با آن که بدان آگاه بود، گواهی نداد. علی او را نفرین کرد که نابینا گردد؛ و چنین شد. پس از نابینایی، وی برای مردم این حدیث را روایت می‌نمود.»

---

۱. در حدیث ابوالطُفیل که خواهد آمد، به این تاریخ تصریح گشته است. در روایت یَعْلیٰ بن مُرّه نیز آمده: «چون علی به کوفه وارد شد، مردم را گواه گرفت.»؛ و روشن است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در سال ۳۵ به کوفه وارد گشت.

۲. بسیاری از طریق‌های این گواه خواهی صحیح و راویانش ثقه هستند.

۳. وی اسماعیل بن خلیفهٔ ملائی (د. ۱۶۹) است که حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد) او را ثقه شمرده و حدیثش را صحیح دانسته است.

۴. وی ابن عُتَیبه است که شرح حالش در صفحهٔ ۶۳ گذشت.

این روایت به طریق دیگر از ابوسلیمان، از زید بن ارقم خواهد آمد که شاید این از همان برگرفته شده و در آن افتادگی رخ داده باشد.[۱]

(۳۴۰) **۲. ابوالقاسم اَصْبَغ بن نُباته.**

شرح حال او در صفحهٔ ۶۲ گذشت. ابن‌اثیر (اُسْد الغابه: ۳۰۷/۳؛ ۲۰۵/۵ [۴۶۹/۳]) از حافظ ابن عُقْدَه، از محمّد بن اسماعیل بن اسحاق راشدی، از محمّد بن خَلَف نُمَیْری، از علی بن حسن عَبْدی، از اَصْبَغ، روایت کرده است: «در رَحْبَه، علی مردم را بدین گونه گواه گرفت: ‹هر کس در روز غدیر خمّ سخنان پیامبر را شنیده، برخیزد؛ و برنخیزد مگر کسی که آن را [به گوش خود] از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که چنین گفته است.›

پس ده و اندی مرد برخاستند، از جمله ابوایّوب انصاری، ابوعُمرَة بن عمرو بن مِحْصَن، ابوزینب بن عوف انصاری، سهل بن حُنَیف، خُزَیمة بن ثابت، عبدالله بن ثابت انصاری، حُبَشی بن جُنادَهٔ سلولی، عُبَید بن عازب انصاری، نُعمان بن عَجلان انصاری، ثابت بن ودیعهٔ انصاری، ابوفضّالهٔ انصاری، و عبدالرّحمان بن عبدربّ انصاری. اینان گفتند: ‹ما گواهی می‌دهیم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود: "هلا هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد؛ و دوستارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار و یاریگرش را یاری نما."›»

(۳۴۱) در اُسْد الغابه [۱۳۰/۶] از اَصْبَغ بن نُباته آمده است: «علی، مردم را گواه گرفت که هر کس در روز غدیر خمّ سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیده، برخیزد. ده و اندی تن، از جمله ابوایّوب انصاری و ابوزینب برخاستند و گفتند: ‹گواهی می‌دهیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که در حالی که در روز غدیر خمّ دست تو را گرفته و برافراشته بود، فرمود: "آیا گواهی نمی‌دهید که من پیام را ابلاغ کردم و مشفقانه اندرز دادم؟" [گفتند: "ما

۱. این افتادگی قطعی است؛ زیرا طریق‌های فراوان که از زید بن ارقم خواهد آمد، همگی از ابوسلمان، از زید بن ارقم است. ضمناً کنیهٔ مؤذّن، ابوسلمان است؛ چنان که در مأخذهای رجالی و طریق‌ها و سندها آمده است. (ط.)

گواهی می‌دهیم که پیام را ابلاغ نمودی و مشفقانه اندرز دادی."][1] فرمود: "هلاکه خداوند ﷻ برمن ولایت دارد و من نیز بر مؤمنان ولایت دارم. پس هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیزمولای اواست. بارخدایا! دوست بدارو یاری کن هرکه اورا دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هرکه را با او دشمنی ورزد؛ و دوستارش را دوست بدارو یاریگرش را یاری نما و دشمنش را دشمن باش."›»

این روایت را ابوموسی با ذکر سند آورده است. نیز ابن حَجَر عسقلانی (الإصابه: ۴۰۸/۲) از طریق ابن عُقْدَه، از اَصْبَغ آورده است: «آن گاه که علی، مردم را در رَحْبَه گردآوَرْد و آنان را گواه گرفت که هرکه شنیده [پیامبر ﷺ در روز غدیر خمّ چه گفته، برخیزد و هر که نشنیده، برنخیزد][2]؛ ده واندی مرد، از جمله ابوایّوب و ابوزینب و عبدالرّحمان بن عبدرب، برخاستند وگفتند: ‹گواهی می‌دهیم که شنیدیم رسول خدا ﷺ در حالی که در روز غدیر خمّ دست تو را گرفته و برافراشته بود، فرمود: "آیا گواهی نمی‌دهید که من پیام را ابلاغ کردم؟" گفتند: "گواهی می‌دهیم." فرمود: "پس هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای اواست."›» ۱۶۸/۱

نیز ابن حَجَر (الإصابه: ۸۰/۴) این خبر را روایت کرده و از ابوموسی نقل کرده که ابوالعبّاس بن عُقْدَه (الموالاة) از طریق علی بن حسن عَبْدی، از سعد اسکاف، از اَصْبَغ بن نُباته آورده است: «علی، در رَحْبَه مردم را گواه گرفت که هرکس در روز غدیر خمّ سخن رسول خدا ﷺ را شنیده، برخیزد. پس ده واندی مرد، از جمله ابوایّوب و ابوزینب بن عوف، برخاستند وگفتند: ‹گواهی می‌دهیم که از رسول خدا ﷺ شنیدیم، در حالی که در روز غدیر خمّ دست تو را گرفته و برافراشته بود، فرمود: "آیا گواهی نمی‌دهید که من پیام را ابلاغ کردم؟" گفتند: "گواهی دهیم." فرمود: "پس هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای اواست."›» (۳۴۲)

---

۱. افزودهٔ درون قلّاب از مأخذ است. (غ.)

۲. افزودهٔ درون قلّاب از مأخذ است. (غ.)

۳. حَبّة بن جُوَین عُرَنی؛ ابوقُدامهٔ بَجَلی ـ از اصحاب ـ (د. ۷۶/۷۹).

حافظ ابن‌مَغازِلی شافعی (مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام [ص۲۰]) از ابوطالب محمّد بن احمد بن عثمان، از ابوعیسی حافظ، به نحو مرفوع از حَبّهٔ عُرَنی، روایت کرده که از روز غدیر خمّ و گواه خواهی علی یاد آوَرْد و گفت: «پس ۱۲ مرد از بدریان، از جمله زید بن ارقم، برخاستند و گفتند: ‹گواهیم که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدیم که در روز غدیر خمّ فرمود: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است ... ."›»

در صفحهٔ ۲۴ از دولابی، با ذکر سند از ابوقُدامه، گذشت که علی، مردم را در رَحْبَه گواه گرفت. پس ده و اندی مرد برخاستند، از جمله مردی که ردایی حَضْرَمی بر دوش داشت. پس گواهی دادند ... .

۴. زاذان بن عمر[۱].

در صفحهٔ ۶۴ شرح حال وی گذشت. احمد بن حنبل (المسند: ۸۴/۱ [۱۳۵/۱]) با ذکر
سند از ابن‌نُمَیْر، از عبدالملک، از ابوعبدالرّحیم کِنْدی، از زاذان بن عمر، آورده است: «در (۳۴۳)
رَحْبَه، از علی شنیدم که از مردم خواست که هر کس روز غدیر خمّ سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را شنیده، گواهی دهد. پس ۱۳ مرد برخاستند و گواهی دادند که این سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را شنیده‌اند: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.›»

حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۷/۹) از طریق احمد، با لفظ یاد شده؛ ابوالفرج ابن جوزی (صفة الصّفوه: ۱۲۱/۱ [۳۱۳/۱])؛ ابوسالم محمّد بن طَلحهٔ شافعی (مطالب السَّؤول، چاپ شده در
۱۳۰۲: ص۵۴ [ص۱۶])؛ ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۱۰/۵؛ ۳۴۸/۷ [۲۲۹/۵؛ ۳۸۵/۷]) از طریق ۱۶۹/۱
احمد؛ سبط ابن جوزی (تذکرة خواصّ الأمّه: ص۱۷ [ص۲۸])؛ سیوطی (جمع الجوامع) به نقل از احمد؛ و ابن ابی‌عاصم (کتاب السّنّه [ص۵۹۳]) ـ چنان که در کنزالعمّال (۴۰۷/۶ [۱۷۰/۱۳]) آمده ـ این خبر را روایت کرده‌اند.

---

۱. درستِ آن، زاذان ابوعمر است که ثقه بوده و از راویان مسلم و چهار تن دیگر از صاحبان صحاح [به جز بخاری] و بخاری در الادب المفرد است. او در ۸۲ درگذشته است. بنگرید به: تهذیب الکمال: ۲۶۳/۹؛ تاریخ الإسلام: ۶۲/۶. (ط.)

۵. زِرّ بن حُبَیش اسدی. (۳۴۴)

شرح حال او در صفحهٔ ۶۴ گذشت.

حافظ ابوعبدالله زُرْقانی مالکی (شرح المواهب: ۱۳/۷) از ابن عُقْدَه، از زِرّ بن حُبَیش آورده است که علی فرمود: «از اصحاب محمّد در این جا چه کسانی هستند؟» ۱۲ مرد برخاستند وگواهی دادند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند که فرموده است: «هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.»

۶. زیاد بن ابی‌زیاد.

شرح حال وی در صفحهٔ ۶۴ گذشت.

احمد بن حنبل (المسند: ۸۸/۱ [۱۴۲/۱]) با ذکر سند از محمّد بن عبدالله، از ربیع بن ابی‌صالح اسلمی، از زیاد بن ابی‌زیاد آورده است: «از علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه شنیدم که مردم را گواه گرفت و گفت: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: هرمرد مسلمانی که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خمّ را شنیده، شهادت دهد.› پس ۱۲ تن از بدریان برخاستند وگواهی دادند.»

حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۶/۹) از طریق احمد، این روایت را آورده و راویان آن را ثقه شمرده است. ابن‌کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۳۴۸/۷ [۳۸۴/۷])؛ و حافظ محبّ‌الدّین طبری (الرّیاض النَّضِره: ۱۷۰/۲ [۱۱۴/۳])؛ و نیز همو (ذخائر العقبی: ص۶۷) این خبر را روایت کرده‌اند.

۷. زید بن ارقم انصاری ـ از اصحاب ـ.

احمد[۱] با ذکر سند از اسود بن عامر، از ابواسرائیل، از حکم، از ابوسلیمان، از زید بن (۳۴۵) ارقم، روایت کرده است: «علی مردم را گواه گرفت و گفت: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: هرمردی که این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیده، گواهی دهد: "هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست

---

۱. در مسند احمد (۵۱۰/۶) ۱۶ مرد آمده است. (غ.)

بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هرکه را با او دشمنی ورزد.“› پس ۱۲ مرد از بدریان برخاستند و به این سخن گواهی دادند. من در زمرهٔ کسانی بودم که کتمان شهادت کردم و بدین سبب بینایی‌ام از دست رفت.»

هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۶/۹) از احمد و طَبَرانی (المعجم الکبیر[۱۷۵/۵]) با لفظ یاد شده، این روایت را با ذکر سند آورده و راویانش را ثقه شمرده وگفته است: «به موجب روایت نزد وی، علی هرکه راکتمان شهادت کند، نفرین نمود.» [المعجم الکبیر: ۱۷۱/۵]

ابن مَغازِلی (مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام [ص۲۳]) از ابوالحسین علی بن عمر بن عبدالله بن شَوْذَب، از پدرش، از محمّد بن حسین زعفرانی، از احمد[1] بن یحیی بن عبدالحُمَید، از ابواسرائیل، از حکم، از ابوسلیمان، از زید، با لفظ یاد شده، این روایت را آورده که در آن آمده است: «من در زمرهٔ کتمان کنندگان شهادت بودم؛ پس خداوند بینایی‌ام را ستانْد و علی ـ
۱۷۰/۱ کرّم الله وجهه ـ کتمان کنندهٔ شهادت را نفرین نمود.[2]» شیخ ابراهیم وَصّابی شافعی (الإکتفاء) با لفظ یاد شده از طَبَرانی (المعجم الکبیر) این خبر را روایت کرده است.

حافظ محبّ‌الدّین طبری (ذخائر العقبی: ص۶۷) از زید روایت کرده است: «علی مردم راگواه گرفت وگفت: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: هر مرد که
(۳۴۶) این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خمّ را شنیده، شهادت دهد: ”هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هرکه را با او دشمنی ورزد.“› پس ۱۶ مرد برخاستند و به این سخن گواهی دادند.»

این روایت را با همین لفظ، هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ص۱۰۷) از طریق احمد؛ و سیوطی در

---

۱. در سند اشتباه رخ داده و درستِ آن، احمد، از یحیی است. این احمد همان ابن ابی‌خیثمهٔ نَسائی (د. ۲۷۹) از استادانِ روایت زعفرانی است. (ط.)

۲. این را ابن بِطْریق (العُمْده: ص۵۲) از وی نقل نموده است.

جمع الجوامع چنانکه در کنز العمّال: ۴۰۳/۶ [۱۵۷/۱۳] آمده، به نقل از طَبَرانی (المعجم الأوسط [۵۷۶/۲]) روایت کرده‌اند. طبق این نقل، ۱۲ مرد برخاستند و به سخن پیامبر گواهی دادند.

حافظ محمّد بن عبدالله ـ شرح حال او در صفحهٔ ۱۰۴ گذشت ـ (الفوائد، موجود در کتابخانهٔ حرم مکّی) با ذکر سند از محمّد بن سلیمان بن حرث، از عُبَیدالله بن موسی، از ابواسرائیل ملائی، از حکم، از ابوسلیمان مؤذّن، از زید روایت کرده است: «علی از مردم گواه گرفت که هر کس این سخن رسول خدا ﷺ را شنیده، گواهی دهد: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد.› پس ۱۶ مرد برخاستند و بدان گواهی دادند و من نیز در زمرهٔ ایشان بودم.»[۱]

نیز ابن کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۳۴۶/۷ [۳۸۳/۷]) این خبر را از او حکایت کرده است. (۳۴۷)

۸. زید بن یُثَیع.

شرح حال او در صفحهٔ ۶۴ گذشت.

احمد بن حنبل (المسند: ۱۱۸/۱[۱۸۹/۱]) با ذکر سند از علی بن حکیم اَوْدی، از شریک، از ابواسحاق، از سعید بن وَهْب و زید بن یُثَیْع آورده است: «علی، در رَحْبَه مردم را گواه گرفت که هر کس در روز غدیر خمّ سخن رسول خدا ﷺ را شنیده، برخیزد. از کنار سعد، شش تن؛ (۳۴۸) و از کنار زید نیز شش تن برخاستند و شهادت دادند که در روز غدیر خمّ از رسول خدا ﷺ شنیده‌اند که دربارهٔ علی، به مردم گفته است: ‹آیا چنین نیست که رسول خدا بر مؤمنان بیش از خودشان ولایت دارد؟› گفتند: ‹آری.› فرمود: ‹بارخدایا! هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد.›»

---

۱. مراد از این سخن آن است که نامبرده در زمرهٔ به‌گواهی‌گرفته‌شدگان بوده، نه گواهی‌دادگان؛ زیرا از خودِ زید گذشت که وی از کتمان کنندگان شهادت بوده و به همین سبب، بینایی‌اش را از دست داده است. پس آن چه که از وی در این زمینه روایت شده، یا پس از نابیناشدنش بوده ـ چنان که تفصیلش خواهد آمد ـ و یا پیش از آن بوده که دچار وسوسه‌های شیطانی گردد.

ایـن خبـر را از طریـق احمـد بـا همیـن لفـظ، ابن‌کَثیـر (البدایة و النِّهایه: ۵/ ۲۱۰ [۵/ ۲۲۹])؛ گنجی شافعی (کفایة الطّالب: ص۱۷ [ص۶۳])؛ و جَزَری شافعی (أسنی المطالب: ص۴ [ص۴۹]) روایـت کرده‌انـد.

نَسائی (خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ص۲۲ [ص۱۰۱]) از قاضی علی بن محمّد بن علی، از
۱۷۱/۱ خَلَف بن تمیم، از شُعبه[1]، از ابواسحاق، از سعید و زید؛ و همو (همان: ص۲۳ [ص۱۰۲]) از ابوداوود سلیمان حَرّانی، از عِمران بن اَبان (د. ۲۰۵)، از شریک، از ابواسحاق، از زید روایت کرده است: «از علی بن ابی‌طالب رضی‌الله‌عنه بر منبر کوفه شنیدم: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم ـ و جز اصحاب محمّد کسی گواهی ندهد ـ: هر کس این سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در روز غدیر خمّ شنیده، گواهی دهد: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد."› پس شش تن از کنارهٔ دیگر منبر برخاستند[2] و گواهی دادند که این سخن را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌اند.»

شریک گوید: «به ابواسحاق گفتم: ‹آیا خود شنیدی که بَراء بن عازب این سخن را از
(۳۴۹) رسول خدا روایت کند؟› گفت: ‹آری.›»

ابن جَریر طبری از احمد بن منصور، از عُبَیدالله بن موسی، از فِطْر بن خلیفه، از ابواسحاق، از سعید بن وَهْب و زید بن یُثَیْع و عمرو ذی‌مُرّ، با ذکر سند روایت کرده است: «علی در کوفه از مردم شهادت خواست ... .»

این خبر را ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۵/ ۲۱۰ [۵/ ۲۲۹]) نیز حکایت کرده است.

نیز حافظ ابن عُقْدَه، از حسن بن علی بن عَفّان عامری، از عُبَیدالله بن موسی، از فِطْر، از ابواسحاق، از عمرو بن مُرّه و سعید بن وَهْب و زید بن یُثَیْع، روایت کرده است: «از علی شنیدیم که در رَحْبَه ... .»

---

۱. در چاپ موجود نزد ما از السّنن الکبری چنین آمده است: « ... از خَلَف، از اسرائیل، از ابواسحاق، ... .» (غ.)

۲. در این سخن، افتادگی است؛ و احتمالاً چنین بوده است: شش تن از یک کنارهٔ منبر و شش تن از کنارهٔ دیگر آن برخاستند.

در این خبر آمده است: «۱۳ مرد برخاستند و شهادت دادند که رسول خدا ﷺ فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد؛ و دوستارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار و یاریگرش را یاری فرما و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه.›»

ابواسحاق پس از ذکر این روایت گوید: «ای ابوبکر [= کنیهٔ فِطْر]! آنان [= سه راوی این حدیث] چه بزرگ استادانی بودند!»

نیز ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۳۴۷/۷ [۳۸۴/۷]) این خبر را از ابن‌عُقْدَه روایت کرده است.

همچنین حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۵/۹) از طریق بزّار، این روایت را آورده و گفته است: «راویان این خبر، راویان خبر صحیح هستند؛ جز فِطْر که ثقه است.» همو (همان: ۱۰۷/۹) روایت یاد شده را از طریق بزّار و عبدالله بن احمد نقل کرده است.

سیوطی در جمع الجوامع چنان که در کنز العمّال: ۴۰۳/۶ [۱۵۸/۱۳] آمده، از ابواسحاق، از عمرو ذی‌مُرّ و سعید بن وَهْب و زید بن یُثَیْع، به نقل از حافظان بزّار و ابن جَریر و خِلَعی (الخِلَعیّات) این روایت را آورده و سپس به نقل از هَیثَمی، راویان آن را ثقه شمرده است. در این نقل، عبارت ایشان چنین است: «از علی شنیدیم که می‌گفت: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: هر مردی که سخن رسول خدا ﷺ را در روز غدیر خمّ شنیده، برپا خیزد.› (۳۵۰)

پس ۱۳ مرد برخاستند و شهادت دادند که رسول خدا ﷺ فرمود: ‹آیا من بر مؤمنان بیش از خودشان ولایت ندارم؟› گفتند: ‹آری؛ ای رسول خدا!› سپس پیامبر ﷺ دست علی را بگرفت و فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد؛ و دوستارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار و یاریگرش را یاری نما و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه.›» ۱۷۲/۱

شیخ یوسف نَبْهانی (الشّرف المؤبّد: ص۱۱۳ [ص۲۶۹]) از طریق ابن ابی‌شَیبه [المصنّف: ۶۸/۱۲] از زید بن یُثَیْع، این روایت را آورده است.

(۳۵۱) **۹. سعید بن ابی‌حُدّان.**

شرح حال او در صفحهٔ ۶۵ گذشت.

شیخ الإسلام حَمُّوئی (فَرائِد السَّمطَین: باب دهم [۶۸/۱]) از شیخ عِمادالدّین عبدالحافظ بن بدران ـ این حدیث را بر او قراءت نموده ـ از قاضی محمّد بن عبدالصّمد[1] بن ابی‌الفضل خزستانی[2] ـ با اجازهٔ روایت ـ از ابوعبدالله محمّد بن فَضل غراوی ـ با اجازهٔ روایت ـ از ابوبکر احمد بن حسین بیهقی حافظ، از ابوبکر احمد بن حسین قاضی، از ابوجعفر محمّد بن علی بن دُحَیم، از احمد بن حازِم بن ابی‌غَرَزَه، از ابوغَسّان مالک، از فُضَیل بن مرزوق، از ابواسحاق، از سعید بن ابی‌حُدّان و عمرو ذی‌مُرّ روایت کرده است: «علی گفت: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم ـ و جز اصحاب رسول خدا را گواه نمی‌گیرم ـ: هر که خطبهٔ رسول خدا ﷺ را در روز غدیر خمّ شنیده، شهادت دهد.› پس ۱۲ مرد، ۶ تن از کنار سعید و ۶ تن از کنار عمرو ذی‌مُرّ، برخاستند و گواهی دادند که از رسول خدا ﷺ شنیده‌اند[3]: ‹بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری نما و دوستارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار.›»

۱۰. سعید بن وَهْب.

شرح حال او در صفحهٔ ۶۵ گذشت.

احمد بن حنبل (المسند: ۱۱۸/۱ [۱۸۹/۱]) از علی بن حکیم اَوْدی، از شریک، از

---

۱. درستِ آن، عبدالصّمد بن محمّد است که از مکانی دیگر در فَرائِد السَّمطَین، بدین ترتیب آمده است: جمال‌الدّین ابوالقاسم عبدالصّمد بن محمّد انصاری حَرَسْتانی.(غ.)

۲. در چاپ مرکز الغدیر، حَرَسْتائی آمده است.(م.)

۳. عبارت این نسخه چنین بود؛ و روشن است که در آن افتادگی رخ داده است.

ابواسحاق، از سعید و زید بن یُثَیْع، با لفظی که در صفحهٔ ۱۵۶ آوردیم؛ و نیز همو (همان: ۳۶۶/۵ [۵۰۴/۶]) از محمّد بن جعفر، از شُعبه، از ابواسحاق، از سعید بن وَهْب آورده است: «علی از مردم گواهی خواست و ۵ یا ۶ تن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله برخاستند و شهادت دادند (۳۵۲)
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.›»

نَسائی (خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام : ص۲۶ [ص۱۱۷]) از حسین بن حُرَیث مَرْوَزی، از فَضل بن موسی، از اعمش سلیمان، از ابواسحاق عمرو، از سعید روایت کرده است: «علی -کرّم الله وجهه- در رَحْبَه گفت: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: هر که در روز غدیر خمّ این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیده، شهادت دهد: "همانا خداوند و رسول او، بر مؤمنان ولایت دارند؛ و هر که من بر او ولایت دارم، این علی نیز بر او ولایت دارد. بارخدایا!
۱۷۳/۱ دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری نما."›»

سعید گوید: «۶ تن از کنار من برخاستند.» و زید بن یُثَیْع نیز گوید: «۶ تن از کنار من برخاستند.» عمرو ذی‌مُرّ هم همین روایت را با افزودن این بخش به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است: «و دوستارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار.»

این خبر را اسرائیل، از ابواسحاق، از عمرو ذی‌مُرّ روایت کرده است. نیز نَسائی (خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام : ص۴۰ [ص۱۶۷]) آن را از یوسف بن عیسی، از فَضل بن موسی، از اعمش، تا پایان همان سند با همان عبارت آورده است. همو (خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام : ص۲۲ [ص۱۰۱]) از محمّد بن مُثَنّیٰ، از محمّد بن جعفر غُنْدَر، از شُعبه، از ابواسحاق، از سعید بن وَهْب روایت کرده است: «۵ یا ۶ تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستند و گواهی دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.›»

علّامه عاصمی (زین الفتی) از ابوبکر جَلّاب، از ابوسعید عبدالله بن محمّد رازی،
(۳۵۳) از ابواحمد بن مُنّهٔ نیشابوری، از ابوجعفر حَضْرَمی، از علی بن سعید کِنْدی، از جَریر بن

سری هَمْدانی، از سعید روایت کرده است: «امیرالمؤمنین ـ کرّم الله وجهه ـ در رَحْبَه مردم را گواه گرفت وگفت: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: هر مردی که این سخن رسول خدا ﷺ را شنیده، شهادت دهد: "هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدارو یاری کن هرکه اورا دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هرکه را با او دشمنی ورزد."› پس ۱۲ مرد برخاستند و شهادت دادند.»

ابن اثیر (أُسْد الغابه: ۳۲۱/۳ [۴۹۲/۳]) از ابوالعبّاس بن عُقْدَه، از طریق موسی بن نَضْر، از ابوغیلان سعد بن طالب، از ابواسحاق، از سعید بن وَهْب و عمرو ذی‌مُرّ و زید بن یُثَیْع و هانی بن هانی وکسانی دیگرکه به گفتهٔ ابواسحاق در شمار نیایند، روایت کرده است: «علی در رَحْبَه مردم راگواه گرفت که به این سخن رسول خدا ﷺ شهادت دهند: ‹هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدارو یاری کن هرکه اورا دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هرکه را با او دشمنی ورزد.› پس تعدادی برخاستند و شهادت دادند که از رسول خدا ﷺ این سخن را شنیده‌اند؛ امّا برخی نیز کتمان شهادت نمودند و اینان همه یا نابینا شدند و یا دچار گرفتاری سخت گشتند؛ از جمله یزید بن ودیعه و عبدالرّحمان بن مُدْلِج. این خبر را ابوموسی با ذکر سند آورده است.»

این حدیث ابن عُقْدَه را ابن حَجَر (الإصابه: ۴۲۱/۲) در شرح حال عبدالرّحمان بن مُدْلِج آورده وگفته است: «این خبر را ابوالعبّاس بن عُقْدَه (الموالاة) از طریق موسی بن نَضْر بن ربیع حمصی، از سعد بن طالب ابوغیلان، از ابواسحاق، از چند تن که وی نتوانسته همگی را شمارکند، آورده است: «علی در رَحْبَه مردم راگواه گرفت که هرکه این سخن رسول خدا ﷺ را شنیده، شهادت دهد: ‹هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› پس گروهی، از جمله عبدالرّحمان بن مُدْلِج، برخاستند و شهادت دادند که این سخن را از رسول خدا ﷺ شنیده‌اند. این خبر را ابن شاهین از ابن عُقْدَه با ذکر سند آورده و ابوموسی نیز آن را در شمار احادیثِ المستدرک ذکرکرده است.»

(۳۵۴) ۱۷۴/۱ روشن است که چگونه ابن حَجَر با متن و سند این حدیث بازی کرده و آن را از این روی به آن روی گردانده، بدین سان که نام‌های راویان چهارگانهٔ آن را انداخته و ماجرای کتمان کنندگان شهادت و به نفرین گرفتار شدن ایشان را حذف نموده و عبدالرّحمان بن مُدْلِج را که کتمان کننده بوده، راوی قلمداد نموده و نام یزید بن ودیعه را اساساً انداخته است. درود خدا بر این گونه امانت در نقل! و چه بسیار است همانند این کارها از ابن حَجَر در الإصابه!

حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۴/۹) از طریق احمد، این خبر را روایت نموده و راویان آن جز فِطْر را راوی حدیث صحیح شمرده و فِطْر را ثقه دانسته است.

ابن کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۰۹/۵ [۲۲۹/۵]) به نقل از احمد به هر دو طریق وی و نَسائی؛ و از طریق ابن جَریر، از احمد بن منصور، از عبدالرّزّاق، از اسرائیل، از ابواسحاق، از سعید و عبدخیر؛ و همو (همان: ۳۴۷/۷ [۳۸۴/۷]) از طریق ابن عُقْدَه با سندی که در بخش زید بن یُثَیْع آوردیم؛ و از طریق حافظ عبدالرّزّاق، از اسرائیل، از ابواسحاق، از سعید؛ و از طریق احمد، از محمّد غُنْدَر، از شُعبه، از ابواسحاق، از سعید بن وَهْب این روایت را آورده است.

نیز خوارزمی (المناقب: ص۹۴ [ص۱۵۶]) با سندش از حافظ عبدالرّزّاق، از اسرائیل، از ابواسحاق، از سعید و عبدخیر آورده است: «از علی شنیدیم که در رَحْبَهٔ کوفه، گفت: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: هر که این سخن رسول خدا ﷺ را شنیده، شهادت دهد: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است."› پس شماری از اصحاب پیامبر ﷺ برخاستند و همگی گواهی دادند که این سخن را از رسول خدا ﷺ شنیده‌اند.»

در این میان، طریق‌های دیگری نیز هست که در بخش زید بن یُثَیْع گذشت.

۱۱. ابوالطُّفیل عامر بن واثِلَهٔ لَیثی ـ از اصحاب ـ (د. ۱۱۰/۱۰۸/۱۰۲/۱۰۰). (۳۵۵)

احمد بن حنبل (المسند: ۳۷۰/۴ [۴۹۸/۵]) از حسین بن محمّد و ابونُعَیم مَعْنی، از فِطْر، از ابوالطُّفیل روایت کرده است: «علی علیه‌السلام مردم را در رَحْبَه گرد آورد و به ایشان گفت: ‹شما

را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: هر مرد مسلمانی که سخن رسول خدا ﷺ را در روز غدیر خمّ شنیده، برخیزد.› پس ۳۰ تن برخاستند.»

ابونُعَیم ـ شرح حال وی در صفحهٔ ۸۵ گذشت ـ گوید: «بسیاری برخاستند و گواهی دادند که پیامبر ﷺ دست او را برگرفت و به مردم فرمود: ‹آیا می‌دانید که من بر مؤمنان بیش از خودشان ولایت دارم؟› گفتند: ‹آری؛ ای رسول خدا ﷺ!› فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد.›»

(۳۵۶) [ابوالطُفیل] گوید: «پس بیرون آمدم، در حالی که گویی در جان خود، چیزی حس می‌کردم.[1] سپس به زید بن ارقم برخوردم و به وی گفتم: ‹من از علی ؑ شنیدم که چنین و چنان گفت.› زید گفت: ‹چرا باور نداری؟ من، خود، از رسول خدا ﷺ شنیدم که چنین فرمود.›»

همین روایت را با همین سند و متن، حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۴/۹) از احمد آورده و گفته است: «راویان آن، راویان حدیث صحیح هستند، مگر فِطْر بن خلیفه که او هم ثقه است.»

۱۷۵/۱ نَسائی (خصائص امیرالمؤمنین ؑ: ص۱۷ [ص۱۱۳]) این خبر را با ذکر سند از هارون بن عبدالله بغدادی حمّال، از مُصْعَب بن مِقدام، از فِطْر بن خلیفه، از ابوالطُفیل آورده است. نیز هم او این روایت را از ابوداوود، از محمّد بن سلیمان، از فِطْر، از ابوالطُفیل، با همان لفظ نقل کرده است.

نیز همین روایت را ابومحمّد احمد بن محمّد عاصمی (زین الفتی) از استادش ابن جَلّاب، از ابواحمد هَمْدانی، از ابوعبدالله محمّد صفّار، از احمد بن مِهْران، از علی بن قادم، از فِطْر، از ابوالطُفیل آورده است.

---

۱. محبّ‌الدّین طبری (الرّیاض النَّضِره [۱۱۴/۳]) عبارت او را چنین آورده است: «پس بیرون شدم، در حالی که در باطن خود، قدری احساس تردید می‌کردم.»

همو از استادش محمّد بن احمد، از علی بن ابراهیم بن علی هَمْدانی، از محمّد بن عبدالله، از احمد بن محمّد لبّاد، از ابونُعَیم، از فِطْر، از ابوالطُّفیل، این حدیث را نقل کرده است.

گنجی شافعی (کفایة الطّالب: ص۱۳ [ص۵۵]) از استادش یحیی بن ابی المعالی محمّد بن علی قُرَشی، از ابوعلی حنبل بن عبدالله بغدادی، از ابوالقاسم بن حُصَین، از ابوعلی بن مُذْهِب، از ابوبکر قَطیعی، از عبدالله بن احمد، از پدرش، ... ـ تا پایان همان سند احمد ـ این روایت را آورده است.

(۳۵۷) نیز محبّ الدّین طبری (الرّیاض النَّضِره: ۱۶۹/۲ [۱۱۴/۳]) این روایت را با لفظ یاد شده آورده که در پایان آن، آمده است: «به فِطْر ـ روایت کنندهٔ حدیث ـ گفتم: ‹میان این سخن و وفات وی، چه اندازه فاصله بود؟› گفت: ‹۱۰۰ روز.›»

ابوحاتِم این حدیث را با ذکر سند آورده و گفته است: «مراد او، وفات علی بن ابی طالب است.[1]»

ابن کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۱۱/۵ [۲۳۱/۵])؛ و بَدَخشانی (نُزُل الأبرار: ص۲۰ [ص۵۲]) این حدیث را از طریق احمد و با لفظ او آورده‌اند.

ابن اثیر (اُسْد الغابه: ۲۷۶/۵ [۲۵۲/۶]) از استادش ابوموسی، از شریف ابومحمّد حمزهٔ علوی، از احمد باطرقانی، از ابومسلم بن شَهْدل، از ابوالعبّاس بن عُقْدَه، از محمّد اشعری، از رجاء بن عبدالله، از محمّد بن کَثیر، از فِطْر و ابن الجارود، از ابوالطُّفیل روایت کرده است: «ما نزد علی بودیم که گفت: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: هر کس روز غدیر خمّ حاضر بوده، گواهی دهد.› پس ۱۷ تن، از جمله ابوقُدامهٔ انصاری، برخاستند و گفتند:

‹گواهی می‌دهیم که همراه رسول خدا ﷺ از حجّة الوداع بازمی‌گشتیم که وی فرمان

---

۱. در عبارت عاصمی آمده است: «میان سخن رسول خدا ﷺ با وفاتش چه اندازه فاصله بود؟» این بیان نه با وفات پیامبر ﷺ سازگار است و نه با وفات امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ. با وفات امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمی‌سازد؛ زیرا این گواه خواهی در آغاز خلافت ظاهری وی به سال ۳۵ بوده و ایشان حدود ۵ سال پس از آن، می‌زیسته است. نیز با وفات رسول خدا ﷺ سازگار نیست؛ زیرا ایشان ۷۰ روز پس از غدیر خمّ وفات نمود. البتّه این، به زمان ذکر شده در روایت، نزدیک‌تر است.

داد تا شاخ درختان را درهم پیچیدند وبرآن‌ها پارچه افکندند وصلای نمازجماعت درداد وآن گاه که برون گشتیم ونمازگزاردیم، برخاست وپس ازسپاس وستایش خداوند، فرمود: "ای مردم! آیا می‌دانید که خداوند ﷻ برمن وهمهٔ مؤمنان ولایت دارد ومن نیز برشما بیش ازخودتان ولایت دارم؟" واین را چند بارفرمود. گفتیم: "آری." سپس وی دست تورا برگرفت وسه بارفرمود: "هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیزمولای اواست. بارخدایا! دوست بدارو یاری کن هرکه اورا دوست بدارد ویاری کند؛ ودشمن بدارهر که را با اودشمنی ورزد."›» (۳۵۸) ۱۷۶/۱

این روایت را ابوموسی با ذکر سند آورده و نیزابن حَجَر (الإصابه: ۱۵۹/۴) آن را ازطریق ابن عُقْدَه (الموالاة) نقل کرده است.

سیّد نورالدّین سَمْهودی (جواهرالعِقْدَین [برگهٔ ۱۷۰]) به نقل ازحافظ ابونُعَیم اصفهانی (حِلیة الأولیاء) ازابوالطُفیل آورده است:

«علی ؓ برخاست وپس ازسپاس وستایش خداوند، گفت: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: هرکه درروزغدیرخمّ شاهد بوده، برخیزد وهرگزکسی که خود، حاضرنبوده وبعداً به اوخبرداده‌اند، برنخیزد؛ بلکه تنهاکسی شهادت دهد که با دوگوش خویش، شنیده وبا دلش دریافت کرده باشد.› پس ۱۷ مرد برخاستند، ازجمله: خُزَیمة بن ثابت، سهل بن سعد، عَدیّ بن حاتِم، عُقْبة بن عامر، ابوایّوب انصاری، ابوسعید خُدْری، ابوشریح خُزاعی، ابوقُدامهٔ انصاری، ابولیلی[۱]، ابوهَیثَم بن تَیّهان، ومردانی ازقریش. سپس علی ؓ گفت: ‹آن چه را شنیدید، گواهی دهید.› ایشان گفتند: ‹ما گواهیم که همراه رسول‌خدا ﷺ از حجّة الوداع بازمی‌گشتیم. هنگام ظهر، رسول‌خدا ﷺ برون آمده، فرمان داد تا شاخ درختان را کوتاه کردند و بر آن‌ها پارچه افکندند و صلای نماز جماعت درداد و آن گاه که برون گشتیم

۱. نام وی در ینابیع المودّه، ابویَعْلیٰ آمده؛ و او شدّاد بن اوس (د. ۵۸) است.

ونمازگزاردیم، برخاست وپس ازسپاس وستایش خداوند، فرمود: "ای مردم! چه گویید؟" گفتند: "توپیام خداوند را ابلاغ نمودی." سه بارفرمود: "خداوندا! گواه باش."

(۳۵۹) سپس فرمود: "به زودی من به سوی خداوند فراخوانده شوم ودعوتش را اجابت نمایم. هم ازمن وهم ازشما بازخواست خواهد شد. ای مردم! همانا من دو یادگارگرانمایه در میانتان می‌نهم؛ کتاب خداوند وخاندانم که عترت من هستند. اگربه آن دوچنگ زنید، هرگزگمراه نگردید. پس مراقب باشید که پس ازمن با آن دوچه می‌کنید! وآن دوهرگزازهم جدا نگردند تا آن گاه که درکنارۀ حوض، برمن درآیند. این را خداوند باریک‌بینِ آگاه به من خبرداده است."

آن گاه، فرمود: "هرآینه خداوند برمن ولایت دارد ومن برمؤمنان ولایت دارم. آیا ندانید که من برشما بیش ازخودتان ولایت دارم؟" گفتند: "آری؛ چنین است." وسه باراین سخن گذشت. سپس وی دست تورا ـ ای امیرالمؤمنین! ـ برگرفت وآن را برافراشت وفرمود: "هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیزمولای اواست. بارخدایا! دوست بدارو یاری کن هرکه اورا دوست بدارد ویاری کند؛ ودشمن بدارهرکه را با اودشمنی ورزد."› علی گفت: ‹راست گفتید؛ ومن، خود، براین سخن گواهم.›»

قُنْدُوزی حنفی (ینابیع المودّة: ص۳۸ [۳۶/۱]) این روایت را ازسَمْهودی حکایت کرده است. نیزشیخ احمد بن فَضل بن محمّد باکَثیرمکّی شافعی (وسیلة المآل فی عدّ مناقب الآل [ص۱۱۸]) آن را با همین لفظ ذکرنموده است.

(۳۶۰) ۱۷۷/۱ **۱۲. ابوعُماره عبدخیربن یزید هَمْدانی کوفی.**

شرح حال اودرصفحۀ ۶۷ گذشت.

خوارزمی (المناقب: ص۹۴ [ص۱۵۶]) با ذکرسند ازحافظ احمد بن حسین بیهقی، از ابومحمّد عبدالله بن یحیی بن هارون بن عبدالجبّارسُکَّری ـ دربغداد ـ ازاسماعیل بن محمّد صفّار، ازاحمد بن منصور رَمادی، ازعبدالرّزّاق، ازاسرائیل، ازابواسحاق، ازسعید بن وَهْب

وعبد خیر... ـ تا پایان سند یاد شده در صفحۀ ۱۷۴ ـ این روایت را آورده است. در آن جا، این روایت را از ابن کَثیر، از طریق ابن جَریر، از سعید و عبد خیر آوردیم. بدان مراجعه کنید.

(۳۶۱) **۱۳. عبدالرّحمان بن ابی‌لیلی.**

شرح حال او در صفحۀ ۶۷ گذشت.

احمد بن حنبل (المسند: ۱/ ۱۱۹ [۱/ ۱۹۱]) با ذکر سند از عُبَیدالله بن عمر قواریری، از یونس بن ارقم، از یزید بن ابی‌زیاد، از عبدالرّحمان بن ابی‌لیلی روایت کرده است:

«دیدم که علی ﷺ در رَحْبَه مردم را گواه گرفت و گفت: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: هر که این سخن رسول خدا ﷺ را در روز غدیر خمّ شنیده، برخیزد و گواهی دهد: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است."›

ـ عبدالرّحمان گوید: ـ پس ۱۲ تن از بدریان برخاستند؛ گویی هم اینک به یکی از ایشان می‌نگرم[۱]. پس گفتند: ‹ما گواهی دهیم که از رسول خدا ﷺ شنیدیم که در روز غدیر خمّ فرمود: "آیا من بیش از خود مؤمنان بر ایشان ولایت ندارم؛ و آیا همسران من، بر ایشان حقّ مادری ندارند؟" گفتیم: "آری؛ ای رسول خدا ﷺ!" فرمود: "پس هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد."›»

نیز همو (همان: ۱/ ۱۱۹ [۱/ ۱۹۲]) از احمد بن عمر وکیعی، از زید بن حباب، از ولید بن عُقْبة بن نزار عَبْسی، از سَمّاک بن عُبَید بن ولید عَبْسی، از عبدالرّحمان بن ابی‌لیلی ـ در محضر او ـ روایت کرده که وی گواه بوده که علی، در رَحْبَه گفت: «شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: هر کس در روز غدیر خمّ سخن رسول خدا ﷺ را شنیده و آن را دیده، برخیزد؛ و برنخیزد مگر کسی که آن را [به چشم خویش] دیده [و به گوش خود، شنیده]

۱. در این عبارت، افتادگی رخ داده است. به آن چه اندکی پس از این، به نقل از ابن اثیر (اُسْد الغابه: ۴/ ۲۸ [۴/ ۱۰۸]) خواهد آمد، بنگرید.

است.» پس ۱۲ مرد برخاستند وگفتند: «ما، خود، دیدیم وشنیدیم که پیامبر ﷺ دست او را برگرفت وفرمود: ‹بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه اورا دوست بدارد و یاری کند؛ ودشمن بدار هرکه را با او دشمنی ورزد؛ ودوستارش را دوست بدار ودشمنش را دشمن شمار و یاریگرش را یاری نما و هرکه یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه.›» درآن میان، همهٔ گواهان غدیرخمّ برخاستند، جزسه تن که علی ایشان را نفرین نمود ونفرینش دامن آنان راگرفت. (۳۶۲)

همچنین احمد بن محمّد عاصمی (زین الفتی) ازاستاد پارسا ابوعبدالله احمد بن مهاجر، ازاستاد پارسا ابوعلی هَرَوی، ازعبدالله بن عُروه، ازیوسف بن موسی قَطّان، ازمالک بن اسماعیل، ازجعفربن زیاد احمر، ازیزید بن ابی‌زیاد، ازمسلم بن سالم، ازعبدالرّحمان، ۱۷۸/۱
با لفظ نخست ازدو حدیثی که ازاحمد ذکرگشت، این روایت را آورده است.

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۲۳۶/۱۴) روایت یاد شده را با همین لفظ، ازمحمّد بن عمربن بُکَیر، ازابوعمریحیی بن محمّد بن عمراخباری ـ به سال ۳۶۳ ـ ازابوجعفر احمد بن محمّد ضُبَعی، ازعبدالله بن سعید کِنْدی ـ ابوسعید اشجّ ـ ازعلاء بن سالم عطّار، ازیزید بن ابی‌زیاد، ازعبدالرّحمان آورده است: «دررَحْبَه، ازعلی شنیدم: ‹ ... ـ تا پایان حدیث ـ.›»

طَحاوی (مشکل الآثار: ۳۰۸/۲) ازعبدالرّحمان روایت کرده است: «ازعلی شنیدم: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: هرکس سخن رسول خدا ﷺ را درروز غدیرخمّ شنیده، برخیزد.› پس ۱۲ تن ازبدریان برخاستند وگفتند: ‹رسول خدا ﷺ دست علی را برگرفت وبرافراشت وفرمود: "ای مردم! آیا من برمؤمنان بیش ازخودشان ولایت ندارم؟" گفتند: "آری؛ ای رسول خدا ﷺ !" فرمود: "بارخدایا! هرکه من بروی ولایت دارم، این نیز مولای اواست."› ـ آن گاه، بقیهٔ حدیث را روایت کرده است ـ.»

ابن اثیر (اُسد الغابه: ۲۸/۴ [۱۰۸/۴]) ازابوالفضل بن عُبَیدالله فقیه، با ذکرسند ازابویَعْلیٰ

(۳۶۳) احمد بن علی، ازقواریری، ازیونس بن ارقم، ازیزید بن ابی‌زیاد، ازعبدالرّحمان بن ابی‌لیلی روایت کرده است:

«دررَحْبَه، علی را دیدم که مردم راگواه گرفته، گفت: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: هرکه این سخن رسول خدا ﷺ را درروزغدیرخمّ شنیده، برخیزد: "هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیزمولای اواست."›

ـ عبدالرّحمان گوید: ـ پس ۱۲ تن ازبدریان برخاستند؛ گویی هم‌اکنون می‌بینم که یکی ازایشان شلواری به تن داشت. سپس گفتند: ‹ماگواهی دهیم که ازرسول خدا ﷺ شنیدیم که درروزغدیرخمّ فرمود: "آیا من برمؤمنان بیش ازخودشان ولایت ندارم؛ وآیا همسران من برآنان حقّ مادری ندارند؟" گفتیم: "آری؛ ای رسول خدا ﷺ!" فرمود: "هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیزمولای اواست. بارخدایا! دوست بدارو یاری کن هرکه اورا دوست بدارد و یاری کند؛ ودشمن بدارهرکه را با اودشمنی ورزد."›»

آن گاه، ابن‌اثیرگوید: «همانند این خبرازبَراء بن عازب روایت شده ودرآن، چنین افزوده: ‹عمربن خطّاب گفت: "ای پسرابوطالب! امروزبرهرمؤمنی ولایت یافتی."›»

نیز حَمُّوئی (فَرائِد السَّمطَین: باب دهم [۶۹/۱]) از استادش ابوالفضل اسماعیل بن ابی‌عبدالله بن حَمّاد عَسْقَلانی درکتابش، ازاستاد حنبل بن عبدالله بن سعادهٔ مکّی رُصافی ـازراه شنیدن ـ ازابوالقاسم هبةالله بن محمّد بن عبدالواحد بن حُصَین ـ ازراه شنیدن ـ از ابوعلی بن مُذْهِب ـ ازراه شنیدن ـ ازابوبکرقَطیعی، ازابوعبدالرّحمان عبدالله بن احمد بن حنبل، از... ـ تا پایان سند ولفظی که هردو، ذکرشد ـ این خبررا روایت کرده است.

۱۷۹/۱ شمس‌الدّین جَزَری شافعی (أسنی المطالب: ص۳ [ص۴۷ و ۴۸]) گوید: خبر داد مرا ابوحفص عمربن حسن مراغی درآن چه رودررو با من گفت وگوکرد، ازابوالفتح یوسف بن یعقوب شَیبانی، ازابوالیمن زید کِنْدی، ازابومنصورقزّاز، ازابوبکربن ثابت، ازمحمّد بن عمر، ازابوعمر... ـ تا پایان سند خطیب بغدادی که اندکی پیش، نقل شد ـ این روایت را آورده است.

همو سپس گفته است: «این حدیث، از این وجه حسن؛ و از وجوه فراوان، صحیح است و از امیرالمؤمنین علی و نیز پیامبر ﷺ به تواتر رسیده است.» (۳۶۴)

حافظ ابوبکر[۱] هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۵/۹) با لفظی که از ابن اثیر یاد شد، این روایت را از عبدالله بن احمد و حافظ ابویَعْلیٰ نقل نموده و راویان آن را ثقه شمرده است.

نیز ابن کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۲۱۱/۵) از طریق احمد و با دو لفظ یاد شده، این خبر را آورده و پس از لفظ دوم گفته است: «این خبر از عبدالأعلی بن عامر ثَعْلبی و جز او، از عبدالرّحمان بن ابی لیلی، نیز با همین لفظ روایت شده است.»

همو (البدایة والنِّهایه: ۳۴۶/۷) از طریق ابویَعْلیٰ و احمد، با هر دو سندش، این روایت را آورده و گفته است: «به همین گونه، ابوداوود طُهَوی ـ عیسی بن مسلم ـ از عمرو بن عبدالله بن هند جملی، از عبدالأعلی بن عامر ثَعْلبی، هر دو از عبدالرّحمان، این خبر را آورده است.» سپس آن را به همان سان نقل کرده است.

سیوطی در جمع الجوامع چنان که در کنز العمّال: ۳۹۷/۶ [۱۳۱/۱۳] آمده، از دارَقُطْنی، این حدیث را آورده که لفظ آن چنین است: «علی به خطبه پرداخت و گفت: ‹همگی را به حقّ مسلمانی، سوگند می‌دهم که هر کس این سخن را از رسول خدا ﷺ در روز غدیر خمّ ـ در حالی که دست مرا برگرفته بود ـ شنیده، برخیزد و گواهی دهد: "ای گروه مسلمانان! آیا من بیش از خودتان، بر شما ولایت ندارم؟" گفتند: "آری؛ ای رسول خدا!" فرمود: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد؛ و دوستارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار و یاریگرش را یاری نما و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه."› پس ده و اندی مرد برخاستند و شهادت دادند و گروهی نیز کتمان شهادت نمودند؛ و اینان از دنیا نرفتند مگر آن که یا نابینا شدند و یا به پیسی دچار گشتند.»

---

۱. درستِ آن، ابوالحسن علی بن ابی‌بکر است؛ چنان که در شرح حالش در صفحهٔ ۲۷۵ گذشت. (غ.)

(۳۶۵) نیز آن را صاحب کنزالعمّال (۴۰۷/۶ [۱۷۰/۱۳]) با لفظ نخست احمد، از طریق عبدالله بن احمد و ابویَعْلیٰ موصلی و ابن جَریر طبری و خطیب بغدادی و ضیاء مَقْدِسی آورده است.

همچنین وَصّابی شافعی (الإکتفاء) آن را با لفظ نخست احمد، به نقل از زوائد المسند عبدالله بن احمد [ص۴۱۳] و از طریق ابویَعْلیٰ (المسند [۴۲۸/۱]) و ابن جَریر طبری (تهذیب الآثار) و خطیب بغدادی (تاریخ بغداد) و ضیاء مَقْدِسی (المختاره) آورده است. (عبقات الأنوار: ۱۳۲/۲ [۷۱/۷])

(۳۶۶) **۱۴. عمرو ذی مُرّ.**

شرح حال او در صفحهٔ ۶۹ گذشت.

۱۸۰/۱ احمد بن حنبل (المسند: ۱۱۸/۱ [۱۸۹/۱]) از علی بن حکیم، از شریک، از ابواسحاق، از عمرو همانند حدیث ابواسحاق، از سعید و زید را که در صفحهٔ ۱۷۱ ذکر شد، آورده؛ با این افزوده: «و یاریگرش را یاری نما؛ و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه.»

نَسائی (خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ص۱۹؛ در چاپ دیگر: ص۲۶ [ص۱۱۷]) از علی بن محمّد بن علی، از خَلَف بن تمیم، از اسرائیل، از ابواسحاق، از عمرو ذی مُرّ روایت کرده است: «در رَحْبَه حضور داشتم که علی، اصحاب محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را گواه گرفت وگفت: ‹کدام یک از شما، سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در روز غدیر خمّ شنیده است؟› گروهی برخاستند و شهادت دادند که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین شنیده‌اند: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد؛ و دوستارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار و یاریگرش را یاری نما و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه.›»

همو (همان: ص۴۱ [ص۱۰۱]) با سندی دیگر، این خبر را روایت کرده است.

(۳۶۷) نیز حَمُّوئی (فَرائِد السِّمطَین: باب دهم [۶۸/۱]) با سند و لفظی که در صفحهٔ ۱۷۱ یاد شد؛ حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۵/۹) از عمرو ذی مُرّ و زید بن یُثَیْع و سعید، با لفظ ابن عُقْدَه

که در صفحهٔ ۱۷۱ از طریق بزّار ذکر شد ـ در آن جا گذشت که او راویان این خبر را راویان حدیث صحیح شمرده است ـ؛ گنجی شافعی (کفایة الطّالب: ص۱۷ [ص۶۳]) از عمرو و زید بن یُثَیْع و سعید بن وَهْب؛ ذهبی (میزان الإعتدال: ۳۰۳/۲ [۲۹۴/۳]) از ابواسحاق، از عمرو؛ ابن‌کَثیر (البدایة و النّهایه: ۲۱۱/۵ [۲۳۰/۵]) از طریق احمد و نَسائی و ابن‌جَریر؛ همو (همان: ۳۴۷/۷ [۳۸۴/۷]) از طریق ابن‌عُقْدَه، از حسن بن علی بن عَفّان عامری، از عُبَیدالله بن موسی، از فِطْر، از عمرو با لفظ یاد شده در صفحهٔ ۱۷۱ ـ ضمن ذکر سخن ابواسحاق خطاب به ابوبکر: «چه بزرگ استادانی هستند!» ـ؛ سیوطی (تاریخ الخلفاء: ص۱۱۴ [ص۱۵۸]؛ جمع الجوامع چنان که در کنزالعمّال: ۴۰۳/۶ [۱۵۸/۱۳] آمده) از ابواسحاق، از عمرو و سعید و زید، با لفظی که آوردیم، از طریق بزّار [المسند: ۳۵/۳] و ابن‌جَریر و خِلَعی؛ و جَزَری شافعی (أسنی المطالب: ص۴ [ص۴۹]) با لفظ احمد، این خبر را آورده‌اند.

۱۵. عَمیرة بن سعد. (۳۶۸)

شرح حال او در صفحهٔ ۶۹ گذشت.

حافظ ابونُعَیم اصفهانی (حِلیة الأولیاء: ۲۶/۵) با ذکر سند از سلیمان بن احمد طَبَرانی، از احمد بن ابراهیم بن کَیسان، از اسماعیل بن عمرو بَجَلی[۱]، از مِسْعَر بن کِدام، از طلحة بن مصرّف، از عَمیرة بن سعد روایت کرده است: ۱۸۱/۱

«من حضور داشتم که علی بر منبر، از اصحاب رسول خدا ﷺ از جمله ابوسعید و ابوهریره و انس بن مالک گواهی خواست. ایشان گرداگرد منبر بودند و علی بر منبر نشسته بود. گرد منبر ۱۲ مرد بودند که نامبردگان از جملهٔ ایشان بودند. علی گفت: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: آیا این سخن رسول خدا ﷺ را شنیدید: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است."؟›

۱. ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۳۲۰/۱ [۲۷۸/۱]) از او یاد کرده و گفته است: «به گمان من، این جز اسماعیل بن عمر واسطی نیست که نامش چنین دگرگون گشته است.» همو در شرح حال اسماعیل بن عمر واسطی، ثقه بودنش را از خطیب [تاریخ بغداد: ۲۴۲/۶] و ابن‌مَدینی و ابن‌حِبّان [الثّقات: ۹۴/۸] حکایت کرده و مرگش را پس از سال ۲۰۰ دانسته است. در سند ابن‌مَغازِلی و ابن‌کَثیر نیز ـ چنان که خواهد آمد ـ عمر است که همان صحیح است.

همه برخاستند و گفتند: ‹به تحقیق که شنیدیم.› تنها یک تن نشسته بود. علی گفت: ‹چرا تو برنخاستی؟› گفت: ‹ای امیرالمؤمنین! من دچار پیری و فراموشی شده‌ام.›
(۳۶۹) علی گفت: ‹خداوندا! اگر دروغ گوید، او را به بلایی نیکو[۱] گرفتار فرما.› و پیش از آن که بمیرد، دیدیم که میان دو چشمش نقطه‌ای سفید بود که عمامه نیز آن را پنهان نمی‌کرد.»

این حدیثی است غریب [= دارای یک راوی] که از طَلحه رسیده و تنها مِسْعَر آن را به درازا آورده و نیز آن را ابن‌عایشه از اسماعیل، همانند وی نقل نموده است. همچنین اجلح[۲] و هانی[۳] بن ایّوب، این روایت را از طَلحه به صورت مختصر آورده‌اند.

نَسائی (خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام: ص۱۶ [ص۱۰۰]) از محمّد بن یحیی بن عبدالله نیشابوری و احمد بن عثمان بن حکیم، از عُبَیدالله بن موسی، از هانی بن ایّوب، از طَلحه، از عَمیرة بن سعد آورده است: «او شاهد بوده که علی رضی الله عنه در رَحْبَه، از هر کس این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیده، گواهی گرفته است: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› آن گاه، شش تن برخاسته و بدان گواهی داده‌اند.»

ابوالحسن مَغازِلی (مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام [ص۲۶]) از ابوالقاسم فَضل بن محمّد بن عبدالله اصفهانی ـ هنگام ورود به واسط، در دههٔ آخر ماه رمضان ۴۳۴، به املاء از کتاب خویش ـ از محمّد بن علی بن عمر بن مهدی، از سلیمان بن احمد بن ایّوب طَبَرانی، از احمد
(۳۷۰) بن ابراهیم بن کَیسان ثقفی اصفهانی، از اسماعیل بن عمرو بن بَجَلی، از مِسْعَر بن کِدام، از

---

۱. واژهٔ «نیکو» از افزوده‌های راویان یا نویسندگان است؛ وگرنه به قرینهٔ دیگر احادیث، وی که انس است، دچار کوری یا پیسی گشت و این، عذابی از برای وی بود که به سبب ادّعای دروغینِ فراموشی ناشی از پیری، بر وی فرود آمد و هرگز بلایی نیکو نبود. آن گاه که امام می‌خواسته او را رسوا سازد ـ و خود وی هم بدان اقرار داشت ـ چگونه ممکن است برای او بلای نیکو خواسته باشد؟

۲. گویند که نامش یحیی بن عبدالله بن حُجَیّهٔ کوفی و کنیه‌اش ابوحجیّه بوده و در ۱۴۵/۱۴۰ درگذشته است. ابن‌مَعین [التّاریخ: ۲۷۰/۳] و عِجْلی، وی را ثقه شمرده‌اند و ابن‌عَدیّ [الکامل فی ضعفاء الرّجال: ۴۲۹/۱] او را در شمار شیعیان و دارای حدیث درست دانسته و ابن‌حَجَر [تقریب التّهذیب: ۴۹/۱] بسیار راستگو و شیعه‌اش خوانده است.

۳. ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۱۱/۵ [۲۳۰/۵]) وی را ثقه شمرده است.

طلحة بن مصرّف، از عَمیرة بن سعد آورده است: «شاهد بودم که علی بر منبر، اصحاب رسول خدا ﷺ را گواه گرفت که هر کس در روز غدیر خمّ سخن رسول خدا ﷺ را شنیده، شهادت دهد.[1] پس ۱۲ مرد، از جمله ابوسعید خُدْری، ابوهریره، وانس بن مالک[2] برخاستند و شهادت دادند که از رسول خدا ﷺ شنیده‌اند که فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد.›» ۱۸۲/۱

ابن کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۱۱/۵ [۲۳۰/۵]) این خبر را از طریق اسماعیل بن عمرو بَجَلی، از مِسْعَر، از طَلحه، از عَمیره آورده است. همو روایت یاد شده را از طریق عُبَیدالله بن موسی، از هانی بن ایّوب، از طَلحه، از عَمیره آورده و در همان (۳۴۷/۷ [۳۸۴/۷]) آن را از طریق طَبَرانی که یاد شد، روایت کرده است.

سیوطی در جمع الجوامع چنان که در کنز العمّال: ۴۰۳/۶ [۱۵۴/۱۳ و ۱۵۷] آمده، از طریق طَبَرانی (المعجم الأوسط) با هر دو عبارتش، این خبر را نقل کرده است. در نخستین عبارت، آمده است: «پس ۱۸ مرد برخاستند و شهادت دادند.»؛ و در عبارت دوم آمده است: «۱۲ مرد به گواهی برخاستند.»

شیخ ابراهیم وَصّابی شافعی (الإکتفاء) به نقل از طَبَرانی (المعجم الاوسط) آن را با هر دو عبارت آورده است.

(۳۷۱) **نکته:** حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۸/۹) از طریق طَبَرانی (المعجم الأوسط [۱۳۳/۳]؛ المعجم الصّغیر [۶۴/۱]) از عَمیره دختر سعد، حدیث گواه خواهی را با لفظ وی، از ابن مَغازِلی

---

۱. در متن کتاب، عبارت «من سمع رسول‌الله ﷺ» افتاده که در مأخذ موجود است. (غ.)

۲. انس در پیرامون منبر بوده، ولی از گواهی دهندگان نبوده است؛ چنان که در این روایت به لفظ ابونُعَیم (حِلیة الأولیاء) گذشت و در احادیث دیگر نیز آمده است. و او همان است که به نفرین امام ﷺ گرفتار گشت. پس در این متن، تحریف آشکاری صورت گرفته است.

آورده است. آن گاه، یکی از پسینیان، حدیث را از عَمیره دختر سعد ذکر نموده و شرح حال و معرّفی او را چنان که در صفحهٔ ۶۹ گذشت، آورده و دقّت نورزیده که این، اشتباه است و در حقیقت، همان حدیثی است که حافظان آن را از طریق طَبَرانی، از عَمیرة بن سعد [نه: عَمیره دختر سعد] نقل کرده‌اند.

۱۶. یَعْلیٰ بن مُرَّة بن وَهْب ثقفی ـ از اصحاب ـ.

ابن اثیر (اُسد الغابه: ۵/ ۶ [۵/ ۲۹۷]) از طریق ابونُعَیم و ابوموسی مَدینی، با ذکر سندشان از ابوالعبّاس بن عُقْدَه، از عبدالله بن ابراهیم بن قُتَیبه، از حسن بن زیاد، از عمرو بن سعید بصری[1]، از عمرو بن عبدالله بن یَعْلیٰ بن مُرّه، از پدرش، از جدّش یَعْلیٰ نقل کرده **(۳۷۲)** است: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد.› پس چون علی علیه‌السلام به کوفه درآمد، از مردم گواهی خواست. ده و اندی مرد، از جمله ابوایّوب ـ میزبان رسول خدا ﷺ ـ و ناجیة بن عمرو خُزاعی بدان گواهی دادند.»

ابن حَجَر (الإصابه: ۳/ ۵۴۲) این خبر را از کتاب الموالاة ابن عُقْدَه روایت کرده است.

۱۸۳/۱ نیز ابن اثیر (اُسد الغابه: ۲/ ۲۳۳ [۲/ ۲۹۰]) از طریق حافظ ابن عُقْدَه و ابوموسی مَدینی با سند و لفظ ذکر شده، این روایت را آورده، جز این که در آن آمده است: «پس ده و اندی مرد، از جمله یزید/ زید بن شَراحیل انصاری گواهی دادند.»

ابن حَجَر (الإصابه: ۱/ ۵۶۷) به نقل از کتاب الموالاة ابن عُقْدَه، این روایت را عیناً آورده و ابن اثیر (اُسد الغابه: ۳/ ۹۳ [۳/ ۱۳۹]) با سند و لفظ یاد شده، این حدیث را نقل کرده، جز این که در آن آمده است: «پس ده و اندی مرد، از جمله عامر بن لیلی غِفاری، گواهی دادند.»

---

۱. در چاپ تحقیق شدهٔ اُسد الغابه، عمرو بن سعد نصری آمده که ابوحاتِم (الجرح و التّعدیل: ۶/ ۱۱۲) نیز همین گونه آورده است. (غ.)

۱۷. هانی بن هانی هَمْدانی کوفی ـ از تابعین ـ.

ابن‌اثیر (اُسد الغابه: ۳۲۱/۳ [۴۹۲/۳]) از طریق ابن‌عُقْدَه و ابوموسی، از ابوغیلان، از ابواسحاق، از عمرو ذی‌مُرّ و زید بن یُثَیْع و سعید بن وَهْب و هانی بن هانی، با لفظی که (۳۷۳)
در صفحهٔ ۱۷۳ گذشت، این روایت را آورده است. در آن جا، دیدید که ابن‌حَجَر (الإصابه) چگونه این حدیث را تحریف کرده است.

۱۸. حارثة بن مُضَرّب ـ از تابعین ـ.

نَسائی (خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ص۴۰) از یوسف بن عیسی، از فَضل بن موسی، از اعمش، از ابواسحاق، از سعید بن وَهْب روایت کرده است: «علی رضی‌الله‌عنه در رَحْبَه گفت: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: هرکس این سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در روز غدیر خمّ شنیده، گواهی دهد: "خداوند بر من ولایت دارد و من نیز بر مؤمنان ولایت دارم. هرکه من بر وی ولایت دارم، این نیز مولای اواست. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هرکه را با او دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری کن."›»

سعید گوید: «از کنار من، ۶ تن برخاستند.» حارثة بن مُضَرّب و زید بن یُثَیْع گویند: «از نزد من، ۶ تن برخاستند.» عمرو ذی‌مُرّ گوید: «ـ این عبارت نیز بود: ـ دوستارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار.»

(۳۷۴) ابن‌ابی‌الحدید (شرح نهج البلاغه: ۲۰۹/۱ [۲۸۸/۲]) گوید که عثمان بن سعید، از شریک بن عبدالله قاضی (د. ۱۷۷) روایت کرده است:

«به امیرالمؤمنین علیه‌السلام خبر رسید که مردم آن چه را او از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ برتری دادنِ [وی][1] بر دیگران روایت نموده، ناراست شمرده‌اند. پس فرمود: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: هرکه هنوز زنده است و سخن رسول خدا را در روز غدیر خمّ شنیده، برخیزد و به آن چه شنیده، گواهی دهد.›

۱. افزودهٔ درون قلّاب از مأخذ است. (غ.)

پس ۶ صحابی از سمت راست و ۶ صحابی نیز از سمت چپ وی برخاستند وگواهی دادند که در آن روز، شنیده‌اند که رسول خدا در حالی که دو دست علی علیه‌السلام را برافراشته بوده، فرموده است: ‹هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هرکه را با او دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری نما و هرکه یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه؛ و دوستارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار.›»

برهان‌الدّین[1] حَلَبی (السّیرة الحلبیّه: ۳۰۲/۳ [۲۷۴/۳]) گوید: «چنین آمده که علی -کرّم الله وجهه- به خطبه برخاست و پس از سپاس و ستایش خداوند، گفت: ‹هرکه
۱۸۴/۱ را در روز غدیر خمّ شاهد بوده، گواه می‌گیرم که برخیزد؛ و تنها کسی برخیزد که خود به دوگوشش شنیده و با دلش دریافته باشد، نه آن که بدو خبر رسیده باشد.› پس ۱۷ صحابی -و در روایتی: ۳۰ صحابی- برخاستند. در المعجم الکبیر، ۱۶؛ و در روایتی، ۱۲ تن آمده است.

(۳۷۵) پس گفت: ‹آن چه را شنیده‌اید، بازگویید.› ایشان حدیث غدیر خمّ، از جمله این عبارت را ذکر کردند: ‹هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› -در روایتی: ‹هرکه من بر وی ولایت دارم، این نیز مولای او است.›-»

از زید بن ارقم روایت شده است: «من از کسانی بودم که کتمان شهادت نمودم و بدین سبب، خداوند بینایی‌ام را ستانْد. علی -کرّم الله وجهه- کتمان کنندهٔ شهادت را نفرین نموده بود.»

شماری دیگر از محدّثان روزگاران پسین نیز این گواه‌خواهی را روایت نموده‌اند که از روایات ایشان درمی‌گذریم و به همان که آوردیم، اکتفا می‌کنیم.

---

۱. درستِ آن، نورالدّین است که شرح حال وی در شمارهٔ ۳۱۰ از دانشوران روایت کنندهٔ حدیث غدیر گذشت.(غ.)

شاهدان برجستهٔ روز رَحْبَه به حدیث غدیر، برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام (۳۷۶)

۱. ابوزینب بن عوف انصاری.

۲. ابوعُمْرَة بن عمرو بن مِحصَن انصاری.

۳. ابوفَضالهٔ انصاری ـ از بدریان که در صِفّین، در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام شهید شد ـ.

۴. ابوقُدامهٔ انصاری ـ شهید صِفّین همراه با امیرالمؤمنین علیه‌السلام ـ.

۵. ابولیلی[1] انصاری ـ گویند که در صِفّین شهید شد ـ.

۶. ابوهریرهٔ دَوْسی (د. ۵۹/۵۸/۵۷).

۷. ابوهَیثَم بن تَیِّهان ـ از بدریان؛ شهید صِفّین ـ.

۸. ثابت بن ودیعهٔ انصاری خزرجی مدنی.

۹. حُبْشی بن جُنادَهٔ سلولی ـ همراه علی در نبردهای وی حضور داشته است ـ.

۱۰. ابوایّوب خالد انصاری ـ از بدریان که در نبرد با رومیان به سال ۵۰/۵۱/۵۲ شهید شد ـ.

۱۱. خُزَیمة بن ثابت انصاری؛ ذوالشّهادتین ـ از بدریان؛ شهید صِفّین ـ.

۱۲. ابوشریح خُویلد بن عمرو خُزاعی (د. ۶۸).

۱۳. زید/یزید بن شَراحیل انصاری.

۱۴. سهل بن حُنَیف انصاری اَوْسی ـ از بدریان ـ (د. ۳۸).

۱۵. ابوسعید سعد بن مالک خُدْری انصاری (د. ۶۳/۶۴/۶۵).

۱۶. ابوالعبّاس سهل بن سعد انصاری (د. ۹۱). ۱۸۵/۱

۱۷. عامر بن لیلی غِفاری.

۱۸. عبدالرّحمان بن عبدرب انصاری.

۱۹. عبدالله بن ثابت انصاری ـ خدمت‌گزار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ.

۲۰. عُبَید بن عازب انصاری ـ از ده مبلّغ اسلام[2] ـ.

۲۱. ابوطَریف عَدیّ بن حاتِم (د. ۶۸ در ۱۰۰ سالگی). (۳۷۷)

---

۱. گاه ابویَعْلیٰ انصاری گفته‌اند که همان شدّاد بن اوس (د. ۵۸) است.

۲. این ده تَن را عمر همراه عمّار بن یاسر، به کوفه گسیل کرد.

۲۲. عُقْبة بن عامر جُهَنی (درگذشتهٔ حدود ۶۰) ـ از نزدیکان معاویه ـ.
۲۳. ناجیة بن عمرو خُزاعی.
۲۴. نُعمان بن عَجلان انصاری ـ زبان‌آور انصار و شاعر ایشان ـ.

این فهرست کسانی است که به حسب احادیث پیشین و بنا به گزارش سیره‌نویسان، در شمار گواهان برجستهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حدیث غدیر در روز گواه‌خواهی رَحْبَه بوده‌اند.

امام احمد در حدیثی که در صفحهٔ ۱۷۴ ذکرش رفت، تصریح نموده که شاهدان روز رَحْبَه ۳۰ تن بوده‌اند. حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد [۱۰۴/۹]) ـ چنان که گذشت ـ این حدیث را صحیح شمرده و با ذکر سند آورده است. نیز آن را سبط ابن جوزی (تذکرة الخواصّ: ص۱۷ [ص۲۹])؛ سیوطی (تاریخ الخلفاء: ص۶۵ [ص۱۵۸])؛ و برهان‌الدّین حَلَبی (السّیرة الحلبیّه: ۳۰۲/۳ [۲۷۴/۳]) آورده‌اند. در عبارت ابونُعَیم ـ فَضل بن دُکَین ـ آمده است که گروهی بسیار برخاستند و شهادت دادند؛ چنان که در صفحهٔ ۱۷۴ گذشت.

درخور توجه:

به نیکی می‌دانید که زمان این گواه‌خواهی، یعنی سال ۳۵، بیش از بیست و پنج سال از هنگامهٔ حدیث غدیر فاصله داشته و در این مدّت، بسیاری از صحابهٔ حاضر در روز غدیر خمّ، درگذشته یا در نبردها کشته شده و بسیاری نیز در سرزمین‌های گوناگون پراکنده شده بوده‌اند. همچنین کوفه از مرکز اجتماع صحابه، یعنی مدینهٔ منوّره، بسی دور بوده و در آن، تنها اندکی از پیروان حق حضور داشته‌اند که در روزگار علوی به آن دیار هجرت نموده بودند.

باید عنایت کرد که این گواه‌خواهی، رویدادی اتّفاقی بوده و هیچ پیشینه‌ای نداشته تا گواهان برای آن، از پیش فراهم آیند و فراوان گردند.

(۳۷۸) از این گذشته، در میان آن حاضران، کسانی بوده‌اند که به سبب کین‌توزی یا سبک‌مغزی، کتمان شهادت نموده‌اند؛ چنان که در برخی از احادیث یاد شده بدان‌ها اشارت رفت

و تفصیل آن نیز خواهد آمد. با این حال، شمار راویان این خبر به چنین حدّی رسیده؛ پس اگر ۱۸۶/۱
چنان موانعی نبود، این شمار به چه حدّی می‌رسید؟ از این شرح، می‌توان دریافت که حدیث یاد شده از چه مایه شهرت و تواتری در روزگاران پیشین برخوردار بوده است.

و امّا این که در احادیث گوناگون، شمار شاهدان با اعداد متفاوت ذکر گشته، از آن روی است که هر یک از راویان، آن کسان را که می‌شناخته یا بدان‌ها توجّه داشته یا در کنارشان بوده یا در دو سوی منبر بوده‌اند یا در یکی از دو سوی منبر قرار داشته‌اند، یاد کرده و به جز ایشان توجّه نداشته است. شاید هم تنها شاهدانی را ذکر نموده که از بدریان یا از انصار بوده‌اند و یا از آن جا که بانگ کسانی برای گواهی دهی برخاسته، چشم‌ها بدو دوخته و گوش‌ها به او سپرده شده و صداها با هم درآمیخته و اوج گرفته است ـ چنان که در چنین اجتماعاتی، مقتضای حال نیز چنین است ـ و آن گاه، برخی از بعضی غفلت ورزیده و هر کس نام شماری خاص از شاهدان را که به نیکی بدان آگاه بوده، ذکر کرده است.[1]

۴. گواه خواهی امیرالمؤمنین علیه‌السلام از طَلحه به سال ۳۶ در روز جمل

حافظ بزرگ ابوعبدالله حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۳۷۱/۳ [۴۱۹/۳]) از ابوالولید و
ابوبکر بن قریش، از حسن بن سفیان، از محمّد بن عبده، از حسن بن حسین[2]، از رِفاعة (۳۷۹)
بن ایاس ضَبّی، از پدرش، از جدّش[3] روایت کرده است: «در روز جمل، با علی همراه بودیم. وی سفیری نزد طلحة بن عُبَیدالله فرستاد که: ‹به دیدار من بیا.› پس طَلحه به

۱. از مجموعهٔ روایت‌ها برمی‌آید که این گواه‌خواهی چند بار رخ داده؛ یک بار بر منبر و درون مسجد که از هر سوی شش تن برخاستند و یا گواهانی برخاستند که دوازده تن از ایشان، از رزمندگان بدر بودند. یک بار نیز در میدانگاهِ مقابل مسجد رخ داد که گروهی از مردم یا مردمی بسیار و یا سی تن از مردم، به حسب روایت‌های مختلف، برخاستند. (ط.)

۲. در نسخه‌ها چنین است؛ امّا به قرینهٔ وجود رِفاعه، درستِ آن حسین بن حسن اشقر است که شرح حال وی در صفحهٔ ۸۳ گذشت.

۳. او نُذَیر ضَبّی کوفی، از تابعین بزرگ است که نوادهٔ او، یعنی رِفاعه که از او یاد شد، ثقه است؛ چنان که در التّقریب [۲۵۱/۱] آمده است. او پس از ۱۸۰ درگذشت.

دیدار وی آمد. علی گفت: ‹تو را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: آیا این سخن رسول خدا ﷺ را شنیدی: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد."؟› گفت: ‹آری.› گفت: ‹پس چرا با من می جنگی؟› گفت: ‹این در یادم نبود.› آن گاه، طَلحه بازگشت.»

این خبر را مسعودی (مروج الذّهب: ۲/ ۱۱ [۲/ ۳۸۲]) آورده که عبارتش چنین است: «آن گاه که زبیر بازگشت، علی ؑ طَلحه را ندا داد: ‹ای ابومحمّد! چرا شورش کردی؟› گفت: ‹به خون خواهی عثمان.› علی گفت: ‹خداوند بکشد آن کس از ما را که بیش‌تر در قتل عثمان دست دارد! آیا این سخن رسول خدا ﷺ را نشنیدی که فرمود: "بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد."؟ و آیا تو نخستین کسی نبودی که با من بیعت کردی و سپس پیمان شکستی؛ حال آن که خداوند فرموده است: "و هر که پیمان شکند، جز آن نیست که به زیان خویش شکسته است." [فتح/۱۰]؟› او گفت: ‹از خداوند آمرزش می خواهم.› و سپس بازگشت.»

۱۸۷/۱ خوارزمی حنفی (المناقب: ص۱۱۲ [ص۱۸۲]) با ذکر سند از طریق حافظ ابوعبدالله
(۳۸۰) حاکم، از رِفاعه، از پدرش، از جدّش، این خبر را آورده است: «در روز جمل، همراه علی بودیم. وی سفیری نزد طلحة بن عُبَیدالله تیمی فرستاد. او نزد علی آمد. علی به وی گفت: ‹تو را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: آیا شنیدی که رسول خدا ﷺ فرمود: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد؛ و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه و یاریگرش را یاری نما."؟› گفت: ‹آری.› گفت: ‹پس از چه روی، با من می جنگی؟› گفت: ‹این را از یاد برده، به خاطر نداشتم.› سپس طَلحه بازگشت، بی آن که پاسخی دهد.»

حافظ بزرگ ابن‌عساکر (تاریخ مدینة دمشق: ۸۳/۷ [۵۶۸/۸])؛ سبط ابن‌جوزی (تذکرة الخواصّ: ص۴۲ [ص۷۲])؛ حافظ ابوبکر[1] هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۷/۹) از طریق بزّار؛ ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۳۹۱/۱ [۳۴۲/۱]) با سندش از طریق نَسائی؛ سیوطی در جمع‌الجوامع چنان که درکنزالعمّال: ۸۳/۶ [۳۳۲/۱۱] آمده، با عبارتی نزدیک به عبارت خوارزمی از طریق ابن‌عساکر؛ ابوعبدالله محمّد بن محمّد بن یوسف سنوسی در شرح مسلم (۲۳۶/۶)؛ ابوعبدالله محمّد بن خلیفهٔ وشتانی مالکی (شرح مسلم: ۲۳۶/۶)؛ و شیخ ابراهیم وَصّابی شافعی (الإکتفاء) از طریق ابن‌عساکر این حدیث را روایت کرده‌اند.

۵. حدیث سوارگان درکوفه به سال ۳۷/۳۶ (۳۸۱)

پیشوای حنبلیان، امام احمد بن حنبل [المسند: ۵۸۳/۶] با ذکر سند از یحیی بن آدم، از حَنَش بن حارث بن لَقیط نخعی اشجعی، از ریاح بن حارث[2] روایت کرده است:

«گروهی در میدانگاه کوفه به دیدار علی آمدند و گفتند: ‹درود بر تو ای مولای ما!› گفت: ‹چگونه من مولای شمایم، حال آن که شما عرب هستید؟› گفتند: ‹از رسول خدا ﷺ شنیدیم که در روز غدیر خمّ فرمود: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است."›

ـ ریاح گوید: ـ چون ایشان رهسپار گشتند، پرسیدم: ‹اینان کیستند؟› گفتند: ‹گروهی از انصارند که ابوایّوب انصاری در میان ایشان است.›»

همو با سند خویش از ریاح آورده است: «جمعی از انصار را دیدم که در میدانگاه کوفه، نزد علی آمدند. علی گفت: ‹کیستید؟› گفتند: ‹غلامان توییم؛ ای امیرالمؤمنین!› ـ تا پایان حدیث ـ.» ۱۸۸/۱

و از ریاح روایت شده است: «در حالی که علی نشسته بود، مردی که غبار سفر بر چهره

۱. درستِ آن، ابوالحسن است؛ چنان که در شرح حال وی در صفحهٔ ۲۷۵ گذشت. (غ.)

۲. راویان این حدیث از طریق احمد و ابن‌ابی‌شَیبه و هَیثَمی و ابن‌دیزیل، همگی ثقه هستند؛ چنان که شرح حال ایشان در بخش تابعین و طبقات دانشوران گذشت.

داشت، نزد او آمد و گفت: ‹سلام بر تو ای مولای من!› گفت: ‹کیستی؟› گفت: ‹ابوایّوب انصاری.› علی گفت: ‹برای او راه بگشایید.› پس چنین کردند. ابوایّوب گفت: ‹از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که فرمود: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است."›»

(۳۸۲) ابراهیم بن حسین[۱] بن علی کسائی ـ معروف به ابن دیزیل که شرح حال او در صفحهٔ ۹۷ گذشت ـ در کتاب صِفّین[۲]، از یحیی بن سلیمان جُعْفی، از ابن فُضَیل محمّد کوفی، از حسن بن حکم نخعی، از ریاح بن حارث نخعی آورده است:

«نزد علی علیه‌السلام نشسته بودم که گروهی که نیمهٔ زیرین صورتشان را پوشانده بودند، نزد وی آمدند و گفتند: ‹درود بر تو ای مولای ما!› به ایشان گفت: ‹آیا شما قومی عرب نیستید؟› گفتند: ‹آری؛ امّا از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدیم که در روز غدیر خمّ فرمود: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری نما و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه."›

ـ راوی گوید: ـ علی را دیدم که خندید؛ چندان که دندان‌های آسیای وی نمایان شد. سپس گفت: ‹پس گواه باشید.› آن گاه، آن گروه به سوی بار و بنهٔ خویش راهی گشتند. من در پی ایشان رفتم و به یکی از آنان گفتم: ‹شما کیستید؟› گفتند: ‹ما گروهی از انصار هستیم و این مرد ابوایّوب انصاری، میزبان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است.› پس من نزد وی رفته، دستش را فشردم.»

حافظ ابوبکر بن مَرْدَوَیه ـ چنان که در کَشف الغُمّه (ص۹۳ [۳۲۴/۱]) آمده است ـ از ریاح بن حارث روایت کرده است:

«در میدانگاه کوفه با امیرالمؤمنین بودم که گروهی سواره آمدند تا به میدانگاه رحل

---

۱. در نسخه‌ها، حسن آمده که نادرست است.

۲. چنان که در شرح نهج البلاغه (۲۹۸/۱ [۲۰۸/۳]) آمده، ابن کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۷۱/۱۱ [۸۱/۱۱]) کتاب ابن دیزیل در بارهٔ رویداد صِفّین را کتابی مفصّل دانسته است.

افکندند و سپس پیاده پیش آمدند تا نزد علی علیه‌السلام رسیدند و گفتند: ‹درود و رحمت خداوند بر تو ای امیرالمؤمنین!› گفت: ‹شما کیستید؟› گفتند: ‹ما غلامان توییم ای امیرالمؤمنین!›

ـ راوی گوید: ـ به علی نگریستم و دیدم که خندان است. گفت: ‹چگونه من مولای شمایم؛ حال آن که شما گروهی عرب هستید؟› گفتند: ‹از رسول خدا شنیدیم که در روز غدیر خمّ، بازوی تو را برگرفت و فرمود: "ای مردم! آیا من بر مؤمنان بیش از خودشان ولایت ندارم؟" گفتیم: "آری؛ ای رسول خدا!" فرمود: "همانا خداوند بر من ولایت دارد و من بر مؤمنان ولایت دارم؛ و هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد."›

(۳۸۳) ۱۸۹/۱ علی گفت: ‹آیا شما چنین گویید؟› گفتند: ‹آری.› گفت: ‹و بدان گواهی می‌دهید؟› گفتند: ‹آری.› گفت: ‹راست گویید.›

سپس آن گروه روانه گشتند و من در پی ایشان شدم و به مردی از آنان گفتم: ‹ای بندهٔ خدا! شما کیستید؟› گفتند: ‹ما گروهی از انصاریم؛ و این ابوایّوب، میزبان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است.› من دست او را برگرفتم و بر وی درود فرستادم و دستش را فشردم.»

هم او از حبیب بن یَسار، از ابورُمَیله روایت کرده است: «چهار تن سواره به سوی علی علیه‌السلام آمدند تا در میدانگاه کوفه رحل افکندند. سپس به سوی او شتافتند و گفتند: ‹سلام و رحمت و برکت خداوند بر تو ای امیرالمؤمنین!› گفت: ‹سلام بر شما. این گروه سواره از کجا آمده است؟› گفتند: ‹غلامان توییم که از فلان سرزمین آمده‌ایم.› گفت: ‹چگونه شود که شما از غلامان من باشید؟› گفتند: ‹از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خمّ شنیدیم که فرمود: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد."›»

نیز ابن اثیر (اُسد الغابه: ۳۶۸/۱ [۴۴۱/۱]) از کتاب الموالاة ابن عُقْدَه، با ذکر سند از ابومریم زِرّ بن حُبَیش، آورده است: «علی از سرای خلافت بیرون شد و گروهی سوارگان که شمشیر آویخته بودند، نزد وی آمده، گفتند: ‹سلام بر تو ای امیرالمؤمنین؛ سلام و رحمت و برکت خداوند بر تو ای مولای ما!› علی گفت: ‹از اصحاب پیامبر ﷺ در این جا کیست؟› ۱۲ تن برخاستند؛ از جمله: قیس بن ثابت بن شمّاس، هاشم بن عُتْبه، و حبیب بن بُدَیل بن وَرْقاء. ایشان شهادت دادند که از رسول خدا ﷺ شنیده‌اند: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› این روایت را ابوموسی مَدینی با ذکر سند روایت کرده است.»

ابن حَجَر (الإصابه: ۳۰۴/۱) از کتاب الموالاة ابن عُقْدَه، این خبر را روایت کرده؛ امّا آغاز آن تا آن جا که گوید: «علی گفت» را حذف نموده و نیز نام هاشم بن عُتْبه را در میان شاهدان نیاورده؛ چنان که عادت او در کاستن از فضائل خاندان پیامبر است. (۳۸۴)

محبّ الدّین طبری (الرّیاض النَّضِره: ۱۶۹/۲ [۱۱۳/۳]) از طریق احمد با لفظ نخست وی؛ و از معجم حافظ بَغَوی ابوالقاسم، با لفظ دوم احمد؛ و ابن کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۲۱۲/۵ [۲۳۱/۵]) از احمد به هر دو طریق و با هر دو لفظ نخست او؛ و هم او (همان: ۳۴۷/۷ [۳۸۴/۷]) از احمد با لفظ نخستش؛ و هم او (همان: ۳۴۸/۷ [۳۸۵/۷]) از ابوبکر بن ابی شَیبه، از شریک، از حَنَش، از ریاح بن حارث آورده است: «ما در میدانگاه کوفه، همراه علی نشسته بودیم که مردی از راه رسید، حال آن که غبار سفر بر چهره داشت. گفت: ‹سلام بر تو ای مولای من!› گفتند: ‹کیستی؟› گفت: ‹من ابوایّوبم؛ و از رسول خدا شنیدم: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است."›»

این روایت را حافظ هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۴/۹) با لفظ نخست احمد آورده و آن گاه،
۱۹۰/۱ گفته است: «این خبر را احمد و طَبَرانی [المعجم الکبیر: ۱۷۳/۴] نیز آورده‌اند، جز آن که سخن آن افراد را چنین نقل کرده‌اند:

‹ما از رسول خدا ﷺ شنیدیم که فرمود: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای

او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد.“ و این ابوایّوب است که در میان ما است.›

آن گاه، ابوایّوب پوشهٔ نیمهٔ صورتش را برگرفت و گفت: ‹من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: ”هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمن بدار هر که را با او دشمنی ورزد.“› و راویان حدیث احمد، ثقه هستند.»

جمال الدّین عطاءالله بن فَضل الله شیرازی (الأربعین فی مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام [ص۴۲]) در یادکرد از حدیث غدیر، گوید که این حدیث را زِرّ بن حُبَیش روایت کرده وگفته است:

«علی از سرای خلافت بیرون آمد؛ وگروهی از سوارگان که شمشیر آویخته بودند و عمامه بر سر داشتند و هنوز غبار سفر بر صورتشان بود، پیش آمده، گفتند: ‹سلام ورحمت وبرکت خداوند بر تو ای امیرالمؤمنین؛ سلام بر تو ای مولای ما.› علی پس از (۳۸۵) پاسخ گفتن به سلام ایشان، پرسید: ‹از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در این جمع کیست؟›

۱۲ مرد برخاستند؛ ازجمله: خالد بن زید ابوایّوب انصاری، خُزَیمة بن ثابت ذوالشّهادتین، قیس بن ثابت بن شمّاس، عمّار بن یاسر، ابوالهیثم بن تَیِّهان، هاشم بن عُتْبة بن ابی‌وقّاص، وحبیب بن بُدَیل بن وَرْقاء. ایشان شهادت دادند که ازرسول خدا درروز غدیر خمّ شنیده‌اند: ‹هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› ـ تا پایان حدیث ـ. علی به انس بن مالک و بَراء بن عازب گفت: ‹چه چیز سبب شد شما برنخیزید و شهادت ندهید؛ زیرا همانا شما نیز همانند اینان، آن سخن را شنیده‌اید؟› سپس گفت: ‹بارخدایا! اگر این دو به عناد، کتمان شهادت کردند، آنان را گرفتار بلا گردان.›

و امّا بَراء، نابینا گشت؛ چندان که راه خانه‌اش را از دیگران می‌پرسید؛ و خود می‌گفت: ‹چگونه راه یابد، آن که دچار نفرین شده است؟› و امّا انس به پیسیِ پاها، گرفتار گشت.

و نیز گفته‌اند: ‹چون علی از مردم خواست که به سخن رسول‌خدا ﷺ که فرمود: "هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است." شهادت دهند، انس فراموشی را بهانه کرد و عذر خواست. علی گفت: "بارخدایا! اگر وی دروغ می‌گوید، بر چهرهٔ او سپیدیِ پیسی را چنان پدیدار کن که حتّی عمامه‌اش نیز آن را نپوشانَد." بدین سان، چهرهٔ او را پیسی گرفت و از آن پس، روبندی بر صورت خویش می‌بست.›» (عبقات الأنوار: ۲۱۱/۱؛ ۱۳۷/۲ [۱۹۲/۷؛ ۱۴۹/۱۰])

ابوعمرو کَشّی (الرّجال: ص ۳۰ [۲۴۵/۱]) در ردیف آن چه عامّه روایت کرده‌اند، روایت عبدالله بن ابراهیم، از ابومریم انصاری، از مِنهال بن عمرو، از زِرّ بن حُبَیش را آورده است:

«علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از سرای خلافت بیرون آمد؛ گروهی از سوارگان به سوی وی آمدند، حال آن که شمشیر آویخته بودند و عمامه بر سر داشتند. گفتند: ‹سلام و رحمت و برکت خداوند بر تو ای امیرالمؤمنین؛ سلام بر تو ای مولای ما!› علی گفت: ‹از اصحاب رسول‌خدا ﷺ در این جمع کیست؟› خالد بن زید ابوایّوب، خُزَیمة بن ثابت ذوالشّهادتین، قیس بن سعد بن عُباده، و عبدالله بن بُدَیل بن وَرْقاء برخاستند و شهادت دادند که از رسول‌خدا ﷺ در روز غدیر خمّ شنیده‌اند: ‹هرکه من بر وی ولایت دارم، علی (۳۸۶) ۱۹۱/۱
نیز مولای او است.›

علی به انس بن مالک و بَراء بن عازب گفت: ‹چه چیز سبب شد شما برنخیزید و شهادت ندهید؛ زیرا همانا شما نیز همانند اینان، آن سخن را شنیده‌اید؟› سپس گفت: ‹بارخدایا! اگر این دو به عناد، کتمان شهادت کردند، آنان را گرفتار بلا گردان.›

بَراء، نابینا گشت و انس به پیسیِ پاها، گرفتار گشت. انس بن مالک سوگند خورد که دیگر مناقب و فضائل علی بن ابی‌طالب را کتمان نکند. و امّا بَراء بن عازب، سراغ خانهٔ خویش را می‌گرفت؛ به او می‌گفتند: ‹این جا یا آن جا است.› می‌گفت: ‹چگونه راه یابد، آن که دچار نفرین شده است؟›»

در این میان، شماری دیگر از محدّثان روزگاران پسین نیز این اثر بازمانده از گذشتگان را یاد کرده‌اند که گفتار حاضر را با آوردن نام ایشان دراز نمی‌گردانیم.

شاهدان برجستهٔ حدیث سوارگان، برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حدیث غدیر (۳۸۷)

چنان که از احادیث گذشته برمی‌آید، این شاهدان از این قرار بوده‌اند:

۱. ابوهَیثَم بن تَیِّهان ـ از بدریان ـ.

۲. ابوایّوب خالد بن زید انصاری.

۳. حبیب بن بُدَیل بن وَرْقاء خُزاعی.

۴. خُزَیمة بن ثابت ذوالشّهادتین ـ شهید صِفّین و از بدریان ـ.

۵. عبدالله بن بُدَیل بن وَرْقاء ـ شهید صِفّین ـ.

۶. عمّار بن یاسر ـ از بدریان؛ و شهید صِفّین که به دست گروه گمراه متجاوز [بنا به پیش‌بینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله] کشته شد ـ.

۷. قیس بن ثابت بن شمّاس انصاری.

۸. قیس بن سعد بن عُبادهٔ خزرجی ـ از بدریان ـ.

۹. هاشم مرقال ابن عُتْبه ـ پرچمدار علی و شهید صِفّین ـ.

بلادیدگان به سبب کتمان حدیث غدیر

در شماری از احادیث پیشین در باب روز رَحْبَه و نیز حدیث سوارگان، بدین مطلب اشاره شد که برخی از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که در غدیر خمّ حضور داشتند و برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حدیث غدیر شهادت ندادند، گرفتار نفرین او شدند؛ چنان که در برخی از شرح حال نامه‌ها به این ماجرا تصریح شده است. اینان عبارتند از:

۱. ابوحمزه انس بن مالک (د. ۹۰/ ۹۱/ ۹۳). ۱۹۲/۱

۲. بَراء بن عازب انصاری (د. ۷۱/ ۷۲).

۳. جَریر بن عبدالله بَجَلی (د. ۵۱/ ۵۴).

۴. زید بن ارقم خزرجی (د. ۶۶/ ۶۸).

۵. عبدالرّحمان بن مُدْلِج.

۶. یزید بن ودیعه.

(۳۸۸) **نگاهی به حدیث گرفتار شدن به نفرین**

بسا که خوانندگان گمان ورزند میان دو دسته از احادیث ناسازگاری به چشم می‌خورَد: یکی، احادیثی که تصریح می‌کنند انس به سبب کتمان شهادت، گرفتار نفرین شد؛ و دیگری، احادیثی که گواه دادن او را تأیید می‌کنند. امّا دانستید که دستهٔ اخیر روایات، از لحاظ متن دستخوش تحریف گشته‌اند و به فرض سالم ماندنشان از تحریف، نمی‌توانند با احادیث دستهٔ نخست برابری کنند که هم فراوانند و هم صحیح و صریح هستند. از آن‌ها گذشته، روایات دیگری نیز در همین موضوع یافت می‌شوند:

ابومحمّد بن قُتَیبه ـ شرح حال او در صفحهٔ ۹۶ گذشت ـ (المعارف: ص۲۵۱ [ص۵۸۰]) آورده است: «بر چهرهٔ انس بن مالک، پیسی پدیدار شد. روایت کرده‌اند: ‹علی رضی‌الله‌عنه از وی دربارهٔ این سخن رسول خدا پرسید: "بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد." او گفت: "من پیر شده و دچار فراموشی گشته‌ام." علی گفت: "اگر دروغ گویی، خداوند بر چهره‌ات سپیدی پیسی را بنشانَد که حتّی عمامه نیز آن را نپوشانَد."›»

ـ سخن مؤلّف: ـ این، عین گفتار ابن قُتَیبه (المعارف) است که ابن ابی‌الحدید (شرح نهج البلاغه: ۴/ ۳۸۸ [۱۹/ ۲۱۸]) بدان اعتماد ورزیده، آن جا که گفته است: «ابن قُتَیبه (المعارف: باب پیسی مردان مشهور) حدیث نفرین امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر انس بن مالک را آورده؛ حال آن که بنا به مشهور، ابن قُتَیبه از علی علیه‌السلام روی گردانده و متّهم به هواداری او نیست.»

این گفتار ابن ابی‌الحدید نشان می‌دهد که او به صحّت عبارت یاد شده ایمان دارد و نیز حکایت از آن دارد که همهٔ نسخه‌های آن کتاب در این مورد یکدست و برابرند؛ چنان که دیگران نیز همین مطلب را از کتاب المعارف نقل کرده‌اند. امّا دست امانتدار[!] کسانی که در مصر به چاپ کتاب‌های دانشوران مشغولند، در این کتاب دست برده و پس از بیان رویداد یاد شده، این عبارت را که از ابن قُتَیبه نیست، به کتاب او افزوده است: «ابومحمّد [= ابن قُتَیبه] گوید: ‹این سخن را صحّتی نیست.›»

این افزایندگان غفلت ورزیده‌اند که ساختار کتاب یاد شده از این تحریف پرده (۳۸۹)
برمی‌دارد و چنین افزایشی را برنمی‌تابد؛ زیرا بنای مؤلّف آن است که مصادیق مسلّم ۱۹۳/۱
هر موضوع را ذکر نماید و هرگز سابقه ندارد که از آغاز تا پایان این کتاب، پس از ذکر مصادیق یک موضوع، به نفی آن بپردازد ـ مگر در این یک مورد! ـ. نخستین کسی که وی از پیسی او یاد کرده، همین انس است؛ و آن گاه، به ذکر دیگران پرداخته است. با این وصف، آیا ممکن است که نخست به اثبات مصداقی بپردازد و سپس آن را نادرست بشمارد؟

البتّه این تحریف، نخستین دستبرد از این دست نیست. در گواه خواهی چهاردهم[1] نیز خواهید دید که آن را از کتاب یاد شده حذف کرده‌اند. همچنین در وفیات الأعیان ابن خَلِّکان (۲۷۳/۲ [۳۵۱/۵]) ضمن شرح حال مُهَلَّب بن ابی‌صُفرَه، مطالبی از کتاب المعارف نقل گشته که سپس در چاپخانه‌ها، از آن کتاب حذف شده است.

احمد بن جابر بَلاذُری (د. ۲۷۹ [2]) (أنساب الأشراف: جزء نخست [۱۵۶/۲]) آورده است:

«علی بر منبر گفت: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: هر مردی که این سخن رسول خدا را در روز غدیر خمّ شنیده، برخیزد و گواهی دهد: "بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد."›

انس بن مالک، بَراء بن عازب، و جَریر بن عبدالله بَجَلی پای منبر بودند. دیگر بار، علی آن سخن را ادا نمود؛ امّا جوابی نیامد. پس گفت: ‹بارخدایا! هر که بداند و کتمان شهادت کند، از دنیا بیرونش مبر، مگر آن که نشانه‌ای بر او بنهی تا با آن بازشناخته گردد.›

[ابووائل][3] گوید: ‹انس دچار پیسی شد؛ بَراء نابینا گشت؛ و جَریر پس از مسلمانی به

۱. درست آن، پانزدهم است. (ن.)
۲. در چاپ پیشین الغدیر، به اشتباه ۳۷۹ آمده است. (ن.)
۳. افزودهٔ درون قلّاب، از مأخذ است. (غ.)

کفر گرایید و به شُرات [= ناحیه‌ای دورافتاده میان دمشق و مدینه][1] رفت و در خانهٔ مادری‌اش درگذشت.›»

(۳۹۰) ابن ابی‌الحدید (شرح نهج البلاغه: ۴/ ۴۸۸ [۲۱۷/۱۹]) گوید: «مشهور آن است که علی علیه‌السلام در میدانگاه کوفه از مردم چنین گواهی خواست: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: هر کس این سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در حال بازگشت از حجّة الوداع، دربارهٔ من شنیده، گواهی دهد: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد."›

پس مردانی برخاستند و بدین سخن گواهی دادند. علی علیه‌السلام به انس بن مالک گفت: ‹تو هم در آن مجلس حضور داشتی؛ پس چرا گواهی ندادی؟› گفت: ‹ای امیرالمؤمنین! من پیر شده‌ام و آن چه از یاد برده‌ام، بیش از آن چیزی است که به یاد دارم.› علی گفت: ‹اگر دروغ گویی، خداوند سپیدی پیسی را چنان بر رویت بنشانَد که حتّی عمامه نیز آن را نپوشانَد.› و او نمرد، مگر آن که به پیسی گرفتار شد.»

همو (همان: ۱/ ۳۶۱ [۴/ ۷۴]) گفته است: «گروهی از استادان بغدادی ما یاد کرده‌اند که شماری از صحابه و تابعین و محدّثان، از علی علیه‌السلام روی گردانده، دربارهٔ وی بدگویی می‌نمودند. و از جملهٔ آن‌ها کسانی‌اند که مناقب وی را کتمان کرده و به انگیزهٔ دنیاخواهی و برگزیدن آن به جای آخرت، دشمنان وی را یاری نموده‌اند. یکی از این کسان، انس بن مالک است.

علی علیه‌السلام در میدانگاه سرای خلافت ـ و برخی گفته‌اند: ‹در میدانگاه مسجد جامع کوفه.› ـ چنین گواه‌خواهی کرد: ‹کدام یک از شما، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این سخن را شنیده است: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است."؟›

۱۲ مرد برخاستند و به این سخن گواهی دادند. انس بن مالک در آن جمع بود؛ امّا

---

۱. توضیح درون قلّاب، از چاپ مرکز الغدیر است. [معجم البلدان: ۳/ ۳۳۲] (م.)

برنخاست. علی به او گفت: ‹تو نیز در آن اجتماع حاضر بودی؛ پس چرا برنخاستی؟› گفت: ‹ای امیرالمؤمنین! سالخورده شده و به فراموشی دچار گشته‌ام.› گفت: ‹بارخدایا! اگر دروغ گوید، سپیدی برص را بر چهره‌اش بنشان؛ چندان که حتّی عمامه آن را نپوشانَد.› ۱۹۴/۱

طلحة بن عُمَیر گوید: ‹به خداوند سوگند که از آن پس، سپیدی پیسی را میان دو چشم او دیدم.›

عثمان بن مُطَّرِف نیز روایت کرده است که در اواخر عمرِ انس بن مالک، مردی از وی دربارهٔ علی بن ابی‌طالب پرسید. او گفت: ‹من سوگند خورده‌ام که پس از روز رَحْبَه، دیگر (۳۹۱) دربارهٔ علی حدیثی را کتمان نکنم. او سرور تقواپیشگان در روز قیامت است. به خداوند سوگند! من این سخن را از پیامبرتان شنیده‌ام.›»

در تاریخ مدینهٔ دمشق ابن‌عساکر (۳/ ۱۵۰ [۳/ ۱۷۴]) به نقل از احمد بن صالح عِجْلی آمده است: «از صحابهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله تنها دو تن به بلا گرفتار شدند: مُعَیقیب[1] که دچار جذام شد؛ و انس بن مالک که به پیسی گرفتار گشت.»

ابوجعفر گوید: «انس را دیدم که در حال غذا خوردن، لقمه‌های بزرگ برمی‌گرفت و دچار پیسی شده و مخلوطی از عطر زعفران به خود مالیده بود.»

سخن ذکر شدهٔ عِجْلی را ـ چنان که در الخلاصه تألیف خزرجی (ص۳۵ [۱/ ۱۰۵]) آمده ـ ابوالحجّاج مِزّی (تهذیب الکمال [۳/ ۳۷۴]) آورده است.

سیّد حِمْیَری[2]، ماجرای گرفتار شدن انس به نفرین علی علیه السلام را در قصیدهٔ لامیّهٔ خویش که خواهد آمد، چنین آورده است:

[و انس، خیانت پیشه کرد و داد نور زید؛] (۳۹۳)

---

۱. وی ابن ابی‌فاطمهٔ دَوْسی اَزْدی، از کارگزاران عمر بن خطّاب بر بیت المال است که شرح حال او را ابن قُتَیبه (المعارف: ص۱۳۷ [ص۳۱۶]) آورده است.

۲. از شاعران غدیر در سدهٔ دوم که شعر و شرح حال وی خواهد آمد.

در ردّ [درخواست علی] سرور همهٔ مردمان و مولای ایشان، به حکم کتابِ فروفرستاده، روشن و استوار [= قرآن].

پس، خداوند عرش، از راهیابی‌اش [به حق] بازداشت و به زشتیِ پیسی، کیفر داد و عبرت دیگران ساخت.

نیز زاهی[1] در قصیدهٔ خود که خواهد آمد، گفته است:

[علی] همان که انس، از وی رمیده و با او ناخوشدل بود که به حقّ او شهادت دهد؛ پس دچار شدن به پیسی را دید؛

آن گاه که [علی] گفت: «چه کسی برای من، به حدیث غدیر گواهی می‌دهد؟» آنان که [آن حدیث را] شنیده بودند، بی‌درنگ پیش آمدند و او پا پس گذاشت؛

و گفت: «از یاد برده‌ام و فراموش کرده‌ام.» پس علی گفت: «دروغ می‌گویی! به زودی دچار آفت و بلایی خواهی شد که جامه‌ها نتوانند آن را بپوشانند!»

نیز در این میان، حدیث دیگری است که اجمالی است از همین تفصیل:

خوارزمی (المناقب [ص۳۷۸]) از طریق حافظ ابن‌مَرْدَوَیه، از زاذان ابوعمرو، این روایت را با ذکر سند آورده است: «در رَحْبَه، علی از مردی دربارهٔ حدیثی سؤال کرد؛ امّا وی آن را تکذیب نمود. علی گفت: ‹تو سخن مرا تکذیب نمودی.› گفت: ‹من سخن تو را تکذیب ننمودم.› گفت: ‹به حقّ خداوند، تو را نفرین می‌کنم که اگر دروغ گفته باشی، بینایی‌ات را از میان ببرد.› گفت: ‹نفرین کن.› پس وی را نفرین نمود و هنوز از رَحْبَه بیرون نشده بود که نابینا گشت.»

(۳۹۴) ۱۹۵/۱ حافظ محمّد خواجه پارسا (فصل الخطاب) از طریق امام مستغفری[2]؛ و نیز نورالدّین عبدالرّحمان جامی، از مستغفری، این روایت را آورده‌اند. نیز ابن حَجَر (الصّواعق المحرقه: ص۷۷ [ص۱۲۹]) این را از کرامت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده؛ و وَصّابی شافعی (الإکتفاء)

---

۱. از شاعران غدیر در سدهٔ چهارم که شعر و شرح حال وی خواهد آمد.

۲. جعفر بن محمّد نَسَفی مستغفری (ز. ۳۵۰؛ د. ۴۳۲) دارای تألیفات گرانمایه است. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۳۰۰/۳ [۱۱۰۲/۳]) شرح حال او را آورده است.

ـ بنا به آن چه از وی حکایت شده است ـ آن را از زاذان، از طریق حافظ عمر بن محمّد ملّا (السّیره) آورده؛ و همچنین گروهی دیگر این حدیث را روایت کرده‌اند.

۶. گواه خواهی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز صِفّین به سال ۳۷

ابوصادق سُلَیم بن قیس هِلالی، از تابعین بزرگ، در کتابش[۱] آورده است:

«علی علیه‌السلام در اردوگاه خویش در صِفّین، بر منبر رفت و مردم و همهٔ کسانی را که از (۳۹۵)
مناطق گوناگون آمده بودند و نیز مهاجران و انصار را گردآورد و پس از سپاس و ستایش خداوند، گفت: ‹ای جماعت! افتخارات من بیش از آن است که در شمار آید. با توجّه به

۱. کتاب سُلَیم از کتاب‌های مرجع متداول در روزگاران پیشین است که محدّثان شیعه و عامّه و نیز تاریخ‌نویسان بدان اعتماد می‌ورزیده‌اند. ابن‌ندیم (الفهرست: ص۳۰۷ [ص۲۷۵]) گوید: «آن‌گاه که زمان مرگ سُلَیم فرارسید، به اَبان گفت: ‹همانا تورا بر من حقّی است؛ و اکنون زمان مرگ من فرارسیده است. ای پسرِ برادرم! کار و فرمایش رسول خدا چنین و چنان بوده است.› پس کتابی به او سپرد که همان کتاب مشهور سُلَیم بن قیس هِلالی است ... . و این، نخستین کتاب است که برای شیعه پدید آمده است.»
مسعودی (التّنبیه و الاشراف: ص۱۹۸) گفته است: «در این میان، کسانی هستند که به امامت امامان دوازده‌گانه ایمان دارند و مبنای ایشان در اعتقاد به این تعداد، مطالبی است که سُلَیم بن قیس هِلالی در کتابش آورده است.»
سُبْکی (محاسن الرّسائل فی معرفة الاوائل) گوید: «نخستین کتاب که برای شیعه نگاشته شده، کتاب سُلَیم است.»
کلمهٔ «برای» در عبارت ابن‌ندیم و سُبْکی، بر منفعت دلالت دارد؛ بدین معنا که شیعیان به مفاد این کتاب احتجاج می‌نموده و بر مخالفان فائق می‌آمده و آنان را قانع می‌ساخته‌اند؛ زیرا همگان اعتقاد داشته‌اند که سُلَیم در نقل حدیث، ثقه بوده است. پس این عبارات بدین معنا نیست که تنها شیعیان به آن چه در این کتاب آمده، ایمان دارند. سخن مسعودی نیز همین معنا را می‌رسانَد، آن جا که احتجاج شیعیان به تعداد امامان را بر مبنای مطالب این کتاب دانسته است؛ و روشن است که در آن روزگاران که بحث [و مجادله] در باب تعداد امامان در نهایت شدّت بوده، استناد به یک کتاب، برای قانع ساختن مخالفان، نشان دهندهٔ ایمان کامل [طرف مقابل] به مطالب آن کتاب است. از همین رو است که شماری از بزرگان عامّه نیز به این کتاب استناد نموده و از آن روایت کرده‌اند؛ از جمله: حاکم حَسْکانی ـ شرح حال او در صفحهٔ ۱۱۲ گذشت ـ (شواهد التّنزیل لقواعد التّفضیل [۴۷/۱])؛ امام حمُّوئی ـ شرح حال وی در صفحهٔ ۱۲۳ گذشت ـ (فَرائِد السِّمطَین [۳۱۲/۱])؛ سیّد ابن‌شهاب هَمَدانی ـ یاد شده در صفحهٔ ۱۲۷ ـ (مودّة القربی [مودّت دهم])؛ قُنْدُوزی حنفی ـ شرح حال او در صفحهٔ ۱۴۷ گذشت ـ (ینابیع المودّه [۱/۲۷-۳۲ و ۱۱۴])؛ و دیگران. ما در بارهٔ این کتاب، رساله‌ای مستقل شامل مطالبی گوهرین نگاشته‌ایم و در این مجال، تنها به این اجمال بسنده نمودیم تا دانسته شود که عامّه و خاصّه به این کتاب اعتماد دارند و به همین سبب، ما در این مجموعه به مطالب آن استناد ورزیده‌ایم.

آن چه خداوند در کتاب خویش، در این زمینه آورده و نیز سخنان رسول خدا ﷺ از میان افتخارات و مناقب خویش، تنها به این اکتفا می‌کنم: "آیا می‌دانید که خداوند در کتاب
۱۹۶/۱ خویش، آنان را که در ایمان پیشگامند، بر پسینیان برتری بخشیده."؛ و هیچ کس در این امّت، در ایمان به خداوند و رسولش پیشگام‌تر از من نیست؟› گفتند: ‹آری.›

گفت: ‹شما را دربارهٔ این سخن به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: از رسول خدا ﷺ دربارهٔ این آیه سؤال شد: "آنان که پیشگام‌ترند، نزدیک‌ترند." [واقعه/۱۰ و ۱۱] رسول خدا ﷺ فرمود: "خداوند این آیه را در حقّ پیامبران و جانشینان ایشان نازل فرموده؛ و من برترینِ پیامبران و فرستادگان خداوند هستم و جانشینم، علی بن ابی‌طالب، برترینِ جانشینان است."›

پس حدود ۷۰ تن از بدریان برخاستند که بیشینهٔ ایشان از انصار و مابقی از مهاجران بودند؛ از جمله [از انصار]: ابوهَیثَم بن تَیِّهان، و خالد بن زید ابوایّوب انصاری؛ و از مهاجران: عمّار بن یاسر. آنان گفتند: ‹ما گواهی می‌دهیم که این سخن را از رسول خدا ﷺ شنیدیم.›

علی گفت: ‹پس شما را دربارهٔ این سخن به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: خداوند در قرآن فرموده است: "ای مؤمنان! از خدا و رسول و صاحبان امر از میان خود، فرمان بَرید." [نساء/۵۹] و نیز فرموده است: "جز این نیست که صاحب ولایت بر شما، خداوند و رسول او و مؤمنانی
(۳۹۶) هستند که ... ." [مائده/۵۵] و نیز فرموده است: "و به جز خداوند و مؤمنان و پیامبرش، یار همرازی نگرفتند." [توبه/۱۶] مردم گفتند: "ای رسول خدا! آیا آنان مؤمنان خاصّی هستند یا همهٔ مؤمنان را دربرمی‌گیرند؟" آن گاه، خداوند ﷻ به رسولش فرمان داد که ایشان را بیاموزانَد و همان گونه که نماز و روزه و زکات و حجّشان را برایشان تفسیر نموده، امر ولایت را نیز برایشان تفسیر کند. پس مرا در غدیر خمّ تعیین نمود و گفت: "همانا خداوند مرا به رساندن پیامی امر فرمود که عرصه بر من تنگ گردید و گمان بردم که مردم تکذیبم خواهند نمود. امّا او مرا بیم داد که اگر آن را ابلاغ نکنم، عذابم خواهد فرمود. ای علی! برخیز." سپس صلای نماز

جماعت درداد و نماز ظهر را با ایشان بخواند و فرمود: "ای مردم! همانا خداوند بر من ولایت دارد و من نیز بر مؤمنان ولایت دارم و بر آنان بیش از خودشان دارای ولایت هستم. هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری نما و هر که یاری اش را فرونهد، یاری اش را فرونه." پس سلمان فارسی برخاست و روی به سوی او نهاد و گفت: "ای رسول خدا! این ولایت چگونه ولایتی است؟" فرمود: "ولایتی است همانند ولایت من. هر که من بیش از خودش بر وی ولایت دارم، علی نیز چنین است." آن گاه، خداوند این آیه را نازل فرمود: "امروز دینتان را برایتان کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام ساختم و اسلام را دین شما برگزیدم." [مائده/۳] ... .›

سپس ۱۲ مرد از بدریان برخاستند و گفتند: ‹ما گواهی می‌دهیم که این سخن را همان گونه که گفتی، از رسول خدا شنیدیم.› ... .» این حدیث بلند دربردارندهٔ نکات سودمند فراوان است.

۷. حجّت‌آوری صدّیقهٔ فاطمه دختر رسول خدا ﷺ

شمس‌الدّین ابوالخیر جَزَری دمشقی مُقری شافعی ـ شرح حال او در صفحهٔ ۱۲۹ گذشت ـ (أسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی‌طالب [ص۴۹ و ۵۰])[۱] آورده است: ۱۹۷/۱

(۳۹۷) «نیکوترین و نظربرانگیزترین طریق حدیث غدیر، آن است که استاد ما، پایان‌بخش سلسلهٔ حافظان، ابوبکر محمّد بن عبدالله بن محبّ مَقْدِسی، از استاد بانو امّ‌محمّد زینب دختر احمد بن عبدالرّحیم مَقْدِسی، از ابوالمظفّر محمّد بن فتیان بن مُثَنّیٰ، از ابوموسی محمّد بن ابی‌بکر حافظ، از عمّه‌زادهٔ پدرم قاضی ابوالقاسم عبدالواحد بن محمّد بن عبدالواحد مدنی ـ خود نزد وی برخواندم ـ از ظفر بن داعی علوی در استرآباد، از پدرش و ابواحمد بن مطرف مطرفی، از ابوسعید ادریسی ـ به شیوهٔ اجازه در روایت احادیثی که در کتاب تاریخ استرآباد،

۱. سخاوی (الضّوء اللّامع: ۲۵۶/۹)؛ و شوکانی (البدر الطّالع: ۲۹۷/۲) این کتاب را از وی دانسته‌اند.

با ذکر سند آورده ـ از محمّد بن محمّد بن حسن ابوالعبّاس رشیدی از فرزندان هارون الرّشید در سمرقند ـ ادریسی تمام آن چه را آورده، از او برنوشته است ـ از ابوالحسن محمّد بن جعفر حلوانی، از علی بن محمّد بن جعفر اهوازی ـ هوادار رشید ـ از بَکْر بن احمد قصری، از فاطمه و زینب و امّ‌کلثوم دختران موسی بن جعفر علیه‌السلام از فاطمه دختر جعفر بن محمّد صادق، از فاطمه دختر محمّد بن علی، از فاطمه دختر علی بن حسین، از فاطمه و سکینه دختران حسین بن علی، از امّ‌کلثوم دختر فاطمه دختر پیامبر، از فاطمه دختر رسول خدا ـ درود خدا بر او؛ و خشنود باد خداوند از آن دختر ـ آورده است: «آیا سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در روز غدیر خمّ فراموش کرده‌اید: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است."؛ و نیز این سخن او را: "نسبت تو با من، همان نسبت هارون است با موسی علیهما‌السلام."؟»

این روایت را بدین سان، حافظ بزرگ ابوموسی مَدینی (المسلسل بالأسماء) با ذکر سند آورده و گفته است: «این حدیث از جهتی، مسلسل است؛ بدین ترتیب که هر یک از فاطمه‌ها آن را از عمّهٔ خود روایت نموده؛ پس روایتی است از پنج دخترِ برادر، و هر یک از ایشان از عمّه‌اش.»»

۸. حجّت‌آوری نوادهٔ پیامبر، امام ابومحمّد حسن در سال ۴۱

حافظ بزرگ ابوالعبّاس بن عُقْدَه با ذکر سند روایت کرده که چون حسن بن علی علیهما‌السلام عزم صلح با معاویه نمود، به خطبه برخاست و پس از سپاس و ستایش خداوند و یادکرد از (۳۹۸) جدّش، به رسالت و نبوّت، گفت:

۱۹۸/۱ «ما خاندانی هستیم که خداوند به اسلام کرامتمان بخشیده و ما را برگزیده و برای خویش خالص نموده و هرگونه پلیدی را از ما زدوده و به راستی، ما را پاکیزه گردانیده است. از روزگار آدم تا جدّم محمّد، هرگز مردم به دو گروه تقسیم نشده‌اند، مگر آن که خداوند خاندان ما را در گروه نیک از آن دو، قرار داده است. آن گاه که خداوند، محمّد را به پیامبری مبعوث فرمود و برای رسالت برگزید و سپس به وی فرمان داد که مردم را به سوی او فراخوانَد،

پدر من نخستین کسی بود که دعوت خداوند و رسولش را اجابت نمود و ایمان آورْد و آیین خدا و رسولش را راست شمرد. همانا خداوند در کتاب نازل شده بر پیامبرش فرموده است: ‹آیا کسی که بر حجّتی روشن از جانب پروردگار خویش است و گواهی از وی به دنبال او است ... ؟› [هود/۱۷] این جدّ من است که بر حجّتی روشن از جانب پروردگار خویش است؛ و این پدر من است که به دنبال او آید و گواه او است ... . همانا این امّت از جدّم صلی الله علیه و آله شنیده است: ‹هرگاه امّتی کار خویش را به کسی واگذار کند، حال آن که داناتر از او نیز در میانشان هست، هرآینه همواره کارشان به پستی گراید تا آن زمان که این عمل خود را جبران نمایند.› نیز این امّت از جدّم شنیده که به پدرم گفته است: ‹نسبت تو با من، همان نسبت هارون است با موسی؛ با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست.› نیز در غدیر خمّ دیدند و شنیدند که وی دست پدرم را برگرفت و به مردم فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد.› سپس امر فرمود که شاهدان به غایبان پیغام رسانند.»

بخشی از این خطبه را قُنْدُوزی حنفی (ینابیع المودّة: ص۴۸۲ [۱۵۰/۳]) آورده که در آن، به خطبهٔ غدیر خمّ احتجاج شده است.

۹. گواه خواهی نوادهٔ پیامبر، امام حسین علیه السلام به حدیث غدیر در سال ۵۹/۵۸

تابعی بزرگ، ابوصادق سُلَیم بن قیس هِلالی در کتابش [۷۸۸/۲] بخشی عمده از سرسختی‌های معاویه در مخالفت با شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام و هواداران او پس از شهادتش را آورده و گفته است: (۳۹۹)

«دو سال[1] پیش از درگذشت معاویه، حسین بن علی علیهما السلام و عبدالله بن عبّاس و عبدالله بن جعفر حج گزاردند. حسین علیه السلام مردان و زنان و وابستگان و پیروان بنی‌هاشم، خواه آنان را که پیش‌تر حج گزارده بودند و خواه آنان که نگزارده بودند، و نیز گروهی از انصار را که با

۱. در برخی از نسخه‌ها آمده است: یک سال.

حسین و خاندانش نیک آشنا بودند، گردآورد. در آن سال، وی همهٔ صحابهٔ رسول خدا و تابعین از انصار را که به شایستگی و عبادت پیشگی شهره بودند، گرد هم فراهم آوَرْد؛ چندان که بیش از ۷۰۰ مرد در خیمهٔ وی در منا اجتماع کردند. بیشینهٔ این جمعیّت، از
۱۹۹/۱ تابعین بودند و حدود ۲۰۰ صحابی نیز در میان ایشان بود. آن گاه، وی در میان ایشان برپا ایستاد و پس از سپاس و ستایش خداوند، گفت:

‹امّا بعد؛ می دانید و دیده اید و شاهد بوده اید و خبر یافته اید که این طغیانگر سرکش با ما و پیروانمان چه کرده است. من می خواهم دربارهٔ مطلبی از شما سؤال کنم؛ اگر راست گفتم، تصدیقم نمایید، و اگر ناراست گفتم، دروغگویم بخوانید. سخن مرا بشنوید و گفتارم را برنویسید؛ سپس به سرزمین ها و قبایل خویش بازگردید و افراد دقیق و استوار خویش را به آن چه از حقّ ما می دانید، فراخوانید؛ که ما بیم داریم این حق فراموش گردد و از میان برود و نابود شود؛ [هرچند خداوند فرموده است:] "و خداوند نور خویش را تمام می فرماید، گرچه کافران نخواهند."› [صفّ/۸]

آن گاه، همهٔ آیات قرآن را که در حقّ ایشان نازل گشته، خوانْد و تفسیر نمود. نیز همهٔ آن چه را رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ پدرش و مادرش و خودش و خاندانش فرموده بود، روایت کرد. همهٔ آن جمعیّت لب به تصدیق گشودند و [صحابه] گفتند: ‹آری؛ به تحقیق، ما این را شنیده و شاهد بوده ایم.› تابعین نیز گفتند: ‹آری؛ به تحقیق، کسانی که سخنشان را راست می شماریم و صحابهٔ دقیق و استوار، این را برای ما روایت کرده اند.› ...

(۴۰۰) حسین علیه السلام گفت: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می گیرم: آیا می دانید که رسول خدا، علی را در روز غدیر خمّ منصوب نمود و ولایت او را اعلان کرد و فرمود: "حاضران وظیفه دارند که این را به غایبان برسانند."؟› گفتند: ‹آری؛ به تحقیق ... .›»

در این روایت، فضیلت هایی ناب از امیرالمؤمنین علیه السلام به چشم می خورَد که به حدّ تواتر رسیده است. به آن مراجعه نمایید.

۱۰. حجّت‌آوری عبدالله بن جعفر بر معاویه، پس از شهادت امیرالمؤمنین ﷺ

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب گوید:

«همراه حسن و حسین ﷺ نزد معاویه رفتیم که عبدالله بن عبّاس و فَضل بن عبّاس نیز نزدش بودند. معاویه به من خطاب کرده، گفت: ‹ای عبدالله! حسن و حسین را بسیار بزرگ می‌داری؛ حال آن که آن دو برتر از تو نیستند و پدر آن دو نیز برتر از پدر تو نیست. اگر مادرشان فاطمه دختر رسول خدا ﷺ نبود، می‌گفتم: "مادر تو، اسماء دختر عُمَیس، نیز فروتر از مادر آن دو نیست."›

گفتم: ‹به خدا سوگند! همانا تو، آن دو و پدر و مادرشان را کم می‌شناسی. خدای را سوگند که هرآینه آن دو برتر از من هستند؛ پدرشان برتر از پدر من؛ و مادرشان برتر از مادر من است. ای معاویه! تو غافلی از آن چه که من، خود، از رسول خدا ﷺ دربارهٔ آن دو و پدرشان و مادرشان شنیده و آن را از بر کرده، دریافته، و روایت نموده‌ام.›

معاویه گفت: ‹آن را نقل کن ای زادهٔ جعفر! به خدا سوگند که تو نه دروغگویی و نه تهمتی بر تو روا است.›

گفتم: ‹این، بسی فراتر از چیزی است که تو پیش خود می‌اندیشی.›

گفت: ‹حتّی اگر برتر از اُحد و حِراء باشد، باکی ندارم؛ زیرا اکنون دیگر خداوند علی را که تو هوادار اویی، کشته و جمع شما را پراکنده ساخته و کار خلافت به دست اهلش سپرده شده است. پس برای ما روایت کن؛ که ما از آن چه شما روایت کنید، بیم نداریم و هر چه شما برشمرید، ما را زیان نرساند.›

گفتم: ‹شنیدم که از رسول خدا ﷺ دربارهٔ این آیه سؤال شد: "و آن خوابی را که به تو ۲۰۰/۱
نمودیم و آن درخت نفرین شده در قرآن را، جز برای آزمایش مردم نکردیم." [اسراء/۶۰] فرمود: "من در (۴۰۱)
خواب دیدم که ۱۲ مرد از پیشوایان گمراهی، بر منبرم بالا می‌روند و فرود می‌آیند و امّت مرا

به [جاهلیّت] واپس می‌برند.“ نیز از وی شنیدم: ”آن گاه که شمار فرزندان ابوالعاص به ۱۵ مرد برسد، کتاب خداوند را تحریف می‌کنند؛ بندگان خدا را به بندگی می‌گیرند؛ و مال خداوند را میان خود دست به دست می‌کنند.“

ای معاویه! من از رسول خدا ﷺ بر منبر شنیدم ـ حال آن که عمر بن ابی سَلَمَه، اُسامة بن زید، سعد بن ابی‌وقّاص، سلمان فارسی، ابوذر، مقداد، و زبیر بن عَوّام نیز همراه من بودند ـ که فرمود: ”آیا من بیش از مؤمنان بر خودشان ولایت ندارم؟“ گفتیم: ”آری؛ ای رسول خدا!“ فرمود: ”آیا همسران من حقّ مادری بر شما ندارند؟“ گفتیم: ”آری؛ ای رسول خدا!“ فرمود: ”هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است و بیش از خودش بر وی ولایت دارد.“ آن گاه، با دستش بر شانهٔ علی زد و فرمود: ”بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد. ای مردم! من بر مؤمنان بیش از خودشان ولایت دارم و با حضور من، ایشان را اختیاری نباشد؛ پس از من، علی بیش از خود مؤمنان بر ایشان ولایت دارد و با حضور وی، آنان را اختیاری نیست؛ و آن گاه، فرزندم حسن بر مؤمنان بیش از خودشان ولایت دارد و با حضور وی، ایشان را اختیاری نیست.“

آن گاه، دیگر بار، به مردم خطاب نمود: ”ای مردم! چون من به شهادت رسم، علی بیش از خودتان بر شما ولایت دارد؛ و چون علی به شهادت رسد، فرزندم حسن بیش از خود مؤمنان بر ایشان ولایت دارد؛ و چون حسن به شهادت رسد، فرزندم حسین بیش از خود مؤمنان بر آنان ولایت دارد.“›

... معاویه گفت: ‹ای پسر جعفر! سخنی بس بزرگ بر زبان راندی. اگر آن چه گفتی، حقیقت داشته باشد، همهٔ افراد امّت محمّد، خواه مهاجران و خواه انصار، هلاک [و گمراه] شده‌اند، جز خانوادهٔ شما و وابستگان و یارانتان.›

گفتم: ‹به خداوند سوگند که آن چه گفتم، حق است و آن را از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام.› (۴۰۲)

معاویه گفت: ‹ای حسن و حسین و ابن‌عبّاس! ابن جعفر چه گوید؟›

ابن‌عبّاس گفت: ‹اگر به سخن او ایمان نداری، کسانی را که نام برد، احضار کن و از ایشان بپرس.›

معاویه، عمر بن ابی‌سَلَمه و اُسامة بن زید را فراخواند و از ایشان سؤال نمود. آن دو شهادت دادند که آن چه ابن جعفر گفته، آنان نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند.

... ـ ادامهٔ سخن ابن جعفر در این روایت: ـ ‹پیامبر ما صلی الله علیه و آله برای امّت خویش، برترین و سزاوارترین و نیکوترین کس را در غدیر خمّ و نیز در جای‌های دیگر، به امامت تعیین فرمود و با او، حجّت را بر ایشان تمام ساخت و به فرمان بردن از وی فرمانشان داد و آگاهشان کرد که نسبت علی با او، همان نسبت هارون است با موسی؛ و نیز خبرشان داد که علی بر هر مؤمن پس از او ولایت دارد و هر کس خودش بر او ولایت دارد، علی هم بر وی ولایت دارد و هر که او بر وی بیش از خودش ولایت دارد، علی نیز بر وی بیش از خودش ولایت دارد؛ و علی جانشین و صاحب خلافت پس از او است و هر کس از علی فرمان بَرد، از خداوند فرمان برده و هر که از فرمان او سرپیچد، از فرمان خداوند سرپیچیده است؛ و هر که دوستی او را در پیش گیرد، با خداوند دوستی ورزیده و هر که با وی دشمنی کند، با خداوند دشمنی ورزیده است.› ـ تا پایان حدیث ـ.» ۲۰۱/۱

در این روایت، نکات سودمند و بس ارزشمند، بسیار است. به کتاب سُلَیم [۸۳۴/۲] بنگرید.

۱۱. حجّت‌آوری بُرْد بر عمرو بن عاص، به حدیث غدیر

ابومحمّد بن قُتَیبه ـ شرح حال او در صفحهٔ ۹۶ گذشت ـ (الإمامة و السّیاسه: ۹۳/۱ [۹۷/۱]) گوید:

«یاد کرده‌اند که مردی از همْدان به نام بُرْد، بر معاویه درآمد و شنید که عمرو بن عاص دربارهٔ علی لب به بدگویی گشوده است. به او گفت: ‹ای عمرو! بزرگان ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند که فرموده است: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است." این نقل حقیقت دارد یا نه؟›

(۴۰۳) عمروگفت: ‹این سخن حقیقت دارد. و من به آن چه شنیده‌ای، این را می‌افزایم: هیچ یک از صحابهٔ رسول‌خدا را افتخاراتی همانند علی نیست.›

آن جوان یکّه خورد. عمروگفت: ‹امّا علی باکاری که در حقّ عثمان کرد، آن فضائل را نابود کرد.› برد گفت: ‹آیا علی، به قتل عثمان فرمان داد یا خود، او را کشت؟› گفت: ‹هیچ کدام؛ لیکن کشندگان عثمان را پناه داد و نگذاشت مجازات گردند.› گفت: ‹آیا با این حال، مردم با وی بیعت نمودند؟› گفت: ‹آری.› گفت: ‹چرا تو از بیعت با او سرپیچیدی؟› گفت: ‹زیرا درکار عثمان، او را متّهم می‌دانم.› گفت: ‹تو نیز در این کار متّهم هستی.› گفت: ‹راست می‌گویی؛ و به همین سبب، به فلسطین روانه شدم.›

آن گاه، جوان به دیار خود بازگشت وگفت: ‹ما نزد کسانی رفتیم که خود، به زبان خویش بر خود حجّت آوردند. علی بر حق است؛ از او پیروی کنید.›»

۱۲. حجّت‌آوری عمرو بن عاص بر معاویه، به حدیث غدیر

خطیب خوارزمی حنفی (المناقب: ص۱۲۴ [ص۱۹۹]) از نامه‌ای یاد کرده که معاویه به عمروبن عاص نوشته و در آن، وی را به یاری دادنش در نبرد صِفّین برانگیخته است. سپس از نامهٔ عمرو در پاسخ او یاد نموده است. ـ در شرح حال عمرو بن عاص، هر دو نامه را خواهیم آورد. ـ بخشی از نامهٔ عمرو چنین است:

«و امّا این که ابوالحسن، برادر و جانشین رسول‌خدا، را به سرکشی و حسدورزی بر عثمان متّهم ساخته‌ای و صحابه را فاسق خوانده‌ای و ادّعاکرده‌ای که وی، آنان را به قتل عثمان برانگیخته؛ دروغ وگمراهی است.

وای بر تو ای معاویه! آیا نمی‌دانی که ابوالحسن جان خود را در پیشگاه رسول‌خدا ﷺ تقدیم نمود و در بستر وی خوابید؛ و در اسلام و هجرت پیشگام است؛ و رسول‌خدا ﷺ دربارهٔ وی گفته است: ‹او از من است و من از اویم.›؛ و نیز گفته است: ‹نسبت او با من،

همان نسبت هارون است با موسی؛ با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست.›؛ و در روز
غدیر خمّ فرمود: ‹هلاکه هر که من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! ۲۰۲/۱
دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او (۴۰۴)
دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری نما و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه.›؟»

۱۳. حجّت‌آوری عمّار بن یاسر بر عمرو بن عاص، در نبرد صِفّین به سال ۳۷

نصر بن مُزاحِم کوفی[1] (وقعة صِفّین: ص۱۷۶ [ص۳۳۸]) در حدیثی بلند روایت نموده که عمّار بن یاسر در روز صِفّین، عمرو بن عاص را خطاب کرد و به او گفت:

«رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا فرمان داد که با پیمان‌شکنان بجنگم؛ و من چنین کردم. و نیز فرمانم داد که با منحرفان از حق بجنگم؛ و شما همانانید. و امّا برون‌رفتگان از دین ـ که با ایشان هم باید بجنگم ـ؛ ندانم که عمرم به نبرد با آنان وفا می‌کند یا نه. ای بی‌دنباله! آیا ندانی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ علی فرمود: ‹هر که من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد.›؟ خداوند و رسولش و پس از او، علی، مولای منند؛ امّا تو مولایی نداری!»

عمرو به وی گفت: «ای ابویقظان! چرا مرا ناسزا می‌گویی؟»

تمام این حدیث در شرح حال عمرو بن عاص خواهد آمد؛ بدان بنگرید. نیز این روایت را ابن ابی‌الحدید (شرح نهج البلاغه: ۲۷۳/۲ [۲۱/۸]) آورده است.

۱۴. حجّت‌آوری اَصْبَغ بن نُباته به حدیث غدیر در مجلس معاویه به سال ۳۷

در روزهای نبرد صِفّین، امیرالمؤمنین علیه‌السلام نامه‌ای به معاویة بن ابی‌سفیان نوشت و آن را

۱. ابن ابی‌الحدید (شرح نهج البلاغه: ۱۸۳/۱ [۲۰۶/۲]) گوید: «ما آن چه را نصر بن مُزاحِم (وقعة صِفّین) در این باب آورده، یاد می‌کنیم؛ زیرا وی ثقه و دقیق و استوار و نقلش صحیح است و از هواداری [از گروهی] و ناخالصی مبرّا است و از بزرگان اهل حدیث به شمار می‌رود.»

به اَصْبَغ بن نُباته ـ شرح حال او در صفحهٔ ۶۲ گذشت ـ سپرد تا به معاویه برساند. اَصْبَغ گوید:

(۴۰۵) «بر معاویه درآمدم، حال آن که بر بساطی چرمین نشسته و به دو بالش سبز تکیه داده بود. سوی راستش عمرو بن عاص و حَوْشَب و ذوالکلاع[1] نشسته بودند و سوی چپش، برادرش عُتْبه (د. ۴۳/ ۴۴) و ابن عامر بن کریز عبدالله (د. ۵۷/ ۵۸) و ولید بن عُقْبه ـ وی به
۲۰۳/۱ تصریح قرآن، فاسق است ـ و عبدالرّحمان بن خالد (د. ۴۷) و شُرَحْبیل بن سمط (د. ۴۰/ ۴۱). در برابرش هم ابوهریره و ابودرداء[2] و نُعمان بن بَشیر (د. ۶۵) و ابواُمامهٔ باهلی صُدَیّ (د. ۸۱) قرار داشتند.

چون معاویه نامه را بخوانْد، گفت: ‹علی، کشندگان عثمان را به ما باز نمی‌سپارد.›

به او گفتم: ‹ای معاویه! خون عثمان را بهانه مکن. همانا تو به دنبال حکمرانی و سلطنت هستی؛ و اگر می‌خواستی عثمان را یاری کنی، تا زنده بود، چنین می‌نمودی؛ امّا آن قدر درنگ ورزیدی تا کشته شود و قتل وی را دستاویزی برای رسیدن به قدرت سازی.›

معاویه از گفتارم خشمگین گشت و من خواستم که بر خشمش بیفزایم. پس به ابوهریره گفتم: ‹ای صحابی رسول خدا! من تو را به خداوندی سوگند می‌دهم که معبودی جز او نباشد و دانندهٔ نهان و آشکار است؛ و نیز سوگندت می‌دهم به حقّ دوست او مصطفی علیهما السلام که مرا خبر دهی: آیا در روز غدیر خمّ حاضر بوده‌ای؟›

گفت: ‹آری؛ حاضر بوده‌ام.›
گفتم: ‹از رسول خدا دربارهٔ علی چه شنیدی؟›

گفت: ‹شنیدم که فرمود: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری نما و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه."›

---

۱. حَوْشَب حِمْیَری و ذوالکلاع در نبرد صِفّین همراه معاویه بودند و در همان نبرد کشته شدند.
۲. وی عُوَیمر انصاری است که بنا به نقل ابن عبدالبَرّ (الإستیعاب: بخش کنیه‌ها [۳/ ۱۲۲۹]) رجال‌نگاران مرگ او را پس از صِفّین دانسته‌اند.

به وی گفتم: ‹وتوای ابوهریره! اکنون دشمنش را دوست گرفته‌ای ودوستش را دشمن!› ابوهریره آهی برکشید وگفت: ‹إنّا لله وإنّا إلیه راجعون.›»

این روایت را خطیب خوارزمی حنفی (المناقب: ص۱۳۰ [ص۲۰۵])؛ وسبط ابن جوزی (تذکرة الخواصّ: ص۴۸ [ص۸۵]) آورده‌اند.

۱۵. گواه خواهی جوانی از ابوهریره به حدیث غدیر در مسجد کوفه[1] (۴۰۶)

حافظ ابویَعْلیٰ موصلی ـ شرح حال او در صفحهٔ ۱۰۰ گذشت ـ [المسند: ۳۰۷/۱۱] از ابوبکر بن ابی‌شَیبه، از شریک، از ابویزید داوود اَوْدی (د. ۱۵۰) از پدرش یزید اَوْدی این حدیث را روایت کرده است.

نیز حافظ ابن جَریر طبری، از ابوکُرَیب، از شاذان، از شریک، از ادریس وبرادرش داوود، از پدرشان یزید اَوْدی روایت کرده است:

«ابوهریره به مسجد درآمد ومردم پیرامون اوگردآمدند. جوانی برخاست وگفت: ‹تو را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: آیا از رسول خدا ﷺ شنیدی که فرمود: "هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیزمولای او است. بارخدایا! دوست بدار ویاری کن هرکه اورا دوست بدارد ویاری کند؛ ودشمنی ورز با هرکه با اودشمنی ورزد." ؟›

گفت: ‹من شهادت می‌دهم که از رسول خدا شنیدم: "هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیزمولای او است. بارخدایا! دوست بدار ویاری کن هرکه اورا دوست بدارد ویاری کند؛ ودشمنی ورز با هرکه با اودشمنی ورزد."›»

۲۰۴/۱ حافظ ابوبکر[2] هَیثَمی (مجمع الزّوائد: ۱۰۵/۹) به نقل از ابویَعْلیٰ وطَبَرانی وبزّار به هردو طریق وی، این روایت را آورده ویکی از این دو طریق را صحیح وراویانش را ثقه شمرده است. ابن کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۲۱۳/۵ [۲۳۲/۵]) از طریق ابویَعْلیٰ موصلی وابن جَریر طبری، این حدیث را یاد کرده است.

---

۱. سند این حدیث از طریق ادریس بن یزید صحیح است و همهٔ راویان آن ثقه هستند.
۲. درستِ آن، ابوالحسن علی بن ابی‌بکر است؛ چنان که در شرح حال وی در صفحهٔ ۲۷۵ گذشت. (غ.)

ابن‌ابی‌الحدید (شرح نهج البلاغه: ۳۶۰/۱ [۶۸/۴]) به روایت از سفیان ثوری، از عبدالرّحمان بن قاسم، از عمر بن عبدالغفّار گوید:

(۴۰۷) «چون ابوهریره همراه معاویه به کوفه درآمد، شبانگاهان در باب کنده می‌نشست و مردم گرد او اجتماع می‌کردند. پس جوانی از کوفه درآمد و نزد وی نشست و گفت: ‹ای ابوهریره! تو را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: آیا این سخن رسول خدا ﷺ را دربارهٔ علی بن ابی‌طالب شنیدی: "بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد."؟›

گفت: ‹به تحقیق؛ آری.› گفت: ‹پس خدای را گواه می‌گیرم که تو با دشمنش دوستی ورزیده و با دوستش دشمنی کرده‌ای.› آن گاه، برخاست و از او دور شد.

راویان آورده‌اند که ابوهریره در راه با کودکان هم‌غذا و هم‌بازی می‌شد و آن زمان که امیر مدینه بود، چنین خطبه می‌خوانْد: ‹سپاس خداوندی را که دین را مایهٔ برپایی مردم و ابوهریره را پیشوای آنان گردانیده است.› وی مردم را با این گونه سخنان به خنده وامی‌داشت. نیز آن گاه که امیر مدینه بود، در بازار می‌رفت و چون به مردی می‌رسید که پیشاپیش او راه می‌سپرد، دو پایش را برزمین می‌کوبید و می‌گفت: ‹راه دهید؛ راه دهید؛ که امیر آمده است.› و مرادش، خودش بود.

(۴۰۸) من (= ابن‌ابی‌الحدید) گویم: ‹این‌ها را ابن‌قُتَیبه (المعارف [ص۲۷۷ و ۲۷۸]) در شرح حال ابوهریره، آورده و سخن وی دربارهٔ او حجّت است؛ زیرا دربارهٔ او تهمتی بر وی روا نیست.›»

امینی گوید: «دست تحریفگران صنعت چاپ، همهٔ این‌ها را از نسخهٔ کتاب یاد شده (چاپ ۱۳۵۳ در مصر) انداخته و چه کارها از این قبیل که دست چاپ کرده و گاه مواردی را که از آنِ این کتاب نبوده، در آن وارد ساخته است. در صفحهٔ ۱۹۲ نیز بدین مطلب اشاره شد.»

۱۶. گواه خواهی مردی از زید بن ارقم به حدیث غدیر

از ابوعبدالله شَیبانی رحمه‌الله[۱] روایت شده است: «من نزد زید بن ارقم نشسته بودم که مردی درآمد وگفت: ‹کدام یک از شما، زید بن ارقم است؟› مردم گفتند: ‹این، زید است.› گفت: ‹تو را به خداوندی که معبودی جز او نباشد، سوگند داده، گواه می‌گیرم: آیا از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این سخن را شنیدی: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد." ؟› گفت: ‹آری.›»

این حدیث در مودّة القربی [مودّت پنجم] و ینابیع المودّه (ص۲۴۹ [۲/ ۷۳]) آمده است.

(۴۰۹) ۲۰۵/۱

۱۷. گواه خواهی مردی عراقی از جابر انصاری به حدیث غدیر[۲]

علّامه حافظ گنجی شافعی (کفایة الطّالب: ص۱۶ [ص۶۱]) با ذکر سند ـ در ضمن روایتی با سند عالی ـ از شریف خطیب ابوتَمّام علی بن ابی‌الفخار بن ابی‌منصور هاشمی ـ در کَرْخ بغداد ـ و ابوطالب عبداللّطیف بن محمّد بن علی بن حمزهٔ قُبَّیطی ـ در نهر معلّی ـ و ابراهیم بن عثمان بن یوسف بن ایّوب کاشغری، همگی از ابوالفتح محمّد بن عبدالباقی بن سلیمان ـ مشهور به نسیب بن بَطّی ـ؛ و نیز کاشغری، از ابوالحسن علی بن ابی‌القاسم طوسی ـ مشهور به ابن‌تاج القرّاء ـ؛ هر دو از ابوعبدالله (۴۱۰)
مالک بن احمد بن علی بانیاسی، از ابوالحسن احمد بن محمّد بن موسی بن صَلْت، از ابراهیم بن عبدالصّمد هاشمی، از ابوسعید اشجّ، از مُطَّلب بن زیاد، از عبدالله بن محمّد بن عقیل روایت کرده است:

«در خانهٔ جابر بن عبدالله بودم و علی بن حسین و محمّد بن حنفیّه و ابوجعفر [نزد

---

۱. در نسخه‌ها چنین آمده؛ و چه بسا ابوعمرو شَیبانی صحیح باشد؛ یعنی همان تابعیِ بزرگ [سعد بن ایاس، از بنی] شَیبان بن ثَعْلبهٔ کوفی (د. ۹۸) که در مسجد اعظم کوفه قرآن تلاوت می‌نمود. شرح حال او را ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۵۹/۱ [۶۸/۱]) آورده است.

۲. سند این روایت صحیح است و همهٔ راویان آن ثقه هستند.

وی بودند]. مردی از اهل عراق درآمد و گفت: ‹به خداوند سوگندت می‌دهم[1] که از آن چه از رسول خدا ﷺ دیده و شنیده‌ای، سخنی برایم بازگویی.›

جابر گفت: ‹در جُحفه، در غدیر خمّ، بودیم و مردمی فراوان از جُهینه و مُزینه و غِفار حضور داشتند. رسول خدا ﷺ از چادری ـ واژهٔ عربی‌اش در این مأخذ، خِباء؛ و در فَرائِد السَّمطَین، فسطاط ثبت شده است ـ برما درآمد و سه بار با دستش اشاره نمود و دست علی بن ابی‌طالب را برگرفت و فرمود: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است."›»

این روایت را حَمُّوئی (فَرائِد السَّمطَین: باب نهم [۶۲/۱]) از شیخ مجدالدّین عبدالله بن محمود بن مودود حنفی ـ به قراءت نزد وی در سوم رجب ۶۷۲ در بغداد ـ از شیخ ابوبکر مِسمار بن عمر بن عویس بغدادی ـ به شنیدار از وی ـ از ابوالفتح محمّد بن عبدالباقی ـ مشهور به ابن‌بَطّی، به شنیدار از او ـ؛

و نیز از امام فقیه کمال‌الدّین ابوغالب هبّة الله [بن ابی‌القاسم بن ابی‌غالب] سامری ـ به قراءت نزد وی در مسجد جامع نصر[2]، در شب یک‌شنبه ۲۷ ماه رمضان
۲۰۶/۱ ۶۸۲، در بغداد ـ از شیخ محاسن بن عمر بن رضوان خزائنی ـ به شنیدار از وی، در ۲۱
(۴۱۱) محرم ۶۲۲ ـ از ابوبکر محمّد بن عُبَیدالله بن نصر زاغونی ـ به شنیدار از او، در ۱۶ رجب
۵۵۰ ـ از ابوعبدالله مالک بن احمد بن علی بن ابراهیم فرّای بانیاسی ـ به شنیدار از وی ـ از ابن‌زاغونی[3] ـ شرح حال او در صفحهٔ ۱۱۳ گذشت؛ در شعبان ۴۶۳ ـ از ابوالحسن احمد بن محمّد بن موسی بن قاسم بن صَلْت ـ به قراءت نزد او، حال آن که من می‌شنیدم؛ در ۱۳ رجب ۴۰۵ ـ از ابراهیم بن عبدالصّمد هاشمی ـ با کنیهٔ ابواسحاق ـ

---

۱. در عبارت شیخ الاسلام حمُّوئی: «به خداوند یگانه ... .»

۲. دکتر مصطفی جواد بغدادی در نامه‌ای به ما، درستِ این واژه را «مسجد جامع» قصر دانسته که اکنون در بازار نخریسان قرار دارد.

۳. در این تاریخ اشتباهی راه یافته؛ زیرا ابن‌زاغونی در ۴۶۸ زاده شده و بانیاسی در ۴۸۵ وفات یافته است. به نظر می‌رسد که شنیدار ابن‌زاغونی از بانیاسی در ۴۸۳ بوده و عدد هشت به شش تبدیل شده است. (ط.)

ازابوسعید اشجّ، ازابوطالب مُطَّلب بن زیاد، ازعبدالله بن محمّد بن عقیل روایت کرده است: «نزد جابربودم ... .» ـ تا پایان حدیث، با همان لفظ ـ

ابن‌کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۲۱۳/۵ [۲۳۲/۵]) از مُطَّلب بن زیاد، از عبدالله بن محمّد بن عقیل، از جابر بن عبدالله روایت کرده است: «در جُحفه، در غدیر خمّ، بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از چادر یا خیمه‌ای بر ما درآمد و دست علی را برگرفت و فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› استاد ما، ذهبی، این حدیث را حسن دانسته است.»

امینی گوید: البتّه این که ابن‌کَثیر بخشی از این حدیث را حذف نموده و از جمع حاضر نزد جابر و گواه خواهی مرد عراقی از او یاد نکرده و حدیث را به شکل کوتاه شده آورده، برای ما اهمّیّتی ندارد؛ زیرا کتاب تاریخ او، یعنی البدایة والنِّهایه، از زبان بدگوی وی و دست تحریفگرش در امانت‌های پیامبر بزرگوار، یعنی همان فضیلت‌های خاندان وی، و نیز از سینهٔ شعله‌ور از دشمنی وی به خاندان پیامبر حکایت دارد. از این رو است که می‌بینید وی دوستان خاندان پیامبر را دشنام و ناسزا می‌گوید و دشمنانشان را می‌ستاید و روایات صحیح در باب مناقب ایشان را ناصحیح می‌شمارد و راوی ثقهٔ این گونه روایات را غیر ثقه می‌خواند ـ بی آن که هیچ دلیلی ارائه کند ـ و سخنان حق را از جایگاه خود به گمراهه می‌برد. اگر بخواهیم همهٔ این گونه کارهای وی را یاد نماییم، خود به کتابی بزرگ تبدیل خواهد شد. در این جا به این نمونه بسنده می‌کنیم که وی چگونه ماجرای آغاز دعوت پیامبر پس از نزول آیهٔ ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [شعراء/۲۱۴] را تحریف کرده است. او (البدایة والنِّهایه: ۴۰/۳ [۵۳/۳]) پس از یادکرد از حدیث رسیده دربارهٔ این آیهٔ گرامی از طریق بیهقی، گفته است: «این روایت را ابوجعفر بن جَریر، از محمّد بن حُمَید رازی ... آورده است.» (۴۱۲)

در پایان سند، او گفته است:

«پیامبر فرمود: ‹همانا من خیر دنیا و آخرت را برای شما آوردم و اکنون خداوند مرا امر

فرموده که شما را به سوی او فراخوانم. کدام‌یک از شما مرا بر این کار یاری می‌کند تا برادر من و چنین و چنان باشد؟›

۲۰۷/۱ علی گوید: ‹همهٔ حاضران از پذیرش دعوت او سرباززدند؛ امّا من که از همه جوان‌تر و چشمم چرک‌آلودتر و شکمم بزرگ‌تر[۱] و ساق پایم لاغرتر بود، گفتم: "ای پیامبر خدا! من در این کار یار توام." پس وی گردن مرا برگرفت و فرمود: "همانا این، برادر من و چنین و چنان است؛ پس سخنش را بشنوید و از او پیروی نمایید."›

آن جماعت خنده‌زنان برخاستند و به ابوطالب گفتند: ‹تو را فرمان داد که از پسرت سخن بشنوی و او را فرمان بری!›»

ابن‌کَثیر (التّفسیر: ۳۵۱/۳) همین عبارات را نیز آورده و آن را از ابوجعفر بن جَریر، از ابن‌حُمَید، با همان لفظ نقل نموده است.

اکنون ما لفظ طبری را عیناً می‌آوریم تا سره از ناسره شناخته شود:

(۴۱۳) طبری در تاریخ الأمم و الملوک، چاپ اوّل: ۲۱۷/۲ [۳۲۱/۲] چنین آورده است: «[سخن پیامبر:] ‹همانا من خیر دنیا و آخرت را برای شما آوردم و اکنون خداوند مرا امر فرموده که شما را به سوی او فراخوانم. کدام یک از شما مرا بر این کار یاری می‌کند تا برادر و جانشین و صاحب خلافت پس از من در میان شما باشد؟› [علی گوید:] ‹همهٔ حاضران از پذیرش دعوت او سرباززدند؛ امّا من که از همه جوان‌تر و چشمم چرک‌آلودتر و شکمم بزرگ‌تر و ساق پایم لاغرتر بود، گفتم: "ای پیامبر خدا! من در این کار یار توام." پس وی گردن مرا برگرفت و فرمود: "همانا این، برادر و جانشین و صاحب خلافت پس از من در میان شما است؛ پس سخنش را بشنوید و از او پیروی نمایید."› آن جماعت خنده‌زنان برخاستند و به ابوطالب گفتند: ‹تو را فرمان داد که از پسرت سخن بشنوی و او را فرمان بری!›»

پس باید از این تحریف تنها به خداوند شکایت برد.

---

۱. دور نیست که این عبارت ناشی از تحریف یا اشتباه کاتبان باشد. بس بعید است که در حضور جمعی که برخی از آنان از شکم‌رانان شهوت‌پرست بودند، انسانی زاهد چون علی دارای چنین وصفی بوده باشد!(م.)

آری؛ طبری در تفسیرش جامع البیان: ۷۴/۱۹ [مج۱۱/ج۱۹/۱۲۲] این حدیث را تحریف نموده؛ امّا آیا ابن کَثیر به تاریخ او دسترسی نداشته که روایت یاد شده را بدون تحریف در آن بیابد؛ و آیا به دیگر آثار بزرگان حدیث و تاریخ وقوف نداشته؛ یا آن که کین توزی اش سبب گشته است تنها به همین نقل تحریف شده اعتماد کند؟ و خداوند است که می داند در دل های اینان چه می گذرد!

۱۸. حجّت آوری قیس بن سعد به حدیث غدیر بر معاویه به سال ۵۶/۵۰ (۴۱۴)

معاویة بن ابی سفیان در ایّام حکومتش، پس از وفات نوادۀ پیامبر، امام حسن ـ صلوات الله علیه ـ برای حج گزاردن راهی شد و به مدینه درآمد. مردم مدینه به استقبال وی آمدند و میان او با صحابی بزرگ، قیس بن سعد بن عُبادۀ انصاری گفتاری درگرفت که تمام آن در بخش شاعران غدیر در سدۀ نخست خواهد آمد. در این میان، قیس گفت: «به زندگانی ام سوگند! با وجود علی و فرزندانش، هیچ کسِ دیگر از انصار و قریش و نیز هیچ عربی، شایستۀ خلافت نیست.»

معاویه خشمگین گشت و گفت: «ای ابن سعد! این را از کجا دریافته ای و از که روایت ۲۰۸/۱
می کنی و از که شنیده ای؟ آیا پدرت این را به تو گفته و از او دریافته ای؟»

قیس گفت: «آن را از کسی شنیده و دریافته ام که از پدرم برتر است و حقّی بزرگ تر دارد.»
معاویه گفت: «که را می گویی؟»

قیس گفت: «علی بن ابی طالب، یعنی دانای این امّت و صدّیق آن را که خداوند دربارۀ وی فرموده است: ‹بگو برای گواهی میان من و شما، خداوند و کسی که علم کتاب نزد او است، کفایت کنند.› [رعد/۴۳]»

سپس قیس تمام آیات قرآن را که در شأن علی علیه السلام نازل شده، برشمرد.
معاویه گفت: «همانا صدّیق این امّت، ابوبکر است و فاروق آن، عمر. و آن که علم کتاب نزد او است، عبدالله بن سلام است.» (۴۱۵)

قیس گفت: «کسی که به حق، سزاوار این نام‌ها است، همان است که خداوند دربارهٔ وی فرموده است: ‹آیا کسی که از جانب پروردگارش دلیل روشن دارد و شاهدی از او در پی وی می‌آید ... ؟› [هود/۱۷] همان که رسول خدا ﷺ در غدیر خمّ وی را تعیین فرمود و گفت: ‹هر که من بر وی بیش از خودش ولایت دارم، علی نیز بیش از خود او بر وی ولایت دارد.›؛ همان که در نبرد تبوک، پیامبر به او گفت: ‹نسبت تو با من، همان نسبت هارون است با موسی؛ با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد بود.›» بنگرید به: کتاب سُلَیم بن قیس [۲/۷۷۷].

۱۹. حجّت‌آوری دارِمیّهٔ حجونیّه بر معاویه به سال ۵۰/۵۶

زَمَخْشَری ـ شرح حال او در صفحهٔ ۱۱۴ گذشت ـ (ربیع الأبرار: باب ۴۱ [۲/۵۹۹]) گوید:

«معاویه به حج رفته بود که زنی به نام دارِمیّهٔ[1] حجونیّه، از شیعیان علی، را که سیاهپوست و تنومند بود، فراخوانْد و به وی گفت: ‹در چه حالی، ای دختر حام؟› گفت: ‹حالم خوب است؛ امّا من از حام نیستم، بلکه زنی از بنی‌کِنانه هستم.› معاویه گفت: ‹راست می‌گویی. می‌دانی چرا تو را به این جا فراخوانده‌ام؟› گفت: ‹سبحان الله! من غیب ندانم.› گفت: ‹می‌خواهم بدانم چرا علی را دوست و مرا دشمن می‌داری؛ چرا با او یاری و با من کینه می‌ورزی؟› گفت: ‹ممکن است مرا از پاسخ معاف داری؟› گفت: ‹نه!› (۴۱۶)

دارِمیّه گفت: ‹حال که مرا معاف نمی‌داری؛ پس بدان که من علی را از آن روی دوست می‌دارم که در میان مردم به عدل رفتار می‌کرد و بیت المال را به مساوات تقسیم می‌نمود؛ و تو را بدان جهت دشمن می‌شمارم که با کسی می‌جنگی که برای خلافت از تو شایسته‌تر است و چیزی را می‌جویی که از آنِ تو نیست. علی را از آن جهت دوست می‌دارم که رسول خدا ﷺ

---

۱. منسوب به داروم که قلعه‌ای بوده بعد از غزّه در راه مصر، بر کنارهٔ دریا. بنی‌حام در این قلعه فرود آمدند، چنان که از سخن معاویه (= ای دختر حام) برمی‌آید. حجون هم نام مکانی است معروف در مکّه [در این رابطه بنگرید به: معجم البلدان: ۲/۲۲۵] که دارِمیّه در آن جا منزل داشته و بدان منسوب گردیده است.

در روز غدیر خمّ در حضور خود تو، او را به ولایت برگزید؛ و نیز از آن روی که مساکین را دوست می‌داشت و دیانت پیشگان را گرامی می‌شمرد. نیز تو را دشمن می‌دارم؛ زیرا خون می‌ریزی و وحدت امّت را می‌گسلی و در قضاوت ستم می‌رانی و به میل نفس خود حکم می‌کنی .... »» ۲۰۹/۱
ـ تا پایان حدیث ـ[1]

۲۰. حجّت‌آوری عمرو اَوْدی بر دشمنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام

مفتی و قاضی کوفه، شریک بن عبدالله نخعی ـ شرح حال او در صفحهٔ ۷۸ یاد شد ـ از ابواسحاق سَبیعی ـ شرح حال وی در صفحهٔ ۶۹ گذشت ـ از عمرو بن میمون اَوْدی ـ شرح حال او در صفحهٔ ۶۹ آمد ـ آورده که نزد عمرو از علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین یاد شد و او گفت: «کسانی که دربارهٔ علی بد می‌گویند، هیمهٔ آتش دوزخند. من، خود، از شماری از صحابهٔ محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله از جمله حُذَیفة بن یمان و کَعْب بن عُجْره شنیدم که هر یک از ایشان می‌گفت: ‹هرآینه علی را امتیازاتی است که هیچ بشری را نیست: او همسر فاطمه، سرور زنانِ همهٔ مردمان نخستین و بازپسین است؛ چه کس همانند این بانو را دیده و چه کس شنیده است که کسی در مردمان نخستین و بازپسین، با چنین بانویی ازدواج کرده باشد؟ او پدر حسن و حسین، سروران جوانان بهشتی، از نخستین تا بازپسین، است. ای مردم! چه کسی را همانند این پسران است؟ نیز رسول خدا پدر همسر او است و او هم جانشین وی در خاندان و همسران او است؛ و همهٔ درها به مسجد بسته شد، جز در خانهٔ او؛ و او صاحب دروازهٔ خیبر است؛ و او پرچمدار نبرد خیبر است؛ و او کسی است که در آن روز، پیامبر آب دهان در چشمان دردناک او بردمید، به گونه‌ای که از آن پس، دیگر از درد چشم (۴۱۷)
شکایت نکرد و هیچ گرما و سرمایی آزارش نداد؛ و او دارندهٔ افتخار روز غدیر خمّ است که رسول خدا او را به نام، فراخوانْد و ولایت وی را بر همهٔ امّت واجب ساخت و قدر والایش را به آنان شناسانید و جایگاهش را برایشان معلوم ساخت و فرمود:

"ای مردم! چه کس بیش از خودتان بر شما ولایت دارد؟" گفتند: "خداوند و رسولش

---

۱. این حجّت‌آوری با عبارات دیگر در بلاغات النّساء (ص۷۲ [ص۱۰۵])؛ العِقد الفرید (۱۶۲/۱ [۲۲۲/۱])؛ و صبح الأعشی (۲۵۹/۱ [۳۰۶/۱]) آمده است.

داناترند.» فرمود: «پس هرکه من بروی ولایت دارم، این علی نیز مولای اوست.»›» ـ تا پایان سخن ـ

۲۱. حجّت‌آوری عمربن عبدالعزیز، خلیفهٔ اموی (د. ۱۰۱)

حافظ ابونُعَیم اصفهانی (حِلیة الأولیاء: ۳۶۴/۵) ازابوبکر محمّد تُستَری، ازیعقوب؛ و نیز
۲۱۰/۱ ازعمربن محمّد سری (د. ۳۷۸) ازابن ابی‌داوود، ازعمربن شبّه، ازعیسی، ازیزید بن عمر بن مُوَرِّق روایت کرده است:

«من در شام بودم که عمربن عبدالعزیز به مردم عطا می‌نمود. نزد وی رفتم. گفت: ‹ازکدام قبیله‌ای؟› گفتم: ‹ازقریش.› گفت: ‹ازکدام خاندان؟› گفتم: ‹ازبنی‌هاشم.› [گفت: ‹ازکدام خانوادهٔ بنی‌هاشم؟›][1] من سکوت کردم. دیگربارپرسید: ‹ازکدام خانوادهٔ بنی‌هاشم؟› گفتم: ‹ازغلام علی‌ام.›[2] گفت: ‹علی؟› سکوت کردم. وی دستش را برسینه‌اش نهاد وگفت: ‹به خداوند سوگند! من نیز غلام علی بن ابی‌طالب ـ کرّم الله وجهه ـ هستم.›

سپس گفت: ‹گروهی برای من روایت کرده‌اند که خود، ازپیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌اند: «هر که من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای اوست.»›

آن گاه، گفت: ‹ای مُزاحِم[3]! به چنین کسانی چه مقدارعطا می‌کنی؟› گفت: ‹۱۰۰ یا ۲۰۰ درهم.› گفت: ‹به وی ۵۰ دینار[برابربا ۵۰۰ درهم] عطا کن.›

(۴۱۸) ابن ابی‌داوود بخش اخیر را چنین آورده است: ‹به وی ۶۰ دینار عطا کن؛ زیرا هوادار علی بن ابی‌طالب است.›

آن گاه، گفت: ‹به سرزمین خود بازگرد؛ که ازاین پس، بهرهٔ تو ازبیت المال چنان است که شایستهٔ همانندان تو است[4].›»

---

۱. افزودهٔ درون قلّاب، از مأخذ است. (غ.)

۲. بدین سان، وی هاشمی بالولاء به شمار می‌رفته است. (ن.)

۳. مُزاحِم بن ابی‌مُزاحِم مکّی، خادم عمربن عبدالعزیز، که ابن حِبّان [الثّقات: ۵۱۱/۷] وی را ثقه شمرده است.

۴. در نسخهٔ حِلیة الأولیاء، نادرستی‌هایی بود که برهرکه بدان بنگرد، پوشیده نمانَد. ما آن نادرستی‌ها را برپایهٔ عبارت حمُّوئی اصلاح نمودیم.

این روایت را ابوالفرج (الأغانی: ۱۵۶/۸ [۳۰۱/۹]) از طریق عمر بن شبّه، از عیسی بن عبدالله بن محمّد بن عمر بن علی، از یزید بن عیسی بن مُوَرِّق، با ذکر سند آورده است.

نیز این خبر را ابن‌عساکر (تاریخ مدینة دمشق: ۳۲۰/۵ [۲۵۱/۶]) از زُرَیق قُرَشی مدنی، از دوستاران امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب روایت کرده است.

حَمُّوئی (فَرائِد السِّمطَین: باب دهم [۶۶/۱]) از استادش ابوعبدالله بن یعقوب حنبلی، با ذکر سند از حافظ ابونُعَیم، با همان سند و لفظ، این حدیث را روایت نموده است. نیز حافظ جمال‌الدّین زرندی (نظم درر السّمطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتول و السّبطین [ص۱۱۲])؛ و سَمْهودی (جواهر العِقْدَین [برگهٔ ۳۰۳]) از یزید بن عمرو بن مرزوق این روایت را آورده و البتّه در آن، اشتباهی راه یافته است.

۲۲. حجّت‌آوری مأمون، خلیفهٔ عبّاسی، بر فقیهان به حدیث غدیر

ابوعمر بن عبدربّه ـ شرح حال او در صفحهٔ ۱۰۲ گذشت ـ (العِقد الفرید: ۴۲/۳ [۵۶/۵-۶۱]) از اسحاق بن ابراهیم بن اسماعیل بن حَمّاد بن زید آورده است:

«یحیی بن اکثم، در زمانی که قاضی القضاة بود، در پی من و گروهی از یارانم فرستاد وگفت: ‹امیرالمؤمنین مرا فرمان داده که سپیده‌دم فردا، چهل مرد را با خود آماده سازم که (۴۱۹)
همگی فقیه باشند و هم سخن را نیک دریابند و هم به خوبی از عهدهٔ پاسخ برآیند. پس کسانی را نام برید که گمان می‌کنید برای آن چه امیرالمؤمنین طلب نموده، شایسته‌اند.› ۲۱۱/۱
ما گروهی را نام بردیم و او، خود، نیز از شماری یاد کرد تا عدد به حدّ مطلوب رسید. آن گاه، نام همه را نوشت و فرمان داد که هنگام سپیده‌دم حضور یابیم. نیز در پی آن کسان فرستاد تا سپیده‌دمان حاضر گردند.

بامداد فردای آن روز، پیش از سر زدن سپیده، نزد وی درآمدیم و دیدیم که جامه در بر کرده، به انتظار ما نشسته است. وی سوار شد و ما نیز همراهش سوار گشتیم تا به درِ سرای مأمون رسیدیم. خدمتکاری بر در ایستاده بود؛ تا چشمش به ما افتاد، گفت: ‹ای ابومحمّد! امیرالمؤمنین در انتظار تو است.› سپس به سرا درون برده شدیم. وی از

ما خواست که نماز بگزاریم. هنوز نماز را به پایان نبرده بودیم که خدمتکار بیرون شد وگفت: ‹داخل شوید.›

داخل شدیم و دیدیم که امیرالمؤمنین بر بساط خویش نشسته است ... . مأمون گفت: ‹من برای آن کار در پی شما نفرستادم؛ بلکه دوست داشتم به شما اعلان نمایم که امیرالمؤمنین خواستار مناظره با شما دربارهٔ مذهب و آیین خویش است.› گفتیم: ‹پس امیرالمؤمنین ـ خدایش توفیق دهاد! ـ چنین کند.›

مأمون گفت: ‹امیرالمؤمنین بر این باور است که علی بن ابی‌طالب، برترین خلیفهٔ خداوند پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سزاوارترین کس برای جانشینی او است.›

گفتم: ‹ای امیرالمؤمنین! برخی از ما هنوز اعتقاد شما دربارهٔ علی را نمی‌پذیرند؛ حال آن که ما را برای مناظره فراخوانده‌ای!›

مأمون گفت: ‹برگزین؛ یا من از تو بپرسم و یا تو از من بپرس.›

من فرصت را مغتنم شمرده، گفتم: ‹من از شما می‌پرسم، ای امیرالمؤمنین!› گفت: ‹بپرس!›

گفتم: ‹امیرالمؤمنین از چه روی می‌گوید که علی بن ابی‌طالب، برترین و سزاوارترین انسان برای خلافت پس از رسول خدا است؟›

گفت: ‹ای اسحاق! به من بگو که مردم به چه سبب بر هم برتری می‌یابند تا گفته شود که فلان کس از دیگری برتر است؟› گفتم: ‹با کارهای نیک.› گفت: ‹راست می‌گویی.›

(۴۲۰) آن گاه، گفت: ‹اگر از دو تن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از دیگری برتر باشد و پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله آن فرد فروتر به کارهایی روی آورَد که شایسته‌تر از اعمال آن فرد برتر در زمان رسول باشد، آیا با انجام این کارها به پایهٔ آن فرد برتر می‌رسد؟› من سر به زیر افکندم. سپس به من گفت: ‹ای اسحاق! مگو که چنین است؛ زیرا اگر چنین گویی، در روزگار

خودمان، کسانی را به تو می‌نمایانم که در جهاد و حج و روزه و نماز و صدقه دادن، بر آن فرد افزونی دارند!› گفتم: ‹آری؛ ای امیرالمؤمنین! آن کس که در روزگار رسول خدا صلّی الله علیه و آله فروتر بوده، به پایهٔ آن فرد برتر نرسد.›

گفت: ‹ای اسحاق! آیا حدیث ولایت را روایت می‌کنی؟› گفتم: ‹آری؛ ای امیرالمؤمنین!› گفت: ‹آن را برخوان!› و من چنین کردم. گفت: ‹ای اسحاق! آیا به رأی تو، این حدیث وظیفه‌ای را نسبت به علی برای ابوبکر و عمر ایجاب نمی‌کند [تا علی را مولای خود بدانند] که نسبت به آن دو، برای علی ایجاب ننماید؟› گفتم: ‹مردم می‌گویند که ماجرای ولایت به سبب آن بوده که میان زید بن حارثه و علی، کدورتی پیش آمده و زید ولایت علی را انکارکرده بوده است و از این رو، رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: "هرکه من بر وی ولایت دارم، علی ۲۱۲/۱
نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هرکه با او دشمنی ورزد."›

گفت: ‹پیامبر در کدام جای، این سخن را فرمود؟ آیا در بازگشتش از حجّة الوداع نبود؟› گفتم: ‹آری.› گفت: ‹قتل زید بن حارثه پیش از غدیر خمّ روی داد. تو، خود، چگونه این توجیه را می‌پسندی؟ به من بگو: آیا اگر پسری ۱۵ ساله [و بالغ و صاحب تشخیص] داشته باشی و بگوید که بندهٔ من، بندهٔ پسرعمویم نیز هست، آیا این کار او را زشت نمی‌شماری که برای مردم، چیزی را بیان می‌کند که خود، می‌دانند و از آن بی‌خبر نیستند؟›

گفتم: ‹به تحقیق؛ آری.›

گفت: ‹ای اسحاق! آیا فرزند خود را از چنین کاری مبرّا می‌دانی؛ امّا رسول خدا صلّی الله علیه و آله را نمی‌دانی؟ وای بر شما؛ فقیهانتان را پروردگار خویش نگیرید. همانا خداوند ـ یادش بلند باد! ـ در کتابش فرموده است: "عالمان و راهِبان خویش را پروردگارانی جز خداوند گرفتند ... ." [توبه/۳۱] این در حالی است که ایشان برای آن عالمان نماز و روزه به جا نمی‌آوردند و ادّعا نداشتند

که آنان پروردگارند؛ امّا چنین بود که آنان به مردم فرمان می‌دادند و مردم نیز فرمانشان را اطاعت می‌کردند.›»[۱]

(۴۲۱) ابن‌مسکویه[۲] ـ شرح حال او در صفحهٔ ۱۰۸ گذشت ـ (ندیم الفرید) آورده که مأمون در بخشی از نامهٔ خود به بنی‌هاشم چنین نگاشته است: «هیچ یک از مهاجران همچون علی بن ابی‌طالب، به هواداری رسول خدا صلی الله علیه و آله برنخاست؛ زیرا او بود که با جان خویش، پیامبر را پشتیبانی نمود و حمایت کرد و در بسترش خوابید و همواره برای حراست از مرزهای سرزمین اسلامی، با دلاوران رو در رو جنگید و هرگز برابر هماوردی، کم‌دل و رویگردان نشد. او قلبی استوار داشت و بر همگان فرماندهی می‌یافت، بی آن که کسی بر او فرمان برانَد. در سرکوب مشرکان، از همه سرسخت‌تر و در جهاد برای خداوند، از همه کوشاتر و در فهم دین خدا، از همه داناتر و در خواندن کتاب خداوند، از همه برتر و در شناخت حلال و حرام، از همه آگاه‌تر بود. همو است که در حدیث غدیر خمّ، ولایتش آشکار است و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ‹نسبت تو با من، همان نسبت هارون است با موسی؛ با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد بود.›» (ینابیع المودّه: ص۴۸۴ [۳/ ۱۵۷]؛ عبقات الأنوار: ۱/ ۱۴۷ [۶/ ۲۸۵])

سخنی از مسعودی

ابوالحسن مسعودی شافعی ـ شرح حال او در صفحهٔ ۱۰۳ گذشت ـ (مروج الذّهب: ۲/ ۴۹ [۲/ ۴۴۵]) گوید: «آن چه سبب شایستگی صحابهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله گردد، از این قرار است: پیشگامی در ایمان و هجرت؛ یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله و خویشاوندی با وی؛ خشنودی به بهره و نصیب خویش؛ جانبازی برای پیامبر؛ شناخت کتاب خدا و آیات نازل شده؛ جهاد در راه خداوند؛ پرهیزگاری؛ پارسایی؛ قضاوت و حکمرانی؛ پاکدامنی؛ و علم. و علی علیه السلام از این همه، بیش‌ترین بهره و نصیب را داشت؛ چندان که رسول خدا صلی الله علیه و آله

---

۱. این حدیث بس بلند و مفید است؛ امّا ما به قدر نیاز از آن برگرفتیم.

۲. در چاپ دوم مرکز الغدیر، مسکویه آمده و همین درست دانسته شده و اشاره گشته که یادکرد وی در صفحهٔ ۲۳۸ با همین لقب گذشت. (م.)

آن گاه که میان اصحاب خویش پیوند برادری برقرار فرمود، تنها به او خطاب نمود: ‹تو برادر منی.›؛ حال آن که پیامبر ﷺ هیچ همانند و همتایی نداشت. ۲۱۳/۱

(۴۲۲) نیز پیامبر ﷺ دربارهٔ او فرمود: ‹نسبت تو با من، همان نسبت هارون است با موسی؛ با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد بود.› و همچنین فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد.› و نیز آن گاه که انس، پرنده‌ای [بریان] برای رسول خدا ﷺ آورْد، پیامبر دعا کرد: ‹بارخدایا! دوست‌داشتنی‌ترین آفریدهٔ خود را نزد من فرست تا با من این پرنده را بخورَد.› و در همین حال، علی نزد وی آمد ... .»

«این است مایهٔ یادکرد؛ پس هر که خواهد، به سوی پروردگار خود، راهی گیرد.» [مزّمّل/۱۹]

غدیر در کتاب استوار خداوند (۴۲۳) ۲۱۴/۱

اشاره کردیم که خداوند سبحان اراده فرموده تا حدیث غدیر همواره تازه و باطراوت بماند و گردش روز و شب آن را کهنه نسازد و گذشت روزگاران از تازگی‌اش نکاهد. از این روی، آیاتی با بیان آشکار در پیرامون آن نازل فرمود که امّت اسلام، بامدادان و شامگاهان، آن‌ها را برخوانَد. گویی در هر آیه‌ای که خوانده می‌شود، خداوند سبحان آن چه را در باب خلافت بزرگ وی که انسان باید با آن به دین خداوند ملتزم باشد، به خوانندگان توجّه می‌دهد و آن را در قلب وی می‌نشانَد و در گوشش فرومی‌بَرد. از جملهٔ این آیات، سخن خدای تعالی در سورهٔ مائده است: ﴿يٰٓا اَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مآ اُنْزِلَ اِلَيْک مِنْ رَبِّک وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّٰهُ يَعْصِمُک مِنَ النّاسِ﴾ «ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده، به مردم برسان؛ که اگر نرسانی، گویی هیچ رسالت خداوند را ادا نکرده‌ای؛ و او، خود، تو را از مردم در پناه می‌دارد.» [مائده/۶۷]

این آیهٔ گرامی در روز ۱۸ ذی‌الحجّهٔ سال حجّة الوداع (۱۰ق) نازل شد، یعنی آن زمان که پیامبر بزرگوارﷺ به غدیر خمّ درآمد و پنج ساعت از روز گذشته، جبرئیل بر وی فرود آمده، گفت: «ای محمّد! همانا خداوند بر تو درود می‌فرستد و می‌فرمایدت: ‹ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت ـ در بارهٔ علی ـ بر تو فرود آمده، به مردم برسان؛ که اگر نرسانی، گویی هیچ رسالت خداوند را ادا نکرده‌ای؛ و او، خود، تو را از مردم در پناه می‌دارد.›»

پیشگامان آن جماعت که ۱۰۰/۰۰۰ یا بیش‌تر در شمار می‌آمدند، به جُحفه نزدیک
شده بودند. خداوند به پیامبر امر فرمود که پیش‌افتادگان را بازگردانَد و پس‌ماندگان را (۴۲۴)

انتظار کشد که در آن مکان گردآیند و علی علیه‌السلام را امیر و سرور ایشان قرار دهد و آن چه را خداوند دربارهٔ وی نازل فرموده، به آنان ابلاغ کند. نیز خدا به او خبر داد که از مردم حراستش خواهد نمود.

این امر نزد همهٔ دانشمندان ما، امامیّه، پذیرفته شده و مورد اتّفاق است. لیکن در این جای، به احادیث اهل سنّت در این مقال احتجاج می‌نماییم:

۱. حافظ ابوجعفر محمّد بن جَریر طبری (د. ۳۱۰).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۰۰ گذشت. وی (کتاب الولایه) در موضوع طریق‌های حدیث غدیر، از زید بن ارقم روایت کرده است:

«آن گاه که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به هنگام بازگشت از حجّة الوداع، در غدیر خمّ فرود آمد، وقت برآمدن خورشید بود و هوا بسیار گرم. پس امر فرمود که زیر درختان بزرگ سایه‌گستر را روبیدند و سپس صلای نماز جماعت درداد. ما گرد آمدیم و ایشان به خطابه‌ای بلند و رسا پرداخت و آن گاه، فرمود:

۲۱۵/۱ ‹هرآینه خدای تعالی به من وحی فرموده است: "آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده، به مردم برسان؛ که اگر نرسانی، گویی هیچ رسالت خداوند را ادا نکرده‌ای؛ و او، خود، تو را از مردم در پناه می‌دارد." [مائده/۶۷] همانا جبرئیل مرا از جانب پروردگارم امر کرد که در این مکان که همه حضور دارند، برخیزم و هر انسان سپید و سیاه را آگاه کنم که علی بن ابی‌طالب، برادر و جانشین و خلیفه و امام پس از من است. من از جبرئیل خواستم که از پروردگارم بخواهد مرا از این کار معاف فرماید؛ زیرا می‌دانم تقواپیشگان کم‌شمارند و آزاردهندگانم فراوانند و بسیارند کسانی که به سبب همراهی من با علی و توجّه فراوانم به او، مرا سرزنش می‌کنند؛ چندان که نام "اُذُن [= شنوای سخن هرکس]" به من داده‌اند. و خداوند تعالی فرموده است: "و از آنان، کسانی‌اند که پیامبر را می‌آزارند و می‌گویند که او گوش [= شنوای سخن هرکس] است. بگو: او گوش نیکو است برای شما." [توبه/۶۱] و من اگر می‌خواستم از این آزارگران نام می‌بردم

و نشانشان را می‌دادم؛ لیکن با پرده‌پوشی، کرامت می‌ورزم. باری؛ خداوند جز به این خشنود نشد که من این پیام را ابلاغ نمایم.

پس ای جماعت مردم! بدانید که هرآینه خداوند او را به ولایت و امامت شما برگزیده و فرمانبری از وی را بر هرکس واجب فرموده؛ به گونه‌ای که فرمانش قاطع و سخنش نافذ است؛ هرکه با او مخالفت کند، گرفتار لعنت است و هرکه او را تصدیق نماید، برخوردار از رحمت. بشنوید و فرمان بَرید؛ که همانا خداوند مولای شما است و علی امامتان است و از آن پس، امامت تا روز رستاخیز در نسل او از فرزندان من است.

حلالی نیست جز آن چه خداوند و رسولش حلال فرمایند و حرامی نیست جز آن چه (۴۲۵)
خداوند و رسولش و نیز آن امامان حرام کنند. هیچ دانشی نیست مگر آن که خداوند آن را در من به طور کامل گردآورده و من آن را به علی سپرده‌ام؛ پس، با جدا شدن از وی گمراه نگردید و از او سر نپیچید؛ که او است آن که به سوی حق راه نماید و به حق عمل می‌کند. هرگز خداوند توبه نپذیرد و نیامرزد آن کس را که [حقّ] علی را انکار نماید و خداوند بر خود واجب کرده که چنین کسی را به عذابی بس دردناک و جاودانه گرفتار سازد. پس از من، تا آن گاه که رزق فرود آید و آفریدگان زنده باشند، علی برترینِ مردم است؛ هرکه با او مخالفت ورزد، به لعنت گرفتار گردد. این سخن من از جانب جبرئیل و سخن او هم از جانب خداوند است؛ پس هرکس بنگرد که برای فردا چه پیش می‌فرستد.

گفتار روشن قرآن را دریابید و از گفتار ناروشنش که شما را به اشتباه افکنَد، پیروی مکنید؛ که آن گفتار ناروشن را هیچ کس برای شما تفسیر ننماید، مگر همین کس که من دست او را برگرفته و بازویش را برافراشته و به شما نشان داده‌ام؛ و به شما اعلام می‌کنم که هر کس من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است؛ و ولایت او به فرمانِ نازل شده از سوی خدای ﷻ است که آن را بر من فروفرستاده است.

هلا که من این رسالت را ادا نمودم و این پیام را رساندم. هلا که من آن را به گوش مردم

رسانیدم و به روشنی بیان نمودم. پس از من، سروری و امیری بر مؤمنان، برای هیچ کس جز علی روا نباشد.›

ـ سپس پیامبر، علی را بالا بُرد؛ چندان که پایش به زانوی پیامبر صلی الله علیه و آله رسید؛ و فرمود: ـ

‹ای جماعت! این برادر و جانشین و دریابندهٔ دانش و خلیفهٔ من است برای هر کس که به من ایمان آورده؛ و نیز جانشین من است در تفسیر کتاب پروردگارم.›

ـ در روایتی، این جمله نیز در سخن پیامبر آمده است: ـ

‹بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد؛ و هر که [حقّ] وی را انکار نماید، به لعنت گرفتار گردان؛ و بر هر کس حقّ او را نپذیرد، خشم گیر. بارخدایا! آن گاه که این امر را دربارهٔ علی بیان فرمودی، این آیه را نازل نمودی: "امروز دینتان را ـ با امامت او ـ برایتان کامل ساختم." پس آنان که به امامت او و فرزندان من از نسل وی تا روز قیامت گردن ننهند، کارهاشان یکسره فنا گردد و در آتش جاودانه شوند.

۲۱۶/۱ همانا ابلیس، با حسدورزی، آدم علیه السلام را از بهشت بیرون رانْد، با آن که وی برگزیدهٔ خداوند بود. پس حسد نورزید؛ که کارهاتان تباه گردد و گام‌هاتان بلغزد. این سوره دربارهٔ علی نازل شده است: "سوگند به عصر که انسان در زیان محض است." [عصر/۱ و ۲][1]

(۴۲۶) ای جماعت! به خداوند و رسولش و نوری که همراه وی فرود آمده، ایمان بیاورید، "پیش از آن که چهره‌هایی را محو کنیم و به پشت سرشان برگردانیم یا از رحمت خود دورشان سازیم؛ چنان که با نافرمانان شنبه چنین کردیم." [نساء/۴۷] نوری که از خدا است، در من است و پس از من، در علی و آن گاه، در نسل او تا مهدی قائم است.

ای جماعت! پس از من پیشوایانی می‌آیند که به سوی آتش فرامی‌خوانند و روز رستاخیز

۱. در الدّرّ المنثور (۶/۳۹۲ [۸/۶۲۲]) از طریق ابن‌مَرْدَوَیه، از ابن‌عبّاس روایت شده است که این سخن خداوند دربارهٔ علی و سلمان نازل گشته است: «مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند.» [عصر/۳]

هم یاری نمی‌شوند؛ و همانا خداوند و من از ایشان بیزاریم. آنان و یاران و پیروانشان در فروترین جایگاه آتش جای دارند. به زودی، ایشان خلافت را به غصب، به پادشاهی تبدیل می‌کنند؛ وآن گاه است که ای آدمیان و جنّیان! به حساب شما پرداخته خواهد شد. "و بر شما پاره‌ای از آتش و مس گداخته فرستاده شود؛ و دفاع نتوانید کرد." [الرّحمان/۳۵]›» ـ پایان حدیث به نقل از ضیاء العالمین ـ

۲. حافظ ابن‌ابی‌حاتِم ابومحمّد حَنْظَلی رازی (د. ۳۲۷).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۰۱ گذشت.

او با ذکر سند از ابوسعید خُدْری روایت کرده است که آیهٔ یاد شده، در روز غدیر خمّ و در شأن علی بن ابی‌طالب، بر رسول خدا ﷺ نازل گشت. (الدّرّالمنثور: ۲ / ۲۹۸ [۳ / ۱۱۷]؛ فتح القدیر: ۲ / ۵۷ [۲ / ۶۰])

۳. حافظ ابوعبدالله مَحامِلی (د. ۳۳۰).

شرح حال وی در صفحهٔ ۱۰۲ گذشت.

وی (الأمالی) با ذکر سند از ابن‌عبّاس، حدیثی آورده که در صفحهٔ ۵۱ گذشت و در آن آمده است: «آن گاه که رسول خدا ﷺ در غدیر خمّ بود، خداوند ﷻ بر وی این آیه را نازل فرمود: ‹ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده، به مردم برسان؛ ... .› [مائده/۶۷] سپس ندادهنده‌ای برخاست و صلای نماز جماعت درداد ... .»

۴. حافظ ابوبکر فارسی شیرازی (د. ۴۰۷ / ۴۱۱).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۰۸ گذشت.

او (ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین) با ذکر سند از ابن‌عبّاس، روایت کرده است که آیهٔ یاد شده، در روز غدیر خمّ در شأن علی بن ابی‌طالب نازل شده است. (۴۲۷)

۵. حافظ ابن‌مَرْدَوَیه (ز. ۳۲۳؛ د. ۴۱۰).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۰۸ گذشت.

وی با ذکر سند از ابوسعید خُدْری روایت کرده است که آیهٔ یاد شده، در روز غدیر خمّ در شأن علی بن ابی‌طالب نازل شده است. نیز او با سند صحیح دیگر، از ابن‌مسعود چنین
۲۱۷/۱ روایت کرده است: «ما در روزگار رسول خدا ﷺ این آیه را چنین قراءت می‌کردیم: ‹ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده ـ که همانا علی مولای مؤمنان است ـ به مردم برسان؛ که اگر نرسانی، گویی هیچ رسالت خداوند را ادا نکرده‌ای؛ و او، خود، تو را از مردم در پناه می‌دارد.›» [مائده/۶۷][1]

نیز او با ذکر سند از ابن‌عبّاس روایت کرده است که چون خداوند به رسولش ﷺ فرمان داد که علی را برپای دارد و دربارهٔ او چنان بگوید که گفت، او عرض کرد: «پروردگارم! همانا امّت من هنوز از جاهلیّت چندان فاصله نگرفته است.» آن گاه، به حج روانه گشت. در بازگشت، چون به غدیر خمّ رسید، خداوند بر وی این آیه را فرود آورْد: «ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده، به مردم برسان؛ که اگر نرسانی، گویی هیچ رسالت خداوند را ادا نکرده‌ای؛ و او، خود، تو را از مردم در پناه می‌دارد.» پس وی بازوی علی را برگرفت و به میان مردم درآمد و فرمود: «ای مردم! آیا من بیش از خودتان بر شما ولایت ندارم؟» گفتند: «آری؛ ای رسول خدا!» فرمود: «بارخدایا! هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری نما و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه؛ و یاورش را یاور و دوستارش را دوستار باش و با دشمنش دشمنی ورز.»

ابن‌عبّاس گوید: «بدین سان، به خدا سوگند، ولایت او بر همهٔ امّت ثابت گشت.»

حَسّان بن ثابت سروده است:

(۴۲۸) به روز غدیر، در سرزمین خمّ، پیامبرشان ایشان را ندا می‌دهد. وَه که پیامبر چه فریادگری است!
می‌گوید: «مولی و ولیّ شما کیست؟» به روشنی پاسخ دادند و آن جا، خود را به کوری [و کری] نزدند:

---

۱. سیوطی (الدّرّ المنثور: ۲۹۸/۲)؛ شوکانی (فتح القدیر)؛ و اِرْبلی (کَشف الغُمَّه: ص۹۴ [۳۲۶/۱]) این دو حدیث را از او، از زِرّ، از ابن‌مسعود روایت کرده‌اند.

«خدایت مولای ما است و تو ولیّ مایی! و در امر ولایت، نافرمان و مخالفی در میان ما نخواهی یافت.»

پس گفت: «یا علی؛ به پا خیز! که من، تو را پس از خود به عنوان امام و هادی برگزیدم.»

نیز او از زید بن علی روایت کرده است: «چون جبرئیل فرمان ولایت را آوَرْد، بر رسول خدا ﷺ گران جلوه کرد و گفت: ‹امّت من هنوز از جاهلیّت چندان فاصله نگرفته است.› پس آن آیه نازل شد ... .» (کَشف الغُمَّه: ص۹۴ [۳۲۴/۱])

۶. ابواسحاق ثَعْلبی نیشابوری (د. ۴۳۷/۴۲۷).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۰۹ گذشت.

وی (الکشف والبیان [برگهٔ ۲۳۴]) از ابوجعفر محمّد بن علی ـ امام باقر علیه السلام ـ روایت کرده است: «معنای آن آیه این است: ‹آن چه را در فضیلت علی، از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، به مردم برسان.› پس چون این آیه نازل گشت، رسول خدا ﷺ دست علی را برگرفت و فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.›»

نیز او از ابومحمّد عبدالله بن محمّد قاینی، از ابوالحسین محمّد بن عثمان نصیبی، از ابوبکر محمّد بن حسن سَبیعی، از علی بن محمّد دهّان و حسین بن ابراهیم جصّاص، از ۲۱۸/۱
حسین بن حکم، از حسن بن حسین، از حِبّان، از کَلْبی، از ابوصالح، از ابن عبّاس، روایت کرده است که درباره‌ٔ این آیه: «ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده، به مردم برسان؛ که اگر نرسانی، گویی هیچ رسالت خداوند را ادا نکرده‌ای؛ و او، خود، تو را از مردم در پناه می‌دارد.»؛ گفت: «در شأن علی نازل شده است و چون رسول خدا ﷺ به ابلاغ آن فرمان یافت، دست علی را برگرفت و فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد.›»[1]

---

۱. ابن بِطْریق (العُمْده: ص۴۹ [ص۱۰۰])؛ سیّد ابن طاووس (الطّرائف [۱۵۲/۱])؛ و اِرْبلی (کَشف الغُمَّه: ص۹۴ [۳۲۵/۱]) این دو حدیث را از وی روایت کرده‌اند و طبرسی (مجمع البیان: ۲۲۳/۲ [۳۴۴/۳]) حدیث دوم را از تفسیر الکشف و البیان؛ و نیز ابن شهرآشوب (المناقب: ۵۲۶/۱ [۲۹/۳]) حدیث اوّل را نقل نموده‌اند.

(۴۲۹) **۷. حافظ ابونُعَیم اصفهانی (د. ۴۳۰).**

شرح حال او در صفحهٔ ۱۰۹ گذشت.

وی (ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام [ص۸۶]) از ابوبکر بن خلّاد، از محمّد بن عثمان بن ابی شَیبه، از ابراهیم بن محمّد بن میمون، از علی بن عابس، از ابوجَحّاف و اعمش، از عطیّه، روایت کرده است که این آیه در شأن علی، در روز غدیر خمّ، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گشت. (خصائص الوحی المبین ابن بِطْریق: ص۲۹ [ص۵۳])

۸. ابوالحسن واحدی نیشابوری (د. ۴۶۸).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۱۱ گذشت.

وی (أسباب النّزول: ص۱۵۰ [ص۱۳۵]) از ابوسعید محمّد بن علی صفّار، از حسن بن احمد مَخلَدی، از محمّد بن حمدون بن خالد، از محمّد بن ابراهیم حلوانی، از حسن بن حَمّاد سَجّاده، از علی بن عابس، از اعمش و ابوجَحّاف، از عطیّه، از ابوسعید خُدْری روایت کرده است که این آیه در روز غدیر خمّ بر علی بن ابی طالب رضی الله عنه نازل گشت.

۹. حافظ ابوسعید سِجِستانی (د. ۴۷۷).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۱۲ گذشت.

وی (کتاب الولایه) با ذکر سند، از طریق های گوناگون، از ابن عبّاس، روایت کرده است: «به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داده شد که ولایت علی را ابلاغ نماید؛ بدین سان که خداوند این آیه را نازل فرمود: ‹ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده، به مردم برسان؛ که اگر نرسانی، گویی هیچ رسالت خداوند را ادا نکرده‌ای؛ و او، خود، تو را از مردم در پناه می‌دارد.›

(۴۳۰) سپس در روز غدیر خمّ برخاست و پس از سپاس و ستایش خداوند، فرمود: ‹آیا من بیش از خودتان بر شما ولایت ندارم؟› گفتند: ‹آری؛ ای رسول خدا!› فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد؛ و دوستارش را دوست بدار

و دشمنش را دشمن باش؛ و یاریگرش را یاری نما و گرامی‌دارنده‌اش را گرامی شمار و یارش را یار باش.›» (الطّرائف [۱۲۱/۱])

۱۰. حافظ حاکم حَسْکانی؛ ابوالقاسم.

شرح حال او در صفحهٔ ۱۱۲ گذشت.

۲۱۹/۱ وی (شواهد التّنزیل لقواعد التّفضیل و التّأویل [۲۵۵/۱]) با ذکر سند از کَلْبی، از ابوصالح، از ابن‌عبّاس و جابر انصاری روایت کرده است: «خدای تعالی به محمّد ﷺ فرمان داد که علی را به مردم معرّفی نموده، ولایت وی را به آنان اعلان کند. پیامبر ﷺ از آن بیم داشت که بگویند از عموزاده‌اش جانبداری کرده و این را مایهٔ طعن او قرار دهند. پس خداوند وحی فرمود: ‹ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده، به مردم برسان؛ که اگر نرسانی، گویی هیچ رسالت خداوند را ادا نکرده‌ای؛ و او، خود، تو را از مردم در پناه می‌دارد.› آن گاه، رسول خدا ﷺ در روز غدیر خمّ، ولایت او را اعلان کرد.» (مجمع البیان: ۲۲۳/۲ [۳۴۴/۳])

۱۱. حافظ ابوالقاسم بن عساکر شافعی (د. ۵۷۱).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۱۶ گذشت.

وی با ذکر سند از ابوسعید خُدْری روایت کرده است که آیهٔ یاد شده در روز غدیر خمّ در شأن علی بن ابی‌طالب نازل شده است. ([تاریخ مدینة دمشق: ۲۳۷/۱۲]؛ الدّرّالمنثور: ۲۹۸/۲ [۱۱۷/۳]؛ فتح القدیر: ۵۷/۲ [۶۰/۲])

۱۲. ابوالفتح نطنزی.

شرح حال او در صفحهٔ ۱۱۶ گذشت.

(۴۳۱) وی (الخصائص العلویّه) با ذکر سند از امام محمّد بن علی باقر و امام جعفر بن محمّد صادق ـ صلوات الله علیهم ـ روایت کرده است که آن آیه در روز غدیر خمّ نازل شده است. (ضیاء العالمین)

۱۳. ابوعبدالله فخرالدّین رازی شافعی (د. ۶۰۶).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۱۸ گذشت.

وی (التّفسیر الکبیر: ۳/ ۶۳۶ [۴۹/۱۲]) گوید: «دهم[1]: آن آیه در فضیلت علی نازل شد و چون آیه نازل گشت، پیامبر ﷺ دست علی را برگرفت و فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد.› عمر رضی الله عنه او را ملاقات نموده، گفت: ‹ای پسر ابوطالب! گوارا باد تو را که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.›»

این سخن ابن عبّاس و بَراء بن عازب و محمّد بن علی است.

۱۴. ابوسالم نصیبی شافعی (د. ۶۵۲).

شرح حال او در بخش شاعران غدیر در سدهٔ هفتم خواهد آمد.

وی (مطالب السّؤول: ص۱۶) آورده است: «امام ابوالحسن علی واحدی در کتابش با نام أسباب النّزول [ص۱۳۵] به نحو مرفوع، از ابوسعید خُدْری رضی الله عنه روایت کرده است که این آیه در روز غدیر خمّ در شأن علی بن ابی طالب نازل شده است.»

۲۲۰/۱ **۱۵. حافظ عزّالدّین رَسْعَنی[2] موصلی حنبلی (ز. ۵۸۹؛ د. ۶۶۱).**

شرح حال او در صفحهٔ ۱۲۱ گذشت.

(۴۳۲) وی در تفسیرش ـ ستایش این تفسیر از ذهبی گذشت ـ از ابن عبّاس رضی الله عنه آورده است که چون این آیه نازل گشت، پیامبر دست علی را برگرفت و فرمود: «هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد.»[3]

---

۱. یعنی دهمین جهت نزول آیه؛ و گفتار کامل در این باب خواهد آمد.

۲. منسوب به شهر رأس‌عین در دیار بَکْر که آب دجله از آن سرزمین سرچشمه می‌گیرد. (شرح المواهب: ۷/ ۱۴؛ [معجم البلدان: ۳/ ۱۳])

۳. این روایت را بَدَخشانی (مفتاح النّجا فی مناقب آل العبا [برگهٔ ۳۴]) و نیز رفیق وی، اِرْبلی (کَشف الغُمَّه: ص۹۲ [۱/ ۳۲۵]) به نحو مرفوع، از ابن عبّاس و محمّد بن علی باقر علیه السلام نقل کرده‌اند. سپس اِرْبلی (همان: ص۹۶ [۱/ ۳۳۲]) گفته است: «وی دوست ما بود و او را نیک می‌شناختیم. او حنبلی مذهب بود.» همو (همان: ص۲۵ [۱/ ۸۴]) گوید: «وی مردی فاضل و ادیب و نیک برخورد و شیرین سخن و نیکوگفتار بود که در موصل با وی دیدار کردم.»

۱۶. شیخ الاسلام ابواسحاق حَمُّوئی (د. ۷۲۲).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۲۳ گذشت.

او (فَرائِد السَّمطَین [۱۵۸/۱]) از استادان سه‌گانه‌اش: سیّد برهان‌الدّین ابراهیم بن عمر حسینی مدنی و شیخ امام مجدالدّین عبدالله بن محمود موصلی و بدرالدّین محمّد بن محمّد بن اسعد بخاری، با ذکر سند از ابوهریره، روایت کرده که این آیه در شأن علی نازل شده است.

۱۷. سیّد علی همدانی (د. ۷۸۶).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۲۷ گذشت.

او (مودّة القربی [مودّت پنجم]) از بَراء بن عازب ﷺ روایت کرده است: «همراه رسول خدا ﷺ در حجّة الوداع بودم که در غدیر خمّ ندای نماز جماعت درداده شد و رسول خدا ﷺ زیر درختی نشست و دست علی را برگرفت و فرمود: ‹آیا من بر مؤمنان بیش از خودشان ولایت ندارم؟› گفتند: ‹آری؛ ای رسول خدا!› فرمود: ‹هلا هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هرکه با او دشمنی ورزد.› سپس عمر ﷺ با او دیدار نمود و گفت: ‹ای علی بن ابی‌طالب! گوارا باد بر تو که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.› و در همین موضوع، این آیه نازل گشت: ‹ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو (۴۳۳)
فرود آمده، به مردم برسان؛ ... .›»

۱۸. بدرالدّین عینی حنفی (ز. ۷۶۲؛ د. ۸۵۵).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۳۱ گذشت.

وی (عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری: ۸/ ۵۸۴ [۲۰۶/۱۸]) دربارهٔ آیهٔ «ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده، به مردم برسان.» از حافظ واحدی، همان حدیث حسن بن حَمّاد سَجّاده را با سند و متنی که گذشت، آورده و آن گاه، از مقاتل و زَمَخْشَری، برخی

وجوه ذکرشده درنزول این آیه را نقل نموده وسپس ازابوجعفر محمّد بن علی بن حسین چنین آورده است: «معنای آیه این است: ‹آن چه راکه ازسوی پروردگارت درفضیلت علی بن ابی‌طالب ؓ برتونازل گشته، ابلاغ نما.› وچون این آیه نازل شد، وی دست علی را برگرفت وفرمود: ‹هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیزمولای اواست.›»

۲۲۱/۱ **۱۹. نورالدّین ابن‌صَبّاغ مالکی مکی (د. ۸۵۵).**

شرح حال اودرصفحهٔ ۱۳۱ گذشت.

وی (الفصول المهمّه: ص۲۷ [ص۴۲]) حدیث ابوسعید راکه واحدی (اسباب النّزول) آورده، نقل کرده است.

۲۰. نظام‌الدّین قمّی نیشابوری.

وی (غرائب القرآن ورغائب الفرقان[1]: ۱۷۰/۶ [۱۹۴/۶]) ازابوسعید خُدْری نقل نموده که این آیه درفضیلت علی بن ابی‌طالب ؓ نازل گشت ورسول‌خدا ﷺ دست اورا برگرفت وفرمود: «هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیزمولای اواست. بارخدایا! دوست بداروياری کن هرکه اورا دوست بدارد ویاری کند؛ ودشمنی ورزبا هرکه با اودشمنی ورزد.» آن گاه، عمراورا ملاقات کرد وگفت: «ای علی بن ابی‌طالب! گوارا باد برتوکه مولای من ومولای هرمرد وزن مؤمن گشتی.» این است سخن ابن‌عبّاس وبَراء بن عازب ومحمّد بن علی. (۴۳۴)
سپس وی سخنانی دیگررا درسبب نزول این آیه ذکرکرده است.

۲۱. کمال‌الدّین میبدی (درگذشته بعد از۹۰۸).

درصفحهٔ ۱۳۳ ذکروی رفت.

او (شرح دیوان امیرالمؤمنین ؑ : ص۴۱۵ [ص۴۰۶]) گوید: «ثَعْلبی روایت کرده است که رسول‌خدا ﷺ درغدیرخمّ آن سخنان راگفت، پس ازآن که این آیه بروی نازل شد: ‹ای رسول! آن چه را ازسوی پروردگارت برتو فرود آمده، به مردم برسان.› وبرتوفیق‌یافتگان پوشیده

۱. تفسیری است مشهور و رایج از وی.

نیست که این سخن خداوند: ‹پیامبر بر مؤمنان بیش از خودشان ولایت دارد.› [احزاب/۶] نیز با حدیث غدیر سازگار است؛ و خداوند داناتر است.»

۲۲. جلال‌الدّین سیوطی شافعی (د. ۹۱۱).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۳۳ گذشت.

وی (الدّرّ المنثور: ۲۹۸/۲ [۱۱۶/۳]) گوید: «ابوالشّیخ از حسن، با ذکر سند روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ‹همانا خداوند تعالی مرا به ابلاغ پیامی برانگیخت و این، بر من گران آمد، زیرا بیم داشتم مردم سخنم را تکذیب نمایند؛ امّا خداوند مرا بیم داد که اگر آن پیام را نرسانم، عذابم خواهد فرمود و آن گاه، این آیه را نازل فرمود: "ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده، به مردم برسان."›»

همو از عبد بن حُمَید و ابن جَریر و ابن ابی حاتِم و ابوالشّیخ، از مجاهد روایت کرده است: «چون آیهٔ ‹ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده، به مردم برسان.› نازل شد، پیامبر گفت: ‹پروردگار من! من تنهایم. چه کنم اگر مردم، گِرد مرا بگیرند؟› پس این بخش از آیه نازل گشت: ‹و اگر چنین نکنی، گویی هیچ رسالت خداوند را به جا نیاورده‌ای.›»

نیز سیوطی آورده است که ابن ابی حاتِم و ابن مَرْدَوَیه و ابن عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۲۳۷/۱۲] از ابوسعید خُدْری، با ذکر سند روایت کرده‌اند: «آیهٔ ‹ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده، به مردم برسان.› در روز غدیر خمّ در شأن علی بن ابی طالب، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد.» (۴۳۵)

همچنین ابن مَرْدَوَیه از ابن مسعود روایت کرده است: «ما در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را چنین می‌خواندیم: ‹ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده که همانا علی، امیرالمؤمنین است، به مردم برسان؛ که اگر نرسانی، گویی هیچ رسالت خداوند را ادا نکرده‌ای؛ و او، خود، تو را از مردم در پناه می‌دارد.›»

۲۳. سیّد عبدالوهّاب بخاری (ز. ۸۶۹؛ د. ۹۳۲).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۳۴ گذشت.

وی در تفسیر این سخن خداوند تعالی: «بگو: جز دوستیِ خاندانم، اجری از شما برای رسالتم نمی‌خواهم.» [شورا/۲۳] گفته است: «از بَراء بن عازب، دربارهٔ آیهٔ ‹ای رسول! آن چه را از سوی
۲۲۲/۱ پروردگارت بر تو فرود آمده، به مردم برسان.› نقل شده است که مراد، اعلان فضائل علی بوده است و این آیه در غدیر خمّ نازل گشته و سپس رسول خدا ﷺ خطبه خوانده و گفته است: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› عمر گفت: ‹مبارک باد، مبارک باد، ای علی! تو بر من و هر مرد و زن مؤمن ولایت یافتی.›»

این را ابونُعَیم [ما نزل من القرآن فی علی: ص۸۶] روایت نموده و نیز ثَعالِبی (ثمار القلوب [ص۶۳۶]) آورده است.

۲۴. سیّد جمال‌الدّین شیرازی (د. ۱۰۰۰).

در صفحهٔ ۱۳۷ از او یاد شد.

او (الأربعین فی مناقب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام) نازل شدن این آیه را در غدیر خمّ، از ابن عبّاس، با عبارتی که در صفحهٔ ۵۲ گذشت، نقل کرده است.

۲۵. محمّد محبوب العالم.

در صفحهٔ ۱۴۰ از او یاد شد.

وی در تفسیرش، مشهور به تفسیر شاهی، آن چه را که از تفسیر نظام‌الدّین نیشابوری نقل شد، آورده است.

۲۶. میرزا محمّد بَدَخشانی.

در صفحهٔ ۱۴۳ از او یاد شد.

(۴۳۶) وی (مفتاح النّجا فی مناقب آل العبا [برگهٔ ۳۴-۳۶]) گوید: «آیات نازل شده در شأن امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب -کرّم الله وجهه- چندان فراوانند که برشمردن آن‌ها ممکن نیست؛ پس من در این کتاب، تنها به چکیده و مغز آن‌ها بسنده می‌کنم ... . و ابن مَرْدَوَیه،

اززِرّ، ازعبدالله ﷺ روایت کرده است: ‹ما در روزگار رسول خدا ... ـ آن گاه، تا پایان روایت از ابن مَرْدَوَیه را که در صفحهٔ ۲۱۶ گذشت، آورده است. ـ›»

سپس از طریق وی، از ابوسعید خُدْری روایت نموده و در پایان آن، گفته است: «و آن گاه، آیهٔ ‹امروز دینتان را برایتان کامل ساختم.› [مائده/۳] نازل گشت.» و آن چه را که حافظ رَسْعَنی با عبارت ذکر شده در صفحهٔ ۲۲۱ روایت کرده، آورده است.

۲۷. قاضی شوکانی (د. ۱۲۵۰).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۴۶ گذشت.

او (فتح القدیر: ۵۷/۳ [۶۰/۲]) گفته است: «ابن ابی حاتِم و ابن مَرْدَوَیه و ابن عساکر، با ذکر سند از ابوسعید خُدْری روایت کرده‌اند: ‹آیهٔ "ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده، به مردم برسان ... ."› در روز غدیر خمّ، در شأن علی بن ابی طالب ﷺ بر رسول خدا نازل گشت.»

نیز ابن مَرْدَوَیه با ذکر سند از ابن مسعود روایت کرده است: «ما در روزگار رسول خدا ﷺ این آیه را چنین می‌خواندیم: ‹ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده که همانا علی بر مؤمنان ولایت دارد، به مردم برسان؛ که اگر نرسانی، گویی هیچ رسالت خداوند را ادا نکرده‌ای؛ و او، خود، تو را از مردم در پناه می‌دارد.›»

۲۸. سیّد شهاب‌الدّین آلوسی شافعی بغدادی (د. ۱۲۷۰).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۴۷ گذشت.

او (روح المعانی: ۳۴۸/۲ [۱۹۲/۶]) گفته است:

«شیعیان ادّعا کرده‌اند[1] که مراد از این آیه [= ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت ...]

---

۱. این عبارت وی بدین معنا نیست که تنها شیعیان این روایت را آورده‌اند؛ بلکه در ادامه، خود وی اعتراف نموده که اهل سنّت نیز این روایت را آورده‌اند و او، خود، نیز اندکی از آن‌ها را آورده است. آن چه وی به شیعیان نسبت داده، این است که آیهٔ یاد شده بر خلافت امیرالمؤمنین ﷺ دلالت دارد. ما این بحث را در گفتاری جداگانه، در کتاب روشنگر خویش آورده‌ایم و از این روی، اکنون با وی به احتجاج نمی‌پردازیم. به خواست خداوند، گفتار قاطع در این باب خواهد آمد.

(۴۳۷) ۲۲۳/۱ خلافت علی ـ کرّم الله وجهه ـ است که خداوند بر پیامبر نازل فرموده است. ایشان با ذکر سند از ابوجعفر و ابوعبدالله علیهما السلام روایت کرده‌اند که همانا خداوند تعالی به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی فرمود که علی ـ کرّم الله وجهه ـ را به خلافت برگزینند؛ امّا وی بیم داشت که این برگروهی از اصحابش گران آید. آن گاه، خداوند با فرستادن این آیه، او را دلیر ساخت که این رسالت را ادا نماید.

از ابن‌عبّاس چنین روایت شده است: ‹این آیه در شأن علی ـ کرّم الله وجهه ـ نازل شد؛ آن گاه که خداوند سبحان به پیامبر امر فرمود که مردم را به ولایت علی بیاگاهاند و رسول خدا بیم داشت که بگویند از عموزاده‌اش جانبداری نموده و این را مایهٔ طعن او سازند. پس خداوند تعالی این آیه را بر وی وحی فرمود و او هم در روز غدیر خم، ولایت علی را اعلان کرد و دست او را برگرفت و فرمود: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد."›

جلال سیوطی (الدّرّالمنثور[۱۱۷/۳]) از ابن ابی حاتِم و ابن مَرْدَوَیه و ابن عساکر[تاریخ مدینة دمشق: ۲۳۷/۱۲] از ابوسعید خُدْری روایت کرده است: ‹این آیه در روز غدیر خمّ و در شأن علی بن ابی طالب ـ کرّم الله وجهه ـ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گشت.›

نیز ابن مَرْدَوَیه، از ابن مسعود روایت کرده است: ‹ما در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را چنین می‌خواندیم: "ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده ـ که همانا علی بر مؤمنان ولایت دارد ـ، به مردم برسان؛ که اگر نرسانی، گویی هیچ رسالت خداوند را ادا نکرده‌ای؛ و او، خود، تو را از مردم در پناه می‌دارد."›»

۲۹. شیخ سلیمان قُنْدُوزی حنفی (د. ۱۲۹۳).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۴۷ گذشت.

(۴۳۸) او (ینابیع المودّة: ص۱۲۰[۱۱۹/۱]) آورده است:

«ثَعْلبی [الکشف و البیان: برگهٔ ۲۳۴] از ابوصالح، از ابن‌عبّاس و محمّد باقر علیهما السلام روایت کرده است که این آیه دربارهٔ علی نازل شده است.

نیز حمُّوئی (فَرائِد السَّمطَین [۱۵۸/۱]) همین روایت را از ابوهریره با ذکر سند آورده است.

همچنین ابن‌صَبّاغ مالکی (الفصول المهمّه [ص۴۲]) از ابوسعید خُدْری روایت کرده است که این آیه درغدیر خمّ، درشأن علی نازل شده است. نیز شیخ محیی‌الدّین نووی، به همین سان آن را ذکرکرده است.»

۳۰. شیخ محمّد عبده مصری (د. ۱۳۲۳).

شرح حال او درصفحهٔ ۱۴۸ گذشت.

وی (تفسیرالمنار: ۴۶۳/۶) گوید: «ابن ابی حاتِم و ابن‌مَرْدَوَیه و ابن‌عساکر از ابوسعید خُدْری روایت کرده‌اند که این آیه درغدیر خمّ و درشأن علی بن ابی‌طالب نازل شده است.»

سخن راستین

این حاصل تلاش ما برای دستیابی به احادیث وگفتارها دربارهٔ نزول آیهٔ گرامی یاد شده درماجرای غدیر خمّ بود.

آنان که دامنهٔ گفتار را فرابرکشیده‌اند، وجوه دیگری نیزبرای نزول این آیه برشمرده‌اند. ازاین میان، نخستین کس که ما شناخته‌ایم، طبری (جامع البیان: ۱۹۸/۶ [مج۴/ج۶/۳۰۷]) است و آن گاه برخی از او پیروی نموده و فخر رازی [التّفسیر الکبیر: ۴۹/۱۲] آن را به ۹ وجه رسانده که دهمینش همین رویداد غدیر خمّ است. (۴۳۹) ۲۲۴/۱

[۱] وامّا آن چه طبری آورده، ازابن‌عبّاس است: «یعنی اگریکی ازآیاتی راکه ازسوی پروردگارت برتو نازل شده، کتمان نمایی، رسالت مرا ابلاغ ننموده‌ای.»

این وجه با نزول آیه در رویداد غدیر خمّ منافات ندارد، خواه لفظ «آیه‌ای» را نکرهٔ محض بدانیم و خواه نکرهٔ مشخّص نزد گوینده. اگرنکرهٔ مشخّص باشد، مراد ازآن، همان است که ما به یاری احادیث ونقل‌های ذکرشده، کوشیدیم تا اثبات نماییم. امّا اگرنکرهٔ محض باشد، تأکیدی است با لفظ مطلق، برتبلیغ فرمان، که حدیث غدیر ازمصادیق بارزآن است.

[۲] از قَتاده روایت شده است: «مراد آن است که خداوند، پیامبر را از مردم کفایت نموده و از ایشان بازداشته و او را به ابلاغ پیام فرمان داده است.»

این نیز با آن چه ما گوییم، ناسازگار نیست؛ زیرا این وجه تنها بر آن دلالت دارد که خداوند سبحان، تضمین فرموده که پیامبر را در تبلیغ امری که از اختلاف امّت و ناخرسندی ایشان در آن بیمناک است، پشتیبانی و کفایت نماید. و ناممکن نیست که این امر همان فرمان ابلاغ شدهٔ روز غدیر خمّ باشد؛ و این را به کمک همین احادیث می‌توان یافت.

[۳] از سعید بن جبیر و عبدالله بن شَقیق و محمّد بن کَعْب قُرَظی و عایشه، نقل شده است ـ لفظ از عایشه است ـ: «تا زمانی که این آیه نازل شد، پیامبر دارای محافظانی بود؛ امّا پس از نزول این آیه: ‹خداوند تو را از مردم در پناه می‌دارد.› وی سر از چادر خویش بیرون کرد و فرمود: ‹ای مردم! بازگردید؛ که از این پس، خداوند مرا محافظت فرماید.›»

در این وجه نیز فقط بر همین مطلب دلالت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نزول این وعدهٔ خداوند، محافظان خویش را بازگردانده؛ امّا هیچ اشاره‌ای به فرمانی نشده که وی در این رویداد خاص یا به طور مطلق، از ابلاغ آن به مردم بیم داشته است. ناممکن نیست که این امر، همان فرمان ابلاغ شده در روز غدیر خمّ باشد که روایات ذکر شده در این کتاب و جز آن، نیز بر آن دلالت نماید.

(۴۴۰) [۴] نیز طبری در سبب نزول این آیه، از قُرَظی چنین آورده است که هرگاه پیامبر در جایی فرود می‌آمد، اصحابش برای وی درختی سایه‌گستر برمی‌گزیدند تا زیر آن استراحت نماید. روزی در همین حال، عربی بیابانی نزد وی آمد و شمشیر برکشید و گفت: «چه کس تو را از شمشیر من بازمی‌دارد؟» فرمود: «خداوند.» دست آن عرب را لرزش فراگرفت و شمشیرش فروافتاد. سپس سر خود را چندان به آن درخت کوبید که مغزش بیرون ریخت. آن گاه، خداوند این آیه را نازل فرمود: «خداوند، تو را از مردم در پناه می‌دارد.»

این بیان با آن سخن که بر محافظت از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا زمان نزول آیه دلالت می‌نمود،

ناسازگار است. بس بعید است که عربی بیابانی توانسته باشد در حال خوابِ پیامبر، در حالتی که شمشیر نیز نزد وی آویخته بود، کنار وی رسد، حال آن که محافظان در پیرامون چادر او بوده‌اند! از این فراتر، پذیرش این وجه مستلزم آن است که آیه را دو پاره کنیم؛ زیرا بنا به آن، بخش نازل شده پس از ماجرا، چنین است: «خداوند، تو را از مردم در پناه می‌دارد.» امّا میان این ماجرا با ابتدای آیه هیچ سازگاری نیست. بدین سان، بس دشوار است که این ۲۲۵/۱
وجه را بپذیریم، به‌ویژه که تنها قُرَظی آن را روایت کرده است.

هیچ ناممکن نیست که این ماجرا از مجموعهٔ رویدادهایی باشد که به طور اتّفاقی در پیرامون ماجرای غدیر خمّ و نزول آیهٔ یاد شده روی داده باشد و آن گاه، ساده‌دلان پنداشته باشند که آیه به سبب آن نازل شده است؛ حال آن که برای نزول آن، سببی بس بزرگ وجود داشته که همان امر ولایت عظیم است. روشن است که قصّهٔ آن عرب بیابانی، چندان اهمّیّت نداشته که به سبب آن، آیه‌ای نازل گردد. پیش از آن نیز رویدادهایی از این دست بسیار بوده‌اند که توجّهی بدان‌ها نشده است؛ لیکن همزمانی این رویداد ـ اگر اصل وقوع آن را بپذیریم ـ با ماجرای غدیر خمّ سبب شده که ساده‌لوحان در چنین گمانی افتند!

[۵] نیز طبری [جامع البیان: مج۴/ج۶/۳۰۸] از ابن جریج روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از قریش در بیم بود و چون آیهٔ «خداوند تو را از مردم در پناه می‌دارد.» نازل شد، بر زمین دراز کشید و دو یا سه مرتبه فرمود: «اکنون هر که خواهد، از یاری من دست کشد!»

آیا ممکن نیست که آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله را از قریش بیمناک می‌نموده، همین فرمان صریح خلافت باشد؛ چنان که احادیث پیشین بر آن دلالت دارند؟ پس این سبب هم با آن چه ما گفتیم، ناسازگار نیست.

(۴۴۱) [۶] همچنین طبری [جامع البیان: مج۴/ج۶/۳۰۸] با چهار سند از عایشه روایت کرده است که هر کس گمان کند محمّد صلی الله علیه و آله چیزی از کتاب خدا را پنهان داشته، بر خداوند تهمتی بس بزرگ بربسته است و خداوند، خود، فرماید: «ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده، به مردم برسان.»

عایشه درصدد بیان سبب نزول این آیه نیست و تنها به آن احتجاج نموده تا نشان دهد که پیامبر ﷺ برای ابلاغ پیام خداوند همه گونه تلاش نموده و هیچ بخشی ازکتاب خدا راکتمان نکرده؛ و این حقیقتی است که درآن تردید نتوان ورزید؛ و ما باور داریم که ایشان، خواه پیش و خواه پس ازنزول این آیه، درابلاغ پیام خداوند کوتاهی نکرده است.

[۷] و امّا آن چه که رازی (التّفسیرالکبیر: ۶۳۵/۳ [۴۹/۱۲]) ازوجوه ده‌گانه گرد آورده[۱] ـ وحدیث غدیررا دهمین آن‌ها دانسته وقصّهٔ عرب بیابانی وبیمناکی پیامبرازقریش، و نیز یهودیان ومسیحیان را هشتمین ونهمین وجه شمرده است وسخن درست دربارهٔ
۲۲۶/۱ این دووجه پیش‌تردانسته شد ـ همگی مرسل هستند واسنادشان افتادگی دارد و
(۴۴۲) راویانشان معلوم نیستند وبه همین دلیل، نیشابوری (غرائب القرآن ورغائب الفرقان [۱۹۴/۶]) این وجوه را با عبارت «قیل» آورده وحدیث غدیررا نخستین وجه ذکرکرده وآن را به ابن‌عبّاس وبَراء بن عازب وابوسعید خُدْری ومحمّد بن علی علیهما السلام اسناد داده است.

طبری که دربرشماری این گونه وجوه پیشگام وداناتراست، همهٔ آن‌ها راکنارافکنده

---

۱. این ده وجه از این قرارند:

یک. ماجرای سنگسار و قصاص ـ بنا به آن چه در قصّهٔ یهودیان ذکرشده است ـ.

دو. عیب‌گیری یهودیان و استهزای آنان در حقّ اسلام.

سه. بیم ورزیدن پیامبر ﷺ از ابلاغ آیهٔ «ای پیامبر! به همسرانت بگو: ... .» [احزاب/۲۸] که از بیم دنیاگزینی ایشان، این آیه را به آنان نرسانْد.

چهار. ماجرای زید و زینب.

پنج. لزوم جهاد؛ زیرا گاه پیامبراز برانگیختن منافقان به جهاد خودداری می‌کرد.

شش. خودداری پیامبراز نکوهش خدایان بت‌پرستان.

هفت. در حجّة الوداع و پس از بیان آیین‌ها و آداب دینی و پرسیدن این پرسش: «آیا ابلاغ کردم؟» و آری گفتن ایشان و گواهی خواستن پیامبراز خداوند.

هشت. ماجرای عرب بیابانی که می‌خواست پیامبررا بکشد، حال آن که زیردرختی خوابیده بود.

نه. بیمناکی او ازقریش و یهودیان و مسیحیان و زدودن بیم از دلش با این آیه.

ده. ماجرای غدیرخمّ.

این، چکیدهٔ وجوهی است که وی ذکرکرده است.

و اگرچه حدیث غدیر خمّ را نیز در شمار این وجوه نیاورده، کتابی جداگانه در باب این حدیث نگاشته و آن را با هفتاد و اندی طریق آورده، چنان که پیش تر از آن و نیز از کسانی که این کتاب را به او نسبت داده‌اند، یاد شد. وی در آن جای، نزول آیه را در غدیر خمّ، با ذکر سند از زید بن ارقم آورده است. با این همه، رازی، خود، تنها بخشی از وجه نهم را که خود افزوده، از این میان برگزیده؛ و آن، عبارت است از بیمناکی پیامبر از یهودیان و مسیحیان. و به زودی، حقیقت این وجه دانسته خواهد شد.

باری؛ این وجوه، دقیق و استوار نیستند و هرگز نتوانند در برابر احادیث معتبر پیش گفته قامت بیارایند؛ آن هم احادیثی که دانشورانی بزرگ همچون طبری و ابن ابی حاتِم و ابن مَرْدَوَیه و ابن عساکر و ابونُعَیم و ابواسحاق ثَعْلبی و واحدی و سِجِستانی و حَسْکانی و نطنزی و رَسْعَنی با سندهای فراوان آورده‌اند. به راستی، در حقّ حدیثی که این پیشوایان آن را معتبر شمرده‌اند، چه گمان توان بُرد؟

از این‌ها فراتر، در چندین وجه از این وجوه، هم نشانه‌های ساختگی بودن پیدا است و هم میان آن‌ها با ساختار آیه تناسب به چشم نمی‌خورد. دور نیست که این وجوه، یا تفسیر به رأی یا استحسان بدون دلیل و یا افزودن موانع در برابر حدیث ولایت باشند تا این حدیثْ ضعیف گردد و تصدیقش دشوار شود؛ امّا خداوند جز از اتمام نور خویش ابا دارد.

رازی [التّفسیر الکبیر: ۵۰/۱۲] پس از برشماری این وجوه گفته است: «بدان که گرچه این وجوه فراوانند، سزاوارتر آن است که مراد آیه را چنین بدانیم که خداوند، پیامبر را از نیرنگ یهودیان و مسیحیان ایمن فرموده و فرمانش داده که بدون هراس از ایشان، به تبلیغ بپردازد؛ و این از آن روی است که پیش و پس از این آیه، از یهودیان و مسیحیان بسیار یاد شده و ناممکن است که در میان بحث از آنان، از موضوعی سخن رفته باشد که با قبل و بعدش بیگانه است.» (۴۴۳)

می‌بینید که ترجیح رازی تنها بر استنباط او از سازگاری آیات استوار است، بدون آن

که به هیچ روایتی استناد نماید. ما می‌دانیم که معمولاً ترتیب آیات در قرآن، با ترتیب نزول آن‌ها تفاوت دارد؛ پس در برابر احادیث صحیح، به ترتیب آیات نتوان تمسّک کرد. با ملاحظهٔ ترتیب نزول سوره‌ها که با چینش آن‌ها در قرآن متفاوت است و نیز با بررسی آیات
۲۲۷/۱ مکّی در سوره‌های مدنی، و به عکس، این مطلب روشن‌تر می‌شود. سیوطی (الإتقان فی علوم القرآن: ۲۴/۱ [۱۷۲/۱]) گوید:

«فصل: از اجماع و روایات فراوان برمی‌آید که ترتیب آیات، موقوف به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و در این مطلب شبهه‌ای نیست. امّا اجماع؛ زرکشی (البرهان فی علوم القرآن [۶۴/۱]) و ابوجعفر بن زبیر (المناسبات) آن را نقل نموده‌اند. عبارت ابوجعفر از این قرار است: ‹ترتیب آیات در سوره‌ها، مبتنی بر فرمان خاصّ پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ و در این امر، میان مسلمانان اختلاف نیست.›»

سپس وی روایاتی را آورده که به موجب آن‌ها، پیامبر صلی الله علیه و آله ترتیب کنونی آیات را بنا به فرمان جبرئیل، به اصحاب خویش تعلیم می‌فرموده است و هنگام نزول هر آیه، اعلان می‌نموده که آن آیه به دنبال فلان آیه در فلان سوره قرار گیرد.

از این گذشته، مقتضای حال آن است که بیم داشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله از یهودیان و مسیحیان در آغاز بعثت ـ و اگر قدری تنازل نماییم: تا اندکی پس از هجرت ـ بوده باشد؛ و نه در اواخر دوران زندگانی او که دولت‌های جهان را تهدید می‌نمود و ملل دیگر از او بیم داشتند و خیبر را گشود و بنی‌قریضه و بنی‌نضیر را از هم پراکنْد و همگان در برابرش فروتنی نمودند و خواسته یا ناخواسته، نزد او سر تسلیم فرود آوردند. در همین ایّام بود که در حجّة الوداع، این آیه فرود آمد؛ چنان که از احادیث پیشین دانسته شد. قُرْطُبی (الجامع لأحکام القرآن: ۳۰/۶ [۲۲/۶]) بر آن است که همگان پذیرفته‌اند که سورهٔ مائده [که آیهٔ تبلیغ در آن
(۴۴۴) قرار دارد] در مدینه نازل شده و سپس از نقّاش نقل کرده که سورهٔ یاد شده در سال حدیبیّه (سال ششم) نازل گشته و آن گاه، از ابن عربی روایت کرده که این حدیث [گویا حدیث نزول سوره در سال حدیبیّه، مراد است] ساختگی است و هیچ مسلمانی را نسزد که بدان

اعتقاد ورزد ... و آن چه در حجّة الوداع نازل شده، در همین سوره است؛ و نیز آیه‌ای از آن، یعنی «و لا یجرمنّکم شنئان قوم ... .» [مائده/۲] در سال فتح، نزول یافته است. آن چه پس از هجرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده باشد، مدنی است؛ خواه در خود مدینه فرود آمده باشد و خواه در سفر؛ و آن چه پیش از هجرت نازل شده باشد، مکّی خوانده می‌شود.

خازن (التّفسیر: ۴۴۸/۱ [۴۲۹/۱]) گوید: «سورهٔ مائده در مدینه نازل شد، مگر این سخن خداوند تعالی: ‹امروز دینتان را برایتان تمام کردم.› [مائده/۳] این آیه در حجّة الوداع، در عرفه نازل شد.»

قُرْطُبی و خازن، با ذکر سند، سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در حجّة الوداع نقل نموده‌اند که سورهٔ مائده، از واپسین موارد نازل شدهٔ قرآن است.

سیوطی (الإتقان فی علوم القرآن: ۲۰/۱ [۵۲/۱]) از محمّد بن کَعْب، از طریق ابوعُبَید روایت کرده که سورهٔ مائده در حجّة الوداع، میان مکّه و مدینه نازل شده است.

همو (همان: ۱۱/۱ [۲۶/۱]) از فضائل القرآن ابن ضُرَیس، از محمّد بن عبدالله بن ابی جعفر رازی، از عمرو بن هارون، از عثمان بن عطا خراسانی، از پدرش، از ابن عبّاس روایت کرده ۲۲۸/۱
است: «نخستین آیهٔ نازل شدهٔ قرآن، آیهٔ ﴿اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّک﴾ [علق/۱] است و آن گاه ﴿نٓ﴾ [قلم/۱] و سپس ﴿يٰٓا اَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ﴾ [مزّمّل/۱]؛ و ... فتح و مائده و توبه. و توبه واپسین سورهٔ نازل شده پیش از مائده است.»

ابن کَثیر (التّفسیر: ۲/۲) از عبدالله بن عمر روایت کرده است: «واپسین سوره‌ای که نازل شد، مائده و فتح ـ یعنی سورهٔ نصر ـ است.» همو از طریق احمد و حاکم و نَسائی، از عایشه (۴۴۵)
روایت کرده است که مائده واپسین سورهٔ نازل شده بوده است.

با این همه، می‌توان اعتبار آن چه را قُرْطُبی (الجامع لأحکام القرآن: ۲۴۴/۶ [۱۵۸/۶]) و سیوطی (لباب النّقول فی أسباب النّزول: ص۱۱۷ [ص۸۳]) از طریق ابن مَرْدَوَیه و طَبَرانی، از ابن عبّاس نقل کرده‌اند، دانست. به موجب این نقل، ابوطالب هر روز مردانی از بنی هاشم

را برای محافظت از پیامبر می‌فرستاد تا آن که آیهٔ «و خداوند تو را از مردم در پناه می‌دارد.» نازل گشت. دیگر بار، ابوطالب خواست که کسانی را برای محافظت از پیامبر گسیل دارد؛ آن حضرت فرمود: «ای عمو! همانا خداوند مرا از جنّیان و آدمیان در پناه داشته است.»

این بیان اقتضا دارد که آیه مکّی باشد؛ و این نقل ضعیف‌تر از آن است که در برابر آن احادیث و اجماع و مطالب مفسّران ایستادگی کند.

دنبالهٔ گفتار

قُرطُبی (الجامع لأحکام القرآن: ۲۴۲/۶ [۱۵۷/۶]) دربارهٔ این سخن خداوند تعالی: «ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده، به مردم برسان.» گفته است: «این، ادب‌آموزی به پیامبر ﷺ و همهٔ دانشوران امّت وی است که هیچ چیزی از آیین او را کتمان نکنند؛ و البتّه خداوند تعالی می‌دانست که پیامبرش هیچ بخشی از وحی او را کتمان نمی‌کند. در صحیح مسلم [۲۰۸/۱] از مسروق، از عایشه نقل شده است: ‹هر کس برایت حدیث کند که محمّد ﷺ بخشی از وحی را کتمان نموده، دروغ گفته است؛ خدای تعالی گوید: "ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده، به مردم برسان؛ ... ."› و نفرین خدا بر رافضیان که گفته‌اند پیامبر ﷺ بخشی از وحی خداوند را که مردم بدان نیاز داشته‌اند، کتمان کرده است.»

(۴۴۶) قَسْطَلانی (إرشاد السّاری لشرح صحیح البخاری: ۱۰۱/۷ [۲۱۰/۱۰]) بار بر بار افزوده و گفته است: «شیعیان برآنند که پیامبر ﷺ بر شیوهٔ تقیّه، چیزهایی را پنهان فرموده است.»

ای کاش این دو تن از مأخذ این تهمت بر شیعه یاد کرده، می‌گفتند که کدام دانشور شیعه چنین رأیی دارد یا کدام اثر شیعی دربردارندهٔ چنین مطلبی است و یا کدام فرقهٔ ایشان بدین عقیده گراییده است. آری؛ آنان چیزی در این باب نیافته‌اند؛ بلکه پنداشته‌اند که هرگاه هر تهمتی به یکی از امّت‌ها نسبت دهند، باید بدون چون و چرا پذیرفته شود؛ یا گمان برده‌اند که شیعه را تألیفاتی نیست که شامل اعتقادات ایشان و محکی برای ارزیابی مطالب نسبتْ داده شده به آنان باشد و یا از آیندگانشان مردانی برنمی‌آیند که به میدانِ افترازنندگان درآیند. به همین سبب است که این دو، جرأت کردند تا همانند برخی دیگر،

۲۲۹/۱ به آلودن چهرهٔ پاک و نام‌آور شیعه برخیزند و به جست و جوی مواردی برای افترازدن به ایشان پردازند تا احساسات را ضدّ آنان برانگیزند و امّت‌ها را از گِردشان بپراکنند. بدین سان، از شیعه به مثابهٔ امّتی منقرض‌گشته سخن گفته‌اند که هیچ کس مدافع ایشان نیست. این در حالی است که شیعه هرگز به قدسیّت پیامبر گرامی خدشه نرسانده و هیچ گاه اظهار نکرده است که وی در تبلیغ خود، چیزی را کتمان نموده؛ مگر این که آن تبلیغ دارای زمان معیّنی بوده که در این حال، پیش از فرارسیدن زمان آن که وحی آن را مشخّص می‌کند، به آن نمی‌پرداخته است.

به تحقیق، اگر این دو تن در سخنان هم‌مذهبان خویش دربارهٔ این آیهٔ گرامی تأمّل می‌نمودند و آن وجوه ده‌گانه را که رازی ذکر نموده، برمی‌رسیدند، درمی‌یافتند که آن چه ایشان به شیعه نسبت می‌دهند، در حقیقت از آنِ برخی از هم‌مذهبان خودشان است. از جمله، گروهی از ایشان برآنند که این آیه دربارهٔ جهاد نازل گشته، زیرا پیامبر صلّی الله علیه و آله گاه از برانگیختن منافقان به جهاد خودداری می‌نمود! برخی دیگر برآنند که این آیه بدان سبب نازل گشت که پیامبر از نکوهش خدایان بت‌پرستان خودداری می‌کرد! و سومی می‌گوید که وی آیهٔ تخییر را از همسرانش کتمان نمود ـ چنان که در صفحهٔ ۲۲۵ گذشت ـ! این وجوه نشانگر آن است که پیامبر در وظیفهٔ تبلیغ خویش کوتاهی کرده است؛ و این چیزی است که از بزرگی و قداست او بسی دور است.

«و همانا این یادکرد و پندی است برای پرهیزگاران. و ما هرآینه می‌دانیم که برخی از شما تکذیب پیشه می‌کنید.» [حاقّه/۴۸ و ۴۹]

(۴۴۷)
۲۳۰/۱

کامل کردن دین به ولایت

از دیگر آیات نازل شده در روز غدیر خمّ در شأن امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین است: «امروز دینتان را برایتان کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام ساختم و اسلام را دین شما برگزیدم.» [مائده/۳] ﴿ألیوم أکملْتُ لَکُم دینَکُم وَأتْمَمْتُ عَلَیْکمْ نِعْمَتی وَرَضیتُ لَکمُ الأسلامَ دیناً.﴾

شیعیان، بدون استثنا، بر این باورند که آیهٔ یاد شده در پیرامون سخن صریح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دراعلان روشن وتابناک ولایت سرورمان، امیرالمؤمنین علیه‌السلام نازل گشته است؛ همان اعلانی که چندان صریح وآشکاربود که تمام صحابه و همهٔ عرب آن را دریافتند و هر کس که آن را شنید، بدان احتجاج نمود. بسیاری ازدانشوران تفسیر و حدیث و پاسداران میراث دینی، ازمیان اهل سنّت نیزدراین زمینه با شیعیان هم‌عقیده‌اند. و این، همان باوری است که هم عقل وهم نقل آن را تأیید می‌نماید؛ نقلی که رازی (التّفسیرالکبیر: ۵۲۹/۳ [۱۳۹/۱۱]) ازصاحبان آثارآورده است: «چون این آیه برپیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل گشت، وی تنها ۸۱ یا ۸۲ روزپس ازآن دراین جهان بزیست.»

ابوالسُّعود (إرشاد العقل السّلیم إلی مزایا القرآن الکریم، درحاشیهٔ تفسیررازی: ۵۲۳/۳ [۷/۳]) این زمان را به روشنی نشان داده است.

تاریخ‌نویسان اهل سنّت[۱] ذکرکرده‌اند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در ۱۲ ربیع الأوّل درگذشت. با

۱. بنگرید به: الکامل: ۱۳۴/۲ [۹/۲]؛ إمتاع مَقْریزی: ص۵۴۸؛ البدایة و النِّهایه تألیف ابن‌کَثیر: ۳۳۲/۶ [۳۶۵/۶] که این قول را مشهور شمرده؛ و السّیرة الحلبیّه: ۳۸۲/۳ [۳۵۳/۳].

حساب نکردن دو روز غدیر خمّ و وفات، با قدری تسامح و افزودن یک روز، این رأی درست به نظر می‌رسد و به هر حال سزاوارتر از آن است که نزول آیه را در روز عرفه بدانیم، چنان که در صحیح بخاری [۱۶۰۰/۴] و صحیح مسلم [۵۱۷/۵] و جز آن دو آمده است؛ زیرا آن گاه، ناچاریم
(۴۴۸) روزهای فراوان را زاید به حساب آوریم. از این فراتر، قول یاد شده با روایات صریح بسیار تأیید می‌شود؛ چندان که به ناچار باید به مفاد آن سر تسلیم فرود آورْد. پس تا فرارسیدن مجال بحث در پیرامون مفاد آن، به بررسی این روایات می‌پردازیم:

۱. حافظ ابوجعفر محمّد بن جَریر طبری (د. ۳۱۰).

وی (کتاب الولایه) با ذکر سند از زید بن ارقم، نزول این آیه در غدیر خمّ در شأن امیرالمؤمنین علیه‌السلام را روایت کرده است. این خبر در صفحهٔ ۲۱۵ گذشت.

۲۳۱/۱ **۲. حافظ ابن مَرْدَوَیه اصفهانی (د. ۴۱۰).**

وی از طریق ابوهارون عَبْدی، از ابوسعید خُدْری روایت کرده است که این آیه در روز غدیر خمّ بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد، یعنی همان گاه که وی دربارهٔ علی فرمود: «هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.»

وی سپس این روایت را از ابوهریره روایت کرده است. در این خبر، آمده است: «و این در ۱۸ ذی الحجّه، یعنی بازگشت وی از حجّة الوداع، بود.» (تفسیر ابن کَثیر: ۱۵/۲)

سیوطی (الدّرّ المنثور: ۲۵۹/۲ [۱۹/۳]) گوید: «ابن مَرْدَوَیه و ابن عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۲۳۷/۱۲] با سند ضعیف، از ابوسعید خُدْری روایت کرده‌اند که چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله علی را در روز غدیر خمّ تعیین و ولایت او را اعلان نمود، جبرئیل این آیه را بر وی فرود آورد: ‹امروز دینتان را برایتان کامل کردم.› [مائده/۳]

ابن مَرْدَوَیه و خطیب [تاریخ بغداد: ۲۹۰/۸] و ابن عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۲۳۵/۱۲] با سند
(۴۴۹) ضعیف[۱] از ابوهریره روایت کرده‌اند که در غدیر خمّ که روز ۱۸ ذی حجّه بود، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱. در مبحث روزهٔ غدیر خمّ، خواهد آمد که این روایت صحیح است و ضعیف شمردن آن بدون دلیل است. هم مفاد حدیث روشن است و هم راویانش، همه ثقه هستند.

فرمود: ‹هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› آن گاه، خداوند این آیه را نازل فرمود: ‹امروز دینتان را برایتان کامل کردم.›»

نیز سیوطی (الإتقان، چاپ شده در۱۳۶۰: ۳۱/۱ [۵۳/۱]) از همو، به هر دو طریقش، این خبر را روایت کرده است.

بَدَخشی (مفتاح النّجا فی مناقب آل العبا [برگهٔ ۳۴]) از عبدالرّزّاق رَسْعَنی، از ابن عبّاس، خبری را که در صفحهٔ ۲۲۰ گذشت، آورده است. سپس وی نقل کرده که ابن مَرْدَوَیه نیز از ابوسعید خُدْری، مانند این خبر را آورده که در پایان آن آمده است: «پس آیهٔ ‹امروز دینتان را برایتان کامل کردم.› نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ‹الله اکبر به پاس کامل ساختن دین و تمام کردن نعمت و خشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابی‌طالب.›»

اِرْبلی (کَشف الغُمَّه: ص۹۵ [۳۳۰/۱]) این خبر را از تفسیر ابن مَرْدَوَیه نقل کرده است.

قَطیفی (الفرقة النّاجیه) گوید: «حافظ ابوبکر بن مَرْدَوَیه با ذکر سند از ابوسعید خُدْری روایت کرده است: ‹روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را در غدیر خمّ فراخوانْد، فرمان داد که زیر درختان سایه‌گستر را بروبند. آن روز پنج شنبه بود. وی مردم را به علی فراخوانْد و میان بازوی او را گرفت و چندان بالا بُرد که مردم سپیدی زیر بغل رسول خدا را دیدند. هنوز پراکنده نشده بودند که این آیه نازل شد: "امروز دینتان را برایتان کامل کردم."›» ـ این روایت تا پایان، بر پایهٔ خبری که از ابونُعَیم اصفهانی خواهد آمد، ادامه دارد. ـ

۳. حافظ ابونُعَیم اصفهانی (د. ۴۳۰).

(۴۵۰) ۲۳۲/۱ وی (ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام [ص۵۶]) از محمّد بن احمد بن علی بن مَخلَد محتسب (د. ۳۵۷) از محمّد بن عثمان بن ابی‌شَیبه، از یحیی حِمّانی، از قیس بن ربیع، از ابوهارون عَبْدی، از ابوسعید خُدْری روایت کرده است:

«پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را در غدیر خمّ فراخوانْد و فرمان داد که زیر درختان سایه‌گستر را بروبند. آن روز پنج شنبه بود. وی مردم را به علی فراخوانْد و میان بازوی او را گرفت و چندان

بالا بُرد که مردم سپیدی زیر بغل رسول خدا را دیدند. هنوز پراکنده نشده بودند که این آیه نازل شد: ‹امروز دینتان را برایتان کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام ساختم و اسلام را دین شما برگزیدم.› سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ‹الله اکبر به پاس کامل ساختن دین وتمام کردن نعمت و خشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی پس از من.› آن گاه، فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری نما و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه.›

حَسّان گفت: ‹ای رسول خدا! مرا رخصت فرما تا ابیاتی در شأن علی بسرایم و تو بشنوی.› فرمود: ‹بسرای به امید خجستگی و برکت خداوند!› حَسّان برخاست وگفت: ‹ای جماعت بزرگان قریش! به گواهی نافذ رسول خدا دربارهٔ ولایت، سخن خویش را از پی این رویداد اعلان می‌دارم.› آن گاه، چنین سرود:

به روز غدیر، در سرزمین خمّ، پیامبرشان، ایشان را ندا می‌دهد. وَه که پیامبر چه فریادگری است!

می‌گوید: «مولی و ولیّ شما کیست؟» به روشنی پاسخ دادند و آن جا، خود را به کوری [و کری] نزدند:

«خدایت مولای ما است و تو ولیّ مایی! و در امر ولایت، نافرمان و مخالفی در میان ما نخواهی یافت.»

پس گفت: «یا علی؛ به پا خیز! که من، تو را پس از خود به عنوان امام و هادی برگزیدم.

هر که من مولای اویم، این (=علی) هم ولیّ او است؛ پس یاوران راستین و پیروان او باشید.»

در آن جا، چنین دعا کرد: «بارخدایا! دوستار و پیروش را دوست بدار، و با آن کس که با علی دشمنی ورزد، دشمن باش.»

(۴۵۱) تابعی بزرگ، سُلَیم بن قیس هِلالی، درکتابش [۸۲۸/۲] با همین لفظ از ابوسعید خُدْری روایت کرده است: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مردم را در غدیر خمّ فراخوانْد و فرمان داد که زیر درختان سایه‌گستر را بروبند. آن روز پنج شنبه بود. سپس مردم را به علی فراخوانْد و بازوی

اوراگرفت و چندان بالا برد که سپیدی زیر بغل رسول خدا را دیدم. ـ آن گاه، وی همان روایت را آورده است. ـ»

۴. حافظ ابوبکر خطیب بغدادی (د. ۴۶۳).

وی (تاریخ بغداد: ۲۹۰/۸) از عبدالله بن علی بن محمّد بن بشران، از حافظ علی بن عمر دارَقُطْنی، از حَبْشون خلّال، از علی بن سعید رَمْلی، از ضَمْره، از ابن شَوْذب، از مَطَر وَرّاق، از ابن حَوْشَب، از ابوهریره، از پیامبر صلی الله علیه و آله؛ و نیز از احمد بن عبدالله نیری، از علی بن سعید، ۲۳۳/۱
از ضَمْره، از ابن شَوْذب، از مَطَر، از ابن حَوْشَب، از ابوهریره، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است: «هرکس روز هجدهم ذی الحجّه را روزه بدارد، روزهٔ ۶۰ ماه برایش نوشته شود.» و آن، روز غدیر خمّ است که در آن، پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب را برافراشت و فرمود: «آیا من بر مؤمنان بیش از خودشان ولایت ندارم؟» گفتند: «آری؛ ای رسول خدا!» فرمود: «هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.» پس عمر بن خطّاب گفت: «ای پسر ابوطالب! گوارا باد تو را که مولای من و مولای هر مسلمان شدی.» آن گاه، خداوند این آیه را نازل فرمود: «امروز دینتان را برایتان کامل کردم.»

۵. حافظ ابوسعید سِجِستانی (د. ۴۷۷).

در کتاب الولایه، با ذکر سند از یحیی بن عبدالحُمَید حِمّانی کوفی، از قیس بن ربیع، از ابوهارون، از ابوسعید خُدْری آورده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را در غدیر خمّ فراخوانْد و فرمان داد که زیر درختان سایه‌گستر را بروبند. آن روز پنج شنبه بود.» ـ سپس همهٔ خبر را با همان لفظ ذکرشده به طریق ابونُعَیم اصفهانی آورده است. ـ

(۴۵۲) ۶. ابوالحسن بن مَغازِلی شافعی (د. ۴۸۳).

وی (مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام [ص۱۸]) از ابوبکر احمد بن محمّد بن طاوان، از ابوالحسین احمد بن حسین بن سَمّاک، از ابومحمّد جعفر بن محمّد بن نُصیر خُلْدی، از علی بن سعید بن قُتَیبهٔ رَمْلی، از ضَمْرة بن ربیعهٔ قُرَشی، از ابن شَوْذب، از مَطَر وَرّاق، از شَهْر

بن حَوْشَب، از ابوهریره، ... خبر یاد شده از طریق خطیب بغدادی را آورده است. (العُمْده: ص۵۲ [ص۱۰۶]) این خبر را گروهی دیگر نیز ذکر کرده‌اند.

۷. حافظ ابوالقاسم حاکم حَسْکانی.

شرح حال او در صفحهٔ ۱۱۲ گذشت. وی [شواهد التّنزیل: ۲۰۱/۱] از ابوعبدالله شیرازی، از ابوبکر جَرْجَرائی، از ابواحمد بصری، از احمد بن عمّار بن خالد، از یحیی بن عبدالحُمَید حِمّانی، از قیس بن ربیع، از ابوهارون عَبْدی، از ابوسعید خُدْری روایت کرده است: «چون آیهٔ ‹امروز دینتان را برایتان کامل کردم.› نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمود: ‹الله اکبر به پاس کامل ساختن دین و تمام کردن نعمت و خشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب پس از من.› و نیز فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری نما و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه.›»

۸. حافظ ابوالقاسم بن عساکر شافعی دمشقی (د. ۵۷۱).

(۴۵۳) ۲۳۴/۱ وی حدیث یاد شده را از طریق ابن مَرْدَوَیه، از ابوسعید و ابوهریره روایت کرده؛ چنان که در الدّرّالمنثور (۲۵۹/۲ [۱۹/۳]) آمده است.

۹. سرآمد خطیبان، خوارزمی (د. ۵۶۸).

او (المناقب: ص۸۰ [ص۱۳۵]) از سرآمد حافظان ابومنصور شهرداربن شیرویة بن شهردار دیلمی در نامه‌ای که به وی از همدان نگاشته، از ابوالفتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی ـ به کتابت ـ [از شریف ابوطالب مفضل بن محمّد جعفری ـ در اصفهان ـ از حافظ ابوبکر بن مَرْدَوَیه ـ به نحو اجازه ـ از جدّش][1] از عبدالله بن اسحاق بَغَوی، از حسن بن علیل غَنَوی، از محمّد بن عبدالرّحمان زرّاع، از قیس بن حفص، از علی بن حسن عَبْدی، از ابوهارون عَبْدی، از ابوسعید خُدْری روایت کرده است: «روزی که پیامبر ﷺ مردم را در غدیر

---

۱. افزودهٔ درون قلّاب، از مأخذ است. (غ.)

خمّ فراخوانْد، فرمان داد که زیر درختان سایه‌گستر را بروبند. آن روز پنج شنبه بود. وی مردم را به علی فراخوانْد و بازوی او را گرفت و چندان بالا برد که مردم سپیدی زیر بغل رسول خدا را دیدند.[1] سپس این آیه نازل شد: ‹امروز دینتان را برایتان کامل کردم … .›» ـ آن گاه، تا پایان حدیث با لفظی که از طریق ابونُعَیم اصفهانی گذشت، آمده است. ـ

نیز او (المناقب: ص۹۴ [ص۱۵۶]) با ذکر سند از حافظ احمد بن حسین بیهقی، از حافظ ابوعبدالله حاکم، از ابویَعْلیٰ زبیر بن عبدالله ثوری، از ابوجعفر احمد بن عبدالله بزّاز، از علی بن سعید رَمْلی، از ضَمْره، از ابن شَوْذب، از مَطَر وَرّاق، … همان عبارت یاد شده از خطیب بغدادی را با همان سند و متن آورده است. (۴۵۴)

۱۰. ابوالفتح نطنزی.

او (الخصائص العلویّه) از ابوسعید خُدْری، روایتی را با همان لفظ که در صفحهٔ ۴۳ گذشت، آورده و نیز از همو و جابر انصاری روایت کرده است: «چون آیهٔ ‹امروز دینتان را برایتان کامل کردم … .› نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ‹الله اکبر به پاس کامل ساختن دین و تمام کردن نعمت و خشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب پس از من.›»

نیز وی (الخصائص) با ذکر سند از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است: «آیهٔ تبلیغ در روز غدیر خمّ نازل شد و نیز در همین روز، این آیه نازل گشت: ‹امروز دینتان را برایتان کامل کردم.› امام صادق علیه السلام فرموده است: ‹معنای این آیه آن است که "امروز دینتان را برایتان کامل کردم" بدین سان که نگاهبان آن را برپاداشتم؛ "و نعمتم را بر شما تمام کردم" یعنی با ولایت ما؛ "و اسلام را دین شما برگزیدم" [اسلام] یعنی خشنودی به تسلیم خود به امر ما.›»

نیز او (الخصائص) از ابوهریره، حدیث روزهٔ روز غدیر خمّ را با همان لفظ یاد شده از

---

۱. در فَرائِد السِّمطَین [۷۴/۱] به نقل از خوارزمی، آمده است: «سپس آن دو هنوز پراکنده نشده بودند که آیه نازل شد … .» و در لفظی دیگر: «و مردم هنوز پراکنده نشده بودند که آیه نازل شد … .» و این، همانند همان لفظ ابونعیم است.

۲۳۵/۱ طریق خطیب بغدادی، با ذکر سند آورده و در همان حدیث، نزول این آیه در شأن علی در روز غدیر خمّ هم آمده است.

۱۱. ابوحامد سعدالدّین صالحانی [د. ۶۱۲].

شهاب‌الدّین احمد (توضیح الدّلائل علی ترجیح الفضائل) گوید: «با همان سند، از مجاهد ﷺ روایت شده است که آیهٔ ‹امروز دینتان را برایتان کامل کردم.› در روز غدیر خمّ نازل شد و آن گاه، رسول خدا ـ درود و برکت و سلام خداوند بر وی و خاندانش باد! ـ فرمود: ‹الله اکبر به پاس کامل ساختن دین و تمام کردن نعمت و خشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابی‌طالب.›»

این را صالحانی روایت کرده است[۱].

(۴۵۵) **۱۲. ابوالمظفّر سبط ابن‌جوزی حنفی بغدادی (د. ۶۵۴).**

وی (تذکرة الخواصّ: ص۱۸ [ص۳۰]) آن چه را که خطیب بغدادی از طریق حافظ دارَقُطْنی آورده و در صفحهٔ ۲۳۲ گذشت، نقل کرده است.

۱۳. شیخ الاسلام حمُّوئی حنفی (د. ۷۲۲).

او (فَرائِد السَّمطَین: باب دوازدهم [۷۲/۱]) از شیخ تاج‌الدّین ابوطالب علی بن اَنجب بن عثمان بن عُبَیدالله خازن، از امام برهان‌الدّین ناصر بن ابی‌المکارم مطرزی ـ به نحو اجازه ـ از امام اخطب خوارزم ابوالمؤیّد موفّق بن احمد مکّی خوارزمی، از سرآمد حافظان ـ در آن چه که برای وی از همدان نگاشت ـ ... همان روایت یاد شده از سرآمد خطیبان خوارزم را با همان سند و متن آورده است.

---

۱. شهاب الدّین (توضیح الدّلائل) گوید: «امام دانشور، ادیب برجسته، آراسته به برتری‌های اخلاقی، آن که پیشوایان بزرگ وی را زنده کنندهٔ سنّت خوانده‌اند، یاریگر حدیث، بخشندهٔ حیات دوباره به اسلام، دانشور با تربیت خداوندی، عارف الاهی، سعدالدّین ابوحامد محمود بن محمّد بن حسین بن یحیی صالحانی ـ خداوند تعالی کوشش‌هایش را پاس دارد و به فَضل خویش، جایگاهش را گرامی دارد! ـ در خلال عبارات برتر و اشارات دل‌انگیز کتاب خود گفته است: ... .»

نیز همو از سرآمد حافظان، ابومنصور شهردار بن شیروية بن شهردار دیلمی، از حسن بن احمد بن حسن حداد مُقری حافظ، از احمد بن عبدالله بن احمد، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عثمان بن ابی‌شَیبه، از یحیی حِمّانی، از قیس بن ربیع، از ابوهارون عَبْدی، از ابوسعید خُدْری روایت کرده است: «رسول خدا ﷺ مردم را به علی فراخواند ... .» ـ تا پایان حدیث یاد شده از طریق ابونُعَیم در صفحهٔ ۲۳۲ ـ

سپس وی گوید: «طریق‌های این حدیث که به ابوسعید سعد بن مالک خُدْری انصاری منتهی شده، بسیار است.»

(۴۵۶)
۲۳۶/۱

۱۴. عِمادالدّین بن کثیر قُرَشی دمشقی شافعی (د. ۷۷۴).

وی (التّفسیر: ۱۴/۲) از طریق ابن‌مَرْدَوَیه، از ابوسعید خُدْری و ابوهریره، روایت کرده است: «این آیه در روز غدیر خمّ، در شأن علی نازل شد.»

نیز همو (البدایة و النّهایه: ۲۱۰/۵ [۲۳۲/۵]) حدیث ابوهریره را که از طریق خطیب بغدادی یاد شده، روایت نموده است. او را در آن جا، گفتاری است که در روزهٔ روز غدیر خمّ خواهد آمد.

۱۵. جلال‌الدّین سیوطی شافعی (د. ۹۱۱).

وی (الدّرّالمنثور: ۲۵۹/۲ [۱۹/۳]) از طریق ابن‌مَرْدَوَیه و خطیب و ابن‌عساکر، با لفظ یاد شده در روایت ابن‌مَرْدَوَیه، این خبر را آورده است.

همو (الإتقان فی علوم القرآن: ۳۱/۱ [۵۳/۱]) در شمارش آیات نازل شده در سفر، گوید: «از جملهٔ این آیات، آیهٔ ‹امروز دینتان را برایتان کامل کردم.› است که طبق روایت صحیح از عمر، در شب عرفه، یعنی جمعه‌ای در سال حجّة الوداع، نازل شد. این روایت را طریق‌های فراوان است؛ امّا ابن‌مَرْدَوَیه با ذکر سند از ابوسعید خُدْری روایت کرده است که آیهٔ یاد شده در روز غدیر خمّ نازل شد. همانند آن را نیز از حدیث ابوهریره نقل نموده که در آن آمده است: ‹آن روز ۱۸ ذی‌الحجّه بود و پیامبر ﷺ از حجّة الوداع بازمی‌گشت.› و این هر دو روایت نادرست هستند.»

اگر مراد او از نادرستی، اشکال سندی است، باید گفت که روایت ابوهریره نزد استادان فنّ حدیث دارای سند صحیح است و راویانش ثقه شمرده می‌شوند. این مطلب را در مبحث روزهٔ روز غدیر خمّ به تفصیل برخواهیم رسید. و امّا حدیث ابوسعید هم طریق‌های فراوان دارد؛ چنان که در گفتار حمُّوئی (فَرائِد السَّمطَین) گذشت. از این گذشته، روایت یاد شده به ابوسعید و ابوهریره اختصاص ندارد؛ بلکه دیدید که جابر بن عبدالله و تفسیرگر تابعی مجاهد مکّی و امام باقر و امام صادق ـ صلوات الله علیهما ـ آن را روایت نموده‌اند و اینان کسانی هستند که دانشوران بدانان اسناد نموده، به روایاتشان سر تسلیم فرومی‌آورند.

(۴۵۷) نیز از میان دانشوران و حافظان حدیث هم تنها ابن مَرْدَوَیه آن را روایت ننموده، بلکه دیدید که خود سیوطی (الدّرّالمنثور) نیز روایت خطیب و ابن عساکر را آورده وگروهی دیگر نیز با اسنادهای خویش آن را آورده‌اند، همچون حاکم نیشابوری و حافظ بیهقی و حافظ ابن ابی شَیبه و حافظ دارَقُطْنی و حافظ دیلمی و حافظ [ابوعلی] حدّاد. و اینان هرگز در درستی روایت اشکالی وارد نکرده‌اند.

امّا اگر مراد سیوطی آن است که روایت یاد شده با حدیثِ دالّ بر نزول آیه در عرفه تعارض دارد، باید گفت که وی در باطل شمردن یکی از دو طرف تعارض، دچار زیاده‌روی شده است. حتّی اگر وی یک طرف را از نظر خویش صحیح بشمارد، نمی‌تواند طرف دیگر
۲۳۷/۱ را باطل بداند؛ چنان که در تعارض دو حدیث اصل بر همین است؛ به ویژه در این جا که می‌توان میان دو حدیث جمع نمود ـ چنان که سبط ابن جوزی (تذکرة الخواصّ: ص۱۸[ص۳۰]) گفته است ـ یعنی می‌توان گفت که این آیه نیز مانند برخی دیگر از آیات، بیش از یک بار نازل شده است، همانند آیهٔ بسم الله الرّحمن الرّحیم که در مکّه نازل گشته و باز در مدینه نیز نازل شده است. آیات دیگری نیز چنین هستند که ذکرشان خواهد آمد.

از این فراتر، حدیث نزول این آیه در روز غدیر خمّ، با اخباری که از رازی و ابوالسّعود و دیگران آوردیم، تأیید می‌شود. به موجب این اخبار، پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیه، تنها ۸۱

یا ۸۲ روز در این جهان بزیست. ـ به صفحهٔ ۲۳۰ بنگرید. ـ سیوطی در این سخنِ بدون دلیل خویش، از ابن‌کَثیر تقلید نموده که در تفسیرش (۱۴/۲) پس از ذکر حدیث با هر دو طریق، آن‌ها را نادرست شمرده است. و در این میان، او که این ستم را آغاز نموده، ستم‌پیشه‌تر است.

۱۶. میرزا محمّد بَدَخشی.

وی (مفتاح النّجا فی مناقب آل العبا [برگهٔ ۳۴]) روایتی را که ابن‌مَرْدَوَیه با ذکر سند آورده و در صفحهٔ ۲۳۱ گذشت، آورده است.

پس از این همه، گفتار آلوسی بغدادی (روح المعانی: ۲۴۹/۲ [۶۱/۶]) به راستی شگفتی‌انگیز است: «شیعیان از ابوسعید خُدْری روایت نموده‌اند که این آیه در روز غدیر خمّ نازل شد، پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی ـ کرّم الله وجهه ـ فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› و چون آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ‹الله اکبر به پاس کامل ساختن دین و تمام کردن نعمت و خشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی ـ کرّم الله وجهه ـ پس از من.› و پوشیده نیست که این از دروغ‌های شیعیان است و سستی این خبر، خود، از آغاز بر دروغ بودنش گواهی می‌دهد.» (۴۵۸)

ما احتمال نمی‌دهیم که آلوسی از طریق‌های این حدیث و راویانش بی‌خبر بوده و نادانی‌اش سبب شده باشد که این روایت را تنها به شیعه نسبت دهد؛ بلکه انگیزه‌های شخصی‌اش سبب گشته تا در پیشگاه این حقیقت روشن، به فریبگری و چهره‌سازی پردازد. او گمان نداشته که پس از وی، کسی با آگاهی از کتاب‌ها و روایات اهل سنّت، به حساب این سخن برسد!

آیا کسی نیست تا از این مرد بپرسد که چرا این روایت را به شیعه اختصاص داده، حال آن که دیدید پیشوایان حدیث و تفسیر و تاریخ‌نویسان و... این حدیث را روایت کرده‌اند؟ آن گاه، باید دید که چرا وی تنها راوی این حدیث را ابوسعید دانسته است، در حالی که روایت ابوهریره و جابر بن عبدالله و مجاهد و امام باقر و امام صادق علیهما السلام هم در میان است؟

سپس باید پرسید که او چگونه سستی‌ای را در این حدیث دیده و آن را شاهد دروغ بودنش دانسته است. آیا این سستی از جهت لفظ است؟ این روایت همانند دیگر
۲۳۸/۱ احادیثِ روایت شده است؛ از هرگونه پیچش یا ضعف اسلوب یا بیان دشوار یا ناسازگاری درونی خالی است و با معیارهای ناب عربی انطباق دارد.

آیا از لحاظ معنایی، فرومایه است؛ حال آن که ضعف معنا در آن راه ندارد؟ البتّه ممکن است آلوسی بر آن باشد که هر چه در فضیلت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده، همگی سست و فرومایه است. این همان ادّعای کینه‌ورزانه‌ای است که صاحبش را به وادی نابودی می‌کشانَد. من نمی‌دانم؛ گناه شیعه چیست اگر روایت صحیحی نقل کنند
(۴۵۹) که روایات اهل سنّت نیز آن را تأیید می‌نماید؟ یا ایشان را گناهی نیست؛ بلکه این کینه‌ورز است که در وادی کین‌ورزی سرگردان است و با لجاجت، به شیعیان نسبت ناروا می‌دهد و ایشان را دروغ‌زن می‌شمارد. ما می‌توانیم هم‌اینک روایات پست و فرومایه‌ای را که او، خود، درکتاب پرحجمش آورده، یکایک بازگوییم تا بررسندهٔ منصف، پَست و بلند را از هم بازشناسد. امّا کریمانه بر این کار او می‌گذریم!

«چنین نیست؛ بلکه آن پند و یادکردی است که هرکس خواهد، پند گیرد؛ و پند نمی‌پذیرند مگر آن که خداوند بخواهد.» [مدّثّر/۵۴-۵۶]

239/1
(460)

عذابِ واقع شونده

از آیات فروآمده پس از ماجرای غدیر، سخن خداوند تعالی در سورهٔ معارج است: «خواهنده‌ای، عذابی واقع‌شونده را درخواست کرد؛ همان که کافران را از آن بازدارنده‌ای نیست؛ عذابی از سوی خداوند که صاحب عروجگاه‌ها است.» [معارج/۱-۳] ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ۝١ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ۝٢ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ۝٣﴾

شیعیان، نزول این آیه دربارهٔ غدیر را باور دارند و این، نکته‌ای است که در کتاب‌های تفسیر و حدیث دانشوران قابل اعتنای اهل سنّت نیز آمده است. اکنون عبارات ایشان ذکر می‌گردد:

۱. حافظ ابوعُبَید هَرَوی (د. ۲۲۳/۲۲۴ در مکه).

شرح حال او در صفحهٔ ۸۶ گذشت.

وی (غریب القرآن) گوید: «چون رسول خدا ﷺ در غدیر خمّ آن سخنان را ابلاغ نمود و آوازهٔ آن در همه جا پیچید، جابر[1] بن نَضْر بن حارث بن کَلْدهٔ عبدری نزد وی آمد و گفت: ‹ای محمّد! از جانب خداوند به ما فرمان دادی که گواهی دهیم هیچ معبودی جز خداوند

۱. در روایت ثَعْلبی که خواهد آمد و دانشوران بسیار آن را نقل نموده‌اند، این نام به صورت «حارث بن نُعمان فِهْری» آمده است. بعید نیست که همین صورت حاضر، یعنی جابر بن نَضْر، صحیح باشد؛ زیرا این جابر کسی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به فرمان رسول خدا، پدرش را که در نبرد بدر بزرگ اسیر گشته بود، دست بسته به قتل رسانْد ـ چنان که در صفحهٔ ۲۴۱ خواهد آمد ـ و در آن روزگار، هنوز مردم از دوران جاهلیّت چندان فاصله نگرفته بودند و به همین سبب، در پی انتقام و خون‌خواهی‌های جاهلی، آتش کینه در دلشان شعله می‌کشید.

نیست و تو رسول خدایی؛ و نیز به نماز و روزه و حج و زکات فرمانمان دادی؛ و ما نیز فرمانت را پذیرفتیم. آن گاه، به این راضی نشدی؛ چندان که بازوی پسرعمویت را برافراشتی و او را برما برتری بخشیدی و گفتی: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است." آیا این سخن از جانب خود تو است یا از سوی خداوند؟› رسول خدا فرمود: ‹به خداوندی که معبودی جز او نباشد، این سخن از سوی خداوند است.›

آن گاه، جابر به سوی مرکب خود روی کرد و گفت: ‹بارخدایا! اگر آن چه محمّد گوید، راست باشد، بر ما از آسمان سنگی ببار یا عذابی دردناک نازل گردان.› و هنوز به مرکبش نرسیده بود که خداوند سنگی بر وی بزد که از سرش درون شد و از پشتش بیرون گشت و او
(۴۶۱) را بکُشت. سپس خداوند این آیه را نازل فرمود: ‹خواهنده‌ای، عذابی واقع‌شونده را درخواست کرد؛ ... .›» [معارج/۱ - ۳]

۲. ابوبکر نقّاش موصلی بغدادی (د. ۳۵۱).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۰۴ گذشت.

وی (شفاء الصّدور) حدیث ابوعُبَید را که گذشت، ذکر نموده، با این تفاوت که به جای
۲۴۰/۱ جابر بن نَضْر، حارث بن نُعمان فِهْری آورده ـ چنان که در روایت ثَعْلبی خواهد آمد ـ و به گمان من، این تصحیحی است که از نزد خویش انجام داده است.

۳. ابواسحاق ثَعْلبی نیشابوری (د. ۴۲۷ / ۴۳۷).

او (الکشف و البیان [برگهٔ ۲۳۴]) گوید:

«از سفیان بن عُیَیْنه پرسیدند که این سخن خداوند دربارهٔ که نازل شده است: ‹خواهنده‌ای، عذابی واقع‌شونده را درخواست کرد.›

سفیان به آن پرسنده[۱] گفت: ‹دربارهٔ مطلبی از من پرسیدی که پیش از تو هیچ کس دربارهٔ آن از من نپرسیده بود. پدرم، از جعفر بن محمّد، از پدرانش ـ صلوات‌الله علیهم ـ روایت

۱. طبق روایت فرات بن ابراهیم کوفی (التّفسیر [ص۱۹۰]) و نیز کَراجَکی (کنز الفوائد) این پرسنده حسین بن محمّد خارقی بوده است.

کرده است که چون رسول خدا در غدیر خمّ بود، مردم را فراخوانْد؛ ایشان گردآمدند و پیامبر دست علی را برگرفت و فرمود: "هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است." این سخن رواج یافت و درهمه سوی پیچید و به حارث بن نُعمان فِهْری رسید. وی، سوار بر ماده شتری، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد تا به ابطح[۱] رسید. پس از شترش فرود آمد و آن را خوابانید وگفت: "ای محمّد! از جانب خداوند به ما فرمان دادی که گواهی دهیم هیچ معبودی جز خداوند نیست؛ و تو رسول خدایی؛ و ما پذیرفتیم؛ و نیز به نمازهای پنجگانه فرمانمان دادی؛ و ما پذیرفتیم؛ و هم به زکات امرمان کردی؛ و ما پذیرفتیم؛ و همچنین به روزهٔ یکماهه دستورمان دادی؛ و ما پذیرفتیم؛ و نیز به حج فرمانمان دادی؛ و ما پذیرفتیم. آن گاه، به این راضی نشدی؛ چندان که دوبازوی پسرعمویت را برافراشتی و او را بر ما برتری بخشیدی وگفتی: هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. آیا این سخن از جانب خود تو است یا از سوی خداوند؟" رسول خدا فرمود: "به خداوندی که معبودی جز او نباشد، این سخن از سوی خداوند است." (۴۶۲)

آن گاه، جابر به سوی مرکب خود روی کرد وگفت: "بارخدایا! اگر آن چه محمّد گوید، راست باشد، بر ما از آسمان سنگی ببار یا عذابی دردناک نازل گردان." و هنوز به مرکبش نرسیده بود که خداوند سنگی بروی بزد که از سرش درون شد و از پشتش بیرون گشت و او را بکشت. سپس خداوند این آیه را نازل فرمود: "خواهنده‌ای، عذابی واقع‌شونده را درخواست کرد."»

۴. حاکم ابوالقاسم حَسْکانی.

شرح حال او در صفحهٔ ۱۱۲ گذشت.

او (دعاء الهداة الی اداء حقّ الموالاة) گوید:

«این روایت را بر ابوبکر محمّد بن محمّد صیدلانی برخواندم و او آن را تأیید نمود؛ روایتی از ابومحمّد عبدالله بن احمد بن جعفر شَیبانی، از عبدالرّحمان بن حسین اسدی،

۱. در بارهٔ ابطح، به گسترده‌ترین گونه سخن خواهد رفت؛ ان شاء الله تعالی.

از ابراهیم بن حسین کسائی ـ ابن دیزیل ـ از فَضل بن دُکَین، از سفیان بن سعید ثوری، از منصور[1]، از ربعی[2]، از حُذَیفة بن یمان؛ که رسول خدا ﷺ دربارهٔ علی علیه‌السلام فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.›

۲۴۱/۱ نُعمان بن مُنذر ـ در ثبت این نام، اشتباهی رخ داده است ـ فِهْری به پیامبر گفت: ‹این را خود گفته‌ای یا فرمانی است از سوی پروردگارت؟› فرمود: ‹نه؛ این از سوی پروردگار من است.› گفت: ‹بارخدایا! فرود آور ـ در نسخه‌ها چنین است ـ بر ما، سنگی از آسمان!›
(۴۶۳) و هنوز به مرکبش نرسیده بود که سنگی بر وی فرو افتاد و خونش را جاری ساخت و وی مرده بر زمین افتاد. پس خداوند تعالی این آیه را نازل فرمود: ‹خواهنده‌ای، عذابی واقع‌شونده را درخواست کرد.›»[3]

نیز همو از ابوعبدالله شیرازی، از ابوبکر جَرْجَرائی، از ابواحمد بصری، از محمّد بن سهل، از زید بن اسماعیل ـ هم‌پیمان انصار ـ از محمّد بن ایّوب واسطی، از سفیان بن عُیَیْنه، از جعفر بن محمّد صادق، از پدرانش علیهم‌السلام روایت کرده است:

«چون رسول خدا در غدیر خمّ، علی را به ولایت تعیین کرد و فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› این سخن پراکنده شد و در همه سوی پیچید. نُعمان بن حارث فِهْری نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ‹از جانب خداوند به ما فرمان دادی که گواهی دهیم هیچ معبودی جز خداوند نیست و تو رسول خدایی؛ و نیز به جهاد و حج و روزه و نماز و زکات فرمانمان دادی؛ و ما همه را پذیرفتیم. آن گاه، به این راضی نشدی؛ چندان که این جوانک را تعیین نمودی و گفتی: "هر که من بر

---

۱. منصور بن مُعتمِر بن ربیعهٔ کوفی، از رِبعی بن حِراش روایت می‌کند. همگان ثقه بودنش را پذیرفته‌اند. در ۱۳۲ درگذشت. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۱۲۷/۱ [۱۴۲/۱]) از او یاد نموده و وی را امام حافظ دانشور حجّت خوانده است.

۲. رِبعی بن حِراش، ابومریم کوفی (د. ۱۰۰/۱۰۱/۱۰۴) از راویان دو صحیح [بخاری و مسلم] است. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۶۰/۱ [۶۹/۱]) گوید: «همگان بر وثاقت و پیشوایی و حجّت بودنش اتّفاق دارند.»

۳. سند این حدیث، صحیح است و راویانش همه ثقه هستند.

وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.“ آیا این سخن از جانب خود تو است یا از سوی خداوند؟› رسول خدا فرمود: ‹به خداوندی که معبودی جز او نباشد، این سخن از سوی خداوند است.›

آن گاه، نُعمان بن حارث روی برگرداند و گفت: ‹بارخدایا! اگر آن چه محمّد گوید، از سوی تو باشد، بر ما از آسمان سنگی ببار.› خداوند سنگی بر وی بزد که از سرش درون شد و او را بکشت. سپس خداوند این آیه را نازل فرمود: ‹خواهنده‌ای، عذابی واقع‌شونده را درخواست کرد؛ همان که کافران را از آن بازدارنده‌ای نیست؛ عذابی از سوی خداوند که صاحب عروجگاه‌ها است.›»

۵. ابوبکر یحیی قُرْطُبی[۱] (د. ۵۶۷).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۱۵ گذشت.

(۴۶۴) وی (الجامع لأحکام القرآن [۱۸/ ۱۸۱]) در تفسیر سورهٔ معارج آورده است: «چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› نَضْر بن حارث[۲] به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ‹ما را از سوی خداوند به دو شهادت [گواهی به یگانگی خداوند و پیامبری خودت] و نماز و زکات امر کردی و آن گاه، به این هم راضی نشدی و پسرعمویت را بر ما برتری بخشیدی. آیا این فرمان خداوند است یا خود، فرمان داده‌ای؟› فرمود: ‹به خداوندی که معبودی جز او نباشد، سوگند که از سوی خدا است.›
۲۴۲/۱ او روی برگرداند و گفت: ‹بارخدایا! اگر این حق است، و از جانب تو بر ما سنگی از آسمان بباران!› پس سنگی از آسمان بر وی فرو افتاد و وی را بکشت.»

---

۱. قُرْطُبی مؤلّف کتاب الجامع لأحکام القرآن، مشهور به تفسیر قُرْطُبی، ابوعبدالله محمّد بن احمد بن ابی‌بکر بن فرح (د. ۶۷۱) است. (ط.)

۲. وی نَضْر بن حارث بن کَلْدة بن عبدمناف بن کلدار است. در این خبر اشتباهی رخ داده است؛ زیرا نَضْر در نبرد بدر بزرگ اسیر گشت و از آن جا که سخت به رسول خدا دشمنی می‌ورزید، پیامبر فرمان داد که او را بکشند. پس امیرالمؤمنین او را دست بسته بکشت؛ چنان که در این مآخذ آمده است: السّیره تألیف ابن‌هشام (۲/ ۲۸۶ [۲/ ۲۹۸])؛ تاریخ طبری (۲/ ۲۸۶ [۲/ ۴۵۹])؛ تاریخ یعقوبی (۲/ ۳۴ [۲/ ۴۶])؛ و جز آن‌ها.

۶. شمس الدّین ابوالمظفّر سبط ابن جوزی حنفی (د. ۶۵۴).

وی (تذکرة الخواصّ: ص۱۹ [ص۳۰]) به نقل از ابواسحاق ثَعْلبی (التّفسیر) با ذکر سند، آورده است که چون حدیث ولایت از پیامبر صادر گشت، در همه سوی پیچید و در همهٔ سرزمین‌ها
(۴۶۵) پراکنده شد. این خبر به حارث بن نُعمان فِهْری رسید. سوار بر ماده شتری نزد پیامبر آمد. شترش را کنار درِ مسجد[1] خوابانید و زانوی آن ببست و به مسجد درون شد و مقابل رسول خدا ﷺ زانو زد و گفت: «ای محمّد! به ما فرمان دادی که گواهی دهیم هیچ معبودی جز خداوند نیست و تو رسول خدایی؛ و نیز به نمازهای پنجگانهٔ روز و شب و روزهٔ ماه رمضان و حجّ خانهٔ خدا و پرداخت زکات مال‌هایمان فرمانمان دادی؛ و ما همه را پذیرفتیم. آن گاه، به این راضی نشدی؛ چندان که دو بازوی پسر عمویت را برافراشتی و او را بر مردم برتری بخشیدی و گفتی: ‹هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› آیا این سخن از جانب خود تو است یا از سوی خداوند؟» رسول خدا در حالی که چشمانش سرخ شده بود، سه بار فرمود: «به خداوندی که معبودی جز او نباشد، این سخن از سوی خداوند است، نه از جانب من.»

آن گاه، حارث برخاست و گفت: «بارخدایا! اگر آن چه محمّد گوید، راست باشد، بر ما از آسمان سنگی ببار یا عذابی دردناک نازل گردان.» خدای را سوگند که هنوز به مرکبش نرسیده، خداوند سنگی از آسمان بر وی بزد که از سرش درون شد و از پشتش بیرون گشت و او را بکشت. سپس خداوند این آیات را نازل فرمود: «خواهنده‌ای، عذابی واقع‌شونده را درخواست کرد.»

۷. شیخ ابراهیم بن عبدالله یمنی وَصّابی شافعی.

وی (الإکتفاء فی فَضل الأربعة الخلفاء) حدیث ثَعْلبی را که در صفحهٔ ۲۴۰ یاد شد، روایت کرده است.

---

۱. به قرینهٔ برخی روایات، شاید این مسجد همان مسجد رسول خدا در غدیر خمّ باشد. [امّا پیدا است که مقصود، مسجد پیامبر ﷺ در مدینه است؛ زیرا به موجب روایات، این رخداد هنگامی بود که خبر غدیر در همه جا پیچید و این تنها پس از گذشت روزهایی و بازگشت حُجّاج به وطن‌های خویش و رواج یافتن آن خبر در میان قبیله‌ها، امکان‌پذیر است. (ط.)]

۸ . شیخ الاسلام حمُّوئی (د. ۷۲۲).

او (فَرائِد السَّمطَین: باب پانزدهم [۸۲/۱]) از شیخ عِمادالدّین [عبد]الحافظ بن بدران ـ در شهر نابلس، با اجازهٔ روایت ـ با اجازه از قاضی جمال‌الدّین عبدالقاسم بن عبدالصّمد انصاری، با اجازه از عبدالجبّار بن محمّد خواری بیهقی، با اجازهٔ امام ابوالحسن علی بن احمد واحدی، از استادش ابواسحاق ثَعْلبی در تفسیرش ـ به نحو قراءت بروی ـ روایت کرده است که از سفیان بن عُیَیْنه پرسیدند: «آیهٔ ‹خواهنده‌ای، عذابی واقع‌شونده را درخواست کرد.› دربارهٔ چه کسی نازل شده است؟» او گفت: « ... ـ همان حدیث ثَعْلبی که در صفحهٔ ۲۴۰ یاد شد ـ.» (۴۶۶)

۹ . شیخ محمّد زرندی حنفی.

شرح حال او در صفحهٔ ۱۲۵ گذشت.

در دو کتابش، معراج الوصول؛ و نظم درر السّمطین [ص۹۳] این روایت را آورده است. ۲۴۳/۱

۱۰ . شهاب‌الدّین احمد دولت‌آبادی (د. ۸۴۹).

او (هدایة السّعداء: جلوهٔ دوم از هدایت هشتم) روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری نما و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه.» یکی از کافران که در زمرهٔ خوارج[1] بود، این سخن را شنید و نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و گفت: «ای محمّد! آیا این سخن از نزد خودت است یا از جانب خداوند؟» فرمود: «این سخن از جانب خداوند است.» آن کافر از مسجد بیرون شد و بر آستانهٔ در ایستاد و گفت: «اگر آن چه محمّد گوید، راست باشد، بر من سنگی از آسمان فروفرست!» پس سنگی فرود آمد و سرش را خرد کرد و این آیات نازل گشت: «خواهنده‌ای، ... .»

۱۱ . نورالدّین ابن صَبّاغ مالکی مکی (د. ۸۵۵).

وی این حدیث را در کتاب الفصول المهمّه (ص۲۶ [ص۴۱]) آورده است. (۴۶۷)

---

۱. مراد وی از خوارج، معنای اعم آن است؛ یعنی هر کس که با حجّت روزگار خویش، خواه پیامبر باشد و خواه جانشین او، نبرد کند یا در برابرش بایستد.

۱۲. سیّد نورالدّین حسنی سَمْهودی شافعی (د. ۹۱۱).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۳۳ گذشت.

وی این حدیث را در جواهر العِقْدَین [برگهٔ ۱۷۹] آورده است.

۱۳. ابوالسُّعود عِمادی[1] (د. ۹۸۲).

او (إرشاد العقل السّلیم إلی مزایا القرآن الکریم: ۸/ ۲۹۲ [۹/ ۲۹]) آورده است: «گفته‌اند که خواهندهٔ این عذاب، حارث بن نُعمان فِهْری بوده است. و این بدان سان بوده که چون این سخن رسول خدا ﷺ دربارهٔ علی ؑ به وی رسید: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› گفت: ‹بارخدایا! اگر آن چه محمّد گفته، درست باشد، پس سنگی از آسمان بر ما فروفرست!› آن گاه، بی‌درنگ خداوند تعالی او را با سنگ بزد و آن سنگ بر مغزش فرود آمد و از پایین‌تنه‌اش بیرون آمد و او همان دم درگذشت.»

۱۴. شمس‌الدّین شِرْبینی قاهری شافعی (د. ۹۷۷).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۳۵ گذشت.

او (السّراج المنیر: ۴/ ۳۶۴ [۴/ ۳۸۰]) گوید:

«در این که خواهندهٔ عذاب چه کسی بوده، اختلاف است. ابن عبّاس، او را نَضْر بن حارث دانسته و برخی هم وی را حارث بن نُعمان شمرده‌اند. و این، آن گاه بوده که این سخن پیامبر ﷺ: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› به وی رسید؛
۲۴۴/۱ پس بر ماده‌شترش سوار شد و آمد تا مرکبش را در ابطح فرود آورْد. آن گاه، گفت: ‹ای محمّد! به ما فرمان دادی که گواهی دهیم هیچ معبودی جز خداوند نیست و تو رسول خدایی؛
(۴۶۸) و نیز به نمازهای پنجگانه و پرداخت زکات مال‌هایمان و روزهٔ ماه رمضان در هر سال و حج فرمانمان دادی؛ و ما همه را پذیرفتیم. آن گاه، به این راضی نشدی؛ چندان که پسرعمویت را

---

۱. مولا محمّد بن محمّد بن مصطفی حنفی (ز. ۸۹۸) در روستایی نزدیک قسطنطنیه [= استانبول] زاده شد و پس از فراگیری دانش، به سِمَت قضاوت و فتوا منصوب شد و در سِمَت مفتی قسطنطنیه، به سال ۹۸۲ در همان جای وفات یافت. ابوالفلاح (شذرات الذّهب: ۸/ ۳۹۸-۴۰۰ [۱۰/ ۵۸۴]) شرح حال وی را آورده است.

برما برتری بخشیدی. آیا این ازجانب خود تواست یا ازسوی خداوند تعالی؟› رسول خدا فرمود: ‹به خداوندی که معبودی جزاو نباشد، این ازسوی خداوند است.›

آن گاه، حارث برخاست وگفت: ‹بارخدایا! اگرآن چه محمّد گوید، راست باشد، بر ما ازآسمان سنگی بباریا عذابی دردناک نازل گردان.› خدای را سوگند که هنوزبه مرکبش نرسیده، خداوند سنگی ازآسمان بروی بزد که ازسرش درون شد وازپشتش بیرون گشت واورا بکشت. سپس خداوند این آیات را نازل فرمود: ‹خواهنده‌ای، ... است.›»

۱۵. سیّد جمال‌الدّین شیرازی (د. ۱۰۰۰).[۱]

وی (الأربعین فی مناقب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام [ص۴۰]) گفته است: «حدیث سیزدهم ازجعفر بن محمّد، ازپدران بزرگوارش چنین است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درغدیرخمّ مردم را فراخوانْد وچون گِردآمدند، دست علی را برگرفت وفرمود: ‹هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای اواست. بارخدایا! دوست بدارویاری کن هرکه اورا دوست بدارد ویاری کند؛ ودشمنی ورزبا هرکه با اودشمنی ورزد؛ ویاریگرش را یاری نما وهرکه یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه؛ وحق را برمحوراوبگردان؛ ـ وطبق روایتی، افزود: ـ بارخدایا! اورا یاری نما وبا او، دیگران را یاری کن؛ وبروی رحمت آوروبا او، بردیگران رحمت آور؛ واورا یاور باش وبا او، دیگران را یاورباش.› این سخن درهمه جا وهرسرزمینی پیچید وبه حارث بن نُعمان فِهْری رسید. وی، سواربرماده‌شتری نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و... ـ تا پایان حدیث ثَعْلبی ـ.»

۱۶. شیخ زین‌الدّین مُناوی شافعی (د. ۱۰۳۱).

شرح حال اودرصفحهٔ ۱۳۸ گذشت.

وی (فیض القدیرفی شرح الجامع الصّغیر: ۶/۲۱۸) درشرح حدیث ولایت، این خبررا روایت کرده است.

---

۱. درمتن، از این جا، در شمارش پس و پیشی رخ داده که ما اصلاح شدهٔ آن را آورده‌ایم.(م.)

(۴۶۹) **۱۷. سیّد ابن عَیْدَروس حسینی یمنی (د. ۱۰۴۱).**

شرح حال او در صفحهٔ ۱۳۸ گذشت.

وی (العِقد النّبوی و السّر المصطفوی) این حدیث را روایت کرده است.

۱۸. شیخ احمد بن باکثیر مکی شافعی (د. ۱۰۴۷).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۳۹ گذشت.

او (وسیلة المآل فی عدّ مناقب الآل [ص۱۱۹ و ۱۲۰]) این حدیث را روایت کرده است.

۱۹. شیخ عبدالرّحمان صَفُّوری.

وی (نُزهَة المجالس: ۲/ ۲۴۲ [۲/ ۲۰۹]) حدیث قُرْطُبی را نقل کرده است.

۲۰. شیخ برهان‌الدّین[1] علی حَلَبی شافعی (د. ۱۰۴۴).

وی (السّیرة الحلبیّه: ۳/ ۳۰۲ [۳/ ۲۷۴]) این خبر را روایت کرده و گفته است: «چون این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله : ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› در همه جا و همه سوی پیچید، به حارث بن نُعمان فِهْری رسید. او به مدینه درآمد و مرکبش را بر در مسجد فروخوابانید. پس در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود و اصحاب گرداگردش را گرفته
۲۴۵/۱ بودند، درون شد و پیش آمد تا مقابل رسول خدا نشست و گفت: ‹ای محمّد! ... .› ـ تا پایان لفظ سبط ابن جوزی که در صفحهٔ ۲۴۲ یاد شد. ـ»

۲۱. سیّد محمود بن محمّد قادری مدنی.

وی (الصّراط السّویّ فی مناقب آل النّبیّ) گفته است: «بارها این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردیم: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است ... .› گفته‌اند که حارث بن
(۴۷۰) نُعمان که مسلمان بود، چون این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را شنید، در نبوّت وی شک کرد و گفت: ‹بارخدایا! اگر آن چه محمّد گوید، راست باشد، سنگی از آسمان بر ما فرود آور یا

---

۱. درستِ آن، نورالدّین است؛ چنان که در شرح حال وی در شمارهٔ ۳۱۰ از دانشوران روایت کنندهٔ حدیث غدیر گذشت. (غ.)

عذابی دردناک بر ما بفرست.› سپس رهسپار شد تا بر مرکب خویش سوار گردد. هنوز حدود سه قدم برنداشته بود که خداوند سنگی بروی بزد که بر سرش فرود آمد و از پشتش بیرون شد و او را بکشت. آن گاه، خداوند این آیات را نازل فرمود: ‹خواهنده‌ای، عذابی واقع‌شونده را درخواست کرد؛ ... .›»

۲۲. شمس‌الدّین حنفی شافعی (د. ۱۱۸۱).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۴۴ گذشت.

وی در شرح کتاب الجامع الصّغیر سیوطی (۲/۳۸۷) در شرح این سخن پیامبر ﷺ: «هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.» آورده است که چون یکی از صحابه این سخن را شنید، گفت: «آیا رسول خدا را همین کافی نبود که ما شهادت بر زبان رانیم و نماز بگزاریم و زکات دهیم ... تا این که فرزند ابوطالب را هم بر ما برتری بخشید؟ آیا این سخن از سوی خود تو است یا از جانب خداوند؟» فرمود: «سوگند به خداوندی که معبودی جز او نباشد، این از جانب خدا است.» و این، دلیل بزرگیِ فضیلت علی علیه‌السلام است.

۲۳. شیخ محمّد صدر العالم سبط، شیخ ابوالرّضا.

او (معارج العُلی فی مناقب المرتضی) گوید: «روزی رسول خدا ﷺ فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد.› یکی از کافران که در زمرهٔ خوارج بود، این سخن را شنید و نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ‹ای محمّد! آیا این سخن از نزد خودت است یا از جانب خداوند؟› فرمود: ‹این سخن از جانب خداوند است.› آن کافر از مسجد بیرون شد و بر آستانهٔ در ایستاد و گفت: ‹اگر آن چه محمّد گوید، راست باشد، بر من سنگی از آسمان فرو فرست!› پس سنگی فرود آمد و سرش را خُرد کرد.»

۲۴. شیخ محمّد محبوب العالم.

او این خبر را در تفسیرش، مشهور به تفسیر شاهی، روایت کرده است.

۲۵. ابوعبدالله زُرْقانی مالکی (د. ۱۱۲۲).

وی (شرح المواهب اللّدنّیّه: ۷/ ۱۳) حدیث یاد شده را آورده است.

(۴۷۱) **۲۶. شیخ احمد بن عبدالقادر حِفْظی شافعی.**

او (ذخیرة المآل فی شرح عقد جواهر اللآل) این حدیث را ذکر کرده است.

۲۴۶/۱ **۲۷. سیّد محمّد بن اسماعیل یمانی (د. ۱۱۸۲).**

وی (الرّوضة النّدیّه فی شرح التّحفة العلویّه [ص۱۵۶]) روایت یاد شده را آورده است.

۲۸. سیّد مؤمن شِبْلَنْجی شافعی مدنی.

او (نور الأبصار فی مناقب آل بیت النّبیّ المختار: ص۷۸ [ص۱۵۹]) این خبر را ذکر کرده است.

۲۹. استاد شیخ محمّد عبده مصری (د. ۱۳۲۳).

وی (المنار: ۶/ ۴۶۴) این حدیث را از ثَعْلبی آورده و با چکیدهٔ همان ایرادات ابن تیمیّه ـ از نادرستی این ایرادات آگاه خواهید شد ـ بر آن اشکال کرده است.

«اگر تکذیب کنید، [بدانید که] امّت هایی پیش از شما نیز تکذیب کردند؛ و رسول را جز پیام رسانیِ روشنگر وظیفه ای نباشد.» [عنکبوت/۱۸]

(۴۷۲)
۲۴۷/۱

نگاهی به حدیث یاد شده

دانستید که تفسیر و حدیث دربارهٔ سبب نزول این آیه، هماهنگند و متون و اسناد احادیث نیز بر اثبات روایت یاد شده دلالت دارند و بدان گردن می‌نهند. از این گذشته، از دیرباز، شاعران هم آن را به سلسلهٔ نظم کشیده‌اند؛ همچون ابومحمّد عَونی غَسّانی ـ شرح حال وی در بخش شاعران سدهٔ چهارم خواهد آمد ـ که چنین سروده است:

رسول خدا می‌گوید: «این علی امروز برای امّت من، مولی است. پروردگارا! آن چه را گفتم، بشنو [و شاهد باش].»

دشمنی حق‌ستیز و نفاق‌پیشه، با قلبی دردمند [از کین و بیمار،] رسول خدا را ندا داد:

«آیا این امر، از سوی پروردگار ما است؟ یا خود، آن را ساخته [و پرداخته]ای؟» پاسخ داد: «معاذ الله! از پیش خود، چیزی نساخته و نیاورده‌ام.»

پس دشمنِ خدا گفت: «بارخدایا! اگر این امر همان‌گونه که او گفت، حقّ [و از سوی تو] است، پس عذابی بر من درافکن!»

بی‌درنگ، به جرم کفرورزی‌اش، با سنگی از کرانهٔ آسمان، کیفر شد؛ پس به رو در خاک بیفتاد و در مرگ‌گاهش قرار گرفت.

شاعری دیگر نیز در ارجوزهٔ خویش چنین آورده است:

آن چه دربارهٔ [ولایت] او بر حارث نُعمان رفت، از روشن‌ترین برهان‌ها است؛

بنا بر برگزیده شدن علی برای رهبریِ امّت [از سوی خداوند]. و از همین‌جا و همین امر، او را ناخشنود و اندوهگین ساخت؛

چندان که پر خشم از شدّت کین، به مدینه نزد پیامبر درآمد؛
و گفت آن چه را که گفت از سخنان [کفرآمیز]! پس به عذاب گرفتار آمد و کیفری عبرت‌آموز دید.

من از دوست و دشمن، هیچ کس را نیافته‌ام که بر این حدیث ایرادی وارد نماید یا در نقل آن اشکال کند؛ زیرا همگان، راویان آن را ثقه یافته و بدان گردن نهاده‌اند. تنها کسی که
(۴۷۳) زبان به ایراد گشوده، ابن تیمیّه[1] (منهاج السّنّه: ۱۳/۴) است که وجوهی را در باطل‌شماری این حدیث ذکرکرده و بدین سان، از بدنهادی خود پرده برداشته؛ چنان که عادت او است که در هر زمینهٔ مورد توافق تمام فرقه‌های مسلمانان، به لاف‌زنی و خودنمایی پردازد. اکنون ایرادهای وی را به اختصار بیان کرده، بدان‌ها پاسخ می‌دهیم:

اشکال نخست

۲۴۸/۱ همگان اتّفاق دارند که رویداد غدیر خمّ در بازگشت رسول خدا ﷺ از حجّة الوداع رخ داده؛ حال آن که طبق این حدیث، چون این خبر در همه جا پیچید، حارث در ابطحِ مکّه، نزد پیامبر ﷺ آمد. به قاعده، این ماجرا باید در مدینه اتّفاق افتاده باشد؛ امّا سازندهٔ روایت حتّی از تاریخ رویداد غدیر خمّ هم آگاه نبوده است!

پاسخ:

یک. در روایت حَلَبی (السّیرة الحلبیّه [۲۷۴/۳])؛ سبط ابن جوزی (تذکرة الخواصّ [ص۳۰])؛ و شیخ محمّد صدرالعالم (معارج العُلی) گذشت که آمدن آن خواهندهٔ عذاب، در مسجد بوده است؛ اگر مراد، مسجد مدینه باشد. نیز حَلَبی تصریح نموده که او در مدینه بوده؛ امّا ابن تیمیه بدین‌ها عنایت ننموده، با قطعیّت، به ساختگی بودن این روایت حکم کرده است!

---

۱. عادت وی آن بوده است که ضروریّات را انکار نماید و مسلمانان را متّهم نموده، کافر و گمراه بشمارد. به همین سبب، از آغاز بدعت‌هایش تا امروز، همواره دانشوران بزرگ اهل سنّت بر وی حمله آورده‌اند. کافی است سخن شوکانی (البدر الطّالع: ۲۶۰/۲) را بیاوریم: «محمّد بخاری حنفی (د. ۸۴۱) وی را بدعت‌گذار و آن گاه، کافر شمرده و در مجلس خویش تصریح نموده که هر کس ابن تیمیّه را شیخ الإسلام بخوانَد، کافر است.»

دو. وی از حقیقت لغت خبر نداشته و شاید هم تعصّب کورد لانه‌اش سبب گشته که میان او و حقیقت پرده‌ای افتد و بدین ورطه درافتد. او پنداشته که ابطح تنها به حوالی مکّه گویند؛ حال آن که اگر به کتاب‌های حدیث و فرهنگ‌نامه‌های لغت و جغرافیا و ادبیّات مراجعه می‌کرد، در آن‌ها می‌یافت که مراد از ابطح، هر سیلراهۀ دارای ریگزاری است؛ و نیز درمی‌یافت که در اشاره به برخی از مصادیق آن گویند: «از جملۀ آن‌ها بطحای مکّه است.» [نه این که بطحا، مخصوص مکّه باشد]؛ و آگاه می‌شد که هر سیلراهۀ دارای این ویژگی را ابطح گفته‌اند؛ و هیچ مانعی در میان نیست که سرزمین‌ها و هامون‌های مختلف دارای ابطح باشند.

بخاری (الصّحیح: ۱۸۱/۱ [۵۵۶/۲])؛ و مسلم (الصّحیح: ۳۸۲/۱ [۱۵۴/۳]) از عبدالله بن عمر روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ در بطحای ذوالحلیفه فرود آمد و نماز گزارْد. نیز در هر دو صحیح[۱]، از نافع روایت شده است که ابن‌عمر هرگاه از حج یا عمره بازمی‌گشت، در بطحای ذوالحلیفه، همان جای که پیامبر ﷺ فرود آمده بود، فرود می‌آمد. (۴۷۴)

در صحیح مسلم (۳۸۲/۱ [۱۵۵/۳]) از عبدالله بن عمر روایت شده است که رسول خدا ﷺ شبانگاهان برای استراحت در ذوالحلیفه فرود آمد و به وی گفتند: «در بطحای مبارکی فرود آمده‌ای.»

در إمتاع الأسماع مَقْریزی [ص۵۳۴] و جز آن، آمده است که پیامبر ﷺ چون از مکّه بازمی‌گشت، از استراحتگاه ابطح به مدینه درمی‌آمد و یک بار که در استراحتگاه خود در میان سیلراهه بود، به وی گفتند: «در بطحای مبارکی هستی.»

در صحیح بخاری (۱۷۵/۱ [۱۸۳/۱]) از ابن‌عمر روایت شده است که رسول خدا ﷺ به هنگام عمره، در ذوالحلیفه فرود می‌آمد و نیز در حجّش، زیر درختی سایه‌گستر در مکان مسجد ذوالحلیفه نزول نمود و همچنین آن گاه که از نبردی ـ که در آن مسیر بود ـ یا حج

۱. صحیح مسلم: ۱۵۴/۳؛ صحیح بخاری: ۵۵۶/۲. (غ.)

۲۴۹/۱ و عمره‌ای بازمی‌گشت، به سوی میانهٔ سیلراهه پایین می‌رفت و چون از سیلراهه برمی‌آمد، بر شنزار کنارهٔ شرقی‌اش فرود می‌آمد و تا صبحگاهان در آن جا استراحت می‌کرد؛ و در آن جا، آبگاهی بود که عبدالله درکنارش نماز می‌گزارْد و در وسط آن، تلی از رمل بود که رسول خدا ﷺ در آن نماز می‌نهاد و سیل، آن را در کف سیلراهه گسترانیده بود … .

در روایت ابن زباله آمده است که چون پیامبر ﷺ از میانهٔ سیلراهه برآمد، بر شنزار کنارهٔ شرقی آن فرود آمد.

در مصابیح السّنّه تألیف بَغَوی (۸۳/۱ [۵۶۰/۱]) از قاسم بن محمّد نقل شده است: «نزد
(۴۷۵) عایشه رضی‌الله‌عنها رفتم وگفتم: ‹ای مادر! مزار پیامبر ﷺ را به من نشان بده.› وی سه قبر به من نشان داد که نه برآمده بود و نه به زمین چسبیده؛ و شن‌های[۱] شنزار سرخ بر روی آن گسترد شده بود.»

سَمْهودی (وفاء الوفاء: ۲۱۲/۲ [۱۰۷۱/۳]) از طریق ابن شبّه و بزّار، از عایشه، از پیامبر ﷺ روایت کرده است: «بطحان [از وادی‌های مدینه] برکنارهٔ یکی از آبراهه‌های بهشت قرار دارد.»

پیش از همهٔ این احادیث، باید از همان روایت غدیر از طریق حُذَیفة بن اُسَید و عامر بن لیلی یاد کرد که گفته‌اند: «چون رسول خدا از حجّة الوداع بازآمد ـ و جز آن، هیچ حجّی به جای نیاوَرْد ـ به جُحفه رسید و فرمان داد که زیر درختان تنگاتنگِ آن بطحا فرود نیایند … .» به صفحات ۲۶ و ۴۶ بنگرید.

و امّا فرهنگ‌نامه‌های لغت و جغرافیا:

در معجم البلدان (۲۱۳/۲ [۴۴۴/۱]) آمده است:

«بطحا یعنی سیل‌راهه‌ای که دارای ریگ‌های ریز باشد. جمع آن اباطح و بطاح، به خلاف قاعده، است … . ابوالحسن محمّد بن علی بن نصر کاتب گوید: ‹از زنی عودنواز [و آوازه‌خوان] شنیدم که ابیات طریح بن اسماعیل ثقفی دربارهٔ خواهرزادهٔ خود، ولید بن یزید بن عبدالملک، را چنین می‌خواند:

تو فرزند [مکّه و] بِطاح پهناوری! و برای دیدار تو، راه‌های پرپیچ و خم و سرزمین‌های ناآشنا و دورافتاده پیموده نشده است.

---

۱. در این جا «بطماء» با کمی توسعه، به معنای شن به کار رفته و نه شنزار. (ن.)

یکی از حاضران گفت: "تنها مکّه دارای بطحا است؛ پس جمع بستن آن چه معنا دارد؟" بطحاوی علوی، با خشم گفت: "بطحای مدینه از بطحای مکّه پرارج‌تر است وجدّ من از همان جا است." آن گاه، این بیت خویش را خوانْد: (۴۷۶)

بطحای مدینه وطن و منزلگاه من است! و آن جا چه خوش و نیکو منزلگاهی است!

آن کس گفت: "باز هم این دو بطحا است؛ معنای جمع چیست؟"

۲۵۰/۱ در پاسخ گفتیم: "عرب، در گفتار و شعر خود دامن‌گستری می‌کند و گاه دو چیز را جمع قرار می‌دهد. برخی هم گفته‌اند که کم‌ترینِ جمع، دو است. این بیت فرزدق هم تأکید می‌نماید که دو بطحا وجود دارد:

و تو فرزند دو بطحای قریشی! و گر خواهی، می‌توانی از ثقیف باشی[1] که سیلی هستند با آب فراوان و موّاج.[2]"›

من [= صاحب معجم البلدان] گویم:

‹این‌ها، همه، بیراهه‌روی است. همهٔ لغت‌شناسان برآنند که به هر زمین ریگزاری، بطحا گویند؛ بدین سان، هر جای چنین زمینی بطحا است. به همین سبب، قریش را در آغاز دوران جاهلیّت، قریش بطحا[3] و قریش ظواهر می‌گفتند، حال آن که هنوز یک تن از ایشان هم در مدینه نبود. و امّا دربارهٔ سخن فرزدق و ابن‌نُباته [= بطحاوان] باید گفت که عرب، رقمتان [به جای رقمه (= باغ)] و رامتان [به جای رامه (نام جایی)] هم به کار برده است. امثال این کلمات که در این کتاب فراوان می‌آیند، تنها برای رعایت وزن در شعرند و بدان‌ها اعتباری نیست.

---

۱. مخاطب فرزدق، از سوی پدر، ثقفی بود و از طرف مادر، قُرَشی. «و گر خواهی می‌توانی از ثقیف باشی.» یعنی: به هر یک از این دو قبیله، می‌توانی افتخار کنی.(ن.)

۲. در دیوان فرزدق به جای «سیل ذی ادبٍ عَفر»، «سیل ذی حَدَبٍ غَمْر» آمده است و ترجمه هم بر اساس عبارت دیوان انجام گرفته؛ زیرا آن چه در متن «الغدیر» آمده، دارای معنای روشنی نیست.(ن.)

۳. در معجم البلدان موجود، همین گونه درج شده است؛ امّا به قاعده، باید در اصل، «قریش بطاح» به صیغهٔ جمع بوده باشد تا استدلال صحیح گردد.(ن.)

بُطاح هم از منازل بنی‌یربوع بوده که لَبید از آن یاد کرده است:

آنان [= قبیلهٔ شاعر] بهار را در "أشراف" سپری کردند؛ آن گاه، تابستان را در "حِساء البطاح" گذراندند. سپس در جست و جوی چراگاه و رستنگاهِ درختان بیابانی برآمدند.

برخی بطاح را آبگاهی در سرزمین بنی‌اسد دانسته‌اند که در آن جا، میان مسلمانان به فرماندهی خالد بن ولید، و بازگشتگان به شرک، نبرد رخ داد و ضرار بن ازور اسدی به پیشگامی سپاه خالد، به میدان مالک بن نویره، به پیشگامی مرتدان آمد و در بطاح، وی را بکشت. برادرش، متمّم، در سوگ وی چنین سرود:

همچنان بر برادرم خواهم گریست تا زمانی که در بُطاح، صدای کبوتری، دیگر کبوتران را بی‌خواب می‌کند [و پریشان می‌سازد].

وکیع بن مالک در یادکرد نبرد بُطاح سروده است:

(۴۷۷) آن گاه که خالد، همراه با پرچمش به سوی ما آمد، در بُطاح، امانت‌ها[1] [= شتران زکات] به سوی وی روان شدند.›»

نیز در معجم البلدان (ص۲۱۵ [۴۴۶/۱]) گوید:

«بطحا در اصل، به هر سیلراههٔ پهناور گویند که ریگزار باشد. نَضْر گفته است که ابطح و بطحا، هر زمین نرم و هموار و سراشیب و سیلراه است که خاکی نرم در میان دارد و بر اثر جریان سیل پدید می‌آید. هرگاه گویند: ‹به ابطح یا بطحای وادی رسیدیم.› بدین معنا است که به خاک و سنگریزهٔ نرم آن رسیدیم. جمع این واژه، اباطح است.

برخی گفته‌اند: ‹بطحا به هر زمین پهناور گویند.› و این سخن عمر ـ: ‹مسجد را بطحا کنید.› به این معنا است که سنگریزه در کف آن ریزید. همچنین بطحا نام مکانی است نزدیک به ذی‌قار؛ و بطحا یا ابطح مکّه و نیز بطحای ذوالحلیفه، با مدّ و کشیدگی [= بطحاء] خوانده می‌شود.

ابن اسحاق گوید: ‹پیامبر ﷺ برای نبرد بیرون شد و به راه کوهستانی بنی‌دینار درآمد

---

۱. مقصود شاعر آن است که نگهداری شتران و گسیل نداشتن آنان سوی مدینه و نزد ابوبکر، نه از روی سرکشی بود، بلکه به عنوان امانت نگهداری می‌شدند. از این رو، هنگامی که خالد بدان جا رسید، پیشاپیش، شترها به سوی او روان شدند و تسلیم او گشتند. (ن.)

و در بطحای ابن‌اَزْهَر، زیر درختی به نام ذات السّاق فرود آمد و نماز گزارْد؛ و همان جا مسجد او است.›

۲۵۱/۱ نیز بطحاء، شهری است در سرزمین مغرب، نزدیک به تِلِمْسان. همچنین بَطحان یا بُطحان، وادی‌ای است در مدینه و یکی از سه وادی آن به شمار می‌رود. آن سه وادی از این قرارند: عقیق، بطحان، و قتاة[1]. شاعری ـ این شعر، قراءت بطحان با طای ساکن را تأیید می‌کند ـ سروده است:

ای ابوسعید! پس از شما پیوسته از [سوز فراق و] اشتیاقی که وجودم را فراگرفته است، در رنج و اندوهم.

چه بسیار مجالسی که همراه با خوشی‌ها و لذّت‌هایش برگذشت، ولی بر من گوارا نبود، چون همنشینانم غائب بودند.

خداوند «سَلع» و زمین‌های پیرامونش را سیراب سازد! و یاد خوشش باد زندگانی در پیرامون بُطحان!

ابن‌مَقْبَل دربارۀ بطحان ـ به کسر طاء ـ چنین سروده است:

[آوَخ که] اثری از سُلَیمی بر جای نماند! نه در بَطِحان و نه در یثرب، نه در بارانداز و منزلگاه[2] مِنیٰ و نه در مُحَصَّب!

(۴۷۸) ابوزیاد گوید: ‹بطحان از آب‌های قبیلۀ ضباب است.›»

نیز صاحب معجم البلدان (ص۲۲۲ [۴۵۰/۱]) گفته است: «بَطیحه و بطحاء، به یک معنایند و جمع آن‌ها، بطائح است. تبطّح السّیل یعنی سیل در زمین گسترش یافت؛ و به همین سبب، مکانی گسترده میان واسط و بصره را بطائح واسط گفته‌اند که آب در آن جاری گشته، در زمین گسترش می‌یابد. این مکان در گذشته، شامل روستاهایی به هم پیوسته و آباد بوده است؛ در روزگار خسرو پرویز، آب دجله بسیار بالا برآمد و فرات نیز به

---

۱. درست آن، قناة است. (ن.)

۲. در متن الغدیر ملقی الرّمال (= ریگزار) و در معجم البلدان «ملقی الرّحال» آمده که صحیح‌تر به نظر می‌رسد و ترجمه نیز بر این اساس انجام گرفت. (ن.)

خلاف معمول، بس پرآب شد؛ از بستن آن ناتوان گشتند و آب در آن سرزمین جریان یافت و ساختمان‌ها و کشتزارها را فراگرفت و ساکنانش را پراکنده کرد … .»

ابن منظور (لسان العرب: ۲۳۶/۳ [۴۲۸/۱]) و زَبیدی (تاج العروس: ۱۲۴/۲) سخنی آورده‌اند که چکیدهٔ آن چنین است:

«بطحای هر وادی، خاک نرمی است که سیل‌ها با خود آورده‌اند.

ابن اثیر [النِّهایه فی غریب الحدیث و الأثر: ۱۳۴/۱] گوید: ‹بطحا و ابطح هر وادی، به ریگزار آن در میانهٔ سیلگاه گویند. این حدیث نیز مشتمل بر همین واژه است: "پیامبر ﷺ در ابطح نماز نهاد."؛ یعنی ابطح مکّه؛ و آن، سیلراههٔ آن وادی است.›

از ابوحنیفه نقل شده است که ابطح، جایی است که در آن، چیزی نمی‌روید و تنها میانهٔ سیلگاه است.

از نَضْر نقل شده که بطحا، میانهٔ آبراهه و سیلراه است؛ یعنی مشتمل بر خاک نرمی که سیل با خود می‌آورد. گویند: ‹به ابطح وادی رسیدیم و در آن خوابیدیم.› بطحا نیز همانند ابطح، شامل خاک نرم و سنگریزهٔ آبراه است.

ابوعمرو گوید: ‹چنین مکانی را ابطح نامیده‌اند؛ زیرا آب در آن گسترش می‌یابد، یعنی به چپ و راست می‌رود؛ و جمع آن، اباطح و بطائح است.›

در صحاح جوهری [۳۵۶/۱] آمده است: ‹تبطّح السّیل یعنی سیل در بطحا گسترش یافت.›

ابن سیده [المخصّص: ۱۲۹/۲] گوید:

‹معنای آن، این است که سیلی گسترده جریان یافت. ذوالرّمّه سروده است:

امید که همواره [به برکت و] به تأثیر ستاره‌های سماک و ثریّا، بر شما بارانی رگبار و متبطّح [= گسترش یابنده] ببارد. (۴۷۹)

لَبید را است:

[آن نیزار] شن‌های خشک و روان را، از یورش به زمین‌های مرطوب بازمی‌دارد و در امتداد آن نیزار، بطحی [= آبراهه‌ای] قرار دارد که سیل در ریگ‌های بستر آن به راه می‌افتد.[1] ۲۵۲/۱

دیگری هم گفته است:

آن گاه که بر رو[ی سینه] بر محمل‌ها بیفتند، مانند اردک‌ها که در کنار ساحل، سینه‌های خود را بر زمین گذارند[...].›

بطحا و ابطح مکّه از این جهت معروفند که سیل در آن جاگسترش می‌یابد. بُطْمان؛ بیش‌تر آن را به ضم طاء می‌خوانند و ابن اثیر (النِّهایه فی غریب الحدیث والأثر[۱۳۵/۱]) گوید که شاید همین درست باشد. عیاض (مشارق الأنوار إلی صحیح الآثار[۸۷/۱]) گوید که محدّثان این واژه را به همین شکل روایت کرده‌اند. ما نیز از استادانمان چنین شنیده‌ایم؛ امّا درست، فتح و کسر طاء است، مانند قطران. قالی (البارع فی اللّغه [ص۷۱۲]) و ابوحاتِم و بَکْری (المعجم) بدین ترتیب آن را ضبط نموده‌اند. بکری افزوده است: ‹جز این وجه صحیح نیست و آن، یکی از سه وادی مدینه است؛ و آن دو دیگر، عقیق و قناة هستند.› ابن اثیر آن را با فتح نیز روایت نموده و جز او، آن را با کسر خوانده‌اند. در حدیث آمده است که نخستین کسی که مسجد را تبطیح کرد، عمر بود و دستور داد که مسجد را از وادی مبارک تبطیح نمایند. تبطیح مسجد یعنی کف آن را با سنگریزه پوشاندن و هموارکردن آن. در حدیث ابن زبیر آمده است: ‹وی مردم را به بطح مسجد، یعنی هموارنمودنش، واداشت.› انبطح و استبطح الوادی، یعنی رودخانه یا سیلراهه در مکانی گسترش یافت. در نسبت دادن کسان به بطحان مدینه، آنان را بطحانیّون خوانند.» ـ پایان گزیدهٔ سخن صاحب لسان العرب و تاج العروس[2]. ـ

۱. این ترجمه بر اساس آن چه از لغت به دست می‌آید ـ با قدری مسامحه که در شعر روا باشد ـ پذیرفتنی است؛ امّا این که قصد شاعر دقیقاً چه بوده، روشن نیست! (ن.)

۲. برای این موارد، در الصّحاح و القاموس و النِّهایه و الصّراح و الطّراز و دیگر فرهنگ‌های لغت، شاهدهایی آورده شده است.

یعقوبی (البلدان: ص۸۴) گوید: «از واسط تا بصره، بطائح (= هور و مرداب) است؛ زیرا چندین آب درآن به هم می‌پیوندند و آن گاه، ازآن جای به دجلهٔ کورراه می‌سپارند و سپس
(۴۸۰) به بصره می‌روند تا در رودخانهٔ ابن‌عمر جای می‌گیرند.»

نبرد بطحاء از نبردهای معروف عرب است که به بطحای ذی‌قار نسبت دارد و درآن، میان کسرا و بَکْربن وائل جنگ درگرفت.

شواهد فراوان از شعر شاعرانی که سخنشان دربارهٔ زبان عرب حجّت است، توان یافت که از جملهٔ آن‌ها، شعر منسوب به مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به ولید بن مُغیره است:

ولید، مرا به امری بزرگ [و خطیر] تهدید می‌کند! بدو گفتم: «من فرزند ابوطالبم!
من فرزند همانم که در دو ابطح و در خانهٔ [خدا] بزرگ داشته شده و گرامی است؛ هموکه از نیای گذشتهٔ من، ‹غالب [بن فِهر]› است.»

میبدی (شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام [ص۱۹۷]) برآن است که مراد حضرت، ابطح مکّه و مدینه است.

نابغة بنی‌شَیبان[۱] (الدّیوان: ص۱۰۴) ضمن قصیده‌ای در مدح عبدالملک بن مروان سروده است:

۲۵۳/۱ از [برکت] آن باران، زمینِ پرگیاه، مانند فرش‌های رنگین، رنگارنگ و درخشان گشته است.
تپه ماهورها و جلگه‌های گسترده [= بطح] ازگل‌های فراوان آن گیاهان، جامه‌ای پُرنقش و نگار بر تن کرده‌اند.[۲]

سیّد حِمْیَری نیز در قصیده‌ای، ضمن وصف کوثری که امیرالمؤمنین علیه السلام در روز قیامت، شیعیان خویش را از آن می‌نوشانَد ـ این قصیده در شرح حال سیّد، در بخش شاعران سدهٔ

۱. عبدالله بن مُخارق بن سُلَیم، مراد است.
۲. در چاپ نجف و نیز چاپ یکم و دوم مرکز الغدیر، «ارتدّت» آمده که نادرست است و «ارتَدَت» صحیح است و ترجمه بر همین اساس صورت گرفت. (ن.)

دوم خواهد آمد ـ چنین سروده است:

بطحای [= شن‌های بستر] آن، مُشکین است و در کرانه‌های آن، گل‌های زیبا و بهاری می‌روید.

ابوتَمّام ـ شرح حال او در بخش شاعران سدهٔ سوم خواهد آمد ـ در مدیحه‌ای که در دیوانش (ص۶۸) مندرج است، گفته است:

آنان، پیش از کبوتران در آن جا ایمنی و آسایش یافتند؛ چه کبوترانی که با صدایی یکنواخت می‌گریستند و چه مویه‌کنندگانِ آن‌ها.

آنان پیش از کوه‌ها، کوه و پناه آن جا بودند؛ و نیز چون سیل در آن جا روان [و مایهٔ برکت] شدند، حال آن که سیلی در اباطح [= آبراهه‌های] آن جا جریان نداشت.

نیز شریف رضی[۱] ضمن قصیده‌ای در دیوانش (۲۰۵/۱ [۲۶۵/۱]) آورده است: (۴۸۱)

در آمدن در کنار آبی را که اهل و شایستهٔ آن نیستید، وانهید. و پیش از سیلِ اباطح [= آبراهه‌ها]، به تپه‌ها پناه بَرید.

او در قصیده‌ای دیگر که در دیوانش (۱۹۸/۱ [۲۵۵/۱]) درج است، گوید:

چه زمانی شمشیرها را خواهم دید که سیل خونی از آن‌ها ببارد که از سیل بطاح [= آبراهه‌ها] بیش‌تر باشد و بر آن چیرگی یابد؟

و نیز در قصیدهٔ دیگر در الدّیوان(۱۹۴/۱ [۲۵۰/۱]) گوید:

چه بسیار [وقت‌ها] که زندگی در تو [ای کوی یار] چون نسیم، با لطافت و خوش بود! و همچون آبی زلال، در کناره‌های بطاح [= آبراهه‌ها] به آرامی جریان داشت.

و همو (الدّیوان: ۱۹۱/۱ [۲۴۷/۱]) را در قصیده‌ای دیگر چنین است:

آن جوان دلاور هاشمی[۲]، در هر بیابانی اسب‌ها[ی میدان کارزار] را راهبری می‌کند[۳] که

---

۱. از شاعران غدیر در سدهٔ چهارم که در همان بخش شرح حال وی خواهد آمد.

۲. فاعل «یَقودُ»، جوانی از خاندان شاعر (=بنی هاشم) است که در بیت‌های پیشین از او یاد شده است. تمامی قصیده در دیوان شریف رضی آمده است. (ن.)

۳. در متن «تَقودُ» آمده، ولی به نظر می‌رسد «یقود» درست باشد و ضمیر، به همان جوان هاشمی بازگردد. (ن.)

درآن بیابـان، پـای اسـب‌ها، بـا تخمـان شـترمرغان درآشـیانه و جـای تخم‌گذاری‌شـان، برخـورد می‌کنـد[۱]؛

پـس گـردن آن اسـب‌ها را بـه کـوه، افسـار می‌کنـد و پـای آن‌هـا را بـا بطـاح [= شـن‌های بسـتر آبراهـه] نعـل می‌زنـد[۲].

مِهیـار دیلمـی[۳] [الدّیـوان: ۱۸۶/۱] در قصیـده‌ای کـه بـرای نهروانـی سـروده و عقـد ازدواجش را تبریک گفتـه، گوید:

دو ستارهٔ سعد، قریـن نشـدند مگر هنگامی که بـا هـم برابـرگشـتند، ازگرامی‌تریـن تیره‌هـا در گرامی‌تریـن بطـاح.

و اگرگفته می‌شد چیزی به جز خورشید، هدیه‌ای [به زفاف] به سوی ماه تمام بُرده شده، به آن زناشویی برای او خشنود نمی‌گشتم.

و نیز همو (الدّیوان: ۱۹۹/۱) در قصیده‌ای برای صاحب ابوالقاسم گوید:

در هر بزم شادی‌ای شنوندهٔ ابیاتی باش چون شتران تک و جداافتاده و روان به هر سوی جهان که خسته و آزرده نیستند.

۲۵۴/۱ سبکبارانه، بـه دوش کشـندهٔ بـار ستایش‌هایند، چـه از تپه‌ماهورهـا بـالا رونـد و چـه بـه سـوی اباطح سرازیر شوند.

(۴۸۲) همچنین وی [الدّیوان: ۲۲۱/۱] درآغاز قصیده‌ای برای ناصرالدّوله در عمّان سروده است:

ایـن اشـتران خسـته کـه درکـوه راه می‌پیماینـد و از فـرط خسـتگی بـه چـپ و راسـت متمایـل شـوند ازآنِ چـه کسـی هسـتند کـه چـون سـیل در اباطحِ «نُعمـان» روان می‌شـوند؟

ابواسحاق بن خَفاجهٔ اندلسی (د. ۵۳۳) در قطعه‌ای گوید:

اگـر مـن در ایـن دیـارِ دورافتـاده سـپاس تـو را نگویـم، ابرهـا[ی رحمـت] کـه صبحگاهـان و شامگاهان در رفت و آمدند، باران پُرآب بر من نبارند؛

---

۱. ایـن کـه شـاعر گفتـه: «پای اسـب‌ها، با تخمـان شـترمرغان در آشـیانه و جای تخم‌گذاری‌شـان، برخورد می‌کنـد» کنایه ازآن اسـت کـه آن اسـبان، تمامی پهنـهٔ آن بیابـان، حتـی آن‌جا کـه سـاکت و آرام اسـت و جای تخم‌گذاری شـترمرغان، را درمی‌نوردنـد. (ن.)

۲. کنایه از تیزتکی اسبان و چالاکی آن فرماندهٔ جوان هاشمی است. (ن.)

۳. از شاعران غدیر در سدهٔ پنجم که در همان بخش شرح حال وی خواهد آمد.

و در آن دیار دورافتاده، تپه‌ها از روی تکریم به سوی من ننگرند و اباطح با خوشرویی به من لبخند نزنند.

و همو (الدّیوان: ص۳۷) در قصیده‌ای دیگر گفته است:

به خاطر آنان اسب‌ها بر خود می‌بالند و با نخوت گام برمی‌دارند و نیزه‌ها نیز به خاطر ایشان از روی وجد، بالا و پایین می‌جهند.

آنان را همّت‌هایی است چون کوه‌های بلند؛ و نیز خویی نرم چون نرمی بطاح [= شن‌های بستر آبراهه].

همچنین در قطعه‌ای در وصف سگ و خرگوش در دیوانش (ص۳۷) آورده است:

جولان می‌دهد و [دندان‌های چون] سرنیزهٔ تیز خود را که نیزه‌هایی آن‌ها را برافراشته‌اند، آشکار می‌سازد.

گاهی از خَمِ تپه‌ها بالا می‌رود و زمانی چون سیل، در بطاح روان می‌گردد.

و هم در قصیده‌ای در تهنیت به قاضی القضاة آورده است:

بشارت باد! همچون رخ نمودن بامداد و مانند بشارتی که پیشاهنگ، از دیدن آذرخشی از دور، دریافت می‌کند.

[هنگامی که] تندر رجزخوانی می‌کند و از باران می‌خواهد که شتاب ورزد و ببارد و [سرزمین‌ها را] سیراب کند و برای اشترانِ باد، حُدی می‌خواند [و به آن‌ها نهیب می‌زند تا به سرعت ابرها را گِردآورند].

و پس از آن، رویش گل‌ها، پشته‌ها و تپه‌ها را چون دینارْ سرخ‌فام نمود و باران، کفِ بطاح را از آب، همچون درهمْ سیمین ساخت.

نیز در وصف یک میدان جنگ گوید: (۴۸۳)

[در نبردی تنگاتنگ] دوش خود را به سختی بر دشمنان کوبید و آن‌ها را به رو بر روی بطاح پهن ساخت.

او در قصیده‌ای دیگر چنین گفته است:

پسری است [دارای صفات متضاد:] سخت، مانند دامنهٔ کوه؛ و نرم، مانند ابطح که بارانی ملایم بر آن باریده باشد.

ارّجانی (د. ۵۴۴) در دیوانش (ص۸۰) ضمن قصیده‌ای در مدح وزیر شمس الملک گوید:

اگر خون از چشمانم ببارد چه عجب! در حالی که دلم مجروح و آکنده از خون شد؟

باری، ای اهل محلّهٔ من! چون به دیدار محلّهٔ ما رَوی، به دختران ساکن بطاح درود و تحیّت من را برسان.

۲۵۵/۱ شهاب‌الدّین ـ معروف به حیص بیص ـ (د. ۵۷۴) [الدّیوان: ۴۰۴/۳] دفن شده در مزار قریش، در رثای اهل بیت علیهم‌السلام از زبان ایشان و خطاب به دشمنان وکشندگانشان[۱] گفته است:

ما به فرمانروایی رسیدیم و عفو و گذشت، خلق و خوی ما بود؛ و چون شما دولت یافتید، خون در ابطح به راه افتاد.

کشتن اسیران را حلال و روا دانستید؛ دیر زمانی است چنین بودیم که اسیران را می‌بخشیدیم و از آنان درمی‌گذشتیم.

(۴۸۴) و خوب پیدا است که معمولاً اهل بیت در عراق، یعنی کربلا و جز آن، به قتل رسیده‌اند. برخی نیز در فخ، از توابع مکّه، کشته شده‌اند. فخ میان مکّه و مدینه، به فاصلهٔ شش میلی، قرار دارد؛ و نه در جهت ابطح که همان وادی محصّب است از منی در شرق مکّه.

شاعری دیگر در سوگ نوادهٔ شهید پیامبر علیه‌السلام ضمن قصیده‌ای، این ابیات را سروده است:

جانم به خاطر آن خانه‌ها می‌نالد، در حالی که خیمه و خرگاه پیامبر، بند گسسته است؛

یعنی خیمهٔ خاندان مصطفی در کربلا که میان اباطح و تپه‌ها، برپا کرده بودند.

اشکال دوم

سورهٔ معارج به اتّفاق دانشوران، مکّی است و ده سال یا بیش‌تر پیش از ماجرای غدیر خمّ نازل گشته است.

پاسخ:

آن چه از اجماع یاد شده به یقین برمی‌آید، این است که مجموع این سوره در مکّه

۱. گروهی این ابیات را تخمیس و تشطیر [= افزودن بر عَجُز و صدر شعر] کرده‌اند. از جملهٔ تخمیس‌کنندگان، این کسانند: سیّد راضی ابن سیّد صالح قزوینی (د. ۱۲۸۷)؛ علّامهٔ برجسته سیّد ناصر بن احمد بن عبدالصّمد غُریفی (د. ۱۳۳۱)؛ و شیخ عبدالحسین بن قاسم حلّی نجفی ـ از معاصران ـ. وی این ابیات را تشطیر نیز نموده است.

نازل شده و نه یکایک آیات آن؛ و چه بسا که این آیهٔ خاصّ مدنی باشد، همان گونه که در بسیاری از سوره‌ها چنین است.

این ایراد را نمی‌توان بر این پاسخ وارد کرد: «هرگاه سوره‌ای مکّی یا مدنی باشد، آیه‌های آغازین آن و نیز آیه‌ای که نام سوره از آن برگرفته شده، قطعاً چنان است.»؛ زیرا گفتیم که ترتیب کنونی قرآن به اقتضای دستوراست و نه به حسب نزول. شاید نزول این آیه پس از آیات دیگر باشد؛ امّا به حسب دستور، بر آیات دیگر مقدّم شده باشد؛ هرچند که ما حکمت این کار را درنیابیم، چنان که در بیش‌تر موارد ترتیب آیات در قرآن کریم درنمی‌یابیم. این، در قرآن نمونه‌های فراوان دارد؛ از جمله:

۱. سورهٔ عنکبوت. این سوره مکّی است، مگر ده آیهٔ نخست آن؛ چنان که طبری (جامع البیان: ۸۶/۲۰ [مج۱۱/ج۲۰/۱۳۳])؛ قُرْطُبی (الجامع لأحکام القرآن: ۳۲۳/۱۳ [۲۱۴/۱۳])؛ و شِرْبینی (السّراج المنیر: ۱۱۶/۳ [۱۲۳/۳]) ذکر کرده‌اند.

(۴۸۵) ۲۵۶/۱ ۲. سورهٔ کهف. این سوره مکّی است، مگر هفت آیهٔ نخست آن که مدنی است و نیز ﴿وَاصْبِرْ نَفْسَکَ...﴾ [کهف/۲۸]؛ چنان که در الجامع لأحکام القرآن قُرْطُبی (۳۴۶/۱۰ [۲۲۵/۱۰])؛ و الإتقان فی علوم القرآن سیوطی (۱۶/۱ [۴۱/۱]) آمده است.

۳. سورهٔ هود. این سوره مکّی است، مگر این دو بخش: ﴿وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَیِ النَّهٰارِ﴾ [هود/۱۱۴]؛ چنان که در الجامع لأحکام القرآن قُرْطُبی (۱/۹ [۳/۹]) آمده؛ و نیز: ﴿فَلَعَلَّکَ تٰارِکٌ بَعْضَ مٰا یُوحیٰ اِلَیْکَ﴾ [هود/۱۲]؛ چنان که در السّراج المنیر (۴۰/۲ [۴۲/۲]) مندرج است.

۴. سورهٔ مریم. این سوره مکّی است، مگر آیهٔ سجده [مریم/۵۸] و این آیه: ﴿وَاِنْ مِنْکُمْ اِلّا وٰارِدُهٰا﴾ [مریم/۷۱]؛ چنان که در الإتقان فی علوم القرآن سیوطی (۱۶/۱ [۴۲/۱]) آمده است.

۵. سورهٔ رعد. این سوره مکّی است، مگر این بخش: ﴿وَلاٰ یَزٰالُ الَّذینَ کَفَرُوا﴾ [رعد/۳۱] و برخی دیگر از آیاتش؛ یا به عکس؛ چنان که قُرْطُبی (الجامع لأحکام القرآن: ۲۷۸/۹ [۱۸۳/۹])؛ رازی (التّفسیر الکبیر: ۲۵۸/۶ [۲۳۰/۱۸])؛ و شِرْبینی (السّراج المنیر: ۱۳۷/۲ [۱۴۳/۲]) آورده‌اند.

۶. سورۀ ابراهیم. این سوره مکّی است، مگر این دو آیه: ﴿اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللهِ ...﴾ [ابراهیم/۲۸]؛ چنان که قُرْطُبی (الجامع لأحکام القرآن: ۳۳۸/۹ [۲۲۲/۹])؛ و شِرْبینی (السّراج المنیر: ۱۵۹/۲ [۱۶۷/۲]) ذکر کرده‌اند.

(۴۸۶) ۷. سورۀ اسراء. این سوره مکّی است، مگر: ﴿وَاجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطَانًا نَصِیرًا﴾ [اسراء/۷۶-۸۰]؛ چنان که در الجامع لأحکام القرآن قُرْطُبی (۲۰۳/۱۰ [۱۳۴/۱۰])؛ التّفسیر الکبیر رازی (۵۴۰/۵ [۱۴۵/۲۰])؛ و السّراج المنیر (۲۶۱/۲ [۲۷۳/۲]) آمده است.

۸. سورۀ حج. این سوره مکّی است، مگر: ﴿وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللهَ عَلٰی حَرْف﴾ [حجّ/۱۱]؛ چنان که در الجامع لأحکام القرآن قُرْطُبی (۱/۱۲ [۳/۱۲])؛ التّفسیر الکبیر رازی (۲۰۶/۶ [۲/۲۳])؛ و السّراج المنیر (۵۱۱/۲ [۵۳۵/۲]) آمده است.

۹. سورۀ فرقان. این سوره مکّی است، مگر: ﴿وَالَّذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللهِ اِلٰهًا ءاخَرَ﴾ [فرقان/۶۸]؛ چنان که در الجامع لأحکام القرآن قُرْطُبی (۱/۱۳ [۳/۱۳])؛ و السّراج المنیر (۶۱۷/۲ [۶۴۶/۲]) آمده است.

۱۰. سورۀ نحل. این سوره مکّی است، مگر از این آیه: ﴿وَاِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا ...﴾ تا آخر سوره [نحل/۱۲۶-۱۲۸]؛ چنان که در الجامع لأحکام القرآن قُرْطُبی (۶۵/۱۵ [۴۴/۱۰])؛ و السّراج المنیر شِرْبینی (۲۰۵/۲ [۲۱۴/۲]) آمده است.

۱۱. سورۀ قصص. این سوره مکّی است، مگر: ﴿اَلَّذِینَ ءاتَیْناهُمُ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِهِ﴾
(۴۸۷) ۲۵۷/۱ [قصص/۵۲] ـ و به گفتۀ برخی، مگر این آیه: ﴿اِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْءانَ ...﴾ [قصص/۸۵] ـ؛ چنان که در الجامع لأحکام القرآن قُرْطُبی (۲۴۷/۱۳ [۱۶۴/۱۳])؛ و التّفسیر الکبیر رازی (۵۸۵/۶ [۲۲۴/۲۴]) آمده است.

۱۲. سورۀ مدّثّر. این سوره مکّی است، مگر آیه‌ای در پایان آن ـ بنا به نقلی ـ؛ چنان که در تفسیر خازن (۳۴۳/۴ [۳۲۶/۴]) آمده است.

۱۳. سورهٔ قمر. این سوره مکّی است، مگر: ﴿ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴾ [قمر/۴۵]؛ چنان که شِرْبینی (السّراج المنیر: ۴/ ۱۳۶ [۴/ ۱۴۲]) آورده است.

۱۴. سورهٔ واقعه. این سوره مکّی است، مگر چهار آیه؛ چنان که در السّراج المنیر (۴/ ۱۷۱ [۴/ ۱۷۸]) آمده است.

۱۵. سورهٔ مطفّفین. این سوره مکّی است، مگر آیهٔ نخست که نام سوره هم از آن برگرفته شده؛ چنان که طبری (جامع البیان: ۳۰/ ۵۸ [مج۱۵/ج۳۰/ ۹۱]) آورده است.

۱۶. سورهٔ لیل. این سوره مکّی است، مگر آیهٔ نخست که نام سوره از آن برگرفته شده است؛ چنان که در الإتقان فی علوم القرآن (۱/ ۱۷ [۱/ ۴۷]) آمده است.

۱۷. سورهٔ یونس. این سوره مکّی است، مگر: ﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ ...﴾ [یونس/ ۹۴] تا دو یا سه آیه، و یا این بخش: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ﴾ [یونس/ ۴۰]؛ چنان که در التّفسیر الکبیر رازی (۴/ ۷۷۴ [۲/ ۱۷])؛ الإتقان فی علوم القرآن سیوطی (۱/ ۱۵ [۱/ ۴۰])؛ و السّراج المنیر شِرْبینی (۲/ ۲) آمده است.

به همین سان، شماری از سوره‌ها مدنی هستند، امّا آیات مکّی دارند؛ از جمله: **(۴۸۸)**

۱. سورهٔ مجادله. این سوره مدنی است، مگر ده آیهٔ نخست که نام سوره هم از آن‌ها برگرفته شده است؛ چنان که در إرشاد العقل السّلیم تألیف ابوالسُّعود (حاشیهٔ التّفسیر الکبیر رازی: ۸/ ۱۴۸ [۸/ ۲۱۵])؛ و السّراج المنیر (۴/ ۲۱۰ [۴/ ۲۱۹]) آمده است.

۲. سورهٔ بلد. این سوره مدنی است، مگر آیهٔ نخست که نام سوره از آن است، تا پایان آیهٔ چهارم؛ چنان که در الإتقان فی علوم القرآن (۱/ ۱۷ [۱/ ۴۷]) گفته شده است.

جز این‌ها نیز سوره‌هایی دارای همین حالند که سخن را به ذکر آن‌ها درازا نمی‌بخشیم.

از این گذشته، روا است که یک آیه دوبار نازل گردد، مانند آیاتی بسیار که دانشوران به نزول دوبارهٔ آن‌ها به سبب موعظه و تذکّر یا عنایت خاص به موضوع آن و یا اقتضای

دو موقعیّت برای نزول مکرّر آن، تصریح نموده‌اند؛ همچون «بسم الله الرّحمن الرّحیم» و آیهٔ نخست سورهٔ روم و آیهٔ روح و ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوٓا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾ [توبه/۱۱۳] و ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ...﴾ [نحل/۱۲۶] ـ تا پایان سورهٔ نحل ـ» و ﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ ...﴾ [بقره/۹۸] و ﴿وَأَقِمِ الصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ﴾ [هود/۱۱۴] و ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾ [زمر/۳۶] و سورهٔ فاتحه که یک بار در مکّه به هنگام واجب شدن نماز نازل گشت و یک بار نیز در مدینه به گاه تغییر قبله نزول یافت و به همین سبب، آن را مثانی نامیدند.

بنگرید به: الإتقان فی علوم القرآن سیوطی: ۶۰/۱ [۳۱/۱]؛ و تاریخ الخمیس: ۱۱/۱.

۲۵۸/۱ **اشکال سوم**

(۴۸۹) به اتّفاق دانشوران، این سخن چند سال پیش از غدیر خمّ و به دنبال نبرد بدر نازل گشت: «و آن گاه که گفتند: ‹بارخدایا! اگر این راست است و از جانب تو است، پس بر ما سنگی از آسمان بباران.›» [انفال/۳۲]

پاسخ:

این اشکال‌کننده گمان برده است که راویان آن همه احادیث مؤیّد یکدیگر، بر آنند که آن چه بر زبان حارث بن نُعمان کافر جاری شده و برگرفته از آیه‌ای بوده که پیش‌تر نازل شده بوده و او آن را در قالب نفرین به کار گرفته، در همان روز نازل شده است. امّا با خواندن آن روایات کاملاً روشن می‌شود که چنین پنداری نادرست است. شاید هم وی گمان برده که آن چه پیش‌تر نازل شده، نباید دیگر بر زبان کسی جریان یابد. آیا مگر جز این است که به موجب این روایت، آن مرد مرتد ـ حارث یا جابر ـ این کلمات را بر زبان راند؟ این چه ارتباطی با هنگام نزول آیه دارد؟ خواه این آیه در بدر نازل شده باشد و خواه در اُحُد، آن مرد کفرش را با این الفاظ نمایانْد؛ همان گونه که پیش‌تر، کافران الحادشان را با همین الفاظ نشان داده بودند. امّا ابن تیمیه تنها در صدد است که برای باطل شمردن حقّی مسلّم، اشکالاتی افزون‌تر بتراشد!

اشکال چهارم

این آیه به سبب سخن مشرکان در مکّه نازل گشت؛ و در آن جا، عذاب بر ایشان نازل نشد، چرا که پیامبر ﷺ در میانشان بود و خداوند تعالی فرموده است: «و خدا بر آن نیست که آنان را عذاب کند، در حالی که تو در میان ایشانی؛ و خدا عذاب‌کنندهٔ آنان نیست، در حالی که آمرزش می‌خواهند.» [انفال/۳۳][۱]

پاسخ:

میان نازل نشدن عذاب بر مشرکان در مکّه، و نازل نشدن عذاب بر این مرد در این مورد، هیچ ملازمه‌ای برقرار نیست. کارهای خداوند سبحان به تناسب حکمت‌های مختلف، متفاوت است. خداوند از پیش می‌دانسته که گروهی از این کافران در آینده مسلمان خواهند شد و یا از نسل ایشان مسلمانانی پدید خواهند آمد؛ پس اگر همهٔ آنان را نابود می‌کرد، هدف از بعثت پیامبر ﷺ تحقّق نمی‌یافت. امّا دربارهٔ این مرد که از اسلام برگشته بود و خداوند می‌دانست که نسل مسلمانی در پی نخواهد داشت ـ چنان که نوح دربارهٔ قوم خود فرمود: «و نزایند جز بدکاری کافر.» [نوح/۲۷] ـ عذاب درخواستی‌اش را تحقّق (۴۹۰) بخشید و ریشهٔ فسادش را برکَند.

و بسیار تفاوت است میان آنان با این فرد؛ زیرا با ایشان مدارا شد تا مگر هدایت یابند و امّتی رحمت‌پذیر از ایشان و نسلشان پدید آید؛ و آنان که چنین نشدند، در نبردهای خونین بعدی از میان رفته، یا به خواری و نابودی دچار شدند و فرصت نیافتند که گمراهی بپراکنند یا فسادی برانگیزند. امّا این شخص سرسختی پیشه کرده بود و خداوند می‌دانست که زندگی‌اش ریشهٔ فتنه‌ها خواهد بود و الحاد برخواهد انگیخت و به هدایتش امیدی نیست و از نسلش نیز سودی برنخواهد آمد.

---

۱. می‌توان گفت که این آیه دربارهٔ مسلمانان سرکش است؛ امّا کسانی که از اسلام بازگردند و پیامبر ﷺ را تکذیب کنند و از سرِ مبارزجویی و کوچک‌شماری دین، از خداوند طلب عذاب کنند، بر خدا است که در کیفر آنان شتاب نماید. (ط.)

۲۵۹/۱ البتّه وجود پیامبرﷺ مایهٔ رحمت است و عذاب را از امّت دور می‌کند؛ امّا این رحمت آن‌گاه کمال می‌یابد که موانع سیر جامعه در راه آشکار برداشته شود؛ و به همین سبب، خداوند سبحان آن ریشهٔ ناپاک را برکنْد، زیرا با سخن صریح و استوار پیامبرﷺ دربارهٔ خلافت مخالفت کرده بود؛ همچنان که آن بزرگوار در نبردهای خویش، بنیان گمراهی را با شمشیر خویش برمی‌کنْد و دربارهٔ سرکشانی که به ایمان آوردنشان امیدی نداشت، نفرین می‌نمود و نفرینش مستجاب می‌گشت.

مسلم (الصّحیح: ۴۶۸/۲ [۳۴۲/۵]) با ذکر سند از ابن‌مسعود روایت کرده است که چون قریش از رسول خداﷺ سرپیچیدند و از پذیرش اسلام خودداری ورزیدند، وی گفت: «بارخدایا! ایشان را به هفت سال خشکسالی دچار فرما، چنان که [مردمِ روزگار] یوسف را چنین کردی؛ و بدین سان، مرا دربرابر آنان یاری فرما.» آن گاه، خشکسالی چنان به ایشان روی آوَرْد که همه چیز نایاب شد؛ چندان که مردار و لاشه خوردند و از گرسنگی کارشان به جایی رسید که میان خود و آسمان را چون انبوهی از دود می‌دیدند. و همین است مراد از سخن خداوند: «روزی که آسمان دودی آشکار بیاورَد.» [دخان/۱۰] این حدیث را بخاری (الصّحیح: ۱۲۵/۲ [۱۷۳۰/۴]) نیز آورده است.

در التّفسیر الکبیر رازی (۴۶۷/۷ [۲۴۲/۲۷]) آمده است: «چون قوم پیامبرﷺ در مکّه او را تکذیب نمودند، وی ایشان را نفرین فرمود و گفت: ‹بارخدایا! بر ایشان خشکسالی‌ای (۴۹۱) همچون [روزگار] یوسف نازل فرما.› پس باران رخت بربست و زمین بس خشک شد و قریش چندان به گرسنگی گرفتار شدند که استخوان و سگ و مردار خوردند و از فرط گرسنگی، میان خود و آسمان را همچون انبوهی از دود دیدند. این، سخن ابن‌عبّاس، مقاتل، مجاهد، نظر برگزیدهٔ فرّاء و زَجّاج، و نیز سخن ابن‌مسعود است.»

ابن‌اثیر (النّهایه فی غریب الحدیث و الأثر: ۱۲۴/۳ [۲۹۳/۳؛ ۲۰۰/۵]) آورده است: «پیامبرﷺ گفت: ‹بارخدایا! مردم «مضر» را چنان گرفتار فرما که [مردم روزگار] یوسف را به خشکسالی

دچار فرمودی.› پس چندان دچار سختی شدند که آمیزهٔ بریان خون و کرک شتر را می خوردند. این روایت را سیوطی (الخصائص الکبری: ۲۵۷/۱ [۲۴۶/۱]) از طریق بیهقی [دلائل النّبوّه: ۳۲۴/۲] از عُروه؛ و نیز از طریق او و ابونُعَیم [دلائل النّبوّه: ص۵۷۵] از ابوهریره آورده است.

ابن اثیر (الکامل فی التّاریخ: ۲۷/۲ [۴۹۵/۱]) گوید: «ابوزمعه اسود بن مُطَّلب بن اسد بن عبدالعزّی و یارانش، پیامبر ﷺ را با حرکات چشم، به استهزا می‌گرفتند. پس رسول خدا ﷺ او را نفرین کرد که کور گردد و در مرگ فرزندش بنشیند. بر اثر این نفرین، در حالی که وی زیر سایهٔ درختی نشسته بود، جبرئیل با برگی از آن درخت و خارهایش چندان بر صورت و چشمان وی بزد که کور شد.»

همو گفته است: «رسول خدا ﷺ مالک بن طلالة بن عمرو بن غَبْشان را نفرین نمود. پس جبرئیل به سروی اشاره نمود و سرش از جراحت لبریز شد و بمرد.»

۲۶۰/۱ ابن عبدالبَرّ (الإستیعاب [۳۵۹/۱]، در حاشیهٔ الإصابه: ۳۱۸/۱) روایت کرده است:

«پیامبر ﷺ به هنگام راه رفتن، می‌خرامید. حکم بن ابی‌العاص، برای استهزا این رفتار وی را تقلید می‌نمود. روزی پیامبر ﷺ روی برگردانْد و او را بدید؛ فرمود: ‹همین گونه باقی بمانی!› از آن روز حَکم به لرزش عضلات دچار شد. عبدالرّحمان بن حَسّان بن ثابت به عیب گفتن وی پرداخته و در شعری دربارهٔ عبدالرّحمان بن حکم، این گونه او را هجو نموده است: (۴۹۲)

همانا ملعون، پدر تو است؛ پس استخوان‌هایش را به دور ریز! که اگر دور ریزی، استخوان‌های مردی دچار تشنّج و دیوانه را دور ریخته‌ای.

روز را با درونی تهی از عمل پرهیزگارانه، شب می‌کند، و در روز، انباشته درون از کار پلید است.

ابن اثیر (النِّهایه فی غریب الحدیث و الأثر: ۳۴۵/۱ [۶۰/۲]) از طریق عبدالرّحمان بن ابی‌بکر روایت کرده است: «حکم بن ابی‌العاص بن امیّه ـ پدر مروان ـ فراپشت پیامبر ﷺ می‌نشست و آن گاه که ایشان سخن می‌گفت، به استهزا شکلک درمی‌آوَرْد. پیامبر ﷺ او را بدید و فرمود: ‹چنین بمانی!› و او تا زمانی که مُرد، به لرزش عضلات چهره گرفتار بود.

ـ طبق روایتی: تا دو ماه گرفتار صرع شد؛ و آن گاه، به تشنّج اندام مبتلا گشت، چندان که گوشت و توانش از میان رفت. ـ»

ابن حَجَر (الإصابه: ۳۴۵/۱) از طریق طَبَرانی [المعجم الکبیر: ۲۱۴/۳]؛ بیهقی (دلائل النّبوّه [۲۳۹/۶])؛ سیوطی (الخصائص الکبری: ۷۹/۲ [۱۳۲/۲]) از حاکم [المستدرک علی الصّحیحین: ۶۷۸/۲] ـ در حدیثی که صحیح شمرده ـ و از بیهقی و طَبَرانی، از عبدالرّحمان بن ابی بکر صدّیق روایت کرده‌اند: «حکم بن ابی‌العاص نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌نشست و آن گاه که ایشان سخن می‌گفت، شکلک درمی‌آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ‹چنین بمانی!› و او تا هنگام مرگ، دچار تشنّج اندام بود.» همانند همین حدیث را به طریق دیگر نیز روایت کرده است.

در الإصابه (۳۴۶/۱) آمده است که بیهقی [دلائل النّبوّه: ۲۴۰/۶] از طریق مالک بن دینار، با
(۴۹۳) ذکر سند روایت کرده است: «هند بن خدیجه ـ خدیجه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله ـ برایم حدیث گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله بر حَکم برگذشت. حکم با انگشت، او را به استهزا گرفت. ایشان متوجّه شد و فرمود: ‹بارخدایا! او را چلپاسه گردان.› حکم در همان جای [چون چلپاسه] خزید.»

در الإصابه (۲۷۶/۱) و الخصائص الکبری (۷۹/۲ [۱۳۳/۲]) آمده است: «ابن فتحون از طبری نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از حارث بن ابی حارثه، دخترش جمره را خواستگاری کرد؛ امّا حارث، به دروغ، پاسخ داد که دخترش دچار بیماری سختی است. چون حارث به خانه بازگشت، دید که دخترش دچار پیسی شده است.»

در الخصائص الکبری (۷۸/۲ [۱۳۰/۲]) از طریق بیهقی [دلائل النّبوّه: ۲۴۵/۶] از اُسامة بن زید روایت شده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را برای مأموریتی روانه کرد. وی بر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغی بست. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را نفرین نمود؛ پس وی را در حالی یافتند که مردار شده،
۲۶۱/۱ شکمش دریده گشته، زمین هم او را نمی‌پذیرفت.»

در الخصائص الکبری (۱۴۷/۱ [۲۴۴/۱]) آمده است بیهقی [دلائل النّبوّه: ۳۳۸/۲] و ابونُعَیم،

ازطریق ابونَوفَل بن ابی‌عقرب، ازپدرش با ذکرسند روایت کرده‌اند: «لهب بن ابی‌لهب، دشنام‌گویان نزد پیامبرﷺ آمد. رسول‌خداﷺ گفت: ‹بارخدایا! سگت را بروی چیره گردان!› ابولهب کالای بازرگانی به شام می‌فرستاد وفرزندش لهب را با غلامان ونمایندگان وکارگزارانش روانه می‌نمود و می‌گفت: ‹مراقب فرزندم باشید؛ زیرا ازنفرین محمّد براو بیمناکم.› پس هرگاه به منزلی می‌رسیدند، لهب را به دیواری خوابانده، با جامه وکالا او را می‌پوشاندند. چندی چنین کردند تا درنده‌ای آمد واورا با صورت به زمین زد وکشت.»

بیهقی ازقَتاده، با ذکرسند روایت کرده است که عُتْبة بن ابی‌لهب[1] برپیامبرﷺ چیرگی یافت. رسول‌خداﷺ فرمود: «هلاکه من ازخداوند درخواست می‌کنم تا سگش را بروی چیره گرداند.» پس عُتْبه همراه تنی چند ازقریش بیرون شدند تا شبانگاه درمکانی از توابع شام به نام زَرقاء منزل کردند. شیری گرداگرد آنان درآمد وازآن میان، تنها برعُتْبه درافتاد وسرش را به دندان گرفت واورا بکشت. (۴۹۴)

بیهقی [دلائل النّبوه: ۲/ ۳۳۹] ازعُروه نقل کرده است که درآن شب، شیرگرداگرد آنان گشت ودورشد، سپس بازگشت. ایشان عُتْبه را درمیان خود نهادند؛ امّا شیربازآمد واز میان ایشان گذشت تا به عُتْبه رسید وسرش را برگرفت وخُرد کرد.

ازابونُعَیم [دلائل النّبوّه: ص۵۸۵] وابن‌عساکر[تاریخ مدینة دمشق: ۶۵/۱۱] ازطریق عُروه، مانند همین روایت آمده است. ابن‌اسحاق وابونُعَیم [دلائل النّبوّه: ص۵۸۶] ازطریق دیگر، ازمحمّد بن کَعْب قُرَظی وجزاو، همین روایت را آورده‌اند. دراین روایت افزوده شده که حَسّان بن ثابت درهمین باب سروده است:

اگربه نزد بنی‌اشقر[2] برفتی، ازایشان بپرس که داستان ابوواسع[3] چه بود؟
خدا، گورش را بروی فراخ نسازد؛ بَل خداوند آن را تنگ سازد بربُرندهٔ،

۱. ابن‌اثیر(البدایة والنِّهایه: ۳/ ۲۱ [۳/ ۹۱]) همین روایت را در بارهٔ عُتْبة بن عبدالعزّیٰ آورده است.
۲. در دیوان حَسّان [ص۱۴۵] بنی‌أشعرآمده است.
۳. ابوواسع، کنیهٔ عُتْبة بن ابی‌لهب است.

رشتهٔ خویشاوندی پیامبری که منزلت والای او ثابت است و [همگان را] به نور بلند وگستردهٔ خویش می‌خواند.

در حِجر [اسماعیل] از میان همهٔ قریش، تنها او برای تکذیب پیامبرکه به سان هدفی بی‌دفاع بود، داوطلب شد.

پس سزاوار نفرین پیامبرگشت، نفرینی که [اثرآن] برای هر بیننده و شنونده‌ای آشکار شد؛

(۴۹۵) بدین سان که خداوند به واسطهٔ آن نفرین، درندهٔ خویش را بروی چیره ساخت، در حالی که به آهستگی گام برمی‌داشت، همچون گام برداشتن دشمنی فریبکار.

۲۶۲/۱ تا در میان یارانش بدو دست یافت، در حالی که چُرت و خواب آن‌ها را فراگرفته بود، با دهانی باز، چون گرسنگان، سَر، همراه با یافوخ [= جانْ‌دانه] و قسمتی از سینه‌اش را بخورْد و ببلعید.

من در دیوان حَسّان، از این ابیات تنها بیت نخست را یافتم که پس ازآن چنین است:

هنگامی که آنان رهایشان ساختند و او آن‌ها را به [حرمتِ] نسب بلندی که همه‌شان را دربرمی‌گرفت، می‌خواند [و سوگند می‌داد].

در حالی که شیر با دندان‌هایش بروی چیره گشته و او خاک آلود در میان خون تازهٔ خویش بود.

خداوند رحمان، به خاک‌افتادهٔ این گروه را دست نگیرد و نیروی آنکه آن‌ها را بر زمین افکنَد، سست نسازد.

ابونُعَیم [دلائل النّبوّه: ص۵۸۸] از طاووس روایت کرده است: «چون رسول خدا ﷺ آیهٔ ﴿وَالنَّجْمِ اِذٰا هَوٰی﴾ [نجم/۱] را تلاوت فرمود، عُتْبة بن ابی‌لهب گفت: ‹من به پروردگار نجم کافرم.› رسول خدا ﷺ فرمود: ‹خداوند سگی از سگ‌هایش را بر تو چیره گرداند!› ... ـ تا پایان آن روایت ـ.»

ابونُعَیم با ذکر سند از ابوضُحیٰ روایت کرده است که فرزند ابولهب گفت که به گویندهٔ ﴿وَالنَّجْمِ اِذٰا هَوٰی﴾ [نجم/۱] ایمان ندارد. پس رسول خدا ﷺ فرمود: « ... .» ـ تا پایان روایت ـ

ازاین همه دانسته می‌شود: عذابی که به موجب آن دوآیه از امّت پیامبر ﷺ به سبب وجود مقدّسش برداشته شده، به طور جزئی است نه به صورت کلّی. و این همان است که با حکمت و نیز مصلحت عمومی سازگار است؛ زیرا به ضرورت، باید عضو فاسد را قطع کرد تا فساد آن به اعضای دیگر سرایت ننماید؛ به خلاف عضوی که بخشی ازآن بیمار

شده، امّا بیم سرایت آن به اجزای دیگر نیست، یا همهٔ آن بیمارگشته، امّا به سلامتش امید هست؛ پس باید آن را مداواکرد تا بهبود یابد.

خداوند سبحان قریش را تهدید نمود که اگر همگی از دین روی گردانند، ایشان را به همان صاعقه‌ای دچار فرماید که بر عاد و ثمود نازل نمود: «پس اگر روی گرداندند، بگو: ‹شما را بیم دهم از صاعقه‌ای، همانند صاعقهٔ عاد و ثمود.›» [فصّلت/۱۳] یعنی این عذاب هنگامی نازل می‌شده که همهٔ ایشان کافرگردند. پس اگر برخی از آنان ایمان می‌آوردند، صاعقه بر آنان فرود نمی‌آمد و چون همگی به حال کفر باقی می‌ماندند، آن عذاب بر ایشان فرود می‌آمد. اگر وجود رسول خدا ﷺ همهٔ انواع عذاب را بازمی‌داشت، دیگر چنین تهدیدی روا نبود و نیز آن گروه که نامشان را بردیم، عذاب نمی‌شدند و نیز کسی درنبردهای پیامبر ﷺ به شمشیر تیز و برّان وی کشته نمی‌شد. این‌ها همه انواعی از عذابند که خداوند ما را از آن‌ها دور دارد! (۴۹۶)

اشکال پنجم

اگر این رویداد حقیقی بود، همانند ماجرای اصحاب فیل، از آیات خداوند به شمار می‌رفت و آن را فراوان نقل می‌کردند؛ حال آن که بسیاری از دانشوران صاحب کتاب‌های «مسند» و «صحیح» و فضائل و تفاسیر و سیره‌نامه‌ها و مانند آن‌ها، این رویداد را نقل نکرده‌اند و تنها روایت آن با همین اِسناد ناشناخته و ناپسند است. از همین جا می‌توان دریافت که این ماجرا ساختگی و دروغین است.

پاسخ: ۲۶۳/۱

این رویداد، فردی و شخصی بوده و در جامعه چندان زمینه‌ای برای توجّه و اعتنا ایجاد نمی‌کرده است. نیز برخی برآن بوده‌اند که پردهٔ فراموشی بر چنین ماجرایی کشند؛ چنان که دربارهٔ اصل ماجرای غدیر خمّ چنین کردند و چندان در این کار شتاب ورزیدند که نزدیک بود به مقصد برسند و با تصویرسازی‌های دروغین، درهم‌آمیزی‌های اشتباه‌انگیز،

و احادیث ساختگی، به آرزوی خویش دست یابند؛ امّا خداوند ابا دارد جز از این که نور خود را کامل فرماید.

از دیگر سو، رویداد اصحاب فیل، حادثه‌ای بس بزرگ و در شمار معجزات خاصّ پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران پیش از بعثت بوده که در خلال آن، امّتی بزرگ دچار نابودی شد و همهٔ جهانیان جای خالی آنان را حس کردند؛ و نیز امّتی باشکوه نجات یافت و مقدّسات آن حفظ گشت و خانه‌اش که طوافگاه مردم و مقصد حُجّاج و باورگاه خیر و برکت بود و در آن زمان، بزرگ‌ترین جلوه‌گاه پرستش پروردگار به شمار می‌رفت، برپا مانْد.

از این روی، قیاس کردن این رویداد با آن ماجرا و یکسان دانستن انگیزه‌های روایت
(۴۹۷) کردن آن‌ها، آشکارا گزاف و یاوه است. به ضرورت روشن است که انگیزه‌های روایت کردن ماجرای اصحاب فیل، در رویداد مورد بحث نیست. همین تفاوت را در معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله می‌توان دید. برخی از این معجزات تنها در خبرهای واحد آمده‌اند و برخی از حدّ تواتر درگذشته‌اند و برخی بدون توجّه به سندهایشان، در میان مسلمانان از مسلّمات به شمار رفته‌اند. و این نیست جز به سبب موارد بزرگی و اهمّیّت آن‌ها یا احوال خاصّ همراه هر یک.

و امّا این که ابن‌تیمیّه ادّعا نموده دانشوران گوناگون این روایت را نقل نکرده‌اند؛ خود، گزافه‌ای دیگر است. پیش‌تر ذکر کردیم که پیشوایان دانش و تفسیر و حافظان حدیث و گزارشگران تاریخ که در فرهنگ‌نامه‌ها فضائل ایشان درج است و دانشوران به ستایش ایشان پرداخته‌اند، این حدیث را روایت کرده‌اند.

و سرانجام معنای این سخن وی را درنیافتیم: «... با این اِسناد ناشناخته و ناپسند ...» روایتِ یاد شده به حُذَیفة بن یمان ـ شرح حال او در صفحهٔ ۲۷ گذشت. ـ بازمی‌گردد که صحابی‌ای بزرگوار بوده؛ و نیز به سفیان بن عُیَیْنه ـ شرح حال او در صفحهٔ ۸۰ گذشت. ـ که پیشوایی‌اش در دانش و حدیث و تفسیر؛ و ثقه بودنش در روایت مشهور است. اسناد به این دو

تن را هم حافظان حدیث و محدّثان و مفسّران کاوشگر در این زمینه، درست شناخته و آن را سزاوار ذکر و اعتماد دانسته و آیهٔ کتابِ استوار خداوند را بر پایهٔ آن تفسیر کرده‌اند، بی آن که در آن انکاری بیاورند؛ حال آن که اینان از گروهی نبوده‌اند که قرآن را با سخنان یاوه تفسیر کنند. آری؛ دانشوران چنین کرده‌اند؛ امّا ابن‌تیمیّه به انکار این سند پرداخته و در متن آن مناقشه کرده است؛ زیرا چیزهایی از این دست، با برنامهٔ پلید و ناپاک وی سازگاری ندارد.

اشکال ششم

۲۶۴/۱ از این حدیث برمی‌آید که حارث مبانی پنجگانهٔ اسلامی را باور داشته و از این رو مسلمان بوده؛ و به ضرورت روشن است که در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ مسلمانی عذاب نشده است.

پاسخ:

این حدیث همان گونه که مسلمانی حارث را نشان می‌دهد، مرتد شدنش را نیز آشکار می‌کند؛ زیرا وی سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را رد کرد و در خبری که او از جانب خداوند به وی داده بود، تردید نمود. بدین ترتیب، در حالی که مسلمان بود، عذاب نشد، بلکه در حال کفر و ارتداد عذاب گشت. در صفحهٔ ۲۴۵ گذشت که وی پس از شنیدن حدیث، در نبوّت پیامبر صلی الله علیه و آله تردید ورزید. از این گذشته، حتّی در میان مسلمانان هم کسانی بودند که به سبب اهانت (۴۹۸) به ساحت قدسی حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله دچار کیفر شدند؛ همانند جمره، دختر حارث، که در صفحهٔ ۲۶۰ ماجرایش گذشت و برخی دیگر که در پاسخ اشکال چهارم شرحش رفت. مسلم (الصّحیح [۲۵۹/۴]) از سَلَمَة بن اَکوَع روایت کرده است که مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله با دست چپش غذا خورْد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «با دست راستت بخور.» گفت: «نمی‌توانم.» فرمود: «هرگز نتوانی!» و او از آن پس دیگر نتوانست دست راستش را تا دهانش بالا بیاورد.

در صحیح بخاری (۲۲۷/۵ [۱۳۲۴/۳]) آمده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله نزد عربی صحرانشین رفت تا از وی عیادت کند. ایشان هرگاه به عیادت مریضی می‌رفت، می‌فرمود: ‹باکی

نیست؛ خیر است.› آن بیمار صحرانشین گفت: ‹گفتی که خیر است! نه؛ بلکه تبی است که بر پیرمردی به جوش درآمده، او را به قبر می‌فرستد.› پیامبر ﷺ فرمود: ‹پس چنین باد!› و فردای آن روز، آن مرد بمرد.»

در أعلام النّبوّه تألیف ماوَردی (ص۸۱ [ص۱۳۴]) آمده است: «رسول خدا ﷺ از این که مردی، در میان نماز، موی خود را بپیراید، نهی کرده بود. روزی مردی را دید که در نماز، مویش را پیرایش می‌کند؛ فرمود: ‹خداوند مویت را زشت گرداند!› و او در همان دم، بی‌موی شد.»

اشکال هفتم

حارث بن نُعمان درمیان اصحاب فردی شناخته شده نیست و ابن‌عبدالبَرّ (الإستیعاب)؛ و ابن‌مَنْده و ابونُعَیم اصفهانی و ابوموسی در تألیفات خود، او را در شمار اصحاب ذکر نکرده‌اند. پس وجود چنین کسی ثابت نیست.

پاسخ:

فرهنگ‌نامه‌های اصحاب، عهده‌دار ذکر نام یکایک ایشان نیستند؛ بلکه هر مؤلّف
(۴۹۹) به برشماری کسانی پرداخته که بدان‌ها آگاهی یافته است. سپس کسی دیگر آمده و نام دیگران را که لابه‌لای آثار و کتاب‌ها یافته، بر آن‌ها افزوده است. پربارترین کتاب در این زمینه، الإصابه فی تمییز الصّحابه تألیف ابن حَجَر عَسْقَلانی است. با این حال، او، خود، در مقدّمهٔ کتابش [۲/۱-۴] می‌نویسد:

«از گرامی‌ترین دانش‌های دینی، دانش حدیث نبوی است و از گرانمایه‌ترین معارف دینی، بازشناسی اصحاب رسول خدا ﷺ از کسانی است که در پی آنان آمده‌اند. در این
۲۶۵/۱ زمینه، گروهی از حافظان حدیث به تألیف پرداخته‌اند و هریک، به فراخور اطّلاع خود، نام کسانی را گِردآورده است.

تا آن جا که من می‌دانم، نخستین کس که در این دانش کتابی نگاشت، ابوعبدالله

بخاری بود که تألیفی مستقل دراین باب گردآورده وابوالقاسم بَغَوی وجزاونیزازوی نقل مطلب کرده‌اند. همچنین گروهی ازطبقهٔ استادان وی، مانند خلیفة بن خیاط ومحمّد بن سعد؛ ونیزهمردیفانش همچون یعقوب بن سفیان وابوبکربن ابی‌خَیْثَمه به گردآوری نام صحابه وپسینیان آنان پرداخته‌اند.

ازآن پس هم برخی همچون ابوالقاسم بَغَوی وابوبکربن ابی‌داوود وعبدان ـ وکمی پیش ازایشان: ـ مطین، ابوعلی بن سکن، ابوحفص بن شاهین، ابومنصورماوَردی، ابوحاتِم بن حِبّان، طَبَرانی (المعجم الکبیر)، ابوعبدالله بن مَنده، ابونُعَیم، وابوعمربن عبدالبَرّ به تألیف دراین باب روی آوردند. فرد اخیرکتابش را الإستیعاب نام نهاد؛ زیرا به گمان خود، اثرش دربردارندهٔ آثارپیش ازوی دراین موضوع بود. با این حال، وی از بسیاری کسان یاد نکرده است. ابوبکربن فتحون تکمله‌ای پرباربرکتاب وی نگاشته ودیگران هم تکمله‌های سودمند برآن افزوده‌اند. نیزابوموسی مَدینی برتألیف ابن‌مَنْده تکمله‌ای بزرگ نگاشته است.

درروزگاراینان، گروهی دیگرنیزبوده‌اند که دراین موضوع اثرپدید آورده‌اند وبرشمردن آن‌ها آسان نیست. دراوایل سدهٔ هفتم، عزّالدّین بن اثیرکتابی پرحجم نگاشت وآن را اُسد الغابه نام نهاد وبسیاری ازتألیفات گذشته را درآن گردآورد؛ امّا اونیزبرشیوهٔ پیشینیان راه پیمود وبرخی کسان راکه صحابی نیستند، درزمرهٔ اصحاب آورد وازآگاهاندن خوانندگان به بسیاری ازاوهام موجود درکتاب‌های گذشتگان، غفلت ورزید. (۵۰۰)

سپس حافظ ابوعبدالله ذهبی نام اصحاب را ازکتاب ابن‌اثیرجداگانه برگرفت وشماری را هم برآن‌ها افزود واشتباهات وی را یاد کرد وکسانی را که به غلط درزمرهٔ اصحاب ذکر گشته‌اند، نام برد. با این حال، اثراوهم دربردارندهٔ همه، بلکه نزدیک به آن نیزنیست.

من، به تتبّع، به نام‌هایی برخوردم که نه درکتاب اواست ونه درکتاب ابن‌اثیر؛ با آن که شرایط مورد نظرآن دورا حائزاست. پس کتابی بزرگ دراین باب گردآوردم وصحابه را

از غیر صحابه ممتاز نمودم. با این حال، به نسبت این سخن که از ابوزُرْعهٔ رازی رسیده، به یک دهم از اسامی اصحاب هم وقوف نیافته‌ام: ‹پیامبر ﷺ وفات یافت، حال آن که دیدارکنندگان وی و شنوندگان سخنش، بیش از ۱۰۰/۰۰۰ مرد و زن بودند که همگی به شنیدار یا دیدار، از وی روایت کرده بودند.›

ابن فتحون (تکملة الإستیعاب) پس از ذکر این سخن گفته است: ‹ابوزُرْعه با این کلام، به پرسش کسی پاسخ گفته که تنها دربارهٔ راویان از وی سؤال کرده است؛ چه رسد به جز ایشان. با وجود این، همهٔ کسانی که به نام یا کنیه در الإستیعاب ذکر گشته‌اند، ۳۵۰۰ تن هستند.› ابن فتحون، خود، گفته که نزدیک به همین تعداد را با همان شرط که صاحب الإستیعاب قائل است، بر آن تعداد افزوده است.

من، خود، به خطّ ذهبی در پشت کتاب التّجرید، خواندم که شاید همهٔ این تعداد، ۸۰۰۰ تن باشند و اگر افزون نباشند، کم‌تر نیستند. نیز به خطّ او دیدم که همهٔ یادشدگان در
۲۶۶/۱ أُسد الغابه ۷۵۵۴ تن هستند.

آن چه سخن ابوزُرْعه را تأیید می‌کند، روایت ثبت شده در هر دو صحیح[1] از کَعْب بن مالک در ماجرای تبوک است: ‹مردم چندان زیاد بودند که در دیوانی نام آنان را نتوان ثبت کرد.›

(۵۰۱) خطیب [تاریخ بغداد: ۲۹/۴] با ذکر سند از ثوری روایت کرده که هر کس علی را بر عثمان مقدم دارد، ۱۲/۰۰۰ تن را نکوهش کرده که پیامبر ﷺ به هنگام مرگ از همهٔ ایشان خشنود بود. نووی گوید: ‹این سخن مربوط به دوازده سال پس از وفات پیامبر ﷺ بوده، یعنی آن گاه که شماری بسیار از صحابه که نامشان هم ثبت نشده، در زمان ابوبکر در جریان جنگ با مرتدان و دیگر نبردها از میان رفتند و نیز در دوران خلافت عمر، گروهی بسیار در نبردها و طاعون عمومی و عمواس[2] و جز آن‌ها نابود شدند. علّت ثبت نشدن نام

---

۱. صحیح بخاری [۱۶۰۳/۴]؛ و صحیح مسلم [۳۰۱/۵]. (غ.)

۲. ناحیه‌ای بوده در شش میلی رمله در راه بیت المَقدِس که در سال ۱۸ طاعون از آن جای آغاز گشت و در سرزمین شام فراگیر شد و به سبب آن، مردم بسیار، از جمله تعدادی فراوان از صحابه، مردند. [معجم البلدان: ۱۵۷/۴]

این اصحاب آن است که بیشینهٔ ایشان صحرانشینانی بودند که بسیاریشان در حجّة الوداع حضور داشتند.› و خداوند داناتر است.» ـ پایان سخن ابن حَجَر در الإصابه ـ

ما در صفحهٔ ۹ یاد کردیم که حاضران در حجّة الوداع به ۱۰۰/۰۰۰ یا بیش‌تر بالغ می‌شدند که با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بودند. چگونه ممکن است که این کتاب‌ها نام این تعداد را ثبت کرده باشند؟ طبیعتاً آگاه شدن به نام و نشان همهٔ این افراد ناممکن است؛ زیرا بیشینهٔ ایشان در صحراها و بیابان‌ها پراکنده بودند و در فرودست وادی‌ها یا بر فراز قلّه‌های کوهساران یا زمین‌های سنگلاخ و بیابان‌های فراخ سکونت داشتند و جز در مواقع نیاز به شهرها و آبادی‌ها نمی‌آمدند و در همین مواقع فرصت دیدار و روایت برایشان فراهم می‌شد. هیچ دیوان آماری نیست که نام این افراد را ثبت نموده و واردشدگان و بیرون‌رفتگان را در شمار آورده باشد.

بدین سان، هیچ پژوهشگری این امکان را نمی‌یابد که احوال چنین امّتی را ثبت نماید. مؤلّفان تنها نام کسانی را ثبت کرده‌اند که بسیار روایت نموده‌اند یا در حوادثی مهم نقش داشته‌اند. بدین شرح، عین بی‌انصافی و بیرون از قواعد پژوهش است که با نیافتن نام کسی در این کتاب‌ها، وجودش را نفی کنیم. از این گذشته، بسیار محتمل است که مؤلّفان این آثار به سبب ارتداد حارث، نام او را از فهرست صحابه حذف کرده باشند.

«و پاره‌ای از مردم بی‌هیچ دانشی یا راهنمایی و کتاب روشنی، دربارهٔ خداوند جدال می‌کنند.» [لقمان/۲۰]

(۵۰۳)
۲۶۷/۱

عید غدیر در اسلام

یکی از اموری که سبب جاودانگی و انتشار حدیث غدیر و پایداری مفهوم و مفاد آن شده، بزرگداشت آن به منزلهٔ عید است که در روز آن، گرد هم می‌آیند و در شبش به عبادت و خشوع می‌پردازند و صدقه می‌دهند و به ناتوانان سرکشی می‌نمایند و بر خود و خانواده گشاده‌دستی می‌ورزند و زیور و جامهٔ زیبا برمی‌گیرند. هرگاه مردم متدیّن به چنین حالی باشند، طبیعی است که به جست و جوی علّت آن برآیند و در مسائل آن دقّت ورزند و از راویانش بپرسند. گاه نیز برنامه‌های همراه با آن بزرگداشت‌ها سبب می‌شود که مردم دریابند چه کسی دربارهٔ غدیر خمّ سروده و آن را روایت کرده است. بدین سان، برای مردم هر دوره، در هر سال، عنایتی به ماجرای غدیر خمّ پدید می‌آید و همچنان سندها متّصل، طریق‌ها محفوظ، متن حدیث‌ها خوانده شده، و خبرهای مربوط به آن مکرّر می‌گردند.

هر پژوهنده‌ای با بررسی این ویژگی، به دو مطلب پی می‌برد:

یک. هرچند شیعیان پیوندی خاص با غدیر خمّ دارند، برگزاری این عید به ایشان اختصاص ندارد؛ بلکه دیگر مسلمانان نیز با آنان در این جشن همراهی می‌کنند. بیرونی (الآثار الباقیه عن القرون الخالیه: ص۳۳۴) این عید را از اعیاد مسلمانان می‌شمارد. ابن طَلحهٔ شافعی (مطالب السَّؤول: ص۵۳ [ص۱۶]) گفته است: «روز غدیر خمّ را امیرالمؤمنین علیه‌السلام در شعر خویش یاد کرده و این روز را عید می‌گیرند؛ زیرا در آن، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله علی را به این (۵۰۴)
منزلت بزرگ برنشانْد و بر همهٔ مردم برتری بخشید.»

در همان (ص۵۶) آمده است: «هر معنایی که از واژهٔ مولی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله اثبات توان کرد، وی برای علی در نظر گرفته است. این مرتبت، بس والا و شکوهمند و گرامی و بلند است که پیامبر صلی الله علیه و آله تنها علی را برای آن برگزید. به همین سبب، این روز برای دوستان او، روز عید و هنگامهٔ شادمانی است.»

این سخن وی نشان می‌دهد که همهٔ مسلمانان در عید گرفتن این روز همداستانند؛ خواه ضمیر در عبارت «دوستان او» را به پیامبر بازگردانیم و خواه به علی ـ صلی الله علیهما وآلهما ـ . اگر به پیامبر صلی الله علیه و آله بازگردانیم، مراد واضح است؛ و اگر به علی علیه السلام بازگردانیم، باید گفت که همهٔ مسلمانان به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام معتقدند، خواه به منزلهٔ خلیفهٔ نخست پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۶۸/۱ و خواه به منزلهٔ چهارمین خلیفه. در میان مسلمانان هیچ کس نیست که با علی دشمنی ورزد، مگر گروهی اندک از خوارج که از دین راست بیرون رفتند.

در کتاب‌های تاریخ، درس‌ها از این عید برمی‌خوانیم و می‌بینیم که امّت اسلام در شرق و غرب، به این عید پایبند است. مصری‌ها و مغربی‌ها و عراقی‌ها در سده‌های متمادی بدان توجّه ورزیده و در آن، به نماز و دعا و خطبه و شعرخوانی مشغول می‌شده‌اند، چنان که در فرهنگ‌نامه‌ها به تفصیل آمده است.

از شواهد گوناگون در کتاب وفیات الأعیان ابن خَلِّکان (۶۰/۱ [۱۸۰/۱]) برمی‌آید که همگان عید بودن این روز را باور دارند. وی در شرح حال المُستَعلی بن المستنصر آورده است: «در روز عید غدیر خمّ، ۱۸ ذی‌الحجّهٔ ۴۸۷، با وی بیعت شد.»

همو (وفیات الأعیان: ۲۲۳/۲ [۲۳۰/۵]) در شرح حال المستنصر بالله عُبَیدی گوید: «او در شب پنج‌شنبه دوازده روز مانده به پایان ماه ذی‌الحجّهٔ ۴۸۷ وفات یافت؛ خدایش
(۵۰۵) رحمت کند! و این شب، شب عید غدیر است. و عید غدیر خمّ، در هجدهم ذی‌الحجّه است. بسیاری را یافته‌ام که می‌پرسند این عید در کدام روز ذی‌الحجّه قرار دارد. خمّ مکانی است میان مکّه و مدینه که برکه‌ای در آن است و گویند که درختزاری نیز در آن جا

است. چون پیامبر ﷺ از مکّه ـ خدایش شرافت افزاید! ـ در سال حجّة الوداع بازمی‌گشت، به این مکان رسید و علی بن ابی‌طالب ﷺ را برادر خویش اعلان فرمود و گفت: ‹نسبت علی با من، همان نسبت هارون است با موسی. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه اورا دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هرکه با او دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری نما و هرکه یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه.› و شیعیان را بدین روز پیوندی بزرگ است. حازِمی گوید: ‹خمّ وادی‌ای است میان مکّه و مدینه در سرزمین جُحفه که در آن، آبگیری قرار دارد و پیامبر ﷺ در کنار آن به خطبه ایستاد. این منطقه به دشواری و شدّت گرما، مشهور است.›»

این پیوند بزرگ شیعه با غدیر خمّ که ابن خَلِّکان از آن یاد نموده، همان است که مسعودی (التّنبیه و الإشراف: ص۲۲۱ [ص۲۲۱ و ۲۲۲]) پس از ذکر حدیث غدیر، از آن یاد کرده است: «فرزندان و شیعیان علی ﷺ این روز را بس بزرگ می‌شمارند.» نیز ثَعالِبی (ثمار القلوب: ص۵۱۱ [ص۶۳۶]) شب غدیر (= لیلة الغدیر) را از عبارات مشهور مضاف و مضاف‌الیهی در میان مردم دانسته و سپس گفته است:

«و این همان شب است که در روز آن، رسول خدا ﷺ در غدیر خمّ، بر جهاز شتران به خطبه پرداخت و ضمن خطبه‌اش فرمود: ‹هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه اورا دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هرکه با او دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری نما و هرکه یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه.› از این رو، شیعیان این شب را بس بزرگ می‌شمارند و آن را به عبادت ۲۶۹/۱
و نماز، احیا می‌کنند.»

این از آن رواست که شیعیان باور دارند در غدیر خمّ، پیامبر ﷺ به خلافت بی‌فاصلهٔ علی بن ابی‌طالب ﷺ پس از خود تصریح فرمود. البتّه شیعیان در این باورداشت ممتازند، امّا دیگر مذاهب اسلامی نیز شب غدیر خمّ را از اضافات مشهور می‌شمارند. شهرت این

(۵۰۶) اضافه جز به سبب اعتقاد به رخ‌دادن امری بزرگ و فضیلت برجسته در صبحگاهان آن نیست. همین است که آن را روزی فراموش‌ناشدنی و عیدی مبارک گردانیده است.

بر اثر همین باورداشت به فضیلت روز و شب غدیر خمّ بوده که مردم آن را در زیبایی و سرور، دستمایهٔ تشبیه کرده‌اند. تمیم بن معزّ (د. ۳۷۴) فرمانروای سرزمین مصر، در قصیده‌ای که باخِرزی (دُمیة القصر و عصرة أهل العصر: ص۳۸ [۱۱۱/۱-۱۱۳]) آورده، گفته است:

در میان ما، زیبارویانی با جام‌هایشان در رفت و آمدند که آن جام‌ها، بوی خوش آن زیبا رویان را حکایت می‌کنند.

نازک‌تنانی که چون بخواهند بایستند، از سنگینی سُرین‌شان، توانایی به پا خاستن را ندارند.

خوش و زیبایند، چون زیبایی شب‌های غدیر؛ و چون بیایند، شادی روزهای آن را با خود بیاورند.

از جملهٔ نشانه‌های عید بودن این روز، تهنیت‌گویی ابوبکر و عمر و همسران پیامبر ﷺ و صحابهٔ دیگر به فرمان رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین علیه‌السلام است؛ همان سان که شرح آن، به خواست خداوند، خواهد آمد. و پیدا است که تهنیت‌گویی از ویژگی‌های عیدها و هنگامه‌های شادکامی است.

دوم. پیشینهٔ این عید به روزگاران دور و عصر پیامبر ﷺ می‌رسد؛ یعنی همان هنگام که در غدیر خمّ و در بازگشت از حجّة الوداع، پیامبر ﷺ جایگاه خلافت بزرگ را تبیین فرمود و برای امّت مسلمان قرارگاه حکومت خود از هر دو جنبهٔ دینی و دنیایی را آشکار نمود و جایگاه بلند دین خویش را معین کرد. به همین سبب، آن روز به روزی فراموش‌ناشدنی تبدیل گشت که هر گرونده به اسلام، بدان شادمان می‌شود؛ چراکه در چنین روزی، پناهگاه شریعت و سرچشمهٔ انوار احکام آن پدیدار گشت، چندان که دیگر میل‌های نفسانی مجالی برای متمایل کردن انسان به راست و چپ نیابد و نادانی فرصتی برای درافکندن آدمی به پرتگاه اوهام پیدا نکند. و چه روزی بزرگ‌تر از این روز که در آن، راه روشن و شاهراه هدایت آشکار گشت و دین کمال یافت و نعمت تمام گشت؛ چنان که قرآن کریم هم بدان اشاره فرموده است.

درمیان امّت‌ها و ملّت‌ها مرسوم است که روز بر تخت نشستن حکمرانانِ خود را با جشن و عید و شادمانی و نورافشانی گرامی می‌دارند و همایش‌ها برپا می‌کنند و خطبه می‌خوانند و شعر می‌سرایند و سفره می‌گسترند. پس در روزی که حکمرانی اسلامی (۵۰۷)
وولایت بزرگ دینی برپا گشته و پیامبرِ این دین گرامی که لب به هوا و هوس نمی‌گشاید ۲۷۰/۱
و جز به وحی سخن نمی‌گوید، بر ولایت چنین شخصی تصریح فرموده، بس سزاوارتر است که مردم با شکوه وگرامیداشت بسیار، جشن بگیرند. نیز بدان سبب که این روز از عیدهای دینی به شمار می‌رود، سزا است هر کاری که انسان را به خداوند نزدیک می‌سازد، در آن افزون گردد، از قبیل نماز و روزه و دعا و دیگر اعمال نیک. به خواست خداوند، شرحِ این امور خواهد آمد.

از همین روی بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله به امّت حاضر در غدیر خمّ، از جمله ابوبکر و عمر و بزرگان قریش و سرکردگان انصار و همسران خویش، فرمان داد که نزد علی امیرالمؤمنین علیه السلام روند و عهده‌داری منصب ولایت و نشستن بر اریکهٔ امر و نهی دین خدا را به او تهنیت گویند.

حدیث تهنیت (۵۰۸)

امام طبری محمّد بن جَریر (الولایه) با ذکر سند از زید بن ارقم حدیثی آورده که بخش عمدهٔ آن در صفحات ۲۱۴-۲۱۶ گذشت. در پایان آن روایت آمده است:

«ای جماعت! بگویید: ‹با جان‌ها و زبان‌ها و دست‌های خویش، بر این امر با تو عهد می‌بندیم و این عهد را به فرزندان و خاندان خویش وامی‌سپاریم و چیزی را جایگزین آن نمی‌کنیم. تو بر عهد ما گواهی؛ و خداوند برای گواهی دادن کفایت فرماید.› آن چه را به شما گفتم، واگویید و بر علی به عنوان امیرالمؤمنین سلام نمایید و بگویید: ‹سپاس خداوند را که ما را بدین امر رهنمون گشت و اگر خدا هدایتمان نمی‌کرد، راه نمی‌یافتیم.› [اعراف/۴۳] خداوند هر صدایی را درمی‌یابد و به هر خیانتی آگاه است: ‹و هرکه بیعت شکند، به زیان خود شکسته است. و هرکه بدان بیعت که با خدا بسته، وفا کند، او را پاداشی بزرگ دهد.› [فتح/۱۰] سخنی گویید که خداوند را از شما خشنود گرداند؛ که: ‹اگر کفران پیشه سازید، خداوند از شما بی‌نیاز است.› [زمر/۷]

به گفتهٔ زید بن ارقم، در این حال مردم گفتند: ‹آری؛ با دل‌های خویش، فرمان خداوند و رسولش را شنیدیم و اطاعت کردیم.› نخستین کسان که با پیامبر ﷺ و علی دست بیعت دادند، ابوبکر و عمر و عثمان و طَلحه و زبیر و دیگر مهاجران و انصار بودند و تا آن گاه که پیامبر ﷺ نماز ظهر و عصر را یکجا خواند، چنین کردند و این کار تا زمانی که ایشان نماز مغرب و عشا را یکجا ادا نمود، امتداد یافت. این پیمان‌سپاری و بیعت تا سه روز ادامه داشت.»

احمد بن محمّد طبری ـ مشهور به خلیلی ـ در کتاب مناقب علی بن ابی‌طالب ـ نگاشته شده در ۴۱۱ در قاهره ـ از طریق استادش محمّد بن ابی‌بکر بن عبدالرّحمان، این حدیث را
(۵۰۹) روایت نموده که در آن آمده است: «پس مردم به بیعت با ایشان برخاستند و گفتند: ‹با دل‌ها و جان‌ها و زبان‌ها و همهٔ اعضای خویش، فرمان خداوند و رسولش را شنیدیم و اطاعت کردیم.› آن گاه، به بیعت با رسول خدا ﷺ و علی دست گشادند. نخستین کسان که با
۲۷۱/۱ رسول خدا ﷺ[1] دست بیعت دادند، ابوبکر و عمر و طَلحه و زبیر بودند. آن گاه، دیگر کسان از مهاجران و انصار به ترتیب رتبه و جایگاه، بیعت نمودند تا نماز ظهر و عصر یکجا ادا شد. سپس بیعت ادامه یافت تا نماز مغرب و عشا یکجا برگزار گشت. این بیعت و عهدسپاری تا سه روز ادامه داشت. هر بار که گروه گروه مردم بیعت می‌نمودند، رسول خدا می‌فرمود: ‹سپاس خداوند را که ما را بر همهٔ مردم جهان برتری بخشید.› بدین سان، بیعت‌سپاری مرسوم گشت و حتّی کسانی که شایستهٔ بیعت نبودند، از این رسم بهره گرفتند.»

در کتاب النّشر و الطّی آمده است: «مردم گفتند: ‹آری؛ آری؛ فرمان خداوند و رسولش را شنیدیم و اطاعت کردیم و با دل‌هامان بدان ایمان آوردیم.› آن گاه، دست بیعت به سوی رسول خدا و علی گشادند تا نماز ظهر و عصر یکجا ادا گشت و این کار ادامه یافت تا نماز مغرب و عشا یکجا برپا شد. هر بار که گروهی بیعت می‌نمود، رسول خدا می‌فرمود: ‹سپاس خداوند را که ما را بر جهانیان برتری داد.›»

مولوی ولی‌الله لَکَهْنوی (مرآة المؤمنین [ص۴۱]) در یادکرد از حدیث غدیر گفته است: «از آن پس، عمر او را دیدار نمود و گفت: ‹ای فرزند ابوطالب! تو را گوارا باد که در این روز، ... شدی.› و سپس هر صحابی که به دیدار امیرالمؤمنین می‌آمد، به او شادباش می‌گفت.»

ابن خاوند شاه (د. ۹۰۳) (روضة الصّفا[2]: جزء دوم، ۱۷۳/۱ [۵۴۱/۲]) پس از ذکر حدیث

---

۱. از روایت نخست طبری، دانسته می‌شود که در این جا، افتادگی‌ای رخ داده است.

۲. عبدالرّحمان دِهْلوی (مرآة الأسرار) و نیز دیگران از این کتاب نقل مطلب کرده و بدان اعتماد ورزیده‌اند.

غدیر آورده است: «سپس رسول خدا در خیمهٔ مخصوص خویش نشست و به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمان داد که او هم در خیمه‌ای مخصوص بنشیند و آن گاه، امر فرمود که همهٔ مردم در خیمهٔ علی به وی تبریک گویند. چون مردم از این کار فراغت یافتند، رسول خدا فرمان داد (۵۱۰)
که مادران مؤمنان [= همسرانش] هم نزد او روند و شادباش گویند؛ و آنان هم چنین کردند. از صحابه‌ای که به وی تبریک گفتند، عمر بن خطّاب بود که گفت: ‹ای زادهٔ ابوطالب! بر تو گوارا باد که مولای من و همهٔ مردان و زنان مؤمن گشتی.›»

غیاث‌الدّین (د. ۹۴۲) (حبیب السّیر[1]: جزء سوم، ۱۴۴/۱ [مج۱/ ۴۱۱]) آورده است: «سپس به فرمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خیمه‌ای مخصوص نشست تا مردم به دیدار ۲۷۲/۱
و تهنیت وی آیند. از آن جمله عمر بن خطّاب بود که گفت: ‹مبارک باد؛ مبارک؛ ای زادهٔ ابوطالب! اکنون مولای من و هر مرد و زن مؤمن گشتی.› آن گاه، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مادران مؤمنان [= همسرانش] فرمان داد که نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام روند و به او تهنیت گویند.»

شمار درخور توجّهی از پیشوایان حدیث و تفسیر و تاریخ از بزرگان اهل سنّت، حدیث تهنیت ابوبکر و عمر را نقل کرده‌اند؛ خواه آنان که حدیث را به شکل مرسل آورده و آن را مسلّم دانسته‌اند و خواه کسانی که با سندهای صحیح و راویان معتبر و منتهی به تعدادی از صحابه، همانند ابن عبّاس و ابوهریره و بَراء بن عازب و زید بن ارقم، آن را روایت کرده‌اند. از جملهٔ آن دانشوران، این کسانند:

۱. حافظ ابوبکر عبدالله بن محمّد بن ابی‌شَیبه (د. ۲۳۵).

شرح حال او در صفحهٔ ۸۹ گذشت.

وی (المصنّف [۷۸/۱۲]) با سند خود از بَراء بن عازب نقل کرده است: «در سفر، همراه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودیم. در غدیر خمّ فرود آمدیم. بانگ نماز جماعت درداده شد.

۱. در کشف الظّنون (۴۱۹/۱ [۶۲۹/۱]) آمده است: «این کتاب از آثار سودمند و معتبر است. حسام‌الدّین (مرافض الرّوافض) آن را از کتاب‌های معتبر شمرده و ابوالحسنات حنفی (الفوائد البهیّه) بدان اعتماد ورزیده و در صفحهٔ ۸۶ و ۸۷ و ۹۰ و ۹۱ و جز آن‌ها از آن، نقل مطلب کرده است.»

زیر درختی را برای رسول خدا ﷺ روبیدند. او نماز ظهر را ادا فرمود و سپس دست علی را
برگرفت و فرمود: ‹آیا نمی‌دانید که من بر هر مؤمن بیش از خودش ولایت دارم؟› گفتند: (۵۱۱)
‹آری.› پس دست علی را گرفت و فرمود: ‹بارخدایا! هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد.› آن گاه، عمر او را دیدار نمود و گفت: ‹گوارا باد بر تو ای زادهٔ ابوطالب! اکنون مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.›»

۲. پیشوای حنبلیان، احمد بن حنبل (د. ۲۴۱).

وی (المسند: ۲۸۱/۴ [۳۵۵/۵]) از عَفّان، از حَمّاد بن سَلَمه، از علی بن زید، از عَدیّ بن ثابت، از بَراء بن عازب روایت کرده است: «همراه رسول خدا بودیم ... .» ـ تا پایان عبارتی که از طریق ابن ابی‌شَیبه ذکر شد؛ جز آن که کلمهٔ «بارخدایا»ی نخست در آن نیست. ـ

۳. حافظ ابوالعبّاس [حسن بن سفیان] شَیبانی نَسَوی (د. ۳۰۳).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۰۰ گذشت.

وی از هُدْبَه، از حَمّاد بن سَلَمَه، از زید و ابوهارون، از عَدیّ بن ثابت، از بَراء روایت کرده است: «همراه رسول خدا ﷺ در حجّة الوداع بودیم. چون به غدیر خمّ رسیدیم، زیر دو درخت را برای رسول خدا ﷺ روبیدند و بانگ نماز جماعت درداده شد. رسول خدا ﷺ علی را فراخوانْد و دستش را برگرفت و او را سمت راست خویش ایستانید و فرمود: ‹آیا من بیش از هر کس بر خودش ولایت ندارم؟› گفتند: ‹آری.› فرمود: ‹پس این، مولای هر کس است که من بر او ولایت دارم. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد.› آن گاه، عمر بن خطّاب با او دیدار نمود و گفت: ‹گوارا باد تو را که مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.›»

۲۷۳/۱ **۴. حافظ ابویَعْلیٰ موصلی (د. ۳۰۷).**

شرح حال او در صفحهٔ ۱۰۰ گذشت.

وی (المسند) از هُدْبَه، از حَمّاد، همان روایت را تا پایان با همان سند و متن که از طریق شَیبانی ذکر شد، آورده است. (۵۱۲)

۵. حافظ ابوجعفر محمّد بن جَریر طبری (د. ۳۱۰).

او (جامع البیان: ۳/ ۴۲۸) پس از ذکر حدیث غدیر گفته است: «پس عمر با او دیدار نمود و گفت: ‹گوارا باد تو را ای زادهٔ ابوطالب که مولای من و هر مرد و زن مؤمن گشتی.› و این، سخن ابن عبّاس و بَراء بن عازب و محمّد بن علی است.»

۶. حافظ احمد بن عُقْدَهٔ کوفی (د. ۳۳۳).

وی در آغاز کتاب الولایه، از استادش ابراهیم بن ولید بن حَمّاد، از یحیی بن یَعْلیٰ، از حَرْب بن صبیح، از خواهرزادهٔ حُمَید طویل، از ابن جُدْعان، از سعید بن مسَیِّب روایت کرده است: «به سعد بن ابی‌وقّاص گفتم: ‹می‌خواهم چیزی را از تو بپرسم؛ ولی پرهیز دارم.› گفت: ‹هر چه می‌خواهی بپرس؛ که من عموی تو هستم.› گفتم: ‹برپاشدن رسول خدا ﷺ در میان شما در روز غدیر خمّ چگونه بود؟› گفت: ‹نیمروز در میان ما برپا ایستاد و دست علی بن ابی‌طالب را برگرفت و فرمود: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد." آن گاه، ابوبکر و عمر گفتند: "ای زادهٔ ابوطالب! مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی."›»

۷. حافظ ابوعبدالله[1] مرزبانی بغدادی (د. ۳۸۴).

وی (سرقات الشّعر) با سند خود از ابوسعید خُدْری، حدیث تهنیت را آورده است.

۸. حافظ علی بن عمر دارَقُطْنی بغدادی (د. ۳۸۵).

وی با سند خود حدیث غدیر را آورده که در آن آمده است: «چون ابوبکر و عمر

---

۱. درستِ آن، ابوعُبَیدالله است و جناب مؤلّف بارها با همین کنیه از وی یاد کرده است. (غ.)

سخن پیامبر ﷺ را شنیدند، به علی گفتند: ‹ای زادهٔ ابوطالب! مولای هرمرد و زن مؤمن گشتی.›»

(۵۱۳) این را ابن حَجَر (الصّواعق المحرقه: ص۲۶ [ص۴۴]) از وی حکایت کرده است؛ و آن با عبارتی دیگر از وی، از طریق خطیب بغدادی در صفحهٔ ۲۳۲ گذشت.

۹. حافظ ابوعبدالله بن بَطّهٔ حنبلی (د. ۳۸۷).

او (الإبانه) با سند خود، از بَراء بن عازب، این حدیث را با همان لفظ حافظ ابوالعبّاس شَیبانی که ذکر شد، آورده؛ امّا کلمهٔ «امسیتَ» در آن نیست.

۱۰. قاضی ابوبکر باقِلانی بغدادی (د. ۴۰۳).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۰۷ گذشت.

وی (التّمهید فی أصول الدّین: ص۱۷۱) حدیث تهنیت را آورده است.

۲۷۴/۱ **۱۱. حافظ ابوسعید[1] خَرگوشی نیشابوری (د. ۴۰۷).**

وی (شرف المصطفی) با ذکر سند از بَراء بن عازب، با لفظ احمد بن حنبل؛ و با ذکر سند دیگر از ابوسعید خُدْری روایت کرده است: «سپس پیامبر ﷺ فرمود: ‹مرا تهنیت گویید؛ مرا تهنیت گویید؛ که خداوند تعالی مرا به نبوّت برگزید و خاندانم را به امامت.› پس عمر بن خطّاب، نزد امیرالمؤمنین ؑ آمد و گفت: ‹ای ابوالحسن! خوش باد تو را که مولای من و هر مرد و زن مؤمن گشتی.›»

۱۲. حافظ احمد بن مَرْدَوَیه اصفهانی (د. ۴۱۰).

وی (التّفسیر) از ابوسعید خُدْری این حدیث را روایت کرده که در آن آمده است: «سپس عمر بن خطّاب با علی ؑ دیدار کرد و گفت: ‹گوارا باد تو را ای زادهٔ ابوطالب که مولای من و هر مرد و زن مؤمن گشتی.›»

---

۱. درستِ آن، ابوسعد است و جناب مؤلّف بارها با همین کنیه از وی یاد کرده است. (غ.)

۱۳. ابواسحاق ثَعْلبی (د. ۴۲۷).

وی (الکشف و البیان [برگهٔ ۱۸۰]) از ابوالقاسم یعقوب بن احمد سری، از ابوبکر محمّد بن عبدالله بن محمّد، از ابومسلم ابراهیم بن عبدالله کجی، از حجّاج بن مِنهال، از حَمّاد بن سَلَمَه، از علی بن زید، از عَدیّ بن ثابت، از بَراء بن عازب روایت کرده است: (۵۱۴) «چون با رسول خدا ﷺ از حجّة الوداع بازگشتیم و به غدیر خمّ رسیدیم، وی فرمان نماز جماعت داد. پس زیر دو درخت را برای ایشان روبیدند و او دست علی را برگرفت و فرمود: ‹آیا من بیش از مؤمنان بر خودشان ولایت ندارم؟› گفتند: ‹آری.› فرمود: ‹این، مولای هرکس است که من بر او ولایت دارم. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هرکه با او دشمنی ورزد.› آن گاه، عمر با علی دیدار کرد و گفت: ‹گوارا باد تو را ای زادهٔ ابوطالب که مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.›»

۱۴. حافظ ابن سَمّان رازی (د. ۴۴۵).

وی حدیث تهنیت را از بَراء بن عازب، با همان لفظ یاد شده از احمد بن حنبل، با ذکر سند آورده و آن را محبّ‌الدّین طبری (الرّیاض النَّضِره: ۲/ ۶۹ [۳/ ۱۱۳]) و شِنْقیطی (حیاة علی بن ابی‌طالب: ص۲۸) از وی حکایت کرده‌اند.

۱۵. حافظ ابوبکر بیهقی (د. ۴۵۸).

وی حدیث تهنیت را به نحو مرفوع از بَراء بن عازب روایت کرده؛ چنان که ابن صَبّاغ مالکی (الفصول المهمّه: ص۲۵ [ص۴۰]) و جمال‌الدّین زرندی حنفی (نظم درر السّمطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتول و السّبطین [ص۱۰۹]) ذکر کرده‌اند، با سندی که از ابوهریره و نیز از طریق خوارزمی، از او، از بَراء بن عازب و ابوهریره خواهد آمد.

۱۶. حافظ ابوبکر خطیب بغدادی (د. ۴۶۳).

حدیث تهنیت از وی با دو سند صحیح از ابوهریره در صفحات ۲۳۲ و ۲۳۳ گذشت.

(۵۱۵)
۲۷۵/۱

۱۷. فقیه ابوالحسن مَغازِلی (د. ۴۸۳).

او (مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام [ص۱۸]) از ابوبکر احمد بن محمّد بن طاوان، از ابوالحسن[1] احمد بن حسین بن سَمّاک، ازابومحمّد جعفربن محمّد بن نُصیر خُلْدی، از علی بن سعید بن قُتَیبهٔ رَمْلی، ازضَمْره ... ـ تا پایان سند ولفظ یاد شده ازطریق خطیب بغدادی در صفحات ۲۳۲ و۲۳۳ ـ حدیث تهنیت را آورده است.

نیز وی ازابوالحسن احمد بن مظفّر عطّار، ازابومحمّد بن سقاء و ابوالحسن علی بن عبدالله قصاب بَیِّع واسطی ـ به نحو اجازه درروایت ـ ازابوبکر محمّد بن حسن بن محمّد بیاسری، ازابوالحسن علی بن محمّد بن حسن جوهری، ازمحمّد بن زکریّا عَبْدی، ازحُمَید طویل، ازانس ـ ضمن حدیثی ـ روایت کرده است: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دست علی را برگرفت واورا برمنبر بالا برد وگفت: ‹بارخدایا! این ازمن است ومن ازاویم. هلاکه نسبت او با من، همان نسبت هارون است با موسی. هلاکه هرکه من بروی ولایت دارم، این علی نیز مولای او است.› پس علی شادمان بازآمد وعمربن خطّاب درپی اوبیامد وگفت: ‹به‌به! خوشا تورا ای ابوالحسن که مولای من وهرمسلمان گشتی.›»

۱۸. ابومحمّد احمد عاصمی [ز۳۷۸].

وی (زین الفتی) ازاستادش محمّد بن احمد، ازابواحمد هَمْدانی، ازابوجعفر محمّد بن ابراهیم بن محمّد بن عبدالله[2] بن جَبَلهٔ قُهُستانی، ازابوقریش محمّد بن جمعة بن خَلَف قاینی، ازابویحیی محمّد بن عبدالله بن یزید مُقری، ازپدرش، ازحَمّاد بن سَلَمَه، ازعلی بن زید بن جُدْعان، از عَدیّ بن ثابت، از بَراء بن عازب روایت کرده است: «چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ‹هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› عمرگفت: ‹گوارا باد تورا ای ابوالحسن که مولای هرمسلمان گشتی.›» (۵۱۶)

---

۱. درستِ آن، ابوالحسین است؛ چنان که در مأخذ آمده است. (غ.)

۲. این نام در تاریخ بغداد خطیب (۴۱۱/۱) عبدان بن حبله آمده است.

نیز هموازمحمّد بن ابی‌زکریّا ﷺ ازابوالحسن محمّد[1] بن عمربن بَهتهٔ بزّاز ـ این را ابوالفتح
۲۷۶/۱ بن ابی‌الفوارس حافظ دربغداد بروی برخوانده واوتأیید نموده است ـ ، ازابوالعبّاس احمد بن محمّد بن سعید بن عبدالرّحمان بن عُقْدَهٔ هَمْدانی ـ هم‌پیمان بنی‌هاشم؛ به نحو قراءت بروی ازاصل کتابش درسال ۳۳۰ که دربغداد بروی درآمد ـ ، ازابراهیم بن ولید بن حَمّاد، ازپدرش، ازیحیی بن یَعْلی ... ـ تا پایان روایت یاد شده درصفحهٔ ۲۷۳ ازطریق حافظ ابن‌عُقْدَه، با همان سند ومتن ـ حدیث تهنیت را روایت کرده است.

۱۹. حافظ ابوسعد سَمْعانی (د. ۵۶۲).

وی (فضائل الصّحابه) با ذکرسند ازبَراء بن عازب، با لفظ احمد بن حنبل که در صفحهٔ ۲۷۲ یاد شد، حدیث تهنیت را آورده است.

۲۰. حجّة الاسلام ابوحامد غَزالی (د. ۵۰۵).

وی (سرّ العالمین: ص۹ [ص۲۱])آورده است: «همهٔ مسلمانان برمتن حدیث غدیراز خطبهٔ پیامبر ﷺ درروزغدیرخمّ اتّفاق دارند که درآن فرمود: ‹هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیزمولای اواست.› آن گاه، عمرگفت: ‹به‌به! خوشا تورا ای ابوالحسن که مولای من وهرمرد وزن مؤمن گشتی.›»

۲۱. ابوالفتح اشعری شهرستانی (د. ۵۴۸). (۵۱۷)

او(الملل والنّحل، چاپ شده درحاشیهٔ الفِصَل فی الملل والنّحل ابن‌حَزْم:۲۲۰/۱ [۱۴۵/۱]) گوید:

«تمثیل کمال یافتن اسلام وبسامان شدن حال دین، درسخن خدای تعالی است که فرمود: ‹ای رسول! آن چه را ازسوی پروردگارت برتو فرود آمده، به مردم برسان؛ که اگر نرسانی، گویی هیچ رسالت خداوند را ادا نکرده‌ای؛ [و او، خود، تو را ازمردم درپناه می‌دارد.]› [مائده/۶۷] و

---

۱. وی ازاهالی باب الطّاق بوده که درسال ۳۷۴ درگذشت. خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۳۵/۳) شرح حال وی را آورده وثقه بودنش را ازعتیق حکایت کرده است. نیزازاو، ازبَرْقانی، نقل کرده که ازپذیرش روایتش باکی نیست واو طالبی ـ یعنی شیعه ـ است.

این، آن گاه بود که پیامبر ﷺ به غدیر خمّ رسید و فرمان داد که زیر درختان سایه‌گستر[1] را روبیدند و صلای نماز جماعت دردادند. سپس بر جهاز شتران قرار گرفت و سه بار فرمود: ‹هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هرکه با او دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری نما و هرکه یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه؛ و حق را بر محور او بگردان. آیا پیام را ابلاغ کردم؟›

شیعیان ادّعا می‌کنند که این سخن، نصّ صریح است؛ امّا ما برآنیم که به هر معنا و بر هرکس که پیامبر ﷺ ولایت داشته، علی هم همان ولایت را یافته؛ و صحابه از ولایت آن را دریافته‌اند که ما قائلیم[2]؛ تا آن جا که عمر به هنگام استقبال از علی گفت: ‹خوشا به حال تو ای علی که مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.›»

۲۲. أخطب الخطباء، خوارزمی حنفی (د. ۵۶۸).

وی (المناقب: ص۹۴) از ابوالحسن علی بن احمد عاصمی خوارزمی، از اسماعیل بن احمد واعظ، از حافظ ابوبکر بیهقی، از علی بن احمد بن حمدان، از احمد بن عُبَید، از احمد بن سلیمان مؤدب، از عثمان بن ابی‌شَیبه، از زید بن حباب، از حَمّاد بن سَلَمَه، از
۲۷۷/۱ علی بن زید بن جُدْعان، از عَدیّ بن ثابت، از بَراء بن عازب روایت کرده است: «در حجِّ رسول خدا ﷺ با وی بازآمدیم. میان مکّه و مدینه بودیم که پیامبر ﷺ منزل گُزید و منادی را فرمان داد که صلای نماز جماعت دردهد. سپس دست علی را برگرفت و فرمود: ‹آیا من بیش از مؤمنان بر خودشان ولایت ندارم؟› گفتند: ‹آری.›

(۵۱۸) فرمود: ‹پس این، مولای هرکس است که من بر وی ولایت دارم. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هرکه با او دشمنی ورزد. هر

۱. درست این کلمه «دوحات» است که در متن یاد شده، به اشتباه «درجات» آمده است.

۲. در بخش مفاد حدیث غدیر خواهید دید که صحابه هم همان را فهمیده‌اند که شیعیان برآنند.

که من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای اواست.› این را رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با برترین بانگ ندا درداد. آن گاه، عمربن خطّاب با علی دیدار نمود وگفت: ‹گوارا باد تورا ای زادۀ ابوطالب که مولای من و هرمرد و زن مؤمن گشتی.›»

همو با همان سند از حافظ ابوبکر بیهقی، از حافظ ابوعبدالله حاکم، از ابویَعْلیٰ زبیربن عبدالله ثوری[1]، از ابوجعفر احمد بن عبدالله بزّاز، از علی بن سعید، از ضَمْره، از ابن شَوْذب ... ـ تا پایان حدیث یاد شده از طریق خطیب بغدادی [تاریخ بغداد: ۲۹۰/۸] در صفحات ۲۳۲ و ۲۳۳ با همان متن و سند ـ.

۲۳. ابوالفرج ابن جوزی حنبلی (د. ۵۹۷).

وی (المناقب) از طریق احمد بن حنبل، با ذکر سند از بَراء بن عازب با همان لفظ یاد شده، حدیث تهنیت را آورده است.

۲۴. فخرالدّین رازی شافعی (د. ۶۰۶).

او (التّفسیر الکبیر: ۶۳۶/۳؛ در چاپ دیگر: ۴۴۳/۳ [۴۹/۱۲]) حدیث تهنیت را با لفظ یاد شده در صفحۀ ۲۱۹ روایت کرده است.

۲۵. ابوالسّعادات مجدالدّین بن اثیر شَیبانی (د. ۶۰۶).

وی (النِّهایه فی غریب الحدیث و الأثر: ۲۴۶/۴ [۲۲۸/۵]) پس از ذکر معانی مولی، گوید: «و از این دست است این حدیث: ‹هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای اواست.› ... و نیز سخن عمر به علی: ‹مولای هر مؤمن گشتی.›»

۲۶. ابوالفتح محمّد بن علی نطنزی.

او (الخصائص العلویّه) با ذکر سند، حدیث ابوهریره را با لفظ یاد شده از طریق خطیب (۵۱۹)
بغدادی در صفحۀ ۲۳۲ آورده است.

---

۱. در المناقب [ص۱۵۶] چنین آمده است. در فَرائِد السِّمطَین حمُّوئی [۷۷/۱] نوری آمده و در تاریخ بغداد خطیب [۴۷۳/۸] توَّزی درج شده است. بنگرید به: همین کتاب: صفحۀ ۱۰۶.

۲۷. عزّالدّین ابوالحسن بن اثیر شَیبانی (د. ۶۳۰).

او [اُسْد الغابه: ۴/ ۱۰۸] حدیث تهنیت را با ذکر سند از بَراء بن عازب با لفظ یاد شده در صفحهٔ ۱۷۸ روایت کرده است.

۲۸. حافظ ابوعبدالله گنجی شافعی (د. ۶۵۸).

وی (کفایة الطّالب: ص۱۶ [ص۶۲]) گوید: «حافظ یوسف بن خلیل دمشقی در حلب، از شریف ابوالمعمّر محمّد بن حیدرهٔ حسینی کوفی در بغداد، از ابوالغنائم محمّد بن علی بن
۲۷۸/۱ میمون نَرْسی در کوفه، از ابوالمثنی دارِم بن محمّد بن زید نَهْشلی، از ابوحکیم محمّد بن ابراهیم بن سری تمیمی، از ابوالعبّاس احمد بن محمّد بن سعید هَمْدانی ـ مشهور به ابن عُقْدَه ـ از ابراهیم بن ولید بن حَمّاد، از پدرش، از یحیی بن یَعْلیٰ، از حَرْب بن صبیح، از خواهرزادهٔ حُمَید طویل ... ـ تا پایان همان سند و متن که در صفحهٔ ۲۷۳ گذشت ـ حدیث تهنیت را آورده است.»

۲۹. شمس الدّین ابوالمظفّر سبط ابن جوزی حنفی (د. ۶۵۴).

وی (تذکرة الخواصّ: ص۱۸ [ص۲۹]) از کتاب فضائل تألیف احمد بن حنبل، با ذکر سند از بَراء بن عازب، با همان لفظ و سند یاد شده در صفحهٔ ۲۷۲ حدیث تهنیت را آورده است.

۳۰. عمر بن محمّد ملّا.

او (وسیلة المتعبّدین [ج۵/ق۲/۱۶۲]) حدیث تهنیت را با لفظ احمد از بَراء بن عازب آورده است.

۳۱. حافظ ابوجعفر محبّ الدّین طبری شافعی (د. ۶۹۴).

(۵۲۰) او (الرّیاض النَّضِره: ۲/ ۱۶۹ [۳/ ۱۱۳]) به طریق احمد بن حنبل، از بَراء بن عازب و زید بن ارقم با لفظ یاد شده؛ و نیز همو (ذخائر العقبی: ص۶۷) از طریق احمد با لفظ بَراء بن عازب، حدیث تهنیت را آورده است.

۳۲. شیخ الاسلام حَمُّوئی (د. ۷۲۲).

او (فَرائِد السَّمطَین: باب سیزدهم [۷۷/۱]) ازشیخ امام عِمادالدّین عبدالحافظ بن بدران ـ به نحوقراءت براودرمسجدش درشهرنابلس ـ ازقاضی ابوالقاسم عبدالصّمد بن محمّد بن ابی‌الفضل انصاری حَرَسْتانی ـ به نحواجازه ـ ازابوعبدالله محمّد بن ابی‌الفضل فَراوی ـ به نحواجازه ـ ازشیخ‌السّنّه ابوبکراحمد بن حسین بیهقی حافظ، ازحاکم ابویَعْلیٰ زبیر بن عبدالله نوری، ازابوجعفراحمد بن عبدالله بزّاز، ازعلی بن سعید برقی، ازضَمْرة بن ربیعه، ازابن‌شَوْذب، ازمَطَروَرّاق، ازشَهْربن حَوْشَب، ازابوهریره ... ـ با همان لفظِ خطیب بغدادی که درصفحهٔ ۲۳۳ گذشت ـ حدیث تهنیت را آورده است.

هموازامام پارسا وحیدالدّین محمّد بن ابی‌بکربن ابی‌یزید جوینی ـ به نحوقراءت بر وی درخیرآباد درجمادی الأولی ۶۶۳ ـ ازامام سراج‌الدّین محمّد بن ابی‌الفتوح یعقوبی ـ به شنیدار ـ ازپدرش امام فخرالدّین ابوالفتوح بن ابی‌عبدالله محمّد بن عمربن یعقوب، از شیخ امام محمّد بن علی بن فَضل قاری [روایت زیررا آورده است].

۲۷۹/۱ نیز همو [فَرائِد السَّمطَین: ۶۴/۱] از سیّد امام پاکدامن فخرالدّین مرتضی بن محمود

(۵۲۱) حسینی اشتری ـ به نحواجازه در۶۷۱ به روایت ازپدرش ـ ازامام مجدالدّین ابوالقاسم عبدالله بن محمّد قزوینی، ازجمال‌السّنّه ابوعبدالله محمّد بن حَمُّویة بن محمّد جوینی، از جمال الإسلام ابوالمحاسن علی بن شیخ الإسلام فَضل بن محمّد فارَندی، ازامام عبدالله بن علی ـ وی پیشوای دورهٔ خود وراهبرطریقت وپیشگام مسلمانان درشریعت بود ـ از ابوالحسن علی بن محمّد بن بُنْدارقزوینی درمکّه، ازعلی بن عمربن محمّد حِبْری ـ به نحوقراءت بروی ـ ازمحمّد بن عُبَیدهٔ قاضی، ازابراهیم بن حجّاج، ازحَمّاد، ازعلی بن زید وابوهارون عَبْدی، ازعَدیّ بن ثابت، ازبَراء بن عازب روایت کرده است:

«درحجّة الوداع با رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بازآمدیم تا به غدیرخمّ رسیدیم. ایشان صلای نمازجماعت داد. زیردودرخت را برای پیامبر صلی الله علیه و آله روبیدند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی

را برگرفت و فرمود: ‹آیا من بیش از مؤمنان بر خودشان ولایت ندارم؟› گفتند: ‹آری.› فرمود: ‹آیا من بیش از هر مؤمنی بر خودش ولایت ندارم؟› گفتند: ‹آری.› فرمود: ‹آیا همسران من حقّ مادری بر ایشان ندارند؟› گفتند: ‹آری.› پس رسول خدا ﷺ فرمود: ‹پس این مولای هرکس است که من بر او ولایت دارم. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هرکه با او دشمنی ورزد.› آن گاه، عمر بن خطّاب به دیدار علی رفت و گفت: ‹گوارا باد تو را ای زادهٔ ابوطالب که مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.›

این را امام حافظ شیخ‌السّنّه ابوبکر احمد بن حسین بیهقی در فضائل امیرالمؤمنین علی ؊ آورده که من از خطّ مبارک او نقل کردم.»

همو [فَرائِد السِّمطَین: ۶۵/۱] از شیخ امام عِمادالدّین عبدالحافظ بن بدران بن شبل بن طرحان[1] مَقْدِسی ـ به نحو قراءت بر وی در شهر نابلس ـ و شیخ نیک‌کردار محمّد بن عبدالله انصاری حَرَستانی[2] ـ به نحو اجازه ـ از ابوعبدالله محمّد بن فَضل فَراوی ـ به نحو اجازه ـ از
(۵۲۲) شیخ امام ابوبکر احمد بن حسین، از علی بن احمد بن عُبَید، از احمد بن سلیمان مؤدب، از عثمان، از زید بن حباب، از حَمّاد بن سَلَمه، از علی بن زید بن جُدْعان، از عَدیّ بن ثابت، از بَراء روایت کرده است: «با رسول خدا ﷺ بازآمدیم تا ... ـ همان حدیث ـ.»

۳۳. نظام‌الدّین قمّی نیشابوری.

۲۸۰/۱ روایت او با لفظ ابوسعید خُدْری در صفحهٔ ۲۲۱ گذشت.

۳۴. ولیّ‌الدّین خطیب.

وی (مِشکاة المَصابیح: ص۵۵۷ [۳/ ۳۶۰]) ـ نوشته شده در ۷۳۷ ـ از طریق احمد، از بَراء بن عازب و زید بن ارقم، با لفظ یاد شده در صفحهٔ ۲۷۲ حدیث تهنیت را آورده است.

---

۱. در چاپ مرکزالغدیر، طرحان آمده است. (م.)

۲. منسوب به حَرَستا که روستایی است در حدود یک فرسنگی دمشق. [معجم البلدان: ۲/ ۲۴۱]

۳۵. جمال‌الدّین زرندی مدنی (درگذشتهٔ هفتصد و پنجاه و اندی).

او (نظم درر السّمطین [ص۱۰۹]) از طریق حافظ ابوبکر بیهقی با ذکر سند از بَراء بن عازب، با همان لفظ یاد شده از حَمُّوئی، حدیث تهنیت را آورده که در آن آمده است: « ... تا در روز پنج‌شنبه ۱۸ ذی‌الحجّه به غدیر خمّ رسیدیم و صلای نماز جماعت درداده شد ... .»

۳۶. ابوالفدا اسماعیل بن کثیر شامی شافعی (د. ۷۴۴).

او (البدایة و النِّهایه: ۵/ ۲۰۹ و ۲۱۰ [۵/ ۲۲۹]) با لفظ احمد بن حنبل، از بَراء بن عازب، از طریق دو حافظ ابویَعْلیٰ موصلی و حسن بن سفیان که ذکر شد؛ و نیز از بَراء، از طریق ابن جَریر، از ابوزُرْعه، از موسی بن اسماعیل مِنْقری، از حَمّاد بن سَلَمَه، از علی بن زید و ابوهارون عَبْدی، از عَدیّ بن ثابت، از بَراء؛ و از حدیث موسی بن عثمان حَضْرَمی، از ابواسحاق سَبیعی، از بَراء و زید بن ارقم؛ و در جای دیگر از البدایة و النِّهایه (۵/ ۲۱۲ [۵/ ۲۳۲]) از ابوهریره، با لفظ خطیب بغدادی، حدیث تهنیت را آورده است. (۵۲۳)

۳۷. تقی‌الدّین مَقْریزی مصری (د. ۸۴۵).

وی (الخُطط و الآثار: ۲/ ۲۲۳ [۱/ ۳۸۸]) از طریق احمد، از بَراء بن عازب، با همان لفظ یاد شده، حدیث تهنیت را آورده است.

۳۸. نورالدّین ابن صَبّاغ مالکی مکی (د. ۸۵۵).

او (الفصول المهمّه: ص۲۵ [ص۴۰]) حدیث تهنیت را از احمد و حافظ بیهقی، از بَراء بن عازب، با لفظ های یاد شده‌شان روایت کرده است.

۳۹. قاضی نجم‌الدّین اَذْرَعی شافعی (د. ۸۷۶).

وی (بدیع المعانی: ص۷۵) گوید: «روایت شده است که عمر بن خطّاب رضی‌الله‌عنه چون این سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› را شنید، به علی علیه‌السلام گفت: ‹گوارا باد تو را که مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.›»

۴۰. کمال‌الدّین میبدی.

وی در شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین (ص ۴۰۶) حدیث احمد، از بَراء بن عازب و زید بن ارقم را با همان لفظ یاد شده، آورده است.

۴۱. جلال‌الدّین سیوطی (د. ۹۱۱).

او (جمع الجوامع) حدیث تهنیت را به نقل از حافظ ابن‌ابی‌شَیبه، با لفظ یاد شده در صفحهٔ ۲۷۲ آورده؛ چنان که در کنز العمّال (۳۹۷/۶ [۱۳۳/۱۳]) آمده است.

۲۸۱/۱ **۴۲. نورالدّین سَمْهودی مدنی شافعی (د. ۹۱۱).**

(۵۲۴) او (وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی: ۱۷۳/۲ [۱۰۱۸/۳]) حدیث تهنیت را به نقل از احمد، با طریقش از بَراء و زید آورده است.

۴۳. ابوالعبّاس شهاب‌الدّین قَسْطَلانی (د. ۹۲۳).

وی (المواهب اللّدنّیه: ۱۳/۲ [۳۶۵/۳]) دربارهٔ معنای مولی و سخن عمر: «مولای هر مؤمن شدی.» گوید: «مولی به معنای ولیّ است.»

۴۴. سیّد عبدالوهّاب حسینی بخاری (د. ۹۳۲).

لفظ او در صفحهٔ ۲۲۱ گذشت.

۴۵. ابن‌حَجَر هیتمی (د. ۹۷۳).

او (الصّواعق المحرقه: ص ۲۶ [ص ۴۴]) دربارهٔ مفاد حدیث غدیر گوید: «می‌پذیریم که علی اولیٰ است؛ امّا این بدان معنا نیست که در امامت هم اولیٰ است، بلکه اولیٰ است که از او پیروی گردد و به او تقرّب جسته شود ... و این همان معنایی است که ابوبکر و عمر ـ و فهم ایشان، ما را بسنده است ـ از این سخن دریافتند[1]؛ همان گاه که پس از شنیدن

۱. به زودی سخن درست در بارهٔ مفاد این حدیث خواهد آمد و روشن خواهد شد که حاضران در آن اجتماع چیزی جز آن چه شیعیان دریافته‌اند، برداشت نکردند.

سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به علی گفتند: ‹ای زادهٔ ابوطالب! مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.› این را دارَقُطنی با ذکر سند آورده است.»

۴۶. سیّد علی بن شهاب‌الدّین هَمْدانی.

وی (مودّة القربی [مودّت پنجم]) حدیث تهنیت را با لفظ بَراء آورده است.

۴۷. سیّد محمود شیخانی قادری مدنی.

او (الصّراط السّویّ فی مناقب آل النّبیّ) گوید:

«ابویَعْلیٰ و حسن بن سفیان در مسندهای خود، از بَراء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده‌اند: ‹در حجّة الوداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه بودیم ... ـ تا پایان لفظ ذکر شده از آن‌ها ـ.›

حافظ ذهبی گوید: ‹این حدیث حسن است و همهٔ دانشوران اهل سنّت بر آن چه ذکر کردیم، اتّفاق دارند.› و امّا این که کدام بخش از خطبهٔ غدیر خمّ صحیح است؛ باید گفت که صحیح چنین است: ‹پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: "آیا من بیش از هر مؤمنی بر خودش ولایت ندارم؟" گفتند: "آری." فرمود: "پس این مولای هر کس است که من بر او ولایت دارم. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد." آن گاه، عمر رضی الله عنه با علی دیدار نمود و گفت: "گوارا باد تو را که مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی." این بود بخش صحیح و حسن از این روایت؛ و در آن، از ساخته‌های مدّعیان و دروغ‌زنان چیزی راه نیافته است... .›» (۵۲۵)

همهٔ گفتار وی در بخش گفت و گو در پیرامون سند حدیث غدیر خواهد آمد.

۴۸. شمس‌الدّین[1] مُناوی شافعی (د. ۱۰۳۱).

وی (فیض القدیر: ۶/۲۱۸) گوید: «چون ابوبکر و عمر، حدیث ولایت را شنیدند، گفتند: ‹ای زادهٔ ابوطالب! مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.› این را دارَقُطْنی، از سعد بن ابی‌وقّاص، با ذکر سند روایت کرده است.» ۲۸۲/۱

۱. درستِ آن، زین‌الدّین است که به سهو، شمس‌الدّین آمده است. (غ.)

۴۹. شیخ احمد باکثیر مکی شافعی (د. ۱۰۴۷).

او (وسیلة المآل فی عدّ مناقب الآل [ص۱۱۷]) حدیث تهنیت را با لفظ بَراء بن عازب روایت کرده است.

۵۰. ابوعبدالله زُرْقانی مالکی (د. ۱۱۲۲).

وی (شرح المواهب: ۱۳/۷) گوید: «دارَقُطْنی، از سعد روایت کرده است که چون ابوبکر و عمر این سخن را شنیدند، گفتند: ‹ای زادهٔ ابوطالب! مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.›»

۵۱. حسام‌الدّین بن محمّد بایزید سهارَنْپوری.

او (مرافض الرّوافض) با لفظ یاد شده در صفحهٔ ۱۴۳ حدیث تهنیت را آورده است.

۵۲. میرزا محمّد بَدَخشانی. (۵۲۶)

وی در دو کتابش: مفتاح النّجا فی مناقب آل العبا [برگهٔ ۵۷، نسخهٔ خطّی ۴۸۴۲ درکتابخانهٔ آیت الله مرعشی نجفی] و نُزُل الأبرار بما صحّ فی أهل البیت الأطهار [ص۵۲] حدیث تهنیت را از بَراء و زید از طریق احمد نقل کرده است.

۵۳. شیخ محمّد صدرالعالم.

او (معارج العُلی فی مناقب المرتضی) از طریق احمد، از بَراء و زید، حدیث تهنیت را آورده است.

۵۴. ابوولیّ‌الله احمد عُمَری دِهْلوی (د. ۱۱۷۶).

عبارت او در صفحهٔ ۱۴۴ گذشت.

۵۵. سیّد محمّد صَنعانی (د. ۱۱۸۲).

وی (الرّوضة النّدیّه شرح التّحفة العلویّه [ص۱۵۵]) از محبّ‌الدّین طبری، حدیث تهنیت را با ذکر سند از طریق احمد، از بَراء آورده است.

۵۶. مولوی محمّد مبین لَکهْنوی.

وی «وسیلة النّجاة [ص۱۰۲]» حدیث تهنیت را از بَراء و زید آورده است.

۵۷. مولوی ولیّ‌الله لَکهْنوی.

او «مرآة المؤمنین فی مناقب اهل بیت سیّد المرسلین [ص۴۱]» حدیث تهنیت را با لفظ احمد آورده و سپس گفته که در روایتی دیگر آمده است: «به به! خوشا تو را ای علی که ... گشتی.»

۵۸. محمّد محبوب‌العالم. (۵۲۷)

او «تفسیرشاهی» حدیث تهنیت را از ابوسعید خُدْری با لفظ نیشابوری ـ چنان که در صفحهٔ ۲۲۱ گذشت ـ نقل کرده است.

۵۹. سیّد احمد زَینی دَحْلان مکی شافعی (د. ۱۳۰۴).

او «الفتوحات الإسلامیّة: ۳۰۶/۲» گوید: «عمر رضی‌الله‌عنه علی بن ابی‌طالب و خاندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دوست می‌داشت. در این باب، سخنان بسیار از او رسیده است؛ از جمله: چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ‹هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما گفتند: ‹ای زادهٔ ابوطالب! مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.›» ۲۸۳/۱

۶۰. شیخ محمّد حبیب‌الله شِنْقیطی مدنی مالکی.

وی «کفایة الطّالب فی حیاة علی بن ابی‌طالب: ص۲۸» از طریق ابن سَمّان، از بَراء بن عازب؛ و از طریق احمد، از زید بن ارقم، با لفظ یاد شده، روایت یاد شده را آورده است.

بازگشت به آغاز

این تهنیت ریشه در خواست و فرمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داشت. بیعتی که در آن روز صورت پذیرفت، شادمانی ایشان را در پی آوَرْد که فرمود: «سپاس خداوند را که ما را بر جهانیان برتری بخشید.» نیز در همین روز با شکوه، آیهٔ مبارک قرآن نازل شد که کمال (۵۲۸)

بخشیدن دین و تمام ساختن نعمت و خشنودی خداوند را به سبب این رویداد، به صراحت بیان می‌فرماید.

به همین جهت بود که دانشور اهل کتاب، طارق بن شهاب، در مجلس عمر بن خطّاب گفت: «اگر این آیه[1] در امّت ما نازل شده بود، روز نزول آن را عید می‌گرفتیم.»[2] و هیچ یک از حاضران بر این سخن او خرده نگرفت و عمر رفتاری نمود که نوعی تأیید سخن او به شمار می‌رفت.

این، پس از نزول آیهٔ تبلیغ بود که در آن، گونه‌ای تهدید به چشم می‌خورْد که مبادا به سبب بیمناکی از اقدام‌های متعصّبانهٔ مردم، در ابلاغ این سخن صریح و قاطع و آشکار تأخیری رخ دهد.

این‌ها، همه، سبب گشته‌اند که روز غدیر خمّ شکوه و سرافرازی و عزّت و برتری یابد و مایهٔ شادمانی پیامبر دین خاتم ﷺ و امامان هدایت و پیروان ایشان گردد. این همان معنایی است که ما از عید گرفتن این روز در نظر داریم و از جانب رسول خدا ﷺ که فرات بن ابراهیم کوفی در سدهٔ سوم، از محمّد بن ظَهیر، از عبدالله بن فَضل هاشمی، از امام صادق، از پدرش، از پدرانش روایت نموده، به بزرگی یاد شده است:

«روز غدیر خمّ برترین عید امّت من است که در آن، خداوند تعالی مرا فرمان داد تا برادرم علی بن ابی‌طالب را، نشانِ راه هدایت امّتم پس از خود سازم. این همان روزی است که خداوند در آن، دین را کامل ساخت و نعمتش را بر امّتم تمام فرمود و اسلام را دین ایشان برگزید.» نیز این سخن رسول خدا ﷺ در آن روز: «به من تبریک گویید؛ به من تبریک گویید.» ۲۸۴/۱

---

۱. مراد، این آیه است: «امروز دینتان را برایتان کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام ساختم و اسلام را دین شما برگزیدم.» [مائده/۳] بنگرید به: همین مجلّد: ص۲۳۰-۲۳۸.

۲. پیشوایان پنجگانه این خبر را با ذکر سند آورده‌اند: مسلم [الصّحیح: ۵۱۷/۵]؛ مالک؛ بخاری؛ تِرمِذی [السّنن: ۲۳۳/۵]؛ نَسائی [السّنن: ۴۲۰/۲]؛ چنان که در تیسیر الوصول (۱۲۲/۱ [۱۴۵/۱]) آمده و طَحاوی (مشکل الآثار: ۱۹۶/۳)؛ طبری (جامع البیان: ۴۶/۶ [مج۴/ج۸۲/۶])؛ ابن‌کَثیر (التّفسیر: ۱۴/۲)، از احمد [المسند: ۶۵/۱] و بخاری؛ و نیز جمعی دیگر روایت نموده‌اند.

از همین معنا حکایت می‌کند. این حدیث که حافظ خَرگوشی آن را روایت کرده، در صفحهٔ ۲۷۴ گذشت.

(۵۲۹) امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نیز از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دنباله‌روی کرد که این روز را عید گرفت و در روزی که جمعه و غدیر خمّ با هم برابر شده بود، در خطبه‌اش فرمود: «ای گروه مؤمنان! همانا خداوند عزّوجلّ در این روز دو عید بزرگ باشکوه قرار داده که هیچ یک، بی دیگری برپا نگردد؛ تا همهٔ زیباکاری‌اش را نزد شما آشکار نماید و به راه هدایت رهنمونتان گردد و شما را دنباله‌روندهٔ کسانی سازد که از نور هدایتش بهره‌مند شده‌اند و در راه میانه‌اش راهتان بَرَد و بخشش گوارای خویش را بر شما افزون فرماید. پس جمعه را روز پاکسازی از کردارهای پیشین و شست و شو از گناهان هفته و یادکردی برای مؤمنان و نمودار بیم‌ورزی تقواپیشگان ساخت و در آن، پاداش کارها را چندین برابر پاداش کارهای دیگر روزهای هفته قرارداد و آن را چنان ساخت که جز با فرمان پذیرفتن از امر و نهی خداوند و اطاعت فروتنانه از آن چه که او به آن‌ها ترغیب و دعوت فرموده، سامان نیابد. پس توحید خداوند راست نگردد، مگر با پذیرش نبوّت پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله؛ و دین پذیرفته نشود، مگر به ولایت صاحبان ولایت؛ و فرمانبری از خدا سامان نگیرد، مگر با چنگ زدن به رشته‌های او و اهل ولایتش. از این رو، در روز غدیر خمّ پیامی بر پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستاد که نشانگر ارادهٔ وی دربارهٔ بندگان مخلص و برگزیده‌اش بود و او را امر فرمود که این پیام را برساند و از شبهه‌ورزان و منافقان بیم نداشته باشد؛ و تضمین فرمود که او را از شرّ آنان نگاه دارد ... خدایتان رحمت نماید؛ پس از پایان یافتن این همایش، بر خانوادهٔ خود گشاده‌دستی کنید و به برادرانتان نیکی ورزید و خداوند عزّوجلّ را به سبب نعمتش شکرگزارید و با هم به وحدت گرایید تا خداوند پراکندگی‌تان را به اتّحاد تبدیل فرماید؛ و به هم نیکی نمایید تا خدا از الفتش به شما بهره رساند؛ و از نعمت‌های خداوند به یکدیگر هدیه کنید، به پاس آن که او در این روز پاداش اعمالتان را چندین برابر عیدهای دیگر ساخته و چنین مقرّر فرموده که نیکوکاری در آن، مال را پربهره و عمر را افزون می‌کند و مهرورزی، رحمت و مهر خداوند را جلب می‌نماید.

پس با همهٔ توان، ازوجود وقدرت خود برای برادران وخانواده‌تان مایه گذارید و در دیدارهاتان، شادمانی وسرور را ابراز نمایید ... . ـ تا پایان خطبه ـ .»[1]

امامان معصوم علیهم‌السلام نیز حقّ این روز را شناخته، آن را عید نامیده وعیدداشتنش را به همهٔ مسلمانان فرمان داده‌اند وفضیلت آن وپاداش انجام دادن کار نیک در این روز را (۵۳۰)
ترویج فرموده‌اند. در تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی [ص۱۱۷] ضمن تفسیر سورهٔ مائده، از جعفر بن محمّد اَزْدی، ازمحمّد بن حسین صائغ، ازحسن بن علی صیرفی، ازمحمّد بزّاز، از ۲۸۵/۱
فرات بن احنف روایت شده است:

«به امام صادق علیه‌السلام گفتم: ‹فدایت شوم! آیا مسلمانان را عیدی برتر از فِطْر و قربان وجمعه وعرفه هست؟›

امام صادق علیه‌السلام فرمود: ‹آری. برترین وبزرگ‌ترین وشریف‌ترین عید نزد خداوند، روزی است که در آن، دین را کمال بخشید وبر پیامبرش محمّد این آیه را نازل فرمود: "امروز دینتان را برایتان کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام ساختم واسلام را دین شما برگزیدم."› [مائده/۳]

گفتم: ‹آن، چه روزی است؟›

فرمود: ‹هرگاه پیامبران بنی‌اسرائیل می‌خواستند جانشین و امام پس از خویش را تعیین کنند، آن روز را عید قرار می‌دادند. واین، همان روز است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله علی را نشانهٔ راه هدایت مردم ساخت وآن آیات درباره‌اش نازل گشت ودین در آن کمال یافت ونعمت برمؤمنان تمام گشت.›

گفتم: ‹در سال، این، کدامین روز است؟›

فرمود: ‹روزها پس وپیش می‌شوند؛ گاه در شنبه قرار می‌گیرد وگاه دریک‌شنبه ودوشنبه تا دیگر روزهای هفته.›[2]

---

۱. شیخ الطّائفه طوسی (مصباح المتهجّد: ص۵۲۴ [ص۶۹۸]) این خطبه را گزارش کرده است.

۲. ظاهراً در این حدیث افتادگی رخ داده وشاید هم این، همان روایت باشد که از کلینی، از امام صادق علیه‌السلام خواهد آمد و روز ۱۸ ذی‌الحجّه را روز عید غدیر خمّ دانسته است.

گفتم: ‹در این روز، کدام کار شایستهٔ انجام دادن است؟›

فرمود: ‹آن روز هنگامهٔ عبادت و نماز و شکر و سپاس خداوند و شادمانی به پاس نعمت ولایت ما است که خدا به شما ارزانی فرموده است. من دوست می‌دارم که شما در این روز، روزه بگیرید.›»

در کافی ثقة الإسلام کلینی (۳۰۳/۱[1] [۱۴۸/۴]) از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد روایت شده است: (۵۳۱)

«به امام صادق علیه‌السلام گفتم: ‹فدایت شوم! آیا جز دو عید [فِطْر و قربان] مسلمانان را عیدی هست؟›

فرمود: ‹آری، ای حسن! عیدی هست که از آن دو گرامی‌تر و برتر است.›

گفتم: ‹آن، چه روزی است؟›

فرمود: ‹روزی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام نشانهٔ راه هدایت مردم گشت.›

گفتم: ‹فدایت شوم! در آن روز، شایسته است که کدام کار را انجام دهیم؟›

فرمود: ‹ای حسن! روزه بگیر و فراوان بر محمّد و خاندانش صلوات بفرست و از کسانی که به ایشان ستم کردند، نزد خداوند بیزاری جو. پیامبران ـ صلوات الله علیهم ـ به جانشینان خویش فرمان می‌دادند که روز تعیین وصیّ را عید بگیرند.›

گفتم: ‹پاداش روزه‌گیرندهٔ این روز چیست؟›

فرمود: ‹اجر ۶۰ ماه روزه.›[2]»

نیز در الکافی (۲۰۴/۱ [۱۴۹/۴]) از سهل بن زیاد، از عبدالرّحمان بن سالم، از پدرش، روایت شده است:

«از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: ‹آیا مسلمانان را جز روز جمعه و قربان و فِطْر عیدی هست؟›

فرمود: ‹آری؛ عیدی بزرگ‌تر از همه.›

---

۱. در چاپ مرکز الغدیر، ۳۰۳/۱ به صورت ۲۰۳/۱ آمده است. (م.)

۲. چنین پاداشی به نقل از روایت حافظان با سندهایی که همهٔ راویان آن ثقه هستند، در صفحهٔ ۶۹۳ خواهد آمد.

گفتم: ‹فدایت شوم! کدام عید؟›

۲۸۶/۱ فرمود: ‹روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را تعیین کرد و فرمود: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است."›

گفتم: ‹آن، کدام روز است؟›

فرمود: ‹تو را به روز آن، چه کار؟ سال می‌گردد [و روز آن متفاوت می‌شود]؛ امّا هجدهمین روز ذی الحجّه است.›

(۵۳۲) گفتم: ‹در این روز، روا است که چه کاری انجام دهیم؟› فرمود: ‹خداوند - یادش گرامی باد! - را با روزه و عبادت و ذکر محمّد و خاندانش، یاد نمایید؛ که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام سفارش نمود تا این روز را عید گیرد؛ و همین کار را پیامبران نیز انجام می‌دادند و به جانشینان خویش فرمان می‌دادند که روز تعیین ایشان را عید قرار دهند.›»

همو با ذکر سند از حسین بن حسن حسینی، از محمّد بن موسی هَمْدانی، از علی بن حَسّان واسطی، از علی بن حسین عَبْدی روایت کرده است: «از امام صادق علیه السلام شنیدم: ‹نزد خداوند، روزهٔ عید غدیر در هر سال، برابر است با ۱۰۰ حج و ۱۰۰ عمرهٔ نیکوی پذیرفته شده؛ و آن روز، عید برتر خداوند است - تا پایان حدیث -.›»

در خصال شیخ ما صدوق [ص۲۶۴] با ذکر سند از مفضل بن عمر روایت شده است:

«به امام صادق علیه السلام گفتم: ‹مسلمانان چند عید دارند؟›

فرمود: ‹چهار عید.›

گفتم: ‹دو عید [قربان و فِطْر] و جمعه را می‌شناسم.›

فرمود: ‹برترین و گرامی‌ترین عید، روز ۱۸ ذی الحجّه است و آن، روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را برپا نمود و نشانهٔ راه هدایت امّت ساخت.›

گفتم: ‹انجام کدام کار در این روز بر ما واجب است؟›

فرمود: ‹بر شما واجب[1] است روزهٔ این روز، برای شکرگزاری خداوند و سپاس از وی؛ گرچه او را می‌سزد که هر ساعت شکرش ادا گردد. پیامبران به جانشینان خویش فرمان می‌دادند تا روزی را که وصیّی در آن تعیین می‌شود، روزه بگیرند و عید قرار دهند ـ تا پایان حدیث ـ.›»

(۵۳۳) در مصباح المتهجّد شیخ الطّائفه طوسی (ص۵۱۳ [ص۶۸۰]) از داوود رَقّی، از ابوهارون عمّار بن حَریز عَبْدی روایت شده است:

«در ۱۸ ذی‌الحجّه نزد امام صادق علیه‌السلام رفتم و او را روزه‌دار یافتم. به من فرمود: ‹امروز روزی است بزرگ که خداوند احترامش را بر مؤمنان بس عظیم شمرده و دین را بر ایشان در این روز کامل فرموده و نعمت را بر آنان تمام ساخته و پیمان و عهدی را که از ایشان ستانده، تجدید فرموده است.›

از او پرسیدند: ‹پاداش روزهٔ این روز چیست؟› فرمود: ‹امروز روز عید و شادمانی و سرور و نیز هنگام روزه، برای شکرگزاری از خداوند است و پاداش روزهٔ آن برابر است با روزهٔ ۶۰ ماه حرام ... ـ تا پایان حدیث ـ.›»

۲۸۷/۱ عبدالله بن جعفر حِمْیَری، از هارون بن مسلم، از ابوالحسن لَیثی، روایت کرده که امام صادق علیه‌السلام خطاب به دوستاران و شیعیانی که نزدش حاضر بودند، فرمود: «آیا روزی را می‌شناسید که خداوند با آن اسلام را استواری بخشید و نشانهٔ راه دین را آشکار فرمود و آن را عید ما و دوستاران و پیروانمان قرار داد؟»

گفتند: «خداوند و رسول و فرزند رسولش داناترند. سرور ما! آیا آن روز، عید فِطْر است؟» فرمود: «نه!» گفتند: «پس روز عید قربان است؟» فرمود: «نه! این دو روز باشکوه و گرامی‌اند؛ امّا روز آشکار کردن نشانهٔ راه دین، گرامی‌تر از آن دو است. آن روز، هجدهم ذی‌الحجّه است که چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از حجّة الوداع بازگشت، به غدیر خمّ رسید و... .»

۱. مراد از وجوب آن است که این کار، جزء سنّت است که شامل استحباب نیز می‌شود؛ همان گونه که از تعابیر روایات دیگر برمی‌آید. این کاربرد را در فقه، نظایر فراوان است.

در حدیث حِمْیَری، پس از یادکردن از نماز شکر روز غدیر خمّ، آمده است: «در سجده بگو: ‹بارخدایا! روی خویش را می‌گشاییم در روز عیدمان که ما را در آن، به ولایت مولامان، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ـ صلّی الله علیه ـ شرافت بخشیدی.›»

فیّاض بن محمّد بن عمر طوسی در سال ۲۵۹ در ۹۰ سالگی گزارش داده که ابوالحسن علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام را در روز غدیر خمّ دیده که گروهی از خواص نزدش حاضر بوده‌اند و او ایشان را برای افطار نگاه داشته و به خانه‌هاشان خوراک و هدیه و پوشاک و حتّی انگشتری و کفش فرستاده و وضع ایشان و اطرافیانش را متحوّل فرموده و وسایل مورد استفادهٔ آنان را نو نموده و از فضیلت و برتری این روز برایشان سخن گفته است.

(۵۳۴) در مختصر بصائر الدّرجات، با ذکر سند از محمّد بن علاء هَمْدانی واسطی و یحیی بن جَریح بغدادی روایت شده است: «با هم در قم به دیدار احمد بن اسحاق قمی، از یاران امام ابومحمّد عسکری (د. ۲۶۰) رفتیم و درِ خانهٔ وی را کوبیدیم. از خانه‌اش دخترکی عراقی بیرون آمد. ما دربارهٔ احمد از او پرسیدیم. گفت: ‹مشغول برگزاری عید است؛ زیرا امروز عید به شمار می‌رود.› گفتیم: ‹سبحان الله! عیدهای شیعه چهارند: قربان و فِطْر و غدیر و جمعه ... .› ـ تا پایان حدیث ـ»

هر چه زیست کنی، روزگارت شگفتی نمایانَد!

تـا ایـن جـا ازرهگـذربررسـی وتحقیـق، حقیقـت ایـن عیـد وارتبـاط آن بـا همـهٔ امّـت اسلام دانسـته شـد. پیشـینهٔ ایـن عیـد بـه دوران پیامبرﷺ می‌رسـد وازآن پس، ازامامی بـه امامـی اسـتمراریافتـه وپیشـوایان دیـن آن را شناسـانده وامانتـداران وحـی یـادش را اسـتوار داشـته‌اند، همچـون امـام ابوعبـدالله صـادق و امـام ابوالحسـن الرّضـا از پـی جدّشـان ۲۸۸/۱ امیرالمؤمنیـن ـصلـوات الله علیهـم ـ. آن گاه کـه ایـن دوامـام وفـات یافتنـد، هنـوزنطفـهٔ آل بویـه بسـته نشـده بـود واحادیـث ایشـان درتفسیرفـرات والکافـی درسـدهٔ سـوم درج اسـت. ایـن احادیث، مآخذ ومنابع شیعیان درعیـد دانستن غدیـرخمّ ازدیربازتاکنون است؛ یعنی ازهمان هنگام که آن کلمات زرّین ازآن معادن حُکم وحکمت صادرگشت.

اکنون که این حقیقت دانسته شـد، باید ازنُوَیری ومَقْریزی دربارهٔ این سخنشان سؤال کرد: «این عید را معزّالدّوله علی بن بویه درسال ۳۵۲ بنیان نهاد.» نُوَیری (نهایة الاَرَب فی فنون الأدب:۱۷۷/۱ [۱۸۴/۱]) دربیان عیدهای اسلامی گوید:

«یـک عیـد را شـیعیان برسـاخته ونامـش را غدیـرنهاده‌انـد؛ بـدان سـبب کـه درروز غدیـرخمّ، پیامبـرﷺ علـی بـن ابی‌طالـب را بـرادرخویش خوانْـد. غدیـرآبگیـری بـوده کـه چشـمه‌ای درآن می‌ریختـه وپیرامونـش را درختـان انبـوه ودرهم‌پیچیـده فراگرفتـه بـوده اسـت. میـان غدیـروآن چشـمه، مسـجد پیامبـرﷺ اسـت. روزی کـه اینـان عیـدش (۵۳۵) خوانده‌انـد، هجدهـم ذی‌الحجّـه اسـت؛ زیـرا آن برادرخواندگـی درهمیـن روزدرسـال دهـم

هجری، سال حجّة الوداع، رخ داده است. شیعیان شب این روز را به نماز احیا می‌کنند و در صبحگاهش تا پیش از ظهر، دو رکعت نماز می‌گزارند و آیینشان در این روز، پوشیدن جامهٔ نو و آزاد کردن بندگان و احسان به غریبگان و قربانی کردن است.

نخست کسی که این عید را برنهاد، معزّالدّوله ابوالحسن علی بن بویه است؛ چنان که به خواست خداوند در بخش زندگانی وی در سال ۳۵۲ خواهیم آورْد. چون شیعیان چنین عیدی را بدعت نهادند و آن را سنّت خویش کردند، عوام اهل سنّت نیز در سال ۳۸۹ روزی برای شادمانی، همانند عید شیعیان، برنهادند و آن را هشت روز پس از عید شیعه قرار دادند و گفتند که این روز، هنگام وارد شدن رسول خدا ﷺ و ابوبکر صدّیق به غار است. آنان نیز در این روز به آرایش و گنبد ساختن و آتش افروختن می‌پردازند.»

مَقْریزی (الخُطط و الآثار: ۲/۲۲۲ [۱/۳۸۸]) گوید: «عید غدیر عیدی شرعی نیست و هیچ یک از پیشینیان امّت که کارش نمونه برداشتنی باشد، چنین نکرده است. نخستین بار که این روز در عراق عید گرفته شد، در روزگار معزّالدّوله علی بن بویه بود که در سال ۳۵۲ این عید را برنهاد و از آن هنگام شیعیان این روز را عید می‌گیرند.»

من چه توانم گفت دربارهٔ پژوهشگری که پیش از تحقیق دربارهٔ تاریخ شیعه، راجع به آن دست به قلم می‌بَرد؛ یا حقیقت را می‌داند، امّا هنگام نوشتن، آن را به فراموشی می‌سپارد؛ یا به سبب توطئهٔ شبانگاهی از حقیقت چشم می‌پوشد؛ یا خود، نمی‌داند که چه می‌گوید؛ و یا به آن چه می‌گوید، اهمّیّت نمی‌دهد!

۲۸۹/۱ آیا این مسعودی (د. ۳۴۶) نیست که در التّنبیه و الاشراف (ص۲۲۱) می‌گوید: «فرزندان و شیعیان علی ؓ این روز را بزرگ می‌شمارند.»؟ آیا این کلینی (د. ۳۲۹) نیست که حدیث عید غدیر را در الکافی [۴/۱۴۹] روایت کرده است؟ آیا پیش از او فرات بن ابراهیم کوفی مفسّر که در طبقهٔ استادان کلینی جای دارد، حدیث دیگر عید غدیر را در تفسیرش

[ص۱۱۷] ـ این تفسیر نزد ما هست ـ روایت نکرده است؟ این کتاب‌ها پیش از تاریخ مورد (۵۳۶)
ادّعای نُوَیری و مَقْریزی (د. ۳۵۲) تألیف گشته‌اند!

آیا این فیّاض بن محمّد بن عمر طوسی نیست که در سال ۲۵۹ از این عید خبر داده و گزارش کرده که امام رضا ـ سلام الله علیه ـ (د. ۲۰۳) این روز را عید می‌گرفته و از فضیلت و سابقهٔ آن سخن می‌گفته و این را از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می‌کرده است؟

امام صادق علیه‌السلام (د. ۱۴۸) همهٔ این‌ها را به اصحابش آموخته و ایشان را از این سنّت پیامبران که روز تعیین جانشینان خود را عید می‌گرفته‌اند، آگاهی داده؛ همان گونه که میان پادشاهان و امیران مرسوم بوده که روز بر تخت نشستن پادشاه را عید می‌گرفته‌اند. از دیرباز پیشوایان دین علیهم‌السلام به شیعیان خود فرمان می‌داده‌اند که در این روز، کارهای نیکو کنند ودعاهای مخصوص آن را بخوانند و اعمال و طاعات ویژهٔ آن را به جا آورند. حدیثی که از مختصر بصائر الدّرجات نقل شد، نشان می‌دهد که در اوایل سدهٔ سوم هجری، این عید از اعیاد چهارگانهٔ مشهور میان شیعیان بوده است.

این است حقیقت عید غدیر؛ امّا آن دو تن که خواسته‌اند به شیعه اتّهامی بزنند، این پیشینهٔ شایسته را انکار کرده و این سنّت را بدعتی منسوب به معزّالدّوله قلمداد نموده‌اند، با این گمان که تاریخ‌دانی به گفتار ایشان دست نمی‌یابد و به حساب سخنشان نمی‌رسد!

«پس حق به ثبوت رسید و کارهای آنان باطل شد. در همان جا مغلوب شدند و خوار و زبون بازگشتند.» [اعراف/۱۱۸ و ۱۱۹]

(۵۳۷)
۲۹۰/۱

تاج نهادن در روز غدیر خمّ

دانسته شد که در این روز، دارندۀ جایگاه خلافت بزرگ اسلامی و جانشین ولایت نبوی تعیین گشت. از این رو، سزاوار است که تاج نهادن در این روز صورت گیرد، به چیزی که لباس و زیور پادشاهان و امیران است. البتّه برنهادن تاج‌های زرنشان آراسته به گوهر، از عادات پادشاهان ایرانی بوده و عرب به جای آن، از عمامه استفاده می‌کرده است. عمامه مخصوص بزرگان و اشراف عرب بوده و از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «عمامه‌ها تاج‌های عربند.» این حدیث را قُضاعی و دیلمی روایت کرده‌اند و سیوطی (الجامع الصّغیر: ۱۵۵/۲ [۱۹۳/۲]) آن را صحیح شمرده و ابن‌اثیر (النِّهایه فی غریب الحدیث و الأثر[۱۹۹/۱]) آن را نقل کرده است.

مرتضی حنفی زَبیدی (تاج العروس: ۱۲/۲) گوید: «تاج یعنی افسر پادشاهی و نقره و عمامه. معنای اخیر از باب تشبیه است. جمع آن، تیجان و اتواج است. عرب، عمامه را تاج گوید. در حدیث آمده است: ‹عمامه‌ها تاج‌های عربند.› و تاج، آن است که برای پادشاهان از طلا و گوهر ساخته شود. مراد این حدیث آن است که عمامه‌ها [برای عرب] به منزلۀ تاج‌ها برای شاهانند؛ چراکه بیشینۀ عرب در صحراها سربرهنه‌اند یا نوعی کلاه بر سر می‌نهند و کم‌تر دارای عمامه‌اند. تاج شاهان عجم، افسر پادشاهی است. توَّجَه یعنی: ‹او را سروری بخشید و عمامه بر سرش نهاد.›»

همو (همان: ۴۱۰/۸) گوید: «از واژه‌های مجازی است: عُمِّم؛ یعنی سروری یافت. و این

بدان سبب است که تاج عرب، عمامه است. پس چنان که برای عجم، تُوّج به کار رود، برای عرب، عُمِّم استفاده شود. شاعر گفته است: ‹وفیهمُ اذ عُمِّم المعمَّم› و هرگاه مردی را سیادت می‌بخشیدند، عمامهٔ سرخ بر سرش می‌نهادند؛ امّا ایرانیان بر سر شاهانشان تاج می‌نهادند و به چنین کسی متوَّج می‌گفتند.»

(۵۳۸) شِبْلَنْجی (نورالأبصار: ص۲۵ [ص۵۸]) یکی از القاب رسول خدا ﷺ را «صاحب التّاج» دانسته و گفته است: «مراد از تاج، عمامه است؛ زیرا همان گونه که در حدیث آمده، عمامه‌ها تاج‌های عربند.»

بر همین پایه، رسول خدا ﷺ در این روز، به شیوه‌ای خاص که حکایت از شکوه و بزرگی داشت، عمامه بر سر علی علیه السلام گذاشت و با دست مبارکش، عمامهٔ خویش را که سحاب نام داشت، در آن اجتماع شکوهمند بر سروی نهاد. این کار نشان از آن داشت که
۲۹۱/۱ علی، با برسرگرفتن عمامهٔ ایشان، همان امارتی را یافته که پیامبر ﷺ داشته است، با این تفاوت که ابلاغ‌کنندهٔ همان پیام ایشان و جانشین او گشته [نه پیامبری جداگانه].

حافظ عبدالله بن ابی‌شَیبه و ابوداوود طَیالِسی [المسند: ص۲۳] و ابن‌مَنیع بَغَوی و ابوبکر بیهقی ـ چنان که در کنزالعمّال (۶۰/۸ [۴۸۲/۱۵]) آمده است ـ از علی روایت کرده‌اند: «رسول خدا ﷺ در روز غدیر خمّ، عمامهٔ خویش را بر سرم نهاد و قدری را از پشت سرم آویخت ـ و در عبارتی: یک طرف آن را بر دوشم افکند ـ و فرمود: ‹همانا خداوند در هنگامهٔ بدر و حنین، مرا با فرشتگانی یاری فرمود که این گونه عمامه را بر سر داشتند.› و نیز فرمود: ‹هرآینه عمامه مرز میان کفر و ایمان است.›»

سیّد احمد قُشاشی[1] (السّمط المجید [ص۹۹]) این روایت را از طریق سیوطی، از بزرگان چهارگانه آورده است.

در کنزالعمّال (۶۰/۸ [۴۸۳/۱۵]) از مسند عبدالله بن شِخّیر، از عبدالرّحمان بن عَدیّ

۱. او در ۱۰۷۱ درگذشته است. محبّی (خلاصة الأثر: ۳۴۳/۱-۳۴۶) شرح حال وی را آورده و او را ستوده است.

بحرانی، از برادرش عبدالاعلی بن عَدیّ روایت شده است: «رسول خدا ﷺ علی بن ابی‌طالب را فراخوانْد و بر سر او عمامه نهاد و یک طرفش را از پشت سرش آویخت. ـ حدیث از دیلمی است. ـ»

(۵۳۹) از حافظ دیلمی [الفردوس بمأثور الخطاب: ۸۷/۳] از ابن عبّاس روایت شده است: «چون رسول خدا ﷺ [عمامهٔ خود] سحاب[1]، را بر سر علی نهاد، به وی فرمود: ‹ای علی! عمامه‌ها تاج‌های عربند.›»

از ابن شاذان، از طریق استادان حدیثش، از علی روایت شده است که پیامبر ﷺ با دست خویش عمامه بر سر وی نهاد و یک گوشهٔ آن را از پشت سر و پیش رویش آویخت و آن‌گاه، به او فرمود: «روی برگردان.» او روی برگرداند. سپس فرمود: «روی به من کن.» او روی به پیامبر ﷺ کرد. پس پیامبر ﷺ روی به اصحابش نمود و فرمود: «تاج‌های فرشتگان چنین است.»

حافظ ابونُعَیم (معرفة الصّحابه [۳۰۱/۱]) و محبّ‌الدّین طبری (الرّیاض النَّضِره: ۲۱۷/۲ [۱۷۰/۳]) از عبدالاعلی بن عَدیّ نهروانی روایت کرده‌اند: «همانا رسول خدا ﷺ در روز غدیر خمّ علی را فراخواند و بر سرش عمامه بست و یک گوشهٔ آن را از پشت سرش آویخت.»

علّامه زُرْقانی (شرح المواهب: ۱۰/۵) این خبر را آورده است.

شیخ الإسلام حَمُّوئی (فَرائِد السِّمطَین: باب دوازدهم [۷۵/۱]) از طریق احمد بن منیع، با ذکر سند مشتمل بر شماری از حافظان دقیق و استوار، از ابوراشد، از علی روایت کرده است: «رسول خدا ﷺ فرمود: ‹همانا خداوند ﷻ در هنگامهٔ بدر و حنین، مرا به فرشتگانی یاوری فرمود که این گونه عمامه را بر سر داشتند. عمامه، مرز میان مسلمانان و مشرکان است.› این سخن را هنگامی رسول خدا ﷺ به علی فرمود که در روز غدیر خمّ، عمامه‌ای بر سرش نهاد و یک طرفش را بر دوش او افکند.» ۲۹۲/۱

۱. ابن اثیر (النِّهایه: ۱۶۰/۲ [۳۴۵/۲]) گوید: «نام عمامهٔ پیامبر ﷺ سحاب بود.»

نیز وی با ذکر سند دیگر از طریق حافظ ابوسعید الشّاشی [فَرائِد السَّمطَین: ۷۶/۱] ـ شرح حال او در صفحهٔ ۱۰۳ گذشت. ـ روایت کرده است: «رسول خدا ﷺ عمامهٔ خود، سحاب، را بر سر علی بن ابی طالب ؑ نهاد و قدری از آن را از پیش رو و پشت سرش افکنْد. سپس فرمود: ‹رو به من بایست.› پس ایستاد. آن گاه، فرمود: ‹پشت به من بایست.› چنین کرد. پس فرمود: ‹فرشتگان به همین حال نزد من آمدند.›» (۵۴۰)

این روایت را با همین لفظ، جمال‌الدّین زرندی حنفی (نظم درر السّمطین [ص۱۱۲]) جمال‌الدّین شیرازی (الأربعین)؛ و شهاب‌الدّین احمد (توضیح الدّلائل) آورده‌اند و افزوده‌اند: «سپس پیامبر ﷺ فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری نما و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه.›»

حمُّوئی [فَرائِد السَّمطَین: ۷۶/۱] با ذکر سند دیگر از طریق حافظ ابوعبدالرّحمان بن عایشه، از علی روایت کرده است که گفت: «در روز غدیر خمّ، رسول خدا ﷺ عمامه‌ای بر سرم نهاد و حاشیه‌اش را بر شانه‌ام افکند و فرمود: ‹همانا خداوند در روز بدر و حنین، مرا با فرشتگانی یاری فرمود که این گونه عمامه را بر سر داشتند.›»

ابن صَبّاغ مالکی (الفصول المهمّه: ص۲۷ [ص۴۱])؛ حافظ زرندی (نظم درر السّمطین)؛ و سیّد محمود قادری مدنی (الصّراط السّویّ) این روایت را با همین لفظ آورده‌اند.

نکته: ابوالحسین مَلَطی[1] (التّنبیه و الرّدّ علی أهل الأهواء و البدع: ص۲۶ [ص۱۹]) گوید: «شیعیان گویند: ‹علی در سحاب است.› این سخن بدین سبب است که پیامبر ﷺ به علی فرمود: ‹به سوی من پیش بیا.› و او در این حال، عمامهٔ پیامبر ﷺ را بر سر داشت که سحاب نامیده می‌شد. پس پیامبر ﷺ فرمود: ‹علی در سحاب پیش آمد.› و مرادش، آن عمامه بود که سحاب نام داشت. اکنون شیعیان این سخن را در غیر جای خود تأویل کرده‌اند.»

۱. محمّد بن احمد بن عبدالرّحمان مَلَطی شافعی (د. ۳۷۷).

چنـان کـه در البحر الزّخّار (۲۱۵/۱) آمـده اسـت، غَزالـی [احیاء علوم الدّیـن: ۳۴۵/۲] گویـد:
«پیامبر صلی الله علیه و آله را عمامه‌ای بود که سحاب نـام داشـت و آن را بـه علـی بخشـید و اوگاه بـا ایـن (۵۴۱)
عمامـه ظاهـر می‌شـد. پـس پیامبـر صلی الله علیه و آله می‌فرمـود: ‹علـی در سـحاب، نزدتـان آمـد.›»

حَلَبی (السّیرة الحلبیّه: ۳۶۹/۳ [۳۴۱/۳]) گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله را عمامه‌ای بود که سحاب نام داشت و آن را بر علی بن ابی‌طالب -کرّم الله وجهه- پوشانید و اوگاه با این عمامه ظاهر می‌شد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: ‹علی در سحاب نزدتان آمد.› و مرادش، عمامه‌ای بود که به وی بخشیده بود.»

امینی گوید: این همان معنایی است که شیعه نیز از این جمله در نظر دارند و هیچ
یک از شیعیان، از آغاز تا امروز، معنایی جز این را اراده نکرده، چنان که مَلَطی پنداشته؛ ۲۹۳/۱
بلکه برخی بر ما افترا زده و تأویلاتی را ذکر کرده‌اند. و خداوند کارشان را حسابرسی فرماید.

این روز تاج‌گذاری، گرامی‌ترین روز در اسلام و برترین عید برای پیروان امیرالمؤمنین علیه السلام است، همچنان که برای دشمنان ناصبی او مایهٔ کین‌ورزی و دشمنی است.

«چهره‌هایی در آن روز درخشانند؛ خندان و شادانند. و چهره‌هایی در آن روز غبارآلودند؛ در سیاهی فرورفته‌اند.» [عبس/۳۸-۴۱]

(۵۴۳)
۲۹۴/۱

گفتاری در پیرامون سند حدیث از حافظان دقیق و استوار و دانشوران بزرگ

انگیزۀ ما از طرح این بحث، نه آن است که صحّت حدیث غدیر یا تواتر آن را نیازمند اثبات بدانیم؛ زیرا ذات و گوهر این حدیث از چنین تلاشی بی‌نیاز است. چه کسی می‌تواند صحّت آن را انکار نماید، حال آن که بسیاری از راویان واقع در طریق‌های آن، راویان دو صحیح [بخاری و مسلم] هستند؟ کدام عنادورز می‌تواند تواتر لفظی آن ـ به طور جزئی ـ و تواتر معنوی‌اش ـ به صورت تفصیلی ـ و نیز تواتر اجمالی آن در پاره‌ای از خصوصیّاتش را انکار کند، در حالی که همه، از خویش و بیگانه و نزدیک و دور، بدان شهادت داده و آن را روایت کرده و بیشینۀ مؤلّفان حدیث و تاریخ و تفسیر و کلام، آن را ثبت نموده و برخی، رساله‌های مستقل در باب آن نگاشته‌اند؟ بدین سان، از روزگاری که پیام‌آور هدایت، به این گفتار لب گشود، تا روزگار ما، همواره طنین جانفزایش در گوش‌ها پیچیده و از این پس نیز جاودانه در یادها خواهد ماند. پس هر که به انکار آن پردازد، همانند کسی است که از خورشید تابناک چشم فروپوشد. تنها انگیزۀ ما برای جست و جو در این باب، بیان این حقیقت روشن است که همۀ دانشوران شیعه و سنّی بر صحّت و تواتر این حدیث همداستانند. بدین سان، خواهید دانست که هر کس جز این راه را پوید، از برترین روش بیرون رفته و به اجماع امّت پشت کرده است؛ حال آن که معتقد است: «همۀ افراد امّت در یک موضوع دچار خطا نمی‌شوند.»

اینک نام شماری از این دانشوران را که به صحّت و تواتر حدیث غدیر گواهی داده‌اند، می‌آوریم:

۱. حافظ ابوعیسی تِرمِذی (د. ۲۷۹).

او (السّنن: ۲۹۸/۲ [۵۹۱/۵]) پس از ذکر حدیث غدیر گوید: «این حدیث، حسن و صحیح است.»

(۵۴۴) **۲. حافظ ابوجعفر طَحاوی (د. ۳۲۱[1]).**

او (مشکل الآثار: ۳۰۸/۲) گوید: «کسی به ردّ این حدیث پرداخته و گمان برده که چنین رویدادی محال بوده، زیرا به هنگام بیرون شدن پیامبرﷺ از مدینه به سوی حج که راه آن از غدیر خمّ در جُحفه می‌گذشت، علی با وی همراه نبوده؛ چرا که در حدیثی ـ این حدیث را احمد با ذکر سند برای ما روایت نموده ـ از جعفر بن محمّد، از پدرش آمده است: ‹بر جابر بن عبدالله درآمدیم. او حدیث خود دربارهٔ حجّة الوداع پیامبرﷺ را یاد نمود و در ضمن آن گفت: "علی از یمن با شتران قربانی پیامبرﷺ آمد ... ـ تا پایان حدیث ـ."›» ۲۹۵/۱

ابوجعفر گوید: «حدیث غدیر دارای سند صحیح است و در هیچ یک از راویانش خدشه‌ای نیست و در آن آمده است که سخن پیامبرﷺ دربارهٔ علی در غدیر خمّ، به هنگام بازگشت از حجّش به سوی مدینه بود، نه به هنگام حرکت از مدینه به سوی حج.»

البتّه آن ایرادگیرنده گفته است: «این حدیث از سعد بن ابی‌وقّاص در همین رویداد نقل شده و طبق آن، سخن پیامبرﷺ در غدیر خمّ، به هنگام بیرون شدنش از مدینه به سوی حج بوده، نه در بازگشتش از حج به سوی مدینه.»

ابوجعفر گوید: «امّا صحیح آن است که حَکَم، این روایت را نه از عایشه دختر سعد، بلکه از مُصْعَب پسر سعد اخذ نموده است[2]. جز لیث، شُعبة بن حجّاج که

---

۱. در متن ۲۷۹ آمده که ظاهراً غلط چاپی است. البتّه در چاپ اوّل و نیز در شرح حال وی که در صفحهٔ ۲۲۴ گذشت، درستِ آن آمده است. (غ.)

۲. به حدیث سعد بن ابی‌وقّاص در بخش صحابهٔ روایت کنندهٔ حدیث غدیر بنگرید.

مورد اعتماد و احتجاج و در ثبت حدیث دقیق است، همین گونه [در بازگشت از حج] روایت کرده است.»

۳. فقیه ابوعبدالله مَحامِلی بغدادی (د. ۳۳۰).

وی (الأمالی) این حدیث را صحیح شمرده، چنان که در صفحهٔ ۵۵ گذشت.

۴. ابوعبدالله حاکم (د. ۴۰۵).

وی (المستدرک علی الصّحیحین) این روایت را با طریق‌های گوناگون آورده و صحیح شمرده، چنان که در جای خود گذشت.

۵. ابومحمّد احمد بن محمّد عاصمی [ز۳۷۸]. (۵۴۵)

وی (زین الفتی [۱۱/۱]) گوید: «پیامبر ﷺ فرمود: ‹هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› این حدیث که همهٔ امّت آن را به دیدهٔ قبول نگریسته، با اصول موافق است.»

سپس وی آن را با طریق‌های گوناگون روایت نموده که در جای خود گذشت.

۶. حافظ ابن‌عبدالبرّ قُرْطُبی (د. ۴۶۳).

او (الإستیعاب: ۳۷۳/۲ [۳/ ۱۰۹۸–۱۱۰۰]) پس از ذکر حدیث مؤاخاة [= به برادری گرفتن] و حدیث رایت [= پرچم را به علی سپردن] و حدیث غدیر خمّ، همه را از احادیث مسلّم شمرده است.

۷. فقیه ابوالحسن بن مَغازِلی شافعی (د. ۴۸۳).

وی (مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام [ص۲۷]) پس از روایت کردن این حدیث از استادش ابوالقاسم فَضل بن محمّد اصفهانی گوید: «ابوالقاسم گفته است: ‹این حدیث صحیح و از رسول خدا ﷺ است و آن را حدود ۱۰۰ راوی، از جمله ده تنِ بشارت یافته، روایت کرده‌اند؛ و این حدیث، مسلّم است و من خدشه‌ای در آن نیافته‌ام. این فضیلتی است که تنها علی را است و هیچ کس در آن، با وی شریک نیست.›»

۲۹۶/۱ **۸ . حجّة الاسلام ابوحامد غَزالی (د. ۵۰۵).**

او (سرّالعالمین: ص۹ [ص۲۱]) گفته است: «برهان چهره نمود و همهٔ افراد امّت بر متن حدیث غدیر از خطبهٔ پیامبر ﷺ در روز غدیر خمّ اتّفاق یافتند؛ همان گاه که ایشان فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› و عمر گفت: ‹گوارا باد .... › ـ تا پایان گفتار وی ـ»

به خواست خداوند، تمام گفتار او در بخش مفاد حدیث غدیر خواهد آمد.

۹ . حافظ ابوالفرج ابن جوزی حنبلی (د. ۵۹۷).

او (المناقب) گفته است: «دانشوران سیره‌شناس اتّفاق دارند که رویداد غدیر خمّ به هنگام بازگشت پیامبر ﷺ از حجّة الوداع، در ۱۸ ذی‌الحجّه رخ داده و ۱۲۰/۰۰۰ تن از (۵۴۶)
صحابه و صحرانشینان و ساکنان پیرامون مکّه و مدینه با وی همراه بودند و هم ایشان در حجّة الوداع با او حضور داشتند و این سخن را از وی شنیدند. شاعران هم این حکایت را فراوان به نظم کشیده‌اند.»

۱۰ . ابوالمظفّر سبط ابن جوزی حنفی (د. ۶۵۴).

وی (تذکرة الخواصّ: ص۱۸ [ص۲۹ و ۳۰]) حدیث غدیر را با بخش آغازین و دنبالهٔ آن و تهنیت عمر، با طریق‌های گوناگون ذکر کرده و گفته است:

«همهٔ این روایات را احمد بن حنبل (فضائل علی بن ابی‌طالب علیه السلام [ص۳۲-۳۵]) با افزونی‌هایی، با ذکر سند آورده است. اگر گفته شود: ‹روایتِ متضمّن این سخن عمر: "مولای من و هر مرد و زن مؤمن شدی." ضعیف است.› پاسخ آن است که روایت یاد شده صحیح است و ضعیفِ آن، تنها حدیث روایت شده از ابوبکر احمد بن ثابت خطیب، از عبدالله بن علی بن بشر، از علی بن عمر دارَقُطْنی، از ابونصر حَبْشون[1] بن موسی بن ایّوب خَلّال، به نحو مرفوع از ابوهریره است که در پایان آن آمده است: ‹آن گاه

۱. در تذکرة الخواصّ، ابونضیر خیشون آمده که نادرست است. در بارهٔ صحّت حدیث حَبْشون سخن خواهد رفت.

که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است."، این آیه نازل شد: "امروز دینتان را برایتان کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام ساختم و اسلام را دین شما برگزیدم."› [مائده/۳]

برخی گفته‌اند که تنها حَبْشون این حدیث را روایت کرده است. البتّه ما به حدیث حَبْشون احتجاج نکرده‌ایم، بلکه مستند ما حدیثی است که احمد (فضائل علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام) از بَراء بن عازب، با سند صحیح روایت نموده است ... .

دانشوران سیره‌نویس اتّفاق دارند که رویداد غدیر در بازگشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از حجّة الوداع، در ۱۸ ذی‌الحجّه بوده که وی ۱۲۰/۰۰۰ تن از صحابه را گردآورد و فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› ـ تا پایان حدیث ـ و با عبارتی آشکار و بدون هیچ (۵۴۷)
اشاره و کنایه، بدین مطلب تصریح نمود.»

گفتار سبط ابن‌جوزی در این جا پایان می‌یابد. به خواست خداوند، همهٔ گفتار وی در بخش مفاد حدیث غدیر خواهد آمد.

۱۱. ابن‌ابی‌الحدید معتزلی (د. ۶۵۵).

۲۹۷/۱ وی (شرح نهج البلاغه: ۴۴۹/۲ [۱۶۶/۹]) حدیث غدیر را از اخبار عام و شایع در باب فضائل امیرالمؤمنین دانسته است. نیز در صفحهٔ ۱۶۲ به نقل از وی گذشت که حدیث حجّت‌آوری امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روز شورا بسی فراوان روایت شده که حدیث غدیر هم در ضمن آن است.

۱۲. حافظ ابوعبدالله گنجی شافعی (د. ۶۵۸).

وی (کفایة الطّالب: ص۱۵ [ص۵۹]) پس از ذکر حدیث غدیر از طریق احمد، گوید: «بدین گونه، احمد (المسند) این حدیث را با ذکر سند آورده و همین سند برای آن کفایت کند؛ زیرا پیشوایی چون او طریق‌های آن را گردآورده است. و هم او پس از روایت کردن آن از طریق حافظ ابوعیسی تِرمِذی (الجامع) گفته است: ‹حافظ دارَقُطْنی طریق‌های این حدیث

را در کتابچه‌ای گردآورده؛ نیز حافظ ابن عُقْدَهٔ کوفی کتابی مستقل در این باب نگاشته؛ سیره‌نویسان و مورّخان هم رویداد غدیر خمّ را روایت کرده‌اند؛ محدّث شام [حافظ ابن عساکر] در کتابش [تاریخ مدینة دمشق] این حدیث را از صحابه و تابعین گوناگون، با طریق‌های مختلف آورده که استادان من با اسناد عالی [= کوتاه] مرا از آن خبر داده‌اند.›»
[کفایة الطّالب: ص۶۰-۶۱]

نیز حافظ گنجی (همان: ص۱۷ [ص۶۴]) این روایت را از مَحامِلی آورده وگفته است: «این حدیث مشهور و حسن است و راویان ثقه آن را روایت کرده‌اند. از انضمام این اسناد به یکدیگر برمی‌آید که حدیث یاد شده صحیح است.»

(۵۴۸) **۱۳. شیخ ابوالمکارم علاء[الدّوله رکن]الدّین سمنانی (د. ۷۳۶).**

او (العروة لأهل الخلوه [ص۴۲۲]) گفته است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی ـ سلام خداوند و فرشتگان بزرگ بر او باد! ـ فرمود: ‹نسبتِ تو با من، همان نسبتِ هارون است با موسی؛ با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد بود.› نیز در غدیر خمّ، پس از حجّة الوداع و نزد انبوهی از مهاجرین و انصار، بازوی او را برگرفت و فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد.› این حدیث را همگان صحیح دانسته‌اند و بدین سان، علی سرور اولیا گشت و جانش با جان محمّد ـ درود و سلام بر او باد! ـ یکی گشت. سرور صدّیقین و یار غار پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر، به همین حقیقت اشاره نمود، آن گاه که ابوعُبَیدهٔ جرّاح را نزد علی روان نمود تا او را فرابخوانَد و به او گفت: ‹ای ابوعُبَیده! تو را که امین این امّتی، به سوی کسی روان می‌کنم که هم‌رتبهٔ همان کس است که دیروز از دست دادیم [= پیامبر صلی الله علیه و آله]. پس می‌سزد که نزد وی با ادب نیک سخن گویی ... .› ـ تا پایان گفتار طولانی وی ـ»

۱۴. شمس‌الدّین ذهبی شافعی (د. ۷۴۸).

در صفحهٔ ۱۵۶ گذشت که وی کتابی مستقل در باب حدیث غدیر نگاشته و این

روایت را با طریق‌های گوناگون در تلخیص المستدرک [۶۱۳/۳] آورده و چند طریق آن را صحیح شمرده است. در سخن وی که خواهیم آورد، چنین آمده است: «بخش نخست این حدیث متواتر است و من یقین دارم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را فرموده است؛ امّا بر این باورم که عبارت ‹بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند.› بر حدیث افزوده شده، هرچند اسناد آن قوی است.»

شماری از برجستگان دانش حدیث، تأکید کرده‌اند که ذهبی این حدیث را صحیح شمرده است. عبارات ایشان خواهد آمد.

۲۹۸/۱ **۱۵. حافظ عِمادالدّین بن کثیر شافعی دمشقی (د. ۷۷۴).**

او (البدایة و النِّهایه: ۲۰۹/۵ [۲۲۸/۵]) از حافظ نَسائی (السّنن الکبری [۴۵/۵]) از محمّد بن مُثَنّیٰ، از یحیی بن حَمّاد، از ابوعَوانه، از اعمش ـ سلیمان ـ از حبیب بن ابی‌ثابت، از ابوالطُّفیل، از زید بن ارقم، با لفظ او که از طریق نَسائی در صفحهٔ ۳۰ یاد شد، حدیث غدیر را آورده و گفته است: «تنها نَسائی این روایت را از این طریق آورده است.[۱] استاد ما، ابوعبدالله ذهبی، این حدیث را صحیح شمرده است. همو نیز حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه را روایت کرده و سند آن را خوب دانسته است.» (۵۴۹)

نیز وی [البدایة و النِّهایه: ۲۳۱/۵] حدیث را با طریق‌های احمد، از زید آورده و گفته است: «سند این حدیث خوب است و راویان آن بنا به شرط السّنن، ثقه هستند. تِرمِذی حدیثی با همین سند در موضوع رَیث [= درنگ نمودن جبرئیل در ورود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله] را صحیح شمرده است.»

همو حدیث غدیر را از طریق ابن جَریر طبری، از سعد بن ابی‌وقّاص آورده و گفته است: «استاد ما، ذهبی، این حدیث را حسن و غریب[۲] دانسته است.»

---

۱. این سخن باطل است و هر که به طریق‌های زید که ما در صفحات ۲۹-۳۷ آورده‌ایم، بنگرد، بطلان آن را می‌یابد.
۲. غرابتی در این حدیث نیست، جز آن که در فضیلت امیرالمومنین علیه السلام است!

همو حدیث یاد شده را به طریق دیگر از جابر بن عبدالله روایت نموده وگفته است: «استاد ما، ذهبی، این حدیث را حسن شمرده است.»

نیز این حدیث را به طریق‌های دیگر آورده وگفته است: «استاد ما، ذهبی، گوید: ‹بخش آغازین این حدیث متواتر است و من یقین دارم که از رسول خدا است؛ و امّا این قسمت: "بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ ... ." فزونی‌ای است که سند آن قوی است.›»

۱۶. حافظ نورالدّین هَیثَمی (د. ۸۰۷)[1].

وی (مجمع الزّوائد: ۹/۱۰۴-۱۰۹) حدیث سوارگان را از طریق احمد [المسند: ۶/۵۸۳] و طَبَرانی [المعجم الکبیر: ۴/۱۷۳] روایت کرده و راویان طریق احمد را ثقه شمرده است. نیز حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه را از طریق احمد، از ابوالطُفیل روایت نموده و راویان آن، جز فِطْر، را راویان حدیث صحیح دانسته و فِطْر را ثقه شمرده است. همو با طریق دیگر از احمد، از سعید بن وَهْب، همان روایت را آورده و راویان آن را راوی حدیث صحیح خوانده است.

نیز از طریق بزّار، از سعید و زید آن را روایت کرده و راویان آن، جز فِطْر، را راویان حدیث صحیح دانسته و فِطْر را ثقه شمرده است. (۵۵۱)

همچنین از طریق ابویَعْلیٰ، از عبدالرّحمان بن ابی یَعْلیٰ، آن را روایت کرده و راویان آن را ثقه شمرده است.

و هم از طریق احمد، از زیاد بن ابی زیاد، آن را آورده و راویانش را ثقه خوانده است.

و نیز از حُبْشی بن جُنادَه، از طریق طَبَرانی، آن را روایت کرده و راویان آن را ثقه دانسته است.

---

۱. در چاپ مرکز الغدیر، بدان سبب که سال وفات جمال‌الدّین ابوالمحاسن حنفی یافته شده (= ۸۰۳) نام وی در این جا آمده و نه در میان دانشوران سدهٔ یازدهم، چنان که جناب مؤلّف انجام داده است. از این رو، در چاپ مرکز الغدیر، از این پس یک شماره جا به جا شده است. (م.)

همچنین با طریق‌ها و سندهای دیگر، آن را آورده و صحیح شمرده و راویانش را ثقه دانسته؛ چنان که در جای خود گذشت.

۱۷. شمس‌الدّین جَزَری شافعی (د. ۸۳۳).

او حدیث غدیر را با ۸۰ طریق آورده و در اثبات تواتر آن، رساله‌ای مستقل به نام أسنی المطالب ـ این کتاب چاپ شده است. ـ نگاشته و پس از ذکر حدیث گواه‌خواهی امیرالمؤمنین در روز رَحْبَه گفته است:

«این حدیث، از این طریق حسن است و طریق‌های فراوان دیگرش، صحیح هستند و به تواتر از امیرالمؤمنین علی ﷺ و نیز از پیامبر ﷺ رسیده‌اند. این حدیث را گروهی بسیار ۲۹۹/۱
از گروهی بسیار روایت کرده‌اند و به سخن آن کس که از دانش حدیث آگاهی ندارد و به تضعیف این حدیث پرداخته، اعتنا نتوان کرد؛ زیرا این خبر به نحو مرفوع، از صحابهٔ بسیار ﷺ نقل شده و با سند صحیح از گروهی از ایشان که خبرشان یقین‌آور است، روایت گشته است. برخی از آن صحابه از این قرارند: ابوبکر صدّیق، عمر بن خطّاب، طلحة بن عُبَیدالله، زبیر بن عَوّام، سعد بن ابی‌وقّاص، عبدالرّحمان بن عوف، عبّاس بن عبدالمطّلب، زید بن ارقم، بَراء بن عازب، بُرَیْدَة بن حُصَیب، ابوهریره، ابوسعید خُدْری، جابر بن عبدالله، عبدالله بن عبّاس، حُبْشی بن جُنادَه، عبدالله بن مسعود، عِمران بن حُصَین، عبدالله بن عمر، عمّار بن یاسر، ابوذر غِفاری، سلمان فارسی، اسعد بن زراره، خُزَیمة بن ثابت، ابوایّوب انصاری، سهل بن حُنَیف، حُذَیفة بن یمان، سَمُرَة بن جُنْدَب، زید بن ثابت، و انس بن مالک.

نیز مسلّم است که این سخن را پیامبر ﷺ در روز غدیر خمّ فرموده، چنان که استاد ما، ابوعمر محمّد بن احمد بن قُدامهٔ مَقْدِسی ـ به نحو قراءت ـ از امام فخرالدّین علی بن (۵۵۲)
احمد مَقْدِسی بر ما روایت کرده است.»

آن گاه، وی حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه را با طریق‌های گوناگون آورده است.

۱۸. حافظ ابن حَجَر عَسْقَلانی (د. ۸۵۲).

وی (تهذیب التّهذیب: ۳۳۷/۷ [۲۹۷/۷]) در جای‌های گوناگون، از جمله: در جلد هفتم حدیث غدیر را با طریق‌های مختلف آورده و در همان (۳۳۹/۷) در جای دیگر گفته است: «مؤلّف ـ یعنی ابوالحجّاج مِزّی (د. ۷۴۲) ـ از آن چه ابن عبدالبَرّ آورده، تجاوز نکرده و همین کفایت کند؛ امّا باید دانست که او حدیث موالاة را تنها از چند تن که نامشان را نیز برده، روایت نموده، حال آن که ابن جَریر طبری در نوشته‌ای، از راویانی چندین برابر وی روایت کرده و آن را صحیح شمرده است. نیز ابوالعبّاس بن عُقْدَه به گردآوری طریق‌های آن اهتمام ورزیده و آن را از گفتار ۷۰ صحابی یا بیش‌تر با ذکر سند آورده است.»

همو (فتح الباری: ۶۱/۷ [۷۴/۷]) گوید: «آن که بیش از همه درگردآوری احادیث نیک در فضائل علی کوشیده، نَسائی (الخصائص) است. و امّا حدیث ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› را تِرمِذی و نَسائی با ذکر سند آورده‌اند و این روایت دارای طریق‌های بسیار زیاد است که ابن عُقْدَه در کتابی مستقل، آن‌ها را گردآورده و بسیاری از آن‌ها صحیح و حسن هستند. پیش‌تر از امام احمد این سخن را نقل کردیم: ‹دربارهٔ هیچ یک از صحابه به اندازهٔ علی بن ابی‌طالب، برای ما روایت نشده است.›»

۱۹. ابوالخیر شیرازی شافعی.

شرح حال او در صفحهٔ ۱۳۲ گذشت.

وی در ابطال الباطل که در ردّ کتاب نهج الحقّ نگاشته، گوید: «و امّا این سخنِ روایت
۳۰۰/۱ شده از رسول خدا ﷺ که در روز غدیر خمّ، با برافراشتن دست علی، فرمود: ‹آیا من بیش از مؤمنان بر خودشان ولایت ندارم؟ ... .› در کتاب‌های صحیح به ثبت رسیده و ما حقیقت آن را در ترجمهٔ کتاب کَشف الغُمَّه فی معرفة الأئمّه بیان نمودیم.»

(۵۵۳) **۲۰. حافظ جلال‌الدّین سیوطی شافعی (د. ۹۱۱).**

وی حدیث غدیر را متواتر شمرده و چندین تن از متأخّران او، متواتر بودن آن را از وی نقل کرده‌اند.

۲۱. حافظ ابوالعبّاس شهاب‌الدّین قَسْطَلانی (د. ۹۲۳).

او (المواهب اللّدنّیّه: ۷ / ۱۳ [۳ / ۳۶۵]) گوید: «وامّا این حدیث تِرمِذی ونَسائی: ‹هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.›؛ شافعی دربارهٔ آن گفته است: ‹مراد، ولایت اسلام است؛ همچون سخن خداوند تعالی: "این از آن رو است که خداوند مولای مؤمنان است و کافران را مولایی نباشد." ›[محمّد/۱۱] ودراین سخن عمر، مولی به معنای ولیّ است: ‹مولای هر مؤمن گشتی.› و طریق‌های این حدیث بسیار فراوان است که ابن‌عُقْدَه درکتابی مستقل، آن‌ها راگردآورده وبسیاری ازآن‌ها صحیح و حسن هستند.»

۲۲. حافظ شهاب‌الدّین بن حجر هیتمی مکی (د. ۹۷۴).

او (الصّواعق المحرقه: ص۲۵ [ص۴۲ و ۴۳]) ضمن ردّ حجّت‌آوری شیعیان به حدیث غدیر گوید: «پاسخ گفتن به این شبهه که نیرومندترین شبهۀ ایشان است، نیازمند مقدّمه‌ای درباب حدیث غدیر وروایت کنندگان آن است. این حدیث، صحیح است ودرآن هیچ تردیدی راه ندارد وآن راگروهی ازجمله تِرمِذی ونَسائی واحمد روایت کرده‌اند وطریق‌های آن بسیارزیاد است. این خبررا ۱۶ صحابی روایت نموده‌اند ودرروایت احمد آمده که ۳۰ صحابی آن را ازرسول خدا ﷺ شنیدند ودرهنگامۀ اختلافات زمان علی، به سود وی بدان شهادت دادند ـ چنان که گذشت وخواهد آمد ـ وبسیاری ازسندهای آن صحیح و حسن هستند وبه سخن کسی که درصحّت آن تردید نموده، اعتنا نتوان کرد. نیزنباید وقعی نهاد به قول آن کس که این حدیث را ازآن جهت رد نموده که علی دریمن بوده؛ زیرا مسلّم است که وی ازیمن بازگشت وحج را با پیامبر ﷺ به جای آورْد. این سخن برخی که بخش: ‹بارخدایا! دوست بدار ویاری کن هرکه اورا دوست بدارد ویاری کند؛ ودشمنی ورزبا هرکه با اودشمنی ورزد.› را ساختگی شمرده‌اند، نیزمردود است؛ زیرا این بخش هم ازطریق‌هایی رسیده که ذهبی بسیاری ازآن‌ها را صحیح شمرده است.»

(۵۵۴) سپس ابن حَجَر گاه در تواتر این حدیث سخن رانده و گاه در مفاد آن؛ و گفته است: «عبارت حدیث نزد طَبَرانی و دیگران با سند صحیح آن است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در غدیر خمّ، زیر درختانی خطبه خواند و فرمود: ‹ای مردم! همانا خداوند باریک‌دانِ آگاه مرا خبر داده ... .› ـ تا پایان آن چه در صفحات ۲۶ و ۲۷ گذشت. ـ»

همو (همان: ص۷۳ [ص۱۲۲]) در برشماری افتخارات امیرالمؤمنین علیه‌السلام گوید: «حدیث چهارم: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خمّ فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز
۳۰۱/۱ با هر که با او دشمنی ورزد ... .› در شبههٔ یازدهم گذشت که ۳۰ تن از اصحاب[1] این حدیث را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند و بسیاری از طریق‌های آن، صحیح یا حسن است. در همان جای، به قدر کفایت دربارهٔ مفاد آن نیز سخن رفت.»

همو در شرح متن الهمزیّة فی مدح خیرالبریّه تألیف بوصیری (ص۲۲۱ [ص۲۴۵]) این بیت را آورده است:

علی برادر و همتای پیامبر است و کسی است که دین و آیین دل من، دوستی و ولایت او است.

آن گاه، در شرح آن گفته است:

«مراد، یاری کردن وی و دفاع و حمایت از او در برابر مخالفانش است: آنان که در امر خلافت، با وی درافتادند و به اجماع بر خلافت او توجّه نکردند و بر او خروج نمودند و به نبرد با او برخاستند و تهمت‌هایی به وی زدند که از آن‌ها بری بود. این یاوری و دفاع، ریشه در روایت صحیح از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد که فرمود: ‹بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد. همانا علی از من است و من از اویم؛ و او ولیّ هر مؤمن پس از من است.› این عبارت شاعر برای تأکید حمایت از او است، چرا که دشمنان بسیار وی از بنی‌امیّه و خوارج، در طول ۱۰۰۰ ماه، در دشنام‌دهی به او و کاستن از منزلتش بر منابر، بسیار کوشیدند. از همین روی، حافظان برجسته به ثبت فضائل

۱. این، شمار گواهان علی علیه‌السلام در روز رَحْبَه است و نه همهٔ راویان آن.

علی ﷺ پرداختند تا امّت را ارشاد نمایند و حق را یاری کنند. بدین سبب، احمد گفته است: ‹هیچ کس را چندان که دربارهٔ فضائل علی روایت شده، روایت نرسیده است.› نیز اسماعیل قاضی و نَسائی و ابوعلی نیشابوری گفته‌اند: ‹دربارهٔ هیچ یک از صحابه، به اندازهٔ علی، احادیث صحیح و حسن یافت نگردد.› و از همین جمله است این حدیث صحیح: ‹همانا خداوند و رسولش ﷺ علی را دوست می‌دارند.› بلکه تِرمِذی روایت کرده (۵۵۵)
است: ‹علی نزد رسول خدا ﷺ محبوب‌ترین کس بود.› ...

و آن گاه که آیهٔ مباهله [آل عِمران/۶۰] نازل شد، پیامبر ﷺ علی و فاطمه و دو پسر او را فراخوانْد و گفت: ‹بارخدایا! اینان خانوادهٔ منند.› و هم او فرمود: ‹من سرور فرزندان آدم هستم و علی سرور عرب است.› ـ البتّه برخی به سخن حاکم اعتراض نموده‌اند که این حدیث را صحیح شمرده است. ـ نیز پیامبر ﷺ فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد.› این خبر را ۳۰ صحابی روایت کرده‌اند. همچنین خداوند تعالی به پیامبر ﷺ امر فرمود که چهار کس را دوست بدارد و او را آگاهانید که خود وی هم آن‌ها را دوست دارد که علی هم از ایشان است و جز مؤمن، دوستار علی و جز منافق، دشمن او نیست و هر که وی را دشنام گوید، پیامبر ﷺ را دشنام گفته و علی با کسانی که قرآن را ناروا تأویل نمایند، نبرد می‌کند، همان گونه که برای دفاع از اصل آن جنگید. نیز، دو کس دربارهٔ علی به هلاکت رسند: یکی آن که در حبّ او افراط نماید [و از حق بیرون رود] و دیگری آن که با وی دشمنی و عناد ورزد؛ و قاتل لعین او، ابن ملجم، تیره‌بخت‌ترین کس از مردم بازپسین است، همان سان که پی‌کنندهٔ ناقهٔ صالح تیره‌بخت‌ترین کس از مردم آغازین بود.»

۲۳. جمال‌الدّین حسینی شیرازی (د. ۱۰۰۰).

او ‹الأربعین› پس از ذکر حدیث غدیر و حدیث نزول آیهٔ ﴿سأل سائل﴾ در پیرامون رویداد

غدیر گفته است: «اصل این حدیث، جز داستان حارث، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام و نیز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله
۳۰۲/۱ به تواتر رسیده و گروهی بسیار از صحابه، از جمله ابن عبّاس، آن را روایت کرده‌اند.»

سپس وی لفظ ابن عبّاس و حُذَیفة بن اَسید غِفاری و نیز حدیث سوارگان را آورده است.

۲۴. جمال‌الدّین ابوالمحاسن یوسف بن صلاح‌الدّین حنفی.[1]

وی (المعتصر من المختصر: ص۴۱۳ [۳۰۱/۲]) گوید:

«ابوالطُفیل واثِلَة بن اَسْقَع[2] روایت کرده است که علی بن ابی‌طالب در میدانگاه کوفه مردم را گردآورد و فرمود: ‹شما را به خداوند سوگند داده، گواه می‌گیرم: هر کس سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در روز غدیر خمّ شنیده، به شنیدهٔ خود گواهی دهد.› پس گروهی از مردم برخاستند و گواهی دادند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خمّ فرمود: ‹آیا نمی‌دانید که من بیش از مؤمنان بر خودشان ولایت دارم؟› سپس در حالی که ایستاده بود، دست علی را
(۵۵۰) برگرفت و فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد.›

ابوالطُفیل گوید: ‹بیرون شدم؛ در حالی که در دل دچار تردید بودم. به زید بن ارقم برخوردم و این را به وی گفتم. گفت: "در درستی چه چیز تردید می‌کنی؟ من، خود، آن را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم."›

به این سخن اعتنا نتوان کرد که علی همراه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای حج بیرون نرفته و در راه خود، بر غدیر خمّ برنگذشته، بلکه از یمن با شتر قربانی آمده است؛ زیرا گرچه وی به هنگام حرکت برای حج همراه پیامبر نبوده، لکن در بازگشت از حج و در راهی که از غدیر خمّ

۱. مؤلّف گرانمایه، سال وفات این دانشور را پس از ۱۰۰۰ق. تلقّی فرموده و از این روی، او را در این جا یاد نموده است. امّا از آن جا که سال وفات او ۸۰۳ است، روا است که به ترتیب تاریخی در جای خود یاد گردد. (م.)

۲. در این اثر چنین آمده؛ امّا درست آن ابوالطُفیل عامر بن واثِلَه است.

برمی‌گذشته، با ایشان همراه بوده و شاید گفتار رسول خدا در همین زمان بازگشت صورت پذیرفته است. حدیث صحیح هم این را تأیید می‌کند که آن سخن رسول خدا ﷺ در غدیر خمّ، به هنگام بازگشت ایشان از حج به سوی مدینه بوده است.

از زید بن ارقم روایت گشته که چون رسول خدا ﷺ از حجّة الوداع بازمی‌گشت، در غدیر خمّ فرمان داد که زیر درختان سایه‌گستر را بروبند و... .»

آن گاه، حدیث غدیر را با لفظ یاد شده از زید، از طریق نَسائی در صفحهٔ ۳۰ آورده است.

۲۵. شیخ نورالدّین هَرَوی قاری حنفی (د. ۱۰۱۴).

وی (المِرقاة فی شرح المِشکاة: ۵/۵۶۸ [۱۰/۴۶۴]) پس از روایت کردن حدیث غدیر به طریق‌های گوناگون، گفته است: «حاصل آن که این حدیث صحیح است و هیچ شکّی درآن راه نمی‌یابد؛ بلکه برخی از حافظان آن را متواتر دانسته‌اند، زیرا در روایتی از احمد آمده است که ۳۰ صحابی آن را از پیامبر ﷺ شنیده و در جریان ستیز با علی دربارهٔ خلافتش، به آن گواهی داده‌اند.»[1]

(۵۵۶) همو (همان: ۵/۵۸۴ [۱۰/۴۷۶]) گوید: «احمد (المسند [۵/۳۵۵]) این حدیث را روایت نموده و فروترین مرتبهٔ آن، این است که حسن باشد؛ وسخن کسی که به ثبوت آن خدشه رسانده، درخور اعتنا نیست. نیز از راه حق دور افتاده آن که در ردّ این حدیث بدین طریق ۳۰۳/۱
استدلال کرده که علی در یمن بوده؛ زیرا مسلّم است که وی از یمن بازگشته و حجّة الوداع را با پیامبر ﷺ به جای آورده است. شاید سبب توهّم این فرد آن باشد که پنداشته پیامبر ﷺ این سخن را به هنگام رسیدن از مدینه به غدیر خمّ فرموده است. نیز این گفتهٔ برخی که

۱. هرگاه بپذیریم که روایت شدن حدیث غدیر از ۳۰ تن سبب تواتر آن است، چگونه خواهد بود حالِ این روایت که ما بیش از ۱۰۰ راوی برای آن در این کتاب برشمرده‌ایم؟ و نیز چگونه خواهد بود حال آن، در صورتی که حافظ ابوالعلاء عطّار ۲۵۰ طریق برای آن آورده است؟!

عبارت: ‹بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند.› را ساختگی شمرده‌اند، مردود است؛ زیرا این عبارت از طریق‌هایی روایت شده که ذهبی بسیاری از آن‌ها را صحیح دانسته است.»

۲۶. زین‌الدّین مُناوی شافعی (د. ۱۰۳۱).

او (فیض القدیر: ۲۱۸/۶) گفته است: «ابن حَجَر گوید: ‹حدیث غدیر دارای طریق‌های بسیار فراوان است که ابن عُقْدَه در کتابی مستقل، آن‌ها را گردآورده و برخی از این طریق‌ها، صحیح و برخی دیگر حسن هستند. در برخی از این روایات تصریح گشته که پیامبر صلّی الله علیه و آله این سخنان را در روز غدیر خمّ فرمود. بزّار در روایت خود[1]، این عبارت را هم دارد: "بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد؛ و دوستارش را دوست بدار و به کین‌ورزش کینه ورز؛ و یاریگرش را یاری نما و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه." و چون ابوبکر و عمر این سخن را شنیدند، بنا به روایتی که دارَقُطْنی با ذکر سند از سعد بن ابی‌وقّاص آورده، گفتند: "ای زادهٔ ابوطالب! مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی."›

همو با ذکر سند روایت کرده که به عمر گفتند: ‹تو با علی چنان رفتار می‌کنی که با هیچ یک از صحابهٔ دیگر رفتار نمی‌نمایی.› گفت: ‹همانا او مولای من است.›

سپس وی حدیث نزول آیهٔ ﴿سأل سائل﴾ در پیرامون رویداد غدیر را آورده و به نقل از هَیثَمی [مجمع الزّوائد: ۱۰۴/۹] راویان روایت احمد را ثقه شمرده و در جای دیگر، آنان را راویان روایت صحیح خوانده است. نیز مؤلّف ـ سیوطی ـ این حدیث را متواتر دانسته است.» (۵۵۷)

۲۷. نورالدّین حَلَبی شافعی (د. ۱۰۴۴).

وی (السّیرة الحلبیّه: ۳۰۲/۳ [۲۷۴/۳]) همان سخن ابن حَجَر را آورده که حدیث غدیر

---

۱. سخنی باطل و گزاف است که وجود این عبارت را تنها به بزّار نسبت دهیم؛ زیرا بسیاری از حافظان همین عبارت را در روایات خود دارند، چنان که پیش‌تر آوردیم.

صحیح است و سندهای صحیح و حسن دارد و به سخن آن کس که در صحّتش خدشه نموده، اعتنا نتوان کرد و دنبالهٔ آن ساختگی نیست، زیرا از طریق‌هایی رسیده که ذهبی بسیاری از آن‌ها را صحیح دانسته است.

۲۸. شیخ احمد بن باکثیر مکی (د. ۱۰۴۷).

وی (وسیلة المآل فی عَدِّ مناقب الآل [ص۱۱۷ و ۱۱۸]) پس از روایت کردن حدیث غدیر با لفظ حُذَیفة بن اُسَید و عامر بن لیلی و ابن‌عبّاس و بَراء بن عازب، گفته است:

«این روایت را بزّار با راویان حدیث صحیح، از فِطْر بن خلیفه ـ او ثقه است. ـ وامّ‌سَلَمَه رضی الله عنها با ذکر سند آورده و لفظ وی و سپس لفظ سعد بن ابی‌وقّاص را یاد کرده و گفته است: (دارَقُطْنی (الفضائل) از مَعْقِل بن یَسار با ذکر سند روایت کرده که از ابوبکر شنیده
۳۰۴/۱ است: "علی بن ابی‌طالب، عترت رسول خدا صلی الله علیه وآله است، یعنی همانان که پیامبر صلی الله علیه وآله بر تمسّک به ایشان و هدایت یافتن از آن‌ها تأکید فرموده است؛ همانان که ستارگان هدایتند و هرکه بدانان اقتدا نماید، هدایت جوید." ابوبکر وی را به این ویژگی اختصاص داده، زیرا او امام هدایت و دروازهٔ شهر دانش و عرفان و پیشوای پیشوایان و دانشمند امّت است. چنین به نظر می‌رسد که این همه را وی از جایگاهی دارد که روز غدیر خمّ، پیامبر صلی الله علیه وآله از میان آن همه کسان، ویژهٔ وی ساخت. حدیث غدیر نه تردید برداراست و نه شک‌پذیر؛ و از انبوه صحابه روایت شده و شهرت و رواج یافته و برای اشتهار آن، همان همایش حجّة الوداع کافی است. شیخ الإسلام عَسْقَلانی ـ خدای تعالی او را رحمت کند! ـ [فتح الباری: ۷۴/۷] گفته است: "حدیث "هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است." را تِرمِذی و نَسائی با ذکر سند روایت کرده‌اند و طریق‌های آن بسیار فراوان است و ابن‌عُقْدَه درکتابی مستقل، آن‌ها را گردآورده و بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن هستند." در اثبات این
(۵۵۸) سخن، روایت ابوالطُفیل کفایت کند که گوید: "علی ـ رضی الله عنه و کرّم الله وجهه ـ در دوران خلافتش، مردم را در رحبه ـ مکانی است در عراق ـ گردآورد و برخاست و پس از سپاس و ستایش خداوند ... ." ـ تا پایان لفظ یاد شده در صفحهٔ ۱۷۶ ـ)»

۲۹. شیخ عبدالحقّ دِهْلوی بخاری (د. ۱۰۵۲).

وی (شرح مشکاة ـ اصل اثر به فارسی است ـ) گفته است: «بی تردید، این حدیث صحیح است و گروهی همچون تِرمِذی و نَسائی و احمد آن را روایت کرده‌اند و طریق‌های آن بسیار است و ۱۶ صحابی راوی آن بوده‌اند. در روایتی آمده است که ۳۰ صحابی این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند و در ایّام خلافت علی، به هنگام نزاع بر سر خلافت، به سود علی بدان گواهی دادند. بسیاری از سندهای این حدیث صحیح و حسن هستند و سخن آن کس که در صحّت آن تردید نموده، درخور اعتنا نیست. نیز نباید به گفتار آن کس توجّه کرد که عبارت ‹بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد.› را ساختگی شمرده؛ زیرا آن را با طریق‌های گوناگون روایت کرده‌اند که بیشینهٔ آن‌ها را ذهبی صحیح دانسته است.»

همو (اللّمعات) گوید: «این حدیث صحیح است و در آن هیچ تردیدی روا نیست. آن را گروهی همچون تِرمِذی با ذکر سند روایت کرده‌اند ... . این گونه گفت شیخ ابن حَجَر در الصّواعق المحرقه.»

۳۰. شیخ محمود بن محمّد شیخانی قادری مدنی.

او (الصّراط السّویّ فی مناقب آل النّبیّ) گوید: «از جملهٔ احادیث صحیح این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه است: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› تِرمِذی و نَسائی و امام احمد و دیگران این حدیث را روایت کرده‌اند و بسا احادیث صحیح که مسلم و بخاری نیاورده‌اند.» سپس وی حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه را با لفظ سعید بن وَهْب آورده و به نقل از ذهبی، آن را صحیح شمرده است. آن گاه، روایت احمد از حدیث
۳۰۵/۱ گواه خواهی روز رَحْبَه را از ابوالطُّفیل و زید بن ارقم آورده و گزارش کرده که حافظ ذهبی، آن را صحیح و غریب[1] دانسته است.

---

۱. این غرابت نه به معنای اصطلاحی در دانش حدیث است و نه به معانی دیگر؛ بلکه فقط از آن رو است که در باب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام است.

نیز آن را از طریق ابوعَوانه، از ابوالطُفیل، از زید روایت کرده و به نقل از حافظ ذهبی، آن را صحیح شمرده است. (۵۵۹)

سپس آن را از طریق حافظ ابویَعْلیٰ و حافظ حسن بن سفیان روایت نموده و گزارش کرده که حافظ ذهبی آن را حدیثی حسن دانسته که عموم اهل سنّت بر آن اتّفاق دارند.

[و در ادامه گوید:] و امّا بدعت‌گزاران فرقهٔ اسماعیلیّه[1] در یمن، گفتاری مخالف با مجموعهٔ امّت و اهل سنّت دارند. ایشان گویند: «پیامبر صلی الله علیه وآله در روز غدیر خمّ به هنگام بازگشت از حجّة الوداع، یارانش را گردآورد و سه بار به ایشان فرمود: ‹آیا من بیش از خودتان بر شما ولایت ندارم؟› آنان سخن وی را تصدیق نمودند. پس ایشان دست علی رضی الله عنه را برافراشت و فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد؛ و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه و یاریگرش را یاری نما؛ و حق را بر محور او بگردان.› در این حدیث، مولی به معنای اولیٰ است و نه به معنای یاریگر یا دیگر معانی مشترک.»

اسماعیلیان مدّعی ولایت علی، گویند: «مراد پیامبر صلی الله علیه وآله آن بوده که هرگونه ولایت که خود بر امّت دارد، علی رضی الله عنه هم دارا است. سند این ادّعا، سخن نخست پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به مردم است: ‹آیا من بیش از خودتان بر شما ولایت ندارم؟› اگر مولی به معنای یاریگر و سرور و مانند آن‌ها بود، ضرورت نداشت که پیامبر صلی الله علیه وآله صحابه را فرابخوانَد و ایشان را گواه قرار دهد و نیز دست علی را برگیرد و برافرازد؛ زیرا این را همگان از پیش می‌دانستند و نیازی نبود که پیامبر صلی الله علیه وآله چنین گوید: ‹بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ ... .› چنین دعایی جز امام معصوم را نشاید که اطاعتش پس

---

۱. در بخش مفاد حدیث غدیر خمّ خواهید دید که این برهان، اختصاصی به اسماعیلیّه ندارد و مقتضای حقّ صریح است و هر که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خد صلی الله علیه وآله را از نوع ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله و خلافت پس از وی می‌داند، بدین سخن ملتزم است.

از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله واجب است؛ به ویژه که این دعا همراه است با هم محور بودن حق با علی؛ و چنین صفتی جز برای معصومی که اطاعت وی واجب است، حاصل نگردد. بدین سان، آشکار می‌شود که علی علیه‌السلام وصیّ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و این، به تصریح رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حاصل شده و خلافت کسی که در خلافت بر او پیشی جست، گناه بوده است.» ـ سخن دروغ این مدّعیان در این جا پایان یابد. ـ

(۵۶۰) من گویم: «دیدید که در احادیث صحیح و حسن، هیچ یک از سخنانی که این مدّعیان قائلند، ذکر نگشته است؛ بلکه از آن چه یادکردیم، همین بخش صحیح است: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› نیز این بخش که ما آوردیم، هم
۳۰۶/۱ صحیح است: ‹بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند.› و همچنین این بخش: ‹همانا خداوند ولیّ مؤمنان است؛ و هر کس من ولیّ اویم، این نیز ولیّ او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری فرما.› و نیز این سخن ایشان خطاب به مردم هم صحیح است: ‹آیا می‌دانید که من بیش از مؤمنان بر خودشان ولایت دارم؟› و پاسخ آنان که: ‹آری؛ ای رسول خدا!› و آن گاه، ایشان فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد.› این سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم صحیح است: ‹به زودی من به سوی خداوند فراخوانده شوم و دعوتش را اجابت نمایم. همانا من دو یادگار گرانمایه در میانتان می‌نهم؛ کتاب خداوند و خاندانم که عترت من هستند. پس مراقب باشید که پس از من با آن دو چه می‌کنید! و آن دو هرگز از هم جدا نگردند تا آن گاه که در کنارهٔ حوض، بر من درآیند.› آن گاه، فرمود: ‹همانا خداوند مولای من است و من هم مولای هر مؤمنم.› سپس دست علی را برگرفت و فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، این نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد.› و همچنین این سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

صحیح است: ‹آیا من بیش از هر مؤمن بر خودش ولایت ندارم؟› گفتند: ‹آری.› فرمود: ‹پس این مولای هرکس است که من بر او ولایت دارم. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد.› عمر رضی‌الله‌عنه او را ملاقات نمود و گفت: ‹گوارا باد تو را ای زادهٔ ابوطالب که مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.› همهٔ احادیث صحیح و حسن از این قرار بود و از ساخته‌ها و دروغ‌های آن مدّعیان چیزی در آن نیست.[1] طریق‌های حدیث یاد شده و جز آن را ابن عُقْدَه در کتابی مستقل گردآورده است.»

۳۱. سیّد محمّد بَرْزَنْجی شافعی (د. ۱۱۰۳).

وی (النّواقض للرّوافض [برگهٔ ۸])گوید: «بدان که شیعه بر آن است که این حدیث، نصّ آشکار در امامت علی رضی‌الله‌عنه است؛ و این، نیرومندترین شبههٔ ایشان به شمار آید. آن بخش که ما ذکر کردیم: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› بدون افزایش در حدیث، صحیح است و از طریق‌های بسیار روایت شده است.»[2] (۵۶۱)

۳۲. ضیاءالدّین مَقْبَلی (د. ۱۱۰۸).

وی (الابحاث المسدّده فی الفنون المتعدّده) حدیث غدیر را از احادیث متواترِ یقین‌آور دانسته است.

در حاشیهٔ هدایة العقول إلی غایة السّؤول (۳۰/۲) آمده است:

۳۰۷/۱ «علّامه سیّد عبدالله بن علی وزیر در تاریخ معروفش، طبق الحلوی، از سیّد محمّد ابراهیم نقل کرده که حدیث ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› دارای ۱۵۰ طریق است؛ امّا تنها برخی از حافظان حدیث این طریق‌ها را شناخته‌اند.

---

۱. آن مدّعیان چیزی جز همین احادیث را که خود وی صحیح شمرده، نیاورده‌اند و تنها برای توضیح و احتجاج مطالبی بدان افزوده‌اند. پس وی از پذیرش آن‌ها ناگزیر است. اگر او در این احتجاج چند و چونی دارد، چرا ابراز نکرده است؟ به خواست خداوند تعالی، حقیقت سخن در همهٔ این موارد خواهد آمد.

۲. اشاره شد که حافظان به صحّت بخش آغازین و دنبالهٔ این حدیث گواهی داده‌اند و هر دو بخش، سند قوی دارند. سخن راستین در این باب، در بخش «نشانه‌های تعیین‌کننده» در همین کتاب خواهد آمد.

سیّد علّامه محمّد بن اسماعیل امیر[1] نیز بر آن است که این حدیث ۱۵۰ طریق دارد. علّامه مَقْبَلی ـ شرح حال او در صفحهٔ ۱۴۲ گذشت. ـ پس از بیان برخی از طریق‌های این حدیث گوید: ‹اگر این حدیث شناخته شده نباشد، در دین موضوع شناخته‌شده‌ای یافت نگردد.› همو (الفصول) حدیث غدیر و نیز حدیث منزلت را دارای تواتر لفظی شمرده؛ امّا جلال، تنها تواتر لفظی حدیث غدیر، و نه حدیث منزلت، را پذیرفته است. وی حدیث منزلت را صحیح مشهور، نه متواتر، دانسته است.[2]

سیّد امیر محمّد صَنعانی (الرّوضة النّدیه شرح التّحفة العلویّه [ص۱۵۴]) که از او یاد شد، گوید: ‹حدیث غدیر نزد بیشینهٔ پیشوایان حدیث، متواتر شمرده شده است. حافظ ذهبی (تذکرة الحفّاظ [۷۱۳/۲]) در شرح حال طبری، گفته است: "محمّد بن جَریر در (۵۶۲) این باب کتابی نگاشته که من بدان دست یافتم و از فراوانی طریق‌های این حدیث در شگفتی شدم."

نیز ذهبی [تذکرة الحفّاظ: ۱۰۴۳/۳] در شرح حال حاکم گوید: "حدیث غدیر را طریق‌های نیکویی است که من آن‌ها را در یک رساله گردآورده‌ام." من [صَنعانی] گویم: "شیخ تلاشگر، سکنا گزیده در حرم الاهی، ضیاءالدّین صالح بن مهدی مَقْبَلی، آن را در شمار احادیث متواتر آورده؛ و او از پیشوایان دانش و تقوا و انصاف است." پس با اقراری که پیشوایان به تواتر این حدیث دارند، نیازی به درازگویی و ذکر طریق‌های آن نیست؛ و تنها برای تبرّک، برخی از آن‌ها را می‌آوریم.›»

۳۳. شیخ محمّد صدرالعالم.

وی (معارج العُلی فی مناقب المرتضی) گوید: «بدان که حدیث ‹موالاة› نزد سیوطی متواتر است، چنان که در قَطْف الأزهار [ص۲۷۷] گفته است. اکنون من برآنم که طریق‌های

---

۱. وی از شاعران غدیر در سدهٔ دوازدهم است که شرح حال وی در بخش مربوط خواهد آمد.

۲. تواتر حدیث منزلت، آن هم به اتّفاق آرا، بروی پوشیده مانده است.

آن را وارسم تا تواترش آشکار گردد: احمد و حاکم، از ابن‌عبّاس؛ ابن‌ابی‌شَیبه واحمد، ازابن‌عبّاس، ازبُرَیْده؛ احمد وابن‌ماجه، ازبَراء؛ طَبَرانی، ازجَریر؛ ابونُعَیم، ازجُنْدَع انصاری؛ ابن‌قانع، ازحُبْشی بن جُنادَه؛ وتِرمِذی ـآن را حسن وغریب[1] شمرده است. ـ ونَسائی وطَبَرانی وضیاء مَقْدِسی، ازابوالطُفیل، اززید بن ارقم یا حُذَیفة بن اَسید؛ ابن‌ابی‌شَیبه وطَبَرانی، ازابوایّوب؛ ابن‌ابی‌شَیبه وابن‌ابی‌عاصم وضیاء، ازسعد بن ابی‌وقّاص؛ شیرازی ـدرکتاب الالقاب ـازعمر؛ طَبَرانی، ازمالک بن حویرث؛ ابونُعَیم ـدرفضائل الصّحابه ـازیحیی بن جَعْده، اززید بن ارقم؛ ابن‌عُقْدَه (الموالاة) ازحبیب بن بُدَیل بن وَرْقاء وقیس بن ثابت ۳۰۸/۱
وزید بن شَراحیل انصاری؛ احمد، ازعلی وسیزده تن؛ وابن‌ابی‌شَیبه، ازجابر. نیزاحمد وابن‌ابی‌عاصم ـ درالسّنّه ـ اززاذان بن عمر روایت کرده‌اند: ‹ازعلی شنیدم که در میدانگاه کوفه ... ـتا پایان حدیث ـ.›

(۵۶۳) سپس همو لفظ حدیث را از طریق احمد، از بَراء بن عازب و زید بن ارقم آورده واین طریق‌ها را برای آن ذکر کرده است: طَبَرانی، از ابن‌عمر؛ ابن‌ابی‌شَیبه، از ابوهریره و دوازده صحابی؛ احمد وطَبَرانی وضیاء، ازابوایّوب وگروهی ازصحابه؛ حاکم، ازعلی وطَلحه؛ احمد وطَبَرانی وضیاء، ازعلی وزید بن ارقم وسی تن ازصحابه؛ ابونُعَیم ـدرفضائل الصّحابه ـازسعد؛ خطیب، ازانس؛ عبدالله بن احمد وابویَعْلیٰ وابن‌جَریروخطیب وضیاء، ازعبدالرّحمان بن ابی‌لیلی که گفته است: ‹علی را درمیدانگاه کوفه دیدم ... ـتا پایان حدیث ـ.› نیزطَبَرانی، از عمروبن مُرّه وزید بن ارقم؛ طَبَرانی وحاکم، ازابوالطُفیل، اززید بن ارقم، ... ـتا پایان روایت با لفظی که گذشت ـ؛ طَبَرانی، ازحُبْشی بن جُنادَه؛ وابونُعَیم ـدرفضائل الصّحابه ـاززید بن ارقم وبَراء بن عازب، این حدیث را با ذکرسند آورده‌اند.»

۳۴. سیّد ابن‌حمزهٔ حَرّانی دمشقی حنفی (د. ۱۱۲۰).

وی (البیان و التّعریف: ۱۳۶/۲ و ۲۳۰ [۷۵/۳ و ۲۳۳]) از طریق‌های تِرمِذی و نَسائی

---

۱. درستِ آن «صحیح» است؛ چنان که در السّنن (حدیث ۳۷۱۳) آمده است.(غ.)

و طَبَرانی و حاکم و ضیاء مَقْدِسی، حدیث غدیر را روایت نموده و به نقل از سیوطی، آن را متواتر شمرده است.

۳۵. ابوعبدالله زُرْقانی مالکی (د. ۱۱۲۲).

او (شرح المواهب: ۱۳/۷) پس از ذکر گفتار مؤلّف که در صفحهٔ ۳۰۰ گذشت، گفته است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن روی علی را برگزید که دانشش افزون، فهم و دریافتش دقیق، رفتارش نیکو، باطنش پاک، اخلاقش بزرگوارانه، و گامش استوار بود ... طَبَرانی و جز او با ذکر سند روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در بازگشت از حجّة الوداع، در غدیر خمّ که جایی است در
(۵۶۴) جُحفه، به خطبه ایستاد ... و ضمن آن، فرمود: ‹ای مردم! همانا خداوند مولای من است و من هم مولای مؤمنانم و بیش از خودشان بر آنان ولایت دارم. پس هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد؛ و دوستارش را دوست بدار و به کین ورزش کینه ورز؛ و یاریگرش را یاری نما و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه؛ و حق را بر محور او بگردان.› برخی پنداشته‌اند که عبارت ‹بارخدایا! ... .› ساختگی است؛ امّا این پندار مردود است، زیرا این سخن از طریق‌هایی روایت شده که ذهبی بسیاری از آن‌ها را صحیح شمرده
۳۰۹/۱ است. دارَقُطْنی، از سعد روایت کرده است که چون ابوبکر و عمر این سخن را شنیدند، گفتند: ‹ای زادهٔ ابوطالب! مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.›»

آن گاه، او حدیث نزول آیهٔ ﴿سأل سائل﴾ در پیرامون رویداد غدیر را یاد کرده و پس از آوردن شرح حال ابن عُقْدَه و ستودن وی، گزارش نموده که این حدیث متواتر است و ۱۶ صحابی آن را روایت کرده‌اند[1] و در روایتی از احمد، آمده است که ۳۰ تن از اصحاب این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده، در جریان ستیز با علی در روزگار خلافتش، برای وی بدان شهادت دادند. پس به سخن آن کس که در صحّت آن خدشه نموده، اعتنا نتوان کرد؛ و نیز

۱. البتّه این به فراخور احاطهٔ او است؛ و باور وی آن است که به همین اندازه تواتر حاصل می‌گردد. پیش‌تر گفتیم که صحابهٔ روایت کنندهٔ این حدیث به بیش از ۱۰۰ تن می‌رسند.

گفتار آن که این حدیث را به دلیل حضور علی در یمن انکار نموده، پذیرفتنی نیست؛ زیرا مسلّم است که وی از یمن بازگشته و حج را با رسول خدا ﷺ گزارده است.

۳۶. شهاب‌الدّین حِفْظی شافعی [د. ۱۲۳۳].

او از شاعران غدیر در سدهٔ دوازدهم است. وی (ذخیرة المآل فی شرح عقد جواهر اللآل) گوید: «این حدیث صحیح است و هیچ تردیدی در آن راه نمی‌یابد. تِرمِذی و نَسائی و احمد آن را روایت کرده‌اند و طریق‌های آن بسیار است. به گزارش امام احمد ؒ [المسند: ۴۹۸/۵] در جریان ستیز با علی در روزگار خلافتش، ۳۰ صحابی به سود وی بدین حدیث گواهی دادند.»

۳۷. میرزا محمّد بَدَخشی.

او (نُزُل الأبرار: ص۲۱ [ص۵۴]) گوید: «این حدیث صحیح و مشهور است و در صحّت آن، جز فرد متعصّب لجاجت‌پیشه تردید روا نداشته و به سخن او توجّه نتوان کرد. حدیث یاد (۵۶۵) شده دارای طریق‌های بسیار زیاد است که ابن‌عُقْدَه آن‌ها را در کتابی مستقل گردآورده و ذهبی تصریح نموده که بسیاری از این طریق‌ها صحیح هستند و شماری فراوان از صحابه، آن را روایت کرده‌اند.»

همو (مفتاح النّجا فی مناقب آل العبا [برگهٔ ۴۴ و ۴۵]) گفته است: «حکیم (نوادر الأصول) و طَبَرانی (المعجم الکبیر) با سند صحیح از ابوالطُفیل، از حُذَیفة بن اسید ؓ روایت کرده‌اند: ‹همانا رسول خدا ﷺ در غدیر خمّ، زیر درختی، خطبه خواند و فرمود: "ای مردم! همانا خداوندِ باریک‌دان آگاه، به من خبر داده است ... ـ تا پایان روایتِ یاد شده در صفحهٔ ۲۷ ـ.› همین روایت را احمد، از بَراء بن عازب و زید بن ارقم ؓ ... با لفظ یاد شده در صفحهٔ ۳۰ با ذکر سند روایت کرده است. نیز احمد، از علی و ابوایّوب انصاری و عمرو بن مُرّه؛ ابویَعْلیٰ، از ابوهریره؛ ابن ابی‌شَیبه، از ابوهریره و ۱۲ صحابی؛ بزّار، از ابن عبّاس و عُماره و بُرَیْده؛ طَبَرانی، از ابن عمر و مالک بن حویرث و ابوایّوب و جَریر و سعد بن ابی‌وقّاص و ابوسعید خُدْری و انس؛ حاکم، از علی و طَلحه؛ ابونُعَیم ـ در فضائل الصّحابه ـ از سعد؛ و خطیب، از انس ؓ این حدیث را روایت کرده‌اند.»

سپس به روایت حدیث یاد شده پرداخته وگفته است:

۳۱۰/۱ «درروایتی دیگر از طَبَرانی، ازعمروبن مُرّه وزید بن ارقم وحُبْشی بن جُنادَه ﷺ به نحو مرفوع، این لفظ آمده است: ‹هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدارو یاری کن هرکه اورا دوست بدارد ویاری کند؛ ودشمنی ورزبا هرکه با او دشمنی ورزد؛ ویاریگرش را یاری نما ویاورش را یارباش.›

ازابن مَرْدَوَیه، ازابن عبّاس ﷺ به نحو مرفوع، این عبارت آمده است: ‹بارخدایا! هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار ویاری کن هرکه اورا دوست بدارد ویاری کند؛ ودشمنی ورزبا هرکه با اودشمنی ورزد؛ وهر که یاری اش را فرونهد، یاری اش را فرونه ویاریگرش را یاری نما؛ ودوستارش را دوست بدار وبه کین ورزش کینه ورز.›

درحدیث دیگر از ابونُعَیم (فضائل الصّحابه) از زید بن ارقم وبَراء بن عازب، به نحو مرفوع، آمده است: ‹هلاکه همانا خداوند برمن ولایت دارد ومن هم برهرمؤمن ولایت دارم؛ هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.›

(۵۶۶) نیزاین حدیث ازاحمد ـ درروایتی دیگر ـ وابن حِبّان وحاکم وحافظ ابوبشر اسماعیل بن عبدالله عَبْدی اصفهانی ـ مشهوربه سَمُّویه ـ ازابن عبّاس، ازبُرَیْده ـ متن حدیث را آورده است. ـ وطَبَرانی ـ درروایتی دیگر ـ ازابوالطُفیل، اززید بن ارقم ـ متن حدیث را آورده است. ـ آمده است. تِرمِذی وحاکم اززید بن ارقم ـ متن حدیث را آورده است. ـ نیزاین حدیث را آورده‌اند.»

وی سپس گفته است: «این حدیث صحیح و مشهور است و حافظ ابوعبدالله محمّد بن احمد بن عثمان ذهبی ترکمانی فارقی دمشقی، بسیاری ازطریق‌های آن راکه بسیار فراوان نیزهست، صحیح شمرده وحافظ ابوالعبّاس احمد بن محمّد بن سعید کوفی ـ مشهوربه ابن عُقْدَه ـ آن‌ها را درکتابی مستقل گردآورده است. احمد با ذکرسند از ابوالطُفیل روایت کرده است که علی ـ کرّم الله وجهه ـ مردم را درمیدانگاه کوفه گردآورد و... ـ تا پایان حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه ـ.»

۳۸. مفتی شام، عِمادی حنفی دمشقی (د. ۱۱۷۱).

وی (الصّلات الفاخره: ص۴۹) حدیث غدیر را از احادیث متواتر شمرده و چنان که در آغاز کتابش یاد کرده، آن را از ده استاد و بلکه بیش‌تر، از تِرمِذی و بزّار و احمد و طبری و ابونُعَیم و ابن عساکر و ابن عُقْدَه و ابویَعْلیٰ روایت کرده است.

۳۹. ابوعرفان صَبّان شافعی (د. ۱۲۰۶).

او (إسعاف الرّاغبین، حاشیهٔ نورالأبصار: ص۱۵۳) پس از روایت کردن حدیث غدیر، گفته است: «این حدیث را ۳۰ صحابی از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند و بسیاری از طریق‌های آن صحیح یا حسن است.»

۴۰. سیّد محمود آلوسی بغدادی (د. ۱۲۷۰).

وی (روح المعانی: ۲۴۹/۲ [۶۱/۶]) گوید: «آری؛ نزد ما مسلّم است که پیامبر ﷺ در غدیر خمّ دربارهٔ امیر چنین فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› و طبق
(۵۶۷) ۳۱۱/۱ برخی روایات، بر آن سخنی هم افزود. امّا هیچ یک از این‌ها، چنان که شیعیان ادّعا دارند، بر امامت و راهبری جامعه دلالت ندارد.»[۱]

همو (همان: ۳۵۰/۲ [۱۵۹/۶]) گفته است: «ذهبی بر آن است که این حدیث صحیح است و جملهٔ ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› به یقین و تواتر، از رسول خدا ﷺ است؛ امّا عبارت ‹بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد.› فزونی‌ای است که سندش قوی است.»

۴۱. شیخ محمّد حُوت بیروتی شافعی (د. ۱۲۷۶).

وی (أسنی المطالب: ص۲۲۷ [ص۴۶۱]) گوید: «حدیث ‹هر که من بر وی ولایت دارم،

---

۱. در بیان مفاد حدیث غدیر، به دلالت آن پی خواهید برد؛ در این جا، مراد از نقل گفتار وی، نشان دادن تسلیم او به صحّت سند حدیث است.

علی نیز مولای او است.› را احمد و صاحبان کتاب‌های «سنن» جز ابوداوود، روایت کرده و آن را صحیح شمرده‌اند. همین حدیث با این لفظ نیز روایت شده است: ‹هر که من ولیّ او هستم، علی هم ولیّ او است.› این را احمد و نَسائی و حاکم روایت نموده‌اند و حاکم آن را صحیح شمرده است.»

۴۲. مولوی ولیّ‌الله لَکهْنوی.

او (مرآة المؤمنین فی مناقب أهل بیت سیّد المرسلین [ص۴۰]) پس از ذکر حدیث غدیر با چندین طریق، ـ به فارسی ـ گفته است: «باید دانست که این حدیث صحیح است و طریق‌های فراوان دارد و هر که در صحّت آن خدشه نموده، به بیراهه رفته است؛ زیرا گروهی از دانشوران علم حدیث، آن را با ذکر سند روایت کرده‌اند، همانند تِرمِذی و نَسائی؛ و نیز شماری از صحابه آن را روایت نموده و در ایّام خلافت علی بدان گواهی داده‌اند ... .»

آن گاه، وی حدیث گواه خواهی روز رَحْبَه و گیرا شدن نفرین امام را آورده است.

۴۳. حافظ معاصر، شهاب‌الدّین ابوالفیض احمد بن محمّد بن صدّیق حَضْرَمی[۱].

او (تشنیف الآذان: ص۷۷) گوید:

(۵۶۸) «و امّا حدیث ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› به تواتر از رسول خدا صلّی الله علیه و آله رسیده و آن را حدود ۶۰ تن روایت کرده‌اند. اگر همهٔ اسناد آن را بیاوریم، سخن به درازا کشد؛ امّا برای بهره‌رسانی علمی، به نام کسانی که آن را با ذکر سند روایت نموده‌اند، اشاره می‌نماییم. هر کس خواهان آگاهی از همهٔ طریق‌ها و اسناد آن است، به کتاب ما دربارهٔ احادیث متواتر مراجعه نماید. این کسان، آن حدیث را روایت کرده‌اند:

احمد (المسند [۱۳۵/۱])؛ و ابن‌ابی‌عاصم (السّنّه [ص۵۹۰-۵۹۳]) از علی و ۱۳ تن از صحابه؛ نَسائی (خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام [ص۱۰۰]) از علی و ده و اندی راوی؛

۱. درستِ آن، غماری مغربی است، نه حَضْرَمی. شرح حال وی در شمارهٔ ۳۶۰ از دانشوران روایت کنندهٔ حدیث غدیر گذشت. (غ.)

طَحاوی (مشکل الآثار[۳۰۷/۲ و ۳۰۸])؛ و بزّار (البحر الزّخّار[۱۳۳/۲ و ۲۳۵ و ۶۳۲؛ ۳۴/۳])؛ و ابن‌عساکر و دیگران، از علی و گروهی جز او؛

نیز ابن‌راهُوَیه (المسند)؛ ابن‌جَریر (تهذیب الآثار)؛ ابن‌ابی‌عاصم (السّنّه)؛ طَحاوی (مشکل الآثار)؛ مَحامِلی (الأمالی [ص۸۵])؛ و ابن‌عُقْدَه و خطیب [تاریخ بغداد: ۳۴۴/۱۲] از حدیث ابن‌عبّاس؛

همچنین احمد [المسند: ۳۵۵/۵]؛ نَسائی (السّنن الکبری [۱۳۲/۵]؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام [ص۱۰۲])؛ ابن‌ماجه [السّنن: ۴۳/۱]؛ حسن بن سفیان؛ دولابی (الکنی و الأسماء [۶۱/۲])؛ و ابن‌عساکر (تاریخ مدینة دمشق [۲۲۷/۱۲]) از حدیث بَراء بن عازب؛

نیز احمد [المسند: ۵۰۱/۵] و ترمِذی [السّنن: ۵۹۱/۵]؛ نَسائی (السّنن الکبری [۴۵/۵])؛ ابن‌حِبّان (الصّحیح)؛ بزّار؛ دولابی (الکنی و الأسماء)؛ طَبَرانی [المعجم الکبیر: ۱۶۶/۵]؛ حاکم [المستدرک علی الصّحیحین: ۱۱۸/۳]؛ و دیگران از زید بن ارقم؛ (۵۶۹) ۳۱۲/۱

همین سان، احمد [المسند: ۴۷۶/۶]؛ نَسائی (السّنن الکبری [۴۵/۵]؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام [ص۹۹])؛ سَمُّویه (الفوائد)؛ عثمان بن ابی‌شَیبه [المصنّف: ۸۳/۱۲]؛ ابن‌جَریر (تهذیب الآثار)؛ ابن‌حِبّان [الإحسان فی تقریب صحیح ابن‌حبّان: ۳۷۵/۱۵]؛ حاکم [المستدرک علی الصّحیحین: ۱۱۹/۳]؛ طَبَرانی (المعجم الصّغیر [۷۱/۱])؛ ابونُعَیم (حِلیة الأولیاء [۲۳/۴]؛ ذکر أخبار أصبهان؛ فضائل الصّحابه)؛ و ابن‌عُقْدَه و ابن‌عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۲۰۹/۱۲] از طریق‌های در حدّ تواتر، از بُرَیْده؛

نیز احمد [المسند: ۵۸۳/۶]؛ نَسائی (السّنن الکبری)؛ و طَبَرانی [المعجم الکبیر: ۱۷۳/۴] از حدیث ابوایّوب؛

همچنین ترمِذی [السّنن: ۵۹۱/۵]؛ ابن‌عُقْدَه؛ طَبَرانی [المعجم الکبیر: ۱۸۰/۳]؛ دارَقُطْنی و از طریق او، ابن‌عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۲۲۶/۱۲] از حدیث حُذَیفة بن اَسید ـ البتّه این طریق نزد ترمِذی مشکوک است. ـ؛

نیز نَسائی [خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام : ص۹۹]؛ ابن ماجه [السّنن: ۴۵/۱]؛ سعید بن منصور؛ ابن جَریر (تهذیب الآثار)؛ بزّار؛ ابن عُقْدَه؛ و ابن عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۲۲۸/۱۲؛ ۲۵۱/۶] از حدیث سعد بن ابی‌وقّاص؛

(۵۷۰) نیز ابن ابی‌شَیبه [المصنّف: ۶۱/۱۲] و بزّار در مسندهاشان؛ ابویَعْلیٰ؛ طَبَرانی (المعجم الأوسط [۱۳۳/۳ و ۱۳۴])؛ و ابن عُقْدَه؛

همچنین طَبَرانی (المعجم الصّغیر [۶۴/۱])؛ ابن عُقْدَه؛ ابونُعَیم (حِلیة الأولیاء؛ ذکر أخبار أصبهان)؛ خطیب [تاریخ بغداد: ۳۷۷/۷]؛ و ابن عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۲۳۶/۱۲] از حدیث انس بن مالک؛

نیز حاکم؛ طَبَرانی (المعجم الأوسط)؛ ابونُعَیم (ذکر أخبار أصبهان)؛ و ابن عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۲۳۲/۱۲] از حدیث ابوسعید؛

همچنین عثمان بن ابی‌شَیبه [المصنّف: ۵۹/۱۲] و نَسائی در سنن شان؛ ابن عُقْدَه؛ ابویَعْلیٰ؛ طَبَرانی؛ بانیاسی درکتابچه‌اش؛ ابونُعَیم (ذکر أخبار أصبهان [۳۵۸/۲])؛ و ابن عساکر (تاریخ مدینة دمشق [۲۳۱/۱۲]) از حدیث جابر بن عبدالله؛

نیز طَبَرانی [المعجم الکبیر: ۱۹۲/۵] از حدیث عمرو بن ذی مُرّ؛

همچنین عثمان بن ابی‌شَیبه (السّنن)؛ ابن عُقْدَه؛ طَبَرانی؛ ابن عَدیّ [الکامل فی ضعفاء الرّجال: ۳۳/۵] و از طریق او ابن عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۲۳۶/۱۲] از حدیث ابن عمر؛

(۵۷۱) نیز ابن عُقْدَه؛ طَبَرانی [المعجم الکبیر: ۲۹۱/۱۹]؛ و ابن عساکر از حدیث مالک بن حویرث؛

همچنین ابونُعَیم (حِلیة الأولیاء)؛ طَبَرانی [المعجم الکبیر: ۱۷/۴]؛ ابوطاهر مُخَلِّص؛ ابن قانع؛ و ابن عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۲۳۳/۱۲] از حُبْشی بن جُنادَه؛

نیز طَبَرانی [المعجم الکبیر: ۳۵۷/۲] و ابن عُقْدَه از حدیث جَریر بن عبدالله بَجَلی؛

همچنین بزّار از حدیث عُماره؛ طَبَرانی و ابن عُقْدَه و ابن عساکر [تاریخ مدینة دمشق:

۲۳۸/۱۲] از حدیث عمّاربن یاسر؛ ابن‌عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۲۲۴/۱۲] از حدیث رَباح بن حارث و حدیث عمربن خطّاب و حدیث نُبَیط بن شَریط؛

نیز ابن‌عُقْدَه و ابن‌عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۲۳۳/۱۲] از حدیث سَمُرَة بن جُنْدَب؛ طوسی (الأمالی [ص۲۴۷]) از حدیث ابولیلی؛ ابونُعَیم (فضائل الصّحابه) از حدیث جُنْدَب انصاری؛

همچنین ابن‌عُقْدَه (الموالاة[1]) از حدیث گروهی با سندهای گوناگون از جمله: حبیب بن بُدَیل، قیس بن ثابت، زید بن شُرَحْبیل، عبّاس بن عبدالمطّلب، حسن بن علی، حسین بن علی، عبدالله بن جعفر، سَلَمَة بن اَکوَع، زید بن ابی‌ثابت، ابوذر، سلمان فارسی، یَعْلیٰ بن مُرّه، خُزَیمة بن ثابت، سهل بن حُنَیف، ابورافع، زید بن حارثه، جابربن سَمُرَه، ۳۱۳/۱
ضَمْرهٔ اسلمی، عبدالله بن ابی‌اَوفیٰ، عبدالله بن بُسْر مازِنی، عبدالرّحمان بن یَعْمُر دیلمی، (۵۷۲)
ابوالطُفیل، سعد بن جُنادَه، عامربن عَمیره، حَبّة بن جُوَین، ابواُمامه، عامربن لیلی، وحشی بن حَرْب، عایشه، و امّ‌سَلَمَه؛ و حاکم از حدیث طلحة بن عُبَیدالله ... .»

«و کلام پروردگار تو به راستی و عدالت، به کمال رسید. هیچ کس نیست که یارای دگرگون کردن سخن او را داشته باشد و او است شنوا و دانا. اگر از بیشینهٔ کسانی که بر زمینند، پیروی کنی، تو را از راه خداوند گمراه سازند؛ زیرا جز از پی گمان نمی‌روند و جز به گمان سخن نمی‌گویند.» [انعام/ ۱۱۵ و ۱۱۶]

۱. در چاپ مرکزالغدیر «الولایه» آمده است. (م.)

دادرسی در باب سند حدیث غدیر

«بر پایهٔ آن چه خداوند نازل فرموده، میانشان حکم کن و از خواهش‌هاشان پیروی مکن!»
[مائده/۴۹]

با این پژوهش و بررسی پردامنه روشن شد که گروهی بسیار از دانشوران امّت و حافظان حدیث و پیشوایان مذهب سنّت و جماعت، حدیث غدیر را روایت نموده و به آن سر تسلیم فرود آورده‌اند. گروهی نیز هرگونه شک و تردید را از آن زدوده و انبوهی از اسناد آن به طریق‌های گوناگون را صحیح و برخی را حسن و تعدادی را قوی شمرده‌اند. نیز دانشورانی برجسته این حدیث را متواتر دانسته و انکارکنندگان تواترش را سرزنش کرده‌اند. همچنین دانسته شد که بنا به آن چه ما بدان دست یافتیم، ۱۱۰ صحابی این حدیث را روایت کرده‌اند. در صفحهٔ ۱۵۵ گذشت که حافظ سِجِستانی آن را از ۱۲۰ صحابی روایت کرده و نیز در صفحهٔ ۱۵۸ آمد که حافظ ابوالعلاء هَمْدانی آن را از ۲۵۰ طریق نقل نموده است. اکنون می‌توان قیاس کرد که در نسل‌های بعد، تابعین و جز ایشان به چه اندازه این حدیث را روایت نموده‌اند. بدین سان، در میان احادیث رسول خدا ﷺ هیچ حدیثی را نتوان یافت که بدین پایه از تواتر و ثبوت و یقین‌آوری رسیده باشد.

شمس‌الدّین جَزَری ـ شرح حال او در صفحهٔ ۱۲۹ گذشت. ـ رساله‌ای در اثبات تواتر این حدیث نگاشته و انکارکنندهٔ آن را نادان شمرده است. در صفحهٔ ۳۰۷ از فقیه ضیاءالدّین مَقْبَلی نقل شد که اگر حدیث غدیر مسلّم نباشد، پس هیچ مسلّمی در دین

(۵۷۴) نتوان یافت. نیز در صفحهٔ ۲۹۵ از عاصمی نقل شد که همهٔ امّت این حدیث را که با اصول سازگاری دارد، به دیدهٔ قبول نگریسته است. همچنین در صفحهٔ ۲۹۶ از غَزالی گذشت که همهٔ مسلمانان بر متن این حدیث توافق دارند. در صفحهٔ ۲۹۵ نقل شد که همهٔ اهل سنّت آن را پذیرفته‌اند. در صفحهٔ ۳۰۹ به نقل از بَدَخشی گذشت که این حدیث صحیح و مشهور است و در صحّت آن هیچ کس تردید نکرده، مگر متعصّب عنادپیشه‌ای که به سخنش توجّه نتوان کرد. در صفحهٔ ۲۹۷ نقل شد که همگان صحّت این حدیث را پذیرفته‌اند و بخش آغازین آن متواتر و به یقین از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیده و بخش پایانی آن، برافزوده‌ای است که سندی قوی دارد. در صفحهٔ ۳۱۱ گذشت که این حدیث صحیح است و هر که در صحّت آن چون و چرا کند، به بیراهه رفته است. در صفحهٔ ۳۱۰ بیان شد که حدیث
۳۱۵/۱ غدیر مشهور و دارای طریق های بسیار فراوان است. در همان صفحه، به نقل از آلوسی بیان شد: «آری؛ نزد ما مسلّم است که این سخن را رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ علی فرموده است.» در صفحهٔ ۳۰۲ نقل شد که حدیث غدیر صحیح است و هیچ تردیدی در آن راه نیابد. نیز در صفحات ۲۹۹ و ۳۰۱ بیان شد که این حدیث از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین متواتر است و گروهی بسیار آن را روایت کرده‌اند و به سخن آن کس که از دانش حدیث بی‌بهره است و در تضعیف آن کوشیده، اعتنا نتوان نمود. همچنین در صفحهٔ ۳۰۴ نقل شد که این حدیث صحیح است و تردید و شکّی در آن راه ندارد و به گفتار کسی که در صحّت آن خدشه نموده یا بخش پایانی آن را نفی کرده، اعتنا نشاید کرد. در صفحهٔ ۲۹۹ هم گذشت که این حدیث متواتر است و به سخن آن که در صحّتش اشکال نموده، توجّه نباید کرد؛ و این حدیث از گروهی که سخنشان یقین‌آور است، به گونهٔ صحیح رسیده است. در صفحهٔ ۲۹۵ هم از اصفهانی نقل شد که این حدیث صحیح و مسلّم است و هیچ ایرادی در آن راه ندارد و حدود ۱۰۰ تَن، از جمله ده تنِ بشارت یافته، آن را روایت کرده‌اند. جز این‌ها سخنان دیگر نیز رسیده که به تفصیل بیان شد.

با این همه، از رهگذر تعصّب ها و در فراپشت کین‌ورزی ها، تفاله هایی برجا مانده‌اند

که رویگردانی‌شان ازمولای ما امیرالمؤمنین ـصلوات الله علیه ـسبب گشته تا این زلالی راکدر نمایند واین قراروآرامش را با فریاد ناهنجاربه اضطراب وناآرامی بیالایند. برخی صحّت صدوراین حدیث را منکرشده‌اند[1]، بدین بهانه که درآن هنگام، علی دریمن بوده ودر حجّة الوداع همراه رسول‌خدا ﷺ نبوده است. برخی دیگربخش آغازین حدیث را غیر صحیح شمرده[2] وگفته‌اند: «بیشینهٔ راویان حدیث غدیراین بخش را روایت نکرده‌اند.» دیگری بخش پایانی آن را ضعیف شمرده وآن راکاملاً دروغین خوانده است.[3] یکی هم در اصل حدیث ایراد نموده وتنها دعای ملحق به آن را صحیح شمرده وگفته است: «جز (۵۷۵) احمد، کسی این روایت را نیاورده، مگربخش اخیرآن را: ‹بارخدایا! دوست بداروباری کن هرکه اورا دوست بدارد ویاری کند؛ ... .›»[4]

امّا دانسته شد که همهٔ دانشوران برصحّت این حدیث اتّفاق دارند وتمام آن را معتبر شمرده و به یاوه‌سرایی‌ها و بیهوده‌گویی‌ها و آوازه‌گری‌ها اعتنا نورزیده‌اند و بدین سان، اجماع دانشوران هم پیش وهم پس ازاین تندروان تحقّق یافته است، چندان که جایی برای اعتبارسخنانشان ننهاده است.

ازاینان، یکی می‌گوید: «دانشوران ما این حدیث را روایت نکرده‌اند.»[5] دیگری گوید: «این حدیث ازطریق افراد ثقه به نحوصحیح نرسیده است.»[6] مقلّدی ازپسینیان، سخن ۳۱۶/۱ وی را فراگرفته وگفته است: «محدّثان ثقه این حدیث را روایت ننموده‌اند.»[7]؛ حال آن که

۱. چنان که درهمین مجلّد (ص۲۹۴ و۳۰۰) گذشت، طَحاوی [مشکل الآثار: ۲/ ۳۰۸] وجزاواین ایراد را نقل نموده و خود، بدان پاسخ داده‌اند.

۲. این را تفتازانی (شرح المقاصد: ص۲۹۰ [۵/ ۲۷۴]) آورده و برخی از آیندگانش از وی تقلید کرده‌اند.

۳. او ابن‌تیمیّه (منهاج السّنّه: ۴/ ۸۵) است.

۴. این سخن از آن محمّدمحسن کشمیری (نجاة المؤمنین) است.

۵. این سخن ابن‌حَزْم (المفاضلة بین الصّحابه) است.

۶. ابن‌تیمیّه (منهاج السّنّه: ۴/ ۸۶) این سخن را از ابن‌حَزْم [الفِصَل: ۴/ ۱۴۸] نقل نموده است.

۷. این گفتار از آن هَرَوی سبط میرزا مخدوم بن عبدالباقی (السّهام الثّاقبه) است.

او، خود، در جای دیگر ازکتابش، به تواتر این حدیث تصریح نموده است. ما با بنیان‌گذار و پیروان این گفتارها جز با مسالمت سخن نمی‌گوییم، همان سان که خداوند سبحان ما را فرمان داده است.[1]

نمی‌دانم آیا کم‌مایگی علمی سبب شده که آن مبتدی، دانشوران هم‌مذهب خویش را نشناسد یا برکتاب‌های «صحیح» و «مسند» واقف نگردد؛ و یا او هیچ یک از این دانشوران برجسته را ثقه نمی‌شمارد؟

گر نمی‌داند [و چنین می‌کند]، این، خود، مصیبتی است؛ وگر بداند، پس مصیبت بزرگ‌تر است!

یکی از اینان بی‌پروایانه لب به سخن گشوده، گوید که جز احمد (المسند) کسی این حدیث را نیاورده وکتاب «مسند» او، هم حدیث ضعیف دارد و هم حدیث صحیح.[2] گویا او کتابی جز مسند احمد را نمی‌شناخته یا به اسناد فراوان صحیح وقوی درکتاب‌های «صحیح» و «مسند» و «سنن» و جز آن‌ها دسترسی نداشته و یا ازکتاب‌های مستقلّی که برجستگان دربارهٔ احمد و مسندش تألیف نموده‌اند، آگاه نبوده و یا این سخن سُبْکی (طبقات الشّافعیّه: ۲۰۱/۱ [۲ / ۲۷]) به گوشش نرسیده که مسند احمد ازکتاب‌های پایهٔ این امّت است! (۵۷۶)

امام حافظ ابوموسی مَدینی ـ شرح حال او در صفحهٔ ۱۱۶ گذشت. ـ گوید: «مسند امام احمد، مأخذی ریشه‌دار و بزرگ و مرجعی استوار برای حدیث‌پژوهان است که از میان احادیث فراوان و شنیده‌های بسیار گزیده شده و پیشوا و تکیه‌گاه به شمار آید و در اختلافات، پناهگاه و مرکز اِسناد است. پدرم و جز او، از مبارک بن عبدالجبّار ـ به کتابت از بغداد ـ از ... ، از حافظ ابن‌بطّه، از احمد خبر داده‌اند: ‹این کتاب را از میان ۷۵۰،۰۰۰ روایت، برگزیده، گردآوردم. پس هرگاه مسلمانان در حدیثی از رسول خدا ﷺ اختلاف نمودند، بدان رجوع کنید؛ اگر در آن بود، حجّت است و اگر نبود، نه.›

۱. این کلام خداوند است در کتاب استوارش: «و چون نادانان، ایشان را [به سخنی ناروا] مخاطب سازند، سلام و سخنی مسالمت‌آمیز گویند.» [فرقان / ۶۳]

۲. این سخن از محمّدمحسن کشمیری (نجاة المؤمنین) است.

عبدالله [پسر احمد] گوید: ‹به پدرم گفتم: "از چه روی، تو که نگارش کتاب را خوش نداری، کتاب المسند را گردآوردی؟" گفت: "این کتاب را امام مردم قرار داده‌ام؛ تا هرگاه مردم در سنّت رسول خدا ﷺ اختلاف ورزند، بدان رجوع گردد."›

همو گوید: ‹ابوموسی مَدینی گفته است: "احمد حدیثی را روایت نکرده، مگر از کسی که راستگویی و دیانتش بر وی مسلّم شده، نه از کسی که در امانتداری‌اش خدشه‌ای راه یافته است."›

نیز ابوموسی گوید: ‹امام احمد در نقل روایات، هم در ناحیهٔ سند و هم از حیث متن، جانب احتیاط را نگاه داشته و جز حدیث صحیح نقل ننموده است. دلیل این ادّعا آن است که ... .› ـ آن گاه، دلیل خویش را برشمرده است. ـ» ـ پایان خلاصهٔ سخن سُبْکی ـ ۳۱۷/۱

نیز گویا این مدّعی بر سخن حافظ جَزَری ـ شرح حال او در صفحهٔ ۱۲۹ گذشت. ـ وقوف نیافته که در قصیده‌ای، امام احمد و مسند وی را ستوده و آن را در المصعد الأحمد فی ختم مسند أحمد (ص۴۵) یاد کرده است:

کتابِ چو دریای «مسند» تألیف فرزند پسندیدهٔ حنبل، چه سند و تکیه‌گاهی است برای دین!

هرگوهری از حدیث مصطفی را جای داده و هر دُرّ چیده‌ای را در خود گردآورده است.

هیچ کتابِ صحیحی چون صحیح بخاری، جامع نیست؛ و هیچ مسندی چون مسند احمد، یافت نگردد. (۵۷۷)

حافظ سیوطی هم در دیباچهٔ جمع الجوامع ـ چنان که در کنزالعمّال (۳/۱ [۱۰/۱]) آمده است ـ گوید: «هر چه در مسند احمد آمده، پذیرفتنی است و حتّی احادیث ضعیف آن هم نزدیک به حسن است.»

با این همه، گیریم که سخنان آن اشکال‌کننده را هم بپذیریم؛ گناه احمد چیست و مسند او را چه رسد، اگر این حدیث از احادیث صحیح کتاب او است؟ از این گذشته، هرگز نتوان پذیرفت که این روایت را تنها احمد آورده باشد؛ حال آن که بسیاری از پیشوایان این حدیث را در کتاب‌های «صحیح» و «مسند» آورده و از ثقه‌ای در پی ثقه‌ای نقل

کرده‌اند. باید عنایت کرد که راویان بسیاری از این اسناد، راویان احادیث صحیح مسلم وبخاری هستند.

دیگری هم اشکال نموده، گفته است: «حدیث غدیر درکتاب‌هایی غیر ازکتاب‌های صحیح [شش‌گانه] نقل شده است.»[1] وی غفلت ورزیده که این حدیث را تِرمِذی (الصّحیح)؛ ابن‌ماجه (السّنن)؛ دارَقُطْنی با طریق‌های گوناگون؛ ضیاءالدّین مَقْدِسی (المختاره)؛ و... روایت کرده‌اند.

درصفحهٔ ۳۱۱ این سخنِ شیخ محمّد حُوت نقل شد که احمد وصاحبان کتاب‌های سنن، جز داوود، حدیث غدیر را روایت نموده وصحیح شمرده‌اند؛ وهم‌مذهبان وی بر این باورند که این کتاب‌ها، صحیح هستند؛ پس نسبت دادن حدیث غدیر به این کتاب‌ها نشانگر صحیح دانستن آن است.

بدین سان، می‌توان ارزش این سخن را دریافت که حدیث غدیر به سبب یافت نشدن درصحیح مسلم وصحیح بخاری، صحیح به شمار نیاید![2] این درحالی است که دانشوری دیگر، آن را صحیح دانسته وحسن بودنش را مسلّم شمرده واتّفاق همهٔ اهل سنّت بر آن را اعلان نموده و ـ چنان که درصفحهٔ ۳۰۴ گذشت ـ گفته است: «چه بسا احادیث صحیح که مسلم وبخاری نیاورده‌اند.»

ما گوییم: این کاستی تا بدان حد بوده که حاکم نیشابوری روایات صحیحِ یافت نشده درکتاب‌های صحیح مسلم وبخاری را درکتابی بس مفصّل گردآورده که حجمش از
۳۱۸/۱ مجموعهٔ آن دوکتاب کمتر نیست. بسیاری از روایاتی که وی دراین کتاب آورده، با آن چه ذهبی (الملخّص) فراهم کرده، یکسان است. نیز درشرح حال دانشوران دیگر، می‌توان به منابعی جز این برخورد که روایات صحیح غیرموجود درصحیح مسلم وبخاری را گردآورده‌اند.

---

۱. این سخن از حسام‌الدّین سهارَنْپُوری (مرافض الرّوافض) است.

۲. این گفتار از آنِ قاضی عَضُد ایجی (المواقف [ص۴۰۵]) و تفتازانی (شرح المقاصد [۲۷۴/۵]) است.

(۵۷۸) این حاکم نیشابوری (المستدرک علی الصّحیحین: ۲/۱ [۴۱/۱]) است که گوید: «بخاری و مسلم هرگز حکم نکرده‌اند که جزآن چه خود آورده‌اند، روایت صحیح دیگری یافت نمی‌شود. با این حال، در روزگار ما گروهی بدعت‌گذار پدید آمده‌اند که راویان احادیث را چنین سرزنش می‌کنند: ‹مجموعهٔ احادیثی که نزد شما محدّثان صحیح قلمداد می‌شود، از ۱۰/۰۰۰ حدیث درنمی‌گذرد؛ پس این اسناد گردآوری شده مشتمل بر ۱۰۰۰ مجلّد ـ با قدری کم وبیش ـ همگی ناصحیح هستند.› ازاین رو، برخی ازدانشوران برجستهٔ این شهرودیگر شهرها ازمن خواستند تاکتابی گردآورم که شامل احادیثی باشد با اسنادی که محمّد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجّاج همانند آن اسناد را حجّت شمرده‌اند؛ زیرا آوردن حدیثی که هیچ گونه ضعفی درآن راه نداشته باشد، ممکن نیست؛ وآن دو نیز خود، دربارهٔ کتاب‌های خویش چنین ادّعایی نکرده‌اند.

البتّه شماری ازدانشوران روزگارآن دو ونیز دوران پس ازایشان، احادیثی را درصحیح مسلم وصحیح بخاری یافته‌اند که ضعیفند. من کوشیدم تا راهی برای دفاع ازصحّت این گونه روایات بیابم ـ اهل دانش این تلاش مرا پسندیدند ـ واز خداوند مدد می جویم تا روایاتی بیاورم که افراد ثقه روایت نموده‌اند ومسلم وبخاری یا یکی ازآن دو، همانند آن‌ها را حجّت شمرده‌اند؛ واین ملاک نزد عموم فقیهان مسلمان پذیرفته شده است که افزوده‌های افراد ثقه دراسناد ومتون مقبول است.» ـ پایان سخن حاکم ـ

حافظ بزرگ عراقی (فتح المغیث: ص۱۷ [ص۱۴]) این شعر خود درالفیة الحدیث را یاد نموده است:

آن دو [= صحیح بخاری و مسلم] همهٔ احادیث صحیح را دربرنگرفته‌اند؛ امّا هر چه حدیث صحیح که ابن‌اَخْرَم روایت کرده، کمتر پیش آمده که درآن دو کتاب یافت نشود.

آن گاه، در شرح آن گفته است: «مراد این است که بخاری و مسلم، همهٔ احادیث صحیح راگرد نیاورده‌اند وبدین امر ملتزم نبوده‌اند واین که دارَقُطْنی وجز او، [با به رخ

کشیدن برخی احادیث صحیح] به آن دو خرده گرفته و گفته‌اند که باید این روایات را نیز می‌آوردند، الزامی بجا نیست. حاکم در دیباچهٔ کتاب المستدرک علی الصّحیحین گوید: ‹بخاری و مسلم، خود، حکم نکرده‌اند که جزآن چه ایشان آورده‌اند، هیچ حدیث
(۵۷۹) دیگری صحیح نیست ... .› بخاری گوید: ‹من جز حدیث صحیح درکتاب جامع خویش نیاورده‌ام؛ امّا برخی روایات صحیح را نیز به سبب درازی ذکر نکرده‌ام.›

همچنین مسلم گوید: ‹من هر حدیث صحیح را در این کتاب نیاورده‌ام؛ بلکه تنها روایات صحیحی را ذکرکرده‌ام که همگان صحیح بودنشان را پذیرفته‌اند.› البتّه مراد وی آن است که شرایط اجماع بر صحّت [از نظر او] در این احادیث موجود بوده، هرچند در برخی روایات، از نظر برخی کسان این شرط‌ها یافت نگردد.»

نیز عراقی (همان: ص۱۹ [ص۱۶]) این دو بیت خود را یاد کرده است:

۳۱۹/۱ احادیث صحیح افزون بر آن چه بخاری و مسلم روایت کرده‌اند را اینگونه به دست آور: یا به صحّتش تصریح شده باشد و یا درکتابی یافت شود که مؤلّفش به صحّت احادیث آن تصریح نموده باشد،

که کسانی چون ابن‌حِبّان پاک و ابن‌خُزَیمه آن را گرد آورده باشند و یا کتابی چون مستدرک حاکم.

سپس در شرح آن‌ها گفته است: «گفته شد که مسلم و بخاری همهٔ احادیث صحیح را گرد نیاورده‌اند. شاید پرسیده شود: ‹بدین سان، چگونه می‌توان حدیث صحیح افزون بر آن را یافت؟› پاسخ این است: ‹آن گاه، روایتی را برگیر که به صحّت آن تصریح شده باشد؛ یعنی پیشوایانی دقیق و استوار همچون ابوداوود، تِرمِذی، نَسائی، دارَقُطْنی، خطابی، و بیهقی در تألیفات قابل اعتماد خویش به صحّت آن تصریح کرده باشند.› البتّه این قید را که در تألیفات خود بدان تصریح کرده باشند، ابن‌صلاح آورده است و من این قید را لازم نمی‌دانم؛ بلکه هرگاه به هر طریق اثبات گردد که ایشان آن حدیث را صحیح شمرده‌اند، هرچند در تألیفاتشان ذکر نشده باشد، کافی است. نیز بر همین منوال است آن گاه که پیشوایی بدون تألیف مشهور، به صحّت روایتی تصریح نماید، همچون یحیی بن سعید قَطّان، و ابن‌مَعین.

حکم درست همین است؛ وامّا این که ابن‌صلاح چنان قیدی زده، از این رو است که وی معتقد است در چنین روزگارانی کسی را نرسد که روایتی را صحیح بشمارد؛ پس هرگاه در غیر تألیفات مشهور، به صحّت روایتی تصریح گردد، کافی نیست. علاوه بر این، می‌توان حدیث صحیح را از کتاب‌هایی که ویژه گردآوری احادیث صحیح است، برگرفت، همچون صحیح ابوبکر محمّد بن اسحاق بن خُزَیمه، صحیح ابوحاتِم محمّد بن حِبّان، والمستدرک علی الصّحیحین ابوعبدالله حاکم. افزون بر این، آن چه در المستخرجات بر صحیح مسلم و صحیح بخاری یافت شود، خواه دنباله یا تکمله‌ای حذف شده باشد، نیز صحیح شمرده می‌شود.» ـ پایان سخن عراقی ـ

بر پژوهندگان پوشیده نیست که در سده‌های نخست پس از اسلام، در برابر گفتار روشن پیامبر ﷺ در روز غدیر خمّ، چنین هیاهوهایی به چشم نمی‌خورَد. آری؛ در آن روزگاران هم گروهی بس اندک یافت می‌شدند که کینهٔ خاندان رسول خدا ﷺ را در دل (۵۸۰) داشتند و برای آن، ماجرایی شخصی میان امیرالمؤمنین علیه السلام و زید بن حارثه را ساخته بودند تا جایگاه بزرگ آن حدیث را در ذهن‌ها کوچک نمایند. امّا مأمون، خلیفه عبّاسی، چهل تن از فقیهان روزگار خویش را فراهم آورد و با ایشان در این موضوع مناظره کرد و سخن درست در این باب را بر ایشان فاش کرد، چنان که در صفحهٔ ۲۱۰ گذشت. در سدهٔ چهارم هم امّت اسلامی این حدیث را به دیدهٔ قبول می‌نگریست و حافظان دقیق و استوار بدون هیچ گونه ایرادی این روایت را پذیرفتند و سخن ردکنندگان بی‌نام و نشان این روایت را مردود شمردند؛ همان ردکنندگانی که بدین دستاویز چنگ می‌زدند که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن سفر با رسول خدا ﷺ همراه نبوده است؛ چنان که در صفحهٔ ۲۹۵ گذشت.

پیش‌تر گفتار روشن دانشوران برجسته را دربارهٔ اجماع اهل سنّت بر صحّت و تواتر حدیث غدیر آوردیم. در این میان، استادان بخاری و مسلم، نیز با سندهای صحیح و حسن و پذیرفته شده، این حدیث را روایت کرده‌اند. در میان اینان، شماری از محدّثان

۳۲۰/۱ سدهٔ سوم به چشم می‌خورند که بخاری و مسلم، با سندهای ایشان، در صحیح خود نقل روایت کرده‌اند. این افراد از این قرارند:

۱. یحیی بن آدم (د. ۲۰۳)
۲. شَبابَة بن سَوّار (د. ۲۰۶)
۳. اسود بن عامر (د. ۲۰۸)
۴. عبدالرّزّاق بن هَمّام (د. ۲۱۱)
۵. عبدالله بن یزید (د. ۲۱۲)
۶. عُبَیدالله بن موسی (د. ۲۱۳)
۷. حجّاج بن مِنهال (د. ۲۱۷)
۸. فَضل بن دُکین (د. ۲۱۸)
۹. عَفّان بن مسلم (د. ۲۱۹)
۱۰. علی بن عیّاش (د. ۲۱۹)
۱۱. محمّد بن کثیر (د. ۲۲۳)
۱۲. موسی بن اسماعیل (د. ۲۲۳)
۱۳. قیس بن حفص (د. ۲۲۷)
۱۴. هُدْبَة بن خالد (د. ۲۳۵)
۱۵. عبدالله بن ابی‌شَیبه (د. ۲۳۵)
۱۶. عُبَیدالله بن عمر (د. ۲۳۵)
۱۷. ابراهیم بن مُنذر (د. ۲۳۶)
۱۸. ابن‌راهُوَیه اسحاق (د. ۲۳۷)
۱۹. عثمان بن ابی‌شَیبه (د. ۲۳۹)
۲۰. قُتَیبة بن سعید (د. ۲۴۰)
۲۱. حسین بن حُرَیث (د. ۲۴۴)
۲۲. ابوالجوزاء احمد (د. ۲۴۶)
۲۳. ابوکرَیب محمّد (د. ۲۴۸)
۲۴. یوسف بن عیسی (د. ۲۴۹)
۲۵. نصر بن علی (د. ۲۵۱) (۵۸۱)
۲۶. محمّد بن بشّار (د. ۲۵۲)
۲۷. محمّد بن مُثَنّیٰ (د. ۲۵۲)
۲۸. یوسف بن موسی (د. ۲۵۳)
۲۹. محمّد صاعقه[1] (د. ۲۵۵)
و...

بدین ترتیب، نمی‌توان یافت نشدن این حدیث در صحیح بخاری و مسلم را ایرادی بر آن دانست، حال آن که بر صحّت و تواترش اجماع حاصل شده است. حتّی شاید بتوان این را نقصی در دو کتاب یاد شده و مؤلّفان آن‌ها دانست. گویا شیخ محمود قادری به همین نکته پی برده و با این گفتار خود: «و چه بسا احادیث صحیح که مسلم و بخاری نیاورده‌اند.» که در صفحهٔ ۳۰۴ گذشت، کوشیده تا ساحت آن دو کتاب و مؤلّفانشان را از این نقص مبرّا نماید؛ نه این که درصدد اثبات صحّت حدیث غدیر باشد، زیرا او، خود، اذعان نموده که همهٔ اهل سنّت بر این حدیث اتّفاق دارند.

---

۱. شرح حال همهٔ این افراد در صفحات ۸۲-۹۳ گذشت.

آگاهان بینا می‌دانند که نخستین سازکنندهٔ نغمهٔ مخالفت با این اجماع، ابن‌حَزْم اندلسی[1] بوده است؛ حال آن که او، خود، برآن است که همهٔ امّت دریک موضوع دچار خطا نمی‌شوند. به دنبال وی، ابن‌تیمیّه راه او را پی گرفت و همان سخن وی را ملاک مخالفت با حدیث غدیر قرارداد و ایرادی جزآن بر حدیث یاد شده نگرفت، مگرآن که این سخن را بدان افزود: «از بخاری و ابراهیم حَرّانی و شماری از دانشوران علم حدیث، نقل شده که براین حدیث ایراد گرفته وآن را ضعیف شمرده‌اند.» بدین ترتیب، او (منهاج السّنّه: ۴/ ۱۳) ازاین سخن خود غفلت ورزیده است: «همانا رویداد غدیرخمّ که دربازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجّة الوداع رخ داده، مورد اتّفاق همگان است.»

ازآن پس، رویگردانان ازحقّ مسلّم، همچون تفتازانی[2]، قاضی ایجی، قُوشچی، وسیّد جرجانی، ازآن دو پیروی نموده وبار بر بارافزوده ودرردّ حدیث غدیر، به همان بهانهٔ یافت نشدن آن درصحیح مسلم وبخاری اکتفا نکرده‌اند وبه آن دروغ ابن‌تیمیّه که بخاری وحَرّانی را مخالف صحّت این حدیث قلمداد نموده، دست نیافته‌اند وشاید هم به سبب ضعف ابن‌تیمیّه، نقل اوراکافی ندانسته وازاین رو، خود، به شیوهٔ ارسال مسلّم، چنین افزوده‌اند: «ابن‌ابی‌داوود وابوحاتِم سِجِستانی[3]، براین حدیث ایراد گرفته‌اند.» ۳۲۱/۱ (۵۸۲)

ازآن پس، ابن‌حَجَرهم سخنی افزوده وگفته است: «[ابن]ابی‌داوود وسِجِستانی، وجز ایشان، ... .»[4] آن گاه، نوبت به هَرَوی رسید که به جای سِجِستانی، واقِدی وابن‌خُزَیمه را نشانَد. وی (السّهام الثّاقبه) گفته است: «بسیاری ازبزرگان حدیث درصحّت حدیث غدیر خدشه نموده‌اند، همچون ابوداوود وواقِدی وابن‌خُزَیمه ودیگرافراد ثقه.»

---

۱. پس از پایان یافتن این دادرسی، دیدگاه عمومی در بارهٔ وی خواهد آمد.

۲. بنگرید به: شرح المقاصد: ۵/ ۲۷۴.(غ.)

۳. بنگرید به: شرح المواقف شریف جرجانی: ۸/ ۳۶۱. در این مأخذ، ابن‌ابی‌داوود سِجِستانی و ابوحاتِم رازی آمده است.(غ.)

۴. بنگرید به: الصّواعق المحرقه، چاپ قاهره: ص۴۲؛ چاپ بیروت: ص۶۴. در این مأخذ، ابوداوود سِجِستانی و ابوحاتِم رازی آمده است.(غ.)

نمی‌دانم اینان تا چه اندازه بر خداوند رحمان بی‌پروایی می‌کنند؛ «و هرآینه آن که دروغ بست، ناکام گردد.» [طه/۶۱] من چه توانم گفت دربارهٔ پژوهشگری که درکتابش، این سخنان دروغین را به بزرگان حدیث و حافظان سنّت نسبت داده است؟ آیا کسی نیست که از اینان مأخذ این سخنان و برافزوده‌ها را جویا شود؟ اگر این اقوال را در کتابی یافته‌اند؛ آن کتاب کدام است وکجا است و چرا از آن نامی نبرده‌اند؟ اگر از استادان خود روایت کرده‌اند، چرا سند آن را ذکر نکرده‌اند؟ آیا کسی از ایشان نپرسیده که ایرادگیری بخاری و هم‌طرازان او در دانش حدیث، چگونه از سده‌های آغازین تا قرن هفتم و هشتم که روزگار پیدایش ابن‌تیمیّه و مقلّدان او است، بر خیل حافظان و برجستگان و چیرگان علم حدیث پوشیده مانده و هیچ کس از آن سخن نگفته و اثری از آن در هیچ تألیف و مأخذی یافت نگشته است؟ آیا جست و جو در آثار، اینان را به چنین مطلبی رهنمون گشته، امّا از آن جا که در بازار حقیقت آن را بی‌ارزش یافته‌اند، از آن روی برتافته‌اند؟

با این همه، نسبت دروغینِ انکار تواتر این حدیث چه اندازه حقیقت دارد؛ و نیز این ادّعا که شیعیان تنها روایات متواتر را دلیل بر امامت می‌شمرند، پس چگونه می‌توانند به حدیث غدیر که خبر واحد است، احتجاج نمایند[1]؟ این فرد چنین ادّعا
(۵۸۳) می‌کند، حال آن که معتقد است تواتر هر حدیث با روایت کردن هشت صحابی حاصل می‌شود[2]؛ و حتّی برخی برآنند که هر حدیث با روایت کردن چهار صحابی تواتر
۳۲۲/۱ می‌یابد و مخالفت با آن روا نیست[3]. هموجزم دارد که حدیث «امامان از قریش هستند.» متواتر است، زیرا انس بن مالک، عبدالله بن عمر، و معاویه آن را روایت کرده‌اند و جابر

۱. این سخن تفتازانی (شرح المقاصد: ص۲۹۰ [۵/ ۲۷۲]) و ابن‌حَجَر (الصّواعق المحرقه: ص۲۵ [ص۴۲]) و مقلّدان آن دو است.

۲. بنگرید به: الصّواعق المحرقه: ص۱۳ [ص۲۳].

۳. این سخن از آنِ ابن‌حَزْم (المُحلّی [۶/۹]) در مسألهٔ جایز نبودن خرید و فروش آب است: «این چهار تن از صحابه رضی‌الله‌عنهم هستند؛ و این، نقل متواتری است که مخالفت با آن روا نیست.»

بن عبدالله وجابربن سَمُرَه وعُبادة بن صامِت نیزهمین مضمون را روایت نموده‌اند. بنگرید به: الفِصَل: ۸۹/۴.

دیگری هم حدیثی راکه علی ازپیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله روایت نموده ودوازده تن ازعلی روایت کرده‌اند، آورده وگفته است: «این، دوازده طریق منتهی به وی است وهرگاه چنین شود، تواتر حاصل گردد.» بنگرید به: البداية والنِّهایه تألیف ابن‌کَثیر: ۲۸۹/۷ [۳۲۱/۷].

دیگری معتقد است که حدیث «توراگروه ستمگرخواهند کشت.» متواتراست ومی‌گوید: «احادیث دراین باب به حدّ تواتررسیده‌اند. این خبرازعمّاروعثمان وابن‌مسعود وحُذَیفه وابن‌عبّاس درمیان راویان دیگر، روایت شده است.» (تهذیب التّهذیب: ۴۰۹/۷ [۳۵۸/۷]؛ الإصابه: ۵۱۲/۲) نیزسیوطی سخن کسی راکه حدّ تواتررا روایت کردن ده تن می‌داند، صواب شمرده ودرألفیّة السّیوطی فی علم الحدیث (ص۱۶ [ص۴۴]) گفته است:

> حدیثی که گروه بسیاری آن را روایت کنند، به طوری که باید تبانی و سازششان بردروغ‌گویی را محال دانست،
> پس چنین حدیثی متواتراست. وگروهی حدّ تواتررا روایت ده تن دانسته‌اند و این نظر نزد من نیکوتراست.

این، دیدگاه مشهوراینان دربارهٔ حدّ تواتراست؛ امّا چون به حدیث غدیرمی‌رسند، برای آن حدّی قائل می‌شوند که روایت کردن ۱۱۰ صحابی وبلکه بیش‌تر، بدان حدّ نمی‌رسد!

ازشگفتی‌های روزگار ما، سخن احمد امین (ظُهرالإسلام: پانوشت ص۱۹۴) است: «حدیث غدیررا شیعیان ازبَراء بن عازب روایت کرده‌اند.»

(۵۸۴) حال آن‌که دانستید سهم بَراء بن عازب ازروایات دانشوران اهل سنّت، درمیان روایات صحابه بس فراوان است. درصفحات ۱۸ و۱۹ و۲۰ و۲۷۲ و۲۸۳ دانستید که بیش از چهل دانشور برجستهٔ اهل سنّت، همچون احمد و ابن‌ماجه و تِرمِذی و نَسائی و

ابن‌ابی‌شَیبه و هم‌طرازان ایشان، این حدیث را با ذکر سند روایت کرده‌اند که شماری از اسناد آن، صحیح است و راویان آن ثقه هستند. امّا احمد امین را چنین خوش افتاده که این روایت را تنها به شیعیان نسبت دهد تا حجّت‌آوری به آن را از کار اندازد؛ و این، در میان گفتارهای بی‌پایهٔ وی در کتاب‌های صبح الإسلام و ضحی الإسلام و ظُهر الإسلام، تازگی ندارد.

«چه گران است سخنی که از دهانشان بیرون آید؛ و جز دروغی نگویند. شاید اگر به این سخن ایمان نیاورند، خویشتن را به سبب ایشان، از اندوه هلاک سازی.» [کهف/۵ و ۶]

(۵۸۵)
۳۲۳/۱

دیدگاه عمومی دربارهٔ ابن حَزْم اندلسی (د. ۴۵۶)

من چه توانم گفت دربارهٔ کسی که فقیهان زمانش برگمراهی وی اتّفاق داشتند واورا سرزنش می‌نمودند وعامّه را ازنزدیک شدن به وی بازمی‌داشتند وحکم کردند که هرگاه در تألیفات اومضامین گمراه کننده یافت گردد، آن‌ها را بسوزانند؛ چنان که درلسان المیزان (۴/۲۰۰ [۴/۲۲۹]) آمده است. نیز آلوسی (روح المعانی: ۲۱/۷۶) هنگام یادکرد از او، وی را گمگشتهٔ گمراه‌گر خوانده است.

من چه توانم گفت دربارهٔ مؤلّفی که ازدروغ بستن برخداوند ورسولش پروا ندارد واز بی‌پروایی دربرابرمقدّسات شرع پیامبر ﷺ ومتّهم کردن مسلمانان به گناهان گران وابراز عقاید ناراست واندیشه‌های فرومایه ابا نمی‌کند.

من چه توانم گفت دربارهٔ پژوهشگری که سخنش پایه‌های روشنی ندارد ودیدگاه‌هایش برهیچ مبنایی ازکتاب وسنّت استوارنیست. تنها مبنای اوآن است که زورگویانه فتوا دهد وبه ناراستی حکم کند وبه امّت اسلام آن چه راکه ازآن منزّه است، نسبت دهد وپیشوایان وحافظان مذهب را به آن چه ازآن مبرّایند، منسوب نماید. تألیفات اونشان می‌دهد که نظرعموم مبنی برگمراهی او، نظری حق است.

اکنون به نمونه‌هایی ازآرای اوبنگرید:

اودراثرفقهی‌اش، المُحلّی (۱۰/۴۸۲) گوید:

«مسأله: دربارهٔ کشته شده‌ای که درمیان صاحبان خونش، فرد غایب یا کودک یا

(۵۸۶) دیوانه باشد، اختلاف است. از ابوحنیفه نقل شده است که فرد بزرگسال محق است قصاص نماید، بی آن که در انتظار نظر کودک بمانَد. از شافعی نقل شده که بزرگسال مادام که کودک به بلوغ نرسیده، حقّ قصاص ندارد. ایراد سخن شافعی آن است که حسن بن علی، عبدالرّحمان بن ملجم را قصاص نمود، حال آن که علی فرزندان صغیر داشت. البتّه این ماجرا همان گونه که دستمایهٔ ایرادگیری حنفی‌ها بر شافعی‌ها است، بر خود ایشان هم راه ایراد را می‌گشاید؛ زیرا آن‌ها و مالکی‌ها معتقدند که هرگاه کسی بر مبنای برداشت خود ازکتاب و سنّت، دیگری را بکشد، نمی‌توان او را قصاص نمود؛ حال آن که در امّت اسلام بر سر این مطلب اختلاف نیست که عبدالرّحمان بن ملجم تنها بر مبنای
۳۲۴/۱ برداشت و اجتهاد خود و به گمان صواب، علی رضي الله عنه را کشت. در این زمینه، عِمران بن حطّان، شاعر گروه صُفْریّه [گروهی از خوارج] گوید:

شگفتا از زخم زدن آن پرهیزگاری که از این کار، چیزی نخواسته است، جز اینکه به خشنودی خداوند صاحب عرش دست یابد!
من گاهی به او می‌اندیشم و چنین می‌یابم که میزان عمل او نزد خداوند، از همهٔ آفریدگان پُرتر و سنگین‌تر است.

مراد آن است که دربارهٔ ابن‌ملجم می‌اندیشم و سپس او را چنین می‌یابم … . پس حنفی‌ها در مخالفت با این رفتار حسن بن علی، آن راهی را رفته‌اند که همان را مایهٔ سرزنش شافعی‌ها می‌دانند و هرگز نمی‌توانند از بازگشت همان تیرها به سوی خود و افتادن در چاهی که برای آنان حفر کرده‌اند، رهایی یابند.»[۱]

اکنون بیایید تا ازگروندگان به اسلام بپرسیم که این فتوای بی‌دلیل، چگونه با سخن پیامبر صلی الله علیه و آله سازگار است که در حدیثی صحیح خطاب به علی علیه السلام فرمود: «قاتل تو، در میان امّت بازپسین، از همه تیره‌بخت‌تر است.» و در عبارت دیگر فرمود: « … از همهٔ مردم،

۱. این سخن ابن حَزْم را ابن حَجَر (تلخیص الحبیر فی تخریج احادیث الرّافعی الکبیر، چاپ هند، ۱۳۰۳ق: ص ۴۱۶ [۴۶/۴]) حکایت کرده است.

تیره‌بخت‌تر است.» و در لفظ سوم فرمود: «او تیره‌بخت‌ترین فرد این امّت است، همان گونه که پی‌کنندهٔ شتر صالح، تیره‌بخت‌ترین فرد قوم ثمود بود.»؟

این حدیث را حافظان دقیق و استوار و پیشوایان برجسته به طریق‌های گوناگون روایت کرده‌اند، چندان که بر مبنای حدّی که ابن حَزْم برای تواتر قائل است، نزدیک به تواتر می‌نماید. برخی از این روایت کنندگان از این قرارند:

پیشوای حنبلیان، احمد (المسند: ۲۶۳/۴ [۳۲۶/۵])؛ نَسائی (خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام: ص۳۹ [ص۱۶۲])؛ ابن قُتَیبه (الإمامة و السّیاسه: ۱۳۵/۱ [۱۳۹/۱])؛ حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: (۵۸۷)
۱۴۰/۳ [۱۵۱/۳]) از عمّار؛ و ذهبی (التّلخیص). این دو تن روایت یاد شده را صحیح شمرده‌اند. نیز حاکم (همان: ۱۱۳/۳ [۱۲۲/۳]) این حدیث را از ابن سِنان دؤلی روایت کرده و آن را صحیح شمرده و هم ذهبی (التّلخیص) از آن یاد نموده است. همچنین خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۱۳۵/۱) از جابر بن سَمُرَه؛ ابن عبدالبَرّ (الإستیعاب، در حاشیهٔ الاصابه: ۶۰/۳) این روایت را از نَسائی آورده و گفته که طبری و جز او هم آن را روایت کرده‌اند. همچنین ابن اسحاق (السّیره) آن را یاد کرده است. این حدیث بس مشهور از روایت محمّد بن کَعْب قُرَظی، از یزید بن جشم[1]، از عمّار بن یاسر برگرفته شده است. نیز ابن ابی خَیْثَمه آن را از طریق‌های گوناگون روایت نموده است.

همچنین محبّ‌الدّین طبری (الرّیاض النَّضِره [۲۰۸/۳]) از علی، از طریق احمد و ابن ضحّاک، و از صُهیب، از طریق ابوحاتِم و ملّا، آن را با ذکر سند روایت کرده است. نیز ابن کَثیر (البدایة و النِّهایه: ۳۲۳/۷ [۳۵۸/۷]) از طریق ابویَعْلی؛ و همو (همان: ۳۲۵/۷) از طریق خطیب؛ و سیوطی (ترتیب جمع الجوامع: کنز العمّال: ۴۱۱/۶ [۱۹۲/۱۳]) از ابن عساکر و حاکم و بیهقی؛ و در همان (۴۱۲/۶ [۱۹۳/۱۳]) به چندین طریق از ابن عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۳۲۵/۱
۴۰۹/۱۲]؛ و در همان (۴۱۳/۶ [۱۹۶/۱۳]) از طریق ابن مَرْدَوَیه؛ و در همان (۱۵۷/۶ [۶۱۷/۱۱]) از طریق

۱. در نسخه‌ها چنین است؛ امّا صحیح آن ابویزید بن خُثَیم است.

دارَقُطْنی؛ و در همان (۳۹۹/۶ [۱۴۰/۱۳ و ۱۴۱]) از طریق احمد و بَغَوی و طَبَرانی و حاکم و ابن مَرْدَوَیه و ابونُعَیم و ابن عساکر و ابن نجّار، این روایت را آورده است.

ونیز فتوای ابن حَزْم چگونه سازگار است با این کلام پیامبر صلی الله علیه و آله به علی: «آیا آگاهت نکنم از کسی که در روز قیامت، بیش از همه عذاب خواهد دید؟» گفت: «آگاهم کن ای رسول خدا!» فرمود: «در روز قیامت، آن که بیش از همه عذاب خواهد دید، پی کنندهٔ شتر ثمود و نیز آن کس است که موی چهرهٔ تو را به خون سرت خضاب خواهد نمود.»؟ این روایت را ابن عبدربّه (العِقد الفرید: ۲۹۸/۲ [۱۵۵/۴]) آورده است. (۵۸۸)

نیز فتوای ابن حَزْم چه سان سازگار است با دیگر سخنِ رسول خدا صلی الله علیه و آله: «تو را کسی می‌کشد که شبیه یهودی، و بلکه خود یهودی، است.»؟ این حدیث را ابن عَدیّ (الکامل فی ضعفاء الرّجال) و ابن عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۵۵۴/۴۲] با ذکر سند روایت کرده‌اند؛ چنان که در ترتیب جمع الجوامع (کنزالعمّال: ۴۱۲/۶ [۱۹۵/۱۳]) آمده است.

نیز این فتوای ابن حَزْم چگونه سازگار است با این گفتار ابن کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۳۲۳/۷ [۳۵۸/۷]) که علی فراوان می‌گفت: «چه چیز آن تیره‌بخت‌ترین فرد امّت را بازمی‌دارد؟»؟ این را سیوطی (ترتیب جمع الجوامع: کنز العمّال: ۴۱۱/۶ [۱۸۷/۱۳]) از دو طریق، از ابن سعد و ابونُعَیم و ابن ابی شَیبه؛ و همو (همان: ۴۱۳/۶ [۱۹۴/۱۳]) از طریق ابن عساکر، با ذکر سند روایت کرده است.

و هم سخن ابن حَزْم چه سان سازگار است با گفتار دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به ابن ملجم: «تو را جز بدترینِ آفریدگان خداوند نمی‌بینم.»؟ این را طبری (تاریخ الأُمم والملوک: ۸۵/۶ [۱۴۵/۵]) و ابن اثیر (الکامل فی التّاریخ: ۱۶۹/۳ [۴۳۵/۲]) آورده است.

و نیز چه سان سازگار است با سخن دیگر علی علیه السلام: «آن تیره‌بخت‌ترین، از چه رو مرا به انتظار نهاده است؟»؟ این را احمد با ذکر سند آورده؛ چنان که در البدایة والنِّهایه (۳۲۴/۷ [۳۵۹/۷]) آمده است.

وهم با سخن چهارم او به خانواده‌اش: «به خداوند سوگند که دوست می‌دارم آن تیره‌بخت‌ترینِ مردم، برانگیخته گردد.»؟ این را ابوحاتِم وملّا (السّیره) آورده‌اند؛ چنان که در الرّیاض النَّضِره (۲/ ۲۴۸ [۳/ ۲۰۸]) آمده است.

(۵۸۹) وهمچنین سخن پنجم وی: «چه چیز بازمی‌دارد تیره‌بخت‌ترینِ شما را؟»؟ این در الکامل فی التّاریخ (۳/ ۱۶۸ [۲/ ۴۳۴]) وکنز العمّال (۶/ ۴۱۲ [۱۳/ ۱۹۱]) از طریق عبدالرّزّاق وابن‌سعد آمده است.

ونیز با گفتار ششم وی: «آن تیره‌بخت‌ترینِ امّت، چه را انتظار می‌کشد؟»؟ این سخن را مَحامِلی [الأمالی: ص۱۷۸] با ذکر سند آورده؛ چنان که در الرّیاض النَّضِره (۲/ ۲۴۸ [۳/ ۲۰۸]) آمده است.

کاش می‌دانستم کدام گونه اجتهاد بدین جا می‌رسد که قتل امامی که اطاعتش واجب است، وجوب یابد! کدام اجتهاد روا می‌دارد که قتل چنین امامی، کابین ازدواج با زنی از خوارج گردد که آن تیره‌بخت‌ترینِ قبیلۀ مراد، بدو عشق می‌ورزید؟[1] در برابر نصّ تابناک پیامبر صلی الله علیه وآله چگونه نوبت به اجتهاد می‌رسد؟ اگر باب چنین اجتهادی گشوده گردد، دربارۀ قاتلان همۀ پیامبران و جانشینان ایشان می‌توان چنین گفت؛ حال آن که ۱/ ۳۲۶
ابن حَزْم هرگز رضایت نمی‌دهد که قاتل عمر یا قاتلان عثمان با اجتهاد خود چنین کرده باشند؛ چنان که ما نیز بدان قائل نیستیم.

نیز کاش می‌دانستم کدام امّت از میان امّت‌ها، عبدالرّحمان بن ملجم را در ارتکاب چنان عملی معذور می‌شمرد! کاش او ما را به چنین امّتی رهنمون می‌گشت. هرگز امّت اسلامی به چنین نقل دروغینی قائل نیست، مگر خوارج بیرون شده از دین که این مرد هم دنبالۀ راه ایشان را گرفته و به شعر سخن‌سرای آنان، عِمران، استناد نموده است.

---

۱. بنگرید به: الإمامة و السّیاسه: ۱/ ۱۳۴ [۱/ ۱۳۷]؛ تاریخ طبری: ۶/ ۸۳ [۵/ ۱۴۴]؛ المستدرک علی الصّحیحین: ۳/ ۱۴۳ [۳/ ۱۵۴]؛ الکامل فی ضعفاء الرّجال: ۳/ ۱۶۸ [۲/ ۴۳۵]؛ و البدایة و النّهایه: ۷/ ۳۲۸ [۷/ ۳۶۱].

بارخدایا! این عِمران بن حطّان کیست که کار ابن‌ملجم در ریختن خون ولیّ خدا و امام پاک، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را چنین توجیه می‌کند؟ سخن او چه ارزشی دارد تا بتوان بدان استدلال نمود و در احکام اسلام به آن تکیه کرد؟ جایگاه دینی فقیهی چون ابن‌حَزْم کدام است که از کسی
(۵۹۰) چون عِمران دنباله‌روی می‌کند و در دین خدا به گفتار او تمسّک می‌جوید و با آن، رویاروی گفتارهای روشن و مسلّم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌ایستد و آن‌ها را مردود می‌شمارد و امّت اسلامی را با سخنان کودکانهٔ یک خارجی بیرون شده از دین، متّهم می‌کند؟ این هم‌روزگار ابن‌حَزْم، قاضی ابوالطّیّب طاهر بن عبدالله شافعی[1] است که دربارهٔ عِمران و مذهبش گفته است:

من از آن چه تو ـ به ناحق ـ دربارهٔ ابن‌ملجم ملعون گفته‌ای، بیزاری می‌جویم.
شگفتا از زخم زدن آن تیره‌بخت که از این کار چیزی نخواسته بود، جز اینکه پایه‌هایی از اسلام را ویران کند.
من گاهی او را به یاد می‌آورم و بر او لعنت می‌فرستم؛ لعنتی به وسعت دنیا؛ همچنین بر عمران و حطّان.
پیوسته بر او باد و بر او باد لعنت‌های خداوند، در نهان و آشکار!
شما دو تن (= ابن‌ملجم و عِمران) از سگ‌های جهنّمید! بر اساس برهان و نصّ روشنی که از شرع رسیده است. (مروج الذّهب: ۴۳/۲ [۴۳۵/۲])

نیز بَکْر بن حَسّان باهلی دربارهٔ او گفته است:

به ابن‌ملجم بگو: وای بر تو! پایه‌هایی از اسلام را ویران ساختی! البتّه مقدّرات بر همهٔ امور غلبه و چیرگی دارد.
برترینِ کسان که بر دو پا راه می‌روند و پیشگام همهٔ مردمان در اسلام و ایمان را بکشتی؛
و نیز داناترینِ مردم به قرآن و به آن چه رسول خدا برای ما تشریع کرد و بیان می‌نمود.
۳۲۷/۱ داماد پیامبر و یاور او و مولای ما که مناقبش چون نور [درخشنده و همه‌گیر] و همچون برهان [همه را گردن‌گیر] گشته است.

---

۱. او از فقیهان شافعیّه است که ابن خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۲۵۳/۱ [۵۱۲/۲]) دربارهٔ وی گفته است: «ثقه، راستگو، دیانت‌پیشه، پرهیزگار، آشنا به اصول و فروع فقه، دانشوری پژوهنده، پاک‌نهاد، نیکوخوی، و دارای مذهب صحیح بود که بر شیوهٔ فقیهان، شعر می‌سرود. در ۳۴۸ در آمل زاده شد و به سال ۴۵۰ در بغداد درگذشت.»

به رغم حسودان، منزلتش نزد پیامبر، چون منزلت هارون نزد موسی بن عِمران بود.
و در جنگ‌ها، آن گاه که هماوردان با یکدیگر رو به رو شوند، او چون شمشیری بُرّان و آبدیده و نیز شیری [ژیان] بود.
من، اشک‌ریزان، قاتلش را به یاد آوردم و [از شقاوتش در شگفت شدم و] گفتم: «سبحان ربّ‌النّاس! سبحان ربّ‌النّاس!»
چنین می‌پندارم که او آدمی‌زاده نبود که از روز معاد بترسد، بلکه شیطان بود!
هرگاه قبیله‌ها یاد شوند، او تیره‌بخت‌ترینِ قبیلهٔ مراد و در میزان عمل، زیان‌کارترین کس نزد خدا است.
چون پی‌کنندهٔ دیرینِ شتر [ثمود] که در سرزمین حِجر، [هلاکت و] خسران را برای ثمود به بار آوَرْد.
عَلِی سال‌ها و سال‌ها پیش از مرگ، به آن‌ها خبر داده بود که ابن‌ملجم، محاسنش را [با خون سرش] خضاب خواهد کرد. (۵۹۱)
پس خداوند گناهی را که بر دوش کشیده، بر او نبخشاید[1] و بر قبر عِمران بن حطّان باران [رحمت] نبارد!
به خاطر گفته‌اش در بارهٔ تیره‌بختی که همواره جنایت‌پیشه بود و از روی ستم و عدوان دست زد به آن چه که دست زد:
«شگفتا از زخم زدن آن پرهیزگاری که از این کار، چیزی نخواسته است، جز اینکه به خشنودی خداوند صاحب عرش دست یابد!»
[نه چنین است] بلکه ضربتی بود از فرد گمراهی که آتش شعله‌ور جهنّم را برای او به دنبال آوَرْد[2] و به سبب این عمل، خدا را ملاقات خواهد کرد در حالی که بر او خشم گرفته است.
گویی او با آن زخم زدنش، مقصدی جز رسیدن به عذاب جاودان و آتش نداشته است.
(مروج الذّهب: ۴۳/۲ [۴۳۵/۲]؛ الإستیعاب، ضمن شرح حال امیرالمؤمنین [بخش سوم]؛ الکامل فی التّاریخ ابن‌اثیر: ۱۷۱/۳ [۴۳۹/۲]؛ تمام المتون صفدی: ص۱۵۲ [ص۲۰۱])

ابن حَجَر (الإصابه: ۱۷۹/۳) گوید: «سرایندهٔ این ابیات بَکْربن حَمّاد تاهَرْتی است که در

۱. در الکامل فی التّاریخ [ابن‌اثیر: ۴۳۹/۲] آمده است: «خدا بروی، عمل نکوهیده‌اش را نبخشاید.»
۲. در الکامل فی التّاریخ [ابن‌اثیر] آمده است: « ... بلکه ضربتی بود از گمراهی که وی را به آتش شعله‌ور جهنّم درافکنْد.»

روزگار بخاری می‌زیسته و از اهالی قیروان بوده و شاعر شیعی مشهور، سیّد حِمْیَری، شعر او را در دیوانش تضمین نموده است.»

در الإستیعاب (۲/ ۴۷۲ [۳/ ۱۱۳۱]) او را ابوبکر [نه: بَکْر] بن حَمّاد تاهَرْتی خوانده و ابیاتی از وی را در سوگ مولای ما، امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورده که آغاز آن چنین است:

علی در عراقَین، محاسنی [به دست گرفت و] بجنبانْد [و گفت: «چه زمان این محاسن از خون این سر خضاب خواهد شد؟»] امری که مصیبت آن بر هر مسلمانی گران آمد.

محمّد بن احمد طیّب، در ردّ سخن عِمران بن حطّان گفته است[1]:

۳۲۸/۱ آوَخ از ضربت آن پیمان‌شکن که زنندهٔ آن نزد خداوند، تیره‌بخت‌ترینِ انسان‌ها گشت!

(۵۹۲) هرگاه به او می‌اندیشم، پیوسته بر وی لعنت می‌فرستم، و نیز بر آن سگ [ستایشگرش]، عِمران بن حطّان.

از این‌ها فراتر، آن گاه که امام مجتبی، ابن‌ملجم را قصاص نمود و مسلمانان، اعمّ از صحابه و تابعین، این رفتار او را تأیید کردند، چندان که هر کس آرزو می‌نمود خود، ابن‌ملجم را بکشد. این نشان می‌دهد که عمل آن ملعون چنان نبوده که بتوان آن را به اجتهاد منتسب دانست، چه رسد به این که آن را توجیه توان کرد. اگر هم اجتهادی در کار بوده، رویاروی نصوص فراوان صورت گرفته و مصلحت عمومی مسلمانان اقتضا می‌کرده که چنین موجود پلیدی را از میان بردارند و این بر هر یک از افراد امّت اسلام واجب بوده؛ لیکن امام آن روزگار، حضرت مجتبی، در انجام این کار بر دیگران مقدّم بوده، همان سان که در دیگر نیکی‌ها بر همگان تقدّم داشته است.

این از موارد فقهی‌ای نیست که ابن حَزْم به رشتهٔ تحریر کشیده و حکمرانانه و زورگویانه، بر شافعی‌ها و حنفی‌ها و مالکی‌ها تاخته است؛ بلکه این از مسائل ضروری در اسلام در باب قتل هر امامِ برحق است. از همین رواست که قائلان به امامت عمر بن خطّاب هرگز

---

۱. این دو بیت در کامل مُبَرَّد (چاپ محمّد بن علی صبیح و فرزندان: ۳/ ۹۰ [۲/ ۱۴۶]) آمده و چنان که پوشیده نیست، در اصل کتاب یافت نگردد.

دروجوب قتل کسی که وی را کشت، تردید نکرده‌اند و هیچ کس در این زمینه قائل به اجتهاد نیست؛ همان گونه که گفتار خود ابن حَزْم خواهد آمد که مجالی برای اجتهاد قاتلان عثمان باقی ننهاده است.

و به راستی که چه مایه تفاوت است میان ابن حَزْم و ابن حَجَر؛ آن یک عمل عبدالرّحمان [بن ملجم] را توجیه می‌کند و این یک، از بردن نام ابن ملجم در لسان المیزان [۵۳۴/۳] اعتذار می‌جوید و در تهذیب التّهذیب (۳۳۸/۷ [۲۹۷/۷]) وی را خونریز و باقیماندۀ خوارج می‌شمَرَد.

ابن حَجَر در این گفتار خود، دنباله‌رو حافظ ابوزُرْعۀ عراقی است که در طرح التّثریب (۸۶/۱) گفته است: «شماری از خوارج با علی به ستیز برخاستند و او با ایشان نبرد نمود و بر آن‌ها پیروز شد و آن گاه، از باقیماندگان ایشان، فردی به نام عبدالرّحمان بن ملجم مرادی که تیره‌بخت‌ترینِ امّت واپسین و خونریز و ملعون بود، بر او تاخت و وی را ضربت زد.»

از دیگر نمونه‌های اندیشه‌های ابن حَزْم، چنین است: (۵۹۳)

وی (الفِصَل: ۱۶۱/۴) دربارۀ مجتهد خطاکار گفته است: «عمّار ﷺ را ابوالغادیه یَسار بن سَبُع سَلَمی به قتل رسانْد. عمّار از حاضران در بیعت رضوان بود که خداوند شهادت داده است که به آن چه در قلب ایشان است، آگاهی دارد و آرامش را بر آن‌ها نازل فرموده و از آنان خشنود است. و امّا ابوالغادیه ﷺ کسی بود که با تأویل و اجتهاد خویش دست به چنین کاری زد و به خطا، بر عمّار ستم رانْد؛ پس تنها یک پاداش دارد. پس او همچون قاتلان عثمان ﷺ نیست؛ زیرا ایشان در این باب مجال اجتهاد نداشتند، چرا که عثمان هرگز کسی را نکشت و با کسی نجنگید و به نبرد و دفاع برنخاست و به زنای محصنه نپرداخت ۳۲۹/۱
و دچار ارتداد نشد تا مجال تأویل دربارۀ روا بودن نبرد با وی پیش آید. بدین سان، قاتلان عثمان گروهی فاسق و محارب بودند که به عمد، خونی محترم را ریختند، بی آن که به تأویل و اجتهاد پردازند؛ پس راه ستم و ظلم را پیمودند و فاسق و ملعون بودند.»

به راستی که من معنایی برای اجتهاد ابوالغادیه نمی‌یابم؛ حال آن که او از ناشناسان دنیا و افراد فرومایه و بی‌ارزش روزگار پیامبر ﷺ بوده است و تنها نشانی که از او به جای مانده، آن است که نسبش جُهَنی است. در هیچ مأخذی از اجتهاد وی سخن نرفته و تنها دو روایت از وی بر جا مانده که از پیامبر ﷺ نقل کرده است: «خون‌ها و مال‌های شما بر یکدیگر حرام است.» و «پس از من به کفر بازنگردید، چندان که گردن یکدیگر را بزنید.» و اصحاب رسول خدا ﷺ نیز از همین در شگفتی‌اند که چگونه وی این سخن پیامبر ﷺ را شنیده و باز به قتل عمّار کمر بسته است. (الإستیعاب: ۶۸۰/۲ [۱۷۲۵/۴]؛ الإصابه: ۱۵۰/۴) هیچ یک از برجستگان دین نیز تا روزگار ابن‌حَزْم، از اجتهاد کسی چون ابوالغادیه سخن نگفته است!

از این فراتر، من هرگز معنای چنین اجتهادی را در برابر نصّ نبوی درنمی‌یابم.

مراد من از نصّ نبوی، آن حدیث مسلّمِ صحیح متواتر[1] نیست که در آن، پیامبر ﷺ به عمّار فرمود: «آن گروه ستمگر متجاوز تو را می‌کشد.» یا در لفظ دیگر: «آن گروه از راه برگشته، … .» البتّه چنین حدیثی مجالی برای اجتهاد به عنوان توجیه‌گر قتل عمّار باقی نمی‌نهد؛ چرا که بنا به این حدیث، هرگونه که توجیه شود، قاتل عمّار متجاوز و ستم‌پیشه و رویگردان از طریق است. ما هیچ اجتهادی را نمی‌شناسیم که چنین تجاوزی را که عقل به نحو مستقل، آن را قبیح می‌شمرد، روا بداند و دین پاک خداوند هم این حکم عقل را تأیید نموده است. البتّه معاویه در صدد تأویل و بلکه ردّ این سخن پیامبر ﷺ برآمد؛ آن گاه که عبدالله بن عمرو این حدیث را به یاد وی آورْد. عمرو بن عاص گفت: «ای معاویه! آیا گفتار عبدالله را نمی‌شنوی؟» معاویه پاسخ داد: «تو پیرمردی نادانی که همواره حدیث روایت می‌کنی، حال آن که از فرط پیری، در بول خود غرقی! آیا ما عمّار را کشتیم؟ جز این نیست که او را علی و اصحابش کشتند که وی را به میدان آوردند و فراپیش نیزه‌های ما قرار دادند.» (تاریخ الأمم و الملوک طبری: ۲۳/۶ [۴۱/۵]؛ البدایة و النِّهایه تألیف ابن‌کَثیر: ۳۶۹/۷ [۲۹۹/۷]) (۵۹۴)

---

۱. تواتر این روایت را ابن‌حَجَر (الإصابه: ۵۱۲/۲؛ تهذیب التّهذیب: ۴۰۹/۷ [۳۵۸/۷]) نقل کرده است.

و نیز به اوگفت: «تو شامیان را به من بدگمان کرده‌ای. آیا باید هر چه را از رسول‌خدا شنیده‌ای، نقل نمایی؟» عمروپاسخ داد: «من این سخن راگفتم، بی آن که علم غیب داشته باشم. من نمی‌دانستم که رویداد صِفّین درراه است. من این حدیث را زمانی نقل کردم که عمّار دوست تو بود؛ وتو، خود، همانند حدیثی که من روایت کردم، دربارهٔ وی روایت می‌نمودی.» در این ماجرا، میان آن دو، مؤاخذه و شعری مشهور نقل شده که در ضمن آن، عمروگفته است:

اگر سخنی راکه شنیده‌ام، بازگویم، مرا سرزنش کنی؛ وگر انصاف دهی، خود نیز پیش از من مانند آن را بازگفته‌ای.

۳۳۰/۱ آیا پای‌پوش [و جای گام نهادن] تو درآن چه گویی [وکنی] استواراست [و ملامت نشوی]، امّا پای‌پوش [و جای پای] من در سخنی که مانند توگفته‌ام، مرا می‌لغزانَد؟

نمی‌دانستم که [جنگ] صِفّین رخ خواهد داد و عمّار، دیگران را برکشتن من برمی‌انگیزانَد.

اگر از غیب آگاه بودم، آن [سخن پیامبر دربارهٔ عمّار] راکتمان می‌کردم و با هر رنج و سختی، به [راندن] مردمانی می‌پرداختم که دیگ‌های خشمشان بر ما می‌جوشد.

خداوند جز این نخواسته که دل تو پر از خشم وکین به من باشد، بی آن که به گناهی دست یازیده باشم یا خونی برگردن داشته باشم.

جز این که ـ سوگند به شترانی که با حرکتی رقص‌گونه در شامگاهان راه می‌پیمایند! ـ من دریاری تو شیفتگی بیمارگونه و عقلی پریده دارم.

ومعاویه درپاسخ اوگفته است:

هلاکه نفرین خدا برعِتاب و سرزنش و اهل آن باد! آیا آن دل‌مشغولی که بدان گرفتار شده‌ام نمی‌بینی؟

پس ملامت و عتاب را واگذار! آیا اکنون می‌توانی برای دفع مردمانی که دیگ‌های خشمشان بر ما در جوش و خروشند، چاره‌ای بیندیشی؟

(۵۹۵) علی آن‌ها را به جنگ فراخواند. آن‌ها [با شور] به دعوتش پاسخ گفتند؛ دعوتی که از فراوانی مال و خاندان نزدشان محبوب‌تر است. (شرح نهج البلاغه تألیف ابن‌ابی‌الحدید: ۲۷۴/۲ [۲۷/۸])

نیز مراد من، روایتی نیست که طَبَرانی [المعجم الکبیر: ۹۶/۱۰] از ابن‌مسعود، از پیامبر ﷺ

روایت کرده است: «هرگاه مردم دچار اختلاف شوند، فرزند سمیّه درگروه حق قرار دارد.»[۱] البتّه این حدیث هم دلیلی قاطع به شمار می‌رود؛ یعنی دشمن فرزند سمیّه بی‌تردید در گروه باطل جای دارد و نمی‌توان اجتهادی یافت که پس از این نصّ آشکار، یاری کردن گروه باطل دربرابر گروه حق را توجیه نماید.

باری؛ مراد من روایتی است که حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۳۸۷/۳ [۴۳۷/۳]) با ذکر سند آورده و آن را صحیح شمرده است. نیز آن را ذهبی (التّلخیص) با ذکر سند از عمرو بن عاص روایت کرده است. به موجب این حدیث، وی از رسول خدا ﷺ شنیده است: «بارخدایا! قریش دلباختهٔ [آزار] عمّارند. همانا قاتل و ربایندهٔ لباس عمّار در آتش جای دارد.»

نیز سیوطی (الجامع الصّغیر: ۱۹۳/۲ [۲۳۳/۲]) از طریق طَبَرانی؛ و ابن حَجَر (الإصابه: ۱۵۱/۴) این حدیث را با ذکر سند روایت کرده‌اند.

همچنین سیوطی (ترتیب جمع الجوامع: ۷۳/۷ [۵۳۱/۱۳]) از طریق ابن عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۶۶۱/۱۲]؛ و در همان (۱۸۴/۶ [۷۲۱/۱۳]) از طریق طَبَرانی (المعجم الأوسط)؛ و در همان (۱۸۴/۶ [۷۲۴/۱۳]) از طریق حاکم، سخن پیامبر ﷺ به عمّار را چنین روایت نموده است: «ربایندهٔ لباس تو و قاتلت، در آتش جای دارد.»

نیز چنان که در ترتیب جمع الجوامع (کنز العمّال: ۷۲/۷ [۵۲۸/۱۳]) آمده، حافظ ابونُعَیم
و ابن عساکر [مختصر تاریخ دمشق: ۲۱۹/۱۸] از زید بن وَهْب روایت کرده‌اند: «عمّار بن یاسر (۵۹۶)
قریش را [با انتقاد از کجروی‌هاشان] سخت می‌آزرد و آنان نیز او را سخت آزار می‌دادند. پس
بر او تاختند و وی را زدند. در خانه نشست و عثمان بن عَفّان به عیادتش رفت. چون از خانهٔ ۳۳۱/۱
وی بیرون آمد، بر منبر رفت و گفت: ‹من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: "[ای عمّار!] تو را گروه متجاوز ستمگر می‌کشد. قاتل عمّار در آتش جای دارد."›»

---

۱. جمع الجوامع سیوطی؛ چنان که در ترتیب جمع الجوامع (۱۸۴/۵ [۷۲۱/۱۱]) آمده است.

نیز چنان که در ترتیب جمع الجوامع (کنزالعمّال: ۷/ ۷۴ [۵۳۷/۱۳]) آمده، حافظ ابویَعْلیٰ و ابن عساکر از عبدالله بن عمر روایت کرده‌اند: «از رسول خدا ﷺ شنیدم که به عمّار فرمود: ‹تو را گروه متجاوز ستم پیشه خواهد کشت. قاتل عمّار را به آتش بشارت ده!›»

وهم در ترتیب جمع الجوامع (کنزالعمّال: ۷/ ۷۵؛ ۶/ ۱۸۴ [۵۴۰/۱۳؛ ۷۲۴/۱۱]) از طریق حافظ ابن عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۶۲۶/۱۲] از اُسامة بن زید روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «ایشان را با عمّار چه افتاده است؟ او آنان را به بهشت دعوت می‌کند و ایشان وی را به آتش فرامی‌خوانند! قاتل و رباینده‌ٔ لباس عمّار در آتش جای دارد.» این حدیث را ابن کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۷/ ۲۶۸ [۷/ ۲۹۸]) با ذکر سند آورده است.

در ترتیب جمع الجوامع (کنزالعمّال: ۷/ ۷۵ [۵۳۸/۱۳]) از طریق ابن عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۶۲۲/۱۲] از مسند علی نقل شده است: «همانا عمّار با حق است و حق با عمّار؛ هر جا که حق باشد، عمّار با آن می‌گردد؛ و قاتل او در آتش است.»

احمد و ابن عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۶۳۶/۱۲] از عثمان؛ و ابن عساکر، از امّ سَلَمَه، با ذکر سند، از رسول خدا ﷺ خطاب به عمّار روایت کرده‌اند: «تو را گروه متجاوز ستمگر می‌کشد. قاتل تو در آتش جای دارد.» این روایت در کنزالعمّال (۶/ ۱۸۴ [۷۲۵/۱۱]) آمده است. ابن کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۷/ ۲۷۰ [۷/ ۳۰۰]) این روایت را از امّ سَلَمَه، از طریق ابوبکر بن ابی شَیبه، با ذکر سند آورده است. (۵۹۷)

نیز احمد (المسند: ۴/ ۸۹ [۵/ ۵۰]) از خالد بن ولید روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «هر که با عمّار دشمنی کند، خداوند با وی دشمنی کند؛ و هر که عمّار را دشمن بشمارد، خداوند او را دشمن بدارد.» این روایت را حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۳/ ۳۹۱ [۴۴۱/۳]) به دو طریق آورده که او و ذهبی آن دو را صحیح شمرده‌اند. نیز آن را خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۱۵۲/۱)؛ ابن اثیر (اُسد الغابه: ۴/ ۴۵ [۱۳۲/۴])؛ ابن کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۷/ ۳۱۱ [۷/ ۳۴۵])؛ ابن حَجَر (الإصابه: ۲/ ۵۱۲)؛ سیوطی (ترتیب جمع الجوامع: کنزالعمّال: ۷/ ۷۳

[۵۳۲/۱۳]) از طریق ابن ابی شَیبه [المصنّف: ۱۲۰/۱۲] و احمد؛ و همو (همان: ۱۸۴/۶ [۷۲۲/۱۱]) از طریق احمد و ابن حِبّان [الإحسان فی تقریب صحیح ابن حِبّان: ۵۵۶/۱۵] و حاکم روایت کرده‌اند.

همچنین حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۳۹۰/۳ [۴۳۹/۳]) با سندی که او و ذهبی صحیح شمرده‌اند، از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت کرده است: «هرکس عمّار را دشنام دهد، خداوند را دشنام داده؛ هرکه به عمّار کینه ورزد، خداوند به او کینه می‌ورزد؛ و هرکس عمّار را نادان بشمارد، خداوند نادانش به حساب آوَرَد.» این را سیوطی (ترتیب جمع الجوامع: کنز العمّال: ۷۳/۷ [۵۳۳/۱۳]) از طریق ابن نجّار و طَبَرانی، با این لفظ آورده است: «هرکس عمّار را دشنام دهد، خداوند دشنامش دهد؛ هرکه عمّار را کوچک بشمارد، خداوند کوچکش شمارد؛ و هرکس عمّار را به نادانی منسوب کند، خداوند نادانش به حساب آوَرَد.»

همچنین حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۳۹۱/۳ [۴۴۱/۳]) با ذکر سند، روایت یاد شده را با این لفظ آورده است: «هرکه عمّار را کوچک بشمارد، خداوند کوچکش می‌شمَرَد؛ (۵۹۸) ۳۳۲/۱
هرکس عمّار را دشنام دهد، خداوند دشنامش می‌دهد؛ و هرکه به عمّار کینه ورزد، خداوند به او کینه می‌ورزد.»

نیز سیوطی (ترتیب جمع الجوامع: کنز العمّال: ۷۳/۷ [۵۳۳/۱۳]) از طریق ابویَعْلیٰ و ابن عساکر [تاریخ مدینة دمشق: ۶۲۵/۱۲]؛ و در همان (کنز العمّال: ۱۸۵/۶ [۷۲۶/۱۱]) از ابویَعْلیٰ و ابن قانع و طَبَرانی و ضیاء مَقْدِسی (المختاره) این روایت را آورده است.

همچنین حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۳۸۹/۳ [۴۳۹/۳]) با سندی که او و ذهبی (التّلخیص) صحیح شمرده‌اند، حدیث یاد شده را با این لفظ آورده است: «هرکه عمّار را دشنام دهد، خداوند دشنامش دهد؛ و هرکس با عمّار دشمنی ورزد، خداوند با وی دشمنی ورزد.»

نیز احمد بن حنبل (المسند: ۹۰/۴ [۵۲/۵]) با ذکر سند، روایت یاد شده را چنین

آورده است: «هرکه با عمّار دشمنی ورزد، خداوند ﷻ با وی دشمنی کند؛ و هرکس به اوکینه ورزد، خداوند ﷻ به اوکینه می‌ورزد؛ و هرکس به او دشنام دهد، خداوند ﷻ به او دشنام می‌دهد.»

این نصوصِ صحیح متواتر[۱] چگونه با اجتهاد ابوالغادیه سازگارند؟ چگونه با آن توجیه ابن حَزْم برای کار ابوالغادیه، می‌سازد؟ چه سان با رأی او در اجتهادش و برخورداری‌اش از پاداش واحد، موافق است؟ این در حالی است که به موجب نصّ شریف نبوی، این فرد در آتش جای دارد. آیا کین‌ورزی یا کوچک شمردنی، فراتر از قتل یافت می‌شود؟

در همهٔ این‌ها درس‌هایی است که تاریخ به ما می‌آموزانَد. ابن اثیر (الکامل فی التّاریخ: ۱۳۴/۳ [۳۸۲/۲]) گفته است: «ابوالغادیه که عمّار را بکشت، تا روزگار حَجّاج زنده بود. روزی نزد حَجّاج رفت. وی گرامی‌اش شمرد و به او گفت: ‹آیا تو فرزند سمیّه را کشتی؟› ـ مرادش عمّار بود. ـ گفت: ‹آری.›

گفت: ‹هرکه نظرکردن به مردی بزرگ دست در قیامت، او را خشنود می‌سازد، به این کس که فرزند سمیّه را کشته، نظر کند.› آن گاه، ابوالغادیه از وی حاجتی خواست و او حاجتش را برنیاوَرْد. گفت: ‹ما دنیا را برای اینان هموار می‌کنیم؛ امّا آنان سهمی از آن به ما نمی‌دهند، حال آن که معتقد است من در روز قیامت، فردی توانمند هستم.› حجّاج گفت: ‹آری؛ به خداوند سوگند! آن کس که دندانش همانند اُحُد است و رانش همچون کوه ورقان و نشیمنگاهش همسان مدینه و رَبَذه، همانا در روز قیامت فردی نیرومند است. به خداوند سوگند! اگر همهٔ مردم زمین عمّار را می‌کشتند، همگی به آتش درمی‌آمدند.›» (۵۹۹)
این را ابن حَجَر (الإصابه: ۱۵۱/۴) نقل کرده است.

در الإستیعاب [۱۷۲۵/۴]، چاپ شده در حاشیهٔ الإصابه (۱۵۱/۴) آمده است: «ابوالغادیه که عمّار را کشت، دوستدار عثمان بود و هرگاه بر معاویه وجز او درمی‌آمد، می‌گفت: ‹این

---

۱. این تواتر بر پایهٔ بنایی است که خود ابن حَزْم در سایر احادیث، برای حدّ تواتر قائل است.

قاتلِ عمّار است که بر در ایستاده است.› و نیز چون از او می خواستند که ماجرای قتل عمّار را بازگوید، بدون پروا آن را وصف می نمود. دانشوران در کار او درمانده‌اند که چگونه عمّار را کشت، حال آن که این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده و روایت کرده است: ‹پس از من به کفر بازنگردید، چندان که گردن یکدیگر را بزنید.›»

۳۳۳/۱ این همه، حکایت از آن دارد که او در قتل عمّار چه انگیزه‌ای داشته، حال آن که از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ کشندهٔ عمّار آگاه بوده و با وجود این، با زبی‌پروایانه به قتل عمّار دست یازیده است. البتّه او به همان رأی امامش، معاویه، قائل بود که پس از شنیدن سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به روایت کنندهٔ آن گفت: «تو پیرمردی نادانی که همواره حدیث روایت می‌کنی، حال آن که از فرط پیری، در بول خود غرقی!» از این گونه سخن گفتن پیدا است که گویندهٔ آن تا چه اندازه به سنّت نبوی و پیروی از سرچشمهٔ وحی پایبند بوده است. اجتهاد ابوالغادیه هم در ارتکاب آن عمل و درافتادن به چنین ورطه‌ای، بر این گونه عقاید استوار بوده است.

(۶۰۰) ابن حَزْم بر آن است که عمل قاتلان عثمان در برابر این نصّ نبوی قرار داشته است: «ریختن خون انسان مسلمانی که به یکتایی خداوند و رسالت پیامبر گواهی داده باشد، روا نیست، مگر به یکی از این سبب‌ها: زنای کسی که همسر دارد؛ قصاص در برابر قتل؛ و ارتداد و جدا شدن از گروه مسلمانان.»[۱] امّا وی این سخن را دربارهٔ قاتل علی علیه السلام و نبردکنندگان با وی و نیز قاتل عمّار قائل نیست، حال آن که چنان که گذشت، وضع ایشان و کشندگان عثمان هیچ تفاوتی ندارد. از این گذشته، همان گونه که خود وی در موارد متعدّد این قاعده را برنهاده، کشتن عثمان جز از روی اشتباه آن مردم در اجتهادشان نمی‌تواند باشد؛ پس

۱. این روایت را این کسان آورده‌اند: بخاری [الصّحیح: ۶/ ۲۵۲۱]؛ مسلم [الصّحیح: ۳/ ۵۰۶]؛ ابوداوود [السّنن: ۴/ ۱۲۶]؛ تِرمِذی [السّنن: ۴/ ۱۲]؛ نَسائی [السّنن الکبری: ۲/ ۲۹۱]؛ ابن‌ماجه [السّنن: ۲/ ۸۴۷]؛ دارِمی (السّنن [۲/ ۱۷۲])؛ ابن‌سعد (الطّبقات الکبری [۳/ ۶۷])؛ احمد (المسند [۱/ ۶۳۱])؛ طَیالِسی (المسند [ص۳۷])؛ ابن‌هشام (السّیره)؛ و واقِدی (المغازی: ص۴۳۰-۴۳۲).

چگونه پاداش واحد را به آنان نبخشیده، همچنان که به عبدالرّحمان بن ملجم وهمانندان او بخشیده است؟ آری؛ او می‌تواند چنین بهانه آورَد که آن یک، قاتل علی بوده و اینان قاتلان عثمان بوده‌اند!

ازاین فراتر، یافت نشدن زمینهٔ اجتهاد درمورد قاتلان عثمان، بنا به پندار خود وی، تنها دربارهٔ اجتهاد درست مصداق دارد؛ وامّا اجتهاد اشتباه‌آمیز دربارهٔ قتل عثمان هم می‌تواند صدق کند، چنان که ابن حَزْم درموارد دیگر صادق می‌داند.

این مرد دردلیل‌آوری برای اندیشه‌های فاسد خود، درورطه‌ای افتاده که اورا خوش نمی‌آید؛ وآن، دشنام دادن به صحابه با این سخن است: «آنان فاسق وملعون بودند.» این درحالی است که همهٔ هم‌مذهبان وی براین باورند که هرکس صحابه را به کفریا فسق نسبت دهد، گمراه و شایستهٔ تعزیر است. این رأی ازآنِ بسیاری از بزرگان و به صورت مطلق، بدون فرق‌گذاری میان این وآن فرقه یا استثناکردن یکی ازآن‌ها است؛ زیرا ایشان برعدالت همهٔ صحابه همداستانند. ۳۳۴/۱

بنگرید به: الصّارم المسلول علی شاتم الرّسول: ص۵۷۲-۵۹۲؛ الإحکام فی أصول الأحکام: ۶۳۱/۲ [۱۰۲/۲]؛ الشّرف المؤبّد: ص۱۱۲-۱۱۹ [ص۲۳۲-۲۴۷].

(۶۰۱) ابن حَزْم، خود (الفِصَل: ۲۵۷/۳) گوید: «هرکس یکی ازصحابه ﷺ را دشنام دهد، اگرنادان باشد، معذوراست؛ واگرحجّت بروی اقامه شود وبدون عناد به کارخود ادامه دهد، فاسق است، همانند زناکننده وسارق؛ واگردراین کاربا خداوند تعالی ورسولش عناد ورزد، کافراست. عمر ﷺ درحضورپیامبر ﷺ دربارهٔ حاطب که ازمهاجران حاضر دربدربود، گفت: ‹رخصت ده که گردن این منافق را بزنم.› البتّه عمربا کافرشمردن حاطب، خود کافرنشد، زیرا به اشتباه وتأویل چنین گفت. به یقین رسول خدا ﷺ فرموده است: ‹کینه ورزیدن به انصار، نشانهٔ نفاق است.› ونیزبه علی فرمود: ‹جز منافق، کسی به توکینه نمی‌ورزد.›»

و چه بسیارند اجتهادکنندگانی همانند عبدالرّحمان بن ملجم و ابوالغادیه که ابن حَزْم (الفِصَل) ایشان را در اجتهاد اشتباهشان دارای پاداش می‌شمارد. او (الفِصَل: ۱۶۱/۴) گفته است: «ما یقین داریم که معاویه رضی الله عنه و همراهانش اجتهاد خطا کردند و پاداش واحد دارند.» همو (همان: ۱۶۰/۴) معاویه و عمرو بن عاص را از مجتهدان می‌شمارد و می‌گوید: «اینان دربارهٔ جان افراد اجتهاد کردند، همچنان که فتوادهندگان در این باب اجتهاد می‌کنند. مثلاً برخی از صاحبان فتوا، قتل جادوگر را واجب می‌شمرند و برخی نه؛ بعضی روا می‌دارند که فرد آزاد به سبب قتل بَرده قصاص گردد و بعضی نه؛ گروهی قصاص مؤمن به سبب قتل کافر را رخصت می‌دهند و گروهی نه؛ پس اگر نادانی و کوری و خلط مبحث بدون روشن‌بینی نباشد، چه تفاوت است میان این اجتهادها با اجتهاد معاویه و عمرو و جز آن دو؟»

باید دانست که بسی تفاوت است میان فتوادهندگانی که بر اساس ادلّهٔ فتوا به اشتباه افتاده‌اند یا نص و ظاهر، هرچند به حسب فهم خودشان بر ایشان مشتبه گشته یا نزد برخی، دلیل‌هایی به سبب صحّت طریق و یا فراوانی سندها، بر ادلّهٔ گروه دیگر برتری یافته و نیرو گرفته است و طرف مقابل هم ادلّهٔ دیگر را تقویت نموده و هرکس بر پایهٔ نظر خویش فتوا داده است. این‌ها، همه، ناشی از پذیرش دلیل کتاب و سنّت است.

امّا کسانی که با علی علیه السلام نبرد کردند، از این قبیل نبودند. همهٔ امّت اسلام، کتاب گرامی خداوند را پیش رو داشتند و آیات آن را شنیده بودند. در این کتاب آیهٔ تطهیر است
(۶۰۲) که به عصمت پیامبر و برادر همدلش و دختر پاکش و دو نواده‌اش دلالت دارد. نیز در آن، آیهٔ مباهله است که در حقّ ایشان نازل شده و علی به منزلهٔ جان پیامبر به شمار آمده است.
۳۳۵/۱ جز این نیز حدود ۳۰۰ آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل گشته است.[۱] از این گذشته، در

۱. بنگرید به: تاریخ بغداد خطیب: ۲۲۱/۶؛ تاریخ مدینة دمشق ابن‌عساکر [۳۰۹/۱۲]؛ کفایة الطّالب گنجی: ص۱۰۸ [ص۲۳۱]؛ الصّواعق المحرقه: ص۷۶ [ص۱۲۷]؛ تاریخ الخلفاء سیوطی: ص۱۱۵ [ص۱۶۱]؛ الفتوحات الإسلامیّه: ۳۴۲/۲؛ نور الأبصار: ص۸۱ [ص۱۶۴]. مآخذ فراوان دیگر نیز در این باب یافت می‌شوند.

احادیثی که حافظان دقیق واستوار و پیشوایان برجسته روایت کرده‌اند ـ همانان که همواره کتاب‌های «صحیح» و «مسند» را پیش رو دارند ـ حدیث تطهیر و منزلت و بَراءت، یعنی همان بانگ رسا و متواتر نبوی، را توان یافت که صحابه آن‌ها را بر زبان جاری ساخته‌اند و بعد از ایشان هم به تابعین رسیده است.

آیا ممکن است خداوند سبحان در میان مردم، کسی را پاکدامن شمارد و او را از هرگونه ناپاکی و آلودگی بپیراید یا وی را هم‌منزلت با پیامبرگرامی بخوانَد و این را به گوش بندگانش برسانَد یا به نصّ کتاب مقدّسش، محبّت و دوستی خاندان آن پیامبر را که امیرالمؤمنین سرور ایشان است، واجب گردانَد و این دوستی را پاداش آن همه رنجِ گران رسالت بزرگ خاتم قرار دهد و از زبان پیامبرش به این امّت اعلان کند که فرمان بردن از علی به منزلهٔ فرمان بردن از آن پیامبر و نافرمانی‌اش همچون نافرمانی او است[1]؛ و با این همه، مجال اجتهاد برای نبرد با چنین کسی یا کشتن یا تبعید یا دشنام‌گفتنش نزد همگان یا لعن کردنش بر منابر یا تبلیغ ضدّ وی، باقی بمانَد؟ آیا اندیشهٔ آزاد آدمی حکم می‌کند که اجتهاد در چنین مواردی همانند اجتهاد فتوادهندگان و اختلاف ایشان در مورد قتل جادوگر و همانند آن باشد؟

ابن حَزْم، خود (الفِصَل: ۳/ ۲۵۸) گوید: «هر یک از مسلمانان که در برداشت خود دچار خطا گردد، اگر حجّت بروی اقامه نشده و حق برایش تبیین نگشته باشد، معذور و دارای پاداش واحد است، زیرا به دنبال حقیقت بوده و آن را قصد کرده است. چنین کسی اگر عامد نباشد، خطایش آمرزیده می‌گردد؛ زیرا خداوند تعالی فرموده است: ‹بر شما به سبب (۶۰۳)
آن چه به خطا از شما سرزند، گناهی نیست؛ امّا در آن چه [از کارهای ناروا] با عزم دل‌هاتان انجام دهید [گناهکارید].› [احزاب/۵] و اگر مجتهد به صواب رود، دو پاداش دارد؛ یکی برای صوابدیدش و دیگری برای به دنبال حق رفتنش. امّا اگر حجّت بروی اقامه شده و حق برایش روشن

۱. این روایت را حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۳/ ۱۲۱ و ۱۲۸ [۳/ ۱۳۱ و ۱۳۹])؛ و ذهبی (التّلخیص) آورده و آن را صحیح شمرده‌اند.

گشته باشد و بدون معارضه با خداوند تعالی و رسولش صلی‌الله‌علیه‌وآله عناد ورزد، فاسق است؛ زیرا بر خداوند تعالی بی‌پروایی نموده و بر امری حرام اصرار کرده است. نیز اگر عنادش به سبب معارضه با خداوند و رسولش صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد، کافر و مرتد به شمار می‌رود و خون و مالش حلال است. در این باب هیچ تفاوتی میان خطا در امور اعتقادی دین و خطا در فتوا در مسائل گوناگون نیست.»

آیا ممکن است چنان مجتهدان خطاکاری حجّیّت کتاب گرامی خداوند را منکر شده یا آیاتی را که برشمردیم، نپذیرفته باشند یا همهٔ این حجّت‌های قاطع بر ایشان پوشیده مانده و حق بر ایشان فاش نگشته و حجّت بر آنان اقامه نشده باشد و یا اجتهاد و برداشتشان در خود این نصوص هم کارگر افتاده باشد؟

۳۳۶/۱ از این فراتر، چندین سخن از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ نبرد و آشتی با علی رسیده است؛ از جمله:

حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۳/ ۱۴۹ [۳/ ۱۶۱]) با ذکر سند از زید بن ارقم، از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده است که به علی و فاطمه و حسن و حسین فرمود: «من با هر کس که شما با وی نبرد کنید، در جنگم؛ و با هر کس که شما با وی از درِ آشتی درآیید، در آشتی‌ام.» این روایت را ذهبی (التّلخیص) یاد نموده و حافظ گنجی شافعی (کفایة الطّالب: ص۱۸۹ [ص۳۳۱]) از طریق طَبَرانی [المعجم الکبیر: ۳/ ۴۰]؛ خوارزمی (المناقب: ص۹۰ [۱۴۹])؛ و سیوطی (ترتیب جمع الجوامع: کنز العمّال: ۶/ ۲۱۶ [۱۲/ ۹۶]) از طریق تِرمِذی [السّنن: ۵/ ۶۵۶] و ابن ماجه [السّنن: ۱/ ۵۲] و ابن حِبّان [الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبّان: ۱۵/ ۴۳۳] و حاکم آورده‌اند.

نیز آن را خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۷/ ۱۳۷) از زید با این لفظ آورده است: «من در
جنگم با هر کس که با شما بجنگد؛ و در آشتی‌ام با هر که با شما در صلح باشد.» همین (۶۰۴)
روایت را حافظ ابن عساکر (تاریخ مدینة دمشق: ۴/ ۳۱۶) آورده است. نیز آن را حافظ گنجی شافعی (کفایة الطّالب: ص۱۸۹ [ص۳۳۰]) از طریق تِرمِذی؛ ابن حَجَر (الصّواعق المحرقه: ص۱۱۲

[ص۱۸۷]) ازطریق تِرمِذی وابن‌ماجه وابن‌حِبّان وحاکم؛ ابن‌صَبّاغ مالکی (الفصول المهمّه: ص۱۱ [ص۲۵])؛ محبّ‌الدّین طبری (الرّیاض النَّضِره: ۱۸۹/۲ [۱۳۶/۳])؛ وسیوطی (ترتیب جمع الجوامع: کنزالعمّال: ۱۰۲/۷ [۶۴۰/۱۳]) ازطریق ابن‌ابی‌شَیبه وتِرمِذی وطَبَرانی وحاکم وضیاء مَقْدِسی (المختاره) روایت نموده‌اند.

همچنین ابن‌کَثیر (البدایة والنِّهایه: ۳۶/۸ [۴۰/۸]) روایت یاد شده را با لفظ نخست، از ابوهریره، ازطریق نَسائی ازحدیث ابونُعَیم فَضل بن دُکَین؛ وابن‌ماجه ازحدیث وکیع، هر دو ازسفیان ثوری روایت کرده‌اند.

همین روایت را با لفظِ «من دشمنِ آن کسم که با تو دشمنی کند ودوستِ آن کسم که با تو دوست باشد.» احمد بن حنبل (المسند: ۴۴۲/۲ [۱۸۷/۳])؛ حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۱۴۹/۳ [۱۶۱/۳])؛ خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۲۰۸/۴)؛ وحافظ گنجی شافعی (کفایة الطّالب: ص۱۸۹ [ص۳۳۱]) ازطریق احمد روایت کرده‌اند. ـ وی این حدیث را صحیح خوانده است. ـ نیزمتّقی هندی (کنزالعمّال: ۲۱۶/۶ [۹۷/۱۲]) آن را ازطریق احمد وطَبَرانی و حاکم روایت کرده است.

محبّ‌الدّین طبری (الرّیاض النَّضِره: ۱۸۹/۲ [۱۳۶/۳]) ازابوبکر صدّیق، با ذکر سند روایت کرده است: «رسول خدا ﷺ را دیدم که خیمه‌ای برپا نموده، برکمانی عربی تکیه کرده بود، حال آن که درخیمه، علی وفاطمه وحسن وحسین نیزبودند. پس فرمود: ‹ای گروه مسلمانان! من با هرکس که با اهل این خیمه ازدرِآشتی درآید، درآشتی‌ام؛ وبا هرکه با (۶۰۵)
ایشان بجنگد، درجنگم؛ وهرکه آنان را دوست بدارد، دوست می‌دارم. هیچ کس آنان را دوست نمی‌شمارد، مگرآن که نیک‌بخت وپاک‌زاد باشد؛ وهیچ کس ایشان را دشمن نمی‌شمارد، مگرآن که تیره‌بخت وناپاک‌زاد باشد.›»

۳۳۷/۱ حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۱۲۹/۳ [۱۴۰/۳]) ازجابربن عبدالله، با ذکر سند روایت کرده است: «ازرسول خدا ﷺ شنیدم که درحالی که بازوی علی بن ابی‌طالب را دردست

داشت، فرمود: ‹این، فرمانروای نیکان وکشندهٔ بدکاران است؛ هرکه یاری‌اش کند، پیروز است وهرکه یاری‌اش را فروگذارد، به خود واگذاشته می‌شود.› وصدایش را به این کلمات کشش داد.» همین حدیث را ابن‌طَلحهٔ شافعی (مطالب السَّؤول: ص۳۱) ازابوذر، با این لفظ آورده است: «راهبرنیکان وکشندهٔ کافران ... .» این حدیث را ابن‌حَجَر (الصّواعق المحرقه: ص۷۵ [ص۱۲۵]) ازحاکم؛ واحمد زَینی دَحْلان (الفتوحات الإسلاميّه: ۲/ ۳۳۸ [۲/ ۳۴۲]) روایت کرده‌اند.

دامنهٔ این احادیث بسیارگسترده است که خود، به مجلّدات پرحجم دامن می‌گسترَد.

ازاین فراتر، رسول‌خدا ﷺ همواره درمیان صحابهٔ خویش دربارهٔ آن نبرد میان علی وکسانی که به پندار ابن‌حَزْم، به اجتهاد معاویه وعمروبن عاص وهمراهانشان وارد آن شده بودند، سخن می‌گفت وهم صحابه وهم فرمانده‌شان، ولیِّ پاک‌دامن خداوند، را فرمان می‌داد که با آنان بجنگند وبه نبرد برخیزند. به اقتضای حال، چنین مطلبی برهیچ یک از صحابه پوشیده نبوده است. اکنون به نمونه‌هایی ازاین تبلیغ نبوی بنگرید[1]:

حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۳/ ۱۳۹ [۳/ ۱۵۰]) و ذهبی (التّلخیص) از ابوایّوب انصاری، با ذکرسند روایت کرده‌اند که رسول‌خدا ﷺ به علی بن ابی‌طالب فرمان داد که با پیمان‌شکنان و ستم‌پیشگان و از دین بیرون‌شدگان به نبرد برخیزد.

همین روایت را حافظ گنجی شافعی (کفایة الطّالب: ص۷۰ [ص۱۶۸]) آورده است.

(۶۰۶) حاکم (المستدرک علی الصّحیحین: ۳/ ۱۴۰ [۳/ ۱۵۰]) ازابوایّوب، با ذکرسند روایت کرده است: «ازرسول‌خدا شنیدم که به علی فرمود: ‹با پیمان‌شکنان و ستم‌پیشگان و ازدین بیرون‌شدگان می‌جنگی.›»

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۸/ ۳۴۰؛ ۱۳/ ۱۸۷) وابن‌عساکر[تاریخ مدینة دمشق: ۱۲/ ۳۶۷]

---

۱. به رعایت اختصار، همهٔ طریق‌های این اخبار را که بدان دسترسی یافته‌ایم، نیاورده‌ایم. بحث وافی در این باب، در مجلّد سوم خواهد آمد.

از امیرالمؤمنین عليه‌السلام با ذکر سند روایت کرده‌اند: «رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مرا فرمان داد که با پیمان‌شکنان و ستم‌پیشگان و از دین بیرون‌شدگان بجنگم.»

حَمُّوئی (فَرائِد السِّمطَین: باب پنجاه و سوم [۲۷۸/۱])؛ و سیوطی (ترتیب جمع الجوامع: کنز العمّال: ۳۹۲/۶ [۱۱۲/۱۳]) همین حدیث را روایت کرده‌اند.

حاکم و ابن‌عساکر (ترتیب جمع الجوامع: کنز العمّال: ۳۹۱/۶ [۱۱۰/۱۳]) با ذکر سند از ابن‌مسعود روایت کرده‌اند: «رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بیرون شد و به منزل امّ‌سَلَمَه درآمد. علی آمد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: ‹ای امّ‌سَلَمَه! به خداوند سوگند که این، پس از من، کشندهٔ پیمان‌شکنان و ستم‌پیشگان و از دین بیرون‌شدگان است.›»

حَمُّوئی (فَرائِد السِّمطَین: باب پنجاه و چهارم [۲۸۴/۱]) با دو طریق از سعد بن عُباده، از علی، با ذکر سند روایت کرده است: «من فرمان یافته‌ام که با پیمان‌شکنان و ستم‌پیشگان و از دین بیرون‌شدگان بجنگم.»

بیهقی (المحاسن و المساوئ: ۳۱/۱ [ص۴۴ و ۴۵]) و خطیب خوارزمی (المناقب: ص۵۲
و۵۸ [ص۸۶]) از ابن‌عبّاس روایت کرده‌اند: «رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به امّ‌سَلَمَه فرمود: ‹این علی بن ۳۳۸/۱
ابی‌طالب، گوشتش گوشت من و خونش خون من است. نسبت او با من، همان نسبت (۶۰۷)
هارون است با موسی؛ با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد بود. ای امّ‌سَلَمَه! این، فرمانروای مؤمنان و سرور مسلمانان و جایگاه دانش من و جانشینم و دروازهٔ راه‌یافتن به سوی من است. او برادرم در دنیا و آخرت است که در مرتبهٔ عالی بهشت، با من همراهی می‌کند. علی پیمان‌شکنان و ستم‌پیشگان و از دین بیرون‌شدگان را می‌کُشد.›»

حمُّوئی (فَرائِد السِّمطَین: باب بیست و هفتم و بیست و نهم [۳۳۲/۱ و ۱۵۰]) به سه طریق؛ حافظ گنجی شافعی (کفایة الطّالب: ص۶۹ [ص۱۶۸])؛ و متّقی هندی (کنز العمّال: ۱۵۴/۶ [۶۰۷/۱۱]) از طریق حافظ عقیلی، همین روایت را آورده‌اند که در آن به جای «جایگاه دانش من»، «گنجینهٔ دانش من» آمده است.

شیخ الإسلام حمُّوئی (فَرائِد السَّمطَین [۲۸۲/۱]) از ابوایّوب، با ذکر سند، از طریق حاکم روایت کرده است: «رسول خدا ﷺ مرا فرمان داد که با پیمان‌شکنان و ستم‌پیشگان بجنگم.» همو از طریق دیگر، از غیاث بن ثَعْلبه، از ابوایّوب، این حدیث را روایت کرده و غیاث گفته است: «ابوایّوب این سخن را در روزگار خلافت عمر بن خطّاب ابراز نمود.»

حمُّوئی (فَرائِد السَّمطَین: باب پنجاه و سوم [۲۸۰/۱]) از ابوسعید خُدْری روایت کرده است: «رسول خدا ﷺ ما را فرمان داد که با پیمان‌شکنان و ستم‌پیشگان و از دین بیرون شدگان بجنگیم.» گفتیم: «ای رسول خدا! ما را فرمان دادی که با اینان بجنگیم؛ امّا همراه چه کسی؟» فرمود: «همراه علی بن ابی‌طالب.»

ابن عبدالبَرّ (الإستیعاب [۱۱۱۷/۳]، در حاشیهٔ الإصابه: ۵۳/۳) گفته است: «از حدیث علی و حدیث ابن مسعود و حدیث ابوایّوب انصاری، روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمان جنگ با پیمان‌شکنان و ستم‌پیشگان و از دین بیرون شدگان را داد.»

شاید همین مقدار سبب شود که خوانندگان به حقّ آشکار ایمان آورند و تنها این پرسش باقی مانَد که سخن درست در بارهٔ معاویه و عمرو بن عاص کدام است. برای (۶۰۸) یافتن پاسخ باید به کلمات این دو در میان صفحات کتاب‌های تاریخ مراجعه کرد. ما سخن بازشناسندهٔ حق از باطل را در شرح حال عمرو بن عاص و نیز در وارسی احوال معاویه در مجلّد دهم خواهیم آورد.

این بود چکیدهٔ سخن دربارهٔ اندیشه‌های ابن حَزْم و گمراهی‌ها و سخنان بی دلیل او. به تعبیر خود وی، اگر نادانی و نابینایی و آمیختگی به جهل، مانع نشود، از این سخنان دانسته می‌شود که دیدگاه عمومی در باب گمراهی ابن حَزْم کدام است؛ حال آن که هرگز نمی‌توان همهٔ این دانشوران، اعمّ از مالکی‌ها و جز آن‌ها یا هم‌روزگارانش و آیندگانش، را به حسادت و کین‌ورزی متّهم نمود. کتاب او، الفِصَل، برترین دلیل برای اثبات صواب بودن همین دیدگاه است.

ابن خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۳۷۰/۱ [۳۲۷/۳]) گوید: «ابن حَزْم بسیار به دانشوران پیشین ناسزا می‌گفت و از آنان عیب‌جویی می‌نمود و کمتر کسی بود که از زبان او در امان باشد.» ۳۳۹/۱
ابن عریف گفته است: «زبان ابن حَزْم و شمشیر حَجّاج، همانند هم بودند؛ زیرا فراوان بزرگان را ناسزا می‌گفت؛ و از همین رو، دل‌ها از او رمیده و بیزار بود. نیز آماج نقد فقیهان زمان خویش قرار گرفت و ایشان بر کینه‌ورزی‌اش همداستان شدند و سخنش را انکار می‌نمودند و همگی به گمراهی‌اش حکم می‌کردند و او را می‌نکوهیدند و شاهان زمانه را از فتنهٔ وی بر حذر می‌داشتند و عامّه را از نزدیک شدن به او و فراگیری از وی نهی می‌کردند. به همین سبب، شاهان او را می‌راندند و از سرزمین‌های خود دورش می‌کردند؛ تا آن گاه که به سرزمین لَبْلَه[1] درآمد و در غروب یکشنبه، دو روز مانده به پایان ماه شعبان سال ۴۵۶ در همان جای درگذشت.»

«پس آیا آن کس را که عذاب بر وی محقّق گشته، توانی از آتش رهانید؟» [زمر/۱۹]

۱. جایی بوده در اندلس.

(۶۰۹)
۳۴۰/۱

مفاد حدیث غدیر

امید که تاکنون هیچ شکّی در صدور حدیث غدیر از زبان مقدّس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باقی نمانده باشد. امّا دربارهٔ دلالت این حدیث بر امامت مولای ما امیرالمؤمنین علیه‌السلام باید گفت که در هرچه شک کنیم، در این موضوع شک نتوان کرد که لفظ مولی در این جا تنها بر همان چیزی دلالت می‌نماید که مراد ما است؛ خواه در این معنا دارای وضع لغوی صریح باشد و خواه به نحو مجمل و با اشتراک معانی دیگر، بر آن دلالت نماید؛ و نیز خواه از قرائن نشان دهندهٔ معنای مورد نظر ما خالی و خواه آمیخته به این قرائن باشد. دلیل ما این است که در آن اجتماع بزرگ، حاضران همین معنا را دریافتند و نیز در روزگاران بعد، کسانی که به گفتار ایشان در علم لغت استناد می‌شود، بدون هیچ گونه اختلافی، همین برداشت را داشته‌اند. همین برداشت و دریافت در زمان‌های بعد نیز میان شاعران و ادیبان تا روزگار ما استمرار داشته؛ و همین، حجّتی است قاطع برای معنایی که ما اراده می‌کنیم.

طلیعهٔ اینان، مولامان امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، آن جا که در پاسخ نامه‌ای از معاویه، ضمن ابیاتی که فرستاد ـ آن‌ها را خواهید شنید ـ این بیت است:

رسول خدا [ولایتی چون] ولایت خویش را در روز غدیر خمّ، برای من، بر شما ثابت و مقرّر فرمود.

نیز حَسّان بن ثابت که در رویداد غدیر خمّ حضور داشت، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رخصت خواست که این حدیث را جامهٔ شعر بپوشانَد و در ضمن آن، گفت:

پس گفت: «یا علی! به پا خیز که من تو را پس از خود به عنوان امام و هادی برگزیدم.»

(۶۱۰) و از ایشان، صحابی بزرگ، قیس بن سعد بن عُبادهٔ انصاری است که گوید:

علی، امام ما و امام دیگران است. این را قرآن آورده است.

روزی که پیامبر گفت: «هر که من مولای اویم، این (=علی) مولای او است.» و این گفتهٔ پیامبر، امری بس مهم و خطیر است.

محمّد بن عبدالله حِمْیَری هم سروده است:

منصوب کردن او به خلافت از سوی خدا و بهترین آفریدگان در روز غدیر خمّ را به فراموشی سپردند.

نیز عمرو بن عاص که او هم در زمرهٔ صحابه است، گوید:

۳۴۱/۱ چه بسیار سفارش‌های ویژه‌ای که از مصطفی در بارهٔ علی شنیدیم!

و به روز خمّ، بر منبری برآمد و دستور خدا را رسانْد، در حالی که همراهان هنوز کوچ نکرده بودند.

پس از سوی خدا، فرمانروایی مؤمنان را بدو سپرد و او را خلیفهٔ خویش قرار داد.

در حالی که دست علی در دست او بود، به دستور خدای بی‌همتای والا، آشکارا ندا داد

و گفت: «هر که من مولای اویم، علی هم امروز برای وی نیکو ولیّی است.»

کمیت بن زید اسدی (شهید در ۱۲۶) گفته است:

و در آن روز درختان بزرگِ سایه‌گستر، درختان بزرگِ سایه گستر غدیر خمّ، ولایت وی را آشکارا بیان کرد؛ اگر از پیامبر فرمان می‌بردند.

ولی مردمان، آن را [به دنیا] سودا کردند و من هیچ کالای پُربهای فروخته شده‌ای چون آن ندیدم [که چنین ارزان از دست رود].

سیّد اسماعیل حِمْیَری (د. ۱۷۹) اشعار فراوانی در این باب دارد که خواهد آمد. از جمله، سروده است:

به خاطر آن [مزیّت‌های ویژه] بود که پروردگارش او را به عنوان وصیّ و پشتیبان بهترین آفریدگان برگزید.

در خمّ، در کنار غدیر [= آبگیر] بایستاد و بار سفر بینداخت و پیمودن راه را وانهاد.

زیر درختان سایه‌گستر را برای وی روبیدند. آن گاه، بر منبر برآمد؛ منبری که از جهاز شتران برپا شده بود.

به هنگام چاشت، در جمع حاجیان ندا داد و آن‌ها را بخوانْد. پس کوچک و بزرگ پیش او آمدند. در حالی که دست حیدر در دستش بود و به روشنی او را به آنان نشان می‌داد، گفت:

«هلاکه هرکه من مولای اویم، این علی نیز مولای او است، و این حکمی است که هیچ ناروایی و ستمی در آن راه ندارد.» (۶۱۱)

[آن گاه، پرسید:] «آیا پیام [خدا] را رساندم؟» گفتند: «آری!» پس گفت: «همگان شاهد باشند [و گواهی دهند]؛ چه آنان که حاضرند و چه آنان که غایبند [و این خبر بدیشان خواهد رسید].

حاضران‌تان، این خبر را به غایبان برسانند؛ و [بالاتر این که] پروردگار شنوا و بینایم را بر این امر، گواه می‌گیرم.

پس برخیزید که همه باید به فرمان فرمانروای آسمان‌ها با او، به عنوان امیر بر خود، بیعت کنند.»

پس برخاستند و به نشان بیعت، کف بر کف وی زدند؛ ولی پیامبر از انکار [قلبی] و ناخشنودی‌شان بیمناک گشت.

پس گفت: «بارخدایا! دوستارش را دوست بدار! و با دشمن و ناسپاس وی، دشمنی ورز.

کسانی را که یاری‌اش را فروگذارند، فروگذار؛ و آنان را که یاری‌اش کنند، یاور باش.»

و دعای مصطفی را چگونه می‌بینی؟ آیا مورد اجابت [حق] است یا بی‌ارزش چون غبار پراکنده در فضا؟

ای دومینِ مصطفی! و ای آن که به روز غدیر، مردم در بارهٔ [خلافت] وی به گواهی گرفته شدند؛ تو را دوست دارم!

نیز عَبْدی کوفی، از شاعران سدهٔ دوم، در بائیّهٔ بلند خویش گفته است:

واقعهٔ غدیر خمّ، آن‌ها را از دست درازی به خلافت، بازدارنده‌ای بسنده بود، آن گاه که احمدِ هدایت‌گر بر فراز جهاز شتران برآمد.

۳۴۲/۱ و در حالی که گروهی از مردم نزدیک وی قرار داشتند و برخی نزد وی جای گرفته بودند و گروه دیگری گوش فراداده و در انتظار سخن گفتنش بودند، گفت:

«ای علی! به پا خیز که من فرمان یافته‌ام [پیام خدا را] ابلاغ کنم و پیام‌رسانی زیبندهٔ من است.

من [اعلام می‌کنم:] علی را به عنوان راهنما و پیشوا و سرور [امّت] پس از خود، منصوب کرده‌ام و همانا علی بهترین [پیشوای] منصوب است.»

پس [ای علی!] آنان با تو بیعت کردند در حالی که دست‌هایشان به سوی تو دراز بود، ولی از روی قلب و اندیشه‌ای برگشته از تو.

و هم استاد بزرگ زبان و ادب عرب، ابوتَمّام (د. ۲۳۱) در رائیّه‌اش چنین سروده است:

به روز غدیر، اهل حقیقت، [خورشید] حق را در آسمانی صاف، بدون هیچ حجاب و پرده‌ای به روشنی مشاهده کردند.

در آن جا، رسول خدا از سفر بازایستاد و ایشان را بخواند، تا به نیکی‌ها نزدیکشان سازد و از زشتی‌ها دورشان نماید.

بازوان علی را برافراشت و به آنان اعلام کرد: «او ولیّ و مولای شما است. آیا به این حقیقت، آگاهی دارید؟»

پیامبر، صبح و شام، این حقیقت را برای آن گروه بیان کرد؛ همان گروهی که کینه توزی صبح و شام راهشان می‌بُرد.

از سویی پیامبر، در راه تثبیت حقّ علی آشکار و صریح سخن می‌گفت[1]؛ و از سوی دیگر، آن گروه [کینه‌توز] آشکارا سرگرم غصب و ربودن حقّ وی بودند.

(۶۱۲) گروهی از برجستگان دانش و ادب که از قواعد لغت پا فرانمی‌نهند و به وضع الفاظ، نیک آشنایند و در بیان و شعر خویش جز به صحّت زبان نمی‌گشایند، نیز از همین معنا تبعیّت کرده‌اند؛ همچون: دِعْبِل خُزاعی، حِمّانی کوفی، امیر ابوفِراس، علم الهدی مرتضی، سیّد شریف رضی، حسین بن حجّاج، ابن‌رومی، کَشاجم، صنوبری، مفجّع، صاحب بن عَبّاد، ناشئ صغیر، تَنُوخی، زاهی، ابوالعلاء سروی، جوهری، ابن‌علویه، ابن‌حَمّاد، ابن‌طباطبا، ابوالفرج، مِهیار، صولی[2] نیلی، فَنْجَکِردی، و دیگر استوانه‌های ادب و لغت. همین خطّ سیر در طول زمان تا روزگار ما استمرار داشته؛ چندان که هیچ پژوهنده‌ای نمی‌تواند همهٔ اینان را به خطا متّهم نماید، حال آن که ایشان، خود مأخذ لغت برای پژوهشگران و مرجع ادب برای امّت اسلام به شمار می‌روند.

---

۱. در متن «فکان لهم جَهرٌ» و در اعیان الشیعه «فکان له جَهرٌ» آمده که همین درست است و ترجمه بر این پایه صورت گرفت. (ن.)

۲. درستِ آن «عودی» است که به ابن‌عودی معروف گشته و شرح حالش در بخش شاعران سدهٔ ششم خواهد آمد. در چاپ دوم کتاب و پس از آن «صولی»؛ و در چاپ نخست نجف نیز «صوری» آمده که نادرست است. (غ.)

دراین میان، بسیاری ازافراد را می‌توان یافت که ازاین لفظ همین معنا را برداشت کرده وگرچه بدان شعرنگفته‌اند، درگفتارصریح خویش به آن لب گشوده‌اند ویا این معنا ازمضمون کلامشان آشکارگشته است. ازجملهٔ آنان، ابوبکروعمربن خطّاب هستند که نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند وتهنیت‌گویان، با وی بیعت نمودند وگفتند: «ای زادهٔ ابوطالب! مولای هرمرد وزن مؤمن گشتی.»[1] کاش می‌دانستم کدام یک ازمعانی مولی که تطبیق آن برمولای ما ممکن است، تا آن روزسابقه نداشته که درآن رویداد
۳۴۳/۱ تحقّق یافته وآن دونزد وی آمده‌اند تا به سبب اتّصافش به آن صفت تازه، به وی تبریک گویند. آیا معنای یاری ودوستی درنظربوده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام همواره بدان متّصف بوده، ازهمان هنگام که همراه یارخود، حضرت مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله ازپستان ایمان شیر نوشید؟ آیا معانی دیگرمراد بوده که درچنین جایگاهی مصداق ندارند؟ به خداوند سوگند! نه آن ونه این معانی، هیچ یک درمیان نبوده؛ بلکه آن دوتن نیزهمان معنایی را برداشت کرده‌اند که همهٔ حاضران دریافته‌اند، یعنی ولایت داشتن برآن دووهمهٔ مسلمانان، بیش ازحدّی که خودشان برخویشتن ولایت دارند. وبرهمین معنا بودکه آن دوبا علی بیعت کردند وبه وی شادباش گفتند.

(۶۱۳) ازجملهٔ این کسان حارث بن نُعمان فِهْری ـ یا جابرـ بودکه خداوند ازوی انتقامی زودهنگام ستانْد، آن گاه که نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد وگفت: «ای محمّد! ما را فرمان دادی که شهادتین برزبان رانیم ونمازوزکات وحج بگزاریم. سپس به این هم رضایت ندادی ودو بازوی پسرعمویت را برگرفتی واورا برما برتری بخشیدی وگفتی: ‹هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیزمولای او است.› ... .» حدیث او درصفحات ۲۳۹-۲۴۷ گذشت. آیا با عنایت به این معناکه مستلزمِ برتری دادنِ علی بود واین کافرحسدورزبرداشت کرد وشک ورزیدکه این فرمان ازخداوند است یا ناشی ازخاصّه‌بخشیِ رسول خدا، بازمی‌توان گفت که آن دومعنا یا امثال آن‌ها اراده شده بوده است؟

---

۱. حدیث تهنیت با سندها وتفاصیلش در صفحات ۲۷۰-۲۸۳ گذشت.

باور من این است که وجدان آزاد خوانندگان حکم می‌کند که چنین چیزی روا نیست. وجدان آزاد تصریح می‌کند که معنای مورد نظر، همان ولایت مطلقی بوده که قریشِ [جنگ‌افروزِ] ویرانگر دربارهٔ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله هم بدان ایمان نیاوردند، مگر پس ازآن که آیات روشن خداوند برایشان فائق آمد وبرهان‌های قاطع نمایان گشت و نبردهای ویرانگر درگرفت و یاری و پیروزی از جانب خداوند دررسید و مردم، دسته دسته به دین خدا گرویدند. اکنون ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام برای ایشان بسیار سنگین‌تر و ناپذیرفتنی‌تر بود؛ چندان که حارث بن نُعمان آن را آشکارکرد و خداوند هم به سختی از وی انتقام ستانْد، اگرچه دیگران این باورشان را پوشیده نگاه داشتند.

ازهمین کسان، گروهی‌اند که درمیدانگاه کوفه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمده، گفتند: «سلام برتو ای مولای ما!» امام فرصت را برای آگاه کردن شنوندگان ازمعنای صحیح مناسب دید و فرمود: «شما گروهی ازعربید؛ من چگونه می‌توانم مولای شما باشم؟» گفتند: «ما ازرسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که درروزغدیرخمّ فرمود: ‹هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیزمولای اواست.›»[1]

خوانندگان می‌دانند ولایتی که برعرب ـ همانان که به فرمانبری ازهرکسی تن نمی‌دهند ـ گران جلوه می‌کرده، دوستی و یاری و دیگرمعانیِ دراین ردیف نبوده؛ بلکه ریاست فائقه‌ای بوده که ایشان بدان تن نمی‌داده‌اند، مگربه سببی که برایشان ایجاب‌آور باشد. و این، همان است که امیرالمؤمنین علیه السلام درحضورآن جمع، آشکارساختنش را
۳۴۴/۱ خواستارشد وآنان پاسخ دادند که چنین معنایی را ازنصّ رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت کرده‌اند.

(۶۱۴) این معنا برزنان پرده‌نشین هم پوشیده نبوده است. درصفحهٔ ۲۰۸ اززَمَخْشَری (ربیع الأبرار) به نقل از دارِمیّهٔ حجونیّه آوردیم که معاویه از وی پرسید که چرا امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست می‌دارد وبا خود او دشمنی می‌کند. دارِمیّه چند سبب را

۱. بنگرید به: همین مجلّد (ص۱۸۷-۱۹۱) که سند و متن این حدیث را آوردیم.

برای معاویه برشمرْد؛ از جمله آن که رسول خدا در روز غدیر خمّ که او هم حضور داشته، ولایت علی را اعلان نموده است. آن گاه، سبب دشمنی‌اش با معاویه را چنین ذکر کرده که او با کسی که در کار [خلافت] از وی سزاوارتر بوده، به نبرد برخاسته و آن چه را از آنِ وی نبوده، خواستار شده است. معاویه هم این دریافت وی از حدیث را ناپذیرفتنی نشمرد.

پیش از همهٔ این‌ها باید به گواه خواهی امیرالمؤمنین عليه‌السلام و حجّت‌آوری‌اش به حدیث غدیر در میدانگاه کوفه تمسّک نمود که در صفحات ۱۶۶-۱۸۵ از سندها و طریق‌های صحیح و متواتر آن یاد نمودیم. این ماجرا هنگامی رخ داد که دربارهٔ خلافتش با وی به ستیز برخاستند وگروهی او را متّهم می‌نمودند این سخن را خود وی برساخته که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله او را بر دیگران برتری بخشیده است؛ چنان که در صفحات ۱۸۳ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۴ و ۳۰۹ گذشت. برهان‌الدّین[1] حَلَبی (السّیرة الحلبیّه: ۳۰۳/۳ [۲۷۵/۳]) گوید: «وی پس از آن که خلافت به او رسید، در پاسخ به کسانی که در این امر با وی ستیز نمودند، به این حدیث احتجاج نمود.»

آیا با این حال، معنای معقولی برای مولی جز آن چه گفتیم، متصوّر است؛ حال آن که این معنا همان است که خود علی عليه‌السلام و صحابهٔ گواهی دهنده برای او و حتّی پوشانندگان این گواهی تا هنگامی که به بلای رسواکننده دچار گشتند و نیز مخالفانی که به سبب آن گواهی دهانشان بسته شد، در نظر داشتند؟ اگر چنین بود، با احراز معنای دوستی و یاری، چه شاهدی برای او در این اختلافات اقامه شد؛ حال آن که این دو معنا دیگر مسلمانان را هم در برمی‌گرفت؟ البتّه می‌توان گفت مراد، یاری و دوستی در حدّی است که آن را وصف خواهیم نمود؛ و این، همان معنای مطلوب اولویّت است.

---

۱. درستِ آن، نورالدّین است؛ چنان که در شرح حال وی در شمارهٔ ۳۱۰ از دانشوران روایت کنندهٔ حدیث غدیر گذشت. (غ.)

کسی که احتجاجات افراد امّت را از روزگار آغازین تاکنون در میان متون مطالعه کرده باشد، نیک درمی‌یابد که ایشان جز همان معنایی را که ما برای اثبات امامت مطلق امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نظر داریم، اراده نمی‌کرده‌اند؛ و آن، عبارت است از اولویّت بر هر کس در جان و مالش، خواه در امر دین و خواه در امر دنیا. این همان شأنی است که برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و جانشینان برحقّ او، محقّق بوده است. دریافتن کامل این معنا را به توان وگسترهٔ بررسی پژوهندگان وامی نهیم و این سخن را به تبیین آن درازا نمی‌بخشیم.

(۶۱۵) مَفْعَل به معنای اَفْعَل

امّا این که لفظ مَولَی در لغت معادل اَولیٰ [= دارای اولویّت] باشد یا یکی از معانیِ آن ۳۴۵/۱ باشد، مستند به دلیل‌هایی است که از آن میان، همین کافی است که مفسّران و محدّثان در تفسیر سخن خداوند در سورهٔ حدید گفته‌اند: «امروز نه از شما فدیه‌ای پذیرند و نه از کافران. جایگاهتان آتش است؛ آتش مولای شما است و بد سرانجامی است.»[1] برخی مولی را در این آیه، تنها به معنای اَولیٰ دانسته و برخی یکی از معانی آن را چنین شمرده‌اند. اینان از گروه نخستند:

۱. ابن عبّاس.

در تفسیر فیروزآبادی (ص۲۴۲ [ص۴۵۸]) آمده که ابن عبّاس در تفسیرش این سخن را آورده است.

۲. کلْبی[2].

فخر رازی (التّفسیر الکبیر: ۸/ ۹۳ [۲۹/ ۲۲۷]) این مطلب را از کَلْبی [التّسهیل لعلوم التّنزیل: ۴/ ۹۷] نقل کرده است.

۳. فرّاء یحیی بن زیاد کوفی نحوی (د. ۲۰۷).

رازی (التّفسیر الکبیر: ۸/ ۹۳) آن را از وی نقل نموده است.

---

۱. ﴿فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ.﴾ [حدید/ ۱۵]

۲. محمّد بن سائب، مفسّر و نسب‌شناس (د. ۱۴۶ در کوفه).

۴. ابوعُبَیده مَعْمَر بن مُثَنّیٰ بصری (د. ۲۱۰).

رازی (التّفسیر الکبیر: ۹۳/۸) این سخن را از او نقل نموده و شاهدآوری‌اش به این بیت لَبید را یاد کرده است:

آن گاو کوهی چنان شد که می‌پنداشت که هر دو فرجش[1]، پس و پیشش، سزاوارتر و أولَی به ترس است [و نمی‌دانست خطر از کدام سو متوجّه او است].

نیز شیخ ما، مفید (رسالة فی معنی المولی [مصنّفات الشّیخ المفید: ۳۷/۸])؛ شریف مرتضی (الشّافی فی الإمامه [۲۶۹/۲]) به نقل از کتابش غریب القرآن ـ همراه شاهدآوری‌اش به بیت لَبید ـ نقل نموده‌اند؛ و نیز شریف جرجانی (شرح المواقف: ۲۷۱/۳ [۳۶۱/۸]) در ردّ گفتار صاحب متن [= المواقف] سخن ابوعُبَیده را حجّت آورده است. (۶۱۶)

۵. اخفش اوسط ابوالحسن سعید بن مَسْعَدهٔ نحوی (د. ۲۱۵).

سخن او را فخر رازی (نهایة العقول) آورده و شاهدآوری‌اش به بیت لَبید را یاد نموده است.

۶. ابوزید سعید بن اوس لغوی بصری (د. ۲۱۵).

سخن وی را صاحب الجواهر العبقریّه آورده است.

۷. ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل بخاری (د. ۲۱۵[2]).

وی (الصّحیح: ۲۴۰/۷ [۱۸۱۵/۴]) این قول را بیان نموده است.

۸. ابن قُتَیبه (د. ۲۷۶).

شرح حال او در صفحهٔ ۹۶ گذشت.

او (القُرْطَین: ۱۶۴/۲) این بیان را ابراز نموده و به بیت لَبید استشهاد کرده است.

---

۱. «فرج» در این جا، به معنای دو شکاف میان دو دست و دو پای حیوان که یکی از معانی لغوی «فرج» است، به کار رفته است. این بیت لبید، شبیه این مصرع از حافظ است: «دَد و دامت کمین از پیش و از پس» (ن.)

۲. درست آن ۲۵۶ است. (غ.)

۹. ابوالعبّاس ثَعْلب احمد بن یحیی نحوی شَیبانی (د. ۲۹۱).

قاضی زوزنی حسین بن احمد (د. ۴۸۶) (شرح المعلّقات السّبع [ص۱۰۶]) در شرح آن
۳۴۶/۱ بیت لَبید گفته است: «ثَعْلب بر آن است که مولی در این بیت، به معنای اولی است؛ همانند این آیه: ‹جایگاهتان آتش است؛ آتش اولی بر شما است.›» [حدید/۱۵]

۱۰. ابوجعفر طبری (د. ۳۱۰).

وی (جامع البیان: ۱۱۷/۹ [مج۱۳/ج۲۷/۲۲۸]) این قول را ابراز نموده است.

(۶۱۷) **۱۱. ابوبکر انباری محمّد بن قاسم لغوی نحوی (د. ۳۲۸).**

وی (مشکل القرآن) این معنا را آورده است. شریف مرتضی (الشّافی فی الإمامه [۲۷۲/۲]) این معنا را از او نقل کرده و شاهدآوری‌اش به بیت لَبید را یاد نموده است. نیز ابن بِطْریق (العُمْده: ص۵۵ [ص۱۱۳]) از او همین معنا را نقل کرده است.

۱۲. ابوالحسن رُمّانی علی بن عیسی ـ مشهور به وَرّاق ـ نحوی (د. ۳۸۴/۳۸۲).

فخر رازی (نهایة العقول) این معنا را از وی نقل نموده است.

۱۳. ابوالحسن واحدی (د. ۴۶۸).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۱۱ گذشت.

وی (الوسیط [۲۴۹/۴]) گوید: «در آیهٔ ‹جایگاهتان آتش است؛ آتش مولای شما است.› مراد این است که به سبب گناهانی که انجام داده‌اید، آتش بر شما اولویّت دارد؛ یعنی ولیِّ شما است، زیرا زمام کارتان را در دست دارد، پس از هر چیز دیگر بر شما اولی است.»

۱۴. ابوالفرج ابن‌جوزی (د. ۵۹۷).

شرح حال او در صفحهٔ ۱۱۷ گذشت.

او (زاد المسیر [۱۶۷/۸]) این معنا را از ابوعُبَیده نقل نموده و آن را پسندیده است.

۱۵. ابوسالم محمّد بن طَلحهٔ شافعی (د. ۶۵۲).

وی (مطالب السَّؤول: ص۱۶) این مطلب را آورده است.

۱۶. شمس‌الدّین سبط ابن‌جوزی حنفی (د. ۶۵۴).

او (تذکرة الخواصّ: ص۱۹ [ص۳۲]) این معنا را ابرازکرده است.

۱۷. محمّد بن ابی‌بکر رازی. (۶۱۸)

اوکه صاحب کتاب مختارالصّحاح است، درغریب القرآن ـ در۶۶۸ ازتألیف آن فراغت یافته است. ـگوید: «مولی یعنی اولی به چیزی و از چیزی. درآیهٔ ‹جایگاهتان آتش است؛ آتش مولای شما است.› مولی به همین معنا است. درلغت، مولی به هشت وجه به کار رود که اولی یکی ازآن‌ها است.»

۱۸. تفتازانی (د. ۷۹۱).

او (شرح المقاصد: ص۲۸۸ [۲۷۳/۵]) این معنا را ازابوعُبَیده نقل کرده است.

۱۹. ابن‌صَبّاغ مالکی (د. ۸۵۵).

شرح حال او درصفحهٔ ۱۳۱ گذشت.

وی (الفصول المهمّه: ص۲۸ [ص۴۲]) اولی را ازمعانی مولی برشمرده که درکتاب گرامی خداوند یاد شده است.

۲۰. جلال‌الدّین محمّد بن احمد مَحَلِّی شافعی (د. ۸۵۴[1]). ۳۴۷/۱

او (تفسیرالجلالَیْن [ص۷۲۱]) این معنا را آورده است.

۲۱. جلال‌الدّین احمد خُجَندی.

درتوضیح الدّلائل علی ترجیح الفضائل ازوی چنین نقل شده است: «مولی بر چند معنا اطلاق می‌شود، ازجمله: اولی؛ وآن دراین آیه آمده است: ‹جایگاهتان آتش است؛ آتش مولای شما است.›؛ یعنی اولی بر شما است.»

---

۱. در چاپ جدید مرکزالغدیر۸۶۴ آمده است.(م.)

۲۲. علاءالدّین قُوشچی (د. ۸۷۹).

وی (شرح التّجرید [ص۴۷۷]) این معنا را یاد کرده است.

۲۳. شهاب‌الدّین احمد بن محمّد خَفاجی حنفی (د. ۱۰۶۹).

او این معنا را در حاشیهٔ تفسیر بیضاوی یاد نموده و به بیت لَبید استشهاد کرده است.

(۶۱۹) **۲۴. سیّد امیر محمّد صَنعانی.**

وی (الرّوضة النّدیّه شرح التّحفة العلویّه [ص۱۵۸]) این سخن را به نقل از فقیه حُمَید مَحَلِّی ابراز نموده است.

۲۵. سیّد عثمان حنفی مکی (د. ۱۲۶۸).

او (تاج التّفاسیر: ۲/ ۱۹۶ [۲/ ۱۸۲]) این سخن را عرضه کرده است.

۲۶. شیخ حسن عِدوی حمزاوی مالکی (د. ۱۳۰۳).

او (النّورالسّاری، حاشیهٔ صحیح بخاری: ۷/ ۲۴۰) گفته است: «‹[جایگاهتان آتش است؛] آتش مولای شما است.› یعنی به سبب کفر و شک ورزیدنتان در دین، آتش از هر جایگاه دیگر، بر شما اولی است.»

۲۷. سیّد محمّد مؤمن شِبْلَنْجی.

او (نورالأبصار: ص۷۸ [ص۱۶۰]) این معنا را ذکر کرده است.

و امّا از جملهٔ گروه دوم [که اولی را یکی از معانی مولی دانسته‌اند]:

۲۸. ابواسحاق احمد ثَعْلبی (د. ۴۲۷).

او (الکشف و البیان) گوید: «‹جایگاهتان آتش است؛ آتش مولای شما است.› یعنی آتش همراهتان است و اولی و سزاوار است که جایگاهتان باشد.» آن گاه، بیت لَبید را ذکر کرده است.

۲۹. ابوحَجّاج یوسف بن سلیمان شَنْتَمَرِی (د. ۴۷۶).

وی (تحصیل عین الذّهب[1]: ۲۰۲/۱) این مطلب را در ذیل آن بیت لَبید ذکرکرده و به آیهٔ گرامی قرآن هم استشهاد نموده است.

۳۰. فرّاء حسین بن مسعود بَغَوی (د. ۵۱۰).

او (معالم التّنزیل [۴/ ۲۹۷]) این سخن را یاد نموده است.

۳۱. زَمَخْشَری (د. ۵۳۸). (۶۲۰)

وی (الکشّاف: ۲/ ۴۳۵ [۴/ ۴۷۶]) این معنا را ذکر نموده و بیت لَبید را شاهد آورده و سپس گفته است: «شاید هم مراد، یاری کننده باشد ... .» ۳۴۸/۱

۳۲. ابوالبقاء محبّ‌الدّین عُکبَری بغدادی (د. ۶۱۶).

وی (إملاء ما منّ به الرّحمن: ص۱۳۵ [۲/ ۲۵۶]) این معنا را یادکرده است.

۳۳. قاضی ناصرالدّین بیضاوی (د. ۶۹۲[2]).

آن را در تفسیرش (۲/ ۴۹۷ [۲/ ۴۶۹]) یاد نموده و بیت لَبید را شاهد آورده است.

۳۴. حافظ‌الدّین نَسَفی (د. ۷۰۱/ ۷۱۰).

او (التّفسیر [۴/ ۲۲۶]، چاپ شده در حاشیهٔ تفسیر خازن: ۴/ ۲۲۹) این معنا را ذکرکرده است.

۳۵. علاءالدّین علی بن محمّد خازن بغدادی (د. ۷۴۱).

این سخن را در تفسیرش (۴/ ۲۲۹) ابرازکرده است.

۳۶. ابن سَمین احمد بن یوسف حَلَبی (د. ۸۵۶[3]).

او (الدّرّ المصون فی علم الکتاب المکنون) گفته است: «در آیهٔ ‹[جایگاهتان آتش است؛] آتش

---

۱. پانوشتی است برکتاب سیبویه.

۲. در چاپ جدید مرکزالغدیر ۶۸۵ آمده است. (م.)

۳. در چاپ جدید مرکزالغدیر ۷۵۶ آمده است. (م.)

مولای شما است.» ممکن است مولی مصدر باشد؛ یعنی دارای ولایت شما؛ و شاید هم به معنای مکان ولایت باشد؛ و نیز ممکن است که معنایش اولی باشد؛ همانند این که گفته شود: «وی مولای او است.»»

(۶۲۱) **۳۷. نظام‌الدّین نیشابوری.**

این معنا را در غرائب القرآن [۱۳۰/۲۷] در حاشیهٔ تفسیر رازی آورده است.

۳۸. شِرْبینی شافعی (د. ۹۷۷).

آن را در السّراج المنیر (۲۰۰/۴ [۲۰۸/۴]) یاد نموده و به بیت لَبید استشهاد کرده است.

۳۹. ابوالسُّعود محمّد بن محمّد حنفی قسطنطینی (د. ۹۷۲[1]).

این معنا را در إرشاد العقل السّلیم إلی مزایا القرآن الکریم [۲۰۸/۸] در حاشیهٔ تفسیر رازی (۷۲/۸) یاد نموده و آن گاه، دیگر معانی را آورده است.

۴۰. شیخ سلیمان جمل.

این مطلب را در پانوشتش بر تفسیر الجلالَیْن، با نام الفتوحات الالهیّه [۲۹۰/۴] که در ۱۱۹۸ از تألیف آن فراغت جسته، یاد کرده است.

۴۱. مولا جارالله الله‌آبادی.

وی (حاشیهٔ تفسیر بیضاوی) گوید: «مولی مشتق است از ‹اولی›، با حذف حرف زاید.»

۴۲. محبّ‌الدّین افندی.

آن را در شرح بیت لَبید، در کتابش تنزیل الآیات علی الشّواهد من الأبیات [ص۲۰۱؛ چاپ شده] به سال ۱۲۸۱ یاد نموده است.

۳۴۹/۱ اگر اینان که همه از پیشوایان ادبیّات و لغت هستند، «اولی» را از معانی لفظ «مولی» نمی‌دانستند، هرگز روا نبود که با آن، آیهٔ یاد شده را تفسیر کنند.

---

۱. در چاپ جدید مرکز الغدیر ۹۸۲ آمده است. (م.)

وامّا بیضاوی [أنوارالتّنزیل: ۴۶۹/۲] پس از ذکر معنای یاد شده، گفته است: «حقیقت ‹مولاکم› این است: ‹جایگاه شما؛ چنان جایگاهی که گویند شایستهٔ شما است.› این همانند آن است که گفته شود: ‹هو مئنة الکرم› یعنی جای آن دارد که دربارهٔ او گویند: ‹انّه الکریم› [همانا وی کریم است]. نیز معنای دیگر ‹مولاکم› این است: ‹مکان نزدیک شما.› و این از ‹وَلْی› به معنای قرب و نزدیکی برگرفته شده است. معنای دیگر آن، چنین است: (۶۲۲)
‹یاور شما.› البتّه این که آتش انسان را یاوری کند، نظیر این سخن شاعر است: ‹سلام و درود میان ایشان، ضربتی دردناک است!› همچنین دیگر معنای آن این است: ‹عهده‌دار شما است؛ همچنان که شما در دنیا، عهده‌دار فراهم کردن زمینه‌های آن بودید.›»

این سخن بیضاوی بدان معنا نیست که مولی دارای حقیقت لغوی در این معانی است ـ چنان که دربارهٔ معنای «اولی بکم» در آغاز بدان تصریح نمود ـ؛ بلکه مراد وی آن است که حاصل معنای مولی در این آیه یکی از این‌ها است. مؤیّد این مطلب آن است که عبارت «اولی بکم» را در آغاز آورده و بیت لَبید را که جز این، معنایی را برای آن محتمل ندانسته، شاهد گرفته و سپس تعبیر «جایگاه شما» را ذکر نموده است. این هم مؤیّد سخن ما است که وی برای همهٔ آن معانی، مواردی را ذکر کرده تا آن‌ها را در ذهن ما جایگزین نماید؛ امّا برای معنای اولی چنین نکرده و به جای ایجاد قرابت لغوی برای آن، با مقدّم داشتنش و نیز استشهاد به بیت لَبید، آن را برتری بخشیده و در حقیقت، از جنبهٔ قصد و اراده، آن را تأکید نموده است. آن چه در تفسیر نَسَفی آمده نیز به همین مطلب نزدیک است.

خازن [التّفسیر: ۲۲۹/۴] گوید: «‹[جایگاهتان آتش است؛] آتش مولای شما است.› بدین معنا است که ولیِّ شما است. برخی گفته‌اند: ‹مراد این است که به سبب گناهان پیشینتان، آتش به شما اولی است، یعنی عهده‌دار شما است، چرا که کارتان را به عهده گرفته و شما به آن تسلیم گشته‌اید؛ پس از هر چیز به شما اولی است.› برخی هم گفته‌اند: ‹مراد این است که مولی و یاوری برایتان نیست؛ زیرا هر که آتش مولای او باشد، دیگر مولایی ندارد.›»

این که او مولی را به ولیّ تفسیر نموده، با مطلب مورد نظر ما منافات ندارد؛ زیرا مسلّم است که ولیّ و مولی در برخی معانی برهم منطبق هستند؛ و از جملهٔ آن‌ها، معنای اولی به امر است که به خواست خداوند توضیح آن خواهد آمد. پس این دو، تنها در تعبیر متفاوتند و در حقیقت، تغایری ندارند. آن چه خازن از این پس شرح داده، تنها برای نزدیک کردن این معانی به ذهن است؛ چنان که پیش‌تر گفتیم. معنای سومی که آورده، نیز بیان لازمِ معنای ولیّ یا اولی است. پس میان این مطلب و آن چه پیش‌تر وی در تفسیر این لفظ آورْد، منافاتی نیست.

(۶۲۳) آیاتی دیگر نیز هستند که در آن‌ها، مولی به معنای اولی به امر است:

﴿اَنْتَ مَوْلٰنا﴾ در سورهٔ بقره [۲۸۶]. ثَعْلبی (الکشف و البیان [برگهٔ ۹۲]) گوید: «یعنی وی یاور و حافظ و ولیّ و اولی به ما است.»

﴿بَلِ اللهُ مَوْلٰکمْ﴾ در سورهٔ آل عِمران [۱۵۰]. احمد بن حسن زاهد درواجکی در تفسیر خود، مشهور به الزّاهدی، گفته است: «مراد آن است که خداوند اولی به آن است که اطاعت شود.»

۳۵۰/۱ ﴿ما کتَبَ اللهُ لَنا هُوَ مَوْلٰنا وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴾ در سورهٔ توبه [۵۱]. ابوحیّان (التّفسیر: ۵۲/۵) گوید: «کَلْبی گفته است: ‹یعنی از خود ما، در مرگ و زندگی، به ما اولی است.› برخی هم گفته‌اند: ‹یعنی مالک و سرور ما؛ و از این رو، هرگونه که خواهد، رفتار می‌نماید.›» سِجِستانی عُزَیزی (غریب القرآن: ص۱۵۴ [ص۳۱۱]) گوید: «یعنی ولیِّ ما؛ و مولی را هشت وجه است: آزادکننده، آزاد شده، ولیّ، اولی به چیزی، پسرعمو، داماد، همسایه، و هم‌پیمان.»

گفتار رازی دربارهٔ مفاد حدیث غدیر

رازی با گرفتگیِ زبان و مکث، شبهه‌هایی به میان آورده وگاه آن‌ها را فروداده وگاه نشخوار نموده و با فراز و فرود آمدن، آن‌ها را بزرگ‌نمایی کرده است. وی پس از نقل معنای اولی از گروهی، گفته است:

«خداوند تعالی فرموده است: ‹جایگاهتان آتش است؛ آتش مولای شما است و بد جایگاهی است.› دربارهٔ لفظ مولی در این جا چند قول است:

معنای نخست را ابن‌عبّاس آورده است: ‹مولای شما، یعنی بازگشتگاه شما.› تطبیق این معنا چنین است: ‹مولی مکانِ وَلْی است، یعنی قُرب ونزدیکی. پس معنا بدین سان است: آتش مکانی است که به آن نزدیک می‌شوید و به آن می‌رسید.› (۶۲۴)

معنای دوم را کَلْبی آورده که چنین است: ‹مولی یعنی اولی به شما.› سخن زَجّاج و فرّاء و ابوعُبَیده نیز همین است.

باید دانست که این‌ها از باب شرح معنای این کلمه است و نه تفسیر لفظ آن؛ زیرا اگر در لغت، مولی و اولی به یک معنا بودند، آن گاه، به کاربردن هریک به جای دیگری جایز بود و روا بود که گفته شود: ‹فلان کس، مولی مِن (= مولی از دیگری) است.› [همان گونه که جایز است گفته شود: ‹فلان کس، اولی مِن (= اولی از دیگری) است.›؛ و نیز روا بود گفته شود: ‹فلان کس اولای دیگری است.› همان سان که جایز است گفته شود: ‹فلان کس مولای دیگری است.›][1] و از آن جا که چنین کاربردهایی جایز نیست، آشکار می‌شود که این‌ها معنای مولی است و نه تفسیر لفظ آن.

ما بدین سبب این نکتهٔ دقیق را یاد کردیم که شریف مرتضی در استدلال به امامت علی، به این گفته پیامبر علیه‌السلام استناد نموده: ‹هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› و آن گاه، اولی را از معانی مولی برشمرده و در اثبات این مطلب، سخن دانشوران بزرگ علم لغت را در تفسیر آیهٔ ‹مَأْوٰكُمُ النّارُ هِيَ مَوْلٰكُمْ› یاد کرده که مولی به معنای اولی است؛ و چون ثابت شود که ممکن است اولی از معانی مولی باشد، در این جا واجب است که به همین معنا باشد؛ زیرا معانی دیگر مولی در این مورد جا ندارد، چرا که برخی از آن معانی واضحند و نیازمند تصریح

۱. این مقدار از اصل مأخذ برگرفته و افزوده شده است. (غ.)

نیستند، همچون پسرعمو[۱] و یاور ـ در این حال، اطلاق لفظ، بیهوده است ـ؛
۳۵۱/۱ و برخی دیگر منتفی‌اند، همانند آزاد کننده و آزاد شده ـ در این صورت، اطلاق لفظ، نادرست است ـ.

واما ما با دلیل آشکارکردیم که سخن اینان در این جای، از باب ذکر معنا است و نه تفسیر لفظ؛ وبدین سان، استدلال به آن ناکارآمد می‌شود.»

این بود سخن رازی (التّفسیر الکبیر: ۸/ ۹۳ [۲۹/ ۲۲۷]).

همو (نهایة العقول) گفته است:

«اگر مولی به معنای اولی می‌آمد، آن گاه، باید روا بود که هر چه با یکی از این دو همراه گردد، با دیگری نیز همراه شود، حال آن که چنین نیست؛ پس ممکن نیست که مولی به معنای اولی باشد.

(۶۲۵) در تبیین این ملازمه باید گفت: وضع‌کنندهٔ الفاظ، تنها به وضع یکایک آن‌ها برای معانی مفرد می‌پردازد. امّا پس ازآن که هر لفظ برای معنایی وضع شد، چسباندن برخی ازآن‌ها به دیگری، کار عقل است نه کار واضع. مثال: آن گاه که گوییم: ‹انسان حیوان است.› انسان و حیوان، هریک، به حسب وضع، حقیقتی مخصوص را نشان می‌دهد؛ امّا نسبت دادن حیوان به انسان، پس از این که دریافتیم هریک از این دو بر معنای مخصوص خود دلالت می‌کند، به حسب عقل است نه وضع. بدین ترتیب، لفظ ‹اَولیٰ› برای معنایی و لفظ ‹مِن› هم برای معنایی دیگر وضع شده‌اند و وارد کردن آن‌ها برهم به حسب عقل است نه وضع.

چون این مطلب ثابت شد، حال اگر مفهوم لفظ ‹اولی› بدون هیچ کم و زیاد، با

۱. این غفلتی است شگفت؛ زیرا چنان که روشن خواهد شد، رسول‌خدا ﷺ پسرعموی جعفر و عقیل و طالب و خاندان ابوطالب بود، امّا امیرالمؤمنین پسرعموی ایشان نبود، بلکه برادر ایشان به شمار می‌رفت؛ پس اگر از لفظ مولا، «پسرعمو» مراد باشد، این از اموری شمرده می‌شود که مستلزم دروغ است و نه از چیزهایی که درستی‌اش آشکار است.

مفهوم لفظ ‹مولی› یکسان باشد، پس ازآن جاکه عقل به درستیِ همراهیِ مفهوم لفظ ‹مِن› با مفهوم لفظ ‹اولی› حکم می‌نماید، لازم است که مفهوم لفظ ‹مِن› با مفهوم لفظ ‹مولی› نیزبه درستی همراه‌گردد؛ چراکه درستیِ این همراهی، نه میان آن دولفظ، بلکه میان مفهوم‌های آن دواست.

وامّا در تبیین این که درست نیست هرچه بر یکی ازاین دودرآید، بر دیگری هم داخل گردد، گوییم: گفته نمی‌شود: ‹فلان کس مولی ازدیگری است.› امّاگفته می‌شود: ‹اومولی است.› و: ‹آن دومولیان هستند.›؛ حال آن که نتوان گفت: ‹اواولی ـ بدون "مِن" ـ است.› ونیزنتوان گفت: ‹آن دواولیان هستند.› نیزگفته شود: ‹اومولای آن مرد ومولای زید است.›؛ حال آن که نگویند: ‹اواولای آن مرد واولای زید است.› همچنین گویند: ‹آن دواولای دومرد واولای مردان هستند.›؛ امّا نگویند: ‹مولی دومرد ومولی مردان هستند.› نیزگفته شود: ‹اومولای اووتواست.›؛ امّاگفته نشود: ‹اواولای اووتواست.› البتّه نباید ایرادکنند که ‹ما اولاه› به کارمی‌رود؛ زیرا این صیغهٔ تعجّب است، نه افعل تفضیل. ازاین گذشته، آن فعل است واین، اسم؛ وضمیردرآن جا منصوب است ودراین جا، مجرور. پس مسلّم است که نمی‌توان مولی را براولی حمل کرد.»

این بود پایان سخن رازی (نهایة العقول).

بسی جای شگفتی است که بررازی پوشیده مانده باشدکه مشتقّات، درصورت‌های
۳۵۲/۱ لازم ومتعدّی ونیزبه حسب صیغه‌های گوناگون، با یکدیگرمتفاوتند. یگانگی معنا یا ترادف الفاظ، تنها در جوهر معانی است ونه درعوارض آن‌ها که از چگونگی ترکیب
(۶۲۶) وتصریف الفاظ وصیغه‌های آن‌ها پدید می‌آید. پس اختلاف میان مولی واولی مبنی بر لزوم همراهی دومی با «باء» وخالی‌بودن اولی ازآن، ناشی ازصیغهٔ «افعل» دراین مادّه است؛ همان سان که لزوم همراهی با «مِن» نیزبه اقتضای همان صیغه است. بدین ترتیب، مفاد «فلان اولی بفلان» و«فلان مولی فلان» یکسان است؛ یعنی فلان کس نسبت

به دیگران، برآن کس اولی است. به همین سان، افعل، به خودی خود و بدون حرف اضافه، به مثنّا و جمع و ضمیر مثنّا و جمع اضافه می‌شود و گویند: «زید أَفضل الرّجلین.» یا «زید أفضلهما.» و «زید أَفضل القوم.» یا «زید أفضلهم.» امّا آن گاه که پس از آن، مفرد باشد، چنین به کار نمی‌رود و نمی‌گویند: «زید أَفضل عمرو.» بلکه گویند: «زید أَفضل منه.» هیچ خردمندی تردید نمی‌ورزد که در همهٔ این‌ها، معنا یکسان است و همین حال در همهٔ موارد صیغهٔ افعل، همانند اعلم (= داناتر) و اشجع (= دلیرتر) و احسن (= نیکوتر) و اسمح (= بخشنده‌تر) و اجمل (= زیباتر) صدق می‌کند.

خالد بن عبدالله اَزْهَری در باب تفضیل از کتاب التّصریح گوید: «این که بتوان لفظی را در مکان مترادف آن نهاد، آن گاه، صحیح است که مانعی در میان نباشد؛ حال آن که در این جا مانعی هست. این مانع، نحوهٔ کاربرد است؛ زیرا اسم تفضیل با هیچ حرف جرّی جز ‹مِن› همراه نمی‌شود و گاه هم به سبب شناخته بودن، ‹مِن› و مجرورش حذف می‌گردند؛ همچون: ﴿ وَٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰٓ ﴾ [أعلی/۱۷]».

از این گذشته، سخن رازی در همهٔ معانی مولی که او و دیگران ذکر کرده‌اند، صادق تواند بود، از جمله در مورد معنای ناصر (= یاور) که خود وی برای مولی در این جا برگزیده است. روشن است که به جای «او یاور دین خدا است.» نمی‌توان گفت: «او مولای دین خدا است.» عیسی ـ علی نبیّنا وآله و علیه السّلام ـ نفرمود: «مولاهای من در راه خداوند کیانند؟» بلکه فرمود: «یاوران من در راه خداوند کیانند؟» [صفّ/۱۴] و حواریون هم نگفتند: «ما مولاهای خداوندیم.» بلکه گفتند: «ما یاوران خداوندیم.» [صفّ/۱۴]

از دیگر معانی مولی، ولیّ است. مؤمن را ولیِّ خداوند گویند؛ امّا در لغت، مؤمن را مولای خداوند نگفته‌اند. البتّه خداوند را هم ولیّ مؤمنان و هم مولای ایشان گفته‌اند؛ چنان که راغب (المفردات فی غریب القرآن: ص۵۵۵ [ص۵۳۳]) ذکر کرده است.

(۶۲۷) اکنون به یکی از معانی مولی که همگان بر آن اتّفاق دارند، یعنی منعَمٌ علیه (= کسی که بدو نعمت بخشیده‌اند) بنگریم. این معنا هم با اصل مورد نظر رازی سازگار نیست؛ زیرا لازم است که با حرف «عَلیٰ» همراه باشد. پس رازی باید آن را صحیح نشمارد، مگر آن که بگوید در این جا، مولی و مجموع «منعم» و حرف جرّ آن [= «علیه»] با یکدیگر مرادف هستند. امّا وی از ابراز این مطلب دربارهٔ «اولی به» ابا می‌کند، آن هم به سبب توطئه‌ای که در نهان، چیده است!

۳۵۳/۱ همین مطلب در تفسیر همهٔ الفاظ و مشتقّات و بسیاری از مترادف‌ها، به فرض اثبات ترادف، صادق است؛ همچون:

اجحف به = جحفه. (به وی زیان وگزند رسانید.)

اکبّ الله لوجهه = کبّه الله. (خداوند او را بر روی افکنْد.)

احرس به = حرسه. (او را نگاهبانی نمود.)

زریت علیه زریا = ازریت به. (وی را کوچک شمردم و بر او عیب گرفتم.)

نسأ الله فی أجله = انسأ أجله. (خداوند مرگ او را به تأخیر افکنْد.)

رفقت به = ارفقته. (با وی مدارا کردم.)

خرجت به = اخرجته. (او را بیرون آوردم.)

غفلت عنه = اغفلته. (از او غفلت ورزیدم.)

ابذیت القوم = بذوت علیهم. (به ایشان سخن زشت گفتم.)

اشلت الحجر = شلت به. (سنگ را برداشتم.)

رأمت النّاقة ولدها = عطفت علیه. (ماده شتر به فرزندش مهر ورزید.)

اختتأ له = خدعه. (به او نیرنگ زد.)

صلّی علیه = دعا له. (وی را دعا کرد.)

خنقته العبرة = غصّ بالبکاء. (گریه راه گلویش را بست.)

احتنک الجراد الأرض = استولی علیها. (ملخ، زمین را فراگرفت.) در قرآن هم آمده است: ﴿لأحتنکنّ ذرّیّته﴾ [اسراء/۶۲] = استولینّ علیهم. (بر ایشان چیره می‌شوم.) و گفته می‌شود: استولی علیها = غلبه و تمکّن منه. (بر او چیره گشت.)

این‌ها، همه، به یک معنا هستند. نیز گفته شود: «أجحف فلان بعبده.» به معنای «کلّفه ما لایطاق.» (بیش از توانش، بر وی تکلیف نهاد.)

شاه صاحب دربارهٔ حدیث غدیر گفته است: «در سخن پیامبر ﷺ: ‹آیا من بیش از مؤمنان بر خودشان ولایت ندارم؟› مولی از ولایت به معنای حبّ و دوستی مشتق شده است. گویند: ‹اولی بالمؤمنین.› یعنی: ‹أحبّ إلیهم.› (محبوب‌تر نزد مؤمنان.) نیز ‹بصر به› و ‹نظر إلیه› و ‹رآه› (= او را دید.) همه به یک معنایند.»

همین اختلاف در مجموعهٔ الفاظ مترادف که رُمّانی (د. ۳۸۴) در تألیفی جداگانه ـ چاپ شده در مصر به سال ۱۳۲۱ در ۴۵ صفحه ـ فراهم آورده، صادق است و هیچ یک از لغت‌شناسان به سبب این تفاوت در همراهی با برخی حروف، ایرادی قائل نشده‌اند، همچنان که تفاوت‌های دیگر از لحاظ ترکیب هم مورد اشکال قرار نگرفته است. گفته می‌شود: «عندی درهم غیر جیّد.» (= نزد من درهمی تقلّبی است.)؛ امّا جایز نیست که گفته شود: «عندی درهم إلّا جیّد.» نیز گویند: «إنّک عالم.» (= همانا تو دانشوری.)؛ امّا نگویند: «إنّ أنت عالم.» همچنین «إلی» بر ضمیر درآید و «حتّی» درنیاید، با آن که هر دو یک معنا دارند. نیز «أم» و «أو» هر دو، بر تردید دلالت دارند، امّا در ترکیب از چهار (۶۲۸)
وجه با هم متفاوتند. «هل» و «همزه» هم گرچه معنای استفهام دارند، از ده جهت با هم متفاوتند. «حتّی» و «ایّان» (= تا) هم با وجود ترادف معنایی، سه تفاوت دارند. نیز «کم» و «کأیّن» (= چه بسا) معنای واحدی دارند، امّا دارای پنج تفاوتند. «أیّ» و «مَن» (= هر یک) نیز هم‌معنایند، امّا شش فرق دارند. «عند» و «لدن» و «لدی» (= نزدِ) هم با یکدیگر مترادفند، لیکن شش تفاوت دارند.

شاید نظام‌الدّین نیشابوری (غرائب القرآن [۱۳۳/۲۷]) پس از نقل گفتار رازی، به همین تناقض آشکار در سخن رازی اشاره دارد. آن جا که رازی گفته: «بدین سان، استدلال به حدیث غدیر ناکارآمد می‌شود.» او گوید: «این ناکارآمدی جای تأمّل دارد، چنان که پوشیده نیست.»

۳۵۴/۱ **شبههٔ رازی در دیدگاه دانشوران**

این شبههٔ ناراست رازی، بر زباندانان عرب و دانشوران پوشیده نبوده و ایشان پیش و پس از وی، با آن آشنا بوده، امّا باطلش شمرده‌اند. از این رو، ایشان با چنین شبهه‌ای، از اعتقاد به ترادف مولی و اولی روی نگردانده‌اند.

تفتازانی (شرح المقاصد: ص۲۸۹ [۲۷۳/۵]) و قُوشچی (شرح التّجرید [ص۴۷۷]) با لفظ یکسان گفته‌اند:

«گاه از مولی، این معانی اراده شود: آزاد شده، هم‌پیمان، همسایه، پسرعمو، یاور، و اولی در انجام امور. خداوند تعالی فرموده است: ‹جایگاهتان آتش است؛ آتش مولای شما است.› یعنی اولی به شما. این معنا را ابوعُبَیده ذکر کرده است. نیز پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: ‹هر زنی که بدون اجازهٔ مولای خویش ازدواج کند، ... .› مراد، اولی به او و زمامدار وی است. نظیر این کاربرد در شعر بسیار است.

در مجموع باید گفت که کاربرد ‹مولی› به معنای عهده‌دار و زمامدار و اولی در انجام امور، در سخن عرب بسی شایع و از بزرگان لغت عرب فراوان نقل شده است. مراد این (۶۲۹) است که مولی اسمی است به معنای ‹اولی›، و نه صفتی به منزلهٔ آن؛ تا بتوان ایراد گرفت که از صیغه‌های افعل تفضیل نیست و همانند آن به کار نرفته است.»

این دو تن سخن یاد شده را در توجیه حجّت‌آوری به حدیث غدیر برای اثبات امامت ذکر نموده و آن گاه، از جهات دیگر به ردّ آن پرداخته‌اند. این که از این جهت به ردّ استدلال روی نیاورده‌اند، نشان می‌دهد که این وجه را پذیرفته‌اند. شریف جرجانی (شرح المواقف) هم راه آن دو را پیموده و این وجه را پذیرفته و در سخن قاضی عَضُد ـ که هم‌معنا بودن مَفعَل و أفعَل را

دارای قائل نشمرده ـ مناقشه نموده وگفته است: «پاسخ به وی این است که مولی به معنای عهده‌دار و زمامدار و اولی به انجام امور، در سخن عرب بس فراوان است و از بزرگان لغت عرب، بسیار نقل شده است. ابوعبیده گوید: ‹در آیهٔ "آتش مولای شما است." یعنی اولی به شما است.› نیز پیامبر ﷺ فرموده است: ‹هر زنی که بدون اجازهٔ مولای خویش ازدواج کند، ... .› مراد، اولی به او و زمامدار وی است.» [حاشیهٔ سیالکوتی بر شرح المواقف: ۸/ ۳۶۱]

ابن حَجَر (الصّواعق المحرقه: ص۲۴ [ص۴۴]) با همهٔ تعصّبش در ردّ حجّت‌آوری به حدیث غدیر، پذیرفته که «مولی» به معنای «اولیٰ» است؛ امّا به این مناقشه پرداخته که اولویّت همهٔ امور را دربرنمی‌گیرد و تنها شامل برخی از امور است. آن گاه، همین برداشت را به ابوبکر و عمر نسبت داده که گفتند: «مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.» همین مطلب را شیخ عبدالحقّ (اللّمعات) از وی حکایت کرده و نیز شیخ شهاب‌الدّین احمد بن عبدالقادر
۳۵۵/۱ شافعی (ذخیرة المآل) راه او را پیموده و گفته است: «تولّی به معنای ولایت است؛ و ولیّ گاه به معنای دوست است و گاه یاور و گاه اولی به پیروی و نزدیکی. از همین قبیل است سخن خداوند تعالی: ‹همانا مردمی به ابراهیم اولی هستند که از او پیروی کنند.› [آل عِمران/۶۸] و این، همان معنایی است که عمر ﷺ از حدیث دریافت و چون سخن پیامبر ﷺ را شنید، گفت: ‹گوارا باد تو را ای زادهٔ ابوطالب که ولیّ هر مرد و زن مؤمن گشتی.›»

(۶۳۰) پیش‌تر بیان شد که [ابن]انباری (مشکل القرآن) بر آن است که مولی هشت معنا دارد که یکی از آن‌ها اولی به چیزی است. رازی این مطلب را از او و ابوعُبَیده نقل کرده و در نهایة العقول گفته است: «پذیرفتنی نیست که هرکس لفظ ‹مولی› را بر ‹اولی› قابل حمل بداند، دلالت حدیث غدیر بر امامت علی ﷺ را قائل باشد. آیا چنین نیست که ابوعُبَیده و انباری حکم کرده‌اند که مولی معادل اولی است، امّا به امامت ابوبکر ﷺ قائلند؟»[1]

شریف مرتضی [الشّافی فی الإمامه: ۲/ ۲۱۹] از ابوالعبّاس مُبَرَّد نقل کرده است که ولیّ و مولی، در اصل، به معنای اولی و احق هستند.

۱. قول ایشان در امامت برای ما اهمّیّتی ندارد؛ بلکه مهم، تصریحشان بر این معنای لغوی است.

ابونصر فارابی جوهری (د. ۳۹۳) (صحاح اللّغه: ۵۶۴/۲ [۲۵۲۹/۶]) در ذیل مادّهٔ ولی در شرح بیت لَبید گوید: «مراد وی، مکانِ اولی به ترسیدن است.»

ابوزکریّا خطیب تبریزی (شرح دیوان الحماسه: ۲۲/۱ [۹/۱]) در شرح این بیت از جعفر بن عُلبهٔ حارثی:

> ای وای من! از آن بلایی که همراهی زنان [که ناچار از حمایتشان بودیم] و همدستی دشمنان دلاور در «قُرَّی سَحْبَل» بر سر ما آورد!

ولیّ و اولی را از معانی هشتگانهٔ «مولی»[1] برشمرده است. نیز از عمر بن عبدالرّحمان فارسی قزوینی (کشف الکشّاف) در شرح بیت لَبید نقل شده که مراد از «مولی المخافه»، مکانِ اولی به ترسیدن است.

سبط ابن جوزی (تذکرة الخواصّ: ص۱۹ [ص۳۱ و ۳۲]) اولی را از معانی ده‌گانهٔ مولی نزد دانشوران لغت عرب برشمرده است. نیز ابن طَلحهٔ شافعی (مطالب السّؤول: ص۱۶) راهی چنین رفته و «اولی» را در آغاز معانی یاد شده درکتاب قرار داده است. شِبْلَنْجی (نور الأبصار: ص۷۸ [ص۱۶۰]) از او پیروی نموده و این مطلب را به دانشوران اسناد داده است. شرح کنندگان معلّقات سبع [ص۵۴] عبدالرّحیم بن عبدالکریم و رشیدالنّبی نیز در شرح بیت لَبید، گفته‌اند که مراد از «ولیّ المخافه»[2]، اولی به ترس است. (۶۳۱)

با این تفاصیل، آشکار است که سخن صاحب التّحفة الإثناعشریّه (ص۲۰۹) نادرست است که هیچ یک از عرب، «مولی» را به معنای اولی به چیزی، به کار نبرده است. آیا او ۳۵۶/۱ گمان می‌کند که همهٔ این کسان که یاد کردیم، بزرگان ادب پارسی‌اند یا به موارد کاربرد لغت عرب آشنا نبوده‌اند، چندان که شاه صاحب هندی بدان واقف است؟ در این باب، تنها قاضی، وجدان آزاد انسان‌ها است.

---

۱. این معانی عبارتند از: بنده، آقا، پسرعمو، داماد، همسایه، هم‌پیمان، ولیّ، و اولی به چیزی.

۲. به گمان قوی، درستِ آن، «مولی المخافه» است. (ن.)

از همهٔ این‌ها گذشته، این که رازی کاربرد «اولی» به صورت اضافه را مطلقاً نفی نموده، صحیح نیست، زیرا پیش‌تر گذشت که اولی به مثنّا و جمع اضافه می‌شود و در حدیث، اضافه شدنش به نکره هم آمده است. در صحیح بخاری (جزء دهم: ص ۷ و ۹ و ۱۰ و ۱۳ [۲۴۷۶/۶ و ۲۴۷۷ و ۲۴۷۸ و ۲۴۸۰]) با سندهای فراوان و لفظ یگانه از ابن‌عبّاس، از رسول خدا ﷺ روایت شده است: «الحقوا الفرائض بأهلها فما ترکت الفرائض فلأولی رجل ذکر.» (= میراث را به اهل آن بدهید؛ و اگر چیزی باقی مانْد، به نزدیک‌ترین مرد بدهید.) همین روایت را مسلم (الصّحیح: ۲/۲ [۴۲۵/۳]) آورده و احمد بن حنبل (المسند: ۳۱۳/۱ [۵۱۵/۱]) به شکل «فلأولی ذکر» و همو (همان: ۳۲۵/۱ [۵۳۴/۱]) به صورت «فلأولی رجل ذکر» روایت کرده است. نیز همین روایت در النِّهایه فی غریب الحدیث والأثر تألیف ابن‌اثیر (۴۹/۲ [۲۲۹/۵]) به گونهٔ «لأولی رجل ذکر» یاد شده است.

یکی از مؤیّدات برداشت ما از حدیث غدیر، روایتی است از رسول خدا ﷺ که از لحاظ
(۶۳۲) اسلوب و شیوهٔ بیان، با حدیث غدیر بسیار همانند است: «هیچ مؤمنی نیست مگر آن که من در دنیا و آخرت، بیش از خودش بر وی ولایت دارم. اگر خواهید، این آیه را برخوانید: ‹پیامبر بر مؤمنان بیش از خودشان، ولایت دارد.› پس هر مؤمنی که مالی برجای نهد، خویشاوندانش، هر که باشند، از او ارث برند؛ و اگر دَین یا زمینی از خود به جا نهد، به من رسد، که من بدان سزاوارترم.» این روایت را بخاری (الصّحیح: ۱۹۰/۷ [۱۷۹۵/۴]) با ذکر سند آورده است. نیز مسلم (الصّحیح: ۴/۲ [۴۳۰/۳]) با ذکر سند، آن را به این گونه روایت کرده است: «بر زمین هیچ مؤمنی نیست، مگر این که من بیش از همه بر او ولایت دارم. پس هر یک از شما که دَین یا زمینی به ارث نهد، من بدان سزاوارترم.»

سخنی دیگر از رازی

رازی را سخنی دیگر است که در آن، سخت فراز و فرود داشته است. وی (نهایة العقول) گمان برده که هیچ یک از بزرگان نحو و لغت، آمدن مفعل با مفهوم مصدر [میمی] و [اسم] زمان و مکان، به معنای افعل با مفهوم افعل تفضیل را ذکر نکرده است. با مثال‌های گوناگونی که از

متون مختلف دربارهٔ «مولی» به معنای اولی به چیزی، آوردیم، سستی گفتار او و پیروانش به طور کامل آشکار می‌شود؛ پیروانی همچون: قاضی عَضُد ایجی (المواقف [ص۴۰۵])؛ شاه صاحب هندی (التّحفة الإثناعشريّه [ص۲۰۹])؛ کابلی (الصّواقع)؛ عبدالحقّ دِهْلوی (اللّمعات)؛ و قاضی سناء[1] الله الپانی پتی (السّیف المسلول). برخی از اینان چندان در این امر زیاده‌روی کرده‌اند که همهٔ عرب‌زبانان را منکر آن دانسته‌اند. روشن شد که اصل این اشکال مربوط به رازی است ۳۵۷/۱
که آن را به هیچ کس نسبت نداده و سپس اینان کورکورانه از وی پیروی کرده‌اند، شاید که در دلالت حدیث غدیر، بر آن چه امامیّه بدان اعتقاد دارند، خدشه‌ای وارد کنند.

من این گروه را نکوهش نمی‌کنم که چرا به کاربردهای واژگان عربی و سخنان لغت‌شناسان وقوف ندارند؛ زیرا اینان افرادی ناخبره و از عربی بیگانه‌اند؛ از رازی [= منسوب به ری] گرفته تا ایجی [= منسوب به ایج در فارس]؛ و از هندی تا کابلی؛ و از دِهْلوی تا پانی‌پتی. اینان کجا و عرب اصیل کجا؟ ایشان کجا و عربی‌دانی کجا؟ آری؛ (۶۳۳)
تیری که از تیرهای قمار نیست آواز داد![2] چون تورانداز و تیرانداز به هم درآمیزند، در لغت عرب کسانی به داوری می‌نشینند که هیچ جایگاه و مکانتی ندارند:

> هنگامی که بلندپایگان قریش یکایک یاد شوند، تو نه در میان کاروانِ بازرگانی هستی و نه در میان بسیج‌شدگان برای جنگ.

آیا آن گروه فراوان که تصریح کردند لفظ «مولی» گاه به معنای اولی به چیزی می‌آید، به زبان عرب آگاه‌ترند یا اینان که بدون دیدِ روشن، در خطا می‌افتند؟ چگونه چنین نباشد، حال آن که ایشان از سرچشمگان کلام عرب و پیشوایان ادب و خبرگان عربیّت و منابع تفسیرند؟ آیا این کلام روشن ایشان، حجّتی آشکار نیست که گهگاه مفعل به معنای افعل می‌آید؟ پس به چه توجیه، این گروه به انکار مطلق آن روی آورده‌اند؟ آری؛ به زیر کاسه بُوَد نیم‌کاسه‌ای![3]

---

۱. در چاپ جدید مرکز الغدیر، ثناء آمده است. (م.)

۲. این مَثَل را دربارهٔ کسی زنند که به قبیله‌ای افتخار کند که از آن نیست، یا به صفتی خودستایی نماید که در وی یافت نشود. بنگرید به: مجمع الأمثال (۳۴۱/۱). (ن.)

۳. مَثَل عربیِ آن در متن چنین است: «لأمرٍ ما، جَدَع قصيرٌ أنفَه» که به ماجرای دسیسه‌آمیز اشاره دارد. بنگرید به: مجمع الأمثال (۱۹۶/۲). (ن.)

رازی را که بنیادگذار این سفسطه است، همین سخن از ابوالولید بن شُحنهٔ حنفی حَلَبی بس که در روض المناظر[۱۹۹/۲] ـ ضمن بیان رویدادهای سال ۶۰۶ ـ گفته است: «رازی در دانش‌های گوناگون، جز ادب عرب، چیره‌دست بود.» نیز ابوحیّان (التّفسیر: ۱۴۹/۴) پس از ذکر گفتار رازی، گوید: «همانا تفسیر او بیرون از چهارچوب و اصول کلام عرب است و بیشینهٔ آن همانند سخن کسانی است که خود را حکیم می‌نامند.»

شوکانی (فتح القدیر: ۱۶۳/۴ [۱۶۸/۴]) در ذیل آیهٔ «بیم مورز که از گروه ستم‌پیشگان رستی» [قصص/۲۵] گفته است: «رازی را در این مورد، اشکالاتی بس سرد است که شایستهٔ ذکر در تفسیر سخن خداوند نیست و پاسخ آن‌ها بر کسی که اندک دانشی داشته باشد، پیدا است، چه رسد به دانشور کامل.»

(۶۳۴) وامّا دلالت «مفعل» بر زمان و مکان، همانند دلالت «افعل» بر تفضیل، و نیز همچون ویژگی همهٔ مشتقّات، از آثار هیأت کلمه است و نه از خواصّ جوهرِ مادّهٔ آن. این قاعده‌ای است عمومی که به طور غالب می‌تواند معیار باشد، مگر در موردی که خلاف آن از عرب یافت گردد که در آن حال، باید به طور خاص معانی آن‌ها را یافت. اگر برای رازی مسلّم
۳۵۸/۱ گشته که «مولی» به مصدر [میمی] و [اسم] زمان و مکان اختصاص دارد، باید آمدنش به معنای فاعل و مفعول و فعیل را هم انکار کند؛ حال آن که خود، تصریح نموده که مولی به معنای ناصر و معتِق [= اسم فاعل] و معتَق [= اسم مفعول] و حلیف [= صفت مشبّهه بر وزن فعیل] آمده است. نیز همهٔ عرب در این مورد با وی همداستانند که مولی به معنای ولیّ [فعیل] آمده است. همچنین شماری از لغت‌شناسان، این‌ها را در زمرهٔ معانی مولی آورده‌اند: شریک، قریب، محبّ، عتیق (= آزاد شده)، عقید (= هم‌پیمان)، مالک، و ملیک (= مُلک‌دار). از این فراتر، افراد بی‌شماری که قولشان نیز حجّت است و «اولی» را از معانی «مولی» برشمرده‌اند، آن را صفت نمی‌شمارند تا به ایشان اشکال شود که معنای تفضیل خارج از مفاد کلمهٔ مولی است و این دو با هم جمع نمی‌شوند؛ بلکه مرادشان آن است که اسمی است برای این معنا؛ و بدین سان، دیگر خدشه‌ای بر سخنشان وارد نیست.

گیریم که رازی و دنباله‌روان او همانند این کاربرد را در غیر کلمهٔ مولی نیافته‌اند؛ این سبب نتواند بود که کاربرد آن در معنای مولی را هم انکار کنند، به‌ویژه با وجود این همه نصوص که برشمردیم. چه بسا واژه‌هایی که کاربردشان مخصوص یک مادّه است؛ از جمله:

ـ «عِجاف» جمع «اعجف» (= لاغر، ناتوان) است، حال آن‌که جمع افعل بر وزن فِعال نیامده، مگر در همین مادّه؛ چنان که جوهری (الصّحاح [۱۳۹۹/۴])؛ خود رازی (التّفسیر الکبیر [۱۴۷/۱۸])؛ و سیوطی (المُزهر فی علوم اللّغه: ۶۳/۲ [۱۱۶/۲]) بدان تصریح نموده‌اند. در قرآن کریم هم آمده است: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّيٓ أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ﴾ [یوسف/۴۳] «پادشاه گفت: ‹همانا هفت گاو فربه را می‌بینم که هفت گاو لاغر آن‌ها را می‌خورند.›» از همین دست است شعر عرب در مدح سرورِ مضر، هاشم بن عبد مناف:

عمرو والامقام (= هاشم) در حالی که مردمان مکه قحطی‌زده و لاغر بودند، برای مردم خویش، نان خُرد کرد و ترید آماده ساخت.

ـ فعل ماضی مفتوح العین مضاعف متعدّی، همچون رددت و عددت، دارای مضارع مضموم العین است، مگر در سه مادّه که مضارعشان هم مضموم و هم مکسور آمده است؛ و آن‌ها عبارتند از: «شدّ»، «نمّ»، و «علّ». برخی «بثّ» را هم به این تعداد افزوده‌اند. (أدب الکاتب: ص۳۶۱ [ص۳۶۹]) (۶۳۵)

ـ ضمیر مثنّا و جمع در هیچ یک از صیغه‌های اسم فعل نمی‌آید، مگر در «ها» (= بگیر) که گفته شود: «هاؤما»، «هاؤم»، «هاؤنّ». در کتاب حکمت‌مدار خداوند آمده است: ﴿هاؤم اقرؤوا کتابیه.﴾ «بگیرید کتاب [اعمال] مرا بخوانید.» [حاقّه/۱۹]

بنگرید به: التّذکره تألیف ابن هشام؛ و الأشباه و النّظائر فی النّحو سیوطی [۱۱۳/۲].

ـ قاعده آن است که مصدر تفاعَلَ بر وزن تفاعُل آید، مگر در مادّهٔ «تفاوت» که جوهری ۳۵۹/۱
نخست همان را ذکر کرده و سپس از ابن سکّیت، به نقل از بنی کلاب، تفاوَت؛ و از عَنْبَری، تفاوِت را نیز نقل نموده است. از ابوزید، تفاوَت و تفاوِت نقل شده، چنان که در أدب الکاتب (ص۵۹۳ [ص۵۱۰]) آمده است. نیز سیوطی (المُزهر فی علوم اللّغه: ۳۹/۲ [۸۱/۲]) «تفاوت» را با هر سه حرکت نقل کرده است.

ـ قاعده در مضارع از مادّهٔ فعَل که مضارعش مکسورالعین است، آن است که مضموم العین نگردد، مگر در وجَد که بنی عامر مضارعش را مضموم العین خوانده‌اند؛ چنان که در الصّحاح [۵۴۷/۲] آمده و شاعر ایشان، لَبید[1] گفته است:

گر می‌خواستی، دلِ [خسته و] تشنه را با جرعه‌ای [از وصل خویش] سیراب می‌کردی؛
جرعه‌ای که پس از آن، هیچ گاه تشنگان، تشنگی نیابند.

(۶۳۶) ابن قُتَیبه (أدب الکاتب: ص۳۶۱ [ص۳۶۹]) و فیروزآبادی (القاموس المحیط:۳۴۳/۱ [ص۴۱۳]) به همین مطلب تصریح نموده‌اند. نیز در المُزهر (۴۹/۲ [۹۳/۲]) از ابن خالویه (شرح الدّریدیّه) نقل شده است: «در زبان عرب، فعَل یفعُل که فاء الفعل آن واو باشد، یافت نگردد، مگر وجد یجُد.»

ـ اسم فاعل از أفعَلَ بر وزن فاعل نیامده، مگر ابقل (= گیاه برآورد) و أورس (= برگ درآورد) و ایفع (= به بلوغ رسید) که فاعل آن‌ها، باقل و وارس و یافع است. در المُزهر (۴۰/۲ [۷۶/۲]) چنین آمده است. در الصّحاح [۱۸۲/۱] این مورد هم افزوده شده است: عاشب از اعشب؛ گفته می‌شود: اعشبت الأرض (= زمین سبزه‌دار شد).

ـ اسم مفعول از افعلَ بروزن فاعل نیاید، مگر در یک مادّه: أسأمتُ[2] الماشیة فی المرعی (= چهارپا را در چراگاه رها ساختم) که مفعول آن، سائم (= چریده شده) است؛ حال آن که طبق قاعده باید مسئمه[3] گفته شود. خداوند تعالی فرموده است: ﴿فِيهِ تُسِيمُونَ﴾ «در آن، [چارپایانتان را] می‌چرانید.» [نحل/۱۰] که از مادّهٔ اسام یسیم است. این را سیوطی (المُزهر: ۴۷/۲ [۸۸/۲]) گفته است.

همانند این نمونه‌ها از استثناءات زبان عرب را در مخصّص ابن سیده و لسان العرب، فراوان توان یافت که سیوطی در المُزهر (ج۲) چهل صفحه از آن را آورده است.

---

۱. این بیت از جَریر است و نه لَبید و در دیوان جَریر چنین آمده است: «لو شئتَ قد نقعَ الفؤادُ بمشربٍ / یَدعُ الحوائمَ لایَجدنَ غلیلا» و ترجمه بر همین اساس صورت گرفت. بنگرید به: دیوان جَریر، قصیدهٔ ۲۱۳. (ن.)

۲. در متن چنین آمده؛ امّا أَسَمْتُ درست است. (ن.)

۳. در متن چنین آمده؛ امّا مُسامه درست است. (ن.)

پاسخ رازی به این استدلال‌ها

رازی را در پاسخ همهٔ این استدلال‌ها که برشمردیم، جوابی است که از زشتی باطن او حکایت می‌کند. وی (نهایة العقول) گفته است: «وامّا این که از بزرگان لغت نقل شده که مولی به معنای اولی آمده، باید گفت که آنان هیچ دلیلی بر این امر ندارند و همانند این نقل‌ها را نمی‌توان در لغت‌شناسی حجّت شمرد. به باور ما، ابوعُبَیده و اخفش وزَجّاج و علی بن عیسی که در آیهٔ ‹جایگاهتان آتش است؛ آتش مولای شما است.› مولی را به معنای اولی دانسته و به بیت لَبید استشهاد نموده‌اند، دچار سهل‌انگاری گشته‌اند و با تحقیق سخن نگفته‌اند؛ زیرا بزرگانی همچون خلیل و همانندانش، این معنا را تنها در تفسیر همین آیه یا آیه‌ای دیگر به نحو مرسل و بدون سند ذکر نموده‌اند و آن را در مآخذ اصلی لغت یاد نکرده‌اند.» (۶۳۷)

۳۶۰/۱ کاش می‌دانستم چه کسی رازی را آگاه کرده که این بزرگان دچار سهل‌انگاری شده‌اند و راه تحقیق نپیموده‌اند. آیا وی با همهٔ معانی لغوی نقل شده از بزرگان لغت، چنین رفتار می‌کند یا با کلمهٔ مولی حسابی جداگانه دارد؟ آیا جز این است که لغت‌شناسان برای اثبات یک معنا، به بیتی از عرب یا آیه‌ای از قرآن کریم استشهاد می‌کنند؟ آری؛ ایشان نیز همین کار را کرده‌اند.

پس از آن که رازی، خود، این معنا را از بزرگان لغت نقل نموده، چگونه یاد نکردن خلیل و امثال او از این معنا را دلیل تسامح شمرده است؟ شرط درستی یک کلمه آن نیست که در همهٔ کتاب‌ها ذکر شده باشد. آیا رازی در علم لغت، تنها به کتاب العین و امثال آن اکتفا می‌کند؟

از این فراتر، چه کسی شرط کرده که در نقل لغت، باید سند پیوسته و متصّل آورَد؟ آیا بنای اهل لغت، جز بر این است که به بیت شعری یا آیهٔ عزیزی یا حدیث مسلّمی و یا کاربرد شنیده شدهٔ آن لغت استناد می‌کنند؟ آیا رازی شایسته‌تر از اینان

کسی را می‌شناسد که لغت را از ایشان برگیرد؟ و چرا او همین سخن را دربارهٔ دیگر معانی عربی که برایش نقل شده، نمی‌گوید؟ پاسخ من این است: او در این جا هدفی دارد که نمی‌تواند از آن درگذرد.

آیا این مرد برای اثبات معنای لغوی، تنها وجود آن در فرهنگ‌نامه‌ها را دلیل می‌شمارد؟ یعنی اگر آن معنا در تفسیر آیه‌ای یا شرح حدیثی و یا توضیح بیت شعری آمده باشد، نزد وی هیچ بهایی ندارد؟ ما دیده‌ایم که دانشوران در علم لغت، به سخن
(۶۳۸) هر کس که از ادب عرب آگاه باشد، استناد می‌کنند، حتّی اگر دخترکی بیابان‌نشین باشد[1]. نزد بیشینهٔ دانشوران، ایمان و عدالت و بلوغ هم در این جا شرط نیست. قَسْطَلانی (إرشاد السّاری: ۷/ ۷۵ [۱۰/ ۱۵۷]) گوید: «سخن خود شافعی هم در لغت حجّت است.» سیوطی (المُزهر: ۱/ ۷۷ [۱/ ۱۲۹]) گفته است: «قول یکی از اهل لغت هم حجّت است.» همو (همان: ۱/ ۸۳ [۱/ ۱۳۸]) گوید: «از انباری نقل شده است که سخن یک عادل حجّت است و شرط نیست که کسی جز او سخن وی را تأیید کرده باشد.» نیز او (همان: ۱/ ۸۷ [۱/ ۱۴۴]) بر آن است که با نقل یک استاد و حتّی یک عرب‌زبان، لغت ثابت می‌شود. همچنین او (همان: ۱/ ۲۷ [۱/ ۵۹]) از خصائص ابن جنّی، نقل کرده است:

«هر که بگوید لغت جز با نقل شناخته نمی‌شود، به خطا رفته است؛ زیرا گاه لغت با برخی قرائن شناخته گردد. مثلاً فرد با شنیدن این بیت، درمی‌یابد که ‹زرافات› به معنای گروه‌ها است:

قوم إذا الشّرّ أبدی ناجذیه لهم   طاروا إلیه زرافات و وحدانا

مردمی هستند که چون شرّ [= جنگ] بدان‌ها [چنگ و] دندان بنمایاند، گروه گروه و تک‌تک، به سوی آن به پرواز درمی‌آیند.»

همو یاد کرده که لغت با قرینه یا سخنی از شاعری عرب، ثابت می‌شود. این منابع، همگی، در اثبات لفظ مولی موجودند؛ امّا رازی نمی‌داند که لغت با چه ملاکی ثابت

---

۱. بنگرید به: المُزهر: ۱/ ۸۳ و ۸۴ [۱/ ۱۳۹].

می‌گردد وازاین رو، بیهوده وبا لکنت وخروش بی جا سخن می‌گوید. من گمان ندارم که او ۳۶۱/۱
حتّی برای یکی ازپرسش‌های ما دراین باب پاسخی داشته باشد.

گفتیم که رازی برآن است که کتاب العین این معنا را ذکرننموده واین، خدشه‌ای بر اثبات این معنا است. گویا وی فراموش کرده یا خود را به فراموشی زده که درکتاب المحصول فی علم الأصول [۱۹۵/۱] گفته است که قاطبهٔ لغت‌دانان کتاب العین را نامعتبرشمرده‌اند. این را سیوطی (المُزهر: ۴۷/۲ و۴۸ [۷۹/۱]) از رازی نقل کرده است.

من نمی‌دانم مراد ازکتاب‌های اصلی لغت چیست؟ چه کسی می‌تواند این نام را به (۶۳۹)
آن دسته ازفرهنگ‌های لغت که درآن‌ها بیان الفاظ وانطباقشان با معانی آن‌ها درمقام حجّیّت منظوراست، اختصاص دهد وآن دسته راکه درزمینهٔ الفاظ غریب قرآن یا حدیث یا ادب عرب تألیف شده است، ازاین زمره بیرون کند؟ آیا نیّت صاحبان این فرهنگنامه‌ها درصحّت احتجاج به آن‌ها مؤثّراست یا ثقه بودن وچیره‌دستی وتتبّع بسیار ایشان درکاربرد الفاظ، چنین حجّیّتی را سبب می‌شود؟ دیدید که مولی به معنای اولی در کتاب‌های بزرگان وپیشتازان علم وادب آمده است.

مَفْعَل به معنای فَعِیل

اکنون نوبت به بررسی هجوم پُرغوغا و هیاهوآمیز به ادبیّات عرب از جانب شاه ولیّ‌الله صاحب هندی صاحب التّحفة الإثناعشریّه [ص۲۰۹] می‌رسد؛ وچه گران است چنین هجومی برای ادبیّات وملّت عرب! وی چنین پنداشته که دلالت حدیث غدیرتنها هنگامی تمام است که مولی به معنای ولیّ به کاررود؛ وآن گاه، ادّعا نموده که مَفعَل به معنای فَعِیل نیامده است. بدین ترتیب، وی مواردی راکه اهل لغت برای چنین کاربردی تصریح نموده‌اند، ناصحیح شمرده، همچون: ولیّ المرأه، ولیّ الیتیم، ولیّ العبد، ولایت سلطان، وولیّ العهد (= عهده‌دارحکومت پس ازسلطان) که درهمهٔ آن‌ها ولیّ به معنای عهده‌دارامراست.

آری؛ بدین سان، او از سخن فرّاء (د. ۲۰۷) (معانی القرآن [۱۶۱/۲]) و ابوالعبّاس مُبَرَّد غفلت ورزیده که تصریح نموده‌اند ولیّ و مولی در لغت عرب، دارای معنای واحدند. نیز غافل مانده که بزرگان لغت بر این مطلب اتّفاق دارند و آن را در فرهنگ‌نامه‌ها یاد کرده‌اند؛ چنان که در این مآخذ آمده است: مشکل القرآن انباری؛ الکشف و البیان ثَعْلبی [برگهٔ
۹۲] ـ ذیل آیهٔ ﴿أنت مولانا﴾ [بقره: ۲۸۶] ـ ؛ صحاح جوهری (۵۶۴/۲ [۲۵۲۹/۶])؛ غریب القرآن (۶۴۰)
سِجِستانی (ص۱۵۴ [ص۳۱۱])؛ القاموس المحیط فیروزآبادی (۴۰۱/۴ [ص۱۷۳۲])؛ الوسیط فی تفسیر القرآن المجید تألیف واحدی [۴۱۰/۱]؛ الجامع لأحکام القرآن قُرْطُبی (۴۳۱/۳ [۱۵۵/۱۶])؛ النِّهایه فی
غریب الحدیث و الأثر تألیف ابن‌اثیر (۲۴۶/۴ [۲۲۸/۵]) ـ همو گفته است: «از همین باب است ۳۶۲/۱
سخن عمر بن خطّاب به علی: ‹مولای هر مؤمن گشتی.›» ـ؛ و تاج العروس (۳۹۹/۱۰) که در آن، به این آیه استشهاد شده است: «همانا خداوند مولای مؤمنان است و کافران را مولایی نباشد.» [محمّد/۱۱] نیز این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را گواه آورده است: «هر زنی که بدون اجازهٔ مولای خود ازدواج کند، ... .» و همچنین حدیث غدیر را: «هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.»[1]

تأمّلی در معانی مولی

علمای لغت، جز مالک و آزادکننده [که دربردارندهٔ معنای سروری است]، معنای سرور را نیز [به طور مستقل] برای مولی ذکر کرده‌اند؛ همان گونه که برای ولیّ، معنای امیر و سلطان را برشمرده‌اند؛ و نیز ولیّ و مولی را هم‌معنا دانسته‌اند. [پس مولی دربردارندهٔ معنای سرور و امیر است و] این هر دو، همواره دربردارندهٔ معنای اولویّت به امر هستند: امیر در برنامه‌ریزی نظام اجتماعی، اِعمال برخی مقرّرات و قوانین برای تربیت انسان‌ها، و پیشگیری از تجاوز آنان به حقوق یکدیگر، بر افراد جامعه اولویّت دارد؛ همچنان که سرور، در انجام دادن امور مربوط به زیردستانش بر ایشان اولویّت دارد. البتّه قلمرو این دو مفهوم، به تناسب میزان

---

۱. مجال نیست که همه یا عمدهٔ مأخذ بسیار فراوان مربوط را در این جا یاد کنیم، به‌ویژه که رأی شاه صاحب هندی کم‌بها و سست است.

امیری و سروری، متفاوت است؛ مثلاً فرماندار یک شهر بیش از مسؤول دیوان، برتری دارد و کارگزار یک استان، بیش از آن فرماندار از اختیار و قدرت برخوردار است؛ و شاهان و سلاطین از آن همه، قدرتمندترند. بیش‌ترین برتری از آنِ پیامبر صلی الله علیه و آله است که بر همهٔ جهانیان مبعوث گشته و نیز جانشینی که وی برگمارده تا احکام و کیان دین را نگاهبانی کند.

(۶۴۱) ما حتّی اگر به اغماض، بپذیریم که «اولی به چیزی» از معانی مولی نیست، نتوانیم بپذیریم که به این دو معنای اخیر (امیر و سرور) نباشد؛ و برآنیم که در حدیث غدیر، این مفهوم در والاترین سطح و گسترده‌ترین قلمرو به کار رفته است. این پس از آن است که دانستیم هیچ یک از معانی بیست و هفتگانهٔ مولی در حدیث غدیر مراد نیست، مگر آن که مطابق با همین دو معنا باشد. آن معانی بیست و هفتگانه از این قرارند:

۱. پروردگار؛ ۲. عمو؛ ۳. پسرعمو؛ ۴. پسر؛ ۵. خواهرزاده؛ ۶. آزاد کننده؛ ۷. آزاد شده؛ ۸. بنده؛ ۹. مالک[۱]؛ ۱۰. پیرو؛ ۱۱. برخوردار از نعمت؛ ۱۲. شریک؛ ۱۳. هم پیمان؛ ۱۴. مصاحِب؛ ۱۵. همسایه؛ ۱۶. مهمان؛ ۱۷. داماد؛ ۱۸. نزدیک، خویشاوند؛ ۱۹. نعمت بخش؛ ۲۰. هم عهد؛ ۳۶۳/۱ ۲۱. ولیّ و سرپرست؛ ۲۲. اولی به چیزی؛ ۲۳. سرور ـ غیر از مفهوم مالک و آزاد کننده ـ؛ ۲۴. دوستار؛ ۲۵. یاور؛ ۲۶. تدبیرکنندهٔ کار با چاره جویی؛ ۲۷. عهده‌دار کار.

[۱.] از معنای نخست، کفر لازم آید؛ زیرا جز خداوند پروردگاری برای جهانیان نیست.

معنای دوم و سوم تا چهاردهم نیز پذیرفتنی نیست؛ چرا که مستلزم دروغ در حدیث غدیر است.

[۲.] زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله عموی فرزندان برادرِ خود بوده، اگر برادری داشته باشد؛ و امیرالمؤمنین پسر عموی پدرِ آن‌ها است [نه عموی آنها].

[۴.] [۲]پیامبر صلی الله علیه و آله پسر عبدالله بوده و امیرالمؤمنین فرزندِ برادر او، ابوطالب، بوده است.

---

۱. در صحیح بخاری (۵۷/۵ [۱۶۷۱/۴]) ملیک آمده است. قَسْطَلانی (شرح الصّحیح: ۷۷/۷ [۱۶۰/۱۰]) مولا را به معنای ملیک دانسته، زیرا امور مردم را سرپرستی می‌کند. نیز ابومحمّد عینی (عمدة القاری [۱۷۰/۱۸]) آن را چنین شرح کرده است. عِدوی حمزاوی هم (النّور السّاری [۵۷/۷]) دقیقاً همین را گفته است.

۲. معنای سوم «پسرعمو» است که از میان معانی چهارده گانهٔ نخست، با آن که پذیرشش مستلزم دروغ نیست ـ

[۵.] روشن است که این دو، از طریق مادر در نسب اختلاف دارند؛ پس دایی هریک، با دیگری متفاوت است. از این رو علی علیه‌السلام خواهرزادهٔ آن کسی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خواهرزادهٔ او بود، نیست.

[۶.] نیز شما نیک می‌دانید که هرکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آزادش نموده، امیرالمؤمنین دیگر بار آزادش ننموده است.

[۷.] همچنین آن دو، سرورِ همهٔ آزادان از پیشینیان تا پسینیانند؛ پس امکان ندارد که خود، آزادشدهٔ هیچ آدمیزادی باشند.

[۸.] و نسبت دادن بندگی به آن دو را در سبکی و زشتی، به مورد پیشین عطف کنید!

[۹.] همچنین روشن است وصیّ ـ صلوات الله علیه ـ مالک برده‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نبود؛ پس در این جا، نتوان از مولی، معنای مالک را اراده کرد.

[۱۰.] نیز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پیرو هیچ کس، جز خداوند فرستندهٔ خود ـ جلّت عظمتُه ـ نبوده و معنا ندارد که در میان مردم ندا در دهد که هرکس وی پیرو او است، علی هم پیرو او است.

[۱۱.] همچنین هیچ کس نعمت و منّتی بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نداشته، بلکه او بر همهٔ مردم منّت و نعمت دارد؛ از این رو، روا نباشد که معنای برخوردار از نعمت، مراد گردد.

(۶۴۲) [۱۲.] نیز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با هیچ کس در تجارت و جز آن شراکت نجست تا جانشینش هم با او شریک باشد. افزون بر آن که اعلان چنین چیزی از سوی پیامبر ـ اگر شراکتی در کار بوده باشد ـ از امور بی‌ارزش است [پس نمی‌تواند چنین مفهومی از مولی قصد شده باشد]. البتّه تجارت آن حضرت برای امّ‌المؤمنین، خدیجه، در دوران پیش از بعثت، از باب کارگزاری بود و نه شراکت. حتّی اگر این را شراکت بشماریم، وصیّ علیه‌السلام نه در آن سفرها با او همراه بوده و نه در تجارتش سهمی داشته است.

→
زیرا هرکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پسرعموی او باشد، امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز پسرعموی او خواهد بود ـ، ولی به دلایل دیگری که خود مصنّف در ادامه و دربارهٔ معانی دیگر بدان‌ها اشاره می‌کند، پذیرفتنی نیست و نمی‌تواند مقصود باشد. (ن.)

[۱۳.] نیز پیامبر بزرگ با هیچ کس پیمان نبسته تا به سبب آن، عزّت یابد؛ که همانا احترام و عزّت از آنِ خداوند و رسول او و مؤمنان است و همهٔ مسلمانان به سبب او عزّت یافته‌اند. پس چگونه ممکن است که در این جا، مراد همپیمانان باشد؟ اگر هم چنین معنایی مراد باشد، ملازمه‌ای در این باب، میان او و جانشینش نتواند بود.

[۱۴ تا ۱۸.] وامّا مصاحِب و همسایه و مهمان و داماد و نزدیک، خواه نزدیک نسبی و خواه نزدیک مکانی؛ هیچ یک نتواند مراد باشد، زیرا بس سخیف است. این سخافت آن گاه بیش‌تر رخ می‌نماید که به یاد داشته باشیم این سخنان در آن اجتماع پُرهیبت در میان راه و گرمای سوزنده، ادا شد، آن هم هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد تا پیش‌رفتگان بازگردانده شوند[۱] و پس‌افتادگان از آن حضرت در آن محل که هرگز جای منزل گزیدن وی
۳۶۴/۱ نبود، بازداشته شوند؛ زیرا وحی خداوند که با گونه‌ای تهدید همراه بود ـ اگر پیامبر آن امر را ابلاغ نمی‌کرد ـ، او را در آن جا متوقّف نمود و سبب شد که پیامبر صلی الله علیه و آله آن همایش عظیم را برپا نماید، حال آن که سختی سفر و گرمای سوزان و مشقّت و رنج توقّف در آن جا، مردم را تکیده نموده بود، تا جایی که هر یک از آنها ردای خویش را زیر قدم می‌گستردند. در چنان حالتی، پیامبر صلی الله علیه و آله بر منبری از جهاز شتران فراز می‌شود و مردم را از سوی خداوند آگاه می‌سازد که خبر مرگش به او داده شده است و وی مصمّم است که امری را به آنان برساند که بیم دارد با پایان زندگیاش وقت آن بگذرد؛ همان امری که در دین و دنیا از اهمّیّتی سترگ برخوردار است. بسی سخیف است که پس از این همه، پیامبر صلی الله علیه و آله اموری بی‌بها را به ایشان اعلان نماید، از این قرار که هر کس وی مصاحِب یا همسایه یا داماد یا مهمان نزد وی و یا نزدیکِ او ـ به هر یک از آن دو معنا ـ است، علی هم چنین است.
(۶۴۳) سوگند به خدا که ما چنین چیزی را حتّی در بارهٔ انسان‌های سست‌اندیش و کم‌خرد هم

۱. در متن با تسامح «بحبس المقدّم فی السیر» آمده، ولی با توجه به آن چه در ص ۳۳ از متن همین مجلّد گذشت، عبارت را آن گونه ترجمه کردیم. (ن.)

احتمال نمی‌دهیم، چه رسد به آن عقل اوّل و انسان کامل که پیامبر حکمت و خطبه‌پرداز بلاغت بوده است. این، دروغی بس زشت است که ارادهٔ هریک از این معانی به پیامبر اسلام ﷺ نسبت داده شود. به فرض ارادهٔ این گونه معانی، باید دید که این‌ها چه فضیلتی برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شمار می‌روند تا دیگران به او تهنیت و شادباش گویند و سعد بن ابووقّاص در حدیثش[1]، آن را بر شتران سرخ‌موی ترجیح دهد ـ اگر خود از آن برخوردار بود ـ و آن را دوست‌داشتنی‌تر از دنیا و همهٔ آن چه در آن است بداند، حتّی اگر به مانند عمر نوح، عمر کند؟

[۱۹.] و امّا معنای نعمت‌بخش؛ هیچ ملازمه‌ای برقرار نیست که هر کس رسول خدا ﷺ به وی نعمت بخشیده، امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم نعمت‌بخشِ او باشد؛ بلکه به ضرورت روشن است که چنین نیست. مگر مقصود این باشد هر که پیامبر ﷺ با دین و هدایت و تهذیب و ارشاد و عزّت در دنیا و نجات در آخرت، نعمتبخش وی باشد، علی علیه‌السلام نیز در همهٔ این موارد، نعمتبخش او است؛ چرا که جانشین وی و آشکارکنندهٔ [حقایق] از جانب او و نگاهدار شریعت و تبلیغگر دین او است و به همین سبب، خداوند با وی دین را کمال بخشیده و با این اعلان آشکار، نعمت را تمام فرموده است. پس این معنا در این حالت، از معنای امامت که ما در پی آنیم جدا نیست و تنها با معانی‌ای که ما در پی اثبات آنها هستیم، برابری میکند.

[۲۰.] و امّا هم‌عهد؛ لاجرم مراد از آن، بستن معاهداتی با برخی قبائل برای صلح یا یاری متقابل است. پس معنا ندارد که امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز هم عهد آنها باشد؛ جز این که او در همهٔ کرده‌ها و نکرده‌های پیامبر، تابع او است [پس با این توضیح، می‌توان گفت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز هم عهد آنها است]؛ در این صورت همهٔ مسلمانان در این ویژگی با امیرالمؤمنین علیه‌السلام برابرند و معنا ندارد که پیامبر تنها از او یاد کند، آن هم با آن اهتمام وصف

۱. به همین مجلّد (ص۳۸-۴۱) بنگرید.

شده. مگر آن که اراده شود که علی علیه‌السلام در آن معاهدات که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای
سامان‌بخشی سلطنت اسلامی و حفظ دولت از فروپاشی با آشوبها و هرج و مرج منعقد ۳۶۵/۱
کرده، نقش داشته است. پس او نیز مانند خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌تواند در آن معاهدات دخالت
کند. همچنین می‌توان گفت مراد آن است که علی نیز دارای همان اوصاف و ویژگی‌های
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ چنان که گاه تعبیر «عقید الکرم» و «عقید الفضل» به معنای کریم و فاضل
به کار رود؛ هر چند با تکلّفی که ذوق عربی آن را نمی‌پذیرد. آن گاه، مفهوم سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله
این است: «هرکس نزد وی، من دارای فضائلی هستم، باید دربارهٔ علی نیز این باور را (۶۴۴)
داشته باشد.»

پس در این صورت معنای هم‌عهد با آن معنا که ما از مولی قصد می‌کنیم، نزدیک است. نزدیکترین وجه به صواب آن است که از هم‌عهد، پیمان‌هایی اراده شود که پیامبر با مسلمانانی که با وی بیعت نمودند، بسته بود؛ درگردن نهادن به دینش و تلاش در راه مصالح آن و دفاع از آن. پس مانعی نیست که از لفظ مولی، هم‌عهد بدین معنا قصد شود؛ چرا که عبارت دیگری است از آن که گفته شود: «علی جانشین و امام پس از من است.»

[۲۴ و ۲۵.][۱] مولی به معنای دوستار و یاور

اگر این دو معنا برای مولی منظور گردد، لاجرم مراد، برانگیختن مردم به دوستی و یاوری علی است که از مؤمنان به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و حامیان او بوده؛ و یا هدف، فرمان دادن به علی علیه‌السلام برای دوست داشتن مؤمنان و یاری آن‌ها است. در هریک از این دو حالت نیز این جمله یا خبری است و یا انشائی.

احتمال نخست، یعنی خبردادن از وجوب محبّت علی بر مؤمنان، امری بیهوده

---

۱. همان گونه که در پی می‌آید، جناب مؤلف در بررسی معانی «مولی» به ترتیب پیش نمی‌روند و بحث از آن معانی را اندکی پس و پیش کرده‌اند. مناسب بود که معنای ۲۲. اولی به چیزی، در انتها و پس از گفت و گو دربارهٔ معانی دیگر یاد شود؛ چنان که معلوم است. (ن.)

است و امری نادانسته نزد آنان نبوده که تبلیغ نشده باشد تا پیامبر در آن هنگام به تبلیغ آن امر شود، و سستی در این تبلیغ، به منزلهٔ تبلیغ نکردن هیچ چیزی از رسالت تلقی شود ـ چنان که در صریح قرآن حکیم آمده است. ـ و مردم به سبب آن بازداشته شوند و به خاطر آن، چنان اجتماع پرهیبتی در آن موقعیّت سخت و قرارناپذیر منعقد گردد و آن گاه [پس از انجامش] دین به آن کامل شود و با آن نعمت تمام گردد و پروردگار خشنود شود، چنان که گویی چیزی جدید آورده شده است و آن چه که پیش تر نبوده و مسلمانان نمی‌دانسته‌اند، تشریع گشته؛ و سپس آن شادباشگویان این گونه به او شادباش گویند: «مولای من و هر مرد و زن مؤمن گشتی.» در حالی که این رفتار نشاندهندهٔ پدید آمدن امری عظیم در آن روز بود که گوینده پیش از آن هنگام، آن را نمی‌دانسته است. چه طور این گونه نباشد، در حالی که تا پیش از آن، در لحظه‌های شب و اطراف روز، ایشان این سخن خداوند تعالی را برمی خوانده‌اند: «مردان و زنان مؤمن، برخی دوست و یاور برخی دیگرند.» [توبه/ ۷۱] و نیز این سخن خداوند را قراءت می‌نموده‌اند: «جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند.» [حجرات/ ۱۰] این آیه نشان می‌دهد که مؤمنان باید همانند برادران، به هم مهرورزند. ما شأن پیامبر بزرگ خود را برتر از تبلیغ چنین مطلب بیارزشی همانند این می‌دانیم؛ و خداوند حکیم را از این گونه بیهوده‌گری های شبیه این منزّه میدانیم.

(۶۴۵) احتمال دوم، یعنی انشاء کردن وجوب دوستی و یاوری علی با آن سخن، که این نیز در بیارزشی، دست کمی از احتمال اوّل ندارد؛ زیرا تا آن روز امری نبوده که انشاء نشده باشد و حکمی که تشریع نشده باشد تا نیاز به بیان انشائی آن باشد، چنان که دانستید. از این
۳۶۶/۱ گذشته، بنا بر این دو احتمال، آن حضرت ﷺ باید می‌فرمود: «هر که مولای من است، مولای علی نیز هست، یعنی دوستار و یاورش ـ یا باید باشد ـ .» پس این هر دو احتمال، از مفاد این لفظ بیرونند. شاید سبط ابن جوزی (تذکرة الخواصّ: ص۱۹ [ص۳۲]) هم به همین مطلب نظر داشته که گفته است: «نتوان لفظ مولی را در این حدیث، به معنای یاور دانست.» تمام گفتار وی در جای خود، خواهد آمد.

ازاین فراتر، وجوب دوستی ویاوری به این معنا، مخصوص امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیست وهمهٔ مسلمانان را به نحو یکسان دربرمی‌گیرد. پس چه نیازی بوده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدان مختص گردد و چنین اهتمامی برای بیان این سخن به کاربسته شود؟ وامّا اگرمراد، دوستی و یاوری مخصوص باشد که ازسطح افراد عادی فراتر رود، چون وجوب پیروی و فرمان‌پذیری وتسلیم شدن به وی، این همان معنای حجّت بودن و امامت است؛ به‌ویژه با عنایت به هم‌طرازی این معنای ازمولی با مولویّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با عبارتِ «من کنتُ مولاه». وروشن است که جدایی انداختن میان مولویّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وعلی در این گفتار، باطل شمردن آن است.

وامّا دربارهٔ احتمال سوم، یعنی خبردادن پیامبر به واجب بودن دوستی و یاوری مسلمانان برای علی؛ باید گفت که دراین فرض، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باید علی را خبرمی‌داد وبر آن تأکید می‌ورزید، نه این که سخن دراین باره را به عموم شنوندگان برسانَد. همین گونه است احتمال چهارم، یعنی انشاء کردن وجوب دوستی ویاری مسلمانان برعلی. چراکه دراین صورت، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیازی نداشت که چنان اهتمامی ورزد وخطبه بخوانَد وازمردم بخواهد که بشنوند وازآنان بخواهد که آن را به دیگران برسانند، مگراین که گفته شود مراد وی آن بوده که بدین سان، عواطف جمع مسلمانان را به سوی وی جلب کند ودوستیشان به علی را استوارترسازد، آن گاه که بدانند علی دوستارو یاورایشان است تا ازاو پیروی کنند ودرهیچ امری با اومخالفت نکنند وهیچ سخنش را هرگز واپس نزنند.

وازاین که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سخنش را با فراز «من کنتُ مولاه» آغازکرده درمییابیم که از معنای دوستی ویاری چیزی اراده نشده است، مگربه همان حدّی که خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ازاین دومعنا برخورداراست؛ زیرا دوستی ویاری اونسبت به امّتش، مانند این دومفهوم دربارهٔ آحاد مؤمنین نیست، چراکه آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله امّت خویش را دوستاراست، پس آنها را یاری می‌کند، ازآن جهت که راهبردین ودنیاشان وولیّ امرشان ونگاهبان حریم و

حافظ کیانشان و اولی بر ایشان از خودشان است. پس اگر آن حضرت برای امّتش چنین نبود و چنین رفتار نمی‌کرد، گرگ‌های متجاوز آنها را می‌پراکندند و وحوش درنده به آن‌ها حمله‌ور می‌شدند و دست بیگانگان از هر سو بر آنان دراز می‌گشت؛ پس چه یورشهایی که از هر سو صورت می‌گرفت، و چه اموالی که به غارت می‌رفت، و چه جان‌ها که گرفته می‌شد، و چه حرمتها که دریده می‌شد. پس با پراکنده شدن چنین جامعه‌ای، هدف خداوند در گسترش دعوت اسلامی و گستردن پهنهٔ دین و برافراشتن سخن بلند خداوند، نقض می‌گشت. پس اگر کسی در محبّت و یاوری تا این حدّ فرارفته باشد، همو خلیفهٔ خداوند در زمینش و جانشین رسول او است. و بنا بر این فرض، معنای مولی جز آن چه ما گفتیم را برنمی‌تابد.

۳۶۷/۱ **معناهایی که می‌توان از حدیث غدیر برداشت کرد**

از آن معناهایی که گفتیم، تنها این‌ها باقی می‌ماند: [۲۱.] ولیّ و سرپرست، [۲۲.] اولی به چیزی، [۲۳.] سرور ـ غیر از مفهوم مالک و آزاد کننده ـ، [۲۶.] تدبیرکنندهٔ کار با چاره‌جویی، و [۲۷.] عهده‌دار کار.

[۲۱.] وامّا ولیّ و سرپرست؛ لازم است که از آن، تنها معنای اولی برداشت شود؛ زیرا دیگر معانی آن دارای صحّت نیست، چنان که پیش‌تر نشان دادیم.

[۲۳.] وامّا سرور[۱] به معنای یاد شده [یعنی غیر از مفهوم مالک و آزاد کننده]؛ این از معنای اولی به چیزی جدا نیست؛ زیرا سرور کسی است که بر دیگران مقدّم باشد، به‌ویژه که در این جا، پیامبر صلی الله علیه و آله نخست خود را سرور می‌شمارد و آن گاه، پسرعمویش را به همین سیاق سرور می‌خوانَد. و ممکن نیست که چنین سروری‌ای را از نوع برتری‌هایی بدانیم که با ستم و زور فراهم می‌آید؛ بلکه مراد، سروری فراگیر دینی است که پیروی از آن بر همهٔ زیردستان واجب است.

۱. بسیاری از بزرگان تفسیر و حدیث و لغت که شمارشان را نادیده نتوان گرفت، این را از معانی مولا دانسته‌اند.

[۲۶.] و امّـا تدبیرکننـدهٔ کار با چاره‌جویـی؛ رازی (التّفسـیر الکبیـر: ۲۱۰/۶ [۷۴/۲۳]) ایـن معنا را از قفّال نقل کرده، آن گاه که این سخن خداوند تعالی را شرح نموده است: «و به خداوند تمسّک کنید که او مولای شما است.» [حج/۷۸] وی سخن قفّال را چنین نقل کرده است: «او مولای شما است؛ یعنی سرور و اختیاردار کار شما است.» نیز سعید چَلَبی، مفتی روم؛ و شهاب‌الدّین احمد خَفاجی در حاشیه‌شان بر تفسیر بیضاوی همین (۶۴۷)
سخن را یاد کرده‌اند. صاحب الصّواعق المحرقه (ص۲۵ [ص۴۳]) آن را از معانی حقیقی مولی دانسته و کمال‌الدّین جهرمی (ترجمهٔ الصّواعق المحرقه)؛ محمّد بن عبدالرّسول بَرْزَنْجی (النّواقض للرّوافض [برگهٔ ۸ و۹]) و شیخ عبدالحق (اللّمعات) همین راه را رفته‌اند. امّا در این جای، نمی‌توان مراد از آن را جز کسی دانست که اختیاردار کارها است و خداوند واجب فرموده که از او پیروی شود و همو بشر را به راه نجات رهنمون می‌گردد و در انواع اختیارداری امور جامعهٔ انسانی، بر دیگران اولی است. چنین کسی جز پیامبرِ مبعوث شده و امامی که به فرمان خداوند، از جانب او تعیین گشته و اطاعتش واجب شده و سخن و عملش از او جدایی ندارد، نتواند بود: «و به خواهش نفس خود سخن نمی‌گوید؛ سخن وی چیزی نیست جز وحیی که به او القا می‌شود.» [نجم/۳ و۴]

[۲۷.] و امّا عهده‌دار کار؛ این را ابوالعبّاس مُبَرَّد از معانی مولی دانسته است. در شرح این آیه: «همانا خداوند مولای مؤمنان است.» [محمّد/۱۱] وی گوید: «ولیّ و مولی به یک معنایند؛ و مراد از آن‌ها، کسی است که بر آفریدگان سزاواری داشته، امور ایشان را سرپرستی کند.[۱]» بر همین رأیند: ابوالحسن واحدی (الوسیط فی تفسیر القرآن المجید [۱۲۲/۴])؛ قُرْطُبی (الجامع لأحکام القرآن: ۲۳۲/۴ [مج۲/ج۴/۱۴۹]) ـ در شرح این آیه: «بلکه خداوند مولای شما است.» [آل عِمران/۱۵۰] ـ؛ ابن‌اثیر (النِّهایه فی غریب الحدیث والأثر: ۲۴۶/۴ ۳۶۸/۱
[۲۲۹/۵])؛ زَبیدی (تاج العروس: ۳۹۹/۱۰)؛ و ابن‌منظور (لسان العرب [۴۰۱/۱۵]) اینان گفته‌اند:

۱. شریف مرتضی (الشّافی [۲۱۹/۲]) این را از وی نقل کرده است.

«از همین قبیل است این حدیث: ‹هر زنی که بدون اجازهٔ مولای خود ازدواج کند، عقدش باطل است.› ـ و در نقلی: ‹ ... بدون اجازهٔ ولیّ خود ... .› ـ و در این جا، مراد از مولی یا ولیّ، سرپرست امور او است.» نیز بر این رأیند: بیضاوی (التّفسیر: ۵۰۵/۱ [۴۰۸/۱]) ضمن شرح این آیه: «[مصیبتی به ما نرسد، جز] آن چه خداوند بر ما مقرّر فرموده است؛ و او مولای ما است.» [توبه/۵۱] همو (همان: ۱۱۴/۲ [۹۸/۲]) در تفسیر این آیه: «و به خداوند تمسّک کنید که او مولای شما است.» [حج/۷۸] همو (همان: ۵۳۰/۲ [۵۰۵/۲]) در شرح این آیه: «و خداوند مولای شما است.» [تحریم/۲] ابوالسُّعود عِمادی ([إرشاد العقل السّلیم: ۲۰۸/۸ و ۲۶۶]، حاشیهٔ تفسیر رازی: ۱۸۳/۸) ضمن تفسیر این آیه: «و خداوند مولای شما است.»؛ همو در تفسیر این آیه: «آن مولای شما است.» [حدید/۱۵]؛ راغب (المفردات فی غریب القرآن [ص۵۳۳]) احمد بن حسن زاهد درواجکی (التّفسیر) ـ از او نقل شده است: «مولی در لغت، به کسی گویند که عهده‌دار منافع تو است؛ پس وی مولای تو است که به کارهایت رسیدگی می‌کند و تو را بر دشمنانت یاری می‌نماید. از همین رو، پسرعمو و آزادکننده هم مولی خوانده شده‌اند. آن گاه، این کلمه به هر چه همراه چیزی باشد، اطلاق گشته است.» ـ؛ زَمَخْشَری (الکشّاف [۴۷۶/۴])؛ ابوعبّاس احمد بن یوسف شَیبانی کَواشی (د. ۶۸۰) (التّلخیص)؛ نَسَفی [مدارک التّنزیل و حقائق التّأویل: ۱۴۴/۱] در تفسیر این آیه: «تو مولای مایی.» [بقره/۲۸۶]؛ نیشابوری (غرائب القرآن [۱۰۱/۲۸]) در تفسیر این آیات: «تو مولای مایی.» و «پس بدانید که همانا خداوند مولای شما است.» [انفال/۴۰] و «آن مولای شما است.» همچنین قَسْطَلانی [إرشاد السّاری: ۴۳۸/۵] در ذیل حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که در صفحهٔ ۳۵۶ گذشت و بخاری و مسلم روایت کرده‌اند: « ... من مولای اویم.» گفته است: «یعنی من ولیّ آن مرده هستم و امور او را عهده‌دارم.» نیز سیوطی (تفسیر الجلالَین [ص۶۴ و ۳۴۸]) همین رأی را دارد، آن گاه که این آیات را تفسیر نموده است: «تو مولای مایی.»؛ «پس بدانید که همانا خداوند مولای شما (۶۴۸)

است.» [انفال/۴۰]؛ «ما را مصیبتی نرسد، جز آن چه خداوند برای ما مقرّر فرموده است؛ او مولای ما است.» [توبه/۵۱] پس این معنا [= سرپرست کار] نیز همواره با اولویّت همراه است، به‌ویژه به معنایی که پیامبر ﷺ برای خود برشمرده، بدین فرض که این معنا را اراده فرموده باشد.

(۶۴۹) [۲۲.] وامّا ما پس از وارسی دقیق منابع لغت وکتاب‌های ادبی و دانشنامه‌های عربی به این نتیجه رسیده‌ایم که تنها معنای حقیقی کلمهٔ مولی این است: «اولی به چیزی.» این معنایی است که دربردارندهٔ همهٔ آن معانی دیگر است و به گونه‌ای، درمفهوم هریک از آن‌ها لحاظ شده است. لفظ مولی بر هیچ یک از آن معانی اطلاق نمی‌شود، مگر به تناسب همین معنا[۱]:

۱. پروردگار سبحان بیش از هر نیروی چیرهٔ دیگر، برآفریدگانش اولی است؛ همهٔ جهانیان را به حکمت خویش آفریده، با خواست خود، کار آنان را اداره می‌کند.

۲. عمو بیش از همگان برای نگاهبانی از برادرزادگانش و مهرورزی به ایشان، اولویّت دارد و جانشین پدر آن‌ها است که بر همه کس در این باب اولی است.

۳. پسرعمو برای وحدت و همدستی با عموزادهٔ خود، بر همه اولی است؛ زیرا آن دو ۳۶۹/۱
شاخه‌های یک درختند.

۴. پسر در اطاعت از پدر و فروتنی نزد او، بر همه اولی است؛ که خداوند تعالی فرموده است: «در برابرِ آن دو، از روی مهربانی، بال تواضع فرود آور.» [اسراء/۲۴]

۵. خواهرزاده نیز برای فروتنی نزد دایی خود که هم‌تنِ مادر او است، بر دیگران اولی است.

---

۱. جناب مؤلف این جا نیز در برشماری معانی مولی، به ترتیبی که پیش‌تر یاد کرده‌اند، عمل نمی‌کنند و معانی را اندکی و پس و پیش کرده‌اند. (ن.)

۶. آزادکننده برای لطف ورزیدن به آزاد شده‌اش، بر دیگران اولی است.

۷. آزاد شده هم برای قدردانی از رفتار نیکِ آزادکنندهٔ خود و سپاس‌گزاری از وی با فرمانبرداری فروتنانه از او، بر دیگران اولی است.

۸. بنده هم برای اطاعت نمودن از مولای خود، بر دیگران اولی است؛ و این، وظیفهٔ او است که سعادتش با آن تحقّق می‌یابد.

۹. مالک برای نگاهبانی از بردگانی که در تصرّف او است، بر دیگران اولی است تا کارشان را بدون ظلم ورزیدن در حقّشان، اداره نماید.

۱۰. پیرو برای یاوری کسی که از او تابعیّت می‌کند، بر دیگران اولی است.

۱۱. کسی که نعمتی بدو بخشیده شده، برای سپاس‌گزاری از نعمت‌بخشِ خویش، بر دیگران اولی است.

۱۲. شریک برای رعایت حقوق شراکت و جلوگیری از زیان‌رسانی به شریک خود، بر دیگران اولی است.

(۶۵۰) ۱۳. در بارهٔ هم‌پیمان، موضوع بس روشن است. او برای حراست از هم‌پیمان خویش و دورنمودن تجاوز از وی، اولی است.

۱۴. مصاحِب هم برای ادا نمودن حقوق مصاحِبی، بر دیگران اولی است.

۱۵. به همین سان، همسایه برای حفظ همهٔ حقوق همسایگی، بر دوردستان اولی است.

۱۶. نیز مهمان، برای قدردانی از کسانی که به آنان پناه برده و به ساحتشان پناهنده شده و درکنارشان امنیّت یافته، بر دیگران اولی است.

۱۷. داماد هم برای رعایت حقوق کسانی که با آنان پیوند یافته ویاوری وتقویت ایشان، بربیگانگان اولی است. درحدیث آمده است: «پدران سه تن هستند: پدری که نطفهٔ تورا ایجاد کند؛ پدری که دختربه تودهد؛ وپدری که به تودانش بیاموزد.»[1]

۱۸. فرد نزدیک هم برای دفاع ازحقوق نزدیکان وکوشیدن برای حفظ منافع ایشان نیز بردیگران اولی است.

۱۹. نعمت‌بخش برای لطف‌ورزیدن وافزودن برنیکویی خود، درحقِّ کسی که بدو نعمت داده، بردیگران اولی است.

۲۰. هم‌عهد مانند هم‌پیمان، دریاری کردن به کسی که با وی عهد بسته، بردیگران اولی است.

۲۱ و۲۲. دوستارویاورهم برای دفاع ازدوست ویارخود، بردیگران اولایند. ۳۷۰/۱

۲۳ و۲۴ و۲۵ و۲۶. دربارهٔ ولیّ وسروروتدبیرکنندهٔ کاربا چاره‌جویی وعهده‌دارکار، پیش‌ترتوضیح داده شد.

بدین ترتیب، مولی تنها یک معنا داردکه عبارت است از«اولی به چیزی». البتّه این اولویّت به حسب کاربرد آن درموارد گوناگون تفاوت دارد؛ پس دارای اشتراک معنوی است که ازاشتراک لفظی مناسب‌تراست؛ چراکه اشتراک لفظی مستلزم وضع‌های فراوان است که اصل، نبودِ آن وضع‌ها درجایی است که نصّ صریحی بروجود آن‌ها یافت نشود. (۶۵۱)

پیش ازما بخشی ازاین نظریّه را شمس‌الدّین بن بِطْریق (العُمْده: ص۵۶ [ص۱۱۲]) اعلان نموده است. وی ازبرجستگان هم‌کیش ما درسدهٔ ششم بوده است. گفتار برخی ازدانشوران اهل سنّت نیزبخشی ازهمین مفاد را تراوش می‌نماید؛ زیرا

---

۱. این سخن ازگفتارهای پیشینیان است که گاه منظورازآن، حدیث معصوم علیه السلام نیست.(غ.)

مناسباتی که برای تعدادی از معانی مولی ذکر نموده‌اند، شبیه مناسباتی است که ما برشمردیم.[۱]

چنان که این مطلب در گفتار برخی از دانشوران در باب مفاد حدیث غدیر خواهد آمد، این روایت مسلم که با ذکر سند در الصّحیح (ص۱۹۷ [۴۳۶/۴]) آمده، بر آن چه گفتیم، یعنی تبادرِ معنای اولی از مولی، دلالت نماید: «نباید بنده‌ای به سرور خود گوید: ‹مولای من!›» نیز در حدیث ابومعاویه افزوده شده است: «همانا که خداوند مولای شما است.» چندین تن از بزرگان علم حدیث، این حدیث را در تألیفات خود آورده‌اند.

قرائن تعیین کنندهٔ متّصل و منفصل

تا این جا، مجال هیچ تردیدی برای پژوهندگان باقی نمانده است که مولی به معنای اولی به چیزی می‌آید و دست کم یکی از معانی آن و دارای اشتراک لفظی با آن است. اکنون می‌گوییم که قرائن متّصل و منفصلی در این حدیث یافت می‌شوند که نشان می‌دهند معنایی جز این، از کلمهٔ مولی در این جا اراده نشده است.

قرینهٔ نخست: در مقدّمهٔ حدیث غدیر، این سخن پیامبر صلّی الله علیه و آله آمده است: «آیا من بیش از شما بر خودتان ولایت ندارم؟» ـ البتّه برخی عبارات با مضمون مشابه هم در نقل‌های دیگر آمده است. ـ سپس این بیان را بر آن سخن بنا نمود: «پس هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.» این را بسیاری از دانشوران سنّی و شیعه نقل نموده‌اند. برخی از حافظان و بزرگان اهل سنّت که آن را روایت کرده‌اند، از این قرارند:

(۶۵۲) ۱. احمد بن حنبل. ۲. ابن ماجه. ۳. نَسائی.
۳۷۱/۱

---

۱. بنگرید به مطالبی که ما از درواجکی و جزا و نقل کردیم؛ و نیز آن چه که از سبط ابن جوزی و جزا و خواهد آمد. در آن بخش، بسیاری از آرای همانند آرای آن دو در میان سخنان دانشوران خواهد آمد.

۴. شَیبانی. ۵. ابویَعْلیٰ. ۶. طبری.
۷. تِرمِذی. ۸. طَحاوی. ۹. ابن عُقْدَه.
۱۰. عَنْبَری. ۱۱. ابوحاتِم. ۱۲. طَبَرانی.
۱۳. قَطیعی. ۱۴. ابن بطّه. ۱۵. دارَقُطْنی.
۱۶. ذهبی. ۱۷. حاکم. ۱۸. ثَعْلبی.
۱۹. ابونُعَیم. ۲۰. ابن سَمّان. ۲۱. بیهقی.
۲۲. خطیب. ۲۳. سِجِستانی. ۲۴. ابن مَغازِلی.
۲۵. حَسْکانی. ۲۶. عاصمی. ۲۷. خِلَعی.
۲۸. سَمْعانی. ۲۹. خوارزمی. ۳۰. بیضاوی.
۳۱. ملّا. ۳۲. ابن عساکر. ۳۳. ابوموسی.
۳۴. ابوالفرج. ۳۵. ابن اثیر. ۳۶. ضیاءالدّین.
۳۷. قِزاُوغْلی. ۳۸. گنجی. ۳۹. تفتازانی.
۴۰. محبّ الدّین. ۴۱. وَصّابی. ۴۲. حَموینی[1].
۴۳. ایجی. ۴۴. ولیّ الدّین. ۴۵. زرندی.
۴۶. ابن کثیر. ۴۷. شریف. ۴۸. شهاب الدّین.
۴۹. جَزَری. ۵۰. مَقْریزی. ۵۱. ابن صَبّاغ.
۵۲. هَیثَمی. ۵۳. میبدی[2]. ۵۴. ابن حَجَر.
۵۵. اصیل الدّین. ۵۶. سَمْهودی. ۵۷. کمال الدّین.
۵۸. بَدَخشی. ۵۹. شیخانی. ۶۰. سیوطی.
۶۱. حَلَبی. ۶۲. ابن باکثیر. ۶۳. سهارَنْپوری.
۶۴. ابن حَجَر مکی.[3]

---

۱. در چاپ مرکزالغدیر، حمُّوئی آمده است.(م.)
۲. در چاپ مرکزالغدیر، میبذی آمده است.(م.)
۳. در چاپ مرکزالغدیر، چند مورد در شماره‌گذاری جا به جا شده و به سبب آن اشاره نرفته است.(م.)

آن گاه که از طریق های حدیث غدیر از صحابه و تابعین سخن گفتیم، به مجلّدات
(۶۵۳) و صفحات کتاب های این بزرگان اشاره نمودیم. در این میان، شماری از دیگر راویان نیز
هستند که این گفتار را به ذکر نام یکایک آن ها درازا نمی بخشیم. از این گذشته، گروهی
پرشمار از دانشوران شیعه نیز هستند که تعدادشان را شمار نتوان کرد.

این مقدّمه چندان صحیح و مسلّم است که از اعتراف به آن هیچ گریزی نیست؛ چنان که چندین تن از همین بزرگان به آن تصریح نموده‌اند.[1] اگر مراد پیامبر صلی الله علیه و آله از کلام خود، چیزی جز همان بوده باشد که در مقدّمه بیان فرموده، مستلزم آن است که گفتارش گسیخته و اجزای آن نامربوط و بیرون از قلمرو بلاغت باشد؛ و ما او را از چنین لغزشی مبرّا می‌شماریم، که وی فصیح‌ترینِ بلیغان و بلیغ‌ترینِ عرب بوده است. با پذیرفتن اصل وحدت مضمون درگفتار آن بزرگوار ـ در سخن وی که جز از وحی سرچشمه نمی‌گیرد، حق نیز همین است. ـ چاره‌ای جز آن نیست که بپذیریم معنا در مقدّمه و متن این کلام یکسان است.

گفتار سبط ابن جوزی حنفی (تذکرة الخواصّ: ص۲۰ [ص۳۲]) این مطلب را وضوح
۳۷۲/۱ و روشنی بیش‌تر می‌بخشد. وی پس از برشماری معانی ده‌گانهٔ مولی و ذکرکردن معنای «اولی» در رتبهٔ دهم، گوید: «مراد از این حدیث، اطاعت مخصوص است. پس وجه دهم منظور است که همان ‹اولی› است. بدین ترتیب، معنا چنین است: ‹هرکه من نسبت به او از خودش اولی هستم، علی‌هم چنین است.›» حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی (مرج البحرین) به همین مطلب تصریح نموده و پس از روایت کردن این حدیث با سندش از استادانش، چنین آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را برافراشت و فرمود: «هر که من ولیّ او هستم و از خودش بروی اولایم، علی هم ولیّ او است.» پس دانسته شد که همهٔ معانی به وجه دهم بازمی‌گردد. این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله هم تأیید کنندهٔ همین مطلب است: «آیا من بیش از مؤمنان بر خودشان ولایت ندارم؟» پس این حدیث، نصّی است صریح در اثبات امامت علی و لزوم فرمانبری از وی.

---

۱. بنگرید به این دو بخش: صحابهٔ روایت کنندهٔ حدیث غدیر؛ و گفتاری در پیرامون سند حدیث غدیر.

ابن‌طَلحهٔ شافعی (مطالب السَّؤول: ص۱۶) تصریح نموده است که گروهی لفظ مولی را درحدیث غدیر براولی حمل کرده‌اند. همانند این جمله‌ها در جای خود، به خواست خداوند خواهد آمد.

(۶۵۴) **قرینهٔ دوم:** درذیل حدیث غدیرآمده است: «بارخدایا! دوست بدارویاری کن هرکه اورا دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورزبا هرکه با او دشمنی ورزد.» و در برخی طریق‌های آن، این عبارت هم آمده است: «ویاورش را یاری کن؛ وهرکه یاری‌اش را فرونهاد، یاری‌اش را فرونه.» ویا عباراتی که همین مضمون را می‌رسانَد. ما پیش‌ترراویانِ بسیارِاین سخن را برشمردیم؛ پس گفتاررا به بازگویی نام ایشان درازا نمی‌بخشیم. در صفحات ۲۶۶-۲۸۱ ضمن کلمات مستند درباب سند حدیث غدیر، دیدید که بسیاری ازدانشوران، مجموعهٔ حدیث غدیرمشتمل برذیل آن را صحیح شمرده‌اند. پژوهشگران می‌توانند همین ذیل را قرینه‌ای برمدّعای ما شمارند، با وجوهی که جزبا معنای اولویّتِ مستلزم امامت سازگارنیست:

یک. درآن هنگام که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله موهبت خداوند سبحان به جانشین خود دراعطای مقام بلند رهبری عامّ امّت وامامت مطلق پس ازخویش را اعلان نمود، خود می‌دانست که این امرآن گاه تحقّق می‌یابد که نیروها ویاورانی فراوان فراهم آیند وکارگزاران مناطق گوناگون ازاین فرمان پیروی کنند. نیز وی می‌دانست که درآن اجتماع، کسانی هستند که به علی حسد می‌ورزند ـ چنان که درقرآن کریم آمده است.[1] ـ وگروهی به اوکین‌توزی می‌کنند؛ ودر زمرهٔ منافقان کسانی یافت می‌شوند که به دلیل خون‌خواهی‌های جاهلی، با علی دشمنی می‌ورزند. آری؛ پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانست که پس ازوی، حرص وآزِ برخی کسان سبب می‌شود ۳۷۳/۱ که درپی ریاست‌خواهی وافزون‌طلبی برآیند وعلی هم به مقتضای حق، درخواست ایشان

۱. «آیا برمردم به سبب فضیلتی که خداوند به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند؟» [نساء/۵۴] ابن‌مَغازِلی (المناقب [ص۲۶۷])؛ ابن‌ابی‌الحدید (شرح نهج البلاغه: ۲۳۶/۲ [۲۲۰/۷])؛ و حَضْرَمی شافعی (الرّشفه: ص۲۷) تصریح نموده‌اند که این آیه در شأن علی و فضیلت علمی وی نازل شده است.

را اجابت نمی‌نماید، چراکه آنان ازتجربه وکفایت بهره ندارند؛ وبه همین سبب، ایشان از وی رویگردان وبا اودشمن می‌شوند. هرآینه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خود، به اجمال، این حالت را پیشگویی نموده بود: «اگر علی را به امیری گیرید ـ و نمی‌بینمتان که چنین کنید ـ او را هدایتگرِ هدایت‌یافته خواهید یافت.» ودرعبارتی فرمود: «اگرعلی را پس ازمن به خلافت برگیرید ـ ونمی‌بینمتان که این گونه کنید ـ اورا هدایتگر هدایت‌یافته خواهید یافت.» ـ بنگرید به صفحات ۱۲ و۱۳ ازکتاب حاضر. ـ

ازاین رو، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دوستار و یاور وی را دعا نمود و دشمن و فروگذارندهٔ یاری او را نفرین کرد تا مگرکار خلافت برایش سامان یابد و مردم بدانند که دوستی با وی، دوستی خداوند سبحان را جلب می‌کند و دشمنی با او و فرونهادن یاری‌اش، خشم و غضب خداوند را فراهم می‌آورد؛ شاید این سبب گردد تا مردم به حق واهل حق بگرایند. چنین دعایی با این لفظ عام، جز دربارهٔ فردی با چنین شأنی سازگار نیست. ازاین رواست که دربارهٔ
(۶۵۵) عموم مؤمنان که خداوند محبّت آنان به یکدیگر را واجب فرموده، این سخن نقل نشده است؛ چراکه دوری ایشان ازهم هرگزبه حدّی نرسد که مستلزم چنین دعایی باشد. این گونه دعا تنها شامل کسی است که پشتوانهٔ دین و رهنمای اسلام و امام امّت باشد و رویگردانی ازوی سبب گردد که نیروی حق تضعیف یابد و رشتهٔ اسلام گسسته شود.

دو. این دعا دارای سه گونه عمومیّت است: هم یکایک افراد را دربرمی‌گیرد و هم تمام زمان‌ها و مکان‌ها را شامل می‌شود. آن چه عمومیّت افرادی آن را نشان می‌دهد، کلمهٔ موصولِ «مَن» است؛ وآن چه عمومیّت زمانی ومکانی آن را حکایت می‌کند، آن است که متعلّق حذف شده است. ازاین عمومیّت می‌توان به عصمت امام علیه‌السلام پی برد؛ زیرا بدین معنا است که برهرکس ودرهرزمان و هر حال، واجب است که دوستار و یاور او باشد وازدشمنی با وی وفرونهادن یاری‌اش دوری گزینند. این، مستلزم آن است که امام درهمه حال ازگناه مبرّا باشد وجزحق نگوید وجزبه حق رفتارنکند وجزبا حق همراه نباشد؛

چرا که هرگاه، ازوی معصیتی سرزند، لازم است که به سبب آن عمل نادرست، با وی دشمنی شود و یاری‌اش ترک گردد. اکنون که پیامبرﷺ در سخن خویش هیچ استثناء زمانی یا حالتی قائل نشده، درمی‌یابیم که امام در همهٔ حالات و زمان‌ها، دارای صفت پرهیزازگناه است. کسی که چنین صفتی دارد، باید امام گردد؛ زیرا زشت است که کسی که ازوی فروتراست، امام اوگردد ـ چنان که درمباحث مربوط، آمده است ـ وهرگاه، کسی امام باشد، برمردم ازخودشان اولی است.

سه. این دعا را پیامبرﷺ درذیل کلام خویش آورده وطبق قاعده، باید میان این ذیل با صدرکلام تناسب باشد. به موجب این تناسب، هدف پیامبرﷺ ازبیان این مطلب، ایجاد تکلیف برای حاضران مبنی براطاعت ازامام ودوست داشتن وی بوده است. پس این دعا مشتمل برترغیب مردم به اطاعت ازامام وفروتنی نزد وی، وپرهیزدادن ایشان از مخالفت با اووسرپیچی از اوامر وی است. این مفهوم تحقّق نمی‌یابد، مگرآن گاه که مولی را به معنای اولی بدانیم ونه به معنای دوستارویاور؛ زیرا اگرمعنا چنین بود، تنها درمی‌یافتیم ۳۷۴/۱
که هرکس محبوب یا منصورِرسول خداﷺ است، محبوب یا منصورِعلی علیه‌السلام نیزهست؛ پس تناسب کلام اقتضا می‌نمود که این دعا، برای علی باشد، مادام که به وظیفهٔ دوستی ویاوری اقدام کند، نه آن که همهٔ مردم به دوستاری وپرهیزازدشمنی‌اش مکلّف گردند.

البتّه ممکن است گفته شود که با فرض پذیرش معنای دوستارویاور، غرض آن بوده که با تأکید بردوستی ویاوری علی نسبت به همهٔ افراد امّت درهرزمان ومکان، روابط دوستانه میان امام وامّت تقویت گردد. این همان حالتی است که پیامبرﷺ با مردم داشته واکنون علی را جانشین خویش درمیان مردم ساخته است؛ پس با حفظ این رابطه است که امّت ازهلاکت رها می‌گردد وازهربیمی نجات می‌یابد وازهرفرومایگی درامان می‌مانَد، چنان که میان شاهان ومردم، وامیران ومأموران باید چنین باشد. ازآن جاکه (۶۵۶)
محبّت ویاری درپیامبرﷺ بدین گونه بوده، باید درکسی که جانشین او است، نیزبه

همین منوال باشد؛ وگرنه، ساختارکلام درهم می‌ریزد. اگر این توضیح را پس ازهمراهی با مخالفان بپذیریم، برهمان معنای امامت و اولی بودن دلالت دارد.

دعای ذیل حدیث غدیر دارای الفاظ گوناگون است که حافظان حدیث، آن را متّصل به اصل حدیث، با ذکر سند روایت کرده‌اند و جزبا معنایی که ما برای مولی درنظرگرفتیم، سازگار نیست.

قرینهٔ سوم: پیامبرﷺ فرمود: «ای مردم! به چه چیزگواهی دهید؟» گفتند: «گواهی دهیم که معبودی جزخداوند نیست.» فرمود: «ازآن پس؟» گفتند: «واین که محمّد بنده و رسول خداوند است.» فرمود: «ولیّ شما کیست؟» گفتند: «خداوند و رسولش مولای مایند.» پیامبرﷺ با دست خویش بربازوی علی بزد واورا برخیزانْد وفرمود: «هرکه خداوند ورسولش مولای اویند، این هم مولای او است ... .»

این است لفظ جَریرکه عبارت امیرالمؤمنین علیه السلام وزید بن ارقم وعامربن لیلی هم نزدیک به آن است. درلفظ حُذَیفة بن اَسید، با سند صحیح، آمده است: «پیامبرﷺ فرمود: ‹آیا گواهی نمی‌دهید که معبودی جز خداوند نیست و محمّد بنده و رسول او است؟› ... گفتند: ‹آری؛ به این گواهی می‌دهیم.› فرمود: ‹بارخدایا! گواه باش!› سپس فرمود: ‹ای مردم! همانا خداوند مولای من است ومن مولای مؤمنانم. ومن برمؤمنان اولی ازخودشان هستم. پس هرکه من بروی ولایت دارم، این نیزمولای اواست.› ـ ومرادش، علی بود. ـ» بنگرید به: همین مجلّد: ص۲۲ و۲۶ و۲۷ و۳۳ و۴۷ و۵۵.

دراین جا، ولایت درردیف گواهی به یگانگی خداوند ورسالت آمده ودرپی ولایت مطلق خداوند ورسولش یاد شده است. پس ممکن نیست که مراد ازآن، چیزی جزامامت
۳۷۵/۱ باشد که مستلزمِ اولی بودن برمردم ازخودشان است.

(۶۵۷) **قرینهٔ چهارم:** دردنبالهٔ حدیث غدیر، پیامبرﷺ این گونه فرمود: «الله اکبربه پاس کامل ساختن دین وتمام کردن نعمت وخشنودی پروردگاربه رسالت من وولایت علی بن

ابی‌طالب.» در لفظ شیخ الإسلام حَمُّوئی [فَرائِد السِّمطَین: ۳۱۵/۴] چنین آمده است: «الله اکبر! ولایت علی پس از من، کمال‌بخش پیامبریِ من و کامل کنندهٔ دین خداوند است.» بنگرید به: همین مجلّد: ص۴۳ و۱۶۵ و۲۳۱ و۲۳۲ و۲۳۳ و۲۳۵.

راستی؛ کدام امر است که در ردیف رسالت جای دارد و با آن، دین خداوند کمال می‌یابد و نعمت کامل می‌شود و پروردگار خشنود می‌گردد، مگر امامتی که کامل‌کردن رسالت وکمال ترویج و استواری پایه‌هایش، موکول به آن است؟ پس هرکه چنین مسؤولیّت مقدّسی را بر دوش کشد، بر مردم بیش از خودشان اولی است.

قرینهٔ پنجم: پیش از بیان موضوع ولایت، پیامبر صلی الله علیه و آله با الفاظ گوناگون این مطلب را فرمود: «نزدیک است که به سوی پروردگارم فراخوانده شوم و اورا اجابت نمایم و از شما جدا شوم.» چنان که گذشت، حافظان حدیث این عبارات را فراوان نقل نموده‌اند. بنگرید به: همین مجلّد: ص۲۶ و۲۷ و۳۰ و۳۲ و۳۳ و۳۴ و۳۶ و۴۷ و۱۷۶.

این عبارت نشان می‌دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانسته که بخش مهمّی از رسالتش بر جای مانده و بیم دارد که اجل مهلتش ندهد و نتواند این مهم را به انجام رسانَد؛ و اگر این وظیفه را انجام ندهد، رسالتش ناتمام می‌ماند. پس از این اهتمام بسیار، رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندان پاک‌نهاد خود که علی ـ صلوات الله علیه ـ سرسلسلهٔ ایشان است، یاد نمود، چنان که در نقل مسلم [الصّحیح: ۲۵/۵] آمده است. آیا ممکن است که این مسؤولیّت مهم جز همان امامتی باشد که در کتاب‌های «صحیح» بدان تصریح شده است و آیا صاحب این ولایت، جز آن کسی است که بر مردم از خودشان اولی است؟

قرینهٔ ششم: چنان که در صفحهٔ ۲۷۴ گذشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بیان ولایت علی علیه السلام فرمود: «به من شادباش گویید؛ به من شادباش گویید؛ که همانا خداوند تعالی مرا ویژهٔ نبوّت و خاندانم را ویژهٔ امامت فرمود.» این بیان صریح دلالت دارد که مراد از مولی، (۶۵۸)
همان امامت مخصوص خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است که امیرالمؤمنین علیه السلام سرور و پیشگام ایشان است و همو در آن موقعیّت، مرادِ کلام پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

از این فراتر، شادباش گفتن و بیعت و دست به دست دادن، آن هم تا سه روز پیاپی ـ

چنان که در صفحات ۲۶۹-۲۸۳ آمده است ـ جز با معنای خلافت و اولویّت سازگار
۳۷۶/۱ نیست. از این رواست که ابوبکر و عمر به دیدار امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده، ولایت او را تبریک گفتند. این نشان دهندهٔ همان معنای مولویّت است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدان لب گشود و دارندهٔ چنین اولویّتی جز همان کسی نیست که بر مردم از خودشان اولی است.

قرینهٔ هفتم: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از بیان ولایت، فرمود: «باید هر که حاضر است، به هر که غایب است، اطلاع دهد.» ـ چنان که در صفحات ۳۳ و ۱۶۰ و ۱۹۸ گذشت. ـ آیا می‌توان گمان کرد که وی ضمن چنان اهتمامی به ابلاغ پیام، اکنون بر رساندن مطلبی به غایبان تأکید می‌ورزیده که همگان بر اساس کتاب و سنّت با آن آشنا بوده و می‌دانسته‌اند که مسلمانان باید دوستار و یاور یکدیگر باشند؟ من گمان ندارم که حتّی سست خردان هم بر چنین باوری باشند. بی‌تردید، همگان گویند که لاجرم امری مهم درمیان بوده که تا آن هنگام فرصت ابلاغ آن پیش نیامده بود و مسلمانان دیگر که در آن اجتماع حاضر نبودند، از آن بی‌خبر می‌ماندند. و این، چیزی نیست جز همان امامت که دین به آن کمال می‌یابد و نعمت به آن کامل می‌شود و پروردگار خشنود می‌گردد. برداشت حاضران آن همایش هم چیزی جز این نبود و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن همایش بزرگ برای بیان چنین مسؤولیّت مهمّی، لفظی جز مولی نیافت؛ که آن هم با هیچ معنایی جز اولی برابر نیست.

قرینهٔ هشتم: در لفظ ابوسعید و جابر که در صفحات ۴۳ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۷ ذکر شد، آمده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از بیان ولایت، فرمود: «الله اکبر به پاس کمال بخشیدن دین و تمام کردن نعمت و خشنودی پروردگار به رسالتم و ولایت علی پس از من.» نیز در لفظ وَهْب که در صفحهٔ ۶۰ یاد شد، آمده است: «همانا او پس از من ولیّ شما است.» در لفظ علی هم که در صفحهٔ ۱۶۵ بیان کردیم، این عبارت آمده است: «او ولیّ هر مؤمن پس از من است.»

نیز تِرمِذی [السّنن: ۵۹۰/۵] و احمد [المسند: ۴۸۹/۶] و حاکم [المستدرک علی الصّحیحین: ۱۴۴/۳] و نَسائی [السّنن الکبری: ۴۵/۵؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام : ص۱۰۹] و ابن‌ابی‌شَیبه

[المصنّف: ۷۹/۱۲] وطبری وبسیاری دیگر از حافظان، با طریق‌های صحیح از پیامبرﷺ (۶۵۹)
نقل کرده‌اند: «همانا علی از من است و من از اویم؛ و او ولیّ هر مؤمن پس از من است.» ـ در لفظ دیگر: «او پس از من، ولیّ شما است.» ـ

ابونُعَیم اصفهانی (حِلیة الأولیاء: ۸۶/۱) و دیگران[1] به سندهای صحیح، از رسول خداﷺ روایت نموده‌اند: «هر که شاد گردد از این که به سان من زندگی کند و همچون من بمیرد و در بهشت جاودانی سکونت یابد که پروردگارم نهالش را برکاشته، باید در پی من، علی را دوست بدارد و یاری کند و به امامان پس از من اقتدا نماید؛ که همانا ایشان خاندان منند که از طینت من آفریده شده‌اند ... .»

نیز ابونُعَیم اصفهانی (حِلیة الأولیاء: ۸۶/۱) با ذکر سند صحیح و راویان ثقه، از حُذَیفه
۳۷۷/۱ وزید و ابن‌عبّاس، از پیامبرﷺ روایت کرده است: «هر که شادمان شود از این که به حیات من زنده باشد و به مرگ من بمیرد و به آن شاخهٔ یاقوت که خداوند آن را آفریده و به لفظِ ‹باش› ایجادش نموده، چنگ زند، باید پس از من علی بن ابی‌طالب را ولیّ خویش قرار دهد.»

این گونه تعابیر نشان می‌دهد که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام دارای مرتبه‌ای هم‌طراز با رسالت پیامبرﷺ با حفظ تفاوت از لحاظ تقدّم زمانی و اولویّت است؛ خواه مراد از عبارت «پس از من» بَعدیّت زمانی باشد و خواه رتبه‌ای. پس نمی‌توان از لفظ مولی، معنایی جز اولی بر مردم در همهٔ شؤون ایشان، برداشت کرد؛ چرا که اگر مراد از مولی با این قید [= مِن بعدی] را یاری و محبّت بدانیم، حدیث دگرگونی می‌پذیرد و به جای آن که مایهٔ افتخار باشد، نوعی کاستی به شمار می‌رود، چنان که پوشیده نیست.

قرینهٔ نهم: پیامبرﷺ پس از ابلاغ ولایت، فرمود: «بارخدایا! تو بر ایشان گواهی که من (۶۶۰)
پیام را ابلاغ نمودم و دلسوزانه اندرز دادم.» این که پیامبرﷺ خداوند را به شهادت گرفته که پیام را ابلاغ نموده و دلسوزانه اندرز داده، مستلزم آن است که در آن روز، امری جدید را ابلاغ کرده باشد که پیش از آن، به مردم نرسانده بوده است. از این گذشته، دیگر معانی مولی که

---

۱. المستدرک علی الصّحیحین: ۳/ ۱۳۹.(غ.)

همهٔ مسلمانان را دربرمی‌گیرد، ازقبیل یاری و دوستی، نیازمند گواه‌خواهی ازخداوند برای ابلاغ به مردم نیستند، مگربدان حدّی که پیش‌تربیان نمودیم.

قرینهٔ دهم: پیش ازبیان حدیث، چنان که در صفحات ۱۶۵ و ۱۹۶ گذشت، پیامبرﷺ فرمود: «همانا خداوند مرا به رساندن پیامی مأمورفرمود که عرصه برمن تنگ شد وگمان بردم که مردم تکذیبم خواهند نمود؛ امّا او مرا بیم داد که اگرآن را ابلاغ نکنم، عذابم خواهد کرد.»

در صفحهٔ ۲۲۱ این سخن بدین لفظ گذشت: «همانا خداوند مرا به رساندن پیامی برانگیخت که عرصه برمن تنگ شد و دانستم که مردم سخنم را دروغ خواهند شمرْد؛ امّا خداوند بیمم داد که اگرپیام را نرسانم، عذابم خواهد فرمود.»

نیز در صفحهٔ ۱۶۶ این لفظ آمد: «من ازبیم طعنه زدن وتکذیب منافقان، دربارهٔ این فرمان، چند باربا خداوند گفت وگوکردم؛ امّا او مرا انذارفرمود که اگراین پیام را نرسانم، عذابم خواهد فرمود.»

درصفحهٔ ۵۱ هم چنین گذشت: «چون پیامبرﷺ فرمان یافت که علی بن ابی‌طالب را درجایگاهی که باید، برنشانَد، به سوی مکّه روان گشت. فرمود: ‹دیدم که مردم هنوزاز دوران کفرجاهلیّت چندان فاصله نگرفته‌اند و اگرچنین کنم، گویند که این مقام را به پسرعموی خود اهداکرده است.› پس گذشت تا حجّة الوداع را به پایان بُرد ... .»

نیز در صفحهٔ ۲۱۹ گذشت: «همانا خداوند محمّد را فرمان داد که علی را نزد مردم برپا نموده، ایشان را از ولایت او آگاه کند؛ امّا وی بیم داشت که بگویند به پسرعمویش خاصّه‌بخشی می‌کند و این را مایهٔ طعن اوسازند ... .»

۳۷۸/۱ در صفحهٔ ۲۱۷ هم گفتیم که چون خداوند به رسولش فرمان داد که علی را برپا نموده، آن سخنان را درحقّ اوبگوید، گفت: «پروردگارا! قوم من هنوزازجاهلیّت چندان دورنشده‌اند.» ـ در نسخه‌ها چنین است[۱]. ـ سپس حجِّ خود را به پایان بُرد و چون بازگشت، درغدیرخمّ فرود آمد ... .

---

۱. این توضیح مرحوم علّامه ازآن رو است که در متن عربیِ روایت آمده: «حدیثُ عهدٍ»؛ حال آن که باید «حدیثو عهدٍ» بوده باشد. در چاپ مرکزالغدیر، این اشتباه تصحیح شده، ولی عبارت «کذا فی النسخ» باقی مانده است! (ن.)

درصفحهٔ ۲۱۷ نیز ذکر شد که چون جبرئیل فرمان ولایت را آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله تنگدل گشت وگفت: «مردمِ من هنوز از جاهلیّت دور نشده‌اند.» و سپس این آیه نازل شد: «ای رسول! ... .» [مائده/۶۷]

(۶۶۱) همهٔ این‌ها نشان‌دهندهٔ خبری بزرگ است که پیامبر صلی الله علیه و آله از ابلاغ آن بیم داشته، مباداکه منافقان وتکذیبگران برآشوبند. آن چه وی ازرساندن آن چنین بیمناک بوده وگمان داشته که مردم او را به جانبداری از پسرعمویش متّهم خواهند کرد، لاجرم موضوعی مخصوص به امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، نه چیزی که دیگر مؤمنان هم درآن شریکند، همچون یاری ومحبّت؛ وآن نیست مگر اولی بودن درامور ومعناهایی که درهمین مسیرند.

قرینهٔ یازدهم: درسندهای فراوان ازماجرای روز[1] غدیر با لفظ «نصب» یاد شده است. در صفحهٔ ۵۷ ازعمربن خطّاب چنین گذشت: «رسول خدا، علی را به عنوان سرورمنصوب فرمود.»

درصفحهٔ ۱۶۵ ازعلی علیه السلام چنین آمد: «خداوند به پیامبرش فرمان داد که مرا درمیان مردم منصوب فرماید.»

درسخن دیگرعلی علیه السلام آمده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به عنوان سرورمنصوب فرمود.» این روایت که ازعاصمی است، [درصفحهٔ ۶۷۳] خواهد آمد.

نیز درصفحهٔ ۱۹۹ ازامام حسین[2]، نوادهٔ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله نقل شد: «آیا می‌دانید که رسول‌خدا او را در روز غدیر خمّ منصوب فرمود؟»

درصفحهٔ ۲۰۰ ازعبدالله بن جعفر چنین آمد: «وهمانا پیامبرما درغدیرخمّ، برترینِ مردم واولی برایشان وبرترینشان را برای امّتش منصوب فرمود.»

درصفحهٔ ۲۰۸ ازقیس بن سعد گذشت: «رسول‌خدا، علی را درغدیرخمّ منصوب نمود.»

---

۱ در چاپ نجف و مراکزالغدیر «موقف» و در چاپ اسلامیه «موقوف» آمده که گویا اشتباه چاپی باشد؛ اگر چه می‌توان برای آن توجیهی در نظر گرفت. (ن.)

۲. در چاپ نجف و اسلامیه «حسن» آمده که با توجه به آن چه در ص ۱۹۹ گذشت، حسین درست است. (ن.)

در صفحهٔ ۲۱۹ از ابن‌عبّاس و جابر چنین آمد: «خداوند به محمّد فرمان داد که علی را برای مردم منصوب نموده، ولایتش را اعلان کند.»

همچنین در صفحهٔ ۲۳۱ از ابوسعید خُدْری گذشت: «چون رسول خدا علی را در روز غدیر خمّ منصوب نمود و ولایت او را اعلان کرد، ... .»

این لفظ نشان می‌دهد که در آن روز، جایگاهی برای امام علی علیه‌السلام تعیین گشت که تا پیش از آن روز، شناخته شده نبود؛ و این، چیزی جز محبّت و یاوری است که برای هر کسی آشکار بود و هر فرد مسلمان هم از آن بهره داشت. این لفظ در انتصابات حکومتی هم کاربرد دارد و می‌گویند: «سلطان، زید را برای ولایت بر فلان قلمرو منصوب کرد.»؛ امّا هرگز نگویند: «او را به عنوان رعیت یا یاور یا محبوب یا یاری‌شدهٔ وی منصوب نمود.» در حالی که همهٔ افراد تحت حکومت آن سلطان، از چنان مرتبه‌ای برخوردار باشند.

از این فراتر، در بسیاری از نقل‌ها، این لفظ همراه با ولایت و یا در کنار کلمهٔ امّت و مردم
(۶۶۲) ذکر شده است. بدین سان، روشن می‌شود که جایگاه مسلّم برای وی، حاکمیّت مطلق بر همهٔ امّت بوده که همان امامتِ مستلزمِ اولی بودن است که در معنای مولی ذکر شد.
۳۷۹/۱ همین معنا از سخن دیگرِ ابن‌عبّاس که در صفحات ۵۱ و ۲۱۷ گذشت، برمی‌آید: «چون به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمان داده شد که علی را در آن جایگاه که برنشانْد، برنشانَد ... .»

سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که در صفحهٔ ۱۶۵ گذشت، به معنای مورد نظر ما تصریح می‌نماید: «همانا خداوند امر فرمود که برای شما امامتان و آن کس را که پس از من در میان شما برپای می‌شود و جانشین و کارگزار من است، منصوب نمایم؛ هم او است که خداوند فرمانبری از وی را در کتابش واجب فرموده و اطاعت از وی را با اطاعت از من همراه نموده و شما را به ولایتش امر کرده است.»

نیز در صفحهٔ ۲۱۵ این سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گذشت: «همانا خداوند او را به ولایت و امامت شما منصوب فرمود و اطاعتش را بر همگان واجب نمود، چندان که حکمش قاطع و سخنش نافذ است.»

قرینهٔ دوازدهم: در صفحات ۵۲ و ۲۱۷ این سخن ابن‌عبّاس گذشت که پس از ذکر حدیث غدیر، گفته است: «به خداوند سوگند! ولایت او در عهدهٔ مردم واجب گشت.» این

نشان می‌دهد که معنایی جدید از حدیث غدیر برای مسلمانان حاصل گشته بود، به جز آن چه که تا آن روز می‌شناختند [یعنی همان دوستی و یاری] و برای یکایک ایشان ثابت بود. این معنا را وی با سوگند به خداوند، تأکید نموده؛ همان معنایی که بس بزرگ است و مسؤولیّتی همگانی را سبب می‌شود و هرکس راکه به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوَرْد، شامل می‌شود و امام علیه السلام را در منزلتی فراتر از امّت برمی‌نشانَد. این معنا چیزی نیست جز همان خلافت که امام با آن از امّت ممتاز می‌گردد و معنای اولی بودن، همیشه با آن همراه است.

قرینهٔ سیزدهم: شیخ الإسلام حمُّوئی (فَرائِد السِّمطَین) از ابوهریره، با ذکر سند روایت کرده است: «چون رسول خدا از حجّة الوداع بازمی‌گشت، این آیه نازل شد: ‹ای رسول! آن چه را از سوی پروردگارت بر تو فرود آمده، به مردم برسان.› [مائده/۶۷] و آن گاه که این بخش آیه را شنید، دلش آرام گرفت: ‹و خداوند تو را از شرّ مردم در امان می‌دارد.› ... و این، واپسین وظیفه‌ای بود که خداوند بر مردم واجب فرمود. و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله این پیام را به مردم رسانید، این سخن خداوند نازل شد: ‹امروز دینتان را برایتان کامل کردم ... .›» [مائده/۳] (۶۶۳)

این سخن به خوبی نشان می‌دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث غدیر، وظیفه‌ای را واجب فرمود که پیش‌تر، آن را به مردم ابلاغ ننموده بود. پس روا نیست که معنایی همچون محبّت و یاری از آن برداشت شود؛ زیرا این گونه معانی دیرزمانی از کتاب و سنّت برداشت می‌شده است. بنابراین، معنایی جز امامت باقی نمی‌مانَد که پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ آن را به تأخیر افکنَد تا همهٔ دشواری‌ها و موانع زدوده شود و جان‌ها آمادهٔ پذیرش هرگونه وحیِ فرود آمده باشد تا افراد سرکش از چنین امر مهمّی رمیده نشوند؛ و این، با معنای مولی سازگار است.

قرینهٔ چهاردهم: در صفحات ۲۹ و ۳۶ به طریق‌های فراوان از زید بن ارقم روایت شد که داماد وی دربارهٔ حدیث غدیر از او پرسید. وی پاسخ داد: «به شما مردم عراق اعتماد نتوان کرد.» گفت: «تو را از من بیمی نخواهد رسید.» گفت: «آری؛ ما در جُحفه بودیم که رسول خدا بیرون آمد و ... .» ۳۸۰/۱

در صفحهٔ ۲۴ از عبدالله بن علاء نقل شد که چون زُهْری حدیث غدیر را برای وی روایت کرد، به او گفت: «این حدیث را در شام روایت مکن!»

در صفحهٔ ۲۷۳ نیز گذشت که سعید بن مَسَیِّب به سعد بن ابی‌وقّاص گفت: «من می‌خواهم دربارهٔ چیزی از تو بپرسم؛ امّا از تو بیم دارم.» گفت: «هر چه خواهی، بپرس؛ که من عموی تو هستم.» ...

از این‌ها برمی‌آید که حدیث غدیر در نزد مردم چنان معنایی داشته که با وجود آن، راوی‌اش از آسیب ناشی از دشمنی با وصیّ ـ صلوات الله علیه ـ در عراق و شام، در امان نبوده؛ از این رو، زید از داماد عراقی‌اش بیم داشت، چرا که می‌دانست نفاق و سرپیچی و دشمنی در میان عراقی‌ها در آن روزگار، چه اندازه است. پس این حدیث را بروی روایت نکرد تا زمانی که از واکنش برخاسته از خشم وی آسوده خاطر شد. از این رو، نمی‌توان مولی را چنان معنا کرد که گویی هر مسلمانی را داده شده است؛ بلکه مراد، مسؤولیّتی است سنگین که تنها
(۶۶۴) امام علیه‌السلام یارای بر دوش کشیدنش را داشت و با آن، بر همگان برتری یافت، یعنی همان خلافت که با اولی بودن مرادف است.

قرینهٔ پانزدهم: امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از آن که خلافت به وی رسید، در پاسخ به کسانی که بر سر خلافت با وی ستیز نمودند، در میدانگاه کوفه به حدیث غدیر احتجاج نمود ـ چنان که در صفحهٔ ۳۴۴ آمد. ـ و آن مردم چون به آن شهادت دادند، مجاب گشتند. در آن هنگامهٔ ستیز بر سر خلافت، چه حجّیّتی بود در معنایی چون دوستی و یاری که مستلزم اولویّت بر مردم نیست؟

قرینهٔ شانزدهم: در حدیث سوارگان که در صفحات ۱۸۷-۱۹۱ گذشت، آمد که گروهی، از جمله ابوایّوب انصاری، بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین سلام دادند: «سلام بر تو ای مولای ما.» فرمود: «چگونه من مولای شما هستم، حال آن که مردمی از عربید؟» گفتند: «ما از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدیم که فرمود: ‹هر که من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.›»

خوب پیدا است که اگر مراد ایشان، امری معمول و مشترک میان همهٔ مسلمانان بود و سخنشان چنین معنایی داشت: «سلام بر تو ای دوستار و یاور ما.» هرگز امیرالمؤمنین علیه‌السلام [به ظاهر] از شنیدن آن دچار تعجّب نمی‌شد و یا [دقیق‌تر بگوییم:] در پی آشکارسازی حقیقت

برای آن گروه حاضر برنمی‌آمد؛ به‌ویژه که به ایشان فرمود: «شما گروهی از عرب هستید.» روشن است که قوم عرب از دوستی و یاری استنکاف نمی‌نمود؛ بلکه آن چه برایش گران بود، پذیرش مولویّت به معنایی است که گفتیم. از این رو، جز با نیروی غلبه‌کننده بر همهٔ ایشان و یا بر اساس نصِّ الاهی الزام‌آور برای مسلمانانِ آن‌ها، به پذیرش مولویّت تن نمی‌دادند. و آن، چیزی ۳۸۱/۱ نیست جز معنای اولویّت و ولایت مطلق که با امامت مرادف است و امام علیه السلام دربارهٔ همان، از آن گروه جویا شد و ایشان هم با استناد به حدیث غدیر، به وی پاسخ دادند.

قرینهٔ هفدهم: در صفحهٔ ۱۹۱ گذشت که در گواه‌خواهی امیرالمؤمنین علیه السلام از مردم در ماجرای میدان کوفه و حدیث سوارگان، برخی که در روز غدیر حضور داشتند، شهادت به حدیث غدیر را کتمان نمودند و از این رو، امام آنان را نفرین کرد و به کوری و پیسی و ارتداد یا بیماری دیگری گرفتار شدند.

(۶۶۵) آیا هیچ پژوهشگری این احتمال را روا می‌داند که آن گروه به چنان عذاب دشواری دچار گشتند و امام علیه السلام چنان سخت نفرینشان نمود، تنها برای این که معنای یاری و دوستی را که میان همهٔ افراد جامعه مشترک بود، کتمان نموده بودند؟ بدین سان، باید بسیاری از مسلمانان که به هم کینه می‌ورزیدند و به نبرد و درگیری می‌پرداختند، تا آن جا که بنیان و ریشهٔ دو صفت دوستی و یاوری را برکندند ـ چه رسد به آنان که تنها وجود این دو ویژگی را میان خود منکر شدند ـ همگی مشمول این نفرین امام می‌شدند! امّا با قدری دقّت معلوم می‌شود که آنان بدان سبب به چنین ننگی دچار و به این نفرین گرفتار گشتند که مطلبی خطیر را کتمان نمودند که مخصوص این مولای بزرگ ـ صلوات الله علیه ـ بود، یعنی همان امامت و اولویّت بر مردم که در نصوص فراوان آمده و قرائن بسیار بر آن یافت می‌شود.

از این رو، کتمان ایشان به منظور پوشاندن امری عادی و مشترک میان همگان نبوده؛ بلکه برای سرپوش نهادن بر فضیلتی ویژهٔ آن امام بوده؛ گویا برای ایشان گوارا نبود که امام بدان صفت ممتاز گردد و از این رو، آن را کتمان می‌نمودند. امّا آن نفرین صادقانه آنان را

رسوا کرد و تا هنگامی که زنده بودند، نشان رسوایی بر چهره و پیشانی و چشمانشان پیدا بود و از آن پس هم این رویداد در کتاب‌ها ثبت شد و زبان به زبان گشت تا آن هنگام که خداوند [پس از فنای آفریدگان] زمین و ساکنانش را میراث بَرَد.

قرینهٔ هجدهم: در صفحات ۱۷۴ و ۱۷۵ حدیث گواه‌خواهی روز رَحْبَه از طریق احمد و نَسائی و هَیثَمی و محبّ‌الدّین طبری گذشت. به موجب این حدیث، امیرالمؤمنین علیه‌السلام در میدانگاه کوفه، از مردم خواست که به حدیث غدیر شهادت دهند. گروهی از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شهادت دادند که این خبر را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌اند. ابوالطُفیل گوید: «بیرون شدم؛ در حالی که در دل دچار تردید بودم[1]. به زید بن ارقم برخوردم و به وی گفتم: ‹از علی رضی‌الله‌عنه شنیدم که چنین و چنان می‌گفت.› گفت: ‹چه چیز را ناپذیرفتنی و عجیب
۳۸۲/۱ می‌بینی؟ من، خود، از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همین سخن را شنیدم.›»

(۶۶۶) اکنون باید دید که ابوالطُفیل پس از شنیدن آن سخن، کدام امر را سنگین شمرد یا در درستی آن تردید داشت. آیا در اصل صدور این حدیث تردید داشت؟ هرگز چنین نیست؛ زیرا مردی شیعه و بسیار دوستارِ امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از افراد قابل اعتماد وی، در حدیث مولای خود تردید نمی‌کند. نه؛ بلکه تردید وی در معنای این حدیث بود که لبریز از بزرگی است. پس شگفتی وی از آن بود که می‌دید آن مردم که عرب ناب و با حقیقت لغت، نیک آشنایند و از پیروان و اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به شمار می‌روند، در عمل به آن کوتاهی می‌نمایند. از این روی، احتمال داد که بسیاری از ایشان آن سخن را نشنیده‌اند یا دشواری‌هایی سبب گشته که نتوانند به آن عمل کنند. در این جا، زید بن ارقم به وی اطمینان بخشید که آنان این سخن را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌اند؛ و او دانست که خواهش‌های نفسانی، ایشان را از تسلیم شدن به آن بازداشته است. و آن معنای بزرگ شمرده شده، چیزی نبود جز خلافت که مساوی است با اولویّت، نه معانی دیگر از قبیل دوستی و یاری که شامل هر فردی از جامعهٔ اسلامی توانند بود.

قرینهٔ نوزدهم: نیز در صفحات ۲۳۹-۲۴۶ گذشت که حارث فِهْری معنای سخن

---

۱. لفظ احمد و نَسائی و محبّ‌الدّین در این مورد، قدری متفاوت است که همگی به همین معنا است.

پیامبرﷺ درحدیث غدیررا انکارنمود ودرصفحهٔ ۳۴۳ شرح دادیم که این، با هیچ یک ازمعانی مولی جزاولی سازگارنیست.

قرینهٔ بیستم: چنان که درالرّیاض النَّضِره (۲/ ۱۷۰ [۳/ ۱۱۵])؛ ذخائرالعقبی تألیف محبّ طبری (ص۶۸)؛ وسیلة المآل فی مناقب الآل تألیف شیخ احمد بن باکَثیرمکّی [ص۱۱۹]؛ مناقب خوارزمی (ص۹۷ [ص۱۶۰])؛ و الصّواعق المحرقه (ص۱۰۷ [ص۱۷۹]) آمده، حافظ ابن‌سَمّان، از حافظ دارَقُطْنی، ازعمربا ذکرسند روایت کرده است که دوعرب بیابانی به دادرسی نزد عمر آمدند. او به علی گفت: «میان آن دو قضاوت نما.» یکی ازآن دوگفت: «این میان ما قضاوت نماید؟» عمربروی برجست وگریبانش را برگرفت وگفت: «وای برتو! می‌دانی او کیست؟ اومولای من وهرمؤمن است؛ وهرکه وی مولای اونباشد، مؤمن به شمارنیاید.»

نیز همو از عمر روایت نموده که مردی در موضوعی با او اختلاف داشت. عمرگفت: «میان من وتو، این مرد که نشسته است، داور باشد.» ـ وبه علی بن ابی‌طالب اشاره کرد. ـ مرد گفت: «این فربه؟» عمرازجای برخاست وگریبان وی راگرفت، چندان که اززمینش برکنْد وگفت: «آیا می‌دانی چه کسی راکوچک شمردی؟ این مولای من وهرمسلمان است.» (۶۶۷)

درالفتوحات الإسلامیّه (۳/ ۳۰۷) آمده است: «روزی علی بریک عرب بیابانی حکمی رانْد. وی حکم وی را نپذیرفت. عمربن خطّاب گریبانش را برگرفت وگفت: ‹وای برتو! همانا وی مولای تووهرمرد وزن مؤمن است.›»

نیز طَبَرانی با ذکرسند روایت کرده است که به عمرگفتند: «توعلی را چنان بزرگ می‌شماری که هیچ یک ازدیگراصحاب رسول خداﷺ را بدان حد بزرگ نمی‌شماری!» ۳۸۳/۱
گفت: «همانا اومولای من است.» این خبررا زُرْقانی مالکی (شرح المواهب: ۷/ ۱۳) ازدارَقُطْنی روایت کرده است.

این مولویّت امیرالمؤمنینؑ که عمربر خود و هر مؤمن، بدان اعتراف می‌کند، همسنگ با همان مولویّتی است که درروزغدیرخمّ بدان اعتراف نمود، واینک هرکه

را وصیّ، مولایش نباشد، یعنی به مولویّت او اعتراف نکند، ـ و یا هرکه را وصیّ، مولای او یعنی دوستار یا یاورش، نباشد، بی‌ایمان می‌شمرد؛ ـ البتّه اگر تا بدان حد باشد که چون آن دوستی و یاوری از وی نفی گردد، ایمان هم از وی نفی شود. این، جز به معنای اثبات خلافت برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیست؛ زیرا با فقدان دوستی و یاوری عادی که همهٔ مسلمانان به آن سفارش شده‌اند، کسی از دایرهٔ ایمان بیرون نمی‌رود. هرگز نتوان چنین گفت؛ زیرا بودند صحابه و تابعینی که گرفتار اختلاف و کین‌ورزی بودند، چندان که گاه کارشان به ناسزاگویی و درگیری و نبرد و ستیز می‌انجامید و حتّی گاهی این حالت را پیش چشم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بروز می‌دادند، امّا هیچ گاه به این سبب، بی‌ایمان قلمداد نشدند و هیچ یک از معتقدان به عدالت همهٔ صحابه، این را مایهٔ طعن ایشان ندانسته است. پس چنین ولایتی همان امامت مستلزم اولویّت است که مراد ما است، خواه عمر با این سخنان خود، به حدیث غدیر اشاره داشته باشد ـ چنان که روایت حافظ محبّ‌الدّین طبری در ذیل احادیث غدیر بدان اشاره دارد ـ و خواه آن را به منزلهٔ حقیقتی مسلّم و ثابت نزد خود از راه‌های گوناگون بیان نموده باشد.

دنبالهٔ سخن

(۶۶۸) ابن اثیر (النِّهایه فی غریب الحدیث و الأثر: ۴/ ۲۴۶ [۵/ ۲۲۸]) و حَلَبی (السّیرة الحلبیّه: ۳/ ۳۰۴ [۳/ ۲۷۷]) و برخی دیگر روایتی را به فردی ناشناخته نسبت داده‌اند با این مفاد که اُسامة بن زید به علی گفت: «تو مولای من نیستی؛ جز این نیست که مولای من رسول‌الله است.» از این رو، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.»

هرکه این روایت ناشناخته را آورده، خواسته است از بزرگی حدیث غدیر بکاهد و شکوه آن را درهم بشکند؛ از این رو، آن را در چهره‌ای حقیر نمایان ساخته که از قضیه‌ای خصوصی فراتر نمی‌رود و تنها مربوط به مکالمه‌ای میان دو تن از افراد امّت است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با این سخن خود به اختلافشان پایان بخشید. این فرد نمی‌داند یا خود

۳۸۴/۱ را نادان جلوه می‌دهد که احادیث فراوان دربارۀ سبب صدور این گفتار بلند و حکیمانۀ پیامبر صلی الله علیه و آله یافت می‌گردند که پندار نادرست وی را باطل می‌سازند، از نزول آیۀ تبلیغ گرفته تا زمینه‌ها و قرائن دیگر که با چنین پندار ناراستی سازگار نیستند؛ همچون: آیۀ اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار از این اعلان آشکار. چنین شکوهی هرگز نمی‌تواند تنها ناشی از ارزش آشتی دادن میان دو تن که با هم ستیز کردند باشد.

از این گذشته، بر این مرد پوشیده مانده که سخن وی به فرض درستی، تأکیدی بر معنای مورد نظر ما و حجّتی در برابر مخالفان است. اگر هم ماجرا چنین بوده باشد، ما برآنیم که آن چه اُسامه برای امیرالمؤمنین علیه السلام انکار نمود و آن را خاصِّ پیامبر صلی الله علیه و آله شمرْد، آن معنایی از مولی بوده که مستلزم برتری بوده، نه مفهومی که هر کس، حتّی خود اُسامه، از آن بهره داشته است و از آن جهت، مسلمانان را بر یکدیگر برتری نباشد. چنین معنای انکارشدۀ مسلّمی، جز اولی بودن یا مفهومی همانند آن که از معانی مولی است، نتواند بود.

نیز گوییم: پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانست که در امّت او کسانی هستند که پسرعمویش را دوست نمی‌شمارند و به مجادله با او برمی‌خیزند و بیم آن بود که این مجادلات پیامد ناگواری به دنبال داشته، به درگیری با وی انجامد و در آینده، مانعی در برابر حرکات اصلاحگرانۀ او باشد. از این رو، آن اجتماع شکوهمند را برپا نمود و جایگاه دینیِ جانشین خویش و نزدیکی‌اش با خود و بزرگواری‌اش را تبیین فرمود و تصریح نمود که هیچ یک از افراد امّت را نرسد که به سخن یا کردار، به مقابله با وی برخیزد؛ بلکه همگان وظیفه دارند که از او فرمانبری کنند و نزد اوامرش خضوع ورزند و به مقامش تن دردهند؛ و او پس از وی همان جایگاهی را دارد که خود داشته است. بدین سان، پیامبر صلی الله علیه و آله لغزشگاه‌های مسیر آینده را (۶۶۹) از میان بُرْد و راه روشن فرمانبری از وی را نشان داد و با خطبه‌ای که برخوانْد، راه هرگونه عذر برای مخالفت با او را بربست. و ما با همۀ توان کوشیدیم تا حقّ سخن در باب مفاد این حدیث را ادا کنیم.

همانند این روایت ناشناخته، روایتی است که احمد بن حنبل (المسند: ۳۴۷/۵ [۴۷۶/۶]) با ذکر سند، و نیز برخی دیگر از بُرَیْده نقل کرده‌اند: «همراه علی در یمن سرگرم نبرد بودم. از او قدری درشتی دیدم. چون نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازآمدم، علی را بدین سبب نکوهیدم. دیدم که چهرهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله درهم شد و فرمود: ‹ای بُرَیْده! آیا من بیش از مؤمنان بر خودشان ولایت ندارم؟› گفتم: ‹آری؛ ای رسول خدا!› فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.›»

گویا راوی این خبر نیز همانند راوی خبر پیشین، خواسته است از شأن رویداد غدیر خمّ بکاهد و مولویّت علی علیه السلام را در محدودهٔ ماجرایی شخصی بگنجانَد. برای ما اهمّیّتی ندارد که چنین خبری راست است یا نه؛ زیرا با طریق‌هایی که برای حدیث غدیر برشمردیم، جایگاه آن فراتر از حدّ تواتر است. در نهایت، می‌توان پذیرفت که در این جا هم پیامبر صلی الله علیه و آله همان سخن را که یک بار به صورت کلّی بیان کرده بود، به شکل شخصی تکرار نموده است تا بُرَیْده دریابد که پندار وی دربارهٔ درشتی امیرالمؤمنین علیه السلام مجوّز بدگویی از او نیست، چنان که دربارهٔ همهٔ زمامدارانِ امور مردم چنین است؛ یعنی
۳۸۵/۱ اگر زمامداری بر مبنای منافع عمومی رفتار کند و این کار وی به مذاق کسی خوش نیاید، وی را نرسد که آن زمامدار را نکوهش کند، چرا که دیدگاهِ فرد در برابر منافع عمومی ارزشی ندارد و جایگاه ولایت بر دیدگاه‌های شخصی برتر است. بدین ترتیب، رسول خدا صلی الله علیه و آله خواسته است که بُرَیْده را بر جای خود بنشانَد تا از حدّ خود فراتر نرود، بدان سبب که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام فراگیر است، همانند همان ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله به قرینهٔ این فرمایش ایشان: «آیا من بیش از مؤمنان بر خودشان ولایت ندارم؟»

«این گفتاری است روشن‌ساز و هدایت و اندرزی برای تقواپیشگان.» [آل عِمران/۱۳۸]

(۶۷۰)
۳۸۶/۱

احادیث تفسیرکنندهٔ معنای مولی و ولایت

پیش ازهمهٔ قرائن نامبرده، باید ازتفسیر خودِ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یاد نمود که معنای این لفظ را بیان نموده وآن گاه، ازمولانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام که راه ایشان راگام به گام پیموده است.

قُرَشی علی بن حُمَید (شمس الأخبار: ص۳۸ [۱۰۲/۱]) به نقل ازکتاب سلوة العارفینِ الموفّق بالله حسین بن اسماعیل جرجانی، پدرِالمرشد بالله، با ذکرسند ازپیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت نموده که چون دربارهٔ معنای «هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیزمولای اواست.» ازایشان سؤال شد، فرمود: «خداوند مولای من است وبیش ازخودم برمن ولایت دارد وبا وجود او، مرا اختیاری نیست. من هم مولای مؤمنانم وبیش ازخودشان برایشان ولایت دارم وبا وجود من، آنان را اختیاری نباشد. هرکه بیش ازخودش بروی ولایت دارم وبا وجود من، وی را اختیاری نیست، علی هم مولای اواست وبیش ازخودش بروی ولایت دارد وبا وجود وی، اختیاری ازآنِ خودش نیست.»

درصفحهٔ ۲۰۰ ضمن حدیث احتجاج عبدالله بن جعفربرمعاویه، این سخن وی گذشت: «ای معاویه! من ازرسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برمنبرشنیدم ـ حال آن که عمربن ابی‌سَلَمه، اُسامة بن زید، سعد بن ابی‌وقّاص، سلمان فارسی، ابوذر، مقداد، وزبیربن عَوّام نیزهمراه من بودند ـ که فرمود: ‹آیا من بیش ازمؤمنان برخودشان ولایت ندارم؟› گفتیم: ‹آری؛ ای رسول خدا!› فرمود: ‹آیا همسران من حقّ مادری برشما ندارند؟› گفتیم: ‹آری؛ ای

رسول خدا!› فرمود: ‹هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است و بیش ازخودش بروی ولایت دارد.› آن گاه، با دستش بر شانهٔ علی زد و فرمود: ‹بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هرکه با او دشمنی ورزد. ای مردم! من بر مؤمنان بیش ازخودشان ولایت دارم و با حضور من، ایشان را اختیاری نباشد؛ پس از من، علی بیش ازخود مؤمنان بر ایشان ولایت دارد و با حضور وی، آنان را اختیاری نیست؛ … .›

(۶۷۱) پیامبر ما ﷺ برای امّت خویش، برترین و سزاوارترین و نیکوترین کس را در غدیرخمّ و نیز در جای‌های دیگر، به امامت تعیین فرمود و با او، حجّت را بر ایشان تمام ساخت و به فرمان بردن از وی امرشان کرد و آگاهشان نمود که نسبت علی با او، همان نسبت هارون است با موسی؛ و نیز خبرشان داد که علی بر هر مؤمن پس از او ولایت دارد و هر کس خودش بر او ولایت دارد، علی هم بر وی ولایت دارد و هرکه او بر وی بیش ازخودش ولایت دارد، علی نیز بر وی بیش ازخودش ولایت دارد؛ و علی جانشین و صاحب خلافت پس از او است … .»

۳۸۷/۱ نیز در صفحهٔ ۱۶۵ از شیخ الإسلام حَمُّوئی در حدیث حجّت‌آوری امیرالمؤمنین علیه السلام در روزگار عثمان، چنین گذشت: «سپس رسول خدا ﷺ به خطبه برخاست و فرمود: ‹ای مردم! آیا می‌دانید که خداوند عزّوجلّ مولای من است و من مولای مؤمنانم و بیش ازخودشان بر ایشان ولایت دارم؟› گفتند: ‹آری.› فرمود: ‹ای علی برخیز!› من برخاستم. فرمود: ‹هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هرکه او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هرکه با او دشمنی ورزد.› پس سلمان برخاست و گفت: ‹ای رسول خدا! این چگونه ولایتی است؟› فرمود: ‹ولایتی همچون ولایت من. هر که من بیش ازخودش بر وی ولایت دارم، علی هم چنین است.›»

همچنین در صفحهٔ ۱۹۶ در حدیث حجّت‌آوری امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر

درروز صِفّین، سخن ایشان چنین گذشت: «سپس رسول خدا ﷺ فرمود: ‹ای مردم! همانا خداوند مولای من است ومن مولای مؤمنانم وبیش ازخودشان برایشان ولایت دارم. هر که من بروی ولایت دارم، علی نیزمولای اواست. بارخدایا! دوست بدارویاری کن هرکه اورا دوست بدارد ویاری کند؛ ودشمنی ورزبا هرکه با اودشمنی ورزد؛ ویاریگرش را یاری نما وهرکه یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه.› سلمان فارسی برخاست وگفت: ‹ای رسول خدا! این چگونه ولایتی است؟› فرمود: ‹ولایتی همچون ولایت من. هرکه من بیش ازخودش بروی ولایت دارم، علی هم چنین است.›»

حافظ عاصمی (زین الفتی) گوید: «ازعلی بن ابی‌طالب دربارۀ این سخن پیامبرﷺ: ‹هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› پرسیدند. فرمود: ‹چون برخاستم، ایشان مرا به پیشوایی مردم منصوب فرمود. پس هرکه با من به مخالفت برخیزد، گمراه است.›»

مراد امام ازبرخاستن، آن است که درآن اجتماع بزرگ، رسول خدا ﷺ به وی فرمان داد که برخیزد تا وی را نشان دهد ومعرّفی‌اش کند وبه پیشوایی امّت منصوبش نماید. این مطلب درصفحات ۱۵ و۲۳ و۱۶۵ و۲۱۷ گذشت. حَسّان بن ثابت به همین رخداد اشاره دارد، آن جا که گفته است:

پس گفت: «یا علی؛ به پا خیز! که من، تو را پس از خود به عنوان امام و هادی برگزیدم.» (۶۷۲)

درحدیثی که سیّد همدانی (مودّة القربی [مودّة پنجم]) آورده، آمده است: «رسول خدا ﷺ فرمود: ‹ای جماعت! آیا چنین نیست که خداوند ازخود من برمن اولی است واختیارامر ونهی به مرا دارد ومرا اختیارنیست که به اوامرونهی کنم؟› گفتند: ‹آری؛ ای رسول خدا!› فرمود: ‹هرکه خداوند ومن مولای اوییم، این علی مولای اواست؛ وی اختیارامرونهی شما را دارد وشما اختیارامرونهی وی را ندارید. بارخدایا! دوست بدارویاری کن هرکه او را دوست بدارد ویاری کند؛ ودشمنی ورزبا هرکه با اودشمنی ورزد؛ ویاریگرش را یاری نما وهرکه یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه. بارخدایا! همانا توبرایشان گواهی که من ابلاغ نمودم ودلسوزانه اندرزدادم.›»

امام حافظ واحدی پس از ذکر حدیث غدیر گفته است: «این ولایت که پیامبر ﷺ
۳۸۸/۱ برای علی اعلان نمود، در روز قیامت مایهٔ مؤاخذه خواهد بود. در شرح این سخن خداوند تعالی: ‹و ایشان را نگاه دارید؛ که همانا بازخواست خواهند شد.› [صافّات/۲۴] روایت شده است که مراد، ولایت علی علیه‌السلام است؛ یعنی ایشان مؤاخذه خواهند شد که آیا چنان که پیامبر ﷺ به ایشان سفارش نمود، حقِ ولایت وی را به جا آوردند یا آن را تباه کردند و وانهادند؛ پس باید این حق از ایشان ستانده شود و کیفر یابند.»

حدیث یاد شده را این کسان با ذکر سند آورده‌اند: حمُّوئی (فَرائِد السَّمطَین: باب چهاردهم [۷۹/۱])؛ جمال‌الدّین زرندی (نظم درر السّمطین [ص۱۰۹])؛ ابن حَجَر (الصّواعق المحرقه: ص۸۹ [ص۱۴۹])؛ و حَضْرَمی (الرّشفة الصّادی من بحر فضائل بنی النّبیّ الهادی: ص۲۴ [ص۵۵]).

حمُّوئی [فَرائِد السَّمطَین: ۸۱/۱] با ذکر سند از طریق حاکم ابوعبدالله بن بَیِّع [معرفة علوم الحدیث: ص۹۶] از محمّد بن مُظَفَّر، از عبدالله بن محمّد بن غَزْوان، از علی بن جابر، از محمّد
(۶۷۳) بن خالد بن عبدالله، از محمّد بن فُضَیل، از محمّد بن سوقه، از ابراهیم، از اسود، از عبدالله بن مسعود، از رسول خدا ﷺ روایت کرده است: «فرشته‌ای نزد من آمد و گفت: ‹از پیامبران پیشین بپرس که بر چه مبعوث گشتند.› [گفتم: ‹بر چه مبعوث گشتند؟› گفت:][1] ‹بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب.›»

همو [فَرائِد السَّمطَین: ۷۹/۱] گوید که از علی علیه‌السلام روایت شده است: «ولایت یکی از اصول دین است.»

نیز او [فَرائِد السَّمطَین: ۷۹/۱] با ذکر سند از طریق حاکم بن بَیِّع، از محمّد بن علی، از احمد بن حازِم، از عاصم بن یوسف یَرْبُوعی، از سفیان بن ابراهیم حرنوی، از پدرش، از ابوصادق، از علی علیه‌السلام آورده است: «اسلام سه پایه دارد که هیچ یک بدون دیگری سود نبخشد: نماز، زکات، ولایت.»

---

۱. افزودهٔ درون قلّاب، از مأخذ است. (غ.)

درصفحهٔ ۳۸۲ ازعمربن خطّاب گذشت که هرکس امیرالمؤمنین علیه‌السلام مولایش نباشد، مؤمن نیست.

آلوسی (روح المعانی: ۷۴/۲۳ [۸۰/۲۳]) درذیل آیهٔ «ایشان را نگاه دارید که همانا بازخواست می‌شوند.» [صافّات/۲۴] پس از برشماری اقوال گوید: «برترینِ این اقوال آن است که مراد، بازخواست دربارهٔ عقاید واعمال است که سرآمدِ همهٔ آن‌ها، لا إله إلا الله؛ وازمهم‌ترینشان، ولایت علی ـ کرّم الله تعالی وجهه ـ است.»

ازطریق بیهقی، ازحافظ حاکم نیشابوری، با ذکرسند ازرسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است: «هرگاه خداوند، مردم روزگاران نخست وبازپسین را درروزقیامت گردآورَد وصراط را بر پُل جهنم برقرارنماید، هیچ کس ازآن عبورنکند، مگربا برات ولایت علی بن ابی‌طالب.» این روایت را محبّ‌الدّین طبری (الرّیاض النَّضِره: ۱۷۲/۲ [۱۱۶/۳]) با ذکرسند آورده است.

(۶۷۴) دراین جا مجال آن نیست که همهٔ احادیثی را یاد کنیم که درمآخذ بسیاردرباب تفسیراین آیات بدان دست یافته‌ایم: «و ایشان را نگاه دارید که همانا بازخواست می‌شوند.»
۳۸۹/۱ و «بپرس از رسولانی که پیش از تو فرستادیم.» [زخرف/۴۵] نیز فراوانند روایاتی که حافظان از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با ذکرسند درباب بَرات و جوازعبورازآتش نقل نموده‌اند. گمان ندارم که وجدان آزاد خوانندگان حکم نماید که همهٔ این احادیث با معنایی غیرازخلافت واولی بودن برمردم ازخودشان سازگارباشد ودرعین حال، این مطلب ازاصول دین شمرده شود وفرد بی‌بهره ازآن، بی‌ایمان واعمال او ناصحیح قلمداد گردد.

این اولویّتِ درشماراصول دین واین مولویّت که ایمان بسته به آن است ـ چنان که درگفتارعمردرصفحهٔ ۳۸۲ گذشت ـ درکلامی دیگرازعمر، خطاب به ابن‌عبّاس نیز آمده است.

این گفتاررا راغب (محاضرات الأدباء: ۲۱۳/۲ [مج۲/ج۴/۴۷۸]) ازابن‌عبّاس آورده است: «شبی همراه عمربن خطّاب درحرکت بودم. اوبرقاطری سواربود ومن براسبی بودم.

وی آیه‌ای خوانْد که درآن، ازعلی بن ابی‌طالب یاد شده بود. سپس گفت: ‹هلا به خدا سوگند! ای فرزندان عبدالمطّلب؛ ازمیان شما، علی ازمن وابوبکربرای خلافت سزاوارتر بود.› با خود گفتم: ‹خداوند ازمن درنگذرد، اگراکنون اورا رها کنم.› پس پرسیدم: ‹ای امیرالمؤمنین! تواین سخن را می‌گویی، حال آن که تو ودوستت ابوبکر، ازمیان همهٔ مردم، برجستید وامرخلافت را ازما ستاندید!› گفت: ‹دورشوید ای فرزندان عبدالمطّلب! هلا که شما با عمربن خطّاب طرف هستید [وبه حساب شما خواهم رسید]!› من میان خود واوفاصله افکندم. وی قدری پیش رفت وآن گاه، گفت: ‹حرکت کن که امیدوارم ازرفتن بازمانی! سخنت را تکرارنما.› گفتم: ‹ازمطلبی یاد کردی ومن هم پاسخت را دادم. اگرسکوت کنی، ما هم سکوت می‌کنیم.› گفت: ‹به خدا سوگند! ما به سبب کین‌ورزی خلافت را نستاندیم؛ بلکه اورا برای این کارکوچک می‌شمردیم وبیم داشتیم که عرب وقریش گِرد اورا نگیرند، زیرا خون اقوامشان را ریخته است.› خواستم بگویم: ‹رسول خدا صلی الله علیه وآله اورا به هرسوگسیل می‌فرمود واوسرکردگانشان را درهم می‌شکست. او علی راکوچک نمی‌شمرد؛ آیا تو ودوستت اوراکوچک می‌شمارید؟› آن گاه، عمرگفت: ‹این کارخواه ناخواه شد. پس می‌بینی چگونه ـ به خدا سوگند! ـ ما درهیچ کاری بدون او تصمیم نمی‌گیریم وبی‌اجازهٔ وی کاری نمی‌کنیم.›»

(۶۷۵) درشرح نهج البلاغه (۲/ ۲۰ [۶/ ۵۰]) عبارت عمرچنین آمده است: «ابن‌عبّاس! هلاکه دوست تو[علی] برای خلافت پس ازرسول خدا صلی الله علیه وآله سزاوارترینِ مردم بود؛ امّا ازدو چیزبر وی بیم داشتیم ... .» گفتم: «ای امیرالمؤمنین! آن دو چه بودند؟» گفت: «هم برکم‌سالی‌اش ترسیدیم وهم بردوستی‌اش با فرزندان عبدالمطّلب.»

درهمان (۲/ ۱۱۵ [۱۲/ ۸۲]) عبارت اخیر بدین شکل آمده است: «به سبب کم‌سالی ودوستی‌اش با فرزندان عبدالمطّلب، اورا [برای خلافت] خوش نداشتیم.»

گواهی دادن به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام با معنایی که گفتیم، نورو حکمتی است

که دردل‌های دوستاران وپیروانش به ودیعت نهاده شده، چندان که درطلبش بارسفر برمی‌بسته‌اند وفرستادگانی برای تعیین حمل‌کنندهٔ این بارگران گسیل می‌شده‌اند؛ چنان که بیهقی (المحاسن والمساوئ:۳۰/۱ [ص۴۳-۴۵]) آورده است. این گفت وگوی بلند میان ابن‌عبّاس ومردی شامی ازاهل حِمْص جریان یافته که درآن آمده است:

۳۹۰/۱ «مرد شامی گفت: ‹ای ابن‌عبّاس! مردمِ طایفهٔ من هزینهٔ سفرم را فراهم کردند تا مرا نزد توفرستند که امین ایشان نزد توام؛ پس تورا نرسد که نیازمرا برنیاوری وبازم گردانی. مردم طایفهٔ من دربارهٔ مسألهٔ خلافت علی سخت به اختلاف افتاده‌اند ودرمعرض هلاکتند. ایشان را ازتنگنا بِرَهان؛که خداوند ازتنگنایت برهانَد.› ابن‌عبّاس گفت: ‹ای برادرشامی! علی دراین امّت، ازحیث فَضل وعلم، همانند آن بندهٔ صالح است که موسی علیه‌السلام دیدارش نمود.› ـ آن‌گاه، ابن‌عبّاس حدیث امّ‌سَلَمَه را برایش برخوانْد که درآن، فضائل بسیاری برای علی برشمرده شده است. ـ مرد شامی گفت: ‹ای ابن‌عبّاس! سینهٔ مرا ازنور وحکمت انباشتی وازتنگنا رهایم نمودی؛ که خداوند ازتنگنا رهایت نماید! گواهی می‌دهم که علی رضی‌الله‌عنه مولای من ومولای هرمرد وزن مؤمن است.›»

«واین است راه راست پروردگارتو. ما آیات [خود] را برای گروهی که یاد می‌کنند و پند می‌گیرند، روشن بیان کرده‌ایم.» [انعام/۱۲۶]

(۶۷۶)
۳۹۱/۱

گفتارهایی از پیشوایان بزرگ در تألیفاتشان، در باب حدیث غدیر

حقیقت معنای مولی در آشکارترین شکل نمایانده شد؛ به گونه‌ای که دیگر مخالفان را چاره‌ای جز آن نیست که در برابر آن سر تسلیم فرود آورند، مگر کسی که عناد ورزد و شیوهٔ برتر را وانهد. در جست و جوی این حقیقت، ما به گفتارهایی گوهرین از برخی دانشوران دست یافتیم که کاوش و پژوهششان، ایشان را به حقیقتِ آشکار رهنمون گشته است وبدون توجّه به همهمه‌ها و هیاهوها، این سخنان را بر زبان رانده‌اند. اکنون گزیدهٔ سخنان ایشان را می‌آوریم:

۱. ابن‌زولاق حسن بن ابراهیم، ابومحمّد مصری (د. ۳۸۷) در تاریخ مصر گوید: «در ۱۸ ذی‌الحجّهٔ ۳۶۲ که روز غدیر خمّ بود، مردمی از مصریان و مغربیان و همراهانشان برای دعا گرد آمدند، زیرا روز عید بود؛ چرا که در این روز، رسول خدا ﷺ عهد خلافت را برای امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب منعقد فرمود و او را جانشین خود ساخت.»[۱]

این گفتار نشان می‌دهد که ابن‌زولاق، آن ادیب توانای عرب، از حدیث غدیر معنایی جز آن چه ما دریافت می‌نماییم، برداشت نکرده و این روز را جز هنگامهٔ انعقاد عهد خلافت برای امیرالمؤمنین ؑ و جانشینی وی ندانسته است.

---

۱. مَقْریزی (الخُطط و الآثار: ۲/ ۲۲۲ [۱/ ۳۸۹]) این را از وی حکایت کرده است.

۲. امام ابوالحسن واحدی (د. ۴۶۸) پس از ذکر حدیث غدیر گفته است: «این ولایت که پیامبر ﷺ برای علی مقرّر فرمود، در روز قیامت مورد بازخواست قرار خواهد گرفت.»

به تمام این گفتار در صفحهٔ ۳۸۷ بنگرید.

(۶۷۷) ۳. حجّة الإسلام ابوحامد غَزالی (د. ۵۰۵) (سرّالعالمین[1]: ص۹ [ص۲۰]) گفته است:

«دانشوران اختلاف کرده‌اند که ترتیب خلافت چگونه بوده و آن که بدان دست یافته، چه دلیلی داشته است. برخی پنداشته‌اند که به نص حاصل شود و دلیل ایشان این سخن خداوند تعالی است: ‹به اعراب بادیه‌نشین که از جنگ تخلّف ورزیده‌اند، بگو: "به
۳۹۲/۱ زودی برای جنگ با مردمی سخت نیرومند فراخوانده می‌شوید که با آن‌ها بجنگید یا مسلمان شوند." اگر اطاعت کنید، خدایتان پاداشی نیکو دهد و اگر، همچنان که پیش از این سربرتافته‌اید، سربرتابید، شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند.› [فتح/۱۶] پس از رسول خدا ﷺ هم، ابوبکر رضی الله عنه مردم را به اطاعت فراخوانْد و ایشان اجابتش کردند. یکی از مفسّران در تفسیر این آیه: ‹آن گاه که پیامبر با یکی از زنان خود رازی در میان نهاد.› [تحریم/۳] گفته که در حدیث آمده است: ‹ای حمیراء! همانا پس از من، پدر تو خلیفه خواهد بود.› نیز زنی گفت: ‹هرگاه تو را از دست دهیم، به چه کس مراجعه کنیم؟› پیامبر ﷺ به ابوبکر اشاره کرد. دلیل دیگر آنان این است که ابوبکر در زمان حیات رسول خدا، امام جماعت مسلمانان بود؛ و امامت جماعت، ستون دین است.

این، خلاصهٔ دلیل کسانی است که به نص قائلند. اینان سپس به تأویل روی آورده، گفته‌اند: ‹اگر علی خلیفهٔ نخست بود، مسلمانان نابود می‌شدند و به آن پیروزی‌ها و افتخارات دست نمی‌یافتند. این که علی چهارمین خلیفه است، برایش مایهٔ کاستی نیست؛ چنان که پیامبر ﷺ هم واپسین رسول بود و این، مایهٔ کاستی‌اش نبود.› امّا آنان که از این شیوه

۱. در این که کتاب یاد شده از غَزالی است، تردید نیست. ذهبی (میزان الإعتدال [۵۰۰/۱]) در شرح حال حسن بن صَبّاح اسماعیلی، بدین مطلب تصریح نموده و ماجرای وی را از او نقل نموده ـ سبط ابن جوزی (تذکرة الخواصّ: ص۳۶ [ص۶۲]) به این تصریح نموده است. ـ و بخشی از گفتار یاد شده را آورده است.

سرپیچیده‌اند، برآنند که این اعتقاد و آرای مبتنی بر آن، باطل است و آن تأویل هم سرد و بی‌پایه و بر مبنای پندار و دلخواه است. ایشان معتقدند که خلافت و احکام، به میراث منتقل گردد، همانند آن چه برای داوود وزکریّا وسلیمان ویحیی پیش آمد. به رأی آنان، یک هشتم خلافت سهم زنان پیامبر ﷺ است وبه همین هم استناد نموده‌اند. لیکن این پندار نادرست است؛ زیرا اگر خلافت میراث بردنی بود، عبّاس اولی بود.

باید گفت که برهان روشن، چهرهٔ خود را نمایان نموده و همهٔ امّت بر متن حدیث غدیر و خطبهٔ پیامبر ﷺ درآن روز همداستانند که فرمود: ‹هرکه من بروی ولایت دارم، علی (۶۷۸)
نیز مولای او است.› و عمر گفت: ‹گوارا باد تو را ای ابوالحسن که مولای من و هر مرد وزن مؤمن گشتی.› این نشان دهندهٔ تسلیم وخشنودی وگردن نهادن به این حکم بود؛ امّا بعداً ریاست‌پرستی و علاقه به خلافتمندی و برافراشتن پرچم‌های بزرگ و چکاچک رایت‌ها وبه‌هم‌پیوستن سواران وگشودن سرزمین‌ها، ایشان را از شراب خواهش سرمست نمود، چندان که به سرکشی نخست بازگشتند وسخن پیامبر ﷺ را پشت سر افکندند وآن را به بهایی اندک فروختند؛ وچه بد فروشی کردند!»

۴. شمس‌الدّین سبط ابن‌جوزی حنفی (د. ۶۵۴) (تذکرة خواصّ الامّه: ص۱۸ [ص۳۰]) گوید: «دانشوران سیره‌شناس، همه برآنند که رویداد غدیر خمّ در بازگشت پیامبر ﷺ از حجّة الوداع در هجدهم ذی‌الحجّه رخ داد؛ وی ۱۲۰/۰۰۰ صحابی را گردآورْد وفرمود: ‹هر که من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای اواست ... .› اواین سخن را به صراحت وبدون هیچ اشاره وکنایه فرمود.»

ابواسحاق ثَعْلبی (الکشف والبیان [برگهٔ ۲۳۴]) با ذکر سند آورده است که چون پیامبر ﷺ این سخن را فرمود، درهمه جا پیچید ودرسرزمین‌ها وشهرها رواج یافت. آن گاه، آن چه را درتفسیر آیهٔ ﴿سأل ...﴾ [معارج/۱] گذشت، بیان نموده وگفته است: «وامّا دربارهٔ عبارت ۳۹۳/۱
‹من کنت مولاه› دانشوران ادیب گفته‌اند که مولی معانی گوناگون دارد وازده معنای آن،

معنای دهم اولی است.[1] خداوند تعالی فرموده است: ‹پس امروز نه از شما فدیه‌ای پذیرند و نه
(۶۷۹) از کافران. جایگاهتان آتش است. آتش مولای شما است.› [حدید/۱۵]»

سپس وی یکایک آن معانی نه‌گانه را باطل شمرده وگفته است: «مراد از حدیث غدیر، اطاعت مخصوص وکامل است؛ پس تنها وجه دهم صحیح است، یعنی: اولی. بدین ترتیب، معنا چنین است: ‹هرکس من از خودش بروی اولی هستم، علی هم بر وی اولی است.› حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی (مرج البحرین) به همین معنا تصریح نموده است. وی حدیث غدیر خمّ را با ذکر سند از استادانش روایت کرده وگفته است: ‹پس رسول خدا ﷺ دست علی علیه‌السلام را برگرفت و فرمود: "هرکس که من ولیّ او و از خودش بروی اولی هستم، علی هم ولیّ او است."› پس دانسته شد که همهٔ معانی به وجه دهم بازگشت نماید. نیز سخن رسول خدا ﷺ بر همین معنا دلالت دارد که فرمود: ‹آیا من بیش از مؤمنان بر خودشان ولایت ندارم؟› این، نصّ صریح در اثبات امامت و قبول اطاعت امام علی است. همچنین است سخن دیگر پیامبر ﷺ که فرمود: ‹حق را بر محور او بگردان، هرگونه و هر جا که گردد.›»

۵. کمال‌الدّین بن طَلحهٔ شافعی (د. ۶۵۲) (مطالب السَّؤول: ص۱۶) پس از ذکر حدیث غدیر و نزول آیهٔ تبلیغ در آن روز گوید: «این سخن پیامبر ﷺ: ‹هرکه من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› مشتمل بر لفظ ‹مَن› است که برای عمومیّت وضع شده است و اقتضای آن، این است که هرکس رسول خدا ﷺ مولای او است، علی هم مولای او باشد. نیز مشتمل بر لفظ ‹مولی› است که برای معانی گوناگون به کار رفته است. این لفظ در قرآن کریم، گاه به معنای اولی است، چنان که خداوند تعالی دربارهٔ منافقان فرموده است: ‹جایگاه شما آتش است و آن، مولای شما است.› [حدید/۱۵] بدین معنا: ‹آن، اولی بر شما است.›»

آن گاه، وی معانی یاور، وارث، خاندان نزدیک، دوست، نزدیک، و آزادکننده را هم از

---

۱. معانی دیگر عبارتند از: مالک، آزاد کننده، آزاد شده، یاور، پسرعمو، هم‌پیمان، عهده‌دار پرداخت تاوان، همسایه، و سروری که از او فرمان بَرند.

معانی مولی دانسته وگفته است: «چون این لفظ بر این معانی اطلاق شده، هریک ازآن‌ها
که مراد باشد ـ خواه اولی، چنان که گروهی معتقدند، و خواه دوست نزدیک ـ معنای
حدیث چنین است: ‹هرکه من اولی به او یا یاور یا وارث یا از خاندان او یا نزدیک یا (۶۸۰)
دوست وی هستم، علی نیز همین گونه است.› و این، صریح است درآن که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این
رتبه را به علی علیه‌السلام تخصیص داده و او را نسبت به دیگران، همانند خود قرارداده، به قرینهٔ
کلمهٔ ‹مَن› که معنای عام دارد؛ و چنین رتبه‌ای را برای دیگران قرارنداده است. ۳۹۴/۱

باید دانست که این حدیث ازاسرارسخن خداوند تعالی درآیهٔ مباهله است: ‹بگو بیایید تا فراخوانیم فرزندانمان و فرزندانتان، زنانمان و زنانتان، و خودمان و خودتان را.› [آل عمران/۶۱] بنا به آن چه گذشت، مراد نفس علی است؛ یعنی خداوند تعالی میان نفس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و نفس علی همراهی قرارداده وآن دو را با ضمیری به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اضافه نموده است [= انفسنا]. به همین سبب، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم به موجب این حدیث، هرحقّی راکه برای او بر مؤمنان ثابت است، به صورت عام برای علی هم اثبات نمود؛ پس او اولی به مؤمنان و یاور و سرور ایشان است و هرمعنایی که از لفظ ‹مولی› برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تبادر یابد، وی آن را برای علی علیه‌السلام اثبات کرده است. و این، رتبه‌ای است بلند و شامخ و شکوهمند وبرترکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تنها علی را مخصوص این امتیازات ساخت وازاین رو، آن روزهنگامهٔ عید و شادمانی برای دوستاران و پیروان آن امام شمرده شد.

درشرح این مطلب باید گفت: ‹خدایت با نور خویش به اسرار وحی واقف گردانَد و با لطف خویش، بینایی‌ای به تو عطا فرماید که به راه راست هدایتت نماید؛ بدان که یکی ازمعانی مولی، یاوراست وبدین ترتیب، یک معنای حدیث غدیر این است: "هر که من مولای اویم، علی یاور او است." یعنی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی را چنین وصف نموده که هرکس وی یاور او است، علی هم یاور او است.› این سخن به نحو عموم بیان شده و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این صفت را ازآن جهت به وی عطا نموده که خداوند آن را برای وی اثبات فرموده است. امام ابواسحاق ثَعْلبی (الکشف و البیان [برگهٔ ۲۱۶]) با سند مرفوع ازاسماء بنت

عُمَیس روایت کرده است: ‹چون این آیه نازل شد: "و اگر برای آزارش همدست شوید، خداوند یاور او است و نیز جبرئیل و صالحِ مؤمنان و فرشتگان از آن پس یاور او خواهند بود." [تحریم/۴] از رسول خدا ﷺ شنیدم: "صالحِ مؤمنان، علی بن ابی‌طالب است." چون خداوند در وحی
(۶۸۱) خویش بر رسولش به وی اعلان نمود که الله و جبرئیل و علی، یاور اویند، و به این ترتیب یاور بودن را برای علی اثبات کرد، پیامبر ﷺ هم با اقتدا به قرآن کریم، این صفت را برای وی اثبات نمود.›

آن گاه، پیامبر ﷺ در وصف علی کلماتی به کار بُرد که به صراحت همین معنا را می‌رسانَد. حافظ ابونُعَیم اصفهانی (حِلیة الأولیاء: ۶۶/۱) با ذکر سند روایت کرده است که علی بر پیامبر ﷺ درآمد و ایشان فرمود: ‹خوش آمدی ای سرور مسلمانان و امام تقواپیشگان.› اکنون در این مطلب، خوب بیندیش: از سویی، سروری مسلمانان و امامت تقواپیشگان از اوصاف خود پیامبر ﷺ است و از سویی، خداوند تعالی علی را نفس پیامبر ﷺ شمرده است.

نیز پیامبر ﷺ همواره علی را به صفاتی می‌ستود که با عنایت به آن چه گفتیم، مخصوص او بوده است. حافظ ابونُعَیم اصفهانی (حِلیة الأولیاء: ۶۷/۱) با ذکر سند از انس بن
۳۹۵/۱ مالک روایت کرده که خود شنیده است که رسول خدا ﷺ به ابوبَرْزه چنین گفت: ‹ای ابوبَرْزه! همانا خداوند دربارهٔ علی بن ابی‌طالب به من چنین سپرده است که وی پرچم هدایت، نشان راه ایمان، پیشوای دوستان من، و نوری است برای همهٔ اطاعت‌کنندگانم. ای ابوبَرْزه! علی امام تقواپیشگان است و هر که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته؛ و هر که به وی کینه ورزد، به من کینه ورزیده است. پس او را به این امر مژده بخش.› حال که این سخن مستند آشکار شد، روشن می‌شود که چرا پیامبر ﷺ بسیاری از صفات را تنها برای علی برشمرده است: ‹و پیشدستی‌کنندگان در آن بر یکدیگر پیشی می‌گیرند.› [مطفّفین/۲۶]»[۱]

۶. صدر الحفّاظ فقیه الحرمین ابوعبدالله گنجی شافعی (د. ۶۵۸) (کفایة الطّالب:

۱. این کلام را با برخی خرده‌هایش نقل کردیم، حال آن که بخشی از آن‌ها را به دیدهٔ قبول نمی‌نگریم.

ص۶۹ [ص۱۶۶]) این سخن رسول خدا ﷺ به علی را یاد کرده است: «اگر می خواستم کسی را جانشین خود سازم، هیچ کس سزاوارتر از تو نبود؛ زیرا هم در اسلام پیشگامی، هم به من که رسول خدایم، نزدیکی، و هم داماد من هستی که فاطمه سرور زنان جهان نزد تو است.» سپس وی گفته است: «این سخن گرچه بر عدم تعیین جانشین برای رسول خدا ﷺ دلالت دارد، حدیث غدیر نشان می دهد که وی تعیین ولیّ نموده، و این همان تعیین جانشین است؛ یعنی حدیث غدیر این سخن را نسخ نموده، چرا که حدیث غدیر در پایان (۶۸۲)
عمر آن بزرگوار صادر گشته است.»

۷. سعیدالدّین فَرْغانی (د. ۶۹۹) ـ چنان که ذهبی (العِبَر فی خبر من غبر[۳۹۹/۳]) از وی یاد نموده ـ در شرح تائیّهٔ ابن فارض حَمَوی[1] (د. [2]۵۷۶) سخنی در این باب دارد. مطلع آن تائیّه چنین است:

دیدگانم بادهٔ شور عشق را به من نوشاند؛ و جامم رخِ یاری است که از [وصف به] زیبایی برتر است.

و یکی از ابیات آن از این قرار است:

علی از راه تأویل و با دانشی که از راه جانشینی پیامبر بدان دست یافته بود، آن چه را [از کتاب و سنّت] که مشکل و ناروشن بود، واضح و روشن ساخت.

وی در شرح این بیت گفته است: «این بیت، مبتدایی است که خبر آن حذف شده است و تقدیر آن چنین است: ‹این که علی ـ کرّم الله وجهه ـ مطالب مشکل کتاب و سنّت را تبیین و آشکار می کند، به سبب دانشی است که به او عطا شده است.› بدین سان که پیامبر ﷺ وی را وصیّ و جانشین خود ساخته و فرموده است: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› و این در روز غدیر خمّ بود، چنان که علی ـ کرّم الله وجهه ـ خود، در

۱. نام این شرح «منتهی المدارک» است که این سخن در (۱۴۵/۲) از آن اثر آمده است. فرغانی شرحی فارسی نیز بر تائیّه نگاشته که «مشارق الدّراری» نام دارد. (ط.)

۲. وی د. ۶۳۲ است و آن چه در متن آمده تاریخ تولد او است. (ن.)

ابیاتی آن را تقریر نموده که در آن آمده است:

پیامبر، مرا برگزید و وصیّ خویش برای امّتش قرار داد، چراکه از رأی و داوری من، خشنود بود.

رسول خدا [ولایتی چون] ولایت خویش را در روز غدیر خمّ، برای من، بر شما ثابت و مقرّر فرمود.

غدیر خمّ، آبگیری بوده در یکی از منزل‌های مدینه بر طریقی به سمت مکّه که اکنون آن را، راه پیادگان می‌خوانند. این تبیین تأویلات که به سبب دانش امامت بوده،
۳۹۶/۱ از جملهٔ فضائل بی‌شماری است که رسول خدا ﷺ وی را مخصوص آن ساخت و به وی میراث بخشید.

و امّا سهم علی بن ابی‌طالب ـ کرّم الله وجهه ـ از دانش و درک و آشکارسازی مشکلات قرآن بزرگ و کتاب گرامی، از معجزات مخصوص آن پیامبر بزرگوار است که با روشن‌ترین
(۶۸۳) بیان، بدین سخن به آن نیل یافت: ‹من شهر دانشم و علی در آن است.› و نیز: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› از این گذشته، او را فضیلت‌های دیگر است که به شمار و حساب درنیاید.»

۸. علاء [الدّوله رکن] الدّین ابوالمکارم سمنانی بیاضی مکّی (د. ۷۳۶) (العروة الوثقی) گوید: «پیامبر ﷺ به علی ـ سلام خدا و فرشتگان بزرگوار بر او باد! ـ فرمود: ‹نسبت تو با من، همان نسبت هارون است با موسی؛ با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد بود.› نیز وی در غدیر خمّ پس از حجّة الوداع نزد جماعتی بسیار از مهاجران و انصار، شانهٔ وی را برگرفت و فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد.› این حدیثی است که همگان بر صحّت آن اتّفاق دارند. بدین سان، وی سرور اولیا گشت و قلبش به سان قلب محمّد ـ درود و سلام بر او باد! ـ بود. سالار صدّیقین، همراه پیامبر ﷺ در غار، یعنی ابوبکر نیز به همین مطلب اشاره داشت، آن گاه که ابوعُبَیدة بن جرّاح را نزد علی فرستاد تا وی را فراخوانَد و به او گفت: ‹ای ابوعُبَیده! تو امین این امّتی. تو را نزد شخصی

می‌فرستم که هم‌مرتبهٔ همان کسی است که دیروز از دستش دادیم [= پیامبر ﷺ]؛ پس سزاوار است که با او به ادب نیکو سخن گویی.›»

۹. طیبی، حسن بن محمّد (د. ۷۴۳) (الکاشف فی شرح حدیث الغدیر) گوید: «پیامبر ﷺ فرموده است: ‹همانا من بر مؤمنان از خودشان اولی هستم.› و مراد ایشان همان سخن خداوند تعالی است: ‹پیامبر بر مؤمنان، از خودشان اولی است.› [احزاب/۶] این گفتار مطلق است و بیان ننموده که این اولویّت ازکدام باب است. آن گاه، در ادامهٔ همین آیه آن را تعیین نموده است: ‹و همسران پیامبر، مادران ایشانند.› [احزاب/۶] یعنی پیامبر ﷺ برای امّتش به منزلهٔ پدر است. قراءت ابن‌مسعود رضی الله عنه همین معنا را تأیید می‌کند که آیه را چنین خوانده است: ‹پیامبر بر مؤمنان از خودشان اولی است و او پدر ایشان است.› مجاهد گوید: ‹هر پیامبری پدر امّت خویش است و از این رو، مؤمنان با هم برادرند.› پس این تشبیه در گفتار پیامبر ﷺ جاری است که فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› یعنی هم بر (۶۸۴) امّت واجب است که علی را همچون پدر محترم دارند و گرامی شمارند و به وی نیکی ورزند؛ و هم بر او است که به ایشان مهر ورزد و همچون پدر با فرزندان، با آنان مهربان باشد. بدین سبب، عمر او را چنین تبریک گفت: ‹ای زادهٔ ابوطالب! مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.›»

۱۰. شهاب‌الدّین بن شمس‌الدّین دولت آبادی (د. ۱۰۴۹)[۱] (هدایة السّعداء) گوید:

۳۹۷/۱ «در التّشریح آمده که ابوالقاسم رحمه الله گفته است: ‹هر که علی را از عثمان برتر شمارد، بر او باکی نیست؛ زیرا ابوحنیفه رضی الله عنه و ابن‌مبارک گفته‌اند: "هر که گوید علی از همهٔ جهانیان یا همهٔ مردم برتر و بزرگ‌ترینِ بزرگان است، وی را باکی نباشد." زیرا مراد آن است که در دوران و ایّام خلافتش، از همه برتر است؛ چنان که پیامبر ﷺ فرمود: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است." و مراد از این گفتار، دوران خلافت او است. همانند این سخن در قرآن و احادیث و گفتار دانشوران بدان حدّ است که در شمار نیاید.›»

---

۱. درستِ آن، ۸۴۹ است که در شرح حال او در همین مجلّد (ص۲۷۸) گذشت. (غ.)

نیز همو (هدایة السّعداء) گوید: «در حاصل التّمهید فی خلافة ابی‌بکر و دستور الحقایق آمده است: ‹چون پیامبر ﷺ از مکّه بازگشت، در غدیر خمّ فرود آمد و فرمان داد که جهاز شتران فراهم آید و آن را همانند منبر کرد و بر آن فرازگشت و فرمود: "آیا من بیش از مؤمنان بر خودشان ولایت ندارم؟" گفتند: "آری." فرمود: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری نما و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه." و خداوند فرموده است: "همانا خداوند و رسولش و مؤمنانی که نماز بگزارند و در حال رکوع، صدقه دهند، ولیّ شمایند." [مائده/۵۵] اهل سنّت گفته‌اند که مراد از حدیثِ (۶۸۵) "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است." آن است که وی در دوران خلافت و امامتش، ولایت دارد.›»[1]

۱۱. ابوشکور محمّد بن عبدالسّعید بن محمّد کَشّی سالمی حنفی (التّمهید فی بیان التّوحید [ص۱۶۷]) گوید: «رافضیان گویند که امامت علی بن ابی‌طالب ؓ به نص اثبات گردد؛ زیرا پیامبر ﷺ او را جانشین و خلیفهٔ پس از خویش قرارداده، آن گاه که فرموده است: ‹آیا خشنود نیستی که نسبت تو با من، همان نسبت هارون باشد با موسی؛ با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد بود؟› پس چنان که هارون ؑ جانشین موسی ؑ بود، علی ؓ جانشین پیامبر ﷺ است. دیگر این که چون پیامبر ﷺ از مکّه بازمی‌گشت، او را بر مردم ولایت داد؛ بدین سان که در غدیر خمّ فرود آمد و فرمان داد که جهاز شتران را همچون منبر کردند و بر آن فراز آمد و فرمود: ‹آیا من بیش از مؤمنان بر خودشان ولایت ندارم؟› گفتند: ‹آری.›

فرمود: ‹هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. بارخدایا! دوست بدار

---

۱. قصد ما از آوردن این سخن و گفتارهای پس از آن، نشان دادن سازگاری اینان با مفاد حدیث غدیر است. امّا در بارهٔ زمان ولایت و برتری، با این فرد موافق نیستیم و در این باب به قدر کافی سخن گفتیم. باز هم در این زمینه سخن خواهیم گفت.

و یاری کن هر که او را دوست بدارد و یاری کند؛ و دشمنی ورز با هر که با او دشمنی ورزد؛ و یاریگرش را یاری نما و هر که یاری‌اش را فرونهد، یاری‌اش را فرونه.› و خداوند ـ جلّ جلاله ـ فرماید: ‹همانا خداوند و رسولش و مؤمنانی که نماز بگزارند و در حال رکوع، صدقه دهند، ولیّ شمایند.› [مائده/۵۵] این آیه در شأن علی ﷺ نازل گشته است و نشان می‌دهد که وی پس از رسول خدا ﷺ بر همه اولی بوده است.» ۳۹۸/۱

سپس وی در پاسخ مطالب ذکر شده، گفته است: «وامّا این که پیامبر ﷺ وی را ولیّ قرار داده، گوییم که مراد، در ایّام خود او، یعنی پس از عثمان ﷺ و در زمان معاویه ﷺ است؛ و ما هم بر این باوریم. و همچنین است پاسخ ما دربارهٔ این آیه: ‹همانا خداوند و رسولش و مؤمنانی که نماز بگزارند و در حال رکوع، صدقه دهند، ولیّ شمایند.› به دلیل این آیه، علی در زمان خلافت خود، ولیّ و امیر بود، یعنی پس از عثمان ﷺ؛ و امّا پیش از آن، چنین نبود.» (۶۸۶)

۱۲. ابن باکَثیر مکّی شافعی (د. ۱۰۴۷) (وسیلة المآل فی عدّ مناقب الآل [ص۱۱۸]) پس از ذکر حدیث غدیر با طریق های گوناگون، گفته است: «دارَقُطْنی (الفضائل) از مَعْقِل بن یَسار، از ابوبکر ﷺ روایت کرده است: ‹علی بن ابی‌طالب، عترت رسول خدا ﷺ است؛ یعنی از کسانی است که پیامبر ﷺ مردم را تشویق نموده تا به آنان تمسّک ورزند و از ایشان هدایت جویند؛ که همانا آنان ستارگان هدایتند و هرکس به ایشان اقتدا نماید، هدایت یابد.› از آن رو ابوبکر وی را مخصوص این ویژگی شمرده که او پیشوای هدایت و درِ شهر دانش و عرفان و امام امامان و دانشورِ امّت است. گویا ابوبکر این تخصیص را از سخن پیامبر ﷺ برگرفته است که در روز غدیر خمّ، علی را به وصفی که شرحش گذشت، مختص فرمود. این حدیثی است صحیح که در آن هیچ شکّی و تردیدی راه نیابد. این حدیث از انبوه صحابه روایت شده و رواج و شهرت یافته است. برای دریافتن شکوه این گفتار، کافی است که به همایش حجّة الوداع بنگریم.»

۱۳. سیّد امیر محمّد یمنی (د. ۱۱۸۲) (الرّوضة النّدیّه شرح التّحفة العلویّه [ص۱۵۹]) پس از

ذکر حدیث غدیر با طریق های گوناگون، گفته است: «فقیه حُمَید در باب معانی حدیث غدیر بسیار سخن گفته که شمه‌ای از آن را می‌آوریم ... . از جمله، چنین آورده است: ‹پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی را برگرفت و برافراشت و فرمود: "هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است." هرگاه مولی بدون قرینه آورده شود، به معنای عهده‌دار کاری است و در اصل، دارای چندین معنا، از جمله عهده‌دار کاری است. بنابراین، هرگاه کسی را مولی خوانند، این معنا پیش از همه به ذهن آید. از دیگر معانی آن، یاور و پسرعمو و آزاد کننده و آزاد شده است. نیز از معانی آن، اولی است؛ چنان که خداوند تعالی فرموده است: "جایگاهتان آتش است و آن، مولای شما است." [حدید/۱۵] یعنی به شما و عذابتان اولی است.

۳۹۹/۱ و امّا اگر معنای عهده‌دار امور از آن به ذهن متبادر نشود، بر همهٔ معانی‌اش به طور
(۶۸۷) یکسان قابل اطلاق باشد، مگر بر آن معانی که بر علی علیه السلام قابل حمل نیست، یعنی آزاد کننده و آزاد شده. پس، از جملهٔ این معانی، همان عهده‌دار امور، و نیز اولی است که آن هم دربرگیرندهٔ معنای مالکیّت تصرّف در امور امّت است. و هرگاه وی از خود مؤمنان بر ایشان اولی است، امام آنان به شمار آید. از دیگر سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در این باب، چنین است: "هر که من ولیّ او هستم، علی هم ولیّ او است." از ولیّ هم معنای عهده‌دار امور متبادر می‌شود، هرچند در معانی دیگر هم کاربرد دارد. بر همین مبنا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: "فرمانروا، ولیِّ آن کس است که ولیّ ندارد." مراد ایشان، ولایت در عقد نکاح است؛ یعنی هرگاه کسی دارای خویشاوند حقیقی نباشد، امام بر او [به سان خویشاوند مجازی] ولایت دارد. پس چون دلیلی بر تخصیص آن به یکی از این معانی یافت نگردد، بر همهٔ آن‌ها قابل حمل است.›»

۱۴. شیخ احمد عُجَیلی شافعی (ذخیرة المآل شرح عقد جواهر اللآل فی فضائل الآل) پس از ذکر حدیث غدیر و ماجرای حارث بن نُعمان فِهْری گفته است: «و این، از قوی‌ترین دلیل‌ها بر اولویّت علی علیه السلام به امامت و خلافت و دوستی و یاری و پیروی است. این دلالت در حالت‌ها و زمان‌های گوناگون و نیز افراد خاص یا عام، برقرار است و هیچ منافاتی با دلیل‌های پیش‌گفته و پس‌گفته ندارد که به موجب آن‌ها، یکی از کسانی که در یمن

با علی علیه‌السلام همراه بود، نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از وی نکوهش کرد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در بازگشت از حجّش، این سخن را در خطبه‌اش متذکّر گشت تا هم مرتبت علی را یادآور شود و هم گفتار نکوهش‌کنندگان او را باطل شمارد؛ نکوهش‌کنندگانی همچون بُرَیْده که به علی دشمنی می‌ورزید و در زمان همراهی با وی در یمن، خشونتی از وی دید و آن را برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل نمود. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چهره درهم کرد و فرمود: ‹ای بُرَیْده! آیا من بیش از مؤمنان بر خودشان ولایت ندارم؟ هر که من بر وی ولایت دارم، علی نیز مولای او است. ای بُرَیْده! علی را نکوهش مکن؛ که او از من است و من از اویم؛ و او پس از من ولیّ شما است.›»[1]

«آنان به سخن پاک و به راه خداوند ستوده راهنمایی شده‌اند.» [حج/۲۴]

توضیح مطلبی آشکار در بارهٔ ظرف [زمانیِ] مفاد حدیث غدیر

(۶۸۸)
۴۰۰/۱

سبب این توضیح، آن است که برخی از کسانی[2] که در باب مفاد حدیث غدیر به حقیقت اعتراف نموده و آن را همچون آفتابی درخشان و رخشان یافته‌اند و یا در پذیرش آن، با ما همنوا گشته‌اند[3]، باز از آن چه پیوسته و بایستهٔ این حق است، چشم‌پوشی نموده‌اند. حال که روشن شد مولای ما، امیرالمؤمنین، خلیفهٔ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، پیوستهٔ جدایی‌ناپذیرش آن است که خلافت وی بدون فاصله پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد. مثلاً اگر پادشاهی یکی از بستگانش را به ولایت عهدی پس از خود منصوب نماید، یا کسی که در آستانهٔ مرگ است، به کسی وصیّت کند و دیگران را بر این کار گواه گیرد، آیا آن گواهان و دیگران احتمال می‌دهند که آن حکمرانی یا وصایت، پس از گذشت زمانی از مرگ پادشاه یا وصیّت‌کننده، و یا پس از سپردن کار به افرادی که در عهد ولایت یا وصایت نامی از ایشان برده نشده، حاصل گردد؟ آیا عقلانی است که با وجود چنین نصّی، پس از آن پادشاه،

۱. سخن در بارهٔ این حدیث و امثال آن، در همین مجلّد (ص۳۸۳ و ۳۸۴) گذشت.

۲. بنگرید به: همین مجلّد: ص۳۹۷ و ۳۹۸.

۳. بنگرید به: شرح المواقف: ۲۷۱/۳ [۳۶۱/۸]؛ المقاصد: ص۲۹۰؛ [شرح المقاصد: ۲۷۳/۵؛] الصّواعق المحرقه: ص۲۶ [ص۴۳]؛ و السّیرة الحلبیّه: ۳۰۳/۳ [۲۷۴/۳].

فردی را به شاهی برگزینند و یا کسی را برای اجرای اهداف آن وصیّت کننده تعیین نمایند، چنان که در مواردی که ولی‌عهد یا وصیّ تعیین نشده، عمل می‌شود؟ هرگز نمی‌توان چنین کرد؛ و این کار را جز بی‌خردان و حق‌گریزان انجام نمی‌دهند.

راستی، چرا کسی نیست که از آن انتخاب کنندگان بپرسد: اگر آن پادشاه به کسی دیگر برای ولایت عهدی نظر داشت؛ و اگر آن وصیّت کننده به غیر از شخص یاد شده، به کسی دیگر تمایل داشت، چرا به این مطلب تصریح ننموده، او را معرّفی نکردند؟ کجایند آن مردان تا با آن کسان که گفتارشان گذشت و معتقدند که ولایت ثابت شدهٔ مولای ما به نص در غدیر خمّ در دوران خلافت ظاهری‌اش پس از عثمان، تحقّق می‌یابد، رویارو شود
(۶۸۹) و بپرسد: آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله آن کسان را که بر پسرعمویش پیشی گرفتند، نمی‌شناخت و جایگاه و حدود صلاحیّت ایشان را نمی‌دانست؟ پس چرا به دنبال نزدیک شدن وفاتش، علی علیه السلام را به آن نص تخصیص داد و به آن جماعت بزرگ حاضر فرمان داد که با وی
۴۰۱/۱ بیعت نمایند و شاهدان به غایبان ابلاغ کنند؟[1] اگر برای آنان از این مقام نصیبی می‌دید، چرا بیان را از هنگام نیاز به تأخیر انداخت، حال آن که ولایت از مهم‌ترین فرائض و ارکان دین است و طبیعی است که در چنین امر مهمّی، آرای متفاوت یافت شود و مجادله‌ها به درگیری و حتّی کشتار بینجامد؟ پس چرا پیامبر رحمت، امّت خویش را در برجسته‌ترین امر دین، بلا تکلیف رها نمود؟

روشن است که پیامبر صلی الله علیه وآله چنین نکرده بود؛ امّا آن کسان به گذشتگانِ دست‌دارنده در کار خلافت که به ستم، بر صاحب خلافت چیرگی یافتند ـ آن هم به سبب جوانی و مهرورزی‌اش به فرزندان عبدالمطّلب؛ چنان که در صفحهٔ ۳۸۹ گذشت ـ ظنِّ نیکو برده‌اند و بدین سبب، مفاد حدیث غدیر را به سوی دوران خلافت ظاهری او سوق داده‌اند؛ امّا اعتقاد صحیح به رسول خدا صلی الله علیه وآله ایجاب می‌کند که بگوییم ایشان هرگز وظیفهٔ خویش در ارائهٔ بیان کامل و درخور نیاز امّت را رها ننموده است. خداوند ما را به راه راست هدایت نماید!

---

۱. این جمله‌های سه‌گانه در چندین حدیث که پیش‌تر گذشت، یافت گردند.

اعمال و آداب روز غدیر خمّ

این روز هنگامه‌ای است که خداوند دینش را کامل و نعمتش را بر بندگان تمام فرمود، بدین سان که مولای ما امیرالمؤمنین علیه‌السلام را امام ایشان برگزید و او را برای هدایتشان منصوب فرمود تا امّت را به طریق سعادت و راه مستقیم حق رهنمون گردد و از پرتگاه‌های هلاکت و گمراهی نجاتشان بخشد. پس از روز مبعث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ روز دیگری را نتوان یافت که بدین حدّ نعمت‌های پیدا و پنهان خداوند جاری گشته و رحمت گسترده‌اش فراگیر شده باشد. در حقیقت، این شاخهٔ همان رکن مقدّس و پشتوانهٔ آن دعوت قدسی است. از این رو، همهٔ دینداران وظیفه دارند که شکر آن جلوه‌های نعمت را به جای آورند و به خداوند سبحان نزدیکی جویند، بدین طریق که اعمال نزدیک‌ساز به او، از قبیل نماز و روزه و احسان و صلهٔ رحم و اطعام و برگزاری جشن، به تناسب وضع زمان و جامعه، را انجام دهند. از این میان، روزه در روایات سفارش شده است.

حدیث روزهٔ غدیر خمّ

حافظ ابوبکر خطیب بغدادی (د. ۴۶۳) (تاریخ بغداد: ۲۹۰/۸) از عبدالله بن علی بن محمّد بن بشران، از حافظ علی بن عمر دارَقُطْنی، از ابونصر حَبْشون خَلّال، از علی بن سعید رَمْلی، از ضَمْرة بن ربیعه، از عبدالله بن شَوْذب، از مَطَر وَرّاق، از شَهْر بن حَوْشَب،

(۶۹۲) ۴۰۲/۱ از ابوهریره روایت کرده است: «هرکس روز هجدهم ذی‌الحجّه را روزه بگیرد، برابر با ۶۰ ماه به شمار رود. و آن، روز غدیر خمّ است که پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب را برگرفت و فرمود: ‹آیا من ولیّ مؤمنان نیستم؟› گفتند: ‹آری؛ ای رسول خدا!›

فرمود: ‹هرکه من بروی ولایت دارم، علی نیز مولای او است.› عمر بن خطّاب گفت: ‹گوارا باد تو را ای زادهٔ ابوطالب که مولای من و هر مرد و زن مؤمن گشتی.› آن گاه، خداوند این آیه را نازل فرمود: ‹امروز دینتان را برایتان کمال بخشیدم.› [مائده/۳] و هرکه روز ۲۷ رجب را روزه بگیرد، نیز برایش روزهٔ ۶۰ ماه نوشته شود. و آن، نخستین روزی است که جبرئیل علیه السلام بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل گشت.»

هم و همین حدیث را با طریق دیگر، از علی بن سعید رَمْلی روایت کرده است. حافظ عاصمی (زین الفتی فی شرح سورة هل أتی [۲۶۵/۲]) با ذکر سند از محمّد بن ابی زکریّا، از ابواسماعیل بن محمّد فقیه، از ابومحمّد یحیی بن محمّد علوی حسینی، از ابراهیم بن محمّد عامی، از حَبْشون بن موسی بغدادی، از علی بن سعید شامی، از ضَمْره، از ابن شَوْذب تا ـ پایان سند یاد شده ـ همان حدیث را بدون ذکر روزهٔ مبعث آورده است. نیز ابن مَغازِلی شافعی (مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام [ص۱۸]) از ابوبکر احمد بن محمّد بن طاوان، از ابوالحسین احمد بن حسین بن سَمّاک، از ابومحمّد جعفر بن محمّد بن نُصیر خُلْدی، از علی بن سعید رَمْلی ... تا پایان سند و متن یاد شده، همان حدیث را روایت کرده است.

همچنین سبط ابن جوزی حنفی (تذکرة الخواصّ: ص۱۸ [ص۳۰])؛ و خطیب خوارزمی
(۶۹۳) (المناقب: ص۹۴ [ص۱۵۶]) از طریق حافظ بیهقی، از حافظ حاکم نیشابوری ابن بَیّع صاحب المستدرک، از ابویَعْلیٰ زبیری، از ابوجعفر احمد بن عبدالله بزّاز، از علی بن سعید رَمْلی، ... ؛ و شیخ الاسلام حمُّوئی (فَرائِد السِّمطَین: باب سیزدهم [۷۷/۱]) از طریق حافظ بیهقی، این حدیث را روایت کرده‌اند.

راویان سند حدیث

۱. ابوهریره.

همهٔ دانشوران اهل سنّت بر عدالت وثقه بودن وی همداستانند. پس نیازی نیست که سخن در این باب را گسترش دهیم.

۲. شَهْر بن حَوْشَب اشعری.

حافظ ابونُعَیم وی را از اولیا شمرده و در حِلیة الأولیاء (۶/۵۹-۶۷) شرح حالی مفصّل از او آورده است. ذهبی (میزان الإعتدال [۲/۲۸۳]) ستایش بخاری از او را نقل کرده و از احمد بن عبدالله عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۲۲۳] و یحیی و ابن شَیبه و احمد و نَسَوی، ثقه بودنش را نقل نموده است. همچنین حافظ ابن عساکر (تاریخ مدینة دمشق: ۶/۳۴۳ [۸/۱۳۷-۱۴۸]) شرح ۴۰۳/۱
حال وی را آورده و گفته است: «از امام احمد دربارهٔ وی پرسیدند. گفت: ‹حدیثش بسی خوب است.› نیز همو، وی را ثقه دانسته و ستوده و گاه گفته است: ‹بر او باکی نیست.›» عِجْلی او را شامی تابعی ثقه دانسته و یحیی بن مَعین ثقه‌اش خوانده و یعقوب بن شَیبه گفته است: «او ثقه است، هرچند برخی بر او ایراد گرفته‌اند.»

ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۴/۳۷۰ [۴/۳۲۴]) شرح حال وی را آورده و از احمد، ثقه و نیک حدیث بودنش را نقل نموده و او را ستوده و از بخاری، نیک حدیث بودن و توانایی‌اش در دانش حدیث را نقل کرده است. نیز از ابن مَعین نقل نموده که او ثقه و دقیق و استوار است. همچنین از عِجْلی و یعقوب و نَسَوی، ثقه بودنش را روایت کرده و از ابوجعفر طبری نقل کرده که وی فقیهی قاری و دانشور بوده است.

برخی هم او را ضعیف شمرده‌اند و چنان که ابوالحسن قَطّان گفته، بر این ادّعا دلیلی (۶۹۴)
شنیده نشده است. بخاری و مسلم و چهار پیشوای صاحب «صحیح» دیگر، تِرمِذی و ابوداوود و نَسائی و ابن ماجه، حدیث او را با ذکر سند آورده‌اند.

۳. مَطَر بن طَهمان وَرّاق، ابورجاء خراسانی.

وی از بندگان آزادشدهٔ علی است که در بصره سکنا گزید و اَنَس را درک کرد. حافظ ابونُعَیم او را از اولیا شمرده و شرح حالش را در حِلیة الأولیاء (۷۵/۳) آورده و از ابوعیسی نقل کرده است: «همانند مَطَر در فقه و پارسایی ندیدم.»

ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۱۶۷/۱۰ [۱۵۲/۱۰]) شرح حال وی را آورده و سخن یاد شده از ابونُعَیم را نقل نموده است. ابن حِبّان (الثّقات [۴۳۵/۵]) او را در شمار افراد ثقه نام برده و از عِجْلی [تاریخ الثّقات: ص۴۳۰] نقل کرده که او ثقه است و بر حدیثش باکی نیست. نیز از بزّاز نقل کرده است: «بر او باکی نیست. اَنَس را درک نموده و کسی را نمی‌شناسیم که حدیث او را وانهد.» در ۱۲۵ و بنا به نقلی: ۱۲۹ درگذشت. برخی گفته‌اند: «او را منصور در حوالی ۱۴۰ به قتل رساند.» بخاری و مسلم و دیگر پیشوایان صاحب «صحیح»های ششگانه، حدیث او را با ذکر سند آورده‌اند.

۴. ابوعبدالرّحمان [عبدالله] بن شَوْذب.

حافظ ابونُعَیم اصفهانی (حِلیة الأولیاء: ۱۲۹/۶-۱۳۵) او را از اولیا شمرده و از کَثیر بن ولید نقل کرده است: «چون ابن شَوْذب را می‌دیدم، فرشتگان را به یاد می‌آوردم.» خزرجی (الخلاصه: ص۱۷۰ [۶۶/۲]) از احمد و ابن مَعین، ثقه بودنش را نقل کرده و ابن حَجَر (تهذیب التّهذیب: ۲۵۵/۵) سخنی دارد که چکیده‌اش چنین است: «فراوان به شنیدن حدیث پرداخت و فقاهت پیشه کرد و از افراد ثقه بود. سفیان ثوری او را از بزرگان ثقه خوانده است. ابن خَلْفون، ثقه بودنش را از ابن نُمَیْر و دیگران روایت نموده؛ و نیز از ابوطالب و عِجْلی و ابن عمّار و ابن مَعین و نَسائی، نقل شده که وی ثقه است. در ۸۶ زاده شد و در ۱۴۴/۱۵۶/۱۵۷
(۶۹۵) درگذشت. پیشوایان ششگانه، جز مسلم، حدیث او را با ذکر سند روایت کرده‌اند و حاکم (المستدرک علی الصّحیحین) و ذهبی (التّلخیص) حدیثش را صحیح شمرده‌اند.»

۵. ضَمْرة بن ربیعهٔ قُرَشی، ابوعبدالله دمشقی (د. ۲۰۲/۲۰۰/۱۸۲).

۴۰۴/۱ ابن عساکر (تاریخ مدینة دمشق: ۳۶/۷ [۴۷۵/۸]) شرح حال وی را آورده و از احمد

[العلل ومعرفة الرّجال: ۲/ ۳۶۶] نقل نموده است: «به من چنین خبررسیده که اواستادی صالح است.» و چون ازاحمد دربارهٔ وی پرسیدند، گفت: «اوثقه، دقیق واستوار، مردی صالح، ودارای حدیث نیکواست.» ازابن‌مَعین، ثقه بودنش روایت شده است. ازابن‌سعد [الطّبقات الکبری: ۷/ ۴۷۱] روایت شده که اوثقه ودقیق واستوارونیکوبوده وفضیلتمندترازاویافت نمی‌شده است. ازابن‌یونس نقل کرده‌اند که اوفقیه زمان خویش به شمار می‌رفته است. خزرجی (الخلاصه: ص۱۵۰ [۲/ ۶]) ازاحمد ونَسائی وابن‌مَعین وابن‌سعد، ثقه بودنش را حکایت کرده است.

ابن‌حَجَر (تهذیب التّهذیب [۴/ ۴۰۳]) دربارهٔ وی سخنی دارد که خلاصه‌اش چنین است: «ازاحمد نقل شده که اومردی ثقه ودقیق واستواراست که حدیثی نیکودارد ودر شام همانندش یافت نگردد. ازابن‌مَعین ونَسائی وابن‌حِبّان [الثّقات: ۸/ ۳۲۴] وعِجْلی، ثقه بودنش روایت شده وگفته‌اند که ابوحاتِم [الجرح والتّعدیل: ۴/ ۴۶۷] اورا صالح دانسته است. ازابن‌سعد وابن‌یونس هم آن چه ازآن دوگذشت، دربارهٔ وی نقل شده است.»

پیشوایان صاحب «صحیح» جزمسلم، حدیث اورا با ذکرسند روایت کرده‌اند وحاکم (المستدرک علی الصّحیحین) وذهبی (التّلخیص) حدیثش را صحیح شمرده‌اند.

۶. ابونصرعلی بن سعید، ابوحَمَلهٔ رَمْلی (د. ۲۱۶). **(۶۹۶)**

بخاری [التّاریخ الکبیر: مج۶/ ۲۷۱] تاریخ وفاتش را این گونه ثبت کرده است. ذهبی (میزان الإعتدال: ۲/ ۲۲۴ [۳/ ۱۲۵ و۱۳۱]) اورا ثقه شمرده وگفته است: «برحدیث اوباکی نمی‌بینم وتاکنون کسی را نیافته‌ام که اورا نکوهش کند. حالش نیکواست وبا وجود ثقه بودنش، هیچ یک ازصاحبان کتاب‌های صحیح ششگانه، حدیث اورا نیاورده است.» نیزهمو با نام علی بن سعید، شرح حال وی را آورده وگفته است: «دربارهٔ وی باید بس دقّت کرد؛ گویا بسیارراستگواست.» ابن‌حَجَر (لسان المیزان: ۴/ ۲۲۷ [۳/ ۲۶۰]) ثقه بودنش را ترجیح داده وبرذهبی اشکال کرده که چرا اورا درشمارضعیفان آورده، با آن که ثقه است وکسی وی را نکوهش نکرده است.

۷ . ابونصر حَبْشون بن موسی بن ایّوب خَلّال (د. ۳۳۱).

خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۸/ ۲۸۹-۲۹۱) شرح حال وی را آورده وگفته است: «ثقه بود ودرباب البصره دربغداد می‌زیست.» از دارَقُطْنی حکایت شده که وی بسیار راستگو بوده است.

۸ . حافظ علی بن عمر، ابوالحسن بغدادی، مشهور به دارَقُطْنی (د. ۳۸۵).

وی صاحب کتاب السّنن است. خطیب بغدادی (تاریخ بغداد: ۱۲/ ۳۴-۴۰) شرح حال وی را آورده وگفته است: «او یگانهٔ روزگار، برترینِ دوران، تافتهٔ جدابافته، و پیشوای زمان بود که [مَسند] دانشِ آثارشناسی وشناخت ضعف احادیث ونام واحوال راویان، به وی رسید؛ ونیز راستگو وامین وفقیه وعادل بود وشهادتش پذیرفته می‌شد وعقیده‌ای سالم ومذهبی نیکو داشت وبه علوم دیگر جز حدیث هم آگاه بود.»

هموازابوالطّیب طاهربن عبدالله طبری حکایت کرده است: «دارَقُطْنی، امیرالمؤمنین درحدیث بود ومن حافظی را ندیدم که به بغداد آید، مگر این که نزد وی آید وتسلیم
۴۰۵/۱ او - یعنی تسلیم رتبهٔ اودرحفظ حدیث وبلندمقامی‌اش دردانش - گردد.» آن گاه، وی در شرح حال اووستودنش به تفصیل سخن گفته است.

(۶۹۷) ابن خَلِّکان (وفیات الأعیان: ۱/ ۳۵۹ [۳/ ۲۹۷]) شرح حال وی را آورده و او را ستوده است. ذهبی(تذکرة الحفّاظ: ۳/ ۱۹۹-۲۰۳ [۳/ ۹۹۱]) نیز چنین کرده و از حاکم حکایت کرده است: «دارَقُطْنی یگانهٔ دوران خویش در حفظ حدیث و فهم آن و پارسایی بود و پیشوای قاریان ونحویان به شمار می‌رفت. من در سال ۶۷ [= ۳۶۷] چهار ماه دربغداد اقامت گزیدم وفراوان با وی دیدار نمودم و او را برتر از آن چه برایم وصف شده بود، یافتم و از ضعف‌های حدیث واستادان، ازاوسؤال کردم. اورا تألیفات فراوان است که ذکرآن به درازا می‌انجامد وشهادت می‌دهم که در همهٔ زمین کسی همانند او یافت نگردد ... .» دربسیاری ازشرح حال‌نامه‌ها، ستایش وشرح حال مبسوط اومندرج است که گفتار را به ذکرآن‌ها درازا نمی‌بخشیم.

ما دربارهٔ اسناد این حدیث به تفصیل سخن گفتیم تا جایگاه آن ازلحاظ صحّت و

ثقه بودن راویانش، تبیین گردد. ثقه بودن راویان این حدیث تا بدان پایه و مایه است که هیچ جدل کننده و مغلطه‌پردازی نمی‌تواند درآن خدشه نماید. نظر به این شرح‌حال‌نامه‌ها نشان می‌دهد که راویان یاد شده، فراوان مورد ستایش قرارگرفته‌اند.

ازاین گذشته، این که درحدیث غدیرآمده که آیهٔ گرامی «امروز دینتان را برایتان کامل نمودم.» [مائده/۳] درروزغدیرخمّ نازل گشته، با حدیث‌های تصریح کننده به این مطلب که پیش‌تر آوردیم، تأیید می‌گردد. درمیان راویان آن حدیث‌ها، کسانی چون طبری وابن‌مَرْدَوَیه وابونُعَیم وخطیب وسِجِستانی وابن‌عساکروحَسْکانی وپیشوایان وحافظان بزرگی ازهمین قبیل یافت می‌گردند. بنگرید به: همین مجلّد: ص۲۳۰-۲۳۸.

پس ازتبیین این مطلب، اکنون نوبت آن است که سخن ابن‌کَثیر[۱] را دربارهٔ این حدیث بیاوریم. وی گمان برده که این حدیث ناشناخته، وبلکه دروغ است؛ زیرا روایت شده که این آیه درروزعرفهٔ سال حجّة الوداع نازل گشته است. بسیارعجیب است که کسی ازمیان دوروایت صحیح متعارض، یکی را قطعاً نادرست بشمرد. کاش می‌دانستم حدیث مقابلِ حدیث ما درترازوی سنجش چه مرجّحی دارد که به صحّتش حکم شود؟ ونیزدرترازوی سنجش چه چیزی سبک‌کنندهٔ کفهٔ حدیث ما است؟ افزون برآن که امکان دارد با ابن کثیربوسیلهٔ گفته‌ای مانند گفتهٔ خودش دربارهٔ آن حدیث [نزول آیهٔ اکمال درروزعرفه] دربرابرحدیث ما، معارضه کنیم؛ به خاطرآن چه یادکردیم که این آیه (۶۹۸)
درروزغدیرنازل شده است وآیا ادعای ابن کثیرتوجیهی دارد، جزاین که اودوست دارد قرآن را ازاین رویداد بزرگ [غدیر] جدا سازد؟ اگرجزاین بود، می‌توانست قائل شود که آن آیه دوبارنازل شده است؛ چنان که سبط ابن‌جوزی حنفی (تذکرة الخواصّ: ص۱۸ [ص۳۰]) گفته ودرآیهٔ بسمله [= بسم الله الرّحمن الرّحیم] ودیگرآیات پیش‌گفته، نیزچنین بوده است؛ همان گونه که درصفحهٔ ۲۵۷ ذکرکردیم.

ابن‌کَثیر(البدایة والنِّهایه: ۲۱۴/۵ [۲۳۳/۵]) شبهه‌ای دیگررا پیش کشیده تا این حدیث

۱. ذهبی (التّاریخ: ۲۱۴/۵ [۲۳۳/۵]) این سخن را تقلید کرده است.

۴۰۶/۱ را انکار نماید. او بر آن است که طبق مفاد این حدیث، روزهٔ مستحب از روزهٔ واجب برتر می‌شود، چراکه به موجب آن، روزهٔ غدیر خمّ برتر از روزهٔ ۶۰ ماه است و از سوی دیگر، روزهٔ ماه رمضان تنها با روزهٔ ۱۰ ماه برابری می‌کند؛ پس این سخنی باطل است.

این شبهه را گاه می‌توان به نحو نقضی پاسخ گفت و گاه به صورت حلّی.

امّا پاسخ نقضی: احادیث بسیاری با همین مفاد رسیده که مجال ذکر همه، و حتّی بیشینهٔ آن‌ها[1]، نیست. از این رو، به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. «هر کس روزهٔ رمضان را برگزار نماید و به دنبال آن، شش روز از شوّال را نیز روزه دارد، گویی تمام عمر روزه‌دار بوده است.» حدیث یاد شده را این کسان با ذکر سند روایت کرده‌اند: مسلم (الصّحیح: ۳۲۳/۱ [۵۲۴/۲]) با طریق‌های گوناگون؛ ابوداوود (السّنن: ۳۸۱/۱ [۳۲۴/۲])؛ ابن ماجه (السّنن: ۵۲۴/۱ [۵۴۷/۱])؛ دارِمی (السّنن: ۲۱/۲)؛ احمد (المسند: ۴۱۷/۵ و ۴۱۹ [۵۷۹/۶ و ۵۸۳])؛ و ابن دَیْبَع (تیسیر الوصول: ۳۲۹/۲ [۳۹۲/۲]) به نقل از تِرمِذی [السّنن: ۱۳۲/۳] و مسلم. (۶۹۹) هر کس در باب استحباب روزهٔ این شش روز سخنی گفته، به همین حدیث استناد نموده است.

۲. «هر کس شش روز پس از فِطْر را روزه بگیرد، برابر با تمام سال است.»

حدیث حاضر را این کسان با ذکر سند روایت کرده‌اند: ابن ماجه (السّنن: ۵۲۴/۱ [۵۴۷/۱])؛ دارِمی (السّنن: ۲۱/۲)؛ احمد بن حنبل (المسند: ۳۰۸/۳ و ۳۲۴ و ۳۴۴؛ ۲۸۰/۵ [۲۴۳/۴ و ۲۷۱ و ۳۰۶؛ ۳۷۷/۶])؛ و نَسائی [السّنن الکبری: ۱۶۳/۲] و ابن حِبّان (الإحسان فی تقریب صحیح ابن حِبّان [۳۹۸/۸]). سیوطی (الجامع الصّغیر: ۷۹/۲ [۱۱۱/۲]) این حدیث را صحیح شمرده است.

۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله به روزهٔ ایّام البیض، یعنی روزهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ هر ماه، امر می‌کرد و می‌فرمود: «این روزه همانند است با روزهٔ تمام عمر یا به سان همهٔ روزگار است.»

---

۱. بنگرید به: نُزهَة المجالس: ۱۵۱/۱-۱۵۸ و ۱۶۷-۱۷۶.

این حدیث را ابن‌ماجه (السّنن: ۵۲۲/۱ [۵۴۴/۱])؛ و دارِمی (السّنن: ۱۹/۲) با ذکر سند روایت کرده‌اند.

۴. «هیچ کدام از ایّامِ دنیا نزد خداوند سبحان، برای عبادت کردن، محبوب‌تر از روزهای ده‌گانهٔ ذی‌الحجّه نیستند. همانا روزه داشتن هریک از این روزها برابر است با روزهٔ یک سال؛ و شب‌زنده‌داری یک شب آن برابر با احیای شب قدر است.» حدیث یاد شده را ابن‌ماجه (السّنن: ۵۲۷/۱ [۵۵۱/۱]) و غَزالی (إحیاء العلوم: ۲۲۷/۱ [۲۱۲/۱]) روایت کرده‌اند.

نیز در إحیاء العلوم، چنین آمده است: «هرکس سه روزِ پنج‌شنبه و جمعه و شنبه از ماه‌های حرام را روزه بدارد، خداوند هر روزِ آن را برای وی برابر با عبادت ۹۰۰ سال بشمارد.»

۵. از انس بن مالک روایت شده است: «مشهور بود که از ایّام ده‌گانهٔ ذی‌الحجّه، هر روز با ۱۰۰۰ روز؛ و روز عرفه با ۱۰/۰۰۰ روز برابر است.» یعنی در فضیلت، با آن‌ها برابر است.

(۷۰۰) ۴۰۷/۱ این حدیث را مُنْذِری (التّرغیب و التّرهیب: ۶۶/۲ [۲۰۰/۲]) به نقل از بیهقی و اصفهانی، با ذکر سند روایت کرده است.

۶. «روزهٔ سه روز از هر ماه، برابر با روزهٔ یک عمر و افطار آن است.»

این حدیث را احمد بن حنبل (المسند: ۳۴/۵ [۱۳/۶])؛ و ابن حِبّان (الإحسان فی تقریب صحیح ابن حِبّان [۴۱۳/۸]) با ذکر سند روایت کرده‌اند. نیز سیوطی (الجامع الصّغیر: ۷۸/۲ [۱۱۱/۲]) آن را صحیح شمرده است. همچنین چنان که در الجامع الصّغیر (۷۸/۲ [۱۱۱/۲]) آمده، نَسائی [السّنن الکبری: ۱۳۶/۲] و ابویَعْلیٰ (المسند [۴۹۲/۱۳]) و بیهقی، از جَریر، حدیث یاد شده را با این لفظ آورده‌اند: «روزهٔ سه روز از هر ماه، برابر با روزهٔ تمام عمر است.» نیز چنان که در تیسیر الوصول الی جامع الأصول (۳۳۰/۲ [۳۹۴/۲]) آمده، تِرمِذی [السّنن: ۱۳۵/۳] و نَسائی [السّنن الکبری: ۱۳۴/۲] این حدیث را چنین روایت کرده‌اند: «هرکس سه روز از هر ماه را روزه بگیرد، برابر با روزهٔ تمام عمر است.» خداوند تعالی این مطلب را در کتاب خویش

تأیید فرموده است: «هرکس نیکی‌ای انجام دهد، ده برابر آن برای وی به شمار آید.» [انعام/۱۶۰] یعنی هر روز برابر با ده روز است. همچنین مسلم (الصّحیح: ۳۱۹/۱ و ۳۲۱ [۵۲۰/۲ و ۵۲۲]) با لفظی مشابه، همین حدیث را روایت نموده و نَسائی [السّنن الکبری: ۱۳۶/۲] از حدیث جَریر، با ذکر سند چنین نقل کرده است: «روزهٔ سه روز ایّام البیض از هر ماه، همانند روزهٔ همهٔ عمر است.» حافظ مُنْذِری (التّرغیب و التّرهیب: ۳۳/۲ [۱۲۴/۲]) این حدیث را با ذکر سند روایت نموده و ابن حَجَر (سبل السّلام: ۲۳۴/۲ [۱۶۸/۲]) آن را آورده و صحیح شمرده است.

۷. «روزهٔ روز عرفه همچون روزهٔ ۱۰۰۰ روز است.»

این حدیث را ابن حِبّان از عایشه نقل کرده، چنان که در الجامع الصّغیر (۷۸/۲ [۱۱۱/۲]) آمده است. نیز آن را طَبَرانی (المعجم الأوسط) و بیهقی با ذکر سند آورده‌اند، چنان که در التّرغیب و التّرهیب (۲۷/۲ و ۶۶ [۱۱۲/۲ و ۲۰۰]) نقل شده است.

(۷۰۱) ۸. از عبدالله بن عمر نقل شده است: «ما آن گاه که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، روزهٔ عرفه را برابر با روزهٔ دو سال می‌دانستیم.»

این حدیث را طَبَرانی (المعجم الأوسط [۴۲۱/۱]) روایت کرده و نَسائی [السّنن الکبری: ۱۵۵/۲] با لفظ «یک سال» آن را یاد نموده، چنان که در التّرغیب و التّرهیب (۲۷/۲ [۱۱۳/۲]) آمده است.

۹. «هرکس روز ۲۷ رجب را روزه بدارد، خداوند تعالی برای وی روزهٔ ۶۰ ماه را می‌نویسد.»

حافظ دِمْیاطی[1] (السّیره) این حدیث را با ذکر سند آورده، چنان که در السّیرة الحلبیّه (۲۵۴/۱ [۲۳۸/۱]) آمده است. نیز صَفُّوری (نُزهَة المجالس: ۱۵۴/۱) آن را روایت کرده است.

۱۰. از ابوهریره و سلمان، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: «همانا در رجب، روز

---

۱. ذهبی (تذکرة الحفّاظ: ۲۶۸/۴ [۱۴۷۷/۴]) گوید: «وی استاد ما، امام علّامه، حافظ دانشور، حجّت، فقیه نسب‌شناس، استاد محدّثان، شرف‌الدّین ابومحمّد عبدالمؤمن دِمْیاطی شافعی است.» سپس فراوان به ستایش او پرداخته و سال وفات وی را ۷۰۵ دانسته است.

وشبی است که هرکس آن روزرا روزه بدارد وآن شب را به نمازایستد، همانند پاداش روزه ونماز۱۰۰ سال را دارد. وآن، سه روزوشب باقی مانده تا پایان رجب است.» ۴۰۸/۱

این حدیث را شیخ عبدالقادرگیلانی (الغنیه لطالبی طریق الحق [ص۲۸۸۱]) آورده، چنان که درنُزهَة المجالس صَفُّوری (۱۵۴/۱) آمده است.

۱۱. «ماه رجب، ماهی بزرگ است که هرکس یک روزِآن را روزه بدارد، خداوند برایش روزهٔ ۳۰۰۰ سال را می‌نویسد.»

گیلانی (الغنیه لطالبی طریق الحق) این حدیث را روایت کرده، چنان که درنُزهَة المجالس صَفُّوری (۱۵۳/۱) آمده است. (۷۰۲)

۱۲. «هرکس روزعاشورا را روزه دارد، گویا همهٔ عمررا روزه داشته است. این درتورات، نوشته شده است.»

صَفُّوری (نُزهَة المجالس:۱۷۴/۱) این حدیث را روایت کرده است.

۱۳. «هرکس روزی ازمحرّم را روزه بدارد، برای هرروزش سی روزبه شمارآید.»

این حدیث را طَبَرانی (المعجم الصّغیر[۷۱/۲]) روایت نموده، چنان که حافظ مُنْذِری (التّرغیب والتّرهیب: ۲۸/۲ [۱۱۴/۲]) یاد کرده است.

واَمّا پاسخ حَلّی:

نزد ما هیچ اصل مسلّمی در دست نیست که افزون بودن پاداش واجب‌ها بر مستحب‌ها را لازم آورَد؛ بلکه روایات یاد شده برامکان داشتن، وبلکه واقع گشتنِ عکس این مطلب دلالت می‌نمایند. همچنین احادیث مربوط به دیگراعمال مستحب نیز همین مطلب را تأیید می‌کنند.

ازاین گذشته، پاداش مسأله‌ای است که به حقیقت کارها واقتضائات طبیعی آن‌ها ارتباط دارد، نه به عوارضی چون وجوب واستحباب که به مصلحت‌های همراه آن‌ها

مربوط است. پس محال نیست که به حسب ذات کار مستحب، آن گاه که ماهیّت‌ها مختلف باشد [مثلاً یکی نماز باشد و دیگری روزه] و یا به حسب آن چه با کار همراه می‌شود [مانند ویژگی‌های زمانی و مکانی] در مواردی که ماهیّت‌ها یکی است [مثلاً هر دو روزه باشند] پاداش کار مستحب بر کار واجب افزونی یابد.

در این مقوله باید گفت: جز این نیست که پاداش دادن به عمل، به تناسب آن است که چه میزان از ایمان و ژرفای آن را در جان بنده بازتاباند. بی‌تردید، انجام دادن اعمال افزون بر واجبات و ترک محرّمات، یعنی عمل کردن به مستحبّات و پرهیز از مکروهات، نشان دهندهٔ پابرجایی بنده برای فرمان‌پذیری از خداوند و فروتنی‌اش
(۷۰۳) در برابر وی و محبّت ورزیدن به او است که با آن، ایمان کمال می‌یابد و بدین سان، همواره بنده به مولای خود تقرّب می‌جوید تا او هم دوستش بدارد؛ چنان که بخاری (الصّحیح: ۲۱۴/۹ [۲۳۸۴/۵]) از ابوهریره، از رسول خدا صلی الله علیه و آله با ذکر سند روایت کرده است: «همانا خداوند عزّوجلّ فرموده است: ‹بندهٔ من همواره با انجام دادن مستحبّات به من نزدیکی می‌جوید تا دوستش بدارم؛ و چون دوستش بدارم، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود؛ چشمش می‌شوم که با آن می‌بیند؛ دستش می‌شوم که با آن، به سختی
۴۰۹/۱ می‌گیرد؛ و پایش می‌شوم که با آن راه می‌رود.›»[1]

حتّی می‌توان گفت که بر پایهٔ قانون عدل، لازم نیست که علاوه بر این همه نعمت که خدا به انسان داده، برای انجام دادن واجب و ترک کردن محرّم هم به او پاداشی دهد؛ نعمت‌هایی همچون: زندگی، خرد، تندرستی، وسایل زندگی و کار، و رهایی از آتش در آخرت؛ بلکه همهٔ کارهای نیکِ بندگان در برابر هر یک از این نعمت‌های بس بزرگ، کوچک به شمار می‌آیند و در این میان، چیزی جز فَضل [خداوند] نیست.

---

۱. این حدیث را بیهقی (الأسماء و الصّفات: ص۴۱۶ [ص۵۷۷]) و ذهبی (میزان الإعتدال: ۳۰۱/۱ [۶۴۱/۱]) با ذکر سند روایت کرده‌اند.

این همان چیزی است که از آیات فراوان کتاب گرامی خداوند برداشت می‌شود، همچون: «پرهیزگاران در جای امنی هستند؛ در باغ‌ها و چشمه‌سارها. لباس‌هایی از حریر نازک و دیبای ستبر می‌پوشند و رو به روی هم می‌نشینند. همچنین حورالعین را به همسری‌شان درآوریم. در ایمنی، هر میوه‌ای را که بخواهند، می‌طلبند. در آن جا، طعم مرگ را نمی‌چشند، مگر همان مرگ نخستین. و ایشان را خداوند از عذاب جهنّم نگاه داشته است. این، بخششی است از جانب پروردگارت؛ و این، رستگاری بزرگی است.» [دخان/۵۱-۵۷] پس همهٔ این نعمت‌ها و پاداش‌ها از فَضل و احسان خداوند سبحان است.

فخر رازی (التّفسیر الکبیر: ۴۵۹/۷ [۲۵۴/۲۷]) گوید: «اصحاب ما به این آیه استناد کرده‌اند تا اثبات کنند که پاداش خداوند به تفضّل او است و نه به استحقاق بندگان؛ زیرا خداوند تعالی گونه‌های پاداش متّقین را برشمرده و آن گاه، تبیین فرموده که همهٔ آن‌ها از رهگذر فَضل و احسان او است. سپس فرموده است: ‹این رستگاری بزرگ است.› (۷۰۴)
[دخان/۵۷] نیز اصحاب ما با این آیه اثبات نموده‌اند که این برخورداری از فَضل، برتر از آن پاداش یافتن استحقاقی است؛ چرا که خدای تعالی آن را فضلی از سوی خداوند شمرده و سپس فَضل خداوند را رستگاری بزرگ وصف نموده است. دلیل دیگر این سخن آن است که هرگاه پادشاهی بزرگ، پاداش کارگزار خود را عطا کند و سپس شخصی دیگر را خلعت بخشد، این خلعت از پاداش یافتن آن کارگزار، بلندمرتبه‌تر است.»

خود ابن‌کَثیر (التّفسیر: ۱۴۷/۴) در توضیح همان آیهٔ گرامی می‌نویسد: «در حدیث صحیح از رسول خدا ﷺ آمده است: ‹عمل کنید و کارها را درست انجام دهید و برای نزدیکی به خداوند عمل کنید؛ و بدانید که هیچ کس را عملش به بهشت رهنمون نگردد.› گفتند: ‹حتّی تو را ای رسول خدا؟› فرمود: ‹حتّی مرا؛ مگر این که خداوند به رحمت و فضلش مرا فراگیرد.›»

۴۱۰/۱ می‌توان همین معنا را از حدیث صحیحی که بخاری (الصّحیح: ۲۶۴/۴ [۱۰۴۹/۳]) از رسول خدا ﷺ روایت نموده، نیز دریافت: «حقِّ خداوند بر بندگان آن است که او را عبادت

کنند و به وی هیچ شرک نورزند. و حقِّ بندگان بر خداوند آن است که کسی را که به وی شرک نورزیده، عذاب ننماید.» روشن است که این اندازه از حقِّ مسلّم بندگان بر خداوند، به عقل سلیم آشکار می‌شود؛ امّا دیگر نعمت‌هایی که پیامبرِ سخن از آن‌ها یاد نکرد، جز به فَضل و احسان خداوند سبحان حاصل نگردد.

در رفتار دولت‌ها با کارمندان نیز چنین است که در برابر عمل به وظیفه و عدم خیانتشان، به آنان تنها حقوق و رتبه داده می‌شود؛ امّا اگر یکی از ایشان خدمتی فراتر از وظیفه‌اش انجام دهد، نشان و درجهٔ خاص می‌گیرد. هیچ کس از این بابت به حکومت‌ها خرده نمی‌گیرد و همین حالت میان مولی و بنده هم جاری است. اصولاً این از باورهای جای‌گرفته در جان همهٔ انسان‌ها است. امّا خداوند با فَضل پیوستهٔ خویش، به کسانی که به وظیفهٔ خود عمل می‌کنند، نیز پاداش‌های بزرگ و فراوان می‌بخشد.

(۷۰۵) در این میان، گفتاری قدسی از سرور و مولای ما، زین العابدین، امام پاک علی بن الحسین -صلوات الله علیهما و آلهما- است که نمی‌توان از ذکر آن پرهیز کرد. این گفتار در ضمن دعای او است، آن جا که به تقصیر در ادای شکر اعتراف می‌نماید. این دعا در صحیفهٔ گرامی وی آمده است:

«خدایا! هرگاه کسی در طریق شکر تو به سرمنزلی رسد، احسان دیگری از تو برایش فراهم آمده و شکری دیگر را بر وی لازم گردانده است؛ و هر چه در فرمانبرداری از تو کوشش نماید، به سرانجامی نرسد و به آن مرتبه از طاعت که تو به سبب فَضل و احسانت سزاوار آنی، دست نیابد. پس شاکرترین بندهٔ تو هم از سپاست ناتوان است و عابدترین بنده‌ات از فرمانبرداری‌ات فرومی‌مانَد. هیچ کس را بر تو آن حق نیست که او را به شایستگی‌اش بیامرزی و به سزاواری‌اش از وی خشنود شوی. پس هر که را آمرزیده‌ای، از احسان تو است و از هر که خشنود گشته‌ای، از فَضل و رحمتت. کم‌ترین کار را که برای شکرگزاری‌ات انجام گردد، قدر می‌شناسی و در برابر طاعتِ ناچیز پاداش می‌دهی؛ چنان که گویی شکرگزاری

بندگانت که دربرابر آن، پاداشی برایشان لازم کرده‌ای ومزدی بزرگ به آنان داده‌ای، چیزی است که حق دارند به جا نیاورند و از این رو، به آنان پاداش می‌دهی ویا چون سبب آن به دست تو نیست، جَزایشان می‌بخشی! ای معبود من! چنین نیست؛ بلکه اختیار آنان به دست تو بوده، پیش از آن که بتوانند تو را عبادت کنند؛ وپاداش ایشان را فراهم فرموده‌ای، پیش از آن که تو را اطاعت نمایند؛ زیرا رسم تو بخشندگی و خوی تو احسان و آیین تو آمرزیدن است. پس همهٔ آفریدگان اعتراف می‌کنند که تو بر آن کس که مجازاتش نمایی، ستم نکنی؛ وگواهند که تو با آن کس که در امانش داشته‌ای، به احسان عمل کنی؛ وهمه خود را در انجام دادنِ آن چه تو سزاوار آنی، مقصّر می‌دانند. واگر نبود این که شیطان فریبشان می‌دهد و از اطاعت تو دورشان می‌کند، هیچ نافرمانبری تو را معصیت نمی‌کرد؛ واگر شیطان، باطل را به چهرهٔ حق درنمی‌آورْد، هیچ کس از راه تو بیرون نمی‌شد. ۴۱۱/۱
منزّهی تو؛ چه روشن وآشکار است لطف وکرمت در رفتار با آن کس که تو را اطاعت کند یا معصیت ورزد. بندهٔ فرمانبر را بر انجام کاری که خود آن را بر عهده داشته‌ای، سپاس می‌داری وبندهٔ نافرمانبر را مهلت دهی، با آن که می‌توانی در بازخواست وی شتاب نمایی. وهریک از آن دو را چیزی می‌بخشی که استحقاق آن را ندارد؛ وبه هریک چیزی را تفضّل می‌نمایی که ارزش کارش بدان نرسد. اگر تو آن بندهٔ فرمانبر را به اندازهٔ عملش که تو، خود، آن را بر عهده داشته‌ای، جزا می‌دادی، بعید نبود که پاداش تو را درنیابد ونعمت تو نیز از دستش بیرون رود؛ ولی چنین نکرده‌ای؛ بلکه به لطف خود، او را دربرابر عبادت کوتاه‌مدّت وفناپذیر، پاداشی بلندمدّت وجاودان بخشیده‌ای ودربرابر کارهای زودگذر، ثوابی پیوسته وماندگار داده‌ای.

شگفت‌تر این که از بندهٔ خود که روزی‌ات را خورده وبا آن بر طاعت تو توانا گردیده است، بهایی طلب نکرده‌ای وبرای ابزارهایی که به مدد آن‌ها به آمرزش تو راه یافته، به او سخت نگرفته‌ای؛ واگر چنین کرده بودی، همهٔ دسترنج ونتیجهٔ کوشش وی، دربرابر (۷۰۶)

کوچک‌ترین نعمت و احسان تو، از میان می‌رفت؛ و او درگرو دیگر نعمت‌هایت پیش تو می‌مانْد. پس در این صورت، چه زمان مستحقّ چیزی از ثوابِ تو بود؟ نه، چه زمان مستحق بود؟ ... .»

در روز غدیر خمّ نمازی نیز مستحب است که ابونَضْر عیّاشی و صابونی مصری، کتابی مستقل دربارۀ آن نگاشته‌اند. در زمینۀ این نماز و نیز دعاهای رسیده در این روز، به تألیفات فراهم‌آمده در این باب بنگرید.

«این کتابی است مبارک. آن را نازل کرده‌ایم. پس از آن پیروی کنید و پرهیزگار باشید؛ باشد که مورد رحمت قرار گیرید.» [انعام/۱۵۵]